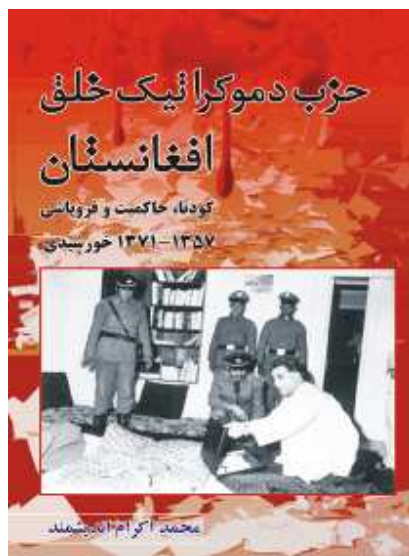


متن کامل کتاب حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کودتا، حاکمیت و فروپاشی



شناسنامه:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان
 کودتا، حاکمیت و فروپاشی (1357 تا 1371)
 نویسنده: محمد اکرام اندیشمند
 ناشر: بنگاه انتشارات میوند
 سال چاپ: میزان 1388 خورشیدی برابر با اکتوبر 2009
 تیراژ: 1000 جلد

فهرست مطالب به جای مقدمه

فصل اول کودتای ثور 1357

کودتا یا انقلاب؟
 مارکسیزم و مدل نوین انقلاب پرولتری در افغانستان
 قتل خیبر؛ پیش لرزه کودتا
 حفیظ الله امین و فرمان کودتا
 پیروزی خونین کودتا
 قتل محمد داود
 دیدگاه متفاوت جناح های خلق و پرچم از کودتا
 کودتای ثور و اتحادشوری
 کودچیان ثور و شوروی
 ظهور و شکل گیری حزب دموکراتیک خلق
 بنیانگذاران و رهبران حزب
 نورمحمد تره کی
 ببرک کارمل
 حفیظ الله امین
 مناسبات حزب دموکراتیک خلق و رهبران حزب باشوری
 وابستگی و انقیاد
 فرا دست و فرودست
 مسکو؛ مرجع دستور
 حزب دموکراتیک خلق و کی، جی، بی
 حزب دموکراتیک خلق در میدان مبارزه
 الف- شرکت در انتخابات پارلمانی
 ب- فعالیت در عرصه ی مطبوعات
 ج- حضور در خیابانهای پایتخت
 اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق
 الف- رقابت بر سر رهبری
 ب- تفاوت در اهداف و اسلوب مبارزات سیاسی
 ج- افکار قبیلوی و تمایلات قومگرایانه
 د- سیاست شوروی در اختلاف و انشعاب
 اتحاد مجدد جناح های خلق و پرچم
 نقش شوروی در اتحاد جناح پرچم و خلق
 رویکردها

فصل دوم

حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت

ورود نخستین واحدهای
نقش حفیظ الله امین در تجاوز
1- امین؛ داعی و میزبان قوای شوروی
2- حفیظ الله امین و سی.آی.ای
3- امین؛ شخصیت مستقل و ناسیونالیست
حفیظ الله امین و مناسبات شوروی
وفاداری و اعتماد به شوروی
مبنای اعتماد
اعتماد صادقانه
هدایت به استقبال از ورود نیروهای شوروی
حمله نیروهای شوروی
قتل امین
رویکرد ها

فصل چهارم

مرحله استیلا و اشغال در تجاوز

حاکمیت ببرک کارمل

نقش جناح پرچم و طرفداران تره کی در سقوط حکومت امین
نخستین بیانیه کارمل از فرستنده رادیو در بیرون مرز
بازگشت ببرک کارمل

ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت

شوروی ها و گزینش کارمل در رهبری حزب و حاکمیت حزبی
فشار شوروی و تشکیل حکومت مشترک جناح خلق و پرچم
برخورد با طرفداران امین در جناح خلق

ببرک کارمل؛ میانه روی و مدارا در کرسی حاکمیت
دشواریها و محدودیت های کارمل

1- حکومت در چتر حمایت نیروهای شوروی

2- دشواری دعوت از نیروهای نظامی شوروی

3- سوتیزم

4- ابعاد منفی سخنرانیها

5- ناتوانی در ایجاد تعادل میان آیدئولوژی حزبی و زمینه های
عملی آن در جامعه

6- بازگشت به شیوه پیشین سرکوب و اختناق

7- تداوم انحصار حاکمیت

8- خاد، جانشین آگسا و کام

9- مدیریت ناکام و بیروکراتیک دولتی

10- ضعف در رهبری حزب و تأمین وحدت جناح های خلق و پرچم

11- دخالت خارجی در جنگ علیه حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

واکنش ها و تأثیرات تجاوز و اشغال نظامی شوروی

الف: واکنش های خارجی

ب: عکس العمل در داخل

بحران در تأسیس
تشدید منازعه قدرت میان جناح های خلق و پرچم
طرد جناح پرچم از حاکمیت
خصوصیت کینه توزانه میان کارمل و امین
سیاست دوگانه شوروی در اختلافات خلق و پرچم
جناح پرچم در صدد کودتا
حزب دموکراتیک خلق و بحران حاکمیت از بیرون
عملکرد حزب دموکراتیک خلق در اداره کشور
انقلاب و فرمان
نقش فرمانها در تحولات اجتماعی
حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تغییر در مناسبات قدرت
عبور غیر قانونی از حریم قدرت
دولت مشاورین
دولت سرکوبگر و استخباراتی
شیوه های سرکوب و کشتار
چه کسی مسئول کشتارها بود؟
جزم اندیشی و مطلق گرایی
بلشویک سازی حاکمیت
تقلید از شوروی و بیگانگی از جامعه
منازعه قدرت در جناح خلق
حفیظ الله امین و سلطه فزاینده در حزب و حکومت حزبی
امین و تره کی؛ رفاقت پرستشگرانه و خصومت مفتضحانه
امین و ریشه های خصومت باتره کی
اوج گیری خصومت
قتل تره کی
شخصیت و عملکرد تره کی در دوران حاکمیت
رویکرد ها

فصل سوم

حاکمیت حفیظ الله امین و تجاوز نظامی شوروی

امین در اریکه قدرت

مسکو و بررسی تجاوز نظامی بر افغانستان

انگیزه های تجاوز

دسترسی به آبهای گرم

ملحوظات آیدئولوژیکی

منازعه قدرت در درون حاکمیت شوروی و تجاوز بر افغانستان

حمایت از جناح پرچم و ببرک کارمل

ملحوظات امنیتی

تعبیر متفاوت از تجاوز

تجاوز نظامی و توجیحات حقوقی

شکل گیری تجاوز

ج- وابستگی به شوروی

د- صداقت و عدم صداقت در مصالحه ملی

ه- مخالفت با مصالحه ملی در داخل حزب دموکراتیک خلق

م- مخالفت با سیاست مصالحه در بیرون حزب و حاکمیت

ن- شوروی و مصالحه

موافقت نامه ژنو و خروج قوای شوروی

نجیب الله و خروج نیروهای شوروی

خروج قوای شوروی از افغانستان؛ پیروزی یا شکست؟

نجیب الله پس از خروج نیروهای شوروی

1- پایداری و پیروزی در جنگ جلال آباد

2- اشتعال آتش تفرقه و خصومت در داخل حزب دموکراتیک خلق

الف: کودتای شهنواز تنی

ب: چناخ پرچم و دسته بندی های جدید

ج- بازگشت ببرک کارمل و تشدید خصومت در داخل جناح پرچم

3- شکست کودتا در مسکو و موقعیت رو به زوال نجیب الله

چرا روس ها به نجیب الله و دولت او پشت کردند؟

حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و نجیب الله در مسیر فروپاشی

آمدگی نجیب الله به استعفا

تلاش نافرجام در خروج از کشور

پناهندگی به دفتر سازمان ملل

سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق

عوامل سقوط

پایان

رویکردها

ج: واکنش در درون جامعه شوروی

موقعیت و عملکرد نیروهای شوروی

1-اهداف و وظایف

2- پایگاه و کمیت نیروها

3- تسلیحات

4- اکمالات

5- مشارکت در جنگ

6- برنامه و راهکار عملیات جنگی

7- عملکرد نیروهای شوروی در عملیات نظامی

8- روابط با ارتش افغانستان

شوروی ها و ببرک کارمل در سالهای اقتدار

شوروی ها و شکل گیری ذهنیت تغییر زعامت در حزب دموکراتیک خلق

آبایبرک کارمل مخالف خروج قوای شوروی بود؟

گورباچف و ببرک کارمل

گورباچف؛ "سیاست های بدون کارمل"

ببرک کارمل چگونه کنار رفت؟

نقش شوروی در برکناری ببرک کارمل

ببرک کارمل و سالهای تبعید در شوروی

آخرین سالهای زندگی ببرک کارمل

فصل پنجم

شکست تجاوز و برگشت "انقلاب"

نجیب الله در رهبری حزب و حاکمیت

مراحل صعود در رهبری حزب و دولت

رهبری در سازمان امنیت یا استخبارات (خاد)

انگیزه های انتخاب نجیب الله در رهبری حزب

احراز رهبری حزب

گسترش نفاق درونی حزب دموکراتیک خلق

برکناری ببرک کارمل از ریاست شورای انقلابی و تشدید خصومت در

جناح پرچم

نجیب الله در مسیر استحکام قدرت

الف- عزل و نصب در داخل حزب و دولت

ب- تقویت نیروهای نظامی و استخباراتی

ج- گسترش نیروهای شبه نظامی یا قوای ملیشه

د- مصالحه ملی

دگرگونی های سیاسی در پرتو مصالحه ملی

تصویر متفاوت از مصالحه ملی در حزب دموکراتیک خلق

بازتاب مصالحه ملی در اندیشه و عملکرد نجیب الله

چرا مصالحه ملی به شکست انجامید؟

الف - پیروزی یا شکست؟

ب- هویت و عملکرد پیشین حزب دموکراتیک خلق

یک کشور با ثبات، پیشرفته، دارای نظام و حاکمیت متوازن و عادلانه ی سیاسی و جامعه ی مدرن و دارای وحدت ملی تبدیل شود؟

دو تا سه نسل از مردم افغانستان شاهد جنگ و بی ثباتی سه دهه ی اخیر هستند؛ در حالی که جنگ در افغانستان به خصوص جنگ بر سر قدرت سیاسی ریشه در چندین سه دهه های پیشین و طولانی دارد. بخشی از ریشه های پیچیدگی جنگ و بی ثباتی سه دهه ی اخیر نیز از این گذشته ی طولانی آب می خورد. مرور کوتاه و شتابزده بر سرخط منازعه ی خونین قدرت میان سلاطین و امیران دونیم سده ی اخیر می تواند تصویری از گذشته ی خونبار سیاست کشور را برای دو سه نسلی شاهد جنگ و بی ثباتی سه دهه ی اخیر ترسیم کند.

امپراتوری درانی یا ابدالی و یاسدو زایی آخرین امپراتوری در کشور خراسان است که افغانستان امروز بخشی از آن امپراتوری بود. احمدشاه ابدالی در 1747 این امپراتوری را پس از مرگ نادرشاه افشار در قندهار بنیان گذاشت. هرچند وی جنگ را بر سر توسعه قلمرو امپراتوری خویش به بیرون از پایتخت و خاصاً بسوی شبه قاره ی هند کشاند تا قبایل مختلف مدعی سلطنت را از منازعه و توطئه بر سر قدرت آرام و مشغول سازد، علی رغم آن شعله های جنگ قدرت در مرکز امپراتوری زبانه می کشید. اما جنگ واقعی بر سر قدرت پس از فوت احمدشاه ابدالی میان پسران و بازماندگان او آغاز یافت. آتش این جنگ نه تنها تا حدود یک قرن دیگر (1834) میان شاه و شاهزادگان سدوزایی و تا آخرین وارث این سلسله دوام کرد، بلکه سدوزایی ها با سلسله ی جانشین خود محمدزایی ها و سرداران محمدزایی در میان خویش منازعه ی قدرت را تا آخرین فرد خانواده ادامه دادند. در این جنگ که در واقع تا کودتای ثور 1357 ادامه یافت برادر با برادر، پسر علیه پدر و پدر علیه پسر، خانم علیه شوهر، عموزاده با عموزاده جنگیدند. چشم هم را کور کردند، اعضای بدن هم را بریدند و با توسل به بی رحمانه ترین و غیر اخلاقی ترین شیوه خون هم را ریختند. این جنگ ها در پایتخت و بسیاری از ولایات زبانه می کشید و تمام خوانین، شهزادگان، سران قبایل در آن دخیل بودند. هزینه ی جنگ را مردم بدوش داشتند و سربازان جنگی را نیز آنها در زیر فرمان سران قبایل شان تهیه میکردند. پس از فوت احمدشاه ابدالی در 1773 میلادی دوتن از پسران او، سلیمان در قندهار و تیمور در هرات اعلان پادشاهی کردند. تیمور با هجوم به قندهار، شاه ولی خسر سلیمان و وزیر قدرتمند دوران پادشاهی احمدشاه درانی را با دو پسر و دو برادر زاده اش دستگیر و اعدام کرد و با سلطه بر قندهار به جانشینی پدر رسید. سپس او هر چند پایتخت را با شماری از سران قبایل و شهزادگان مدعی تخت و تاج به کابل انتقال داد تا از مخالفت و شورش آنها بر سر صاحب سلطنت در امان بماند ولی شورش و مخالفت در مواقع مختلف تا سال 1793 که او از جهان چشم بست، ادامه یافت. از تیمورشاه 32 پسر باقی ماند. این پسران و فرزندان و نواسگان آنها تا یک قرن دیگر بر سر پادشاهی باهم

به جای مقدمه:

برخی کشورها در جهان از لحاظ طبیعی و اجتماعی در موقعیت طلائی قرار دارند و از تمام زمینه های مساعد توسعه و پیشرفت و شرایط مناسب کشور شدن، ملت شدن و حاکمیت ملی داشتن بهره مند هستند. اما افغانستان حتی از نظر طبیعی و جغرافیایی موانع و دشواریهای زیادی را در مسیر کشور شدن به معنی یک کشور با ثبات و پیشرفته با دولت مدرن و ملی دارد. سرزمینی که بدون دسترسی به راه بحری از کوه های دشوار گذار و دشت های خشک و بی آب و علف تشکیل شده است، سرزمینی که تنها 12,3 درصد زمین آن استعداد زراعت دارد اما هنوز ابزار و وسایل این آمادگی فراهم نشده است. در حالی که افغانستان را کشور زراعتی می خوانند ولی زمین های دارای آب به 3,8 درصد می رسد.

موقعیت ناگوار طبیعی کشور، آدم ها و جوامع انسانی آنرا در پشت کوه ها و در میان دره های جدا از هم با فرهنگ، زبان، کلتور، لهجه، آداب و رسوم مختلف و متفاوت بار آورده است. در قرن 21 که دنیا به دهکده ی کوچک تبدیل شده و فرهنگ مسلط جهانی از دروازه و دریچه وارد خانه های مردم در دور ترین نقطه ی جهان می شود، اما در افغانستان هنوز مردم بر سر زبان، فرهنگ، کلتور، رواج ها و سنت های متفاوتی در تعارض و تقابل به سر میبرند. افغانستان یک کشور واحد محسوب می شود که در زبان و بیان رسمی دولت از ملت واحد نیز سخن می رود اما باشندگان جنوب آن زبان باشنده ی شمال را نمی فهمند و ساکنان شرقی آن زبان ساکنان مرکزی و غربی آنرا، حتی آنها یک با زبان واحد در این گوشه و آن گوشه ی کشور سخن میگویند دارای چنان تفاوت لهجه هستند که به آسانی گپ همدیگر را درک نمی کنند.

معضل اجتماعی در افغانستان فرا تر و گسترده تر از این ها است. توافق و وحدت اجتماعی و سیاسی در افغانستان یک پدیده ی ناقص و ضعیفی شمرده می شود که در طول سالیان متمادی به ویژه در تاریخ معاصر افغانستان کمتر تبلور داشته است. افغانستان یک جامعه ی متشکست قبایلی است که به ندرت می توان سنت های مدرن و دموکراتیک را در میان فرهنگ قبایله ی مشاهده کرد و زمینه های پذیرش ذهنی و عینی تحولات مدرن را در آن سراغ داشت. وقتی افغانستان را با این همه دشواری ها و ناهمواریهای طبیعی و اجتماعی مطالعه می کنیم و نگاه خود را به منازعه ی پایان ناپذیر سیاسی و اجتماعی آن در طول سده های اخیر و تا امروز می بریم، این پرسش مطرح می شود که آیا افغانستان از لحاظ اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حتی طبیعی و جغرافیایی ظرفیت آن را دارد تا به

نکته مهم در جنگ شاهان، شاهزادگان و سرداران این بود که آنها در جهت غلبه و دست یابی به سلطنت با خارجی ها به زد و بند پرداختند و با آنها به هرگونه معامله ای تن دادند. از پذیرش سلطه آنها در سیاست داخلی و خارجی تا چشم پوشی از بخش های قلمرو و سرزمین اداره و حاکمیت شاهان خلف شان. درچنین روندی نخستین بارشاه شجاع پسر تیمور شاه وارد زدو بند و معامله با انگلیس ها و سیک ها در شبه قاره هند شد و در 1833 به کمک لشکر انگلیس به تخت کابل رسید. سردار دوست محمد که امیر کابل بود به بخارا گریخت. شاه شجاع تا 1843 سلطنت کرد. در این دوره (1838) در واقع نام رسمی کشور از خراسان به افغانستان تغییر یافت و درمکاتبات و معاهدات رسمی با دولت های خارجی نام افغانستان بکار رفت.

پادشاهی شاه شجاع در حضور قوای انگلیس به مخالفت و مقاومت مردم رو برو شد. دوست محمد خان در اوج قیام مردم از بخارا به شمال کابل آمد اما در 1840 به انگلیس ها تسلیم شد و انگلیس ها او را به هند فرستادند. شاه شجاع در 1843 کشته شد و پس از او جنگ میان سرداران محمد زایی و سران قبایل بر سر قدرت تشدید یافت. فتح جنگ پسر شاه شجاع که به جای پدر به تخت سلطنت نشست بعد از یک ماه جنگ توسط محمد اکبرخان پسر دوست محمدخان دستگیر و محبوس گردید. در این وقت دوست محمد خان به توافق انگلیسها به سلطنت کابل جلوس کرد. پسر دیگر شاه شجاع صفدر جنگ در قندهار که اعلان سلطنت کرد از سوی مهردل خان شکست خورد و به هند گریخت. در سایر ولایات برادران دوست محمدخان حکومت می کردند که هر کدام در جنگ و دعوا بودند. دوست محمدخان که در 1861 وفات کرد از همه برادران بیشتر فعال بود و کابل را در تصرف خود نگهداشت و در آخر هرات را نیز متصرف شد.

از دوست محمد خان پسران زیادی باقی ماند که از جمله 9تن آنها (محمدافضل خان، محمد اعظم خان، شیرعلی خان، محمدامین خان، محمدشیرف خان، ولی محمدخان، فیض محمدخان، محمداسلم خان و محمدحسن خان) هرکدام حکومت ولایتی را در دست داشتند. هرکدام این ها نیز دارای پسرانی بودند و سپس بر سرپادشاهی و حکومت ولایات میان هم به جنگ پرداختند. نخست شیرعلی خان پادشاه شد و بعضی برادران او در صدد براندختن سلطنتش برآمدند. او برادرش محمداعظم را شکست داد. سپس عبدالرحمن خان پسرمحمدافضل برادر دیگرشاه که محبوس شده بود به طرف بخارا گریخت اما بعداً کابل را از شیرعلی خان گرفت و پدرش محمد افضل خان به امارت رسید. افضل خان به زودی بمرد و برادرش محمداعظم خان امیر شد اما با برادرزاده اش عبدالرحمن خان اختلاف پیدا کرد. در چنین وضعیتی شیرعلی خان به کمک انگلیس ها که دولتک رویه و سه هزار قبضه تفنگ از لاردرلارنس ویسرای جدید هند بدست آورد عبدالرحمن و محمداعظم خان را شکست داد. آنها دو باره به بخارا فرار کردند. با این

جنگیدند. تیمورشاه از قبل زمینه های این جنگ قدرت را با توظیف پسران در حکومت ولایات مختلف آماده کرده بود. در زمان وفات تیمورشاه، پسران مشهور او هریک: همایون والی قندهار، محمود والی هرات، عباس والی پشاور، زمان والی کابل و شجاع الملک والی غزنی و زابلستان بودند. نخستین جنگ بر سرپادشاهی تیمور شاه میان دوپسرش زمان شاه و همایون در 1793 میلادی رخ داد. زمانشاه در این جنگ غلبه یافت و اعلان سلطنت کرد و به امر او چشم برادرش همایون کورشد. سپس برادر دیگر او شهزاده محمود والی هرات در 1797 بغاوت کرد اما از سوی شاه شکست خورد. درسال 1799ده نفر از سران قبایل را شاه به جرم مشارکت در توطئه براندازی سلطنت سر برید که در میان آنها رئیس قبیله بارکزایی یا محمدزایی سردار پاینده محمد قرار داشت. سپس پسران او به رهبری فتح محمدخان در انتقام قتل پدر سربه شورش برداشتند و در این شورش شهزاده محمود برادر شاه را پیش کشیدند تا به سلطنت برسانند. محمود به کمک آنهاشاه زمان را از سلطنت خلع کرد و در انتقام برادر عینی اش همایون، چشم شاه زمان را در سال 1801 کور ساخت و تا 1804 پادشاهی نمود. سپس در جنگ با برادران و مخالفان سلطنت خویش دوام نیاورد و سلطنت را از او برادرش شجاع الملک گرفت.

شجاع الملک یا شاه شجاع تا 1809 به پادشاهی در میان جنگ و کشمکش با برادران خود و پسران پاینده محمدخان ادامه داد. اما در 1809 بار دیگرشاه محمود در همدستی با پسران پاینده محمد خان به سلطنت رسید و تا 1818 در تخت سلطنت باقی ماند. این بار شاه، فتح محمدخان را وزیر خود و به مفهوم امروزی صدر اعظم تعیین کرد و وزیر که در واقع بیشتر از شاه اداره امور را بدست گرفت برادرانش را به حکومت ولایات گذاشت. سپس جنگ میان شاه و وزیر در گرفت. وزیر فتح خان توسط کامران پسرشاه درسال 1817 کور ساخته شد و محبوس گردید. برادران وزیر که شمارشان به بیست تن می رسید کمر به انتقام برادر بستند و پایتخت را از شاه تصرف کردند. اما شاه و پسرش کامران باسران و خوانین متحد قبایلی خود فتح محمد خان نابینا را به شکل فجیعی به قتل رساند. نخست چشمانش را از حدقه کشید و سپس اعضای بدنش را جدا ساخت. برادران وزیر به ولایات مختلف مسلط شدند و هرکدام یک فردی را از خاندان سلطنتی سدوزایی به نام شاه عنوان کردند و خود در سایه او قدرت را بدست گرفتند. اما آنها بر سر توسعه قلمرو و حاکمیت خود و سلطه بر پایتخت از یکسو در جنگ میان هم و از سوی دیگر با خاندان سدوزایی به سربردند. در این دوره بسیاری از ولایات خراسان چون کشمیر، ملتان، دیره جات، پشاور و ترکستان تجزیه گردید. برادران سدوزایی نیز میان خود در جنگ بودند. شاه محمود وقتی از تخت سلطنت در کابل برافتید به هرات رفت و با پسرش کامران حاکم هرات بر سرحکومت هرات جنگید. پسر در این جنگ بر پدر غلبه یافت.

بدوش گرفت و بنیاد اما سلطنت او در منازعه درونی خانوادگی بر سر قدرت فروپاشید و سردار محمد داود پسر کاکا و شوهر همشیره اش در 1973 کودتا کرد. محمد داود پنج سال بعد با کودتای حزب دموکراتیک خلق کشته شد و افغانستان پس از دو نیم سده منازعه و بی ثباتی هر چند با دوره های کوتاه نسبی و آرام در مقاطع مختلف وارد دور جدید و خونین بی ثباتی سه دهه اخیر شد. کتاب حاضر نیمه اول این سه دهه بی ثباتی و جنگ را بررسی می کند.

محمد اکرام اندیشمند
سرطان 1388 جون 2009

شکست یک وقفه ده ساله آرامش نسبی برای شیرعلی خان ایجاد شد اما سپس با پسرش یعقوب خان بر سر ولیعهدی در افتاد. یعقوب خان هرات را از پدر گرفت و حاکم او را بکشت. اما سپس نزد پدر آمد و پدر او را محبوس کرد. امیر شیرعلی خان در بازی بزرگ میان روسیه تزاری و بریتانیا در دسامبر 1878 از کابل بیرون شد و در 1879 جای او را یعقوب خان پسرش که محبوس بود گرفت. انگلیس ها که به افغانستان حمله کرده بودند با یعقوب خان معاهده گندمک را امضاء نمودند. یعقوب خان در اکتوبر 1879 استعفا داد. سپس در نتیجه قیام مردم که انگلیس ها وادار به ترک افغانستان شدند به پادشاهی عبدالرحمن خان توافق کردند. عبدالرحمن خان در 1880 پادشاه شد و تا 1901 سلطنت استبدادی مطلقه خود را دوام داد. او نخست سردار محمد ایوب پسر کاکای خود را که در میوند انگلیس ها را شکست داده بود در یک جنگ خونین مغلوب (1881) کرد. سپس به سرکوبی سایر مخالفت ها در سراسر افغانستان پرداخت. در 1881 قیام شینوارها و غلجایی ها را سرکوب کرد. در 1888 مخالفت سردار محمد اسحاق عموزاده خود را درهم کوبید. در 1891 تا 1893 هزاره ها را سرکوب نمود. بسیاری از سرداران محمدزایی را به هند تبعید کرد. وقتی آنها عریضه ای جهت اجازه بازگشت به عبدالرحمن نوشتند، وی در پایان عرضه شان نوشت:

چون گرسنه می شویدسگ می شوید

چونکه گشتید سیر بدرک می شوید

امیر عبدالرحمن بعد از بیست سال پادشاهی استبدادی یک مملکت ساکت و سرکوب شده را برای پسرش حبیب الله در 1901 به میراث گذاشت. حبیب الله هر چند بیست سال دیگر به سلطنت آرام پرداخت اما سر انجام در جنگ درونی قدرت با خانواده قربانی شد. به باور بسیاری از مؤرخین و نویسندگان باپلان خانمش و پسرش شهزاده امان الله در 1919 به قتل رسید. پس از قتل او پسرش امان الله خان در کابل و برادرش در جلال آباد اعلان سلطنت کرد اما امان الله برکاکایش غالب شد. امان الله خان استقلال سیاسی را از انگلیس ها گرفت و در صدعصری سازی کشور برآمد. او بنابر عوامل مختلف به اهدافش نرسید و قربانی دسایس مختلف شد. درحالی که سردار محمد نادر و برادرانش جنگ را با حبیب الله کلکانی به نام اعاده سلطنت امان الله خان براه اندختند، اما وقتی حبیب الله را با مهر و امضاء درقران کریم دستگیر و تیر باران نمودند، بازگشت امان الله خان را به سلطنت نپذیرفتند. نادرخان سپس با برادران به غارت و کشتار مردم شمالی پرداخت. مخالفان داخلی خود را با بی رحمی سرکوب کرد. غلام نبی خان چرخ و خانواده او را بکشت. سرانجام او در 1933 از سوی عبدالخالق که در خانواده چرخ کار میکردبه قتل رسید. جانشین او پسر 19ساله اش محمدظاهرشد. محمدظاهر چهل سال پادشاهی کرد. سی سال نخست را کاکاها و پسر کاکایش سردار محمد داود به عنوان صدراعظم حکومت کردند و ده سال واپسین را شاه خود امور را

فصل اول

کودتای ثور 1357 (اپریل 1978)

کودتا یا انقلاب؟

"به سر زمین مدل نوین انقلاب خوش آمدید!"

این شعار که پس از کودتای ثور 1357 (اپریل 1978) و تشکیل دولت حزب دموکراتیک خلق در پارچه سرخ رنگی به زبان انگلیسی در فرودگاه کابل نگاشته شده بود، توجه هر خارجی تازه ورود به خصوص خبرنگاران و گزارشگران را جلب می‌کرد. خبرنگار "دی تسایت" از جمهوری فدرال آلمان در مصاحبه مطبوعاتی از حفیظ الله امین خواست تا: «در باره این مدل و این که برای که خواهد بود توضیحاتی بدهد. امین در پاسخ گفت: این یک موضوع تیوریتیکی است. به عقیده من انقلاب افغانستان (کودتای ثور 1357) مدل جدید انقلاب پرولتری است که قدرت سیاسی را از استثمارگران بدست طبقه کارگر منتقل کرد که در رأس آن حزب طبقه کارگر (حزب دموکراتیک خلق) قرار دارد. قبلاً در یک جامعه فیودالی چنین انقلابی صورت نگرفته است. بناً این یک مدل جدید انقلاب در جامعه ای که مناسبات فیودالی مسلط بود، می‌باشد که قدرت را از طبقه استثمارگر به طبقه استثمار شده که دوست و متحد تمام زحمتکش می‌باشد انتقال داد.» (1)

کودتای ثور 1357 توسط نظامیان حزب دموکراتیک خلق انجام یافت که سپس در حاکمیت این حزب، انقلاب ثور و گاهی هم انقلاب کارگری و پرولتری نام گرفت. حتی تجاوز نظامی شوروی در افغانستان به کودتا پیوند یافت و تغییرات در رهبری حزب و حاکمیت حزبی از حفیظ الله امین به ببرک کارمل مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور خوانده شد. نکته قابل پرسش و بررسی این است که آیا واقعاً کودتای ثور 1357 نه از زاویه دید مخالفان انقلاب پرولتری بلکه از دیدگاه اندیشه پردازان جهانی این انقلاب به ویژه از زاویه باورها و تحلیل های کارل مارکس بنیانگذار تفکر انقلاب پرولتری و آیدئولوژی مارکسیزم می تواند انقلاب پرولتری شمرده شود و حتی به ادعای حفیظ الله امین مدل نوین انقلاب پرولتری باشد؟

مارکسیزم و مدل نوین انقلاب پرولتری در افغانستان:

اگر بجای خبرنگار آلمانی، کارل مارکس هموطن خبرنگار که تفکر انقلاب پرولتری را به عنوان قوانین جبری تکامل جامعه بشری در فرایند مراحل پنجگانه تاریخ تکامل مطرح کرد این پاسخ حفیظ الله امین را می شنید شاید با کتاب ضخیم کپیتالش بر سر کاشف مودل جدید انقلاب پرولتری می کوبید. اینکه بعداً از سوی "اگسا" بر سر این فیلسوف آلمانی در پلیگون پلچرخی چه می آمد، بسیار غیر قابل پیش بینی نبود.

انقلاب اکتوبر در روسیه به این باور رسیدند که نظریات و افکار لنین و استالین، مارکسیزم را به استراتیژی قبضه ی قدرت توسط احزاب و گروه های کوچک انقلابی تبدیل کرد. "کارل کائوتسکی" از دانشمندان مارکسیست آلمانی معاصر لنین از انقلاب اکتوبر در روسیه به شدت انتقاد میکرد و آنرا با اندیشه های مارکس در تعارض میدانست. او اظهار داشت که قبضه ی قدرت توسط یک حزب کوچک حرفه ای مغایر با اصول مارکسیزم است. او در برابر نظر لنین که معتقد به قبضه ی قدرت توسط یک حزب انقلابی بود استدلال میکرد که یک سازمان مخفی نمی تواند دموکراتیک باشد. "کائوتسکی" رابطه میان سوسیالیزم و دموکراسی را یک رابطه ضروری می پنداشت. از دیدگاه او دیکتاتوری پرولتاریا نمی تواند به معنی جنگ طبقاتی باشد. حکومت پرولتاریا به عنوان اکثریت جمعیت کشور از طریق رعایت معیارها و اصول دموکراتیک قابل تحقق است.

صرف نظر از درستی و نا درستی این بحث ها نقطه بسیار روشن و غیر قابل انکار این است که کمونیستان حاکم در روسیه پس از انقلاب اکتوبر به همان سیاست توسعه طلبی حاکمان تزار ادامه دادند. و از مارکسیزم - لنینیزم بمثابة ابزار آیدئولوژیکی و سیاسی در این توسعه طلبی استفاده کردند. آنها حتی مناطق تحت قیمومیت حکومت تزارها را به امپراتوری خود بنام اتحادشوروی ملحق ساختند. جهت

کارل مارکس متفکر وفیلسوف آلمانی حتی انقلاب پرولتری را در روسیه پیشبینی نکرده بود؛ چه رسد به افغانستان به حیث یک کشور و جامعه عقب مانده و قبیله یی که طبقه کارگر آن حتی به چند صد هزار نفر نمیرسید. و از این طبقه کارگر هم هیچکسی در کودتای 7 ثورکه انقلاب پرولتری وکبیر ثور خوانده شد نقش و سهمی نداشت. مارکس روسیه را به عنوان یک کشورعقب مانده و فاقد طبقه بزرگ کارگر می پنداشت و برعکس انقلاب پرولتری را در زادگاه و وطن خودش آلمان و کشور انگلستان بمثابة کشورهای بزرگ صنعتی و سرماییداری پیش بینی میکرد؛ پیش بینی که تحقق نیافت.

اینکه تا چه حد انقلاب اکتوبر 1917 در روسیه به رهبری حزب بلشویک که سپس به حزب کمونیست روسیه تغیر نام یافت با اندیشه های کارل مارکس همخوانی داشت و آیا انقلابیون بلشویک روسیه به رهبری لنین در این انقلاب، از افکار او الهام میگرفتند حتی در میان اندیشه پردازان کمونیست و احزاب کمونیستی جهان مایه بحث و اختلاف است. آنهایکه خود را کمونیست واقعی و مارکسیست راستین می پندارند از انحراف بلشویک های روسیه از مارکسیزم سخن میگویند. به ادعای آنها بلشویک ها و کمونیستان روسی نام لنینیزم را پسوند اسم مارکسیزم کردند در حالی که افکار و اندیشه های مارکس در مکتب بلشویزم و کمونیزم روسی به مسخ و انحراف کشانیده شد. بسیاری از اندیشه پردازان و صاحب نظران مارکسیست پس از

داشت. البته بسیاری از اندیشه‌ها و پیشبینی‌های کارل مارکس از یکطرف به واقعیت نپیوست و از جانب دیگر برخی از تفکرات و باورهای او چون "دیکتاتوری پرولتاریا" از زاویه آزادی و دموکراسی مدرن امروز مورد تردید قرار می‌گیرد.

پس از مارکس و لنین، نظریه پردازان، سیاستمداران و دانشمندان فلسفه و مکتب مارکسیزم بادیدگاه نو، متفاوت و انتقادی از مارکسیزم وارد میدان شدند. دیدگاه‌ها و مکتب‌های جدید در مورد بینش و افکار فلسفی و اجتماعی مارکس شکل گرفت. از مهمترین این‌ها می‌توان از مکتب انتقادی فرانکفورت و نیو مارکسیست‌های این مکتب نامبرد. افرادی چون: "هورکهایمر"، "آدورنو"، "مارکوزه" و "یورگن هابرماس" از چهره‌های شاخص و از تیوری پردازان این مکتب اند. بر مبنای دیدگاه و تحلیل آنها از مارکسیزم و انقلاب پرولتری نیز حدس و حدیثی از مدل انقلاب پرولتری حفیظ لله امین وجود ندارد.

با توجه به افکار و تحلیل‌های کارل مارکس از انقلاب پرولتری و سوسیالیستی، آنچه که در 7 ثور 1357 از سوی حزب دموکراتیک خلق، حزب مارکسیست - لنینیست طرفدار شوروی در افغانستان بوقوع پیوست، انقلاب نبود. این حادثه یک کودتای خونین بود که توسط اعضای مخفی حزب مذکور در ارتش به ویژه توسط نظامیان جناح خلق این حزب برآه انداخته شد. نه تنها این کودتا را از

اصلی این توسعه طلبی بسوی جنوب بود که سراسر منطقه قفقاز و آسیای میانه را در بر گرفت و تا سال 1979 دامنه آن بدروازه ی خیر رسید. البته این سیاست و عملکرد با تحلیل‌ها و تعبیرهای که بنام تشکیل کشور کبیر شوراها، وقوع انقلاب پرولتری و کارگری، همبستگی و کمک انتر ناسیونالیستی و ... انجام میافت همسویی و مطابقت نداشت. حتی آنچه که بنام دیکتاتوری پرولتاریا با استناد به اندیشه و دیدگاه کارل مارکس از سوی کمونیزم روسی و بسیاری از کمونیستان حاکم در اقصی نقاط جهان انجام یافت در تناقض با تحلیل‌ها و برداشت‌های این فیلسوف منتقد نظام سرمایه داری بود که کارگران جهان را برای انجام انقلاب کارگری به اتحاد فراخواند. هدف مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا، حاکمیت اکثریت مطلق جامعه و کشوری متشکل از کارگران و زحمتکشان و سرکوبی یک اقلیت کوچک استثمارگر و مالک وسایل تولید در دفاع از حکومت اکثریت بود. اما برای کمونیستان حاکم در بسیاری از کشورهای که صاحب قدرت سیاسی شدند اندیشه‌های مارکس تنها به عنوان ابزار و وسیله دست دولتمداران و قدرتمندان احزاب کمونیستی مورد استفاده قرار گرفت. در حالی که نه شکل‌گیری حاکمیت آنها که به عنوان انقلاب مطرح و تحلیل می‌شد، و نه شیوه‌ی زمامداری و دولتمداری‌شان با آنچه که کارل مارکس در مورد انقلاب پرولتری و دولت سوسیالیستی پرولتاریا می‌گوید هم‌آهنگی

تعداد دانشگاه و کارخانه بعد از انقلاب ثور تاسیس شده، در حالی که این تنها تبلیغاتی تو خالی بود، و من خود باطل بودن این ادعا ها را به چشم خود دیدم...» حیدریان هم چنان معتقد است که انقلاب ثور خشونت را در جامعه گسترش داد: «اساساً این کشور (افغانستان) فاقد زیر ساخت های اقتصادی و مدنی لازم برای رشد متعادل سرمایه داری بود، چه رسد به نظام سوسیالیستی! به نظر من انقلاب ثور نه تنها به رشد و توسعه ی این کشور کمکی نکرد بلکه بذر خشونت و انتقام گیری را برای سالهای طولانی در این کشور پراکنده کرد...»

محسن حیدریان که از طریق شوروی و با سفارش حزب کمونیست شوروی به کابل رفته بود از تغیر باور و دیدگاه خود در پایان این ماموریت و اقامت در کابل سخن می گوید: «پس از تجربه دردناک در شوروی و افغانستان دیدگاه من نسبت به حزب توده از ریشه تغیر کرد. هنوز مجسمه های لنین در مسکو و کابل فرو نریخته بود که دیوارهای بتونی ذهنیت ما به فروریختن آغاز کرد. تجربه ی شوروی و افغانستان برای من و بسیاری دیگر از رفقای حزبی، تیر خلاصی بود به باورهای کمونیستی و انقلابی ما و برای همیشه به زندگی حزبی من پایان داد.» (2)

قتل خیبر؛ پیش لرزه ی کودتا:

قتل مرموز میراکبر خیبر از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در 27 حمل 1357

زاویه ی دید و بینش مارکسیستی نمیتوان انقلاب پرولتری و کارگری خواند بلکه نگاه به ظرفیت بر داشت کودتاچیان از این دید و بینش، این تردید را قوت و منطق بیشتر می بخشد. در حالی که منابع علمی درک و فهم اندیشه و دانش مارکسیزم - لنینیسم برای بسیاری از اعضای حزب دموکراتیک خلق نشریات غیر علنی حزب توده ایران به زبان فارسی بود این پرسش مطرح میگردد که خرد ضابطان و افسران پائین رتبه کودتاچی جناح خلق تاچه حدی مارکسیزم - لنینیسم را از آن نشریات آموختند که دست به انقلاب پرولتری و مارکسیستی زدند؟

برخی از افراد و عناصر گروه های چپ و مارکسیست ایرانی که نگاشته ها و نشریات آنها منبع تغذیه فکری حزب دموکراتیک خلق بود نیز کودتای این حزب را انقلاب نمی خوانند. هر چند که آنها دیدگاه نقادانه و تردید آمیز خود را پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیزم روسی و زوال دولت حزب دموکراتیک خلق ابراز می کنند. محسن حیدریان عضو ارشد حزب توده ایران که در دوران حکومت نجیب الله با صدها تن از فعالان گروه های چپ ایران در کابل به سر می برد می گوید که تفسیر حزب توده از کودتای ثور این بود که انقلاب ثور درستی راه رشد غیر سرمایه داری را در کشورهای در حال توسعه مانند ایران ثابت می کند... حتی به یاد دارم حزب توده جزوه ای منتشر کرد که با جعل اسناد و آمار نشان می داد که مثلاً چه

حزب خلق شمرده می شود که عضویت کمیته شش نفری تدارک کنگره تأسیس حزب را داشت، اما عضویت نخستین کنگره 27 نفری تشکیل حزب را بدست نیاورد. برخی از نویسندگان حزب مذکور محرومیت خیبر را از کنگره مؤسس ناشی از اشتغال او در دستگاه پولیس حکومت تلقی می کنند. داکتر محمد حسن شرق از همکاران نزدیک سردار محمد داود میر اکبرخیبر را فرد نزدیک به او و از حامیان افکار ناسیونالیستی محمد داود می خواند. برخی معتقد اند که خیبر خواستار ادغام جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در حزب غورخ‌نگ ملی سردار محمد داود بود. اما پس از مرگ خیبر چنین ادعایی از سوی اعضای حزب دموکراتیک خلق مطرح نگردید. در مورد ترور خیبر که در واقع به کودتای حزب دموکراتیک خلق انجامید از سوی هر دو جناح نظریات متفاوت ارائه می شود. عبدالقدوس غوربندی از هواداران بعدی امین در حزب که نخست در جناح پرچم قرار داشت، ترور خیبر را به بزرگ کارمل ارتباط میدهد و کارمل را مسئول قتل او می خواند. جالب این است که غوربندی دقایق پیش از ترور خیبر با او یکجا بود اما لحظات بعد که هر دو در حوالی مجتمع مکروریانها از هم جدا می شوند خیبر با فیرگلوله به قتل می رسد. غوربندی ادعا می کند که نورمحمد تره کی و خانواده خیبر نیز دست کارمل را در قتل خیبر دخیل می دانستند و حتی خیبر خود گفته بود که کارمل او را تهدید به مرگ کرده است.

(17 اپریل 1978) که رفیقان حزبی او حتی در دوران حاکمیت شان هرگز پرونده ای برای این قتل نکشوند، پیش لوزه ای در وقوع کودتای این حزب شد. رهبران هر دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق با هزاران تن از اعضای حزب مراسم تشیع جنازه خیبر را به میتینگ و مظاهره خیابانی حزب تبدیل کردند و در سخنرانیهای خود از حکومت محمد داود خواستار دستگیری و محکمه قاتل خیبر گردیدند. شماری از رهبران حزب به اتهام سخنرانی بر سر جنازه که از نظر حکومت محمد داود تحریک آمیز و غیرقانونی محسوب می شد دستگیر و زندانی شدند. میر اکبر خیبر از جناح پرچم و در سالهای نخست جمهوریت محمد داود مسئول بخش مخفی تشکیلات نظامی این جناح بود که افسران و نظامیان را در ارتش و پولیس به عضویت جناح پرچم حزب جذب میکرد. سپس مسئولیت بخش نظامی جناح پرچم که "سازمان انقلابی دموکراتیک اردو" نامیده می شد به نور احمد نور یکی دیگر از اعضای رهبری این جناح تعلق گرفت. خیبر یکی از افسران اسبق پولیس و از چهره های فعال جنبش چپ در دهه شصت بود. او مدتی را بنا بر ابراز نظریات انقلابی و فعالیت هایش در جهت رشد افکار چپ مارکسیستی از سوی دولت سلطنتی به زندان انداخته شد. خیبر در سالهای آغاز فعالیت حزب دموکراتیک خلق با کارمل روابط نزدیک داشت و از رهبران جناح پرچم محسوب می شد. هر چند خیبر از نخستین پایه گذاران

استفاده از اسلحه آموزش دیده بودند. دلیل این دستور از سوی حکمتیار آن بود که افسران مسلمان در ارتش به این باور بودند که اگر کمونیست ها دست به کودتا بزنند هیچ کس جلو پیروزی آنان را نخواهد گرفت. زیرا پست های حساس نظامی در اختیار آنان بود. بنا بر این یگانه راه این بود که باید رهبران این حزب کشته شوند تا این کودتا لااقل به تعویق بیافتد. ما در تنگنای زمان چاره ی جز این کار را نداشتیم. زیرا داود مغرور و نادان بود در حالی که کمونیست ها مصمم به سرنگونی وی بودند.» مژده از قول آن منبع بلند پایه سازمان اطلاعات حزب اسلامی حکمتیار که نامش رافاش نمی کند ادامه میدهد که لطیف و صمد نخست برای کشتن کارمل کمر بستند. اما آنها انعام الحق گران را اشتباهاً به جای کارمل ترور کردند. سپس آنها چند ماه مخفی شدند و بعداً برای قتل خیر اقدام کردند. خیر را کشتند. داکتر لطیف اندکی بعد از کودتا در دانشگاه کابل به عنوان اخوانی دستگیر شد. بدون آنکه کسی بداند او خیر را کشته است و سپس در پلیگون پلچرخی مثل هزاران تن دیگر سر به نیست شد. و عبدالصمد کوچک در جنگ با کمونیست ها در غزنی باجم دستی خودش کشته شد. (5)

سلیمان لایق از رهبران جناح پرچم که با خیر روابط نزدیک دوستی و خویشاوندی داشت در قتل خیر نه دست حزب اسلامی حکمتیار بلکه دستان حزب دموکراتیک خلق

غوربندی بی اعتنائی ببرک کارمل را در سالهای حاکمیتش در تحلیل از یاد خیر به دخالت موصوف در این قتل ارتباط می دهد. (3)

اما ببرک کارمل و هواداران او دست حفیظ الله امین را در قتل میر اکبر خیر می بینند. سلطانعلی کشتمند شخص شماره دو در جناح پرچم و صدراعظم حکومت حزب دموکراتیک خلق در دهه هشتادمی نویسد: «در رابطه به شهادت خیر حدسیات گوناگون بوجود آمد، ولی کارمل اظهار داشت که گمان غالب مبنی بر انجام توطئه از جانب حفیظ الله امین برده می شد. زیرا او از دیر باز با خیر به تندی خصومت می ورزید و او را که انسانی با استعداد، محبوب نزد تعداد زیاد اعضای حزب، از لحاظ ملیت پشتون و در میان نظامیها از شهرت خوب بر خوردار بود، رقیب سرسخت خویش می پنداشت.» (4)

برخی حکومت محمد داود را متهم به قتل خیر می کنند. اما در ادعا و تحلیل دیگری قتل خیر مبنی بر دستور گلبدین حکمتیار وانمود می شود. وحید مژده نویسنده و پژوهشگر از اعضای اسبق حزب اسلامی اظهار میدارد که باری حکمتیار قتل خیر را کار حزب اسلامی خواند. مژده به نقل از یک منبع استخبارات حزب مذکور می نویسد: «من هم عضو گروهی بودم که از سوی حکمتیار برای کشتن رهبران حزب دموکراتیک خلق دستور داشتند. دوجوان کم سن و سال به نام های عبدالصمد کوچک و داکتر لطیف از جمله کسانی بودند که باید این نقشه را عملی میکردند. آن دو در

تره کی مسئول بخش نظامی حزب بود. او وظیفه داشت تا نظامیان را از ارگانهای نظامی دولت بگونه سری به عضویت جناح خلق حزب جذب کند. امین به عنوان مسئول نظامی حزب با استفاده از فرصتی که برایش دست داد فرمان کودتای نظامی را توسط پسرش عبدالرحمن و دو تن از افسران جناح خلق که در خانه اش آمده بودند به نظامیان حزب دموکراتیک خلق در ارتش صادر کرد. در حالی که آن افسران هنگام باز رسی پولیس درخانه امین به سر میبردند اما امین موفق شد که آنها را بنام همصنفان پسر خود عبدالرحمن بدون مزاحمت پولیس با پیام انجام کودتا رخصت کند. هرچند افسر مؤظف پولیس برای گرفتاری امین از خروج عبدالرحمن پسر امین چیزی نمی گوید اما به نظر می رسد که عبدالرحمن پسر امین نیز به بهانه ی رفتن با همصنفان خود با پیام امین نزد افسران جناح خلق رفته باشد. سید محمدگلابزوی از در یافت پیام امین توسط عبدالرحمن سخن می گوید: «چهارشنبه شش ثور بچه حفیظ الله امین عبدالرحمن آمد درخانه من ساعت شش صبح بود گفت شیرآغا (پدر خود را شیرآغا می گفت) محاصره است وتره کی صاحب و رهبرهای دیگر را به زندان انداخته اند. سید محمد را بگوو به رفقا بگوید که صبح انقلاب را شروع کنند. همان بودکه در بخش قوای مسلحی که من مسؤولیت داشتم و در بعضی قطعات دیگر که هم مسؤولیت نداشتم این پیام را تا یک بجه شب به تمام قطعات

را دخیل میدانند. او هر چند قاتل را در داخل حزبی که او و خیر از کدرهای رهبری آن حزب اند معرفی نمی کند اما انگیزه پذیرش قتل نامبرده را توسط حزب اسلامی ازسوی برخی رهبران حزب دموکراتیک خلق ناشی آن میدانند تا مهر اتهام قتل میر اکبر خیر را از جبین خود پاک کنند. لایق می گویدکه میر اکبر خیر را حزبیها (حزب دموکراتیک خلق) کشتند. (6)

صرف نظر از اینکه دست کدام فرد و کدام جناح حزب دموکراتیک خلق در عقب قتل خیر قرار داشت، این قتل از یکسو نقطه آغاز منازعه ی خونین درون گروهی حزب دموکراتیک خلق بود که از نخستین روز کودتای حزب و در تمام سالهای حاکمیت حزب مذکور ادامه یافت؛ و از سوی دیگر به کودتای نظامی و استقرار حاکمیت کودتا در کشور انجامید. کودتا و حاکمیتی که افغانستان را به میدان رقابت و تاخت و تاز منطقوی و جهانی مبدل ساخت.

حفیظ الله امین وفرمان کودتا:

جگرن (سرگرد) عبدالغنی از افسران وزارت داخله نویسنده کتاب شب هاب کابل با نام مستعار ژنرال عمرزی که از اعضای مخفی نظامی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود، چهارشنبه ششم ثور 1357 به دستگیری حفیظ الله امین مؤظف شد. او امین را آن شب بجای انتقال به زندان در خانه اش تحت مراقبت گرفت. حفیظ الله امین در تشکیلات غیر علنی جناح خلق حزب دموکراتیک خلق به رهبری نورمحمد

کودتای حزب دموکراتیک خلق که در صبحگاه هفتم ثور 1357 (27 اپریل 1978) آغاز یافت تا صبحگاه فردا باریختن خون سردار محمد داود و خانواده اش به پیروزی رسید؛ هر چند اعلامیه پیروزی کودتا در پایان نخستین روز خونین کودتا از رادیوی دولتی منتشر شد. جالب این بود که حفیظ الله امین مردم را به شنیدن اعلامیه پیروزی کودتا چنان دعوت کرد تا نشان دهد که فرماندهی اصلی کودتا را او در دست دارد. امین گفت: «د نظامی انقلابی شورا اعلامیه اسلم و طنجار د زره دار دقوا جگرن اوروی» (اعلامیه شورای نظامی انقلابی را از سوی اسلم و طنجار جگرن (سرگرد) قوای زره دار می شنوید) و وطنجار به زبان پشتو در این اعلامیه اظهار داشت: «دلری زر لپاره په تاریخ کی دسلطنت ظلم... برای اولین بار در تاریخ افغانستان به آخرین بقایای سلطنت، ظلم و استبداد و قدرت خانواده نادری پایان داده شد و تمام قدرت دولتی به مردم انتقال یافت. قدرت دولتی اکنون در دست شورای نظامی انقلابی است.» (9)

محمد اسلم و طنجار افسر قوای چهارم زره دار عضو جناح خلق و عبدالقادر افسر قوای هوایی که روابط نزدیک با این جناح داشت نقش اصلی را در پیروزی کودتا بازی کردند. وطنجار نخستین تانک قوای 4 زره دار را وارد میدان نبرد کرد و اولین گلوله تانک خویش را به ساختمان وزارت دفاع فرود آورد. سپس تانک های این قوا

رساندم که صبح هرکس که در قطعات خود برسد انقلاب را شروع کند.» (7)

اما افسران خلقی مهمان درخانه امین که پیام کودتا را از او دریافت کردند به قول جگرن عبدالغنی، فقیر محمد فقیر و انجنیر محمد ظریف و به قول عبدالقدوس غوربندی وزیر کابینه حکومت تره کی و امین، صاحب جان صحرائی و ظریف از هواداران خلقی امین بودند که بعداً وزیران داخله و مخابرات در حکومت یکصدوسه روزه وی تعیین شدند. هردو تن سپس بالشکرکشی شوری و سرنگونی امین از حاکمیت اعدام گردیدند.

حفیظ الله امین صبحگاه ششم ثور توسط پولیس مؤظف به فرماندهی جگرن عبدالغنی به زندان ولایت کابل انتقال یافت. قبل از او تعدادی از رهبران هر دو جناح پرچم و خلق از سوی پولیس دستگیر و به این زندان آورده شده بودند. در میان دستگیر شدگان که به هشت تن می رسیدند نور محمد تره کی و ببرک کارمل رهبران هر دو جناح حزب نیز قرار داشتند.

جگرن عبدالغنی بعد از انتقال حفیظ الله امین به زندان که از سوی قوماندانی امنیه کابل به سرپرستی زندانیان حزب دموکراتیک خلق نیز مؤظف شد، روز هفتم ثور با کودتاچیان پیوست و رهبران زندانی حزب دموکراتیک خلق را از زندان به رادیو افغانستان انتقال داد. (8)

پیروزی خونین کودتا:

به قصر ریاست جمهوری و فرودگاه کابل هجوم بردند. عبدالقادر که در فرودگاه کابل تحت نظارت گرفته شده بود به کمک این تانک ها به وسیله چرخ بالی به فرودگاه بگرام رفت و فرماندهی نیروی هوایی را به دست گرفت. کودتاجیان از ضعف رهبری ارتش دولت محمد داود بهره برداری کردند و به آسانی فرماندهی قطعات متعدد ارتش را در پایتخت به دست گرفتند. در حالی که رادیو افغانستان از کابل سقوط حاکمیت محمد داود و پیروزی قیام شورای نظامی انقلابی را در شامگاه هفتم ثور منتشر کرد، محمد داود در قصر ریاست جمهوری حیات داشت و به مقاومت ادامه می داد. او در لحظات آغاز کودتا مجلس اضطراری کابینه خود را در قصر ریاست جمهوری ریاست میکرد. با آغاز کودتا به اعضای کابینه گفت که آنها می توانند قصر را ترک بگویند. ولی شمار زیادی از وزیران کابینه او از قصر خارج شدند برخی از وزراء در داخل قصر ماندند. سپس محمد داود در داخل قصر با اعضای خانواده اش به قتل رسید. اما تلفات کودتا تنها به قتل آنها محدود نمی شد. هرچند در گزارش های رسمی و دولتی تعداد تلفات در کودتا 150 نفر تذکر داده شد اما شمار کشته شدگان خیلی بیشتر از این رقم بود. ژنرال محمد نبی عظیمی از افسران جناح پرچم شمار قربانیان کودتای ثور را تا یک ونیم هزار تن تخمین می کند: «واقعیت این است که عده تلفات براتب بیشتر بود، خاصاً در گارد جمهوری صدها تن کشته شدند، تلفات در میدان های هوایی

خواجه رواش و بگرام نیز عدد درشتی را تشکیل میداد. در بگرام قصداً می کشتند بدون جرم و به اساس مخالفت های شخصی، در فرقه 7، قرارگاه قوای مرکز، قطعات مستقل قوای مرکز، در دارالامان عده ی زیادی در اثر بمباردمان طیاره و آتش توپچی از بین رفتند. در فرقه 11 و کنگدک انضباط قوای مرکز که در شیرپور موقعیت داشت نیز عده یی به قتل رسیدند. مجموعاً در حدود یک هزار الی یک ونیم هزار انسان از هر دو جانب کشته شدند. اهالی ملکی زیادی نیز به قتل رسیدند و یا مجروح گردیدند که دولت نتوانست و یا نخواست آمار درستی در زمینه ارائه نماید.» (10)

قتل محمد داود و اعضای خانواده اش:

محمد داود سر انجام روز جمعه هشتم ثور در دومین روز کودتا همراه با خانواده اش با حمله یک واحد نظامی کودتاجی ها به فرماندهی امام الدین به قتل رسید. امام الدین بارتبه لومری بریدمن (ستوان یکم) عضو جناح خلق حزب دمکراتیک خلق از پایین رتبه ترین افسران قطعه (واحد) کماندو در ارتش بود که سپس در دوران حکومت این حزب در کرسی های مختلف ارتشی بارتبه دگرژنرالی (سپهبد) ارتقا یافت. ژنرال امام الدین که پس از سقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق به عنوان رئیس تعلیم و تربیه نظامی نیروهای عبدالرشید دوستم در مزارشریف ایفای وظیفه میکرد در مورد جریان حمله به محمد داود و قتل وی می گوید: «حفیظ

نفر وزیران و یک دختر داود خان و چند نفر دیگر بودند. من به مجرد داخل شدن به اتاق داود خان رسم تعظیم و سلام عسکری انجام دادم. داودخان که تفنگچه بدست داشت گفت چه گپ است؟ گفتم صاحب گپ از گپ تیر است تسلیم شوید. داودخان به قهرگفت به که تسلیم شوم؟ من برایش گفتم به شورای انقلابی و قوای مسلح تسلیم شوید که قوای مسلح تمام قطعات را تصفیه کرده فقط شما مقاومت می کنید. داود خان گفت من هرگز تسلیم نخواهم شد. من اصرار کردم در این اثنا داود خان ذریعه تفنگچه که بدست داشت بالای من فیرکرد که بدست من اصابت کرد و شدید جراحات برداشتم. دیگر بین افراد و من و داودخان و پهره داران او فیرها تبادله شد که در نتیجه داودخان کشته شد.» (11)

همراه با سردار محمد داود بسیاری از اعضای خانواده و بستگان نزدیک او به قتل رسیدند. برادرش سردار محمد نعیم، پسران محمد داود هر یک محمد عمر، ویس، خالد با خانم ها و فرزندان شان و دختران محمد داود شینکی و زرلشت در میان کشته شدگان قرار داشتند.

در میان رهبران حزب دموکراتیک خلق که از توقیف خانه ولایت به رادیو افغانستان انتقال یافتند و نظامیان کودتای بر سر قتل محمد داود اختلاف نظر وجود داشت. سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم ادعای کندک بربک کارمل و سایر اعضای رهبری این جناح مخالف قتل محمد داود بودند، درحالی که حفیظ الله

الله امین که کودتا را به عهده داشت در محل قومانده در رادیو افغانستان بود و از ادامه مقاومت داود خان و تسلیم نشدن ارگ با وجود بمباران هوایی و آتش توپچی و تانک و هکذا موجودیت یک اندازه مقاومت در ریشخور نگران و هراسان بود. جهت بررسی اوضاع و محاکمه (بررسی) وضعیت یک جلسه اضطراری متشکل از قوماندانهای قطعات بزرگ و آمرین جزو و تام های کوچک کودتای در ساعت 9 شب در رادیو افغانستان دایر کرد و گفت در ارگ و ریشخور مقاومت ادامه دارد اگر به زودی این مقاومت ختم نشود امکان دارد بعضی از قطعات که تاحال شاهد و ناظر صحنه بوده و بیطرف باقی مانده اند به نفع داودخان فعال و متحرک خواهند گردید یا هم قطعات داودخان از ولایات به کمک او خواهد رسید. لذا هر چه زودتر موضع ارگ در قدم اول خاتمه یابد. افسران بلند رتبه شامل کودتا پیشنهاد کردند که برای حصول این مطلب ضروری است که بر علاوه فشار هوایی و توپچی باید با تعرض افراد پیاده بداخل ارگ رخنه ایجاد گردد و مقاومت ارگ از داخل از بین برده شود. بعداً حفیظ الله امین گفت کدام قطعه حاضر است وظیفه تعرض پیاده را طور داوطلبانه به عهده بگیرد. من (امام الدین) که جوان لوگری خون گرم بودم ایستاده شده گفتم که من حاضر هستم تعرض پیاده را اجرا نمایم... .. به اتفاق دواد خان داخل شدم. در اتاق نعیم خان برادر داود خان یکی دو

سلطانعلی در مورد وقوع کودتا با تناقض زیادی صحبت می کند و از یکطرف آنرا مشوره و فیصله قبلی میان تره کی، کارمل، نوراحمدنور و داکترشاه ولی می خواند از جانب دیگر می نویسد: «این سوال هنوز پاسخ نا گفته باقی مانده است که انگیزه اصلی حفیظ الله امین از انجام این عمل بعنوان یک ماجرای بزرگ که عواقب آن بطور قطع از پیش معلوم نبود و تضمین شده نمی توانست که این ماجراجویی محض تحت عنوان انقلاب و انقلابی بودن با یک بر خورد ذهنیگرانه و یک اقدام بیباکانه ناشی از تمایلات جاه طلبانه شخصی و ناشی از خود خواهی بزرگ برای دست یافتن به قدرت بوده است. صرف نظر از انگیزه ها، رخداد 7 ثور بیشتر یک قمار بزرگ بود تا یک اقدام دقیق از پیش محاسبه شده بر پایه تناسب نیروها...» (13)

سلیمان لایق از بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق و از رهبران جناح پرچم حزب مذکور کودتای ثور را کار چند نفر محدود به خصوص کار امین وتره کی می خواند که به قول او در جهت رسیدن به کرسی، ویسکی، موتر و جایگاه بلند دست به این اقدام زدند. لایق می گوید: «کودتا را حزب دموکراتیک خلق نکرد. کودتا را چند نفر انجام دادند. یک عده عناصر جاه طلب و چوکی خواه که میخواستند به کرسی، ویسکی، موتر و جایگاه بلند برسند، کودتا کردند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در برابر یک عمل انجام شده قرار دادند. جناح های

امین نابودی او را می خواست. اما دستگیرپنجشیری عضو دفتر سیاسی حزب در جناح خلق از پافشاری سلیمان لایق عضو رهبری جناح پرچم به قتل محمدداود سخن می گوید. پنجشیری ادعای می کند که لایق به حفیظ الله امین گفت: دا فرعون ووژل شی (این فرعون بایدکشته شود). و سلیمان لایق این ادعا را تهمت تلقی می کند. لایق کودتای ثور و قتل محمدداود را نفرت آور می خواند. هر چند او در حاکمیت کودتا به کرسی وزارت رسید و در تمام سالهای این حاکمیت کماکان در کرسی اقتدار باقی ماند: «این گفته قطعاً از من نیست. به من تهمت می بندند. اصلاً خود این حادثه برایم نفرت آور بود. این کودتا. همین قیام نظامی که در حزب پخته نشده بود برایم نفرت آور بود. (12)

دیدگاه متفاوت جناح های خلق و پرچم از کودتا:

آنچی که در کوتای ثور 1357 هنوز به عنوان یک پرسش جدی مطرح می شود این است که آیا رهبران هر دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق در جریان این کودتا بودند و یا کودتا تنها عمل خودسرانه ی حفیظ الله امین محسوب می شد؟ در حالی که بسیاری اعضای فراکسیونهای هر دو جناح هنوز از کودتای ثور 1357 به عنوان انقلاب ثور و گاهی قیام نظامی برهبری حزب دموکراتیک خلق نام میبرند اما بیان و تحلیل آنها در مورد وقوع این حادثه متفاوت و ناهمگون است.

قومانده همان شب به اردو صادر کردم اینک نتیجه آنرا به چشم سرمشاهده میکنیم. دستگیر پنجشیری که تا این لحظه متحیر و خاموش بود در حالی که چشمانش بطرف من نگاه میکرد برای امین گفت "بیشک بچه ی وطن که مرد میدان هستی" (16)

شرکت جناح پرچم در کودتای ثور یکی دیگر از نقاط مبهم و نا روشن در این حادثه محسوب می شود. هر چند جگرن رفیع عضو این جناح، قوای 4 زره دار را به نفع کودتای ثور وارد میدان ساخت و بانظامیان جناح خلق سهم عمده ای گرفت اما گفته می شود که این اقدام او بدون هرگونه دریافت دستوری از سوی رهبران پرچم و به خصوص ازسوی نوراحمدنور مسئول نظامی جناح پرچم در ارتش بود. بسیاری از اعضای جناح پرچم در ارتش و پولیس هیچگونه اطلاعی از کودتای حزب دموکراتیک خلق نداشتند. یکی از آنها دگرمن (سرهنگ و سپس ژنرال محمد نبی عظیمی آمرکشف قرارگاه قول اردوی مرکز (سپاه مرکزی ارتش) بود که به قول خودش مسئولیت سازمان حزبی نظامی پرچی ها را در قوای مرکز به عهده داشت. او می گوید که هیچگونه دستوری توسط عضو رابطه برایم نرسید و کسی در دارالامان نمیدانست که کی علیه کی می جنگد. (17)

نور احمد نور مسئول نظامی جناح پرچم در روز کودتا هیچگونه ارتباطی را با اعضای نظامی این جناح در ارتش بر قرار نکرد و هیچگونه پیامی برای نظامیان پرچم نداشت. عبدالقدوس غوربندی می

خلق و پرچم بخاطر حفظ جان خود مجبور شدند که کودتای کامیاب شده را قبول کنند. من نه آدم ترسو استم و نه تشویشی از آینده دارم. جسور استم و به صراحت می گویم که حفیظ الله امین و نور محمد تره کی سازماندهندگان اصلی کودتا بودند. (14)

دستگیر پنجشیری از جناح خلق که با سایر رهبران حزبی دو روز پیش از کودتا زندانی شده بود کودتا را فیصله قبلی حزب میداند. او می نویسد: «دستور قیام مسلحانه قبل از وحدت هر دو جناح حزب برهبری نظامی ابلاغ گردیده بود.» (15)

البته منظور پنجشیری به عنوان عضو رهبری جناح خلق، رهبر نظامی حزب حفیظ الله امین است. اما به گفته جگرن عبدالغنی مؤلف کتاب شب هاب کابل، تره کی از کودتای حزبی که رهبری اش را بدوش داشت بی اطلاع بود. اومی نویسد: «وقتی که 9 نفر (رهبران زندانی هر دو جناح خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق) را یکجا به صحن حویلی نظارت خانه آوردم همه با هم مصافحه و رو بوسی نمودند. امین برای تره کی و سایرین پیروزی انقلاب را تبریک گفت تره کی از نزدش پرسید که شما از انقلاب خبر دارید؟ گفت بلی حینیکه دولت به گرفتاری ما و شما اقدام نمود من هم فرمان قیام مسلحانه را به رفقای اردو ترتیب کردم. خوشبختانه برای گرفتاری من یک نفر افسر پولیس دوست و آشنای برادرم آمده بود مرا همان شب بعد از ختم تلاشی در خانه خودم تحت نظارت گرفتند من هم

کارمل سخن می گوید: «در چهره ببرک کارمل از همان لحظه "نخستین قیام تشویش" نگرانی و اضطراب عمیق خوانده می شد. کارمل قیام مسلحانه را بدون محاسبه قوا یک ماجراجویی محض میدانست.» (19)

بعد از پیروزی کودتا نقش و مشارکت جناح پرچم به عنوان نقطه ضعف این جناح در تقسیم قدرت از سوی جناح خلق و به خصوص از سوی حفیظ الله امین مطرح بود. از همین سبب پرچی ها سهم کمتر در دولت نصیب شدند. یکماه بعد از کودتای ثور خلقی ها رساله ی را با عنوان "راجع به انقلاب ثور" منتشر کردند که در آن بگونه غیر مستقیم پرچی ها و ببرک کارمل رهبر جناح پرچم بنام فرصت طلبان، مبلغان ترس و شکست در هنگام انقلاب ثور مورد نکوهش قرار گرفته بودند.

اما نکته قابل تأمل در دیدگاه ها و موضع گیری های رهبران جناح پرچم از کودتای ثور است. در حالی که سلطانه علی کاشتمند، سلیمان لایق و بسیاری از رهبران جناح پرچم سالهای پس از کودتای مذکور و پس از زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق کودتا را عمل خود سرانه و ماجراجویانه امین و جناح خلق میدانند و حتی آنرا نفرت انگیز تلقی می کنند، چرا در حاکمیت محصول کودتا مشارکت کردند و برای تداوم این حاکمیت در کنار نیروهای مهاجم شوروی بر افغانستان قرار گرفتند؟ اگر جناح پرچم و رهبران آن جناح با کودتای ثور به عنوان ماجراجویی حفیظ الله امین مخالفت داشتند

نویسد: «نور احمد نورکه با ما یکجا در مخفی گاه حضور داشت و امکان فرصت کافی داشت تا به رهبری نظامی بخش پرچم دستور مشخص قیام را صادر کند و یا پشتیبانی از قیام کنندگان و همکاری با آنان را هدایت روشن و قاطع دهد. نسبت این ندانم کاری، نظامیهای پرچی در بلاتکلیفی، بی تصمیمی، ابهام و عدم آگاهی در حالت ترصد غیر فعال، انتظار بیهوده و حتی مخالفت خطرناک با قیام کنندگان باقی ماندند. جواب اینکه چرا نور احمد نور با وجودیکه بازداشت نبود در این لحظات سرنوشت ساز (مخواست) و یا (نتوانست) هیچگونه تشبث و ابتکاری از خود نشان دهد. طوریکه در برابر پرسش ما در مخفی گاه افاده میکرد این بود که او در انتظار جواب سوالی است که بوسیله سرور منگل به جیلانی باختی فرستاده بود. صرف جگرن رفیع و جگرن داود آزادانه به مسئولیت خود شامل صفوف قیام کنندگان شده سهم برجسته در پیروزی قیام گرفتند.» (18)

ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که هر چند به گفته ژنرال محمدنبی عظیمی "پیروزی کودتای ثور را محصول اشتراک مستقیم هر دو جناح نظامی حزب و بعداً پشتیبانی وسیع پرچیها در اردو تلقی میکرد" در روز کودتا با بی اطلاعی و ناخشنودی به آن می دید. دستگیر پنجشیری که با سایر رهبران زندانی حزب دموکراتیک خلق همزمان با آغاز کودتا از سوی نظامیان هوادار حزب به ساختمان رادیو افغانستان انتقال یافته بود از اضطراب و ناراحتی

در اوایل سال 1978 میلادی 350 تن مشاور و تکنیشن شوروی در کابل موجود بوده که تعداد زیادی از آنها در میدان هوایی بگرام و کابل در سیستم موشک های ضد طیاره و کنترول خط پرواز مصروف کار بودند. نامبرده بر این نکته تأکید می ورزد که بدون کمک تکنیشن های شوروی شاید به قوای هوایی خیلی مشکل می بود که بروز 27 اپریل فعالیت میکرد. سمیران میگوید که قادر مجبور بود که اشتراک خویش را در کودتا تا بدست آوردن موافقه مشاورین شوروی به تعویق اندازد. مشاورین شوروی در مدت اندک قبل از آغاز کودتا باید تصمیم میگرفتند. اما از مسکو خیلی به موقع هدایت بدست آوردند که با کودتا کمک نمایند. «(20)

اما مشاور شوروی در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان "یوری کوزنتس" می گوید: «هرکس فکرمی کند در این واقعه (کودتای ثور) دست مسکو وجود داشته است سخت در اشتباه است. یکی از دوستان من که در آن زمان در کابل کار میکرد می گفت این انقلاب برای طرف شوروی تا بدانجا غیر منتظره بود که حتی سفیر تا مدتی جرأت نمیکرد که خبر وقوع انقلاب را به مسکو ارسال نماید. مامورین اطلاعاتی ما از جزئیات بیشتری با خبر بودند، هر چند برای آنها نیز غیر مترقبه بود.» (21)

هر چند مشاور کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق دست مسکو را در کودتای ثور دخیل نمی داند اما به آگاهی

چرا این عمل ماجراجویانه را پس از کودتا که شریک قدرت بودند انقلاب کبیر ثور می خوانند و پس از تجاوز نیروهای شوروی به آن نام مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور را گذاشتند؟

کودتای ثور و اتحاد شوروی:

یکی از موضوعات مهم و قابل بررسی در کودتای ثور 1357 نقش شوروی و ارگانهای قدرت آن چون کی. جی. بی و استخبارات نظامی شوروی (جی. آر. یو) در کودتا است. آیا شوروی ها در کودتای ثور دخالت داشتند؟ ارتباط حفیظ الله امین قوماندان کودتا با شوروی ها چگونه بود؟ آیا او بخش نظامی جناح خلق را بدور از دیدو آگاهی کی. جی. بی و سازمان استخبارات ارتش سرخ (جی. آر. یو) رهبری و سازماندهی میکرد؟ در حالی که بسیاری از نویسندگان و محققین داخلی و خارجی از عدم دخالت شوروی در کودتای ثور سخن میگویند، ایشه نظامی سفارت هندوستان در کابل به همکاری مشاورین تکنیشن شوروی در فرودگاه بگرام با کودتاچیان اشاره می کند. سلیک هریسن نویسنده و محقق افغانستان شناس امریکایی از قول ایشه نظامی سفارت هندوستان می گوید: «دگروال مدهوسیران که در آنوقت آتیشه نظامی هند در کابل بود و با افسران قوای هوایی ارتباط وسیع داشت به من گفت: قادر سازمان استخبارات نظامی اتحاد شوروی را از پلان امین مطلع ساخته بود اما دستور اشتراک در کودتا را بدست نیاورده بود. دگروال سمیران میگوید که

تأمل میسازد، ابراز نظر همین سر مشاور نظامی شوری در ارتش افغانستان است که در مصاحبه با یک نشریه روسی در سال 2006 میلادی می گوید: «سفير (سفیرشوروی) به سوی میدان هوایی حرکت کرد. من داخل محوطه سفارت بودم. ناگهان خیر دادند که تانکها وارد شهر کابل شده اند و چند فیر بالای وزارت دفاع و قصر ریاست جمهوری نموده اند. برای ما غیر مترقبه بود. سفیر بازگشت وگفت: "فیر است، همه جاصدای فیر به گوش میرسد. "نه او آگاهی داشت که چه واقع شده و نه هم مقامات ما آگاه بودند. آنها "خلق" و "پرچم" چنان عمل نمودند که هرگز نتوانستیم بفهمیم. بطور مثال من و سفیر نمیدانستیم که چه واقع شده. این حرف من دقیق است. بعداً از سوی آنها نماینده تره کی آمد: "ما به قصر حمله می کنیم اما مؤفقییت چندانی نداریم، چه باید کرد؟ سفیر برایم گفت: "چیزی بگو" من گفتم: "آیا اجازه دارم تا چیزی بگویم؟"

بلی، او برایم اجازه گفتگو با قادر را داد. نماینده تره کی فقط قادر بود. او عملیات جنگی را رهبری میکرد. من برای شان گفتم: "فوراً قوا را از اطراف قصر دور کنید و حملات تانرا توسط طیارات انجام دهید."» (24)

وقتی سر مشاور شوروی به قول خودش به اجازه سفیر به قادر گفت تا هواپیماها را وارد میدان سازد آیا بیشتر از آن کاری را به نفع کودتاچیان توسط مشاوران شوروی که در تمام قطعات نظامی

مامورین اطلاعاتی شوروی از جزئیات کودتا اشاره می کند. مسلماً مامورین اطلاعاتی، عمل کی. جی. بی و استخبارات ارتش شوروی (جی. آر. یو GR.U) بودند که برخی هم در لباس مشاور نظامی در ارتش افغانستان قرار داشتند. آیا دگروال عبدالقادر که قوای هوایی را در کودتای ثور فرماندهی کرد و نقش بسیار عمده در پیروزی کود تا ایفا نمود و در اسناد کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و کی. جی. بی دوست راستین کشور شوروی خوانده می شود، مامورین کی. جی. بی و یا جی. آر. یو را از اقدام خود بی خبر نگه داشت؟ دگروال عبدالقادر که بعداً به رتبه ژنرالی و به وزارت دفاع در حکومت حزب دموکراتیک خلق رسید در پیام های شمار 124 مؤرخ 1374/2/28، شماره 131 مؤرخ 1374/3/4، شماره 73 مؤرخ 1374/3/7 و شماره 257 - 258 مؤرخ 1374/5/27 مربوط کی. جی. بی از کابل به عنوان دوست راستین اتحاد شوروی توصیف می شود. (22) افزون بر آن سر مشاور شوروی ارتش افغانستان در سال 1978حتا سی سال پس از کودتای ثور قادر را دوست واقعی اتحاد شوروی می خواند: «راجع به وزیر دفاع باید بگویم که خودم شخصاً نزد تره کی رفتم، خواهش نمودم که قادر را به صفت وزیر دفاع نگهدارد، زیرا او یک دوست واقعی اتحاد شوروی است.» (23)

نکته دیگری که اظهارات اتشه نظامی سفارت هندوستان در کابل را از همکاری تکنیشن های شوروی به قوای هوایی قابل

پلان قیام اطلاع داشته باشد و باید در برابر یک عمل انجام شده قرار می‌گرفتند.» (25)

اینکه سلطانه‌لی کشتمند عدم اطلاع کودتا را توسط امین به شوروی‌ها، به گونه ای مورد تائید قرار می‌دهد، در واقع غرض درست نشان دادن باور خود مبنی بر "عدم آگاهی شورویها از قیام" است. اما ادعای هواداران و طرفدارن حفیظ الله امین در این مورد از باور آنها به استقلالیت امین وعدم اعتماد او به روس‌ها ناشی می‌شود. آنگونه که غوربندی می‌نویسد: «در این 21 سالیکه از قیام هفت ثور میگذرد با وجود سعی و تلاش بدخواهان از آرشیف‌های زمان شوروی کوچکترین مدرکی بدست نیامده که دال بر دست داشتن مستقیم و یا غیر مستقیم شوروی در این قیام باشد. بر عکس شواهد و اسناد کافی وجود دارد که در هدایت امین در مورد کودتا این دستور هم شامل بود که موضوع از روسها جداً مخفی نگهداشته شود. وجود این جمله در این دستور نشان‌دهنده عدم اعتماد عمیق امین نسبت به روس‌ها است که برحق بودن آنرا حوادث بعدی تجاوز و اشغال و مداخلاتی که حتی تا امروز ادامه دارد به اثبات رساند.» (26)

محقق امریکایی سلیگ هریسن به نقل از اسناد منتشره کی. جی. بی در حالی که می‌گوید حفیظ الله امین دستور به کودتا را از روس‌ها مخفی نگه‌داشته بود، کی. جی. بی بر خلاف این پنهانکاری امین از وقوع کودتا اطلاع یافت. اما کی. جی. بی

به خصوص در قوای هوایی حضور داشتند انجام نداد؟
نقطه بسیار مهم و قابل بحث در کودتای ثور، روابط حفیظ الله امین با شوروی‌ها است که آیا امین بدون اطلاع و استیذان روس‌ها فرمان این کودتا را صادر کرد؟ سلطان علی کشتمند در این مورد می‌نویسد: «در باره اینکه گفته می‌شود شورویها از اقدام به قیام (کودتای ثور) از پیش آگاهی داشته‌اند، بی‌اساس است. حفیظ الله امین در این زمینه دوگونه، حرف بر زبان رانده است. او در جلسه سیاسی بگونه رسمی گزارش داد که شام روز قیام یعنی 27 اپریل هنگامیکه از توقیف آزاد شد، موضوع را با اطلاع مقامات شوروی رسانیده است و این زمانی بوده است که شورویها خود مطلع شده بودند. حرف دیگر او بگونه غیر رسمی اظهار کرده است اینکه از طریق مشاورین شوروی در اردو و در جریان آغاز قیام با ایشان نیز موضوع را اطلاع داده است. هرگاه به گفته‌های نور محمدتره کی و حفیظ الله امین استناد شود، آنان به تأکید اظهار می‌داشتند که از وقوع "انقلاب" نه مسکو و نه واشنگتن، نه برژنف و نه کارتر هیچگونه اطلاعی نداشتند. به قراریکه بعد از "انقلاب" افشاء‌گردید، باری شورویها به نور محمدتره کی گفته بودند که افسران خلقی در میان ارتش از قیام حرف می‌زنند، هرگاه چنین چیزی در نظر باشد اشتباه بزرگ خواهد بود. در این صورت طبیعی بود که امین نمیخواست شورویها قبلاً از

الکساندر موروزوف به من گفت که اندکی بعد از نیمه های شب پیام های از وزارت خارجه و دفتر مرکزی کی. جی. بی مواصلت کرد که در آن بما توصیه نشده بود که امین را از ماجراجویی اش منصرف سازیم. « (27) از اظهارات موروزوف به خوبی پیدا است که انگیزه حفیظ الله امین در پنهان نگهداشتن کودتا از دید شوروی ها به توصیه قبلی مسکو بر میگردد نه در بی اعتمادی او به شوروی و یا بالعکس. اگر عدم اطلاع حفیظ الله امین از کودتای ثور برای شوروی ها با استناد به حوادث بعدی ناشی از عدم اعتماد او به روسها وانمود شود، این حوادث بر خلاف نوشته عبدالقدوس غوربندی حکایت از اعتماد امین به روس ها دارد. ماه های بعد از کودتا، حفیظ الله امین برای نجات حاکمیت کودتا یا حکومت حزب دموکراتیک خلق که در معرض زوال و سقوط قرار گرفته بود، خواستار و رود قوای نظامی شوروی شد. امین پس از قتل تره کی که در مباحث بعدی مورد تبیین و بررسی بیشتر قرار خواهد گرفت نیروهای شوروی را به عنوان گارد محافظ وارد مقر و قصر خویش ساخت. کدام عقل سلیمی می پذیرد که زمام دار یک کشور برای حفاظت خود و دولتش از کشوری نیروی نظامی بخواهد که نسبت به او بی اعتماد باشد؟ این در حالیست که امین به ادعای مامورین کی. جی. بی یکی از اعضای افغان این سازمان بود: «"بوکوفسکی" یکی از کارکنان سابق کی. جی. بی ادعا می کند که نام مستعار

نه امین را از انجام کودتا ممانعت کرد و نه محمد داود را در جریان و قوع کودتا گذاشت. این درحالی بود که توصیه مسکو مدت ها قبل مبنی بر خود داری حزب دموکراتیک خلق از کودتا قرار داشت. هریسن می نویسد: «به قول الکساندر موروزوف که دوره ماموریتش به حیث معاون کی. جی. بی، ماه ها و هفته های قبل از 26 اپریل را نیز شامل می شود، مسکو شدیداً توصیه نمود که از آن خود داری شود. لیکن کی. جی. بی نتوانسته بود کشف کند. بعد از آنکه یکی از جواسس سازمان استخباراتی نظامی شوروی به سازمان مذکور از پلان امین اطلاع داد، نامبرده ساعت 9 و یا 10 شب 25 اپریل را برای آغاز عملیات کودتا تعیین نموده بود. بعداً کی جی بی در یافت که در هدایت امین در مورد کودتا این دستور هم شامل بود که موضوع از روس هاجداً مخفی نگهداشته شود. آیا او در هراس بود که ما (کی جی بی) مداخله خواهیم کرد؟ یکی از توطئه کننده گان (کودتاچیان) که وفاداری اش به حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت اتحاد شوروی نسبت به وفاداری اش به امین به مراتب زیادتر بود (به گمان قوی اشاره به گلاب زوی و یا دگروال عبدالقادر است) این راز را بما افشاء نمود. می شد که داود را از موضوع با خبر ساخت. ولی نه سفارت شوروی در کابل و نه مسکو در فکر آن بود که با حزب دموکراتیک خلق خیانت کند.

در سال 1920 در بخارا "کمیتة مرکزی انقلابیون جوانان افغان" تحت رهبری "حاجی محمد یعقوب" ایجاد گردید که اعضای آنرا عمدتاً افغانهای ساکن بخارا، ترکستان و روسیه تشکیل میدادند. آنها از به ثمر رسیدن انقلاب از راه ساقط نمودن رژیم امانی و اعلان جمهوریت در افغانستان حمایت می نمودند. حتی آنها برای نیل به اهدافشان از حکومت شوروی تقاضای یاری در راستای ایجاد "غندهای سرخ" را نمودند...

مطابق اسناد بایگانی، ماسکو می کوشید تا به هر حال یک سازمان سیاسی که مجری خواستههایش در افغانستان باشد را تأسیس نماید. به همین مقصد، یک سازمان سیاسی دیگر افغانی به نام "کمیتة مرکزی انقلابی افغانی" در سال 1920 در تحت ریاست "محمد غفار" در شهر ترمز ایجاد گردید که دارای 55 عضو بود. لست اعضای آن در نزد نویسنده (نویسنده ی روسی) موجود است و در آینده ضمیمه خواهد شد. اعضای سازمان بیشتر از شمال افغانستان بودند ولی بعضی ها از کابل در آن حضور داشتند. آنها از رهبری شوروی تقاضای کمک و حقوق ماهانه را نمودند.

یگانه سازمانی که در درون افغانستان ایجاد گردید، عبارت بود از "سازمان رادیکال های چپ افغانی" در هرات که حمایت و یاری نمایندگان روسی کمیساریای خلق در امور خارجی در آسیای میانه را با خود داشت. دوره ی فعالیت سازمان، سالهای 1920 و 1921 بود. روس ها آن زمان می کوشیدند تا میان سازمانهای افغانی و

امین در نزد استخبارات شوروی "کاظم" بوده است. در لست "میتروخین" نیز چنین نامی موجود است. «(28)

کودتایان ثور و شوروی:

چرا از رابطه شوروی با کودتای ثور سخن میروند؟ ریشه های این بحث به کجا بر میگردد؟ شوروی ها با کودتایان ثور در ارتش افغانستان چه ارتباطی داشتند؟ ارتباط روس ها با نظامیان افغان و در ارگانهای نظامی افغانستان از چه زمانی آغاز شد؟ فیاض نجیمی نویسنده و پژوهشگر افغان به نقل از منابع معتبر روسی و به خصوص از اسناد محرم حزب کمونیست شوروی و سازمان استخباراتی آن کی. جی. بی نکات مهمی را تبیین و بررسی می کند که در آن میتوان بسیاری از پاسخ به این پرسش ها را دریافت. وی مینویسد: «بعد از به رسمیت شناختن دولت تازه به استقلال رسیده ی افغانستان، (دولت شاه امان الله) روس ها به سرعت کوشیدند تا اهرم های نفوذی شانرا در این کشور ایجاد نمایند. اولین نشانه ی اینگونه تلاش ها عبارت از اساسگذاری گروهی زیرنام "کمیتة مرکزی انقلابیون جوانان افغان" در بخارا بود...»

در پایان 1919 مسیحی شورای تبلیغات بین المللی که بخش شرقی کمینترن هم نامیده می شد، ایجاد گردید. در سال 1920 زیر رهبری شورا، حزب "عدالت" پارس، حزب کمونیست بخارا و احزاب ترکی، خیوه ای و افغانی سامان داده شدند.

اظهاراتشان یا مستقیم و یا تلویحی از آن یاد کرده اند. در مورد حزب دموکراتیک خلق گفته می شود که آن حزب از آغاز دارای یک شاخه ی نظامی بوده که پیش از ایجاد آن تحت رهبری میر اکبر خیبر فعالیت میکرد؛ بعداً سازمان نظامی مذکور، با غیر نظامیان وحدت نموده و به تشکیل حزب دموکراتیک خلق مبادرت ورزیدند. همچنان از ساختارهای دیگری به نام های "سازمان نظامی افغانستان" (سنا) و یا "افسران هوایی" یاد می شود، که همکار با استخبارات شوروی ها قلمداد می شوند. بنا بر این حوزه ی نظامی برای روسها حوزه ی دلچسپ و مورد علاقه بوده است که تا آخر باقی ماند.» (29)

در کتاب "نبرد افغانی استالین، سیاست قدرت های بزرگ در افغانستان و قبایل پشتون" تألیف داکتر یوری تیخانف استاد دانشگاه لیپیتسک روسیه نیز به تفصیل در مورد اهمیت افغانستان برای حزب بلشویک روسیه به رهبری لنین و سایر رهبران آن که پس از تصاحب قدرت اتحاد شوروی سوسیالیستی را تشکیل دادند سخن می رود. لنین در سال 1919 افغانستان را کلید آسیای میانه و کانال سویس انقلاب بسوی هند خواند.

عبدالحمید محتاط از افسران قوای هوایی افغانستان که در کودتای 26 سرطان 1352 (17 جولای 1973) به رهبری سردار محمد داود در سرنگونی نظام سلطنتی شرکت داشت نیز از چنین سازمانی در ارتش سخن می گوید. هر چند او توضیحات بیشتری در

حادث بر قرار نمایند. سازمان هرات بیشترین توجه اش را به کارهای آموزشی و روشنگرانه، پخش درسنامه ها و کار در میان نظامیان معطوف نموده بود. سازمانهای دیگر نیز مطابق درخواست ماسکو به کار و نفوذ در میان نظامیان دلچسپی داشتند.

در دهه 30 آنچی مهم است همکاری دولت نادرشاه و بعداً ظاهرشاه با شوروی در امر قلع و قمع جنبش بسماچی ها بود... اما بحث برانگیزترین مراحل مربوط به ده های 50 و 60 و بعدتر آن میگردد. در آن دوران روس ها نه تنها به لایه های مختلف اجتماعی در حوزه ی ملکی توجه نمودند، بلکه بر حسب نظریه های از پیش تعیین شده ی کمینترنی به نفوذ و جذب نظامیان نیز پرداختند. در سند کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی مؤرخ 21 جون 1974 عنوان رهبران خلق و پرچم آنچی که به امضای "اولیانوفسکی" درباره ی فعال بودن سازمانهای سیاسی افغانی در اردو (ارتش) و نگرانی های رئیس جمهور محمد داود نگاشته شده، او میکوشد چنین تلقی نماید که گویا این عمل "رفقای افغانی" برای شوروی ها غیر مترقبه بوده و آنها ترجیح میدادند تا سازمانهای وفادارشان پا از گلیم فراتر نه نهند. اما واقعیت این است که سازمانهای نظامی وابسته به شوروی سالها پیش از آن نامه و با آگاهی و توافق شورویها، در درون دستگاه های نظامی افغانستان فعالانه به جلب و جذب نظامیان می پرداختند، که حتی عده یی از آن نظامیان نیز در نوشته ها و

و روابط آن با استخبارات شوروی گفته شد، توجه شود این پرسش بمیان می آید که آیا افسران عضو این سازمان نظامی بدون استیذان شورویها تنها برای رساندن سردارمحمدداود به قدرت دست به کوتا زدند؟

نکات دیگر قابل پرسش این است که چرا این افسران به دور محمدداود گرد آمدند؟ آیا آنها و سردارمحمدداود دارای افکار و باورهای مشترک سیاسی بودند؟ اگر افتراق آنها را در ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی با محمدداود مورد توجه قرار داده شود این پرسش به میان می آید که سردارمحمدداود از آنها استفاده میکرد و یا آنها با داود خان وارد بازی شده بودند؟ در حالی که رویداد های بعدی نشان داد که آن افسران و محمدداود از همفران دایمی اعتقادی و سیاسی نبودند. به زودی آنها از حاکمیت طرد شدند. شاید از همان آغاز هم پیوند داودخان با آنها برای بهره برداری از یکدیگر بود. عبدالحمید محتاط در واقع به چنین امری اشاره می کند. او با فیض محمد از افسران دیگر کودتای محمدداود که سپس در نخستین کابینه موصوف وزیر داخله تعیین شد بر سر اهداف خود بحث می نماید. فیض محمد به او میگوید: «محتاط! هدف نهایی من در افغانستان ایجاد یک سیستم سوسیالیستی است. من معتقدم که با سردارداود میتوانیم به هدف خود نایل شویم و حالا خودت مرام آخری خود را روشن بساز و برایم تشریح بده؟» محتاط در پاسخ به فیض محمد برنامه و هدف خود

مورد این سازمان ارائه نمی کند. وی که شکل گیری و وقوع کودتای سردار محمدداود را در جولای 1973 به تفصیل بیان می کند، در مورد سازمان نظامی ارتش می نویسد: «این همزمان دیرین من عبارت بودند از: انجنیر عزیزاحمد، انجنیر شیرآقا حرکت، انجنیرزرین و انجنیرغلام سعید. آنها شایسته ترین استادان مسلک خود بودند. در رشته های خود دیپلوم عالی را از اکادمی اتحادشوروی بدست داشتند. از جانبی دیگر آنها از دیر سالی به اندیشه سیاسی تجهیز بودند که سکوت و خاموشی و بی تفاوتی رانسبت به سرنوشت هموطنان خود گناه می پنداشتند. از این روهمه عضو سازمان نظامی ای بودند که بیشتر از شش سال در اردو (ارتش) فعالیت مخفیانه را پیش میبرد. هدف شماره یک این سازمان کوچک نظامی، واژگونی نظام منحل و فرتوت شاهی و ایجاد نظام جمهوری بود که مورد حمایت مردم باشد و درپرتو آن شرایطی در جامعه ایجاد شود تا تمام اقوام و ملیت های ساکن سر زمین واحد ما احساس برادری، برابری کنند! در خلال سالیان متمادی مبارزه مخفی، توافق و تفاهم کلی روی تمام مسایل صورت گرفته بود، بشمول موضوع سهم گیری با سردارداود جهت سرنگونی نظام شاهی.» (30) بسیاری از افسران عضو سازمان نظامی که عبدالحمید محتاط از آن نام میبرد از افسران تحصیل یافته در شوروی بودند. محتاط نیز در جمله ی این افسران بود. اگر به آنچی که درمورد وجود وفعالیت سازمان نظامی در درون ارتش افغانستان

1978 با دو سازمان اطلاعاتی شوروی (کی.جی.بی و جی.آر.یو) در ارتباط بودند. اومی نویسد: «در واقع در ارتش (ارتش افغانستان) سه گروه از افسران کمونیست بوجود آمد. بزرگترین آن، گروه خلقی به رهبری حفیظ الله امین و بعد گروه پرچی ها به رهبری میر اکبر خیبر که با جی.آر.یو یا سازمان اطلاعاتی ارتش شوروی ارتباط داشت و جی.آر.یو به طور جداگانه با گروه دیگری از افسران ارتش هم در ارتباط بود؛ که ژنرال عبدالقادر رئیس ستاد نیروی هوایی ارتش که در کودتا نقش اساسی ایفاء کرد، یکی از آنها بود. (33)

علاوه برآنکه هریسن، دگروال عبدالقادر را به نقل از منابع روسی عضو استخبارات نظامی شوروی (جی.آر.یو) می خواند، نام شفری دگروال عبدالقادر و نام مستعار بسیاری از افسران عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ارتش که در کودتای ثور و پیروزی آن نقش عمده داشتند شامل لیست اعضای افغان کی.جی.بی در کتاب "کی.جی.بی در افغانستان" برگرفته از اسناد و یادداشت های میتروخین مامور سازمان مذکور در آرشف اسناد کی.جی.بی بود. "واسیلی نیکیتیچ میتروخین" با رتبه سرگردی (جگرن) از سال 1948 تا 1956 میلادی من حیث افسر کی.جی.بی در ریاست اول این سازمان علاوه بر ماموریت در داخل شوروی و ظایف اطلاعاتی را در بیرون از شوروی بدوش داشت. در سال 1956 پس از ناکامی در یک ماموریت بیرون مرزی به دفتر آرشیف (بایگانی) در

راکه مورد پذیرش فیض محمد و شاید تمام افسران کودتاجی و سازمان نظامی ارتش است پس از توضیح مفصل اینگونه خلاصه سازی میکند: «بمنظور ایجاد یک جامعه ی مرفه و فاقد ازبی عدالتی های ژرف اجتماعی و طبقاتی ما دو حرکت می کنیم. حرکت اول شامل سردار داود و آنعده اشخاص ایکه با اندیشه های گوناگون مجهز میباشند و حرکت دوم ما بعد از بسیج ساختن نیروهای خودی و تشخیص درست زمان، براه می افتد که در نتیجه ی آن تصفیه و اخراج عناصر نا مطلوب از درون دستگاه حاکمه است. با این هدف فشرده می توانیم عمل کنیم.» (31)

"سلیک هریسن" خبرنگار و نویسنده امریکایی که در دهه هشتاد میلادی چند بار از کابل در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بازدید کرد نیز در پژوهش های خود از کار شوروی ها در داخل ارتش افغانستان برای کودتا یا کودتا های آینده سخن می گوید. این نویسنده به نقل از منابع روسی می نویسد: «دستگاه استخباراتی نظامی شوروی (جی.آر.یو) در حالی که چشم به آینده دوخته بود افسران تربیت یافته اتحاد شوروی را در سپتمبر سال 1964 تشویق نمود که سازمان انقلابی مخفی قوای مسلح را تشکیل دهد. اصلاً همین دسته افسران بودند که در سال 1973 با سردار محمد داود (در کودتای او) کمک کردند.» (32)

سلیک هریسن معتقد است که افراد و گروه های کودتاجی در هر دو کودتای سال 1973 و

ساده‌چی، مسئول سرویس اطلاعاتی کی. جی. بی در کابل از وقوع کودتا هشدار (اطلاع) دادند. این دو نفر صاحب منصبان هر یک: سید محمد گلابزوی که نام شفری وی در کی. جی. بی "مامد" و محمد رفیع که بنام شفری "نیروز" مسمی و به همین نام ها معرفی و ثبت اند. هردو شخص موصوف جاسوس شوروی بودند.» (34)

یکی از ژنرالان ارتش شوروی که در سالهای اشغال افغانستان در دهه هشتاد میلادی از مسئولان و فرماندهان ارتش مذکور بود، سرهنگ (دگروال) عبدالقادر را بنیانگذار یک سازمان مخفی کمونیستی در ارتش افغانستان می خواند که در پیروزی کودتای حزب دموکراتیک خلق نقش مهمی بازی کرد: «در حزب دموکراتیک خلق افغانستان رول مهمی را در اردو (ارتش)، تنظیم مستقل مخفی به نام "جبهه واحد کمونیستی افغانستان" که توسط دگروال اردو، عبدالقادر ایجاد گردیده بود، بازی می نمود. موصوف از نگاه مفکوره به برنامه حزب دموکراتیک خلق افغانستان نزدیک بود. وی تکیه به یک کودتای جدید دولتی می نمود. بعد از وحدت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سازمان جبهه کمونیستی افغانستان، همراه رهبری آنها ارتباط قایم نمود. آنها آمادگی خود را به خاطر یکجا شدن اظهار نمودند، که تا آن وقت جبهه مذکور در صف خود از اردو 600 نفر عضو و دو هزار نفر هواخواه داشت.» (35)

اطلاع وقوع کودتا را به شوروی ها توسط سید محمدگلاب زوی، محمدعزیز اکبری یکی از

ریاست اداره اول کی. جی. بی توظیف گردید. بین سالهای 1972 و 1974 وی وظیفه نظارت بر انتقال اسناد آرشیف ریاست نخست را از دفتر مرکزی کی. جی. بی در قصر لوبیانکای مسکو به مقر جدید آن در "یاسینوو" محل دیگری در شهر مسکو بدوش گرفت. او در همین فرصت اسناد بسیاری را از کی. جی. بی یا کاپی برداری کرد و یا اصل آنرا با خود نگهداشت. وی در 1985 از کی. جی. بی باز نشسته شد. وی در 1992 به سفارت امریکا در شهر تالین پایتخت جمهوری استونیا رفت اما چندان مورد توجه امریکایی ها قرار نگرفت. سپس نامبرده به دستگاه سازمان اطلاعاتی انگلستان ام آی 6 روی آورد. او به کمک سازمان اطلاعاتی انگلیس اسناد مخفی کرده خود را که به 25000 ورق می رسید باخود به انگلستان انتقال داد. میتروخین در سال 2004 وفات کرد اما تا آن وقت پنج کتاب دیگر را با استفاده از اسناد خود در مورد کی. جی. بی و شوروی نوشت. یکی از کتاب های او کی. جی. بی در افغانستان نام دارد که در سال 2002 به زبان انگلیسی منتشر گردید. این کتاب یک اثر پژوهشی و علمی است که تحت نظر جمعی از استادان دانشگاه های امریکایی تدوین گردید و از سوی مرکز جهانی ویدرولسن به چاپ رسید. در ترجمه بخشی از این کتاب به ارتباط کودتای ثور که توسط داکتر غلام ذکریا سعدوزی صورت گرفته است می آید: «دونفر صاحب منصبان افغانی قبل از کودتا (کودتای ثور 1357) به ویلبون او

«محمد رفیع اظهار داشت که سر مشاور شوروی در قوای 4 زره دار پس از ابلاغ احضارات جنگی در حالی که خیلی سراسیمه بود نزد وی آمد و موضوع را جویا شد و وی صرف همینقدر برای او گفته بود که اجرای وظایف خاصی در پیش است و ضرورت به توضیحات بیشتر نیست.» (37)

نکته قابل تأسف این است که افسران و نظامیان پیشین حزب دموکراتیک خلق که کودتای ثور را انجام دادند و قدرت سیاسی را به رهبران حزبی خود واگذاشتند در مورد کودتا و روابط خود با روس ها و مشاورین شوروی در قطعات تاکنون سخن نگفته اند. در حالی که ژنرال قادر نخستین وزیر دفاع حکومت حزب دموکراتیک خلق، ژنرال رفیع، گلاب زوی، نور احمدنور مسئول نظامی جناح پرچم قبل از کودتای ثور و بسیاری از نظامیان حزب حیات اند و می توانند با نوشتن خاطرات خویش در این رابط حقایق بسیاری را بازگو کنند. هر چند ژنرال محمد نبی عظیمی به تألیف کتاب مهم اردو و سیاست مبادرت ورزید اما در آن کتاب نیز به نفوذ روس ها در ارتش افغانستان و فعالیت های استخباراتی شوروی در میان نظامیان افغان پرداخته نشده است.

نکته جالب و قابل ذکر این است که ببرک کارمل در نیمه دوم دهه هشتاد که در واقع از سوی روس ها اجباراً در حومه ی مسکو به گونه یک تبعیدی تحت نظر مامورین استخبارات شوروی زندگی می کرد، به گونه غیر مستقیم از دخالت کی.جی.بی در کودتای ثور نام می برد.

فعالان نظامی جناح خلق که در اوایل حکومت حفیظ الله امین به ریاست سازمان اطلاعاتی حکومت موسوم به "کام" گماشته شد، نیز تایید می کند: «سیدمحمدگلایزوی یکی از فیگورهای (چهره های) به اصطلاح مهم در انقلاب ثور بود و کسی بود که دستور انقلاب ثور را از امین گرفت و به تمام سازمانهای نظامی ابلاغ کرد، صبح 7 ثور باشورویها تماس گرفت، یعنی به اصطلاح دستوری را که ازحفیظ الله امین یا مسئول کمیته مرکزی دریافت کرده بود، به شورویها ابلاغ کرد.» (36)

ولادیمیر ریچکین عضو سابق کی.جی.بی وپناهنده در امریکا در پاسخ به پرسش خبرنگار نیویارک تایمز در شماره ی 22 سال 1982 میگوید: "چون دولت محمدداودخان پس از قتل میر اکبرخیر به گرفتاری رهبران حزب دموکراتیک خلق اقدام کرد، اینان با سفارت شوروی در کابل در تماس شده طالب هدایت شدند. سفارت در جواب به ایشان اطمینان داد که اگر به کودتا دست بزنند مسکو از آنان پشتیبانی خواهد کرد."

شرکت فعال جگرن محمدرفیع از جناح پرچم در کودتای ثور که او چگونه برخلاف بسیاری از پرچی های ارتش بدون آنکه دستوری از جانب رهبران جناح پرچم و به خصوص از نوراحمدنور مسئول نظامی این جناح دریافت کند، بیشتر پرسش بر انگیز است. شاید پاسخ این پرسش را بتوان در کتاب میتروخین یافت. اما سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم می گوید:

شکل گیری حزب دموکراتیک خلق:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان به گفته دستگیر پنجشیری از اعضای مؤسس حزب به نام جمعیت دموکراتیک خلق در 11 جدی 1343 (1 جنوری 1965) در نخستین کنگره ی حزب توسط 27 تن اعضای کنگره تأسیس گردید. 7 نفر (نور محمدتره کی، بربک کارمل، محمد طاهر بدخشی، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطانعلی کشتمند و صالح محمدزیری) اعضای اصلی و 4 نفر (داکترشاه ولی، کریم میثاق، دکتر محمدظاهر احمدزی و عبدالوهاب صافی) اعضای علی البدل کمیته مرکزی از سوی اعضای نخستین کنگره حزب انتخاب شدند. سپس در نخستین پلنوم کمیته مرکزی با شرکت اعضای اصلی و علی البدل نور محمدتره کی به حیث منشی عمومی حزب و بربک کارمل معاون وی تعیین گردید.

بسیاری از رهبران و نظریه پردازان حزب دموکراتیک خلق تشکیل حزب مذکور را تداوم مبارزات روشنفکران و ترقیخواهان افغانستان می پندارند که سالها قبل با جنبش مشروطیت آغاز شده بود. دستگیر پنجشیری عضو مؤسس حزب دموکراتیک خلق تشکیل حزب را ملهم از مقاومت های ملی علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی میداند: «حزب دموکراتیک خلق با الهام از مقاومت های ریشه دار و عادلانه ملی علیه تمام دشمنان آشتی ناپذیر داخلی "کشورکشایان" و نیروهای استعمارگر خارجی در کشور نیمه فیودالی ما جوانه زد، رشد کرد، نفوذ و سلطه یافت...» (39)

او به خبرنگار روزنامه پرودا ارگان نشراتی حزب کمونیست شوروی در دسامبر سال 1989 می گوید: «حالا من بعضی چیزها را برای شما حکایت می کنم. پلان انقلاب وجود نداشت. کمیته مرکزی برنامه سقوط داود را به تصویب نرسانده بود. تمام اعضای کمیته مرکزی بازداشت شده بودند. امین 18 ساعت بعدتر زندانی شد و به مایپوست. جالب این است که او در این مدت کجا بوده است؟ امین خون می خواست. و بسیاری از خلقی ها با وی هم نظر بودند. ونه تنها آنها. یک نیروی نهایت بزرگ دیگرهم بود (اشاره ی کارمل به کی.جی.بی و دولت شوروی است) که حزب را به سوی کودتا رهنمون شد، دقیقاً همان نیروی که زمانی افغان ها را به سوی سقوط شاه سوق داد. دریغا اگر من نام آن را بگیرم، هم شما و هم من سرهایمان را از دست خواهیم داد...» (38)

و اما مطلب مهم در مبحث کودتای ثور بحث در مورد حزب کودتاچی یا حزب دموکراتیک خلق افغانستان است. حزبی که با این کودتا به غصب قدرت سیاسی پرداخت، چگونه شکل گرفت؟ رابطه حزب مذکور تا رسیدن به کرسی اقتدار با شوروی و منابع قدرت در درون نظام حاکم بر شوروی چگونه بود؟ اهداف وخواست های حزب را چه چیزی تشکیل می داد؟ بنیانگذاران و رهبران اصلی حزب از کدام جایگاه و موقعیت اجتماعی برخوردار بودند؟ حزب دموکراتیک خلق چرا به دو جناح خلق و پرچم منشعب شد؟ انگیزه ها و عوامل این انشعاب چه بود؟ و ...

ها، آرمانها و دموکراتیک آزادیخواهانه و مشروطه خواهانه نهضت دموکراتیک در اذهان و قلوب جوانان مبارز و روشن اندیش وسیعاً رخنه و ریشه کرده بود.» وی سپس به نفوذ اندیشه های مشروطه سوم در میان افراد و حلقه های مختلف روشنفکری و سیاسی دهه پنجاه میلادی اشاره می کند و نقش بزرگ کارمل را در فعالیت های سیاسی این دوره متباز و مبتکرانه می خواند. او شکل گیری حزب دموکراتیک خلق را بر آیند این فعالیت های متأثر و ملهم از جنبش مشروطیت و تحولات سیاسی جهان تلقی می کند. کشتمند می نویسد: «او (بزرگ کارمل) بمثابة ی پلی میان بقایای مبارزان آزادیخواه گذشته و جوانان و روشنفکران تازه بپاخاسته، بنا بر شناختهایش از هر دو جانب، سن و استعداد سیاسی خویش، نقش ایفامی نمود...» (40)

برخی از نویسندگان و پژوهشگران سیر جدا گانه ای را در تشکیل حزب دموکراتیک خلق مد نظر قرار می دهند. بر مبنای این دیدگاه، حزب دموکراتیک خلق در یک مسیر جدا و متفاوت از جنبش های روشنفکری به خصوص جریان های مشروطه خواهی به عنوان بزرگترین جریان روشنفکری دوره ی قبل از تأسیس این حزب شکل گرفت. این مسیر با نخستین فعالیت های شوروی برای ایجاد هسته ها و حلقه های هوادار نظام شوروی در افغانستان ایجاد شد که قبلاً در مبحث کودتایان ثور و شوروی از آن سخن رفت. بر مبنای

اما حزب دموکراتیک خلق وقتی حاکمیت سیاسی را تصاحب کرد، به ایجاد یک نظام توتالیتر آیدئولوژیک پرداخت و درسایه ی این نظام کشور را در معرض دخالت و تجاوز نیروهای استعمارگر خارجی قرار داد. حتی اگر بخشی از این دخالت های خارجی از سوی کشورهای اسلامی و غربی در برابر حاکمیت این حزب ناشی از مخالفت و محاصمت آنها با اندیشه های انقلابی چپ دموکراتیک و نظام سوسیالیستی حاکم بر شوروی تلقی شود، بخش دیگر این دخالت که باز تاب هجوم و اشغال نظامی شوروی است به نقش و مسئولیت حزب دموکراتیک خلق بر میگردد. از سوی دیگر "مقاومت های ریشه دار و عادلانه ی ملی" که منبع الهام در شکل گیری حزب دموکراتیک خلق تلقی می شود در واقع همان جنبش مشروطیت است که در دوران تأسیس حزب دموکراتیک خلق مبارزان و روشنفکران مشروطه سوم محور این مقاومت بودند. اما این پرسش قابل پاسخ دهی و بررسی است که آیا حزب دموکراتیک خلق وارث جریان روشنفکری مشروطیت در کشور شمرده می شود؟

بسیاری از رهبران و نویسندگان حزب دموکراتیک خلق به این باور اند که حزب و اهداف آن در واقع تداوم اندیشه و راه جنبش مشروطیت و مبارزان مشروطه خواه است. سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم حزب از تأثیر و نفوذ گسترده ی اندیشه و آرمان جنبش مشروطه سوم در وجود جوانان روشنفکر دهه پنجاه و شصت میلادی سخن می گوید: «آیده ها، اندیشه

اعضای کمیته تدارک کنگره به قول دستگیر پنجشیری عبارت بودند از: «نور محمدتره کی (عضو برجسته ویش زلیان)، علی محمد زهما (پوهاند علی محمد زهما نماینده قشر دانشگاهی)، بیرک کارمل (از فعالین اتحادیه محصلان)، میر اکبر خیبر (نماینده فعالان نظامی)، محمدطاهر بدخشی (از فعالین نسل جوان)، محمدصدیق روهی (از فعالین نسل جوان)...» (41)

غبار کمیته تدارک کنگره حزب را ترک گفت چون افکار و اندیشه های تره کی و کارمل را در کمیته مذکور مخالف و متضاد با اهداف و خاست های جنبش مشروطیت یافت. هر چند سلطانی کشتمند از جناح پرچم از مخالفت میان غبار و تره کی و عبدالقدوس غوربندی از هواداران خلقی امین از مخالفت موصوف با بیرک کارمل سخن می گویند، اما نکته مشترک در ادعای آنها، اختلاف غبار با تره کی و کارمل بر سر برنامه و اهداف حزب بود. کشتمند، نور محمد تره کی را در کمیته تدارک متمایل به سوسیالیزم نشان میدهد که مورد پذیرش غبار قرار نداشت. اما غوربندی می نویسد: «شادروان غبار وظایف روشنفکران کشور را بر بنیاد تداوم وظایف اجرا نشده جنبش مشروطیت فورمولبندی می نمود. در حالی که بیرک کارمل این وظایف را در انقلاب ملی دموکراتیک و در نهایت اعمار یک جامعه سوسیالستی برمبنای "اندیشه های پیشرو عصر" (سوسیالیزم علمی) مطرح میکرد.» (42)

این دیدگاه ها و تحلیل ها، حزب دموکراتیک خلق وارث جریان مشروطه خواهی روشنفکران دوره های مختلف مشروطیت شمرده نمی شود. جریانهای روشنفکری مشروطه خواهی، حرکت های خودجوش و خود انگیخته ی ملی بودند. در زعامت و محور رهبری این حرکت ها عناصر ملی و عمدتاً معتقد به دین و باورهای دینی مردم قرار داشتند. آنها بیشتر افراد و عناصر اصلاح طلب و اصلاح گر بودند تا انقلابی و شورشگر. مبارزان مشروطه خواه در صدد آن بودند تا با ایجاد اصلاحات در نظام سیاسی کشور راه را برای مشارکت مردم در امور سیاسی از طریق انتخابات هموار کنند. ویژگی دیگر جریان مشروطیت به غیر آیدئولوژیک بودن این جریان وعدم وابستگی و تعلق شان به حلقه های خارجی بر میگشت.

نکته دیگری که موقعیت حزب دموکراتیک خلق را به عنوان وارث جریان روشنفکری برآمده از جریان مشروطیت تضعیف می کند به عدم مشارکت و نقش شخصیت های مهم روشنفکری در دوره ظهور و شکل گیری حزب مذکور بر میگردد. در کنگره مؤسس حزب، شخصیت های مشهور و سرشناس جنبش روشنفکری و مشروطیت حضور نداشتند. نه میرغلام محمدغبار، نه عبدالرحمن محمودی و نه شخصیت های مطرح روشنفکری آن وقت. هر چند میرغلام محمدغبار رهبر حزب وطن یکی از اعضای شش گانه کمیته تدارک برای تشکیل کنگره حزب دموکراتیک خلق بود، اما او به زودی این کمیته را ترک گفت و در تأسیس حزب شرکت نکرد. سایر

دیگری و روشنفکری و ملی پا به عرصه ظهور گذاشت جنبش "ویش زلمیان" بود. میرغلام محمدغبار مؤرخ و از فعالان سیاسی این دوره می گوید که ویش زلمیان در سال 1326 (1947) بوجود آمد. وی بیش از پنجاه نفر را نام میبرد که از مؤسسين و رهبران عمده حزب مذکور در کابل، قندهار و ننگرهار بودند. به نوشته غبار برخی از این افراد عبارت بودند از: «عبدالروف خان بینوا، گل پاچا خان الفت، فیض محمدخان انگار، نورمحمد خان تره کی، غلام حسین خان صافی، (این دو نفر اخیر از دسته عبدالجید زابلی بودند)، محمدرسول خان پشتون، عبدالشکورخان رشاد، عبدالهادی خان توخی، محمد انور اچکزایی، قاضی بهرام خان، قاضی عبدالصمدخان، صدیق الله رشتین، عبدالرزاق خان فراهی، مولوی عبیدالله خان صافی، عبدالمنان خان دردمند و ...» (44)

نور محمدتره کی که سپس در رهبری حزب دموکراتیک خلق قرارگرفت از مؤسسين ویش زلمیان محسوب می شد؛ اما در زمان تأسیس حزب دموکراتیک خلق هیچ شخص دیگری از میان ده ها نفر بنیانگذاران این جنبش با تره کی به کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق نیامد. رسیدن نور محمد تره کی بر رهبری حزب دموکراتیک خلق و تأسیس این حزب بدون حضور و شرکت شخصیت های مشهور روشنفکری آن دوره نه تنها از این نقطه نظر پرسش بر انگیز است که او چگونه از میان همه شخصیت های مشهورتر، باسواد تر و آگاه تر از خود

میرغلام محمدغبار بعداً در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ در واقع انگیزه خروج خود را از کمیته تدارک در جهت تشکیل حزب دموکراتیک خلق بیان داشت. وی بگونه ی غیر مستقیم حزب دموکراتیک خلق را ابزاری در خنثی کردن فعالیت های روشنفکران صادق در دوران تشکیل و فعالیت علنی این حزب خواند: «بعد از سقوط صدارت محمدداودخان (1963 میلادی) یک دموکراسی از طرف دولت از بالا اعلان شد که سران حکومتی آنرا گاهی دموکراسی اسلامی افغانی و گاهی دموکراسی تاجدار می خواندند، و بعضی از منتقدین آنرا دموکراسی قلابی می نامیدند. در ضمن آنکه حزب های ساختگی وابسته ی دولت باشعار سوسیالیزم بیدان آمد و با پشتیبانی دولت در خنثی کردن فعالیت های منورین صادق داخل عمل شد.» (43)

نه تنها غبار از کمیته تدارک کنگره کنار رفت، بلکه بسیاری از اعضای این کمیته نقش و جایگاه مهمی در نخستین کنگره تشکیل حزب احراز نکردند. از میان اعضای کمیته تدارک کنگره نور محمدتره کی و ببرک کارمل به عنوان رهبران اصلی حزب تبارز نمودند و سپس هر دو تن در رهبری دوجناح انشعابی حزب نیز قرار گرفتند.

بنیانگذاران ورهبران حزب: نورمحمدتره کی:

یکی از جریان های روشنفکری که در دوره صدارت شاه محمود در پهلوی برخی حلقه های

است که بطور مفهومی شده رهبر آینده ی حزب میر غلام محمد غبار تلقی میگردید و ببرک کارمل نیز با این امر اذعان داشت. ولی پس از چندی بر ملا گردید که نور محمدتره کی به هر قیمتی در پی آن بود تا به حیث رهبر حزب شناخته شود. وی خویشتن را در کمیته تدارک شخصاً متمایل به سوسیالیزم نشان داده بود، در حالی که مشی رسمی قطعاً چنین نبود.» (46)

علی رغم آنکه نورمحمدتره کی از تحصیلات عالی و رسمی برخوردار نبود، اما در دهه پنجاه و شصت میلادی فعالیت های نویسندگی و ژورنالیستیکی داشت. وی در دوره سلطنت محمدظاهرشاه مدتی معاون آژانس خبری باخترا یا خبرگزاری دولتی افغانستان بود. در زمان انتشار نشریه خلق در صدارت سردار شاه محمود صاحب امتیاز این نشریه بود و در سال 1958 یک مرکز ترجمه را در شهرکابل به نام "دارالترجمه نور" تأسیس کرد و در دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل و اداره همکاری اقتصادی امریکا بگونه غیر رسمی به عنوان مترجم مشغول بود. او افزون بر ترجمه آثاری چون: "عروسی من درخیز"، "خاطرات جنگ چرچیل"، و "نطق ویشسنگی دریونو" به نوشتن کتاب های داستانی و سیاسی نیز پرداخته است. مهم ترین تألیف تره کی راکتابی به نام "زندگی نوین" تشکیل میدهد. وی این کتاب را در دوره صدارت محمد داود در معرفی فلسفه مارکسیزم - لنینیزم بزبان فارسی با نام نظر زاده نوشت و از سوی

برهبری و تأسیس حزب دموکراتیک خلق کشانیده شد بلکه از زاویه ی گزینش داخلی اعضای مؤسس در نخستین کنگره حزب نیز بحث بر انگیز است. عبدالقدوس غوربندی یکی از فعالان اولی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و بعداً از طرفداران حفیظ الله امین در جناح خلق حزب که به عنوان عضو کنگره مؤسس دعوت شده بود اظهار تعجب می کند که چگونه قبل از تعیین هیئات رهبری و تصویب مرام نامه و اساسنامه ی حزب، رهبر حزب تعیین می شود: «نگارنده (غوربندی) فردای شب کنگره (کنگره مؤسس در 11جودی 1343) به کابل مراجعت کردم و مستقیماً به خانه ی نور محمد تره کی که منشی حزب انتخاب شده بود رفتم. جریانات کنگره و مصوبات آنرا تائید نموده نظریات خود را ارائه کردم. در کنگره اول اصولاً باید مرامنامه و اساسنامه تصویب می شد و هیئات رهبری انتخاب میگردید. اینکه قبل از تصویب اهداف مبارزه و تعیین نورمهای حیات داخلی حزب، رهبری انتخاب گردیده ابراز تعجب کردم. تره کی صاحب کوشید تا با مهربانی تشویش مرا رفع نماید ...» (45)

سلطانعلی کاشتمند یکی دیگر از اعضای مؤسس حزب دموکراتیک خلق نه نور محمدتره کی بلکه غلام محمد غبار را مستحق و شایسته رهبری در زمان تشکیل و تأسیس حزب میدانند و غبار را یکی از اعضای کمیته تدارک برای تشکیل حزب معرفی می کند که بعد از چندی موصوف این کمیته را ترک گفت. کاشتمند می نویسد: «واقعیت این

با مارکسیست های هندی بامبادی آیدئولوژی مذکور آشنایی به هم رساند. در بازگشت به افغانستان توسط عمش امیرالملک که بامعین وزارت فواید عامه ی آن زمان دوستی داشت، بوزارت مذکور راه یافت. در همین اوقات با عبدالجید خان زابلی که با او پیوند قبیلوی داشت، آشنایی به هم رسانده توسط او به حیث محرر مجله "اقتصاد" مقرر شد.» (48)

نگاه به این دوره حیات تره کی از بمبئی به حیث کاتب شرکت پشتون تا سال تشکیل حزب دموکراتیک خلق و آغاز رهبری او در این حزب نشان میدهد که موصوف در این دوره زیر حمایت عبدالجید زابلی تاجر و سرمایه دار معروف و رئیس بانک ملی و وزیر اقتصاد در صدارت محمداشم خان رشد کرد. عبدالجید زابلی در میان برخی از جماع وحلقه های روشنفکری و سیاسی افغانستان آدم مشکوک و بسیار نزدیک به مسکو و روس ها پنداشته شده است. شایعه ای از روابط او با سازمان اطلاعاتی شوروی (کی.جی.بی) در گذشته وجود داشت. نگاشته شدن نام عبدالجید زابلی در پاسپورت پسرش با اسم خانوادگی "حکیم اف" که از سفارت افغانستان در مسکو اخذ شده است، روابط موصوف را با مسکو پسرش بر انگیز میسازد. (49)

میتروخین افسر کی.جی.بی که قبلاً از آن سخن رفت در کتاب کی.جی.بی در افغانستان نور محمد تره کی را با نام مستعار "نور" فردی مرتبط با این سازمان معرفی می کند. به ادعای میتروخین به

شوروی ها بمثابه ی یکی از نویسندگان مهم جامعه شرقی جایزه ی نقدی دریافت داشت. شگفت آور این بود که تره کی به مشکل می توانست به زبان فارسی صحبت کند. از سوی دیگر تره کی از تعلیمات عالی، متوسطه و حتی ابتدایی بهره یی نداشت و به نوشته مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر مکتب راتا صنف سوم دهاتی در کویته پاکستان ادامه داد که در آنجا با کاکایش امیرالملک زندگی میکرد. (47)

نورمحمدتره کی منسوب به قبیله ی تره کی از قبایل غلجایی بود که در روستای ناوه از توابع ولایت غزنی در سرطان سال 1296 خورشیدی تولد یافت. او در نوجوانی به کویته پاکستان رفت و پس از سه سال تعلیم و آموزش وقتی به زادگاه خود برگشت به عنوان معلم خانگی اختر محمد از خوانین ناوه استخدام شد. وی سپس در شرکت پشتون قندهار مربوط عبدالجید زابلی به کار مشغول شد. بعد تر به عنوان منشی دفتر این شرکت به هندوستان رفت.

ازچگونگی گرایش و باور تره کی به مارکسیزم و ایجاد رابطه ی او با شوروی نظریات مختلفی ارائه می شود. مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد: «هنگامیکه نمایندگی شرکت پشتون در بمبئی تأسیس شد، نورمحمد تره کی به اتفاق نماینده آن شرکت به عنوان کاتب به آن شهر مسافرت کرد. در بمبئی وی در یکی از کورسهای شبانه به آموختن زبان انگلیسی پرداخت و به اغلب احتمال به اثر صحبت

بانگارش زندگی نامه تره کی از آدرس نامعلومی که بصورت شب نامه ای در سال 1967 وسیعاً توزیع گردید تره کی جاسوس امریکا معرفی شد. در زندگی نامه تره کی گفته شده بود که نورمحمدتره کی ازسوی یک مؤسسه امریکایی استخدام گردید و به هند رفت و دریک مکتب امریکایی درس خواند. در زندگی نامه مذکور تذکر یافته بود که تره کی با آنکه عضو جنبش ویش زلیان بود اما وقتی اعضای این جنبش از سوی دولت دستگیر و زندانی شدند، تره کی نه تنها زندانی نشد بلکه اتشه مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن مقرر گردید. عبدالقدوس غوربندی که در آن زمان از رهبران جناح پرچم بود مدعی است که زندگی نامه ی تره کی به دستور بېرک کارمل توسطه جمعی از پرچمی ها در خانه بارق شفيعی واقع تایمینی نگاشته شد و سپس بصورت شب نامه توزیع گردید. (51)

نورمحمدتره کی در سال 1952 به عنوان عضو مؤسس ویش زلیان گروه منتقد دولت که بسیاری از اعضای مؤسس به زندان افکنده شدند از سوی صدراعظم سردار شاه محمود مورد عفو قرار گرفت و به حیث اتشه ی مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن توظيف یافت. اما یک سال بعد سردار محمد نعیم سفیر افغانستان در واشنگتن موصوف را به نام فرد بی کفایت سبکدوش کرد. وی قبل از آنکه به کابل بیاید در یک مصاحبه ی مطبوعاتی دولت افغانستان را مستبد خواند و از تمایل خود به پناهندگی در امریکا سخن گفت. دولت

نقل از اسناد کی.جی.بی نور محمدتره کی در سال 1951 در پیوند با کی.جی.بی قرار گرفت. میتروخین می گوید که تره کی در اقامتگاه کابل (دفتر منطوقی کی.جی.بی که در واقع در درون سفارت شوروی قرار داشت) با این کارمندان و افسران کی.جی.بی در ارتباط بود: شاگادیف Spiridonov سپیرییدینوف Fedoseev فدوسییف Kozlov کوزلف Sagadief. A.V.Petrov و ا.و.پتروف Kozyrev کوزورف Kostromin کوسترومین.

میتروخین در این اثر از پرداخت پول توسط مامورین کی.جی.بی برای نور محمدتره کی خبر میدهد. او ادعای کند که شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بدون اطلاع سایر اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق منظمأ به تره کی پول می پرداخت وحتی امین که دوست خیل نزدیک تره کی وکاملاً مورد اعتماد او بود نیز از این معاملات پولی اطلاع نداشت. به تاریخ 15 مارچ 1977 به تره کی مبلغ 30000 افغانی و به تاریخ 25 می همان سال 30240 افغانی برایش داده شد. (50)

یکی از نکات قابل بحث در مورد زندگی سیاسی نور محمدتره کی روابط او با امریکایی ها است. تره کی پس از انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دو جناح خلق وپرچم از سوی جناح پرچم متهم به عضویت در سازمان جاسوسی امریکا سی.آی.ای گردید. هر چند جناح پرچم همکاری و عضویت تره کی را با سی.آی.ای بمثابه ی نظر رسمی و علنی خود مطرح نکرد اما

امریکا از پناهندگی به تره کی خود داری کرد و تره کی ناگزیر راهی کابل شد. در کابل اظهارت تره کی در مورد خودکامگی و استبداد دولت افغانستان سردارمحمد داود را که تازه به صدارت رسیده بود خشمگین ساخت. اما تره کی نخست به پاکستان آمد و سیاست سردار محمد داود را ستود. وی با وساطت محمد اکبر پروانی قنصل افغانستان در کویته و حسن صافی قنصل افغانستان در پشاور مورد عفو صدرعظم قرار گرفت و به کابل آمد. وی بعداً در سال 1955 به عنوان مترجم در دفتر کمک های بین المللی ایالات متحده در کابل مشغول گردید. وی در 1958 که دفتر ترجمه نور را باز کرد باسفارت امریکا ارتباط داشت و مطالب مهم مطبوعات داخلی را برای سفارت امریکا و برخی سفارت های دیگر خارجی ترجمه می کرد. در حالی که روابط و همکاری باسفارت های خارجی و خارجی ها در آن سالها تحت مراقبت استخبارات دولت قرار میگرفت، تره کی بدون هیچ ممانعت و مزاحمتی به کار خود با امریکایی ها ادامه داد. لوی دوپری نویسنده و افغانستان شناس امریکایی معتقد است که نورمحمد تره کی در سفارت امریکا به حیث مخبر حکومت افغانستان کار میکرد. (52)

در حالی که دوپری از نور محمد تره کی به عنوان مخبر حکومت افغانستان در سفارت ایالات متحده امریکا نام می برد، اما انتشار اسناد محرم وزارت خارجه امریکا ده ها سال بعد از آن، حکایت از گزارش دهی تره کی به سفارت امریکا دارد.

در راپور محرم مؤرخ 7 دسامبر 1963 سفارت امریکا در کابل به وزارت خارجه ایالات J. William Piez متحده در واشنگتن گزارش نورمحمد تره کی به جی. ویلیام پیز سکرترهای دوم سفارت ایالات متحده Frank E. Schmelzer و فرانک ای. شیلزر امریکا نگاشته می شود. دیپلوماتهای امریکایی نور محمد تره کی را یک منبع مطمئن و قابل اعتماد توصیف می کنند. نورمحمد تره کی این اطلاعات را در خانه شیلرز به آنها ارائه می کند. این سند، گزارشی از معلومات و ابراز نظرهای تره کی در مورد حزب ویش زلیان، عدم محبوبیت حکومت، انکشاف احزاب سیاسی، فعالیت های سردارمحمد داود و سردارمحمد نعیم است. در سند دیگر وزارت خارجه ی امریکا که در 20 مارچ 1965 به واشنگتن نگاشته میشود اطلاعات تره کی در مورد تأسیس حزب دموکراتیک خلق گزارش می یابد. این سند از سوی هووارد جی. اشفورد قونسل سفارت امریکا در امور سیاسی امضاء شده است که Howard J. Ashford در خلاصه متن گزارش نگاشته می شود: «منشی عمومی» اولین حزب سیاسی افغانستان که در سال های آخر تشکیل گردیده است در مورد ایجاد این حزب، ترکیب اعضای حزب و برنامه های عمل حزب روز چهاردهم مارچ (1965) معلومات ارائه کرد. علی رغم آنکه آینده حزب در نتیجه ابهام سیاست حکومت در ارتباط با فعالیت احزاب سیاسی مبهم به نظرمی رسد، به نظر می رسد که حزب مذکور نقش مهمی را در آینده ایفا کند...» (53)

مؤسسین حزب وطن در سال 1950، بېرک کارمل را همچنان یکی از اعضای فعال اتحادیه آزادی پشتونستان می خواند. وی می نویسد: «در این هنگام جمعیت نیمه سری ونیمه علنی دیگری هم با عنوان اتحادیه آزادی پشتونستان پی ریزی شد که رهبر ظاهری آن غلام حیدرخان عدالت، امابنیان گذار واقعی آن محمد داودخان بود. این جمعیت که یک نفر از محصلان فاکولته حقوق به نام بېرک نیز در آن فعالیت داشت، در ظاهر بنام کمک به داعیه پشتونستان که در آینده از آن صحبت خواهیم کرد، بامرام ناسیونالیستی افراطی تشکیل شده بود. اما در واقع برای به قدرت رساندن محمد داودخان کار میکرد.» (55)

امانکته قابل تأمل و پرسش بر انگیز این است که بېرک کارمل از میان آن همه روشنفکران و گروه های روشنفکری آن دوران که در حلقه های مختلفی چون ویش زلیان و جراید وطن، ندای خلق، ولس و آئینه در کابل گرد آمده بودند چگونه به حلقه "نیمه سری ونیمه علنی" اتحادیه آزادی پشتونستان پیوست؟ آیا او بیشتر از هر شخصیت روشنفکری و سیاسی آن دوران بخصوص روشنفکران پشتون کشور به آزادی پشتونستان و مردم آنسوی دیورند علاقه و دلچسپی داشت؟ آیا روابط نزدیک موصوف با سردار محمد داود که غلام محمد غبار کارمل را در اتحادیه محصلین نیز از "دسته ی" سردار مذکور میداند به همین موضوع پشتونستان برمینگشت؟ چون محمد داود در خاندان سلطنتی و دستگاه حاکمیت

بېرک کارمل:

در حالی که نورمحمدتره کی به تنهایی از جمع اعضای بنیانگذار ویش زلیان به حزب دموکراتیک خلق آمد و در رهبری حزب قرار گرفت، بېرک کارمل نیز به تنهایی از میان روشنفکران و فعالان سیاسی اتحادیه محصلین وارد حلقه بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق شد. غلام محمد غبار از شاهدان و فعالان جنبش روشنفکری و سیاسی و عضو پارلمان افغانستان در دوره هفتم شورای ملی (1949-1951) اتحادیه محصلین را یکی از جنبش های سیاسی معرفی می کند که به عنوان اولین اتحادیه محصلین کشور در سال 1329 (1950) بوجود آمد. به نوشته غبار اعضای کمیته اجرائیه اتحادیه عبارت بودند از: «میرعلی محمدخان شامل، محمدیونس خان سرخابی، محمد نعیم خان قندهاری، اسعد حسان غبار، محمدعارف خان غوثی، بېرک خان "بېرک کارمل" (او بعد از فاکولته طرد و در جریان تظاهرات انتخاباتی شورای ملی بازداشت و از 1331 تا 1335 محبوس گردید)، محمدحسن خان شرق (بېرک خان (کارمل) و محمد حسن خان شرق مربوط دار و دسته محمد داود بودند)، محمدیحیی خان ابوی، حبیب خان، عبدالواحد خان وزیری، محمد اسحاق خان عثمان، هدایت خان، محمد ابراهیم خان و چند نفر دیگر. اما به زودی کمیته اجرائیه اتحادیه محصلین بدو دسته چپ و راست تقسیم شد.» (54)

میرمحمدصديق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج اخير و یکی از فعالان جنبش روشنفکری دهه چهل و پنجاه میلادی و از

یکی از نویسندگان جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و از هواداران ببرک کارمل می نویسد: "شخصیت سیاسی ببرک کارمل پس از 6 جدی 1358 بوجود نیامده است. شش سال ریاست جمهوری ببرک کارمل در واقع ختم تاریخ مبارزات سیاسی ایشان است. اگر قرار باشد بیوگرافی ایشان را بنویسیم این شش سال فصل آخر آن خواهد بود. شخصیت سیاسی ایشان چندین ده قبل ساخته شده بود. یعنی قبل از آنکه ایشان رئیس جمهور شوند "ببرک کارمل" شده بود. او مانند عده ی دیگر از شخصیت های هم طرازش در دوران جنگ جهانی دوم سر بلند کرده بود...

این همچنان دورانی بود که فاشیسم هیتلری سرنگون و سیستم جهانی سوسیالیسم بوجود آمده بود و اتحاد شوروی به ابر قدرت تبدیل شده بود و در مدت کوتاه با اعمار 70 هزار شهر و قصبه ویران شده در جنگ و در بسی عرصه ها از غرب جلو افتاده بود. این دورانی بود که سوسیالیسم به امید خلقها مبدل شده بود...

بررسی اوضاع پیچیده ی کشورما (در دوره های قبل از کودتای ثور 1357 و در سالهای تشکیل حزب دموکراتیک خلق) و طرح راه های بیرون رفت از عقب ماندگی کارساده ای نبود. اما این شخصیت هایی چون کارمل بودند که با تحلیل و ارزیابی عمیق و علمی اوضاع کشور، راه های حل مشخص برون رفت رانشان دادند. در این عرصه کارمل از پیشکسوتان بود. ما از کارمل

حمدزایی ها بیش از هر کسی دیگر به موضوع پشتونستان و معضل خط دیورند توجه و دلچسپی نشان میداد. برخی از تحلیلگران به این باور اند که سناریوی نفوذ شوروی به ارتش افغانستان که به دو کودتای نظامی توسط اعضای حزب دموکراتیک خلق، حزب طرفدار شوروی انجامید از موضوع پشتونستان آغازمی شود. طرح موضوع پشتونستان و بلوچستان بگونه ای که دریک فدراسیون با افغانستان متحد گردد و یا به عنوان خاک های از دست رفته به افغانستان بر گردانده شود، بخشی از طرح و سناریوی شوروی در اوج جنگ سرد بود. حتی یکی از انگیزه های تجاوز نظامی شوروی به افغانستان در 1979 به این طرح و سناریو ارتباط می گیرد. ایجاد افغانستان بزرگ با ادغام پشتونستان و بلوچستان در یک حکومتی متشکل از حزب طرفدار شوروی، رؤیای روس ها را در رسیدن به آب های گرم بحر هند و مدخل تنگه ی هرمز به واقعیت تبدیل میکرد.

با توجه به آنچه که از بر نامه و سناریوی شوروی در مورد پشتونستان و بلوچستان گفته شد، آیا پیوستن ببرک کارمل به اتحادیه آزادی پشتونستان و روابط نزدیک او با محمد داود می تواند بخشی از این سناریو باشد؟ آیا وطنپرستی و مبارزه ی ببرک کارمل علیه استبداد، استعمار و امپریالیسم انگیزه اصلی او را در موضوع پشتونستان و خط دیورند میساخت؟

و چه در پارلمان هیچ گپی در مورد سیطره جویی و توسعه طلبی شوروی وجود نداشت. آنها در حالی که از آزادی پشتونستان حرف میزدند و آنرا بخشی از خاک های افغانستان می خواندند که با دسایس و استعمار انگلیس از پیکره ی افغانستان جدا شد اما از اشغال پنجاه توسط روس ها وجدایی پنجاه از خاک افغانستان یکبار هم حرفی به زبان نیاوردند. در آن "بیانیه های افشا گرانه تحلیلی" حرفی از افشا گری و تحلیل در مورد توسعه طلبی و تجاوز روس ها و شوروی به آسیای میانه و ماورای قفقاز نبود. در آن "بیانیه های پر شور و انقلابی" نشان و گپی از توتالیتریزم و استبداد حاکم بر شوروی وجود نداشت.

حفیظ الله امین:

هر چند حفیظ الله امین در میان بنیانگذاران و رهبران اولیه حزب دموکراتیک خلق قرار نداشت، اما به زودی به یکی از چهره های مهم و شاخص در حلقه ی رهبری حزب تبدیل شد. امین در سالهای حضور و فعالیت حزب دموکراتیک خلق در میدان مبارزات سیاسی و تلاش های پنهان نظامی عنصر اصلی خبر ساز در بسیاری از تحولات و رویداد های سیاسی و نظامی مرتبط به حزب مذکور شمرده می شد. نقش امین در تمام حوادث و تحولات حزب از وقوع اختلاف و انشعاب درونی تا دسترسی به حاکمیت سیاسی و منازعه خونین ذات البینی قدرت و تا هجوم و تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان

ده ها وحتی صدها مقاله ی تحلیلی سیاسی خواندیم. ما ببرک کارمل را در پیشا پیش ده ها تظاهرات ضد ارتجاع و استبداد دیدیم و از او ده ها بیانیه ی پر شور و انقلابی شنیدیم. ما از ببرک کارمل عالیترین بیانیه های افشا گرانه تحلیلی و رهنمودی از طریق پارلمان شنیدیم. ببرک کارمل در دوران فعالیت سیاسی اش بخصوص قبل از 7 ثور نسلی از وطنپرستان افغان را با روحیه وطنپرستی پرورش داد... (56)

اما اشکال پاسخ این است که در مبارزات وطنپرستانه کارمل و سایر رهبران حزب دموکراتیک خلق در دوره های قبل از کودتای ثور، وابستگی به شوروی و همچنان دورنگی و دوگانگی وجود داشت. آنها در آن دوره ها بسوی استبداد، ارتجاع، تجاوز و امپریالیزم از عینک شوروی و سیاست دولت سوسیالیستی شوروی می دیدند. وابستگی مطلق آنها به شوروی و به آیدئولوژی دولت شوروی از همان آغاز تشکیل حزب دموکراتیک خلق، مانع اندیشه و عمل بر مبنای خرد و منطق ملی در مبارزه و موضع گیریهای مختلف سیاسی واجتماعی شان بود. آنها در مسایل مختلف ملی و بین المللی دیدگاه و تحلیل متفاوت بانظریات مسکو و حاکمان شوروی نداشتند. آنها در این مبارزه و موضع گیری های خود افکار و موضع گیریهای جداگانه و مستقل از حزب کمونیست شوروی ارائه نمی کردند. از آن بیانیه های پر شور و انقلابی ببرک کارمل و رهبران حزب دموکراتیک خلق چه در پارک زرنگار کابل

خیلیها کم سواد تا سرحد یک بیسواد بود.» (57)

حفیظ الله امین از آن رهبران حزب دموکراتیک خلق است که با فراغت از فاکولته تعلیم و تربیه غرض ادامه تحصیلات عالی دو بار به ایالات متحده امریکا رفت. بار نخست از سال 1957 تا 1958 و برای بار دوم از 1963 تا 1965 در دانشگاه کولمبیا در نیویارک در رشته ی تعلیم و تربیه تحصیل کرد و سند ماستری یا فوق لیسانس بدست آورد. امین در همین دوره به نظریات مارکسیستی گرایش پیدا کرد و در بازگشت به عضویت حزب دموکراتیک خلق در آمد.

یکی از نکات بحث بر انگیز در دوران تحصیلات امین در دانشگاه کولمبیا همزمانی گرایش او به اندیشه های مارکسیستی بامسئولیت وی در دانشگاه مذکور به حیث رئیس اتحادیه ی محصلین افغانی است. این در حالی است که برخی از تحلیلگران معتقد اند که مسئولین اتحادیه های محصلین در دانشگاه های امریکایی روابط نزدیک و تنگاتنگ با سازمان اطلاعاتی ایالات متحده یا CIA داشتند. به باور آنها بدون این روابط با سی. آی. ای زمینه برای صعود محصلین در رهبری اتحادیه های دانشجویی غیر عملی بود. در زمان ریاست امین بر اتحادیه محصلین افغانی در کولمبیا روزنامه رامپارتس از وابستگی این اتحادیه به سازمان جاسوسی ایالات متحده امریکا (CIA) سخن گفت. روزنامه مذکور نوشت: اتحادیه محصلین افغانی از انجمن دوستان امریکایی که از طرف

نه نقش فرعی و جانبی بلکه نقش اصلی و محوری بود.

نخستین اطلاع در مورد حفیظ الله امین همزمان با تشکیل حزب دموکراتیک خلق از سوی نورمحمدتره کی به اعضای کمیته مرکزی حزب ارائه شد. به قول سلطانعلی کشتمند، نورمحمدتره کی در جلسه کمیته مرکزی ابلاغ نمود که: «حفیظ الله امین از ایالات متحده امریکا به مجرد اطلاع از تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقاضانامه عضویت خویش را قبلاً فرستاده است و در راه بازگشت به وطن میباشد.» کشتمند پس از اطلاع تره کی از نظریات متفاوت اعضای کمیته مرکزی در مورد امین سخن می گوید: «در درون حزب با مواصلت پر سر و صدای حفیظ الله امین از ایالات متحده امریکا، تفاوت نظر ها و اختلافات شکل نوینی به خود گرفت و بیشتر آگنده با شک و تردید گردید. شگفت انگیز این بود که رهبر حزب با تمام وسایل و امکانات تلاش می ورزید تا برای نامبرده، گذشته و شخصیت کذایی درست گردد و وی یک انقلابی پر شور (!) شناخته شود. ولی نخستین انتباهات از دیدار با امین برای شمار زیادی از اعضای رهبری حزب و بخصوص برای کارمل و همکارانش تعجب بر انگیز می نمود. او شخصی در ظاهر آراسته ولی از لحاظ اندیشه میان خالی به نظر می آمد. وی در حالی که همیشه تبسم بربل داشت، تلاش می ورزید که انداز روشنفکران به خود بگیرد، ولی به وضوح یک مرد عامی تشخیص می گردید و از لحاظ فهم خویش در دانش و ادبیات مترقی

دموکراتیک خلق در داخل حزب از حفیظ الله امین است. امین با پافشاری تره کی یکسال پس از تأسیس حزب مذکور به عضویت کمیته مرکزی حزب در آمد. در بیوگرافی رسمی امین که پس از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق انتشار یافت گفته شد که وی در سال 1958 حین بازگشت از امریکا با نورمحمدتره کی ارتباط گرفت و از نظریات سیاسی و انقلابی او بهره ی فراوان برد؛ هر چند امین پس از قتل تره کی که بر اریکه قدرت تکیه زد افکار انقلابی خود را نه ملهم از اندیشه های سیاسی و انقلابی تره کی بلکه از آموزه های آیدئولوژی طبقه کارگر وانمود کرد. اما نکته قابل پرسش این است که انگیزه اصلی حمایت تره کی از امین در حزب دموکراتیک خلق که حتا پیش از بازگشت امین به کابل آغاز شد، چه بود؟ آیا انگیزه اصلی تره کی در این حمایت تنهابه روابط پیشین حفیظ الله امین با وی محدود می شد و یا روابط تره کی با سفارت ایالات متحده امریکا در کابل که با انتشار اسناد محرم وزارت خارجه امریکا بر ملا شد به این حمایت برمیگشت؟

صرف نظر از هر انگیزه و دلیلی که مبنای حمایت تره کی را در داخل حزب از امین تشکیل میداد، حفیظ الله امین در هرگونه وضعیتی در داخل حزب مورد پشتیبانی تره کی قرار می گرفت. امین برغم آنکه از مؤسسين حزب نبود از سوی تره کی مسئول سازمان مخفی نظامی جناح خلق تعیین شد. وقتی اعضای بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در زمان وحدت دو

سی. آی. ای تمویل میگردد از سال 1961 به بعد پول می گیرد.» (58)

لویس دوپری نویسنده و پژوهشگر افغانستان شناس امریکایی ادعای کند که حفیظ الله امین پس از بازگشت که به حیث مدیر دارالمعلمین کابل مقرر شد از امریکایی ها در پوشش کمک به دارالمعلمین پول دریافت میکرد. به قول دوپری مساعدت مالی دانشگاه کولمبیا به دارالمعلمین کابل برای عده ای عمال سی. آی. ای به حیث پوشش استعمال می گردید. دوپری می نویسد: «امین پول امریکایی ها را میگرفت و با استفاده از آن پول با استعداد ترین معلمین را به حزب کمونیست (حزب دموکراتیک خلق) جذب میکرد. شما می توانید تصور کنید به این حالت روس ها چطور می نگرستند.» (59)

علی رغم اظهارات روزنامه رامپاس و لویس دوپری و اتهامات مخالفین امین در داخل حزب دموکراتیک خلق به خصوص مخالفین پرچی او، سی. آی. ای تاکنون هیچ اشاره ای از روابط خود با امین نداشته است. درحالی که موضوع روابط امین با سی. آی. ای در مباحث بعدی دوران حاکمیت او بیشتر به بررسی گرفته می شود، بحث مهم در این جا آغاز دوران حضور و فعالیت امین در حزب دموکراتیک خلق است. بسیاری از تحلیلگران حضور او را در حزب مایه تشدید اختلافات درون حزبی تلقی می کنند که موجب انشعاب متعدد حزب مذکور گردید. یکی از نکات قابل دقت و بررسی در این مورد حمایت متدوام نورمحمدتره کی به حیث رهبر حزب

شوروی کم و کیف این روابط قبل از کودتای ثور و حاکمیت حزب مذکور در افغانستان است. مناسبات رهبران حزب با دستگاه قدرت در شوروی چگونه بود؟ چرا حزب دموکراتیک خلق از همان آغاز تشکیل خویش مواضع مستقل از شوروی نداشت؟

وابستگی و انقیاد:

مناسبات و روابط حزب دموکراتیک خلق و رهبران حزب بانظام حاکم بر اتحاد شوروی مناسبات برابر و تنها برخاسته از آیدئولوژی و باور های مشترک نبود. حزب دموکراتیک خلق و رهبران حزب در تمام سالهای حضور و مبارزات علنی تا آستانه حاکمیت حزب در انقیاد و اطاعت از شوروی قرار داشت. صرف نظر از موضع گیری ها و دیدگاه های هر دو جناح پرچم و خلق حزب که بی هیچ ملاحظه ای در راستای سیاست و اهداف شوروی ارائه می شد، اسناد محرم آرشیف ها پس از فروپاشی شوروی کم و کیف این دنباله روی و وابستگی را روشن و مشخص میسازد. این اسناد نشان میدهد که رهبران حزب دموکراتیک خلق نه تنها مجری مشورت ها و دستورهای مسکو و حزب کمونیست شوروی بودند بلکه خود برای دریافت مشوره و هدایت به آنها مراجعه میکردند. در یکی از این اسناد می آید:

«تلگرام های رمزی از کابل، ویژه، کی. جی. بی، شماره 431 تاریخی 1973/7/27 و شماره 444 تاریخی 1973/7/31 محرم-کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیرامون

جناح حزب اقدام به اخراج او از کمیته مرکزی و برکناری اش از مسئولیت سازمان نظامی کردند، تره کی جلو آنها را گرفت. دستگیرپنجشیری می نویسد: «طرح مصوبه سبکدوشی امین از رهبری سازمان مخفی نظامی و اخراج از کمیته مرکزی حتی در یکی از جلسه های دفتر سیاسی توسط کریم میثاق نوشته شد. اماتره کی وکارمل مانع صدور مصوبه به گردیدند. نور محمد تره کی مصوبه ی اخراج امین را به این علت به تعویق انداخت، تا یکماه افسران بلند پایه اردو وعناصر رهبری کننده سازمان نظامی را از تحت نفوذ امین بیرون بکشد. این دلیل ومنطق به هیچوجه نزد اکثریت قریب به اتفاق بیروی سیاسی قانع کننده نبود.» (60)

مناسبات حزب دموکراتیک خلق و رهبران حزب با شوروی:

رهبران حزب دموکراتیک خلق که بعد از حاکمیت در وابستگی کامل شورویها قرار گرفتند، پیش از آن نیز کمتر تفکر و سیاست مستقل از شوروی و سیاست حاکم بر شوروی داشتند. اگر سوسیالیزم به عنوان راه نجات انقلابی در احای نا برابری، استبداد، عقب ماندگی و تحقق عدالت و پیشرفت، مورد باور و اعتقاد آنها بود اما آنها بسوی این باور خود نیز بادید و اراده مستقل ازسیاست و دیدگاه مسکو وحزب کمونیست شوروی نگاه نمیکردند. امانکته مهم و قابل بررسی در روابط حزب دموکراتیک خلق باحزب کمونیست

"فرادست" و "فرودست":

یکی از نویسندگان و پژوهشگران افغان وقتی مناسبات شوروی و حزب کمونیست حاکم بر شوروی را با سایر احزاب چپ طرفدار شوروی منجمله با حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در لابلای اسناد بر آمده از آرشیف های شوری مورد بررسی قرار می دهد این روابط را، روابط میان فرادست و فرودست تعبیر می کند: «یکی اینکه، برخورد روسها در برابر احزاب دیگر "برادر" چیزی بیشتر از یک فرادست و فرودست نبوده است؛ دوم احزاب وابسته به ماسکو حیثیت دفترهای نمایندگی و ادارات بومی حزب کمونیست شوروی در کشورهای شانرا داشته اند؛ سوم، بر اساس متون مکاتب و فراخوان های حزب کمونیست شوروی می شود نتیجه گیری کرد که بر خورد رهبران و کارگزاران حزب کمونیست شوروی با دیگر احزاب بر خورد استعمار گرانه یعنی تحمیل خواست حاکم بر محکوم و مترو پول بر اطراف بوده است؛ و بالاخره چهارم، آنچه را که بنام اصل "انترناسیونالیزم پرولتری یا همبستگی انقلابی" تبلیغ مینمودند چیزی جز شعار نبود. حقیقت آن بود که روس ها در عقب لفاظی های انقلابی دکتورین اصلی "منافع ملی" و یا "ابر قدرتی سیطره جویانه" یی شانرا پنهان ساخته بودند که مطابق به آن منافع خود را کانالیزه می نمودند.» (62)

فرادستی روس ها و فرودستی حزب دموکراتیک خلق به ویژه رهبران حزب قبل

مشوره ها برای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بزرگ کارمل رهبر شاخه ی پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق نماینده کمیته امنیت دولتی شورای وزیران اتحاد شوروی در کابل که با او روابط معتمدانه دارد در پایان جون (سرطان) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را مطلع ساخت که محمد داود رئیس دولت ونخت وزیر جمهوری افغانستان از وی خواهش کرده است تزهایی در زمینه مسایل سیاست خارجی و داخلی برای گنجاندن ممکنه آن در برنامه حکومت جمهوری آماده سازد. در رابطه با این بزرگ کارمل از کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی خواهش نموده است توصیه هایی ارائه نماید که برای پیشکش نمودن برای محمد داود سودمند باشد.

مطابق بامصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (شماره ی 16/102 تاریخی 1973/8/27) برای بزرگ کارمل توصیه های ما در زمینه ی مسایل سیاسی رسانیده شد. سودمند پنداشته می شود خواهش رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بر آورده ساخته و مشوره هایی به او در زمینه مسایل سیاسی داخلی داده شود. تزها "در باره تدبیر های ممکنه در زمینه سیاست داخلی افغانستان" در ضمیمه پیشکش میگردد. رو نوشت این سند را بهتر است به سفیر شوروی در افغانستان داد. پیش نویس مصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ضمیمه تقدیم است.» (61)

رهبران حزب به مسکو و ارگانهای قدرت در شوروی به گونه ای شکل گرفت که حتا حد و مرز مبارزه و جهت گیری های سیاسی برای رهبران حزب از آن جا تعیین و مشخص می گردید. یک سند بسیار مهم و قابل بحث از میان انبوه اسناد حزب کمونیست شوروی و کی. جی . بی در این رابطه، هدایت مسکو به رهبران حزب دموکراتیک خلق سالها پیش از کودتای ثور 1357 در جهت مبارزه علیه مخالفین شان در افغانستان است. دستور این مبارزه برای رهبران هر دو جناح پرچم و خلق حزب دموکراتیک خلق در سال 1974 توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی صادر میگردد: «متن شماره NR-25-C-2 مؤرخ 02-01-1947 کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره پیام (خطاب) به رهبران گروه های "خلق" و "پرچم" حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطابق فیصله نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی (فیصله نامه سال 1973) به شعبه روابط بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در همکاری با شورای وزیران اتحاد شوروی و وظیفه سپرده شد تا ضمن مراجعه به رهبران حزب دموکراتیک خلق، از جناح "پرچم" ببرک کارمل و از جناح "خلق" نورمحمد تره کی، از آنها خواسته شود تا توانایی و مساعی شانرا در جهت حمایت از حکومت و تحکیم پایه های اجتماعی رژیم جمهوری و مبارزه علیه نیروهای ارتجاعی متمرکز سازند.

طرح پیام به ببرک کارمل و نورمحمدتره کی گسیل شود. کی. جی. بی مربوط شورای

از حاکمیت شان در تمام اسناد محرم قابل مطالعه و ملاحظه است که پس از فروپاشی شوروی از آرشیف های حزب کمونیست شوروی سازمان "کی. جی. بی" انتشار یافتند. حتی این فرادستی و فرودستی در برخورد دیپلوماتهای شوروی با رهبران حزب دموکراتیک خلق انعکاس می یافت. یک دیپلومات غربی ویک وزیر اسبق افغانستان از برخورد آمرانه ی سفیر شوروی با ببرک کارمل در یک مهمانی دیپلوماتیک در دهه دموکراسی سخن می گویند: «در یک محفل دیپلوماتیک در سفارت شوروی، کارمل که در آنوقت عضو ولسی جرگه بود به اتاقی رفت که در آنجا سفیر شوروی صرف اعضای خاندان سلطنتی و اعضای برجسته حکومت را پذیرایی میکرد. کارمل در یک چوکی خالی بدور میزی نشست که سفیر شوروی الکساندر پوزانف با یکتعداد وزرای افغانستان نشسته بودند. کارمل کوشید به سفیر شوروی وانمود سازد که وزراء دوستان او هستند و حتی میتواند با ایشان خوش طبعی کند. هنگامیکه او با یکی از وزرا به خوش طبعی شروع کرد سفیر شوروی با قهر بسوی کارمل نگاه کرد و به اشاره ی چشم به او هدایت داد تا محفل را ترک بگوید. وزیری که درگرد میز در آن وقت نشسته بود ملتفت شد که کارمل اتاق را به عجله ترک گفت.» (63)

مسکو؛ مرجع دستور:

پدیده وابستگی و فرودستی در درون حزب دموکراتیک خلق و در افکار و عملکرد

حالیست که بسیاری از اعضای حزب دموکراتیک خلق اظهارات "برژنسکی" مشاور امنیت ملی رئیس جمهور امریکا را مبنی بر اعطای کمک به مجاهدین قبل از تجاوز نظامی شوروی در جدی 1358 به عنوان دلیل مهمی در برحق جلوه دادن این تجاوز عنوان می کنند. و اظهارات برژنسکی را سند مهم و غیر قابل انکار برای اثبات این امر تلقی میکنند که آغازگر جنگ علیه حکومت نوپای حزب دموکراتیک خلق، امریکایی ها بودند. و در واقع دولت حزب دموکراتیک افغانستان و سپس اتحاد شوروی برای دفاع از خود وارد جنگی شدند که امپریالیزم امریکا با اعطای کمک به مخالفین اسلامی دولت افغانستان، آغازگر آن بود. برژنسکی به حیث مشاور امنیت ملی ریاست جمهوری امریکا در زمان حمله نظامی شوروی به افغانستان بعداً در سال 1998 در یک گفتگوی مطبوعاتی اظهار داشت: «... "سیا" کمک به مجاهدین افغانی را از دهه 1980 شروع کرد. "این چیزی است که گفته می شود": "یعنی بعد از اینکه ارتش شوروی افغانستان را در 24 دسامبر 1979 اشغال کرد". اما واقعیت و آن چیزی که تا به امروز محفوظ نگهداشته است، کاملاً متفاوت است. یعنی در واقع در سوم جولای 1979 بود که کارتر اولین کمک مستقیم و مخفیانه را برای مخالفین رژیم هوادار شوروی در کابل ارسال داشت. در آن روز من طی یادداشتی نوشتم که این کمک ها به مجاهدین افغان، ارتش شوروی را بدخالت تحریک میکند...»

وزیران اتحاد شوروی (و شخص اف-کا-مارتین) در زمینه توافق صورت بگیرد. بجاست تا سفیر شوروی در افغانستان نیز با متن آشنا ساخته شود. طرح فیصله نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ضمیمه میباشد. معاون رئیس شعبه ی بین المللی

امضاء (64)

مسلماً منظور از نیروهای ارتجاعی که در سند با لاتذکر داده می شود گروه های مخالف حزب دموکراتیک خلق اعم از نیروهای راست و چپ بود. قبل از همه جریان اسلامی که به اخوانیها مشهور بودند شامل مخالفین ارتجاعی می شدند و سپس تمام مخالفین دیگر اعم از اخوانی و غیر اخوانی مخالف شوروی و حزب دموکراتیک خلق از دیدگاه حزب کمونیست شوروی در ردیف نیروهای ارتجاعی قرار میگرفتند. واژه مبارزه که در این سند بکار رفته است معنی و مفهوم واحد و محدود را در بر نمی گیرد. مبارزه می تواند شامل تعبیرها و تفسیرهای متعدد و مختلف شود. از بحث و گفتگو تا مخالفت و منازعه لفظی و جنگ سرد و تا برخورد مسلحانه و جنگ گرم. توسل به هر اقدام و وسیله ای تا دشمن را در مبارزه شکست داد و نابودش کرد. نقطه در خور اهمیت و توجه در سند بالا این است که مسکو و حزب کمونیست شوروی "مبارزه" و در واقع خصامت و جنگ را با گروه ها و نیروهای مخالف خودشان در افغانستان توسط حزب دموکراتیک خلق قبل از حاکمیت این حزب آغاز کردند. این در

"چنگ انداختن به حلقه اساسی زنجیر قدرت" تلقی میکرد و کسی را در این میدان حریف خود نمیدانست (70)

ببرک کارمل علی رغم آنکه به خبرنگار روزنامه پرودا در دسامبر 1989 هرگونه ارتباط گذشته خویش را با کی. جی. بی تردید می کند از حضور شوروی ها تا عمق درون حزب دموکراتیک خلق سخن می گوید. وقتی خبرنگار از اومی پرسد که لطف نمائید، بگویید، تاپیش از کودتای اپریل، ماهیت مناسبات حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب دموکراتیک خلق چگونه بود؟ آیا مسکو از شما حمایت مالی می کرد؟ آیا از جانب ماسکو برای شما امر و نهی می آمد؟، پاسخ داد: «ماسکو به زودی به ماتوجه نشان نداد؛ زیرا ماحزب کمونیست نبودیم. البته ما در دعوت های سفارت شما با رفقای شوروی ملاقات می کردیم.

خبرنگار: تنها در دعوت ها؟
کارمل آهسته می شود، آشکارا حافظه اش را به سنجش می گیرد: بگوید یا نگوید؟ بالاخره تون صدایش را پایین می آورد و جسارت می کند:

اگر صاف و پوست کنده گفته شود، شما تا عمق در درون این حزب حضور داشتید. اگر در باره آن حکایت گردد، تحیر و تعجب بزرگ فراخواهد رسید. خیلی بزرگ! نفی و یا تکذیب خیلی سهل است ولی دشوارتر همانا رفتن عقب ندای و جدان میباشد.» (71)

در حالی که ادعای ارتباط برخی رهبران و عناصری از جناح های مختلف حزب دموکراتیک خلق توسط اعضای حزب بیشتر در

در پوهنتون تجربه کرده بودند، پس از فراغت از مهم میوندوال در صدد قلع و قمع جمعیت های اسلامی بر آمدند و محمد داودخان را به اجرای این کار قانع و یا وادار ساختند. در این وقت رهبری جنبش اسلامی در پوهنتون با استاد غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات بود. اندکی پس از کوتای سال 1973 استاد نیازی بدون دلیل معلومی گرفتار شد و پس از آن پولیس به سراغ سایر رهبران و فعالان جمعیت اسلامی بر آمد. بعضی از اینان هم دستگیر شدند، اما عده دیگر فرار را اختیار کردند. «(68)

حزب دموکراتیک خلق و کی. جی. بی:

جگرن (سرگرد) عبدالغنی از افسران وزارت داخله که عضو مخفی جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود و بعداً در دوران حاکمیت حزب مذکور تا رتبه ژنرالی ارتقا یافت می گوید: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان که بفرمایش حزب کمونیست اتحاد شوروی در افغانستان بنیان گذاری شده بود رهبر آن نورمحمد تره کی و ببرک کارمل هردو از جمله اجنتان حزب کمونیست شوروی و در چینل های مختلف با کی. جی. بی وابسته بودند.» (69)

عبدالقدوس غوربندی از هواداران حفیظ الله امین تنهاببرک کارمل را از میان رهبران حزب دموکراتیک خلق فرد بسیار نزدیک و دارای روابط تنگاتنگ با کی. جی. بی میدانند. او ادعای کند که حتا کارمل ارتباط خود با کی. جی. بی را

فضای عقده و خصومت درون جناحی مطرح می شود، اما این روابط از سوی نویسندگان دیگر با دقت بیشتر مورد بررسی قرار می گیرد. اسناد آرشیف های حزب کمونیست شوروی و کی. جی. بی پس از فروپاشی شوروی ضمن آنکه زوایای تاریک این مناسبات را روشن می کند، یکی از منابع مهم نویسندگان در تحلیل و بررسی این روابط شمرده می شود. دوتن از پروفیسوران علوم سیاسی کشور سوئیس در دانشگاه ژنو در مورد مناسبات کی. جی. بی با رهبران حزب دموکراتیک خلق می نویسند: «امین خلقی باتره کی رهبر در سال 1977 با ایجینت شوروی ولادیمیر که ریاست بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی را در کابل به عهده داشت، تماس داشتند. احتمال دارد که امین در باره مسایل نظامی و اوضاع سیاسی به نماینده شوروی معلومات می داد. ارتباطات از طریق نماینده کی. جی. بی در کابل تأمین می گردید. در آن زمان بخش بین المللی حزب کمونیست شوروی نیز حزب دموکراتیک خلق را به مثابه حزب برادر به رسمیت نمی شناخت و با آن بمثابه "بچه اندر" برخورد می کرد. به پیشنهاد ولادیمیر کریچکوف (رئیس کی. جی. بی در آینده) امین را شامل فهرست ایجینت های غیر رسمی ساخت و امین از آن بعد تحت نام مستعار کاظم برای شوروی کار میکرد. نور محمدتره کی که به صورت آشکار به شوروی خوشبینی نشان می داد، نیز تحت نام مستعار "نور" استخدام شد.» (72)

علاوه بر اسنادی که از آرشیف کی. جی. بی تاکنون منتشر گردیده است یکی از منابع معتبر در مورد مناسبات حزب دموکراتیک خلق با سازمان اطلاعاتی مذکور، کتاب "کی. جی. بی در افغانستان" نوشته میتروخین است. در این کتاب به نقل از اسناد سری کی. جی. بی در حالی که نام اصلی افراد حذف شده است نام مستعار و شفری ده ها تن تذکر داده می شود که برخی از این نام های مستعار عبارتند از:

»Semyon, osman, Sim, Habib, Sarqi, Fatekh, Pers, Dust, Verny Bost, Shiit, Pyotr, Araz, Pavel, Travin Ben, Bashir, Ustod Borin, Potomok, Salikh, Lori, Merkury, Rostov Sizov, Tikhon, Furman, Belov, Pimen Kim, Rasol, Noy, Komov, Remiz, Pers, Pael, Pyotr, Zubrov, Kholmov, Ali, Katorov, Alexander, Ostad, Arbakesh, bakhed, Mekhr, jan, Samad, Shir, Vin, Shayan, Karpov, Fakir, Fizik, Iskhak, Volin, Abdullah, Siddik, Rakkas, Fulai, Hodzha, Gardez, Ahmed, Anwar, Kharvar, Nafar, Asamai Akbar, Richard, Jafar, Samarin, Satari, Fakir, Ragim Mishkar, Syoma, Mirab, Yakov, Miron, Antar, Furman, Volodxa, Mure, Roschin, shiit, Noble, Emir Tamda (73)

حزب کمونیست شوروی نیز اکثراً مشورت و هدایات خود را به رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق کی. جی. بی ارائه میکرد. در یک سند سری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در این رابطه

مسئول کی. جی. بی (درکابل) نگاشته می شود که: ضمن ملاقات نوبتی با برک کارمل و نورمحمدتره کی، مطابق دستور نکات زیر را به اطلاع آنها برسانید. در متن سند می آید:

«سکرتیریت (دارالانشاء) کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، در باره اطلاعات برای رهبران سازمانهای مترقی سیاسی افغانی "پرچم" و "خلق" در خصوص نتایج دیدار محمد داود از اتحاد شوروی سوسیالیستی:

1- متن تیلگرام های اطلاعاتی برای رهبران سازمانهای مترقی سیاسی افغانی "پرچم" (ک، برک) و "خلق" (تره کی) در مورد نتایج دیدار محمد داود از اتحاد شوروی مورد تأیید قرار می گیرد و متون تلگرام ها از طریق مجرای کی. جی. بی در کابل در دسترس آنها قرار گیرد. این متن دارای ضمایم است

2- سفیر شوروی در کابل با متن تلگرام آشنا ساخته شود.

امضاء «(76)»

جزم اندیشی، تقلید از شوروی و نظام حاکم بر شوروی، بیگانگی از جامعه، نادیده انگاشتن شرایط عینی و ذهنی در کشور فرآیند شکل گیری مناسبات حزب دموکراتیک خلق با اتحاد شوروی بود که سپس حزب مذکور را در کرسی حاکمیت بسوی بجران عمیق و مهلک کشاند. در حالی که اگر حزب دموکراتیک خلق به عنوان یک حزب متشکل روشنفکری و برآمده از نهضت روشنفکری با دیدگاه و سیاست مستقل و مبتنی بر واقعیت های جامعه و کشور شکل می گرفت و ادامه حیات می داد، ممکن بود

که در جون 1974 نگاشته شده است می آید: «به سال 1968 تره کی و کارمل از طریق نمایندگان کی. جی. بی که با آنها روابط مخفی دارند، به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی با خواهش ارائه کمک در امر پایان بخشیدن به انشعاب در حزب دموکراتیک خلق افغانستان رو آوردند...» (74)

همچنان در سند دیگری می آید: «سند شماره CT 109/31 مؤرخ 1/8/1974

دوسیه ویژه _ اشد محرم فیصله نامه _ سکرتیریت (دارالانشاء) کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در باره ی پیام (خطاب) به رهبران گروه های "پرچم" و "خلق" حزب دموکراتیک خلق افغانستان متن پیام (خطاب) به رهبران گروه های "پرچم" و "خلق" تأیید گردد و از طریق کانال های کی. جی. بی شورای وزیران اتحاد شوروی به کابل گسیل گردد.

1- سفیر شوروی در افغانستان باید با متن آشنا گردد. «(75)»

در سند محرم شماره 11/129 مؤرخ 26 جولای 1974 کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی دیدار و مذاکرات رئیس جمهور محمد داود از شوروی توسط مامورین کی. جی. بی در کابل به اطلاع رهبران جناح پرچم و خلق حزب دموکراتیک خلق رسانده می شود. این سند که دارای ضمیمه توضیح نتایج مذاکرات رئیس جمهور محمد داود از شوروی است با توافق سوسلف منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و اعضای دارالانشاء کمیته مرکزی این مورد تصویب قرار گرفته است. در پیش نویس ضمیمه عنوانی

اناهیتا راتب زاده، نوراحمدنور و فیضان الحق فیضان در حوزه های مربوط خود برنده شدند و وارد مجلس نمایندگان در پارلمان کشورگردیدند. عملکرد اعضای حزب دموکراتیک خلق در پارلمان که با استفاده از فضای دموکراسی شکل گرفته در پرتو قانون اساسی جدید به پارلمان راه یافتند بیشتر در جهت تخریب دموکراسی بود. باتشویق و تحریک وکیلان اعضای حزب دموکراتیک خلق در ولسی جرگه جمعی از شاگردان و محصلین طرفدار این حزب جریان رأی دهی ولسی جرگه را به صدراعظم داکترمحمدیوسف وکابینه ی اوکه بروز 24 اکتوبر 1965 صورت می گرفت مختل ساختند. تدویر نشست رسمی ولسی جرگه بروز 25 اکتوبر مطابق 3 عقرب 1344 غرض دادن رأی اعتماد مجدداً در نتیجه تظاهراتی که به درگیری میان پولیس و معترضین انجامید برهم خورد. در این روز یک تن از مظاهره چیان که گفته می شد از هواداران حزب دموکراتیک خلق بود به قتل رسید و سوم عقرب به عنوان یک روز مهم و مورد تجلیل حزب تبدیل شد. در حالی که نخستین جریان رأی دهی به صدراعظم و کابینه او پس از تشکیل پارلمان منتخب به ناکامی انجامید و داکترمحمدیوسف از صدارت کنار رفت، اعضای حزب دموکراتیک خلق کماکان به روش خود در پارلمان ادامه دادند. نتیجه برخورد و عملکرد اعضای حزب دموکراتیک خلق در پارلمان که در رهبری آن ببرک کارمل قرار داشت حتی تشنج و خشونت رابه داخل مجلس نمایندگان کشاند. صرف نظر از اینکه

که حوادث به گونه دیگری رشد می کرد و افغانستان درگیر بحران و جنگ سی ساله نمی شد.

حزب دموکراتیک خلق در میدان مبارزه الف - شرکت در انتخابات پارلمانی:

حزب دموکراتیک خلق پس از تشکیل رسمی در جنوری 1965 پا به عرصه مبارزات علنی و عملی گذاشت. نخستین گام حزب مذکور شرکت فعال در انتخابات پارلمانی بود که برمبنای قانون اساسی سال 1964زمینه برای انتخاب اعضای دو مجلس پارلمان مساعد گردید. هر چند که رقابت کاندیدهای این انتخابات که دوزادهمین دور انتخابات پارلمان یا شورای ملی شمرده می شد بنا بر عدم موجودیت قانون احزاب سیاسی بر مبنای برنامه های انفرادی استوار بود؛ اما حزب دموکراتیک خلق بگونه سازمان یافته و منظم وارد رقابت های انتخابات پارلمانی شد. کمیته مرکزی حزب شرکت 14تن از اعضای بلندپایه حزب را به عنوان کاندید مجلس نمایندگان یا ولسی جرگه مورد تصویب قرار داد. بر مبنای این برنامه ببرک کارمل و اناهیتا راتب زاده از شهر کابل، نورمحمدتره کی از زادگاه خود ولسوالی (بخشداری) ناوه غزنی، سلطانعلی کاشتمند از ولسوالی چهاردهی ولایت کابل، نوراحمدنور از ولسوالی پنجوایی ولایت (استان) قندهار، فیضان الحق فیضان از ولسوالی رودات ولایت ننگرهار و چند تن دیگر از سایر ولایات وارد میدان مبارزات انتخاباتی شدند. اما از این میان تنها ببرک کارمل،

در مورد پروژۀ نخلو با مخالفت برخی از وکیلان روبرو شد. یک وکیل ابراز داشت که از گفته های ببرک کارمل چنین استنباط میشود که چون در وادی هیرمند خیانت صورت گرفته است لذا در همه پروژۀ های دیگر خیانت شود. وکیل دیگری گفت: «خواهشمندم که ببرک کارمل بواسطه نشان دادن حسن نیت بیحد خود به اتحاد شوروی به شورای افغانستان و به سیاست خارجی افغانستان بی احترامی ننماید.» (77)

موضع گیری های فراکسیون پارلمانی حزب دموکراتیک خلق به بروز تنش و خشونت در داخل پارلمان انجامید. برخی وکلا به ضرب و شتم ببرک کارمل پرداختند. سلطانه علی کاشمتند تشنج و خشونت های پارلمان رانه زاده ی روش فراکسیون پارلمانی حزب بلکه کار وکلای مرجع میدانند که آنها از انتقاد فراکسیون پارلمانی حزب دموکراتیک خلق بر بودجه برخی وزارت خانه ها خشمگین شدند: «شماری از وکلای مرجع بر ببرک کارمل حمله ور شدند و وی را تحت ضربات مشت ولگد خویش قرار دادند. نوراحمدنور و اناهیتا راتب زاد در حالی که خواستند جلو حملات آنان را بگیرند؛ ولی در نتیجه هرسه تن به سختی مضروب شدند. قبرغه های ببرک کارمل شکست برداشت و بخشی از استخوان جمجمه نور احمد نور نیز شکست. دوکتور اناهیتا را تیزاد نیز از سوی آنان که حرمت انسان و بخصوص زن را بجا نمیآوردند، مورد ضرب و شتم قرار گرفت.» (78)

نظریات و تلاش های فراکسیون پارلمانی حزب دموکراتیک خلق تاجه میزانی بر مبنای عدالت خواهی و حقانیت استوار بود، شیوه بیان و نحوه مبارزات آنها به خصوص اظهار نظر و سخنرانیهای ببرک کارمل که بازتاب آیدئولوژی و مناسبات حزب مذکور با شوروی و نظام حاکم بر شوروی بود به مخالفت بسیاری از وکیلان پارلمان روبرو می شد. جانبداری از شوروی و تأکید به استحکام و گسترش روابط افغانستان با شوروی در تمام ابراز نظر ها و بیانیه های پارلمانی موصوف منعکس می گردید. وقتی ولسی جرگه در جلسه 25 اپریل 1966 موضوع بررسی پروژۀ برق آبی نخلو را که از سوی شوروی اعمار می شد تحت بحث گرفت، کارمل از ضرورت مقایسه میان پروژۀ نخلو با پروژۀ وادی هلمند سخن گفت. وی اظهار داشت: «مقایسه کنید که پروژۀ نخلو که ما مسایل مربوط به آنرا عاجل تلقی می کنیم با پروژۀ وادی هلمند چقدر فرق دارد؟ در حدود ده چند قیمت پروژۀ نخلو در پروژۀ وادی هلمند مصرف شده است لهذا اگر ما تصمیم گرفتیم که یک انجمن بوجود بیاوریم تا امور نخلو را تفتش یا تحقیق کند، من پیشنهاد می کنم که ماکمیته را تعیین کنیم تا با خون سردی و به اساس بیطرفی و وطن دوستی در زمینه دقت بکنند.» کارمل سپس در جلسه دیگری پارلمان در ماه می پیشنهاد کرد که تحقیقات در مورد پروژۀ نخلو تنها شامل مامورین افغان شود و متخصصین اتحاد شوروی را در بر نگیرد. اظهارات کارمل

آور امپریالیزم به سر کردگی امریکا را در افغانستان فاش میسازیم.» (79)

حمایت از استحکام و گسترش روابط افغانستان با شوروی در پارلمان برای ببرک کارمل از اولویت های فعالیت پارلمانی او شمرده می شد. هرگونه انتقاد در این مورد از دیدگاه وی توطئه در جهت اخلال روابط خوب همسایگی میان افغانستان و شوروی بود. باری او در بیانات پارلمانی خود گفت: «ارتجاع راست افراطی وشعله افروزان چپ افراطی در زیر لوای انتی سووتیزم در یک جبهه باجناح راست محافل حاکم و سازمانهای جاسوسی داخلی در تفتین و توطئه اند تا روابط نیک و حسن همجواری افغانستان و اتحادشوروی را برهم بزنند.» (80)

حضور و فعالیت پارلمانی حزب دموکراتیک خلق پس از ورود علنی حزب در مبارزات سیاسی و اجتماعی دارای پیامدهای مثبت و منفی برای حزب مذکور بود. رهبران حزب و فراکسیون پارلمانی آن از تربیون پارلمان در تقویت حزب بهره گیری کردند. آنها در واقع برنامه و اهداف حزب را به عنوان نمایندگان پارلمان از طریق رسانه های دولتی و به خصوص از طریق رادیوی دولتی به سمع مردم رساندند. حضور ببرک کارمل در دو دوره پارلمان، بیانات و اظهار نظرهای او که باشور و احساسات ارائه می شد، زمینه های نفوذ بیشتر او و جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را در مراکز آموزشی و تحصیلی کشور به خصوص در شهر کابل فراهم میکرد. یکی از عوامل

حزب دموکراتیک خلق در دور سیزدهم انتخابات پارلمانی در سپتمبر 1969 که هرچند به دو جناح خلق و پرچم تقسیم شده بود نیز وارد رقابت های انتخاباتی شد. اما در این دور تنها ببرک کارمل رهبر جناح پرچم و حفیظ الله امین از جناح خلق در انتخابات پیروز شدند و به ولسی جرگه راه یافتند. روش آنها در فعالیت های پارلمانی این دوره تداوم عملکرد فراکسیون دوره ی قبلی پارلمانی حزب بود. تلاش آنها در جهت استحکام و گسترش مناسبات دولت افغانستان با دولت شوروی، جلوگیری از توسعه روابط با کشورهای غربی و ابراز نظر در مسایل مختلف منطقوی و بین المللی در همسویی با سیاست شوروی باشدت بیشتر از گذشته ادامه یافت. حتی ببرک کارمل و حفیظ الله امین بر سر این پالیسی و سیاست در جهت جانبداری از گسترش مناسبات افغانستان با شوروی و مخالفت با تأمین روابط نزدیک با امریکا و غرب با هم رقابت میکردند. وقتی کارمل در نومبر سال 1970 جلسه ولسی جرگه را در اعتراض بر تأسیس بانک صنعتی در افغانستان که به کمک بانک جهانی ایجاد می شد ترک کرد و گفت که تأسیس این بانک را دوصد فیصد رد می کند، حفیظ الله امین اظهار داشت: «این تنها موضع بانک نیست (بلکه) مسئله استقلال ملی و زندگی مردم و سرنوشت افغانستان است. ما تمام دسایس و طرح های گوناگون هیئات حاکمه و قدرتهای مستبد افغانستان و نفوذ فلاکت

نورمحمدتیره کی بدست آورد و مدیرمسئول جریده بارق شفيعی تعین گردید. نخستین شماره جریده خلق که از آن به عنوان ناشر افکار دموکراتیک خلق نام برده می شد در 11 اپریل 1966 چاپ و منتشرگردید. مرام نامه حزب دموکراتیک خلق در اولین و دومین شماره این جریده در عنوان مرام دموکراتیک خلق انتشار یافت. این مرام نامه که بر مبنای بیانات ارائه شده در کنگره مؤسس تدوین یافته بود در بسیار موارد مشابهت با اهداف و مرام حزب کمونیست شوروی و سایر احزاب چپ طرفدار شوروی داشت. علی رغم آن در مرام نامه حزب مطالب بسیار مهم و مورد نیاز در راستای تأمین عدالت اجتماعی و ایجاد زمینه های ترقی و پیشرفت در تمام عرصه های حیات به ملاحظه می رسید. از نکات مهم دیگر در مرام نامه یکی طرح ایجاد حکومت ملی و دموکراتیک با شرکت تمام نیروهای که ترقیخواه و وطنپرست خوانده می شدند به عنوان یک هدف استراتژیک و ثانیاً ایجاد جامعه سوسیالیستی به عنوان هدف نهایی بود.

جریده خلق پس از انتشار شش شماره تا 15 می 1966 با انتقاد و اعتراض شدید پارلمان به خصوص مشرانو جرگه (مجلس سنا) روبرو شد و سپس اجازه نشر آن از سوی حکومت متوقف گردید. گذشته از هر عامل دیگری که مانع انتشار جریده ی خلق گردید، جزم اندیشی و افراط گرایی آیدئولوژیک توأم با ویژگی تعلق و وابستگی حزب دموکراتیک خلق به

گسترش نفوذ جناح پرچم در میان جامعه تعلیم یافته و روشنفکران شهری در دهه دموکراسی به این امر برمیگشت. فراکسیون بسیار کوچک پارلمانی حزب دموکراتیک خلق علی رغم مخالفت های موجود در داخل پارلمان با مؤفقیت عمل میکردند. در حالی که اعضای آنها در دور دوازدهم شورا چهار نفر و در دورسیزدهم دو نفر بودند، ولی در بسا مواقع مؤفق به جلب آراء جمعی از نمایندگان پارلمان در توافق به طرح های خود می شدند.

اما نکته ی منفی حضور و فعالیت پارلمانی برای حزب دموکراتیک خلق تأثیرات ناگوار موضع گیری ها و نظریات آیدئولوژیک آنها در همسویی با آیدئولوژی و سیاست حاکم بر شوروی بروی افکار عمومی در داخل افغانستان بود. به همان حدیکه فراکسیون پارلمانی حزب دموکراتیک خلق به ویژه جناح پرچم و رهبر آن برک کارمل از پارلمان در جهت تقویت حزب و انعکاس افکار و اهداف حزب استفاده کردند، به همان حد انعکاس و انتشار این افکار و اهداف، وابستگی آنها را به شوروی بر ملا ساخت و استقلالیت حزب دموکراتیک خلق و رهبرانش را مورد تردید و پرسش قرار داد.

ب - فعالیت در عرصه ی مطبوعات:

اولین گام حزب دموکراتیک خلق پس از تشکیل حزب در عرصه فعالیت های رسانه ای انتشار هفته نامه خلق بود. زمینه برای انتشار جراید آزاد و غیردولتی پس از انفاذ قانون مطبوعات در جولای 1965 مساعد شد. امتیاز نشر جریده خلق را

جریده پرچم شعری را در مدح لنین رهبر حزب بلشویک (کمونیست) روسیه و بنیانگذار اتحاد شوروی بافتوی بزرگ موصوف در صفحه نخست خود چاپ کرد. در این شعرکه به لنین درود گفته شده بود در جامعه افغانستان قابل هضم و پذیرش نبود. در نتیجه جریده پرچم پس از نشر 99 شماره در 22 اپریل 1970 متوقف گردید. رویهمرفته جریده پرچم نقش مهمی برای اعضاء و هواداران جریان چپ طرفدار شوروی به ویژه به اعضای این جناح در محیط شهری و درمیان مراکز آموزشی و تحصیلی داشت.

ج - حضور در خیابانهای پایتخت:

تظاهرات خیابانی و میتینگ های حزب دموکراتیک خلق در دهه دموکراسی (1973-1963) بخش دیگری از فعالیت های علنی حزب مذکور در میدان مبارزات سیاسی قبل از حاکمیت است. حزب دموکراتیک خلق به ویژه جناح پرچم این حزب که در پایتخت کشور از نفوذ قابل ملاحظه برخوردار بود یکی از گروه های اصلی مظاهره چی در تمام سالهای دوران دموکراسی سلطنت محمد ظاهرشاه محسوب می شد. اما نکته بسیار مهم، بررسی نقش و اهمیت این تظاهرات در تحولات سیاسی و اجتماعی و تقویت جریان نوپای دموکراسی افغانستان از یکسو و از جانب دیگر تأثیر آن در اعتبار و نفوذ حزب دموکراتیک خلق در جامعه است. سلطانهلی کثمنند از مؤسسين حزب تظاهرات خیابانی، اعتصابات و میتینگ های حزب دموکراتیک خلق را در دهه

آیدئولوژی و سیاست حاکم بر شوروی، نویسندگان جریده را از توجه و اعتنا به شرایط عینی و ذهنی جامعه افغانستان دور ساخت. بسیاری از محتوای نوشته ها و مقالات جریده بازتاب نوشته ها و مطالب نشریات حزب توده ی ایران و مطبوعات شوروی بود.

پس از توقف نشر جریده خلق، جریده پرچم به عنوان نشریه حزب دموکراتیک خلق متعلق به جناح پرچم حزب وارد میدان مطبوعات گردید. جریده پرچم که به عنوان ناشر اندیشه های دموکراتیک خلق معرفی می شد اولین شماره آن در 14 فبروری 1969 با صاحب امتیازی و مدیریت سلیمان لایق منتشر گردید. سپس مدیر مسئول پرچم میر اکبر خیر تعیین شد. محتوای نوشته ها و مقالات جریده ی پرچم در واقع تداوم محتوای جریده خلق بود. هر چند که جریده ی پرچم با احتیاط بیشتر در انتشار مقالات و مطالب گام می گذاشت. نکته مهمی که می توان از آن به عنوان تفاوت در پالیسی نشراتی هر دو جریده خلق و پرچم یاد کرد تأکید در نوشته های پرچم به ایجاد جبهه متحد دموکراتیک در رسیدن به اهداف دموکراتیک حزب در داخل نظام سلطنتی مشروطه بود. در حالی که جریده خلق با صراحت از ایجاد نظام دموکراتیک و اعمار جامعه سوسیالیستی سخن می گفت. با وجود آن در جریده پرچم نحوه مناسبات حزب دموکراتیک خلق (جناح پرچم حزب) با اتحاد شوروی انعکاس گسترده داشت. سر انجام بازتاب این پالیسی نشراتی در نشریه پرچم به توقف این نشریه انجامید.

خودشان برای بهبود و پیشرفت امور معارف کشور نبود. معارف افغانستان به ویژه در پایتخت، مرکز اصلی مؤسسات آموزشی و تحصیلی وارد فعالیت های سیاسی و نا آرامی های مزمین سیاسی این دوره گردید که در محور این نا آرامی ها حزب دموکراتیک خلق عمدتاً جناح پرچم قرار داشت. محصلان و شاگردان معارف در سه دوره طولانی دهه دموکراسی به مظاهرات و اعتصابات طولانی کشانده شدند.

نخستین دور ناآرامی و تظاهرات از 24 اکتوبر 1965 زمانی آغاز شد که محصلین دانشگاه کابل وارد تالار شورای ملی شدند تا شاهد رأی اعتماد شورا به اعضای حکومت باشند. اشغال تالار شورای ملی از سوی ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که عضویت ولسی جرگه را بدست آورده بود مورد تمجید قرار گرفت و آنرا حق مسلم جوانان در نظام دموکراسی تلقی کرد. کارمل محصلین را به ایستادگی در برابر ارتجاع فراخواند و به آنها توصیه کرد که از موضع شان عقب نروند. (82)

هرگاه شمار تظاهرات و میتنگهای حزب دموکراتیک خلق به خصوص جناح پرچم آنرا که سلطانهلی کشتمند در طول هشت یا 9 سال (1965 و 1966 تا 1973) به بیش از دو هزار میخواند در نظر بگیریم و باتوجه به این که بیشترین مظاهره و میتنگ های حزب دموکراتیک خلق در کابل پایتخت کشور صورت گرفت این نتیجه بدست می آید که حزب دموکراتیک خلق بویژه جناح پرچم آن در طول سالهای فوق الذکر بصورت واقعی جربان

دموکراسی از دست آوردهای بزرگ و افتخارات دوران مبارزات آن حزب بخصوص جناح پرچم آن تلقی می کند: «پرچی هاپس از انشعاب حزب، بیش از دو هزار میتینگ، تظاهرات و اعتصابات را سازمان دادند و فعالیت خویش را در میان جوانان، زنان، کارگران و زحمتکشان تشدید بخشیدند. در تظاهراتیکه از جانب حزب (پرچمیها) سازمان داده می شد سیاست های ضد مردمی حکومتی وقت مورد انتقاد قرار گرفت. تظاهرات سیاسی از سالهای 1965 و 1966 آغاز گردید. در سالهای 1968 و 1969 به اوج خود رسید و تا سال 1973 ادامه یافت... پرچمیها در جریان این جنبش روشنگرانه در آن سالها به سازمان دهندگان واقعی توده ای مبدل می گردیدند و فعالیت دلیرانه و موضعگیریهای سنجیده شده سیاسی ایشان قلوب و اذهان مردم را تسخیر مینمود. اکنون خرابکاریهای نیروهای ارتجاع راست و چپ افراطی نمیتوانست جلو سیل عظیم جنبش روشنفکری کشور را در تحت رهبری پرچمیها که با جنبش کارگری توأم شده بود، سد نماید.» (81)

اما تظاهرات خیابانی و میتنگ های حزب دموکراتیک خلق در دهه دموکراسی صرف نظر از اینکه تا چه حدی به گسترش نفوذ حزب مذکور در جامعه انجامید ضربه شدیدی را به دموکراسی و به پیشرفت های اجتماعی به خصوص در عرصه معارف وارد کرد. تظاهرات و اعتصابات شاگردان معارف در بسا مواقع با قوانین نافذ کشور همسویی نداشت و حتی در جهت منافع

در پیوند با سفارت شوروی سخن می گوید. صباح الدین کشکی آخرین وزیر اطلاعات و فرهنگ دوران سلطنت می نویسد: «یک وزیر سابق داخله بطور واضح گفته است که او دوسیه های مفصلی را مطالعه کرده است که در اثر نظارت فعالیت های چپی های افغانستان از طرف پولیس مخفی کشور ترتیب گردیده بود. این اسناد بدون شک به اثبات میرساند که رهبران کمونیست افغانستان از طرف عناصر کی. جی. بی سفارت شوروی در کابل مستقیماً اداره، تمویل و هدایت می شدند و به آنها هدایت داده شده بود که چگونه پروگرام های که برای بمیان آوردن دموکراسی طرح شده بود تخریب کنند و حکومت را غصب نمایند.» (84)

"هنری برادشر" نویسنده و پژوهشگر امریکایی که در دهه هفتاد میلادی خبرنگار آژانس امریکایی ای. پی در دهلی جدید بود و سپس در دهه هشتاد به حیث متخصص امور شوروی ایفای وظیفه میکرد نیز از دست داشتن سفارت شوروی در نا آرامیها و تظاهرات متعلمین و محصلین سخن میگوید: «سوء ظن به سفارت شوروی در دست داشتن به تحریکات متعلمین و این راپور که تره کی با کی. جی. بی از مدت های مدیدی به این سو تماس هایی داشت، در وقتی با هم یکجا شایع گردید که مسکو از اقدام او مبنی بر تاسیس رسمی حزب دموکراتیک خلق افغانستان قردانی و حسن استقبال کرد.» (85)

صرف نظر از درستی و نادرستی ادعای دخالت شوروی در تظاهرات بمنظور تخریب

طبیعی تعلیم و آموزش را در مکاتب و مؤسسات تعلیمی و آموزشی پایتخت برهم زدند. چون آنها با انجام بیشتر از دو هزار میتینگ و مظاهره در واقع بیشترین روزهای تعلیم و آموزش یکسال تعلیمی را که متشکل از 9 ماه می شد مختل ساختند.

و اما تأثیر تظاهرات حزب دموکراتیک خلق بروی دموکراسی چه بود؟ اگر پدیده دموکراسی در این سالها زمینه را برای وقوع تظاهرات خیابانی حزب دموکراتیک خلق مساعد ساخت، آیا تظاهرات حزب مذکور مایه تقویت دموکراسی شد؟

بعضی از نویسندگان و محققین داخلی و خارجی بسوی نقش مثبت تظاهرات حزب دموکراتیک خلق در تقویت جریان دموکراسی بادیده شک و تردید نگاه می نمایند و آنرا آشوبگریهای برنامه ریزی شده بانقش سفارت شوروی تلقی میکنند. محمد صدیق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر این تظاهرات را از همان آغاز یک عمل عمدی و برنامه ریزی شده توسط حزب دموکراتیک خلق به ویژه از سوی جناح پرچم و رهبر آن بپرک کارمل ارزیابی می کند. به باور فرهنگ انگیزه آنها را در این تظاهرات، بی اعتبار ساختن حرکت دموکراسی به عنوان رقیب بالقوه آیدئولوژیک مارکسیزم در افکار عامه خصوصاً در افکار عامه جوانان تشکیل می داد. (83)

یکی از وزیران اسبق داخله در سالهای اخیر سلطنت محمدظاهرشاه از تخریب برنامه های دموکراسی توسط حزب دموکراتیک خلق

میگردید و غالباً به نتایج معین نیز می انجامید. ولی متدرجاً نیروهای راست و چپ افراطی در میان صفوف محصلان و برخی از شاگردان لیسه ها رخنه کردند. آنان سعی می ورزیدند که این جنبش نوپا را به بیراهه بکشانند، بی نظمی بوجود آورند و بسود گروه های خود از آن استفاده نمایند.» (86)

در حالی که تظاهرات خیابانی را حزب دموکراتیک خلق در آغاز دهه دموکراسی با کشاندن پای شاگردان و محصلان معارف به این تظاهرات و نا آرامی ها آغاز کرد، دیدگاه ها و نظریات آنها در جریان تظاهرات و اجتماعات که عمدتاً در راستای اهداف و سیاست شوروی و آیدئولوژی حاکم بر شوروی بودمابه شکل گیری منازعه و خصومت های شدید با سایر گروه های سیاسی شد. بدون تردید یکی از عوامل اصلی ظهور و شکل گیری جریان های افراطی آیدئولوژیک به ویژه جریان افراط گرایی اسلامی در دهه ی دموکراسی به اندیشه و روش افراطی جنبش چپ به ویژه جریان چپ وابسته به شوروی بر میگردد که در رأس آن حزب دموکراتیک خلق قرار داشت.

اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق:

حزب دموکراتیک خلق پس از تشکیل و ورود علنی به میدان مبارزات سیاسی درگیر تفرقه و اختلاف گردید. سپس اختلاف درونی در میان رهبران و بنیانگذاران حزب نه تنها به انشعاب انجامید بلکه این اختلاف در سالهای بعدی گسترش یافت و در دوران

روند دموکراسی، این تظاهرات هیچگونه تأثیر مثبتی را در تقویت فرایند دموکراسی در کشور بجا نگذاشت. تظاهرات در واقع جنگ سردی بود که بذر بی اعتمادی و خصومت را در داخل مراکز و مؤسسات آموزشی و در مزرعه ی مناسبات سیاسی و اجتماعی کاشت. تأثیر و پیامد تظاهرات نه رشد و گسترش فرهنگ تسامح و مدارا بلکه ایجاد فضای خصومت و همدیگر ناپذیری در جامعه سیاسی و جنبش روشنفکری افغانستان بود. و سپس ثمر این بذر خصومت در منازعه و بی ثباتی خونین سه دهه اخیر قرن بیستم نمایان گردید.

شاگردان و محصلان معارف با عضویت در جریانهای مختلف سیاسی چپ و راست و هواداری از آنها در تقابل و تعارض شدید آیدئولوژیکی قرارگرفتند و به این منازعات در خیابانها ادامه دادند. گاهی این بگو مگو های آیدئولوژیکی و سیاسی در میتینگ ها و در تظاهرات خیابانی به بر خوردهای فزیکتی و جنگ های تن به تن کشانیده شد و موجب قتل و خون ریزی میان شاگردان و محصلان گردید. یکی از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق جریانهای دیگر سیاسی رامسئول منازعات و خشونت ها در این تظاهرات معرفی می کند: «میتنگها، تظاهرات واعتصابات محصلان و روشنفکران در آغاز به رهبری حزب دموکراتیک خلق (پرچمها) تحت نظم معین در فضای آرام با سخنرانیهای گرم ومؤثر فعالان حزبی انجام می گرفت؛ خواستهای ایشان بگونه منطقی طرح و ارائه

کردند اما اندکی بعد آنها به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق پیوستند. سپس شهرالله شهپر به رابطه خود با جناح خلق پایان داد و از فعالیت های سیاسی دست کشید. افزون بر انشعاب های متذکره در حزب دموکراتیک خلق، سلطانعلی کشتمند از گروه های دیگری نام می برد که از درون حزب سر بر آوردند. هر چند که نامبرده بیان دقیق و درستی در مورد معرفی هویت رهبران و فعالان گروه های انشعابی وتاریخ و قوع این انشعابات ارائه نمی کند. موصوف از سایرگروه های انشعابی حزب دموکراتیک خلق بنام گروه کار، سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا)، سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفا)، جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان (جازا) و کارگران جوان افغانستان (کجا) نام می برد. (88)

دستگیرپنجشیری یکی از اعضای مؤسس حزب دموکراتیک خلق از انشعاب افراد و گروه های بیشتری نام میبرد که به باور او عامل تمام این انشعابات حفیظ الله امین بود. پنجشیری می نویسد: «انشعاب ببرک کارمل، زنده نام محمدطاهر بدخشی رهبر سزا، امان الله استوار رهبر گروه کار، ظاهرافق، زنده یاد دکتزرغون، گروه کارگران جوان ابراهیم شامل و دیگر شاخه های روینده ی فرکسیون خلق همه به علت حضور و نفوذ فعال حفیظ الله امین در رهبری جمعیت دموکرایتک خلق صورت گرفت.» (89)

خصومت و تصفیه های درون حزبی یکی از روشن ترین پیامد و نتایج تفرقه و نفاق

حاکمیت حزب به خصومت های پایان ناپذیر و خونین درونی مبدل شد. نخستین انشعاب در حزب دموکراتیک خلق در چهارم می 1967 (14 ثور 1346) صورت گرفت که حزب به دو جناح خلق به رهبری نور محمدتره کی و پرچم به رهبری ببرک کارمل منقسم گردید. هر یک از این دو جناح خود را حزب دموکراتیک خلق می نامیدند. پس از این انشعاب اعضای کمیته مرکزی جناح خلق عبارت بودند از: نورمحمدتره کی، محمدطاهر بدخشی، صالح محمدزیری، داکترشاه ولی، عبدالکریم میثاق، اسماعیل دانش، حفیظ الله امین، داکترظاهر، داکتردرمانگر و محمدظاهر افق. از این میان چهار نفر اولی عضو اصلی و بقیه اعضای علی البدل کمیته مرکزی جناح خلق شمرده می شدند. اعضای اصلی کمیته مرکزی جناح پرچم از پنج تن تشکیل گردیده بود که شامل: ببرک کارمل، دستگیر پنجشیری، شهرالله شهپر، سلطانعلی کشتمند و نوراحمدنور می شد. و اعضای علی البدل کمیته مرکزی در این جناح عبدالحکیم شرعی جوزجانی، سلیمان لایق، حسن بارق شفیعی و عبدالوهاب صافی بودند. (87)

دومین انشعاب در جناح خلق حزب، جدایی محمد طاهر بدخشی درسال 1968 یکسال پس از نخستین انشعاب بود. و سومین انشعاب در جناح پرچم حزب در همین سال به وقوع پیوست که به خروج دستگیر پنجشیری، شرعی جوزجانی و شهرالله شهپر از جناح مذکور انجامید. افراد نامبرده در آغاز به ایجاد جریان مستقلی بنام "خلق کارگر" اقدام

رنگارنگی
ما را در خود انعکاس میداد ولی همان تنوع نه به نفع وفاق بلکه به شقاق در درون آن تمام شد که در بعد تأثیر منفی بر جامعه ما گذاشت. در اصل حزب یا "اتحاد" دموکراتیک خلق مجموعه ای از احزاب و دسته هایی بود، که از دو بزرگ نام "خلق" و "پرچم" ازیکسو و اتحاد دسته ها و گروه های قومی، منطقه ای و زبانی از سوی دیگر تشکیل یافته بود. هرگروه، بر خوردار از یک رهبر در رأس خویش بود. در پایین، میزان توانایی هر رأس بر اساس کمیت طرفداران و همچنان توافق، همسویی و حتا معامله با رهبران دیگر محاسبه می شد. البته در این قاعده استثنای هم وجود داشتند، که تعیین کننده نبودند. تقسیم مقامات رهبری به اساس فاصله با ماسکو و وفاداری به یکی از بزرگ نام ها و در درون بزرگ نام ها وفاداری به اهرم تعیین می شد. و فاداری اعضا در وهله نخست نه به حزب و آرمانهای آن بلکه به شخصیت ها سنجش می شد. اندیشه و تیوری توطئه جزء از زندگی روتین حزب بود.» (91)

رویه‌مرفته شناخت و بررسی عوامل اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق یکی از نقاط مهم و قابل بحث در تاریخ حزب مذکور محسوب می شود. در اسناد رسمی حزب دموکراتیک خلق و در ابراز نظر ها، بحث ها و تحلیل های رهبران و فعالان جناح ها و فراکسیون های مختلف این حزب کمتر به این موضوع مهم با دید منطقی و واقع گرایانه پرداخته شده است. در حالی که

حزب بود که در تمام سالهای حاکمیت حزب و در دهه هشتاد میلادی ادامه یافت. هر چند در این سالها با عضو گیری جدید که میزان تمایل و تعهد آنها به رهبری جدید حزب مدنظر قرار داده می شد، به شمار اعضای حزب افزوده می شد: «در سال 1984 به تعداد 3000 تن از حزب اخراج شدند و 6000 تن دیگر دوباره پذیرفته شدند. در سال 7-1986 (1365) تعداد 4818 عضو حزب اخراج گردید. 478 تن به اتهام فساد و 557 تن به خاطر امتناع از خدمت در قوای نظامی و دیگران به خاطر رفتار های فرصت طلبانه و یا نقض مقررات حزب» (90)

امانکته مهم در تبیین و بررسی اختلاف و انشعاب حزب ریشه یابی و انگیزه های اصلی این تفرقه است. چرا رهبران و بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق دچار اختلاف و انشعاب شدند؟ آیا اختلاف آنها و فراکسیونهای بعدی حزب بر سر آیدئولوژی، اهداف و روابط بیرونی حزب با اتحادشوری های حزب به خصوص به دو جناح خلق و پرچم چه بود؟

یکی از نویسندگان و پژوهشگران جنبش چپ دموکراتیک این حزب را یک مجموعه ای از فراکسیونها و حلقه های مختلفی تلقی می کند که به باور او به جای حزب نام اتحاد را باید به آن گذاشت. وی می نویسد «نخست، به پندار من کلمه "اتحاد" برای حزب دموکراتیک خلق بیشتر می برآزد تا حزب. دودیکر، ساختاری که به نام حزب دموکراتیک خلق یاد می شد اگر چه

برخوردار هستند اما یکی باید رهبری را بدوش میگرفت. به قول کشتمند، ببرک کارمل این موقف را داوطلبانه به نورمحمدتره کی واگذار شد (92)

هر چند سلطا نعلی کشتمند از واگذاری داوطلبانه ی کرسی رهبری حزب توسط ببرک کارمل به نورمحمدتره کی سخن میگوید، اما تفاوت یک رأی در جریان رأی دهی اعضای کنگره به تره کی و کارمل، نور محمدتره کی را اصولاً در مسند رهبری حزب قرار می داد. علی رغم این رأی دهی در داخل کنگره مؤسس و تعیین رهبری حزب، رقابت میان تره کی و کارمل بر سر زعامت از میان نرفت. از سوی دیگر تمایل و هواداری در میان اعضای کنگره و در درون کمیته مرکزی حزب از رهبری یکی از این دو تن که در نخستین روز تشکیل حزب تبارز کرده بود همچنان ادامه یافت. در حالی که کارمل خود را به عنوان یک عنصر فعال، تحصیل کرده و ثنوری پرداز در فعالیت های سیاسی و جنبش روشنفکری مستحق رهبری در حزب میدانست و شماری از اعضای کنگره مؤسس نیز با این ویژگی بسوی او می نگریستند، اما نورمحمدتره کی از لحاظ سن و سابقه فعالیت سیاسی در جنبش ویش زلمیان رهبری در حزب دموکراتیک خلق راحق خود تلقی میکرد. جمعی از اعضای کنگره نیز جانبدار زعامت او بودند. تره کی در صحبت با هواداران خود در حلقه رهبری حزب، کارمل را فاقد اعتماد سیاسی معرفی میکرد و حتا بصورت آشکار از کارمل می خواست تا در فکر

بسیاری از رهبران و نویسندگان حزب دموکراتیک خلق از زاویه تعلقات جناحی و فراقسیونی خویش وحتا از منظر وابستگی های قومی و زبانی، اختلاف وانشعاب را در حزب به بحث می گیرند، اما تفرقه های درونی حزب دموکراتیک خلق از آغاز تأسیس تا دوران اقتدار و زوال حاکمیت وحتی تا اکنون به عوامل مختلف و متعدد بر میگردد. برخی از این عوامل رامی توان اینگونه برشرد:

الف- رقابت برسر رهبری:

یکی از انگیزه های اختلاف در نخستین زمان شکل گیری حزب دموکراتیک خلق نهفته در رقابت بر سر رهبری میان بنیانگذاران حزب بود. وقتی نخستین کنگره جمعیت یا حزب دموکراتیک خلق متشکل از 27 عضو کنگره دایر شد در واقع سه تن از اعضای کنگره مؤسس شامل نور محمدتره کی، ببرک کارمل و محمدطاهر بدخشی هوای رهبری حزب را در سر می پروراندند. اما در نتیجه رأی دهی اعضای کنگره برای تعیین اعضای کمیته مرکزی حزب نورمحمدتره کی 27 رأی، ببرک کارمل 26 رأی و محمدطاهر بدخشی 25 رأی را بدست آوردند. به قول سلطانعلی کشتمند عضو کنگره مؤسس که 16 رأی اعضاء را حاصل کرد، نورمحمدتره کی و ببرک کارمل ازسوی محمدطاهر بدخشی حین افتتاح کنگره از سازمان دهندگان طراز اول سازمان سیاسی وکنگره آن به اعضای کنگره معرفی گردید. این معرفی نشان میدادکه هر دو دارای نقش همسان و مساوی در رهبری حزب

حوزه های حزبی و برای فعالان و کدر های حزب علنی کردند. به قول عبدالقدوس غوربندی: «دریک جلسه ی توضیحی کارمل صریحاً باخن توهین آمیز گفت که در نهضت سیاسی عناصر ساده بدوی در اطراف نورمحمدتره کی جمع شده و با ضوابط و نورمهای قبیلوی میخواهند امور را اداره و حزب را رهبری کنند. این حرف ها عکس العمل شدید کادرهای اطرافی را که عمدتاً طرفدار نورمحمدتره کی بودند بر انگیخت.» (94)

تشدید و گسترش اختلاف میان نورمحمدتره کی و برک کارمل ناشی از رقابت بر سر زعامت به انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دو جناح خلق و پرچم انجامید. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که عامل اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق تنها به اختلاف و رقابت میان تره کی و کارمل از رهبران اصلی دو جناح حزب محدود نمی شد. این اختلاف و رقابت در نبود تره کی و کارمل نیز ادامه یافت و حزب دموکراتیک خلق در دوره های مختلف حیاتش به شاخه های متعدد و متخاصم منقسم گردید.

ب- تفاوت در اهداف و اسلوب مبارزات سیاسی:

یکی از عوامل اختلاف میان رهبران و بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق به ویژه میان تره کی و کارمل و میان دو جناح خلق و پرچم به شیوه مبارزه و دیدگاه آنها در رسیدن به اندیشه و اهداف حزب مذکور بر میگشت. در حالی که

زعامت نباشد. و به گفته سلطانعلی کشتمند تره کی خطاب به کارمل می گفت که: «"سکند پایدل بزن!" یعنی نقش دوم را ایفا کن!» (93)

با برگزاری دوازدهمین دور انتخابات شورای ملی افغانستان در سال 1965 رقابت و مبارزه نیمه علنی تره کی و کارمل بر سر رهبری حزب تشدید یافت. تره کی که در صدد آن شد تا از موقف رهبر حزب خود را در شهر کابل نامزد انتخابات پارلمانی کند به مخالفت کارمل روبرو گردید. برک کارمل خود را به عنوان یک چهره مشهور و فعال در جامعه شهری و روشنفکری کابل مستحق نامزدی و برنده در انتخابات میدانست و تره کی را فرد ناشناخته و بازنده مبارزات انتخاباتی تلقی میکرد. هر چند این اختلاف با نامزدی تره کی از ولسوالی ناوه غزنی زادگاه او و نامزدی کارمل از شهر کابل عجالتاً پایان یافت، اما شکست تره کی در غزنی و پیروزی کارمل در کابل تمایل و وسوسه کارمل و هواداران او را به عنوان فرد مستحق رهبری در حزب بیشتر ساخت.

پس از ورود کارمل به پارلمان که زمینه برای تبارز شخصیت سیاسی و شهرت او بیشتر مساعد شد دامنه اختلاف با تره کی که ریشه آن به رقابت بر سر رهبری حزب بر می گشت گسترش یافت. این اختلاف در میان هواداران دو طرف در حوزه های حزبی نیز بالا گرفت و صف بندی ها در جانبداری از تره کی و کارمل در داخل حزب مشخص گردید. تره کی و کارمل نیز رقابت پوشیده و نا آشکار خود را در

مربوط می گردید. همچنان مسایلی چون: خاستگاه طبقاتی و خصوصیت های ملی اعضای هر یک از جناح ها تأثیرات معین بر موضعگیرهای سیاسی آنان وارد میکرد.» (95)

علی رغم آنکه سلطانه علی کاشتمند از اختلافات آیدئولوژیک میان تره کی و کارمل و هواداران آنها سخن می گوید، اما این اختلافات عمدتاً اختلافات تاکتیکی ناشی از برداشت و دریافت های متفاوت آنها و طرفدارانشان از مبارزه بر سر تطبیق و تحقق آیدئولوژی و اهداف حزب بود.

طرفداری تره کی و جناح او از تأسیس یک حزب مارکسیستی-لنینستی در ایجاد جامعه سوسیالیستی و جانبداری کارمل و جناح او از رسیدن به سوسیالیزم به حیث هدف دور و نهایی حکایت از اعتقاد هر دو جناح به یک آیدئولوژی واحد و هدف همسان داشت. در واقع اختلاف میان آنها اختلاف در تاکتیک و در نحوه ی رسیدن به سوسیالیزم بود که تره کی و جناح او با عجله می خواستند به آن دست یابند اما کارمل و هواداران او متدرجاً در صدد دسترسی به آن بودند. بسیاری از نویسندگان و تحلیلگران به این باور هستند که در آغاز تشکیل حزب دموکراتیک خلق و دوران مبارزات سیاسی و علنی حزب مذکور در دهه شصت میلادی بزرگ کارمل و جناح او که پس از انشعاب حزب به جناح پرچم معروف شدند یک گروه معتدل و میانه رو در حزب چپ طرفدار شوروی (حزب دموکراتیک خلق) محسوب می شدند. در حالی که بر عکس، تره کی و جناح او که به

کارمل و تره کی مارکسیست های هوادار شوروی بودند و حزب دموکراتیک خلق هر چند نه به صورت علنی مبتنی بر آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم بنیافته بود، اما رهبران اصلی حزب (تره کی و کارمل) بر داشت و سلیقه های متفاوت در مورد تطبیق اهداف حزب بر مبنای این آیدئولوژی داشتند. سلطانه علی کاشتمند اختلاف میان کارمل و تره کی را اختلاف سیاسی و آیدئولوژیک می خواند که از همان آغاز تشکیل حزب در دیدگاه آنها وجود داشت. وی می نویسد: «اختلاف جدی سیاسی و آیدئولوژیک در میان دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان به رهبری نورمحمد تره کی و بزرگ کارمل از همان آغاز تأسیس حزب وجود داشت. جناح تره کی جانبدار تأسیس یک حزب سرخ مارکسیستی-لنینستی بودند که در قطار "احزاب برادر کمونیستی و کارگری جهان" به رسمیت شناخته شود. ولی جناح کارمل از تأسیس یک حزب ترقیخواه دموکراتیک با قبول سوسیالیزم بحیث یک هدف دور، هدف غایی جانبداری می نمودند که با اشتراک در یک جبهه وسیع دموکراتیک برای تشکیل حکومت دموکراسی ملی مبارزه نماید. اگر چه طرح جناح کارمل با قبول برخی اصطلاحات چپروانه پذیرفته شد، ولی درونمایه اساسی اختلافات بجای خود باقی ماند. علل اختلافات عمده به مسایلی چون: طرز دید و برداشت هر یک از جناح ها از شرایط عینی سیاسی در کشور، ملاحظه ضرورت های تاریخی، درک متفاوت از آینده ها و اندیشه های مسلط آیدئولوژیک

جمعی از محققین روسی در انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه پس از فروپاشی شوروی نیز از تفاوت دیدگاه های مبارزاتی و سیاسی هر دو جناح خلق و پرچم سخن می گویند: «خلقی ها هوادار ریشه یی ترین تحولات در تاروپود جامعه بودند، که هدف نهایی پویایی خود را اعمار جامعه سوسیالیستی می پنداشتند. پرچی ها برعکس، میانه رو و هوادار دگرذیسی تدریجی بودند که هدف نهایی پویایی خود را جامعه دموکراتیک، آزاد و مترقی می خواندند.» (97)

اما علی رغم تفاوت ظاهری در روش و اسلوب مبارزه و تصویرتندروی جناح خلق و میانه روی جناح پرچم این نکته قابل پرسش است که تاچه حد این تفاوت زمینه ساز انشعاب حزب گردید؟ از سوی دیگر آیا رهبران هر دو جناح و هواداران شان به روش و تاکتیکی که در مبارزات و فعالیت های سیاسی خودپیش گرفتند صادق بودند؟

اگر بربک کارمل و جناح پرچم از سوی تره کی و جناح خلق متهم به ارتباط و وابستگی به دربار حکومتی می شدند، تره کی نیز تلاش کرد تا کم از کم با سردار محمد داود رابط بر قرار کند. محمد حسن شرق از همکاران نزدیک محمد داود ادعای کند که او یک بار زمینه را برای ملاقات تره کی با محمد داود مساعد کرد اما پرسش تره کی از محمد داود که نظر او در مورد خدا و دین اسلام چیست خشم محمد داود را بر انگیخت و مانع هر گونه روابط بعدی میان طرفین گردید. اما به قول عزیزالله واصفی وزیر زراعت دوره جمهوریت محمد داود تقاضای او را داودخان

جناح خلق و خلقی ها شهرت یافتند یک گروه افراطی وتند رو بودند. کارمل که در دهه اخیر سلطنت محمد ظاهر شاه یاده دموکراسی دو بار به پارلمان کشور راه یافت، مبارزات پارلمانی و نفوذ در دستگاه حکومت رابه عنوان بخشی از روش مبارزات سیاسی خود در راستای اهداف حزب دموکراتیک خلق مورد توجه قرار میداد. او در اپریل 1966 در بیانیه پارلمانی خود تثبیت اصل مشروطیت را در قانون اساسی جدید مبتنی بر اراده ی مردم خواند و خواستار تقویت نظام شاهی مشروطه در افغانستان شد. اما تره کی و هواداران اش مخالف این دیدگاه کارمل و حمایت او از نظام مشروطه بودند. آنها بربک کارمل را که پسر ژنرال محمد حسین از ژنرالان نظام سلطنتی بود متهم به انحراف از اصول مبارزه و آیدئولوژی حزب میکردند و او را کمونیست درباری می نامیدند.

تفاوت در روش مبارزات دو جناح حزب و رهبران آنها نیز از سوی برخی نویسندگان خارجی به شمول نویسندگان روسی مطرح می شود. هنری برادرش نویسنده و ژورنالیست امریکایی در مورد تفاوت روش مبارزاتی تره کی و کارمل می نویسد: «کارمل معتقد بود تا قدرتش را متدرجاً از طریق جلب همکاری دیگران در داخل حکومت انکشاف بخشد. ولی تره کی با این روش موافق نبود، بلکه حامیان اش را به مبارزه از بیرون علیه رژیم تشویق میکرد.» (96)

کنایه و بصورت غیر جدی وانمود میساخت: همانگونه که از جریده پیام وجدان برای پخش آیدئولوژی دوران ساز طبقه ی کارگر استفاده می کنیم حزب ما با خلاقیت و انعطاف اصولی توسط عناصر شناخته شده نیز باید بدون تحریک محافل حاکمه اندیشه های پیشرو زحمتکشان را در صفوف اردو پخش و ترویج و پایه های اجتماعی و سیاسی حزب را تقویت کند.» (100)

بهرک کارمل و جناح پرچم که در آغاز تشکیل حزب دموکراتیک خلق بر خلاف تره کی و جناح خلق نه از تأسیس حزب سرخ مارکسیستی-لنینستی بلکه از تشکیل یک حزب ترقی خواه دموکراتیک حمایت میکرد، پس از انشعاب در خط فکری و روش افراط گرایانه تره کی و جناح خلق قرار گرفت. در حالی که سلطانه علی کاشتمند ریشه های اختلاف و انشعاب را به جانبداری جناح تره کی از تأسیس یک حزب سرخ مارکسیستی-لنینستی و شامل "احزاب برادر کمونیستی و کارگری جهان" و به خصوص اختلاف نظر بر سر تدوین اساسنامه ی حزب مرتبط می سازد، اما انتشار سندی از آرشیف حزب کمونیست شوروی پس از فروپاشی شوروی نشان میدهد که بهرک کارمل در دهه هفتاد از مسکو خواسته بود تا جناح پرچم به رهبری او به عنوان حزب کمونیست افغانستان شناخته شود. در این سند نگاشته می شود:

«تلگرام رمزی از کابل، ویژه ی کی. جی. بی، شماره 474 تاریخ 19 / 5 / 1976 بهرک کارمل رهبر گروه پرچم حزب دموکراتیک

در ملاقات با تره کی که او را جاسوس امریکایی ها خواند، نپذیرفت. (98)

هنری برادشر خبرنگار و پژوهشگر امریکایی حتی از تلاش تره کی و جناح خلق برای مشارکت در حکومت محمداود به جای جناح پرچم سخن می گوید. او ادعا می کند که: «خلقی ها طی نامه ای که در اخیرسال 1974 عنوان محمداود فرستادند در آن ابراز آمادگی کرده بودند که مامورین صادق آنها بجای مامورین فاسد پرچی ها در حکومت تعیین شوند، لیکن محمداود این خواسته را نادیده گرفت.» (99)

افزون بر تلاش تره کی در مورد ایجاد روابط با دولت سردار محمداود، از روابط حفیظ الله امین با محمداود و دولت او نیز سخن زده می شود. دستگیر پنجشیری عضو دفتر سیاسی جناح خلق می نویسد: «این که آیا امین با سردار داود پیوند و ارتباطی داشته وگماشته او بود و یا خیر اسناد مؤثق در دسترس ما نیست. اما حفیظ الله امین در هنگام تسلط دولت بیروکراتیک سردار محمداود خان آزادانه و بدون رعایت موازین مبارزه بی سر و صدا کار سازماندهی افسران و سازمانهای نظامی را پیش میبرد. حالانکه سایر اعضای حرفه یی بیرونی سیاسی مورد پیگرد دایمی پولیس و شبکه های جاسوسی قدیر نورستانی وزیر داخله سردار داود بودند...»

هنگامیکه از نورمحمدتره کی در مورد پیوند حفیظ الله امین با محافل حاکمه پرسش صورت گرفته او با تبسم، اشاره،

و جناح پرچم پس از انشعاب در مسیر خشونت و شورش قرار گرفتند. روش و عملکرد مبارزاتی ببرک کارمل و جناح پرچم در داخل پارلمان و در تظاهرات خیابانی و در عرصه مطبوعات در سالهای پس از انشعاب حاکی از افراط‌گرایی‌های او و هوادارانش در طرح شعارها و تبلیغات چپ‌روانه و دفاع کورکورانه و بی‌قید و شرط از سیاست‌های منطقی و جهانی دولت شوروی بود.

ج- افکار قبیله‌ی و تمایلات قوم‌گرایانه:

یکی از عوامل اختلاف و انشعاب در حزب دموکراتیک خلق و گسترش گسستگی و خصومت‌های بعدی به گرایش‌ها و تفکرات قبیله‌ی و قوم‌گرایانه‌ی هر دو جناح و رهبران آنها در سطوح مختلف بر میگردد. انشعاب در حزب و اختلاف میان بنیانگذاران آن برغم آنچه که در ظاهر به عنوان دلایل اختلاف و انشعاب مطرح می‌شود برمبنای تفکرات و تمایلات قومی و قبیله‌ای صورت گرفت. انشعاب حزب به دو جناح پرچم و خلق، انشعاب محمدطاهر بدخشی از مؤسسين حزب دموکراتیک خلق و ایجاد فراکسیونها و شاخه‌های مختلف در درون حزب در دوره‌های پسین حاکمیت ریشه در افکار و عملکرد قبیله‌گرایانه در میان رهبران حزبی دارد. جالب این است که تمایلات قومی و قبیله‌ی به گونه‌ای در میان اعضای حزب دموکراتیک خلق ریشه دوانیده بود که حتی برخی اعضای رهبری حزب بسوی کودتای 7 ثور 1357 و پیروزی آن نه به

خلق افغانستان از کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی خواهش نموده است تا "گروه تحت رهبری او در عرصه بین‌المللی به عنوان حزب کمونیست افغانستان به رسمیت شناخته شود" و همچنان خواستار همکاری در زمینه‌ی پخش پیام "پرچم" عنوانی رهبران" اکثریت احزاب کمونیستی و کارگری (به جز از حزب کمونیست چین) "و پیام ویژه عنوانی کمیته مرکزی احزاب کمونیست هند، عراق، چکسلواکیا، لهستان و جمهوری دموکراتیک آلمان (که در ارگانهای مطبوعاتی آنها گواینکه مدارکی به چاپ رسیده باشد که به گونه‌ی غیر عینی به مسایل جنبش کارگری در افغانستان روشنی انداخته شده باشد)، گردیده است...» (101)

سلطانعلی کاشتمند اختلاف بر سر اساسنامه حزب را نقطه اوج اختلاف میان تره‌کی و کارمل و هواداران آنها تلقی می‌کند که آخرین زمینه‌های سازش میان دو جناح را برهم زد: «جناح تره‌کی پیشنهاد مینمود که ماهیت حزب بمثابه یک حزب مارکسیستی-لنینیستی بر پایه اصل مرکزیت دموکراتیک و وفادار به انترناسیونالیزم پرولتری باید در اساسنامه تذکار یابد، ولی جناح کارمل آنرا مغایر اصول مرامی حزب و دور از واقع بینی سیاسی میدانستند.» (102)

صرف نظر از توضیحات کاشتمند و دیدگاه‌های نویسندگان و تحلیلگران دیگر مبنی بر میانه روی و واقع بینی کارمل و جناح پرچم و قطع نظر از سند آرشیف کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی، کارمل

خود پیوستند و به آیدئولوژی خود پشت کردند. علتش آن بود که مظروف اذهانشان با ظرف جامعه نمی خواند. وقتیکه حامی ورزاق خان، اتحاد شوروی نامردانه پایش را پس کشید آنها که بدون توطئه راه دیگری بلد نبودند علیه یکدیگر متوسل به دسیسه شدند و به قیمت انهدام حزب و سر بریدن رفقای شان، با استفاده از کودتای درون حزبی، ماهرانه گلیم شانرا از موج بدر کردند و خود را به هالند، آلمان، سویس، انگلستان و حتی ایالات متحده امریکا رساندند. همان کشور هایی که از بام تاشام از سوی ما به اصطلاح "روشنفکران انقلابی! یا به گفته ی" شادروان یونس سرخابی" کمونیست های سالونی! مورد لحن و طعن قرار می گرفتند.» (104)

تمایلات قبیلوی و قومی از نخستین دوران شکل گیری حزب دموکراتیک خلق پیوسته در افکار و عملکرد رهبران حزب متبارز بود. به گفته ی عبدالقدوس غوربندی و برخی دیگر از اعضای حزب دموکراتیک خلق، ببرک کارمل همیشه تره کی را مظهر تفکرات قبیلوی میدانست و او را متهم میکرد که در صدد رهبری حزب طراز نوین با نورم ها و معیارهای قبیلوی است. برخی از تحلیلگران افکار و عملکرد نور محمد تره کی را بیشتر از ببرک کارمل متأثر از تمایلات قومی و قبیلوی ارزیابی می کنند. در این ارزیابی ها حمایت متداوم تره کی از ارتقای موقعیت و موقف حفیظ الله امین در داخل حزب به تمایلات قومی تره کی نسبت داده می شود. این در حالیست که جناح

عنوان کودتای نظامی حزب و یا انقلاب ثور بلکه به عنوان پیروزی قبیله غلجایی به قبیله درانی قوم پشتون می دیدند. آنگونه که یکی از اعضای جناح پرچم حزب می نویسد: «پس از 7 ثور عده ای از رهبران خلقی به این باور بودند که با از بین رفتن حاکمیت قبایل درانی حق حکومت از قبایل غلجایی است. زیرا بالاخره این میرویس خان بود که برای اولین مرتبه در افغانستان اعلان حکومت کرد. شاهد عینی حکایت می کند که در روز 7 ثور یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق (برخی اظهار این مطلب را به سلیمان لایق نسبت میدهند) در دهلیز رادیو افغانستان در حالی که اشک خوشی از چشمانش جاری بود خطاب به تره کی گفت: "دمیرویس نیکه شمله را اوچته کره" (شف دستار میرویس بابا را بلند کردی)» (103)

داکتر اکرم عثمان نویسنده و پژوهشگر کشور، حزب دموکراتیک خلق را یکی از "سازمانهای طراز قبیله ای" می خواند: «یک فرد در داخل قبیله فقط با هویت قبیله اش هویت میابد، در غیر آن هیچکس نیست. نه رسمیت دارد نه اهلیت. برای کسب مجدد ناچار است که به قبیله دیگری پناه ببرد تا از حقوقی برخوردار گردد. در افغانستان حتا به اصطلاح مترقی ترین احزاب، سازمانهای طراز قبیله ای بودند؛ تشکیلاتی بسته، کندپو و ما قبل مدرن. مگر نه آن بود که سرشناس ترین اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق در آستانه ی فروپاشی، هر یک به قبیله تیره و تبار

گرایانه و قبیلہ یی در تمام خصامت ها و کشمکش های خونین درون گروهی میان جناح های خلق و پرچم و شاخه های متعدد این جناح ها از آغاز تشکیل حزب تا دوران حاکمیت و سقوط و حتا تا اکنون یکی از عوامل مهم اختلاف و خصامت است. کودتا ها و زدوبندهای جناحی و فراکسیونی حزب دموکراتیک خلق در دوران حاکمیت و حتا پس از حاکمیت با گروه ها و تنظیم های مجاهدین ریشه در افکار و تمایلات قومی و قبیلہ یی داشت. کودتای شهنواز تنی باگلبدین حکمتیار در حوت 1358 از جناح خلق، سپس همراهی این جناح برهبری اسلم وطنجار و راز محمد پکتین باز هم باحکمتیار در ثور 1371، همراهی و مشارکت جناح پرچم با احمدشاه مسعود در همین زمان در برابر اقدام مشترک بخشی از خلقی ها و پرچی های هوادار نجیب الله، همراهی و مشارکت افسران جناح خلق با جنبش طالبان همه ناشی از تمایلات قومگرایانه در میان حزب دموکراتیک خلق بود. در حالی که برخی اعضای نظامی و ملکی شاخه های مختلف جناح پرچم پس از سقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق در کنار احمدشاه مسعود و عبدالرشید دوستم باقی ماندند و در تمام جنگ های این دوره شرکت داشتند، تعداد قابل ملاحظه یی از نظامیان جناح خلق از طریق استخبارات نظامی پاکستان (آی. اس. آی) در کنار طالبان قرار گرفتند و به عنوان سربازان جنگی بدوی ترین و عقب مانده ترین گروه در آمدند؛ آنهم از طریق آی. اس. آی که یک ونیم دهه

خلق، ببرک کارمل و جناح پرچم رابه داشتن تعصبات و جهت گیری های قومی و زبانی در حزب متهم می کنند. هر چند اعضای حزب در هر دو جناح خلق و پرچم از قومیت های مختلف بودند، اما بگونه یی مشخص تر اعضای بیشتر جناح خلق را پشتونها و عمدتاً از ولایات و اطراف و اعضای جناح پرچم را تاجک ها و پشتونهای فارسی زبان شهر نشین می ساختند. البته در دهه ی هشتاد که جناح پرچم در محور حاکمیت و رهبری حزب قرار گرفت تعداد اعضای حزب از میان غیر پشتونها بیشتر شدند. در سال 1989 از دوصد هزار اعضای حزب 37،7 در صد پشتون و 47،7 در صد از تاجک ها بودند. (105)

شمار اعضای حزب در دهه هشتاد که جناح پرچم در محور حاکمیت قرار داشت در میان سایر اقوام دیگر چون ازبک ها و هزاره ها نیز بالا رفت. ترکیب قومی اعضای حزب دموکراتیک خلق از سال 1360 (1981) تا سال 1366 (1987) بدینگونه بود:

«اعضای پشتون در سال 1360، 47،6٪، در سال 1362، 42،7٪، در سال 1366، 37،7٪. اعضای تاجک در سال 1360، 41،9٪، در سال 1362، 44،6٪، در سال 1366، 47،1٪. اعضای ازبک در سال 1360، 5،1٪، در سال 1362، 6،9٪، در سال 1366، 8،1٪ و اعضای هزاره در سال 1360، 0،8٪، در سال 1362، 1،1٪، در سال 1366، 4،0٪.» (106)

صرف نظر از آنکه کدام جناح و نخله های حزب دموکراتیک خلق در ادعا های خود حق به جانب هستند، تمایلات و تفکرات قوم

قبیله گرایي داشته است؟ آیا یکی از دلیل این امر را می توان در نقص و خطای آیدئولوژی و سیستم حاکم بر شوروی بمتابه منبع و سر چشمه الهام حزب دموکراتیک خلق به جستجو گرفت؟ چون کمونیستان حاکم بر شوروی با شعار انترناسیونالیزم و تشکیل کشور کبیر شوراها بر مبنای آیدئولوژی مارکسیزم، عملاً به تشکیل یک امپراتوری روسی پرداختند.

ممکن است نقص آیدئولوژی و یا شاید استفاده ابزاری از آیدئولوژی شامل پاسخ به پرسش فوق باشد، اما بخش مهم پاسخ را باید در ساختار قبیلوی جامعه افغانستان سراغ کرد. در نتیجه عقب ماندگی و بافت قبیله یی جامعه همه زمامداران و حاکمان بر خواسته از این جامعه، افکار و تمایلات قومی و قبیلوی را با خود داشته اند و در حیات و فعالیت سیاسی خود از آن استفاده ابزاری کرده اند. صرف نظر از حاکمان و زمام داران گذشته به خصوص در تاریخ معاصر کشور که خود محصول سیستم قبیلوی بودند و با انگیزه و وابستگی های قبیلوی بر سرکرسی پادشاهی و امارت تا آخر عمر جنگیدند، عناصر و گروه های آیدئولوژیک و سیاسی جامعه با ادعای اعتقاد به انترناسیونالیزم مارکسیستی و امت سازی بر مبنای اخوت اسلامی نیز در نیم قرن اخیر بر سر قدرت و حاکمیت درگیر منازعه خونین شدند. و بدون تردید تا زمانیکه ساختار بدوی و قبیله یی جامعه متحول نشود و فرهنگ قبیله یی

افتخار مبارزه و جنگ را با استخبارات مذکور یدک می کشیدند. احمد رشید محقق و خبرنگار پاکستانی می نویسد: «آی. اس. ای با قرار دادن صدها افسر و تکنیسن افغانی الاصل ارتش که از سال 1992 به پاکستان پناه آورده بودند در اختیار طالبان، کمک مؤثری به آنها نمود. بسیاری از این افسران وابسته به جنرال "شهنوازتنی" فرمانده نیروهای مسلح رئیس جمهور نجیب الله بودند؛ همان کسی که یک کودتای نا فرجام را علیه نجیب الله در مارچ 1990 رهبری کرد. کودتای "تنی" مورد پشتیبانی گلبدین حکمتیار و آی. اس. آی بود، اما پس از شکست آن، "تنی" و افرادش مجبور شدند به پاکستان فرار کنند که در آنجا به آنها پناهندگی داده شد. "تنی" متعلق به جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. خلق تحت سلطه پشتونها بود و بسیاری از افسران آن ناسیونالیستهای متعصب پشتون بودند. این افسران طالبان را به عنوان یک وسیله مناسب برای حاکمیت مجدد پشتونها می دیدند و لذا مایل بودند به آنها بپیوندند. هنگامیکه طالبان کابل را گرفتند، کل نیروی هوایی و بخش اعظم نیروی زرهی و توپخانه سنگین آنها توسط خلقیهای سابق راه اندازی می شد.» (107)

به مشکل می توان پاسخ دقیق و درست این پرسش را در یافت که چرا حزب دموکراتیک خلق از آغاز شکل گیری تا دوران قدرت و زوال قدرت پیوسته یک سیر ارتجاعی از تفکرات مارکسیستی- لنینیستی و انترناسیونالیزم بسوی افکار و گرایشات

طرف مسکو در جاهای دیگر نیز صورت گرفته است. نمایندگان کی. جی. بی نه تنها انشعاب را در میان احزاب کمونیست تشویق نموده اند، بلکه الهام بخش آن نیز بوده اند تا بدین ترتیب از هر گروه برای اهداف مسکو استفاده کرده باشند.» (109)

اگر بسوی انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دو جناح خلق و پرچم از زاویه سیاست مسکو در دسترسی به اهداف معینی نگریده شود، نکات اصلی آن اهداف در این مسایل قابل جستجو و بررسی خواهد بود: نخست، جلوگیری از نفوذ بیشتر جریان چپ و مارکسیست هوادار حزب کمونیست چین در جامعه روشنفکری افغانستان. انشعاب حزب چپ و مارکسیست طرفدار شوروی به دو جناح خلق و پرچم به رهبری تره کی و کارمل که متعلق و برخاسته از موقعیت های متفاوت اجتماعی و قومی بودند موجب جذب بیشتر طیف های مختلف روشنفکری به این جناح هاست. ثانیاً، نفوذ در خاندان حاکم سلطنتی و دستگاه دولتی از طریق یک جریان و گروه معتدل سیاسی چپ طرفدار شوروی. به عقیده بسیاری از تحلیلگران، جناح پرچم و رهبر آن ببرک کارمل دارای این ویژگی بود. کارمل روابط نزدیک با محمد ظاهرشاه و سردارمحمد داود داشت. جناح پرچم به رهبری موصوف بیشتر از جناح خلق و سایرگروه های سیاسی از نفوذ فراوان در میان روشنفکران و تحصیل یافتگان خانواده های حاکم و قشر شهر نشین برخوردار بود. در حالی که روشنفکران و تعلیم یافتگان

دیگرگونی نیابد، افکار و گرایشات قومی و قبیله یی همچنان در عرصه سیاست و حاکمیت کشور بسیار اثر گذار و نقش آفرین باقی میماند. "الیویه روا" نویسنده و محقق فرانسوی نیز تمایلات قبیله گرایی و تفکرات قومی حزب دموکراتیک خلق را ناشی از ویژگیهای قبیلوی جامعه افغانستان میداند: «در افغانستان حزب دموکراتیک خلق افغانستان نتوانست از غلاف قومیت و قبیله گرایی بدر آید. قبیله گرایی در حزب نتیجه ملحوظات آیدئولوژیکی نبوده بلکه نتیجه تقسیم بندی قبیلوی جامعه است که بر اساس هویت قومی، ملیتی و یاگرایش های قبیلوی، طایفه ای استوار است. این تقسیم بندی جامعه نسبت به منافع طبقاتی و تعهدات آیدئولوژیکی نیرومند تر است. همانطوریکه در یمن در فیروزی 1986 معلوم گردید.» (108)

د- سیاست شوروی در اختلاف و انشعاب:

برخی از تحلیلگران دست شوروی اسبق و حزب کمونیست حاکم بر آن کشور را در انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دو جناح خلق و پرچم و تدام این انشعاب می بینند.

هنری برادشر از نویسندگان امریکایی متخصص در امور شوروی به روابط جداگانه شوروی با نورمحمدتره کی و ببرک کارمل رهبران دو جناح اصلی حزب دموکراتیک خلق در سالهای پس از تشکیل حزب انگشت میگذارد و آنرا بخشی از سیاست متدوال دولت شوروی تلقی می کند: «این شیوه از

ها بویژه به این دلیل لازم و ملزوم یکدیگر بودند که در هر کدام کمبودی وجود داشت که آن دیگری پرکننده آن بود. ولیکن پشتون‌ها و اقلیت‌های قومی چشم دیدن یکدیگر را نداشتند؛ از گذشته‌های دور چنین بود که دربار سلطنتی همه پست‌های فرماندهی در مراکز متعلق به اقلیتها را به پشتون‌های داد و توده‌ها در مخالفت با آن دست به شورش می‌زدند. متأسفانه خداوند(ج) به انقلابیون افغانی آنچنان نیرویی را عطا ننموده بود که به وحدت واقعی سوق یابند. در ضمن این مسئله حتی در کارمل هم زمانی که او رهبری کشور را در دست گرفت، وجود داشت؛ هر چند او در مسکو سوگند یاد می‌کرد که چنین نیست، و او از تصفیه‌های حزبی منزجر است.» (110)

اتحاد مجدد جناح‌های خلق و پرچم:

دو دستگی و انشعاب حزب دموکراتیک خلق یک دهه (از سال 1967 تا 1977) ادامه یافت. در حالی که هر یک از دو جناح خلق و پرچم خود را حزب دموکراتیک خلق می‌نامیدند و در ارائه‌ی خطوط اعتقادی و آیدئولوژیکی خویش نظریات ناهمسو و متناقض نداشتند، اما در جهت تضعیف همدیگر از هیچ اتهامی علیه هم احتراز نمی‌کردند. هر چند اعضاء و هواداران هر دو جناح حزب در طول سالهای اختلاف و انشعاب تا حاکمیت حزب به اظهارات و نظریات مختلفی علیه هم در جلسات خصوصی درون حزبی و از طریق نشریات مطبوع داخلی می‌پرداختند، اما بخش اصلی اتهامات و جناح

جامعه پشتون بویژه در بیرون از پایتخت و خارج از محیط‌های شهری در جناح خلق جذب می‌شدند و نورمحمدتره‌کی رهبر مورد علاقه و حمایت‌شان بود، کارمل و جناح پرچم، رهبر و جریان سیاسی مطلوب برای روشنفکران شهری وعمدتاً فارسی‌زبان‌ها محسوب می‌شد. نه تنها نویسندگان و پژوهشگران غربی و مخالف دولت شوروی اسبق انشعاب حزب دموکراتیک خلق را در راستای اهداف آن دولت مورد ارزیابی قرار می‌دهند، بلکه در داخل حزب کمونیست شوروی این نظر به گونه‌ای از سوی اعضای حزب کمونیست آن کشور نیز عنوان گردیده است. "یوری کوزنیتس"، مشاور سیاسی حزب کمونیست شوروی در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در سالهای حکومت این حزب (1979 تا 1987) دو دستگی یا موجودیت دو جناح خلق و پرچم را در حزب دموکراتیک خلق یک پدیده ضروری تلقی می‌کند. او می‌گوید: «"خلق"، قبل از هر چیز تشکلی بود از پشتون‌ها که بخش بزرگی از آن را لایه‌های نظامی تشکیل می‌دادند، بنوعی می‌شد آن را حزب نیروهای مسلح کشور نامید. البته تعداد زیادی هم از نمایندگان طبقات زحمتکش - کارگران حضور داشتند، هر چند از نظر کمی تعداد کارگران در افغانستان، بسیار اندک است. در "پرچم" بیشتر روشنفکران و همچنین اکثریت بالایی از نمایندگان ملیت‌ها و اقلیت‌های قومی حضور داشتند. در واقعیت امر وجود هر دو فراکسیون و یا حزب در حزب دموکراتیک خلق افغانستان لازم بود. آن

مؤثر بود. سفارش مامورین شوروی در انتشار مقالات و نظریات جناح خلق و پرچم به احزاب چپ کشورهای منطقه افزون بر آنکه تمایل و جانبداری آنها را به هریکی از این دو جناح متباز می ساخت، رابطه متوازن مسکو را با هر دو جناح انشعابی حزب دموکراتیک خلق به نمایش می گذاشت. هنری برادشر نویسنده و تحلیلگر امریکایی نشر نظریات دو جناح را در مطبوعات منطقوی گروه های مارکسیست طرفدار شوروی گامی در جهت تبیین این رابطه تلقی می کند: «یک روزنامه کمونیستی عراق در شماره 23 جون 1976 خود ترجمه ای را به نشر سپرد که در آن گفته شده بود، "کارمل مؤسس حزب" بوده و "تره کی فقط از نظرکپرسن اولین رهبر است." در حالی که جریده عراقی از کارمل حمایت میکرد، جریده حزب توده ایران بنام "دنیا" موادی را که منشاء خود را از تره کی میگرفت به نشر می سپرد که این خود نشان میداد که مسکو میخواست با هر دو جناح حزب ارتباط خود را احسنه نگهدارد.» (112)

سر انجام جناح های خلق و پرچم پس از ده سال دودستگی توأم با رقابت و خصومت شدید، دوباره متحد شدند. در حالی که ده سال تفرقه و خصومت، بازگشت آنها را به موضع روزهای نخست تأسیس حزب در یک تشکیل واحد غیر محتمل ساخته بود، نکته مهم در این اتحاد بررسی انگیزه ها و عوامل این بازگشت است.

تلاش برای اتحاد مجدد دوجناح پرچم و خلق بگونه انفرادی از همان سالهای آغاز

ها را رقابت بر سر نزدیکی و اعتماد به شوروی و احزاب چپ طرفدار شوروی در کشورهای منطقه وحتا مالک اروپای شرقی تشکیل میداد. هر یکی از جناح های خلق و پرچم و رهبران آنها در سالهای انشعاب کوشیدند تا جناح خود را بدنه اصلی حزب دموکراتیک خلق و متعهد به انترناسیونالیزم و آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیزم معرفی کنند. افزون بر آنکه انتشار اسناد سری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و کی. جی. بی بخشی از تلاش های هر دو جناح را بر سر این رقابت برملا ساخت، انتشار مقالات متعدد در مورد حزب دموکراتیک خلق و جناح های پرچم و خلق حزب در سالهای دهه هفتاد در نشریات احزاب چپ منطقوی طرفدار شوروی نشان روشنی از منازعه شدید و خصومت آمیز هر دو جناح خلق و پرچم داشت. سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم در حالی که نشر مقالات و نظریات دو جناح خلق و پرچم را پس از کودتای محمد داود در برخی نشریه های مالک خارجی تأیید می کند، جناح خلق را آغازگر این امر می خواند که به گفته وی "خصوصیت تحریک آمیز و تخریش کننده بخود گرفت." (111)

انتشار نظریات جناح های خلق و پرچم در نشریات احزاب چپ طرفدار شوروی در کشورهای منطقه از یکسو بستگی به تلاش رهبران این دوجناح داشت تا مسئولین آن احزاب را متقاعد به دیدگاه خود کنند و از سوی دیگر نقش افراد و حلقه های حزب کمونیست شوروی در انتشار آن نظریات

معرفی می کند، خلیل زمر عضو دیگر کمیته مرکزی جناح پرچم در آن دوره، میراکبرخیر را متمایل به حمایت از دولت محمدداود و حتا جانبدار ادغام جناح پرچم به حزب انقلاب ملی محمدداود می خواند. اما باتوجه به روابط میر اکبرخیر و سردارمحمدداود که از سوی بسیاری از نویسندگان و پژوهشگران داخلی و خارجی مورد تأیید قرار گرفته است، دیدگاه غوربندی در این مورد قابل اعتماد به نظر نمی رسد. به قول خلیل زمر سپس نظر مبارزه با دولت محمدداود در کنفرانس درونی جناح پرچم برخلاف دیدگاه میراکبرخیر در سال 1976 مورد تصویب قرار گرفت و با تأکید به این مبارزه ضرورت اتحاد دوباره با جناح خلق تأیید گردید. (113)

نقش شوروی در اتحاد جناح پرچم و خلق:

جناح های پرچم و خلق در جون 1977 اعلامیه وحدت حزب را امضاء کردند. توافق بر سر وحدت دوجناح در واقع بازگشت به همان تشکیلات قبلی در زمان تأسیس حزب بود. جناح پرچم رهبری نور محمدتره کی را در حزب پذیرفتند؛ هرچند شمار اعضای اصلی کمیته مرکزی دو جناح بصورت مساویانه متشکل از 28 نفر تعیین گردید. چهارده نفر از جناح خلق که شامل نورمحمدتره کی، حفیظ الله امین، صالح محمدزیری، دستگیرپنجشیری، شاه ولی، کریم میثاق، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، محمد اسماعیل دانش، عبدالرشید آرین، محمود سوما، منصور هاشمی، محمد یاسین بنیادی،

انشعاب در داخل حزب ادامه یافت؛ اما اتحاد دوباره هر دوجناح در اوایل نیمه دوم دهه هفتاد میلادی زمانی به صورت جدی مطرح گردید که سیاست داخلی و خارجی رئیس جمهور محمدداود در مسیر تغییر قرار گرفت. محمدداود که در سالهای نخست زمام داری خویش پس از کودتای 1973 صد هاتن از اعضای جناح پرچم را در سطوح مختلف حکومت تا کرسی های وزارت شریک قدرت ساخت، سپس در سال 1975 (1354) اقدام به برکناری آنها کرد. همچنان سیاست خارجی محمدداود از تداوم و گسترش مناسبات نزدیک با اتحاد شوروی به رویگردانی از آن کشور و برقراری روابط با پاکستان، کشورهای عربی و ممالک غربی متحول گردید. این تغییر سیاست که برای حزب دموکراتیک خلق به ویژه برای جناح پرچم حزب اقدام ناگوار و مضر شمرده می شد به انگیزه اصلی هر دو جناح در شکل گیری اتحاد مجدد انجامید. نکته قابل تذکر در روند شکل گیری وحدت دوباره میان دو جناح خلق و پرچم اختلاف نظر در درون جناح پرچم برسر برخورد بادولت محمدداود بود. با ایجاد تغییر در سیاست داخلی و خارجی محمدداود، ببرک کارمل رهبر جناح پرچم خواهان مبارزه با دولت موصوف بود، اما میراکبرخیر از چهره های شاخص در حلقه رهبری این جناح از همکاری باحکومت محمدداود سخن می گفت. در حالی که عبدالقدوس غوربندی از اعضای پیشین کمیته مرکزی جناح پرچم، ببرک کارمل را طرفدار ادامه حمایت از دولت محمدداود

ضعیف و ناگزیری جناح پرچم را در وحدت حزب منطبق بر شرایط جناح خلق، نمایندگان حزب کمونیست هند که به حیث میانجی در مذاکرات دو جناح نقش داشتند، نیز تأیید می کنند. (115)

بسیاری از نویسندگان و محققین خارجی از نقش احزاب چپ کشورهای منطقه به خصوص حزب کمونیست هند و عراق در اتحاد دو جناح خلق و پرچم سخن می گویند که باسفارش و پیگیری مامورین شوروی تحقق یافت. خلیل زمر عضو کمیته مرکزی جناح پرچم اتحاد دوباره هر دو جناح را نتیجه فشار شوروی و تعدادی از احزاب کمونیست منطقه تلقی می کند که رهبران هر دو جناح حزب بدون داشتن صداقتی در این مورد با عجله وزیر این فشارها تن به وحدت دادند. (116)

ناگزیری وعدم صداقت رهبران جناح های خلق و پرچم در ایجاد وحدت دوباره از این موضوع نیز قابل درک بود که وحدت میان جناح های خلق و پرچم به تشکیلات نظامی هر دو جناح تعمیم نیافت. هر دو جناح تشکیلات نظامی خود را جدا از هم نگهداشتند. حفیظ الله امین که مسئولیت سازماندهی و رهبری تشکیلات نظامی جناح خلق را به عهده داشت پس از این اتحاد کماکان در رأس این تشکیلات باقی ماند. او که باجناح پرچم و رهبر این جناح روابط ناهنجار داشت هر گونه فعالیت خود را در داخل نهادهای نظامی و امنیتی افغانستان از انظار جناح پرچم پنهان نگهداشت.

رویکردها:

محمدحسن پیمان و عبدالاحد ولسی می شد. و چهارده نفر جناح پرچم عبارت بودند از: ببرک کارمل، میراکبرخیر، سلطانعلی کشتمند، نوراحمدنور، سلیمان لایق، محمدحسن بارق شفیعی، اناهیتا راتب زاد، محمودبریالی، نظام الدین تهذیب، عبدالوکیل، عبدالمجیدسربلند، نجیب الله، محمدسروریورش و عبدالقدوس غوربندی.

اعضای دفتر سیاسی حزب نیز به صورت مساویانه از هر دو جناح انتخاب شدند. اعضای دفتر سیاسی جناح خلق شامل نور محمدتره کی، صالح محمدزیری، دستگیر پنجشیری و عبدالکریم میثاق و در جناح پرچم ببرک کارمل، سلطانعلی کشتمند، نوراحمدنور، سلیمان لایق و بارق شفیعی بودند. (114)

پذیرش رهبری تره کی به عنوان رهبر جناح خلق در رهبری حزب از سوی ببرک کارمل و جناح پرچم علی رغم یک دهه انشعاب که بخشی از عوامل آن ناشی از رقابت بر سر رهبری بود یکی از نکات قابل بحث و بررسی اتحاد هر دو جناح است. هر چند سلطانعلی کشتمند از رهبران پرچم این امر را از اشتباهات جناح پرچم و عقب نشینی این جناح در موضع گیری و نظریات خود تلقی می کند، اما عامل مؤثر در وحدت هر دو جناح، فشار و مطالبه مسکو از آنها بود. افزون بر این، بی مهری محمدداود در برابر جناح پرچم و طرد این جناح از حکومت یکی دیگر از ناگزیری های جناح مذکور را در رفتن به سوی اتحاد و پذیرش رهبری نورمحمدتره کی تشکیل می داد. موقف

- 1 - روزنامه انیس، 13 اسد 1358، شماره مسلسل 14830.
- 2- انقلابیون چپ‌گرای ایران و کودتای ثور افغانستان، علی امینی نجفی، سایت بی.بی.سی، 26 اپریل 2008.
- 3- غوربندی، عبدالقدوس، نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ سال 1379، ص 57.
- 4- کشتمند، سلطان علی، یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، چاپ اول، سال 2002، ص 325.
- 5- مزده، وحید، قتلی که کودتا را در پی داشت، هفته نامه پیمان، چاپ کابل، 23 جولای 2007.
- 6- سیاه سنگ، صبوراالله، و آن گلوله باران بامدادبهار، سایت انترنیتی کابل ناتھ (www.kabulnath.de) شماره ی 74، سال چهارم جوزای سال 1387 جون 2008).
- 7- رادیو بی.بی.سی، بخش دری، مصاحبه با سیدمحمدگلابزوی، 24 اپریل 2008.
- 8- عمرزی، ژنرال، شب های کابل ناشر سبا کتابخانه، سال چاپ: عقرب 1374، پشاور، ص 41.
- 9- طنین، ظاهر، افغانستان در قرن بیستم، چاپ ایران سال 1383، ناشر: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ص 223.
- 10- عظیمی، ستر جنرال محمدنبی، اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، چاپ سال 1376، ص 145.
- 11- عبدالحق مجددی و داکترفضل الله مجددی، افغانستان از امیر کبیر تارهر کبیر،

- چاپ کابل، بنگاه انتشارات میوند، سال 1378، ص 596.
- 12- و آن گلوله باران بامداد بهار (www.kabulnath.de) شماره ی 74، سال چهارم جوزای سال 1387 جون 2008).
- 13- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 347.
- 14- و آن گلوله باران بامداد بهار (www.kabulnath.de) شماره ی 74، سال چهارم جوزای سال 1387 جون 2008).
- 15- دستگیرپنجشیری، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 79.
- 16- شب های کابل، ص 39.
- 17- اردو و سیاست درسه دهه اخیر، ص 127.
- 18- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 64.
- 19- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بخش دوم، ص 89.
- 20- دیاگو کوردویز و سلیگ هریسن، حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، مترجم به فارسی دری، عبدالجبار ثابت، چاپ سال 1375 خورشیدی، ص 52.
- 21- گفتگوی خبرنگار روزنامه ی ستاره سرخ چاپ مسکو با یوری کوزنتسن مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سالهای 1987 - 1979، سایت فارسی درمسکو www.farsi.ru.
- 22- سایت دیدگاه، برگرفته از وبلاگ چکاد، ترجمه عزیز علیزاده، مصاحبه با سر مشاور نظامی قوای مسلح افغانستان

- 1975 الی اخیر سال
 1979، پرسش و پاسخ لیف گریلف Lef Gorelov .
 23- همان مآخذ.
 24- پلاستون، ولادیمیر نیکیتو ویچ و
 اندریانف، ولادیمیر ویکتور ویچ،
 افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک،
 برگردان به فارسی، عزیز آریانفر، چاپ
 پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 2001،
 صفحات 138 و 143 به نقل اسناد کمیته
 مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.
 25- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای
 تاریخی، ص 348.
 26- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق
 افغانستان، ص 65.
 27- هریسن، سلیگ وکوردوویز، دیاگو،
 حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر
 افغانستان، ترجمه ی عبدالجبار ثابت، چاپ
 پشاور، سال 1385 خورشیدی، ص 52.
 28- معمای مداخله ی نظامی شوروی در
 افغانستان، www.didg.de.
 29- همان مآخذ به نقل از:

Хейфец А. Узы добрососедства и братства
 нерасторжимы/К 60-летию первого советско-
 афганского договора/ //Азия и Африка сегодня,
 1981
 Володарский М.И. Советы и их южные соседи
 Иран и Афганистан (19171933). Overseas
 Publications Intercharge Ltd, L., 1985
 Российский центр хранения и изучения документов
 новейшей истории (далее - РЦХИДНИ), ф. 544, оп.
 1, д. 9, л. 4; ф. 17, оп. 84, д. 80, л. 13
 РЦХИДНИ, ф. 17, оп. 84, д. 242, л. 15

- Советская В.С.бойко,
 Россия и афганские леворадикальные группы
 начала 1920-х годов. Анналы, ИВ РАН, М., 1995,
 вып. II, с. 74-8
 РЦХИДНИ, ф. 495, оп. 154, д. 98, лл
 30- محتاط عبدالحمید، سقوط سلطنت، چاپ
 دوم، سپتمبر 2005، مرکز نشرات سعید، ص
 274.
 31- همان مآخذ، ص 134.
 32- سلیگ هریسن، حقایق پشت پرده تهاجم
 شوروی بر افغانستان، ص 24، به نقل از
 تاریخ قوای مسلح افغانستان از سال 1974
 تا 1977، مؤسسه مطالعات شرقی، مسکوچاپ
 سال 1985، ص 159 - 169.
 33- افغانستان در قرن بیستم، ص 208.
 34- ماهنامه مردم افغانستان، شماره ی
 56.
 35- بگدانوف، ژنرال ولادیمیرالکسی ویچ،
 جنگ های افغانستان از سال 1979 -1989،
 مترجمین: انجنیر عبدالواحد لعل زاده
 وسلطان محمود عزیز پنجشیری، چاپ بنگاه
 انتشارات و مطبعه میوند، سال 1386
 خورشیدی، ص 14.
 36- افغانستان در قرن بیستم - از مجموعه
 برنامه های رادیو بی بی سی، ظاهر طنین،
 چاپ ایران سال 1383، ناشر محمدابراهیم
 شریعتی افغانستانی، ص 226.
 37- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های
 تاریخی، ص 348.
 38- دوست وفادار شما (اسیر سیر بریانی
 بور، ولادیمیر سنگیریف، خبرنگار نظامی

- 51- نگاهی دموکراتیک خلق افغانستان، ص 20. بتاریخ حزب
- 52- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، هنری برادشر، ص 41.
- 53- www.icdc.com/~paulwolf/pakistan، 7 دسمبر 1963 ، A-269 و A-329 .
- ببستم مارچ 1965.
- 54- افغانستان درمسیر تاریخ، جلد دوم، ص 261.
- 55- افغانستان در پنج قرن اخیر، ص 664.
- 56- سایت مهر، ارگان شورای عالی حزب متحد ملی افغانستان برهبری نورالحق علومی، یادی ازکارمل ، مقاله ای از الف - نامدار.
- 57- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 171.
- 58- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی برافغانستان، ص 34.
- 59- همان مآخذ، ص 35.
- 60- ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 55.
- 61- ولادیمیر پلاستون و ولادیمیر اندریانف، افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ پشاور، سال 2001، همان مآخذ، ص 155.
- 62- معمای مداخله شوروی به افغانستان، بخش دوم، **www.didgah.de**.
- 63- کشکی، صباح الدین، دهه ی قانون اساسی، چاپ پشاور، سال 1375 خورشیدی، ص 91.
- 64- معمای مداخله شوروی درافغانستان.

- روزنامه پرودا در مصاحبه با بېرک کارمل، دسمبر 1989، برگردان بفارسی: فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه **www.didgah.de**.
- 39- پنجشیری، دستگیر، ظهوروزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، سال چاپ 1377 خورشیدی، ص 2.
- 40- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 97.
- 41- ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 149.
- 42- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 11.
- 43- افغانستان درمسیرتاریخ، جلد دوم، ص 271.
- 44- افغانستان درمسیرتاریخ، جلد دوم، ص 240.
- 45- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ سال 1379، ص 13.
- 46- سلطانعلی کشتمند، یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 133.
- 47- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص 732.
- 48- همان مآخذ، ص 732.
- 49- برای دیدن کاپی پاسپورت رجوع شودبه کتاب "سالهای تجاوز و مقاومت" درسایت های آریایی و وطندار **www.vatandar.com/** **www.ariaye.com**.
- 50- کی. جی. بی در افغانستان، برگرداننده به دری: داکتر حمید سیماب، سایت گفتمان.

- 65- سایت انترنیتی پیک
نیت، www.peiknet.com .
- 66- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، صفحات 18، 19 و 21 .
- 67- دهه ی قانون اساسی، ص 53 .
- 68- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 23 .
- 69- ژنرال عمرزی (جگرن عبدالغنی) شب های کابل، ناشر: سباکتا بخانه، سال چاپ عقرب 1374، پشاور، ص 60 .
- 70- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 50 .
- 71- پی یر آلن Pierre Allan و دیتر کلی Dieter Kleay، قیقان افغان (حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان)، مترجم: عبدالرحیم پروانی، مهتمم فضل الرحمن فاضل، ناشر بنگاه انتشارات میوند، چاپ پشاور، سال 1383 خورشیدی، ص 52 .
- 72- اسیرسیربرانی بور، www.didg.de .
- 73- کی. جی. بی در افغانستان، صفحات 169 تا 170 **Vasiliy, The KGB in Afghanistan** **Mitrokhin** www.google.nl .
- 74- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 134 .
- 75- معمای مداخله شوروی به افغانستان، بخش دوم www.didg.de .
- 76- همان مآخذ.
- 77- سیدرسول، ببرک درپارلمان ظاهرشاه، چاپ پشاور، ص 56 .
- 78- یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 168 .

- 79- ببرک درپارلمان
ظاهرشاه .
- 80- همان مآخذ.
- 81- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، جلد اول صفحات 199 و 202 .
- 82- افغانستان در پنج قرن اخیر، ص 741 .
- 83- همان مآخذ، ص 748 .
- 84- دهه ی قانون اساسی، ص 144 .
- 85- تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، صفحات 41 و 46 .
- 86- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 200 .
- 87- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 160 .
- 88- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 178 .
- 89- پنجشیری، اکادمیسین دستگیر، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی .
- 90- آنتونیو جیوستوزی، افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ترجمه: اسدالله شفایی، چاپ ایران، سال 1386 خورشیدی امعه، ص 48 .
- 91- مصالحه ملی، اندشه یی در میان خیالات، فیاض نجیمی، سایت دیدگاه .
- 92- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 142 .
- 93- همان مآخذ، 143 .
- 94- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 19 .
- 95- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 170 .

- 96- افغانستان
تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 52.
- 97- گروهی از پژوهشگران از انستیتوی تاریخ نظامی، (دکتور علوم تاریخ سرهنگ پبکف و سرهنگ نیکیتینکو، دکتور علوم فلسفی سرهنگ تیگین و سرهنگ سویدف، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 1991، ص 55.
- 98- دهه ی قانون اساسی، ص 149.
- 99- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 64.
- 100- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 53.
- 101- افغانستان درمنگنه ی ژئوپولتیک، ص 134.
- 102- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 175.
- 103- الف نامدار، یادی ازکارمل، سایت مهرارگان نشراتی حزب متحد ملی به رهبری ژنرال نورالحق علومی.
- 104- عثمان، داکتر اکرم، ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا! www.kablnath.de.
- 105- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 50.
- 106- افغانستان، جنگ، جامعه و سیاست، ص 326.
- 107- افغانستان، طالبان و سیاست های جهانی، مجموعه مقالات، گردآورنده: ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ سال 1377، ص 131.

- 108- الیویه روا، درس هایی ازجنگ افغان - شوروی، مترجم: سلطان احمد بهین، چاپ سال 1373 خورشیدی، ص 90.
- 109- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 52.
- 110- گفتگوی خبرنگار روزنامه ی ستاره ی سرخ چاپ مسکو بایوری کوزنتسن مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان درسالهای 1987 - 1979 سایت فارسی درمسکو www.farsi.ru.
- 111- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 273.
- 112- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 52.
- 113- افغانستان درقرن بیستم، ص 203.
- 114- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخ، ص 283.
- 115- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 80.
- 116- افغانستان در قرن بیستم، ص 205.

فصل دوم

حزب دموکراتیک خلق درکرسی حاکمیت

جران در تأسیس حکومت حزبی:

حزب دموکراتیک خلق توأم باجران داخلی بسوی تأسیس حکومت گام گذاشت. این جران ناشی از نفاق و خصومت درونی دو جناح اصلی پرچم و خلق در حزب بود؛ نفاق و خصومتی که آنها و رهبران شانرا در آغاز تشکیل حکومت حزبی بسوی منازعه بر سر قدرت برد. صرف نظر از اینکه اختلاف و نفاق جناح های پرچم و خلق که در مباحث قبلی از آن سخن رفت ریشه در چه داشت، پیامد آن به عنوان آغاز جران در تأسیس حکومت حزب مذکور به ظهور رسید و سپس به منازعه خونین قدرت میان آنها و فراکسیونهای داخلی این جناح هامبدل شد. در میان رهبران جناح های خلق و پرچم، ببرک کارمل و حفیظ الله امین بیشتر از همه درگیر نفاق و اختلاف بودند و پیوسته در برابر هم سوء ظن و خصومت داشتند. بعد

از مؤفقیت کودتای ثور که رهبران حزب دموکراتیک خلق بر سر تشکیل حکومت حزب وارد بحث و تصمیم گیری شدند، امین و کارمل بر سر تقسیم قدرت به مجادله و پرخاش پرداختند. در حالی که کارمل خواستار مشارکت مساوی هر دو جناح خلق و پرچم در حکومت حزبی بود، حفیظ الله امین به عنوان قهرمان کودتا و یا انقلاب ثور، جناح پرچم را مستحق مشارکت مساویانه در قدرت نمیدانست. حتا امین می خواست در همان نخستین گامی که برای تشکیل و اعلان حکومت بر داشته می شد، قدرت را در انحصار خود بگیرد. به گفته سلطانعلی کشتمند: «حفیظ الله امین که در جلسه بیروی سیاسی (روز نهم ثور 1357 بمنظور تشکیل حکومت) دعوت شده بود، پافشاری مینمود که قدرت دولتی را باید شورای نظامی و شخص او در رأس آن، تمثیل نماید و اکثریت وزراء نظامی باشند تا انقلاب به پیروزی کامل برسد و در نیمه راه از حرکت باز نماند. هدف وی قبضه کردن کامل قدرت از همان نخستین روز بود. ولی اکثریت قاطع بیروی سیاسی با این پیشنهاد مخالفت کردند. طرح های دیگری نیز پیشنهاد شد و از جمله ببرک کارمل و همظران وی از جمله اینجانب (سلطانعلی کشتمند) معتقد بودند که اداره مؤقت غیر نظامی تشکیل گردد و سپس جای آنرا یک حکومت دموکراتیک ائتلافی بگیرد. نورمحمدتره کی و جانبداران وی از تشکیل شورای انقلابی متشکل از رهبران حزبی والبنته خود وی در رأس آن پشتیبانی میکردند. پس از بحث

به عنوان یک متساوی الحقوق حزب وجود ندارد.» (2) علاوه از اختلاف و منازعه دو جناح اصلی حزب دموکراتیک خلق و رهبران آنها در تقسیم قدرت، تقاضا و تمایل دگروال (سرهنگ) عبدالقادر غرض تشکیل دولت توسط نظامیان، نقطه دیگر بحران بصورت بالقوه در حکومت کودتا محسوب می شد. اما این بحران بنا بر ناتوانی و ضعف دگروال موصوف مجال عملی نیافت. عبدالقادر که خود را به عنوان قوماندان قوای هوایی کودتای ثور شخصیت اصلی در پیروزی کودتا می پنداشت خواستار آن بود تا قدرت دولتی در دست شورای نظامی انقلابی متشکل از نظامیان کودتاجی باقی بماند. اما در آن شرایط او مجتبی برای به کرسی نشاندن این تمایل خود نداشت. نه تنها رهبران حزب دموکراتیک خلق به خصوص تره کی و امین که بیش از همه در نشستن بر سریر قدرت اشتیاق و بی تابی نشان میدادند، به خواست قادر نه میگفتند که گفتند بلکه نظامیان همراه او در کودتا نیز به تمایل عبدالقادر واقعی نمیگذاشتند. او از هیچگونه جاذبه و مقبولیتی در میان افسران ارتش افغانستان وحتا میان نظامیان کودتاجی حزب بر خوردار نبود. رویهمرفته با وجود پرخاشگری و نارضایتی شدید جناح پرچم و رهبر آن ببرک کارمل، رهبران جناح خلق به خصوص حفیظ الله امین، آغاز بحران تشکیل حکومت حزبی را باتثبیت و تقویت موقعیت خود و تضعیف جناح پرچم پشت سرگذاشت. ده

های بیهوده و مشاجرات زیاد، سرانجام طرح تشکیل شورای انقلابی با اشتراک رهبران حزبی و نظامی بحیث وجه المصلحه پذیرفته شد و مورد تصویب قرار گرفت. البته این وضع برای حفیظ الله امین خیلی ناراحت کننده بود، ولی راه دیگری برای وی در آغاز "پیروزی" بجز پذیرش مؤقتی نظر جمعی وجود نداشت. «(1) همچنان در مورد عضویت برخی نظامی های کودتاجی به کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، میان کارمل و امین اختلاف نظر جدی وجود داشت. ببرک کارمل با ورود اعضای جدید در کمیته مرکزی حزب که عمدتاً از جناح خلق بودند، مخالفت میکرد ولی حفیظ الله امین خواهان عضویت آنها در کمیته مرکزی بود. امین این خواست خود را با اعمال زور از طریق افسران کودتاجی جناح خلق به کارمل قبولاند. دستگیر پنجشیری از مؤسسين حزب دموکراتیک خلق و از رهبران جناح خلق اظهار میدارد: «کانندهای کمیته مرکزی قبلاً به قصر گلخانه دعوت شده بودند. همه ی آنان به سینه های عریض و یونیفورم نظامی در تالار قصر گلخانه منتظر مصوبه ی بیروی سیاسی حزب بودند. اسلم وطنجار و گلاب زوی هر دو در عقب اتاق جلسه به صورت مسلح به پا ایستاده بودند. کارمل مایل بود که به رسم اعتراض جلسه را ترک کند. اما هنگامیکه چشمانش به سیماهای خشمآگین افسران مسلح افتاد، بی درنگ به سوی میز جلسه برگشت و گفت حالابه حقایق او ضاع پی بردم. پیشنهاد می کنم تا اعلامیه ای را صادر کنید که دیگر پرچم

عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت از جناح پرچم. البته غوربندی هر چند در گذشته عضویت جناح پرچم را داشت اما عملاً در جناح خلق از شاخه خلقی حفیظ الله امین محسوب می شد. نورمحمدتره کی در تمام مشاجرات و گفتگو ها بر سر تقسیم قدرت از امین حمایت می نمود و خواست های او را مورد توجه و پذیرش قرار می داد. او امین را در نشست فوق العاده پلنوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در پنجمین روز کودتا، با تایید سایر اعضا به عضویت بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق ارتقاء داد. حفیظ الله امین با بدست گرفتن وزارت خارجه و معاونیت صدارت عظمی، طرفداران خود را در شورای انقلابی و در اداره های مهم وزارت دفاع، داخله و ریاست استخبارات جایجا کرد و قدرت اصلی دولت را در قبضه خود قرار داد.

تشدید منازعه ی قدرت میان جناح های پرچم و خلق:

عبور جناح های خلق و پرچم از نخستین مرحله بحران در تشکیل حکومت حزبی نه نقطه پایان بلکه شروع تشدید و گسترش بحران بود. در حالی که تصاحب بخش اصلی و اعظم قدرت توسط جناح خلق و ارتقای مقام و موقعیت حفیظ الله امین در داخل حزب و دولت، جناح پرچم حزب و رهبر آن بپرک کارمل را به شدت ناراض و عقده مند ساخت، این امر قناعت جناح خلق و به خصوص امین را در داخل حزب و حاکمیت

وزارت مهم به جناح خلق وهشت وزارت به جناح پرچم تعلق گرفت. ریاست شورای انقلابی و ریاست دولت و حکومت را نور محمدتره کی رهبر جناح خلق بدست گرفت و به بپرک کارمل رهبر جناح پرچم در واقع بصورت تشریفاتی، معاونیت تره کی در شورای انقلابی و حکومت داده شد. در حالی که کارمل به عنوان معاون صدراعظم اعلان شد اما برای صدارت دو معاون دیگر هم تعیین گردید که یکی حفیظ الله امین و معاون دیگر صدارت محمداسلم وطنجار از جناح خلق بودند. همچنان امین وزارت خارجه و وطنجار وزارت مخابرات را بدوش داشتند. سایر وزارت خانه ها نیز با برتری جناح خلق تقسیم گردید:

عبدالقادر به حیث وزیر دفاع که روابط یکسان با هر دو جناح داشت و گفته می شد که مستقیماً با سازمان استخبارات نظامی شوروی جی. آر. یو در ارتباط است. دستگیر پنجشیری وزیر تعلیم و تربیه، صالح محمدزیری وزیر زراعت و اصلاحات ارضی، داکترشاه ولی وزیر صحت عامه، کریم میثاق وزیر مالیه، عبدالحکیم شرعی جوزجانی وزیر عدلیه، اسماعیل دانش وزیر معادن و صنایع، محمود سوما وزیر تحصیلات عالی، منصور هاشمی وزیر آب و برق از جناح خلق. نوراحمدنور وزیر داخله، سلطانعلی کشتمند وزیر پلان، سلیمان لایق وزیر رادیو تلویزیون، بارق شفیع وزیر اطلاعات و کلتور، داکتراناهیتاراتب زاد وزیر امور اجتماعی، محمدرفیع وزیر فواید عامه، نظام الدین تهذیب وزیر امور سرحدات و

نارضایتی جناح خلق و رهبر آن در طرد و سرکوبی جناح پرچم توسط امین باشد. درحالی که هواداران حفیظ الله امین اکنون هم بعد از گذشت تقریباً سه دهه از آن دوران، امین و خود را در منازعه با کارمل و جناح پرچم برحق میدانند، اما هواداران تره کی در آن منازعه قدرت از محکوم کردن امین خود داری می و رزند. میرصاحب کاروال یکی از نظامیان خلقی طرفدار تره کی که در سالهای اخیر حکومت حزب دموکراتیک خلق به عضویت بیروی سیاسی حزب نامبرده رسید اظهار میدارد: «بعد از قیام هفت ثور رهبری بخش خلقی و خصوصاً امین به این عقیده بود که تمام پست های کلیدی در اختیار جناح خلق و طرفداران نزدیک او قرار بگیرد. یعنی هدف امین این بود که اولاً پرچی ها را تصفیه نموده و بعداً به حریفان دیروز خلقی تصفیه حساب نماید. چنانچه چنین سناریو در عمل تطبیق گردید. ولی از سوی دیگر به عقیده ی ما پرچی ها نیز درعکس العمل های خود عجله کردند. زیرا وضع موجود هر چه زودتر تغیر میکرد و زمینه برای وحدت واقعی حزب بر ضد امین مساعد میگردد.» (3)

در اظهارات و نوشته های رهبران و نویسندگان جناح پرچم نیز گپی از مخالفت و نارضایتی تره کی وجناح خلق با سیاست های حفیظ الله امین به چشم نمی خورد. برعکس آنها از تایید و همراهی نور محمدتره کی رهبر جناح خلق با امین در منازعه با جناح پرچم سخن گفته اند. سلطانعلی کشتمند از رهبران پرچم، باری

نیز فراهم نکرد. حفیظ الله امین که جناح خلق را به فرماندهی خود، قهرمان اصلی پیروزی کودتا و یا انقلاب ثور می خواند موجودیت جناح پرچم را در حکومت انقلابی نادرست و غیر قابل پذیرش تلقی میکرد. او با این تلقی، برنامه طرد و سرکوبی جناح پرچم را در داخل حاکمیت در پیش گرفت. جناح پرچم و ببرک کارمل رهبر آن هر چندکه فاقد توانایی و قدرت نظامی در مقابله با امین و جناح خلق بود به مخالفت با آنها پرداخت. مخالفت و ایستادگی جناح پرچم در این منازعه عمدتاً در سه محور، محدود و خلاصه می شد:

- اعتراض و اظهارات انتقادی رهبران جناح پرچم در جلسات رسمی حزبی و دولتی.
- مراجعه به سفیر، دیپلوماتها، مشاوران و هیئات شوروی غرض بیان شکایت و انتقاد از رهبران جناح خلق.
- فعالیت مجدد و مخفی تشکیلات حزبی جناح پرچم که قبل از کودتای ثور در تشکیلات واحد با جناح خلق مدغم شده بود.
اینکه حفیظ الله امین تاچه حدی توافق و حمایت جناح خلق و به خصوص تایید و موافقت نور محمدتره کی رهبر اصلی این جناح را در راندن جناح پرچم از حاکمیت باخود داشت بدرستی مشخص نشده است. هر چندکه امین پس از کنار زدن پرچی ها از قدرت و سرکوبی آنها، به جان تره کی و هواداران او در داخل جناح خلق افتید ولی از آن دوره ی منازعه میان هر دو جناح خلق و پرچم هیچ اسناد و شواهدی آشکار نشده که حاکی از مخالفت و

های مصنوعی کاری ساخته نیست. ما میخواهیم که حزب را در یک قالب نو بریزیم تا یک حزب قوی مانند فولاد بوجود آید. ما دیدیم که ولدنگ کاری فایده ندارد. آهن از جائیکه و لدنگ شده باز میشکند. وحدت حزبی ماچنین بود.» (4)

یکی دیگر از نکات قابل پرسش و بررسی در منازعه قدرت میان هر دو جناح خلق و پرچم، نقش و موقف شورویها در این منازعه است. آیا آنها از نفاق و منازعه میان هر دو جناح حزب و به خصوص از نیات و تصامیم حفیظ الله امین در راندن و سرکوبی جناح پرچم بی خبر بودند؟ آیا دولت شوروی و نمایندگان آنها در افغانستان در چهره دیپلومات و مشاور در منازعه خلق و پرچم حالت بیطرفی اختیار کردند؟

مسئلاً تصور بی خبری شوروی ها از منازعه میان جناح های خلق و پرچم یک تصور نادرست و غیر واقعی است. نه تنها که این منازعه از چشم مامورین استخبارات شوروی و مشاوران آنها در ادارات ملکی و نظامی افغانستان پنهان نمی ماند بلکه رهبران هر دو جناح حزب غرض کسب حمایت مسکو پیوسته به آنها مراجعه میکردند. آنها در تمام ملاقات های رسمی و غیر رسمی با شورویها از یک دیگر خود شکایت میکردند و خواست ها و عملکردهای جناح خود را مؤجه و برحق جلوه می دادند. جناح پرچم که به شدت زیر فشار جناح خلق و به خصوص مورد تهدید و تخویف حفیظ الله امین قرار داشت بیشتر از جناح رقیب،

در یکی از جلسات بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق که به سیاست خصامت با جناح پرچم اعتراض می کند، به پاسخ خشن تره کی در تایید از موضع گیری امین روبرو می شود. تره کی در یکی از جلسات دیگر از تصمیم خود به ایجاد حزب یکپارچه سخن می گوید و اتحاد با پرچمی ها را تصنعی و ناکار آمد تلقی می کند. کشتمند می گوید: «باری من در یکی از جلسات بیروی سیاسی گفتم: ضرب المثلی میگوید که نیکبختها اشتباهات دیگران رامی بینند و عبرت میگیرند و بدبختها خود اشتباه می کنند. شمامی گوئید که محمد داودگنهار بود، بلی گناه او این بود که مردم و حتی دوستان خویش را فراموش کرد و برسر نیزه تکیه نمود و سر انجام مزه ی تلخ آنرا چشید و حالا که می بینیم سرنیزه های براق چشمان بسیاری را در اینجا نیز خیره کرده است و این بسیار خطرناک خواهد بود. امین بلافاصله و به بر افروختگی گفت: بلی این سرنیزه هاچشمان خائنین را کور خواهد کرد. امین در حالی که همچنان بر افروخته بود، رئیس جلسه (نورمحمدتره کی) اظهار داشت: انقلاب به فلسفه بازی وقصه سازی ضرورت ندارد، ما راه انقلابی خود را در پیش می گیریم و پروای احمد و محمود را نداریم. تشویش نداشته باش، هیچ چیز بدی واقع نمیشود. مابرای مردم کار مینمائیم و مردم از انقلاب ما دفاع مینمایند. ما در نظر داریم که یک حزب یکپارچه و متحد بوجود آوریم. از اتحادها و وحدت

کمونئیست آن کشور چون کی. جی. بی، ارتش و سازمان استخبارات آن "جی. آر. یو" خواستار چگونه راه حلی در جلوگیری از گسترش منازعه داخلی حزب دموکراتیک خلق بودند؟ آیا آنها نسخه واحدی ارائه میکردند و یا نظریات و طرح های متفاوت داشتند؟

"سلیک هریسن" نویسنده امریکایی به نقل از "وادیم زگلادین" معاون اول مدیریت امور بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی می نویسد: «در این مرحله رهبران اتحاد شوروی در مورد اینکه چه باید کرد اختلاف نظر داشتند. عده ای از منافع اتحاد شوروی به شواهدی معتبری اشاره کردند که دال بر آن بود که سازمان استخباراتی نظامی اتحاد شوروی در مرحله اول ژنرال قادر را تشویق نمود که شورای نظامی خویش را تشکیل دهد، لیکن کمیته مرکزی تحت نفوذ کی. جی. بی با این امر مخالفت نموده و از تأسیس یک رژیم وسیع البنیاد حمایت کرد.» (6)

منظور کی. جی. بی از رژیم وسیع البنیاد، مشارکت عناصر و نیروهای بیرون از حزب دموکراتیک خلق در تشکیل حکومت بود؛ مسلماً عناصر و نیروهای که با شوروی سر مخالفت و محاصمت نداشتند. بعداً ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که با تجاوز نظامی شوروی برهبری حزب دموکراتیک خلق و دولت آن حزب رسید از این تصمیم و برنامه دولت شوروی و خاصتاً کی. جی. بی در آن دوره سخن گفت. "هریسن" از قول سفیر هند در کابل می نویسد: «ببرک کارمل می گوید که شخص وسیط بین وی و کی. جی. بی "ویلیوز اوسادچی" از وی (کارمل) مصرانه خواست که بمنظور ایجاد یک حکومت ائتلافی ای کار کند که در رأس

معترض و شاکی بود. سلطانعلی کشتمند می گوید که در اولین نشست رهبران حزبی با میخائیل پوزانوف سفیر شوروی در کابل بتاريخ 29 اپریل 1978 در حالی که نورمحمدتره کی از وحدت حزبی گپ میزد، ببرک کارمل از نبود حزب واحد سخن میگفت: «پوزانوف پیروزی انقلاب را شادباش گفت و از مناسبات دوستانه میان دو کشور صحبت نمود. او همچنان آگاهانه یا به روال معمول، در جریان صحبت خویش تحکیم وحدت در صفوف حزب دموکراتیک خلق افغانستان را آرزو نمود. تره کی در پاسخ اظهار داشت که: "حزب ما واحد است و چون فولاد محکم. حزب مانند انقلاب شکست ناپذیر است که می تواند سوسیالیزم را به زودی در افغانستان تحقق بخشد و به پیروزی برساند."

نوبت سخن به کارمل رسید. وی به صراحت ابراز داشت: "در لحظه ی کنونی عملاً حزب واحد وجود ندارد و در صورتیکه ادعا میشود که حزب واحد هست، پس چرا بر خورد دوگانه صورت میگیرد." (5)

در حالی که توصیه و تلاش سفیر شوروی و سایر مامورین آن کشور در کابل برای رفع اختلافات رهبران هر دو جناح در داخل حزب و دولت ادامه یافت، مسکو با اعزام هیئات مختلف از حزب کمونیست شوروی و کی. جی. بی در صدد مهار بحران و منازعه داخلی جناح های خلق و پرچم گردید. یکی از نقاط قابل بحث در این مورد، دیدگاه و سیاست مسکواست که رهبران دولت شوروی و ارگانهای قدرت در داخل دولت و حزب

«پرچی ها حیثیت مار را دارد، اگر خوب زدی در پایت می افتند و اگر نیش میزنند.» (9)

هر چند در چشمان حفیظ الله امین، تنها پرچی ها به شکل مار نمودار نمی شد بلکه او هر شخص و گروه دیگری را چه در داخل حزب دموکراتیک خلق و چه بیرون از آن که خارج از حلقه هواداران و طرفدارانش قرار داشت به عنوان دشمن و مار نگاه میکرد و برای کوفتن و نابود کردنش دست بکار می شد، اما پیش از همه، سرکوبی را در داخل حزب دموکراتیک خلق از جناح پرچم آغاز کرد. به ادعای دستگیر پنجشیری، حتا امین در نخستین روز کودتا در صدد آن بود تا کارمل را بنام ارتباط با محمدداود و رژیم او محاکمه و سر به نیست نماید. امین زمانی از محاکمه کارمل سخن گفت که او (کارمل) مخالفت خود را به اعمال خشونت علیه محمدداود و خانواده اش ابراز کرد. پنجشیری می نویسد: «حفیظ الله امین از شنیدن دلایل و پیشنهادهای ببرک کارمل سخت بر افروخته شد و حساسیت شدید نشان داد و کار را تا به آنجا رسانید که در غیاب کارمل و به هنگامیکه ببرک کارمل با جگرن هاشم خوستی در مدخل رادیو افغانستان به حالت گفتگو بود؛ از نورمحمدتره کی اجازه خواست تا کارمل رانیز به بهانه وابسته گی با سردار محمدداود محاکمه صحرايي کند، ولی نورمحمدتره کی گفت پس در این صورت نظامیان خود قیام خود را رهبری کنند من و رفقای کمیته مرکزی با قیام شما همراهی نمی کنیم.» (10)

آن یک شخص غیر کمونیست قرار داشته باشد و حزب دموکراتیک خلق در آن به حیث یک عضو ائتلاف در قدرت سهم بگیرد. اوسادچی اخطار میکرد که یک حکومت معلوم الحال کمونیستی مسبب آن خواهد شد که مخالفین محافظه کار در مقابل حزب و دولت دست به هم بدهند و حزب دموکراتیک خلق هنوز آنقدرها قوی نبود که به تنهایی حکومت میکرد.» (7)

طرد جناح پرچم از حاکمیت

خصوصیت کینه توزانه میان کارمل و امین:

دگر ژنرال (سپهبد) محمدنذیرکبیر سراج از ژنرالان ارتش در زمان سلطنت محمد ظاهرشاه و جمهوریت محمدداود که باده هاتن دیگر در 27 دسامبر 1980 از سوی ببرک کارمل برای تشکیل جبهه ملی پدر وطن به قصر ریاست جمهوری دعوت شده بود اظهار میدارد که آنروز کارمل در مورد امین گفت: «حفیظ الله امین جانوری عجیبی بود، ما او را تحت مطالعات دقیق علمی قرار داده ایم تا معلوم کنیم که او چراتشنه خون انسانها بود و از خرابی و ویرانی کاشانه مردم حظ میبرد؟ عین کار را امروز آلمانها در باره هیتلر روی دست گرفته اند.» (8)

اظهارات کارمل در مورد حفیظ الله امین حتا پس از مرگ او نشان میدهد که منازعه و خصومت میان آنها تا چه حد عمیق و آشتی ناپذیر بود. کینه و خصومت حفیظ الله امین در برابر جناح پرچم و رهبر آن، شدت و عمق بیشتر از آن داشت. امین به یکی از خلقی های هوادار تره کی در مورد پرچی ها گفت:

داری خود به شوروی و خط مشی شوروی تأکید میکردند. آنگونه که حفیظ الله امین در اواخر ثور 1357 که هنوز هر دو جناح خلق و پرچم برغم نفاق و منازعه فزاینده، در حاکمیت مشترک قرار داشتند به هیئاتی از حزب کمونیست شوروی این اطمینان را کتباً ارائه کرد. هیئاتی از حزب کمونیست شوروی بریاست "نیکولای سیمونینکو" در اواخر نخستین ماه کودتای ثور 1357 وارد کابل شد. آنها وظیفه داشتند تا حزب دموکراتیک خلق را در کار تشکیلاتی و سازماندهی در چوکات یک حزب واحد رهنمای کنند و از گسترش اختلاف بیشتر میان جناح های خلق و پرچم جلوگیری نمایند. به نظر می رسید که جناح پرچم در آغاز از طریق سفارت شوروی در کابل به هیئات حزب کمونیست شوروی روابط نزدیک برقرار کرده بود؛ چون در دعوت و ضیافتی که این گروه برای گردهم آیی رهبران هر دو جناح در سفارت شوروی ترتیب کرده بودند، حفیظ الله امین در جریان لست مدعیون قرار نداشت. امین که در این اجلاس و ضیافت اشتراک کرد، نوراحمدنور از رهبران جناح پرچم را باخن اخطار آمیزی گفت که من باید در جریان اینگونه محافل قرار داشته باشم. "سیمونینکو" با امین صحبت نمود و نامه ای را از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به او داد که در آن به رهبران حزب دموکراتیک خلق توصیه شده بود تا یکپارچگی حزب را حفظ بدارند. حفیظ الله امین بعداً نوشته ای را در پاسخ به آن نامه و در واقع به نمایندگی

نکته بسیار مهم و قابل تأمل در سیاست جناح خلق و به خصوص عملکرد حفیظ الله امین در کنار زدن و سرکوبی جناح پرچم، چگونگی روابط جناح خلق و به ویژه مناسبات امین با شوروی ها بود. هر چند مسکو از طریق دیپلوماتها، مامورین کی. جی. بی و مشاوران خود در کابل و همچنان با اعزام هیئاتی از داخل شوروی کوشید تا از گسترش اختلاف و ستیزه جویی میان آنها جلوگیری کند، ولی زمانیکه این مساعی به جایی نرسید بدون توجه به سرکوبی جناح پرچم، به حمایت گسترده نظامی و مالی از جناح خلق و رهبران آن، تره کی و امین ادامه داد. در حالی که شوروی حامی توانستند با اعمال فشار به تره کی و امین در شروع اختلاف و بحران بر سر تقسیم قدرت، دست تره کی و امین را از راندن و سرکوبی جناح پرچم باز دارند. چون این حزب و دولت در تمام ابعاد متکی و وابسته به شوروی بود و بدون این اتکا و وابستگی نمی توانست دوام بیاورد. ازاین گذشته، جناح خلق و رهبران آن به خصوص حفیظ الله امین به هیچ صورت اختلاف با جناح پرچم و سپس سرکوبی پرچی ها را در مخالفت بامسکو به قیمت نارضایتی شوروی ها و یا در حالت بی اعتمادی نسبت به آنها انجام نمی داد. جناح خلق و هر یک از رهبران آن، تره کی و امین به شوروی ها اخلاص و اعتماد کامل داشتند. حتا آنها خود را بدون هیچ پرده پوشی و ابهامی مارکسیست - لنینیست تر از پرچی حامی پنداشتند و روی وفا

کنار زدن و سرکوب پرچی ها، بیشتر از گوش دادن به ادعا های طرفین و ایراد توصیه در حفظ یکپارچگی میان آنها، چیز دیگری انجام ندادند. تلاش رهبران جناح پرچم در مذاکره و مراجعه به شوروی ها بی نتیجه بود. حتی الکساندرپوزانوف سفیر شوروی در کابل که از طرفداران جناح پرچم و ببرک کارمل خوانده می شد در روزهای آخر حاضر به ملاقات با کارمل نشد. ببرک کارمل در 20 جولای 1978 که به حیث سفیر تعین گردیده بود به دفتر تاس آژانس خبری شوروی در کابل رفت تا قبل از ترک کابل فرصت ملاقات و مذاکره را با پوزانوف حاصل کند اما برایش گفتند که سفیر حضور ندارد. سلطانعلی کشتمند عضو بیرونی سیاسی جناح پرچم که به سفارت گماشته نشد و سپس زندانی گردید، بی تفاوتی شوروی ها را در برابر فشار و سرکوبی پرچیها توسط امین غیر قابل درک تلقی میکند: «دراین جریان، با هر مشاور شوروی که امکان پذیر بود از وضع بسیار نامناسب و عواقب فاجعه آمیز ناشی از آن صحبت میکردم. ولی درک سیاست ها و روشهای شوروی ها برای من خیلی دشوار شده بود. بسیاری از آنان فقط برخورد خشک رسمی دولتی را میدانستند و بخصوص ایشان از صحبت در ارتباط به مسایل سیاسی احتراز میکردند و اگر هم از حقایق چیزی میدانستند، صدای خویش را در نمی آوردند یا تأثیر سیاسی ایشان خیلی محدود بود.» (12)

از جناح خلق به رئیس هیئات تسلیم کرد که در آن، دیدگاه خود را در مورد ویژگیهای هر دو جناح بیان کرده بود. امین با شمردن و برجسته کردن این ویژگیها به هیئات شوروی اطمینان میداد که او و جناح خلق به شوروی، تعهد و وفاداری آیدئولوژیک و انقلابی دارند. در این نوشته آمده بود: «رفقای خلقی باروحیه مبارزه طبقاتی تربیه شده اند و تحت فشار رژیم های قبلی قرار داشتند. اما رفقای پرچی با روحیه مصالحه کلاسیکی با روحیه طبقات حاکم تربیه شده اند. رفقای خلقی به همه مسایلی که به اتحاد شوروی ارتباط می گیرد عمیقاً وفادار اند. روی همین ملحوظ رفیق تره کی در دفاع از این مسئله قرار دارد که مجموع تجارب حزب کمونیست شوروی باید توسط حزب ماچون میراث کبیر حفظ شود و پیاده گردد. رفقای خلقی بنا برعدم سهم در رژیم داود شهرت نیافتند و به قشر پایینی جامعه مربوط اند. اما رفقای پرچی بیشتر اشراف زاده ها اند...» (11)

سیاست دوگانه ی شوروی در اختلافات جناح خلق و پرچم:

در حالی که داوری و فیصله هیئات حزب کمونیست شوروی در مورد موضع گیری و دیدگاه حفیظ الله امین در برابر جناح پرچم مشخص و علنی نگردید، اما امین کماکان جناح مذکور را تحت فشار فزاینده قرار داد. شورویها در جلوگیری از تصامیم و عملکرد حفیظ الله امین مبنی بر

آوردند. چون در سیاست جدید شوروی برهبری گورباچف، رهبری جدیدی در حزب دموکراتیک خلق و دولت آن حزب مورد نیاز بود. این روش به عنوان یک روش راهبردی مختص به شوروی و محدود به آن زمان معین نمی شد؛ بلکه تمام دولت های توسعه طلب و سلطه جو در تمام دوره های زمانی این طرزالعمل را بکار می بندند. برای حفظ و بقای رژیم ها و دولت های وابسته و طرفدار خود، رهبری آنها همچون دانه های شطرنج تبدیل و تعویض می کنند.

پاسخ دیگر این پرسش را می توان در نظریات متفاوت و دوگانه ی ارگانهای قدرت در شوروی سراغ کرد که قبلاً نیز در این مورد اشاراتی بعمل آمد. در مسکو و میان هیئات مذاکره کننده و گزارش دهنده ی شوروی به دولت متبوع شان ، نظریات واحد و مشابه در مورد اختلافات جناح های خلق و پرچم و به خصوص در مورد ببرک کارمل و حفیظ الله امین و جود نداشت. "الکساندرموروزوف" معاون کی. جی. بی در بخش افغانستان به چنین تفاوت نظر میان مامورین کی. جی. بی و هیئات حزب کمونیست شوروی به ریاست نیکولای سیمونینکو" بر سر کارمل و امین اشاره می کند: «زمانیکه هیأت به کابل رسید امین توانسته بود که مشاورین روسی را طرفدار خویش سازد. "سیمونینکو" هم طرفدارش شده بود و آماده گردید که از وی حمایت نماید. این امر سبب رنجش طرفداران کارمل در کی. جی. بی گردید.» (13)

آیا دولت شوروی که بعداً برای قتل امین و حاکمیت ببرک کارمل بدنامی تجاوز نظامی بر افغانستان را پذیرا شد، آن زمان از حاکمیت انحصاری جناح خلق و به خصوص اقتدار کامل حفیظ الله امین به حزب و دولت راضی بود؟

یکی از پاسخ ها به پرسش بالا می تواند این باشد که برای مسکو، حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به عنوان یک حکومت طرفدار و وابسته به شوروی اهمیت داشت؛ چه این دولت توسط جناح خلق رهبری می شد یا توسط جناح پرچم. و بسیار مهم نبود که در رهبری آن، تره کی قرار میداشت یا حفیظ الله امین و یا ببرک کارمل. توجه به ماهیت و مقاصد تجاوز نظامی شوروی در سال بعدی مؤید این دیدگاه است. لشکر کشی شوروی در روزهای اخیر سال 1979 میلادی به افغانستان در واقع نه برای حاکم ساختن ببرک کارمل بلکه برای تحکیم حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود که این حاکمیت در اثر منازعه و خصومت داخلی حزب مذکور و فشار بیرونی بسوی زوال و فروپاشی میرفت. کارمل برای شورویها گزینه ای بود که پس از قتل تره کی اجباراً به آن روی آوردند. در حالی که پیش از آن، برنامه ی شوروی ابقای رهبری تره کی و آوردن کارمل و جناح پرچم در داخل حزب و دولت بود. با توجه به همین سیاست سالهای بعد دیده شد که شوروی ها در نیمه های دوران این تجاوز، ببرک کارمل را با اعمال فشارکنار زدند و به جای او نجیب الله را در رهبری حزب و دولت

سرکوبی جناح پرچم به ویژه پس از آنکه ژنرال قادر و زیر دفاع به اتهام کودتا دستگیر شد، تأیید میکرد. مؤلف کی. جی. بی در افغانستان می نویسد: «پوزانوف قسماً با نتیجه گیری امین موافق بود و اینرا به مسکو اطلاع داد.» به عقیده ما قادر (ژنرال قادر وزیر دفاع) از نظر سیاسی پختگی لازم را نداشت. وی به ماجرا جویی متمایل و کمی هم نا بجزد بود. "سفیر شوروی اقدامات رهبران حزب دموکراتیک خلق را که" به عقیده سفارت باعث تقویت دولت انقلابی شده و بر نفوذ حزب در نیرو های مسلح افغانستان خواهد افزود" موجه دانست. امین به پوزانوف و خزاروف اطمینان داد که وی همواره با خشنودی حاضر است مشوره دوستان شوروی را بپذیرد و از تجربیات حزب کمونیست شوروی بیاموزد چون مبارزه با پرچی ها همانند مبارزه میان بلشویک ها و منشویک ها بود.» (15)

شاید با موجودیت این اختلاف نظرها و سیاست دوگانه در میان مقامات و مامورین شوروی بود که حفیظ الله امین بدون هیچ نریش و نگرانی، کار تصفیه و سرکوبی جناح پرچم را آغاز و دنبال کرد. او نخست به شناسایی اعضای ملکی و نظامی جناح پرچم پرداخت و سپس کار تصفیه و سرکوبی آنها را رویدست گرفت. امین که با افزایش اعضای جناح خلق در بیروی سیاسی و کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق به اکثریت دست یافته بود ظاهراً از طریق آراء اکثریت دفتر

حمدعزیز اکبری از نزدیکان اسدالله سروری رئیس آگسا که ریاست اداره امنیت داخلی آگسا را در اوایل حکومت حزب دموکراتیک خلق بدوش داشت نیز از سیاست دوگانه شوروی در اختلاف و منازعه خلق و پرچم سخن میزند: «باپاناماریوف (عضو مشاور دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و مسئول شعبه روابط بین المللی آن حزب) یک گروهی از اعضای روابط بین المللی حزب کمونیست شوروی و همچنان از کمیته امنیت دولتی شوروی (کی. جی. بی) نیز با آنها آمده بودند، که از جمله معاون اندروپف و معاون کمیته امنیت دولتی هم در ترکیب هیئات بود که این ها با پرچی ها، با کارمل و رهبران پرچم جداگانه دیدار کردند و با تره کی و امین هم جداگانه ملاقاتهایی انجام دادند و پیام "بیروی سیاسی" حزب کمونیست شوروی رابه رهبران افغانستان ابلاغ کردند. اما در کنار او کریچکوف (معاون کی. جی. بی و مسئول امور جاسوسی خارجی که بعداً رئیس داشت- در آنوقت الکساندروف- هم با رهبران جداگانه دیدار کرد و سیاست خلقی ها را تأیید کرد. در آنوقت امین و تره کی توضیحاتی به اینها دادند و البته کریچکوف بیشتر سیاست خلقی ها را تأیید کرد.» (14)

حتا الکساندرپوزانوف سفیر شوروی که امین او را پس از راندن تره کی از کرسی اقتدار در توطئه علیه خود شریک میدانست نظریات امین را در مورد

تأیید گردیده بود.
 نورمحمدتره کی رهبر جناح خلق و رئیس دولت خلقی در جلسه 28 نومبر 1978 کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، ببرگ کارمل و سایر سفیران پرچی را در بیرون، سازمان دهندگان کودتای معرفی کرد. تره کی آنها را با تأیید اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق از حزب مذکور اخراج نمود و خواستار بازگشت شان به افغانستان شد. اما رهبران جناح پرچم سفارت های خود را رها کردند و در کشورهای اروپای شرقی اقامت گزیدند. بعداً رسانه های گروهی دولت سفیران مذکور را به غارت دارایی سفارت های افغانستان متهم نمودند. در حالی که بسیاری از اعضای ارشد و فعالان جناح پرچم دستگیر و زندانی گردیدند، سلیمان لایق و بارق شفیعی دو تن از کدرهای رهبری پرچم که عضویت بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق را داشتند با تنزیل عضویت از بیرونی سیاسی، در کنار جناح خلق باقی ماندند.
 پس از اخراج رهبران پرچم از حزب، موج جدیدی از دستگیری اعضای پرچم آغاز گردید. صد ها نفر عضو جناح پرچم از ادارات ملکی و نظامی دولت سبکدوش و روانه زندان شدند. شماری از زندانیان پرچی توسط جناح حاکم خلق در زندان پلچرخ به قتل رسیدند. در مورد تعداد زندانیان جناح پرچم و شمار کشته شدگان این جناح در زندانها توسط جناح خلق، ارقام مؤثق و مشخصی وجود ندارد. نویسندگان، محققین، ژورنالیستان، دیپلماتهای غربی، شورویها، و حتی

سیاسی، رهبران پرچم به شمول ببرگ کارمل را بنام سفیر از کشور بیرون کرد. کارمل سفیر افغانستان در چکسلواکیا مقرر شد. محمودبریالی برادر او سفیر در پاکستان، نوراحمدنور سفیر در ایالات متحده امریکا، اناهیتراتب زاد سفیر در یوگسلاویا، عبدالوکیل سفیر در انگلستان و نجیب الله سفیر در ایران تعیین و اعزام گردیدند. گام دوم امین در راندن جناح پرچم برکناری والی ها و برخی رؤسای عضو این جناح از دوایر دولتی بود.

جناح پرچم در صدد کودتا:

حفیظ الله امین زمانی به تصفیه و سرکوبی کامل جناح پرچم پرداخت که در هفدهم آگست 1978 از کودتای نا فرجام ژنرال عبدالقادر وزیردفاع سخن زده شد. در رسانه های گروهی دولت خبر دستگیری قادر وزیر دفاع و شاهپور احمدزی لوی در ستیز یا رئیس ستاد مشترک ارتش به جرم کودتا اعلان شد. روزهای بعد، کودتای ژنرال قادر یک توطئه سازمان داده شده از سوی جناح پرچم وانمود گردید. سلطانعلی کشتمند از رهبران پرچی عضو بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق و جگرن محمدرفیع عضو کابینه در 23 آگست 1978 به جرم شرکت در کودتا دستگیر و زندانی شدند. یکماه بعد در 22 سپتمبر مطبوعات دولتی در کابل، اعتراف دستگیر شدگان به خصوص ژنرال قادر و سلطانعلی کشتمندرا منشر ساختند که در آن کودتای جناح پرچم بامشارکت کارمل و سایر رهبران این جناح

از سوی محکمه خلیقی ها به اعدام محکوم گردید، سپس مجازات اعدامش به حبس مؤقت تغییر یافت. بدون تردید شورویها در جلو گیری از قتل تعداد بیشتر اعضای پرچم و به خصوص کشتار کدرها و فعالان آنها، نقش بازدارنده ایفا کردند. آنگونه که نویسنده کتاب کی. جی. بی در افغانستان می نگارد: «پوزانوف (6 آگست 1979) به نمایندگی از بالادستان خود از تره کی خواست تا کشتمند و قادر که هر دو بازداشت شده بودند اعدام نگردند. تره کی جواب داد: "گناه شان خیلی بزرگ است. آنها وارد معامله شدند و توطئه ی را به کمک ایالات متحده و چین سازمان دادند. من می پذیرم که سرکوب سلاح بس نهایی و وخیم است اما لنین به ما آموخت که در برابر دشمنان انقلاب بیرحم باشیم. ملیونها نفر مجبوراً محو گردیدند تا انقلاب اکتوبر استحکام یافت. اگر از این سلاح قاطعانه کار گرفته شود، نتیجه آن واضح است.» (18)

در حالی که ادعای جناح خلق در مورد کودتای پرچم زمینه سرکوبی و حذف پرچمی هارا از قدرت مساعد ساخت، این پرسش مطرح میگردد که آیا کودتای مذکور یک تصمیم نا فرجام و نامؤفق جناح پرچم بود یا بهانه ساختگی از سوی حفیظ الله امین برای سرکوبی پرچمی ها محسوب می شد؟ میرمحمد صدیق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر از ابراز نظرهای گوناگون در این مورد سخن می گوید. اومی نویسد: «انتونی آرنولد مؤرخ امریکایی نشرات رسمی را در این باره اصولاً تصدیق نموده و

اعضای جناح پرچم در این مورد آمار متفاوت ارائه می کنند. "آنتونیو جیوستوزی" Antonio giustozzi نویسنده و پژوهشگر انگلیسی می نویسد: «منابع خلق قبول دارند که 250 نفر از اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (جناح پرچم حزب) پس از سپتمبر 1978 (میزان 1357) توسط امین کشته شدند؛ در حالی که پرچمی ها تعداد قربانیان را تا پایان سال 1979 (پایز 1358) حدود 2000 نفر میدانند و منابع شوروی حکایت از آن دارند که 600 نفر از اعضای حزب فقط در فاصله سپتمبر-دسمبر 1979 توسط امین به قتل رسیدند.» (16)

سلطانعلی کشتمند از رهبران پرچم در مورد کشته شدگان این جناح بدست جناح خلق می نویسد: «شمار پرچمی های که در دوران حاکمیت رژیم، (حکومت جناح خلق) ناپدید، تیر باران و سر به نیست شدند به چندین هزار تن می رسد.» (17)

کشتمند با وجود ادعای ناپدید شدن هزاران پرچمی، حد اقل نام چند صد نفر آنرا متذکر نمی شود. واقعیت این بود که جناح خلق و خصوصاً حفیظ الله امین پرچمی ها را از قدرت کنار زد و این کار را با خشونت که توأم با دستگیری و سر کوبی جناح پرچم بود انجام داد. اما کشته شدگان جناح پرچم نه هزاران نفر بلکه شماری معدودی بودند. در میان سر به نیست شدگان جناح پرچم توسط امین، رهبران رده های بالای پرچم هم وجود نداشت. سلطانعلی کشتمند به عنوان بلند پایه ترین مقام حزبی در جناح پرچم که

می خواند که موجب سرکوبی و کشتار وسیع پرچی هاشد. وی می نویسد: «جبهه گیری و مقاومت پرچی ها در برابر بی عدالتی ها، زورگویی ها، ترور و اختناق، کشتار بی رحمانه مردم، بپرک کارمل را واداشت تا در اردو و قوای مسلح افغانستان داخل اقدام گردد و تحریک مسلحانه را سازماندهی نماید اما طوریکه قبلاً گفتم هیچگاه دستور وی برای ما، بنا بر ملحوظاتی که روزی افشاء خواهد شد و نگارنده از آن بی خبراست، نرسید. اقدامات برای قیام مسلحانه (کودتا) افشاء گردید و صدها تن پرچی جان خود را از دست دادند و هزاران تن آنها بعد از تحمل بی رحمانه ترین شکنجه ها، به زندان پلچرخ افتادند.» (20)

البته عدم وقوع کودتا قبل از همه به ضعف نظامی جناح پرچم در داخل ارتش و عدم توافق مسکو به انجام کودتا برمیگشت؛ آنگونه که مؤلف افغانستان در پنج اخیر به عامل دومی انگشت میگذارد. هر چند ژنرال عظیمی در توضیح تصمیم و برنامه کودتا از بی خبری دلایل و ملحوظاتی که مانع وقوع کودتا شد سخن میگوید ولی در جای دیگری از کتاب "اردو و سیاست" در واقع این دلیل را از زبان بپرک کارمل بر ملا میسازد. او زمانیکه در آغاز رهبری بپرک کارمل در حزب و دولت به حیث قوماندان فرقه 7 ریشخور تعین می شود به ملاقات کارمل میرود و کارمل به صراحت "دشواری قناعت دوستان شوروی" را یکی از دلایل عدم وقوع کودتا به موصوف گوشزد می کند.

بحث مفصل خود را بر فروع مسئله متمرکز ساخته است. کلدیپ نایر (روزنامه نگار هندی) در این باره می نویسد که بدنبال کودتای ثور بپرک کارمل به فکر راه انداختن کودتای دیگری علیه گروه خلق بود، اما پیش از آنکه اقدامات او قوام یابد، حفیظ الله امین او و همکارانش را از صحنه خارج ساخت... اما علی رغم این شواهد، تصدیق موجود بودن یک دسیسه پیشرفته بگونه ای از جانب دولت اعلان شد دشوار است، زیرا از یکسو بپرک کارمل شخصی نبود که بدون اجازه شوروی به چنین اقدام خطیر دست بزند و از دیگر سو دلیلی دیده نمی شود که اتحاد شوروی در فاصله اندک پس از پیروزی کودتای منافی را که در نتیجه آن بدست آورده بود، در یک کودتای تازه با نتیجه مجهول به خطر اندازد. البته اگر نورمحمدتره کی و حزب خلق در مجموع از پیروی از دساتیر آن کشور سرباز میزدند، ممکن بود شوروی پرچم را ترجیح دهد. اما حوادث بعدی نشان داد که خلقی ها با وصف اختلاف و دشمنی با پرچم در فرمانبرداری از شوروی از پرچمیان دست کم نداشتند، بلکه با آنها در این زمینه رقابت می ورزیدند. «(19)

ژنرال محمدنبی عظیمی از رهبران نظامی جناح پرچم تصمیم کودتا را توسط این جناح تأیید میدارد. حتی او پروگرام مشارکت خود را در کودتا که آنزمان به حیث قوماندان فرقه 14 غزنی ایفای وظیفه میکرد توضیح می کند. او کودتای نافرجام جناح پرچم را تصمیم بپرک کارمل

یک کودتای خونین بدست آورد. زمانیکه رهبران حزب دموکراتیک خلق بر اریکه قدرت تکیه زدند و دولت حزبی خود را تشکیل دادند، هیچ جبهه مخالفی بصورت عملی و بالفعل وجود نداشت. هیچگونه نافرمانی و شورش داخلی علیه دولت آنها بوقوع نپیوست. هیچگونه انارشی، چند دستگی و ملک الطوبافی در دولت وحتا در دور ترین مناطق و محلات کشور دیده نمی شد. حاکمیت حزبی در دورترین ولسوالی ها و علاقه داریهای کشور، در نخستین روزهای تشکیل حکومت بدون مشکل و مانعی تأمین گردید. والی ها، ولسوال ها و علاقه داریهای حزبی باهمان تشکیلات سابق اداری و امنیتی گذشته، کار خود را آغاز کردند. دولت حزب دموکراتیک خلق در مناسبات خارجی و بین المللی خود نیز به کدام مشکل و مانعی برنخورد. اگر شوروی و کشورهای هم پیمان و نزدیک به آن، دولت مذکور را در فردا یا پس فردای پیروزی کودتای ثور به رسمیت شناختند، ایالات متحده امریکا، سایر کشورهای غربی و ممالک اسلامی نیز در برسمیت شناختن آن دولت تأخیری به خرج ندادند. پاکستان دولت حزب دموکراتیک خلق را روز پنجم می 1978 به رسمیت شناخت. سه ماه بعد ژنرال ضیاء الحق رئیس دولت آن کشور به کابل سفر کرد و با تره کی و امین به مذاکره پرداخت. ایالات متحده امریکا یک روز بعد از اسلام آباد، دولت حزب دموکراتیک خلق را برسمیت شناخت. سفیر امریکا در ششم می 1978، به دیدار نورمحمدتره کی

عظیمی می نویسد: «به چهلستون دعوت گردیدم و در جلسه شورای انقلابی حزب دموکراتیک خلق افغانستان عضویت یافتم. در همان جلسه ببرک کارمل مرا پذیرفت و گفت از اینکه دراثنای قوماندانی فرقه غزنی آمادگی برای اجرای یک حرکت نظامی گرفته بودی و صدای رفقاییت رالبیک گفته بودی کاملاً اطلاع دارم و سپاس گذارم. اما، بنابر دلایلی ما نخواستیم در آن موقع به این کار اقدام کنیم. زیرا قناعت بخشیدن به مردم و افکارعامه و دوستان شوروی دشوار بود.» (21)

حزب دموکراتیک خلق و بحران حاکمیت از بیرون:

حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت تنهابه بحران داخلی ناشی از منازعه دو جناح خلق و پرچم ربرو نگردید؛ بحران عمده و خطر ساز برای این حزب وحاکمیت حزبی، منازعه و خصومت با بیرون ازحزب بود. این منازعه باگذشت هر روز از عمر حاکمیت حزب مذکور، افزایش و گسترش می یافت. نقطه قابل تأمل و بحث در بحران بیرونی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، تشخیص و شناخت ریشه ها و عوامل اصلی و اولی بحران است. این بحران چگونه بوجود آمد؟ آغازگر این دشمنی و منازعه که بود؟ رهبران حزب و زمامداران حکومت حزبی؟ یاگروه های سیاسی داخلی و یا دولت ها و حلقه های مداخله گر خارجی؟ حزب دموکراتیک خلق قدرت دولتی را از محمدداود بصورت کامل هر چند در نتیجه

تشخیص و شناخت دشمن بکار نمی بستند. آنها به آسانی می توانستند هرکسی را در زمره این همه دشمنان متعدد و گوناگون خود قلمداد کنند و متوسل به دستگیری و سرکوبی اش شوند.

حزب دموکراتیک خلق به عنوان حزب چپ و معتدبه مارکسیزم - لنینیسم، به جای ایجاد یک جبهه مشترک از نیروهای چپ، وارد خصومت و منازعه با آنها گردید. این تنها جناح خلق و حفیظ الله امین نبود که در حاکمیت شان به سرکوبی عناصر و گروه های چپ پرداختند. اگر جناح خلق و حفیظ الله امین طاهر بدخشی رهبر محفل انتظار و جمعی دیگر از افراد و اعضای گروه های چپی بیرون از حزب دموکراتیک خلق را به قتل رسانیدند، جناح پرچم، ببرک کارمل و نجیب الله نیز، مجید کلکانی رهبر "ساما" (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان) یکی از جناح های اصلی شعله جاوید را با تعدادی دیگر از افراد و نیروهای چپ، اعدام و سر به نیست کردند. در نخستین روز ها، هفته ها و ماه های حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، افراد مختلفی از اقشار و گروه های گوناگون سیاسی و اجتماعی توسط عمال رژیم بدون هیچ مدرک و دلیلی دستگیر و به زندانها افکنده می شدند. این افراد شامل طیف وسیعی از مردم می شد. از روشنفکر چپ گرفته تا افراد متدین و مذهبی در مکاتب، دانشگاه ها، ادارات حکومتی و از علمای دینی تا خوانین محلی، تاجر و سرمایه دار، دهقان و کارگر و جمع کثیری از نخبگان و تعلیم یافتگان وطن. دستگیر شدگان در زندانها

رفت. وی با تره کی مذاکرات طولانی انجام داد و از ادامه روابط و همکاری با حکومت موصوف سخن گفت. سفیر ایالات متحده این مذاکرات را بعداً در گزارش محرمانه به واشنگتن بسیار صمیمانه خواند و تره کی را شخصیت جذاب و دارای قدرت تلقینی توصیف کرد. (22)

اما حاکمان حزب دموکراتیک خلق برغم این همه شرایط آماده و مساعد، حاکمیت خود را در نتیجه عملکرد خویش بسوی بحران مشروعیت ملی و بین المللی بردند. این بحران از دشمنی و منازعه آنها با تمام گروه های سیاسی و اجتماعی در داخل و سیاست متشنج و خصومت آمیز با جامعه بین المللی در بیرون آغاز شد.

حزب دموکراتیک خلق در داخل کشور سیاست دشمنی و جنگ را با تمام گروه ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی در پیش گرفت. بر مبنای این سیاست، دشمنان حزب و حاکمیت حزبی تنها به آنچی که نیروهای راست ارتجاعی، فیودالان و سرمایه داران به عنوان دشمنان طبقاتی خوانده می شد، محدود نمی گردید. تمام نیروها و گروه های سیاسی و مذهبی کشور اعم از گروه های راست اسلامی که به اخوانیها مشهور بودند، گروه های چپ مارکسیست متشکل از شعله ی جاوید، محفل انتظار به رهبری محمد طاهر بدخشی، گروه ناسیونالیست پشتون و سکولار افغان ملت، اقشار و طبقات مختلف مردم بنام ملا و روحانی، ملاک و سرمایه دار و غیره توسط حاکمان حزب دموکراتیک خلق به عنوان دشمن قلمداد شدند. حاکمان حزب دموکراتیک خلق، هیچ مرز و معیاری را در

آغاز و تداوم سیاست خصامت و منازعه دولت حزب دموکراتیک خلق در روزها و ماههای نخستین در سطح داخل و خارج کشور دو پیامد عمده را برای دولت حزب مذکور در قبال داشت: نخست اینکه بجران حاکمیت حزب در ابعاد داخلی و بین المللی تشدید و گسترش یافت. و ثانیاً، میزان اتکاء و وابستگی دولتی در تمام عرصه ها به اتحاد شوروی بالا رفت. به هرپیمانه که اتکاء و وابستگی حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت به شوروی ها بیشتر می شد، به همان حد بجران حاکمیت حزب در عرصه داخلی و بین المللی پیچیده تر و عمیق تر می گردید. آنچه که به عنوان یک پرسش مطرح میشود این است که چرا حزب دموکراتیک خلق حاکمیت خود را با خصامت گسترده در داخل و سیاست بدبینانه و تنش آلود با جامعه بین المللی در بیرون آغاز کرد؟ چرا حزب مذکور به جای دشمنی و منازعه با گروههای چپ داخلی به تشکیل یک جبهه مشترک سیاسی با آنها نپرداخت؟ در حالی که سیاست خارجی هر دولتی منطبق و متناسب با منافع و مصالح ملی کشور تدوین و تنظیم میابد، قطع روابط سیاسی با کوریای جنوبی و برقراری روابط با کوریای شمالی چه ارتباطی به منافع و مصالح ملی افغانستان داشت؟ و . . .

در کنار هر پاسخی که به پرسش بالا ارائه شود، یکی از پاسخ های اصلی را باید در روابط و مناسبات حزب دموکراتیک خلق و دولت این حزب با شوروی به جستجو گرفت. این روابط، صرف نظر از جنبه رسمی

تحقیر و شکنجه می شدند و بسیاری از آنها در کشتارگاه ها زنده زیر خاک می گردیدند.

سیاست دشمنی و منازعه دولت حزب دموکراتیک خلق با تمام گروه های سیاسی و اجتماعی، این دولت را درگیر مخالفت گسترده و شورش های مسلحانه در کشور ساخت. تداوم این سیاست از سوی دولت مداران حزب مذکور به گسترش و افزایش دامنه و ابعاد مخالفت ها و قیامها انجامید و سپس با حمایت و دخالت پاکستان و کشورهای مخالف اتحاد شوروی به یک جنگ پارتیزانی گسترده و یک قیام وسیع مردمی مبدل شد.

سیاست دولت حزب دموکراتیک خلق در مناسبات خارجی با جامعه بین المللی نیز باتشنج و خصومت آغاز گردید. توجه و تأکید بر موضوع پشتونستان و خط دیورند، پاکستان را بسوی سوءظن و خصامت با دولت حزب حاکم در کابل کشانید.

علی رغم آنکه ضیاء الحق رهبر حکومت نظامی پاکستان در نهم سپتمبر 1978 به کابل آمد تا با رهبران دولت حزب دموکراتیک خلق به تفاهم برسد و از عدم خصامت اسلام آباد به آنها اطمینان دهد؛ اما رهبران حزب حاکم در کابل دیدگاه و سیاست خود را در این مورد تغیر ندادند. قطع روابط دیپلماتیک با کوریای جنوبی و برقراری مناسبات رسمی با کوریای شمالی در نخستین ماه حاکمیت، یکی از گام های پرسش بر انگیز و تحریک کننده حکومت حزب دموکراتیک خلق در برابر کشور های غربی بود.

تبعییت از اظهارات تره کی رهبر حزب و دولت می گوید: «وزراء با الهام از این حرف های غیرواقعی و غیراصولی سعی نمودند که اعضای حزبی بخش مربوطه خویش را در وزارت خانه ها نصب کنند و کارمندان مسلکی، تعلیم یافته و با تجربه گذشته را بیکار ساخته و روانه منزل نمایند. نتیجه چنان شد که در وزارت خانه خلقی از "الف" تا "ی" کدرهای خلقی که اکثراً معلمین بودند و در وزارت خانه که پرچی در رأس آن بود از رأس تا آخر پرچی ها نصب گردیدند. این امر موجبات برهم خوردن توازن نظام اداری و عدم اعتماد و اطمینان مردم را سبب گردید...» (23)

دولت حزب دموکراتیک خلق برای تغییر سببول های ملی نیز به صدور فرمان متوسل شد. فرمان شماره 4، بیرق و نشان آن را تغییر داد. رنگ بیرق سرخ شد و نشان حزبی جانشین نشان قبلی در بیرق گردید. سرود ملی نیز تغییر یافت.

برخی از فرمانها برای ایجاد انقلاب و دگرگونی در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه صادر یافت. فرمانهای شماره 6، 7 و 8 بر مبنای این ویژگی قرار داشت که بالترتیب در مورد الغای سود و سلم و طلب ملاکان بر دهقانان، اعلام حقوق مساوی زنان و الغای طویانه و انجام اصلاحات ارضی یا در واقع تقسیم اراضی صادر شده بود. همانگونه که حزب دموکراتیک خلق حاکمیت را نه از مجرای قانونی بلکه از طریق کودتای نظامی تصاحب کرده بود، تطبیق برنامه های

و ظاهری آن، عملاً در تبعییت و دنباله روی از مسکو قرار داشت. و سیاست حاکمان حزب در عرصه داخلی و خارجی بر مبنای این روابط استوار گردیده بود.

عملکرد حزب دموکراتیک خلق در

اداره کشور

انقلاب وفرمان:

حزب دموکراتیک خلق اداره جامعه و کشور و تحقق اهداف انقلابی خویش را با صدور فرمانهای متعدد و پیهم آغاز کرد. فرمانهای نخستین، برای تشکیل و برقراری نظام توتالیتر حزبی و آیدئولوژیک صادر گردید که بیشتر تمرکز و انحصار اصلی قدرت بدست جناح خلق حزب در آنها انعکاس یافته بود.

نورمحمدتره کی رهبر حزب و دولت در نخستین روزهای تشکیل حکومت از بی نیازی حزب دموکراتیک خلق در اداره و رهبری کشور به افراد و عناصر غیر حزبی سخن گفت. با تشکیل حکومت حزبی از وزیران هر دو جناح خلق و پرچم، حزبی ساختن ادارات حکومتی آغاز شد. برکناری مسئولین ادارات حتا تا سطح مدیریت های ابتدایی و نصب اعضای حزب به جای آنها به سرعت عملی گردید. بسیاری از رؤسا و مدیران جدید حزبی معلمین و مامورین پایین رتبه و غیرمسلکی بودند که جانشین افراد مسلکی و با تجربه غیرحزبی می شدند. محمدنبی عظیمی از اعضای ارشد نظامی جناح پرچم در مورد عملکرد و اجراات وزیران هر دو جناح حزب در وزارت خانه با الهام و

حاکمیت حزب مذکور به صدور این فرمانها و نحوه تطبیق آن بر میگردد، این پرسش عمیقاً قابل بحث میباشد که تا چه حدی آن فرمانها در جهت تأمین عدالت اجتماعی و پیشرفت کشور مؤثر و مورد نیاز بود؟ آیا انگیزه مخالفت با فرمانها، به ضعف و اشتباه در محتوای فرامین بر میگشت یا به لغزش های گسترده در نحوه تطبیق آن؟

نه تنها حاکمان حزب دموکراتیک خلق در زمان صدور فرمانها برای ایجاد انقلاب و تحول در مناسبات اقتصادی و اجتماعی به درستی و ضرورت فرمانهای خود باور داشتند، بلکه اکنون و پس از سقوط حاکمیت حزب نیز برخی آنها از حقانیت و ضرورت فرمانها سخن میگویند. صالح محمد زیری عضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق و وزیر زراعت و اصلاحات ارضی در دوره صدور فرامین که تطبیق فرمان های 6 و 8 در الغای قروض ملاکان و توزیع زمین به دهقانان از وظایف او بود، بیست و هفت سال بعد از صدور فرمانها میگوید: «فرمان شماره 6، دهقانان را از قروض سی میلیارد افغانی معادل یک میلیارد دالر معاف ساخت و صدها هزار جریب زمین گرو شده دهقانان کم زمین را در اختیار مالکین اصلی شان قرار داد. فرمان شماره هشتم به 270 هزار خانوار دهقانی به طور رایگان زمین توزیع کرد. فرمان شماره هفت تساوی حقوق مرد و زن را مطابق با منشور حقوق بشر، برای جلوگیری از ازدواج های اجباری، جهیزه های کمرشکن و منع ازدواجهای دختران نا بالغ اعلان

اصلاحی و انقلابی خود را نیز بدون اعتنا به ایجاد بستر قانونی از طریق صدور فرمان آغاز کرد. حکومت حزب دموکراتیک خلق به تدویر هیچگونه مجمع مردمی و ملی حتا بگونه ی ظاهری و فرمایشی هم غرض تصویب و تأیید فرمانها نپرداخت.

نقش فرمانها در تحولات اجتماعی:

در حالی که دگرگونی و انقلاب در مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زاده تحولات و آمادگی ذهنی و عینی جامعه در یک فاصله زمانی محسوب می شود اما حزب دموکراتیک خلق در صدد آن شد تا این اصلاحات و دگرگونیها را با عجله و صدور فرمان تحقق ببخشد. در فرمانها هیچگونه حالت استثنایی و تفاوت میان جوامع روستایی و شهری مورد عنایت قرار نگرفته بود. جامعه در چشمان فرمان نویسان تنها با رنگ سیاه و سفید نمایان می شد و تطبیق فرمانها نیز با همین نگرش و سیاست آغاز شد. افزون بر آنکه صدور فرمان در انطباق با شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه تدوین نیافته بود، نادرستی ها و اشتباهات حاکمان حزب دموکراتیک خلق در عملی کردن فرمانها، بیشتر از غلطی های نهفته در فرامین بود. اعضای جوان و احساساتی حزب حاکم در مرکز و ولایات، در شهر و روستا، گرم تر و احساساتی تر از صدور فرمانها به تطبیق آن می پرداختند.

هرگاه بخشی از عوامل و انگیزه های مخالفت و شورش ها در افغانستان علیه

حیات علاوه بر این، اسناد ملکیت های زمین در دفترهای ثبت املاک، دقیق و مؤثق نبودند. هیچگونه تفاوتی در میان ملاکان بزرگ و زمینداران کوچک در فرمان شماره 8 پیش بینی نشده بود. زمینداران کوچک در بدل توزیع اراضی شان هیچ چیزی از دولت در یافت نمیکردند. و فرمان شماره 8 با این ویژگی در واقع غصب ظالمانه اراضی و ملکیت های مردم بصورت غیر قانونی و نامشروع بود تا برنامه ای برای اصلاحات ارضی. سلیمان لایق از رهبران جناح پرچم و از وزیران کابینه های مختلف تره کی، بربک کارمل و نجیب الله می گوید: «مشکلات اساسی از همان بنیانهای انقلاب شروع شد مثلاً همین فرامین هشتگانه از اولش شروع و تا آخرش ختم با اینکه در ظاهر امر بسیار فریبنده و بسیار دلچسپ و بسیار موزن تلقی می شد لیکن ما در عمل دیدیم که هنوز زمینه های مناسب برای تطبیق آنها به وجود نیامده بود و جامعه که او برایش تجویز شده بود که در آن تطبیق می شد او جامعه راجع به این پرسشها به این خواست ها و این دیدگاه ها نابلد بود. و حتی کاملاً او را به زیان خود تلقی می کرد...» (25)

محتوای فرمان شماره 7 که در مورد تساوی حقوق زن و مرد، مهر و مخارج ازدواج صادر شده بود نیز پراز نادرستی و کمبود بود. تعیین مهر زنان به سیمد افغانی (کمتر از ده دالر به نرخ آن وقت) در واقع موقعیت زنان را در جامعه مرد سالار و قبیلوی افغانستان به شدت تضعیف

کرده بود. به علاوه آغاز نکردن برنامه سواد آموزی در جامعه ای که 90 درصد مردان و 98 درصد زنان آن بی سواد بودند، گناه نا بخشودنی بود، در حالی که طلب علم از نظر اسلامی برزن و مرد فرض است. ولی این اصلاحات مفید اجتماعی-اقتصادی به خاطر نبودن زمینه مساعد اجتماعی و مداخله بیرونی، طرز اجرای آن، پی در پی بودن و عجله در پیاده کردن آنها، باعث نا رضایتی و عکس العمل مخالفین گردید.» (24)

اما نه تنها عدم مساعدت زمینه ی اجتماعی و طرز اجرای فرمانها، ضعف و کمبود فرامین محسوب می شد، بلکه محتوای فرمانها نیز نادرستی و اشتباهات زیادی رادر خود داشت. فرمان هشتم در حالی که توزیع و تقسیم اراضی رادر کشور می پرداخت که هیچگونه بررسی در مورد مقدار زمینداری ملاکان و زمینداران صورت نگرفته بود. اساس توزیع اراضی ما زاد از سی جریب زمین درجه اول، بر مبنای اسناد ده ها سال قبل در دفتر مالیات و ثبت زمین های مالکین تعیین گردیده بود. در حالی که مالک یکصد جریب زمین در ده ها سال قبل، هنگام تطبیق فرمان شماره 8 دارای فرزندان و نواسه های فروانی شده بود که به هر یک از وارثین او حتا در سطح یک فامیل سی جریب زمین نمی رسید تا ما زاد آن مطابق فرمان شماره 8 به افراد دیگر توزیع شود. بسیاری از صاحبان اصلی زمین که سند ملکیت در دفاتر رسمی اسناد بنام شان ثبت بود در زمان تطبیق فرمان شماره 8

ادبیاتو او دغه چه شعر و شاعری اوله بیخه تغیرورکه ... (برای شماراستی میگویم که حتی این فرمان شماره 7 ما روی ادبیات و غزل تأثیر گذاشت. مثلاً در گذشته در ترانه و غزل گفته می شد که به معشوق خود نمی رسم، معشوق خود را نمی بینم، در آتش جدایی و هجران میسوزم و چنین است و چنان است؛ ولی حالا قطعاً چنین چیزهایی در ترانه و غزل دیده نمی شود و این فرمان شعر و شاعری را از بنیاد تغیر داد...» (26)

حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تغیر در مناسبات قدرت:

کودتای ثور و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در برخی دیدگاه ها و نگاه ها، سرآغاز انتقال قدرت از یک خانواده و قبیله خاص حاکم شمرده می شود که در نتیجه آن قدرت سیاسی در کشور پایه مردمی پیدا کرد و تغیر اساسی در مناسبات قدرت ایجاد شد.

درحالی که تغیر در مناسبات قدرت و به ویژه مردمی شدن قدرت در هر جامعه و کشوری به عنوان یک تحول اساسی و مهم در ساختار سیاسی و اجتماعی آن ارزیابی می شود، اماتنها انتقال قدرت به چنین تغیری نمی انجامد. به خصوص اگرانتقال قدرت از مجرای غیر دموکراتیک و در غیاب مردم از طریق کودتای نظامی اعمال شود، راه بسوی تغیرمثبت در مناسبات قدرت نمی برد. اگر بالفرض انتقال قدرت پس از کودتای ثور به عنوان نخستین دست آورد کودتا در مناسبات قدرت مورد توجه و

میگرد و وضعیت ناگوار اقتصادی و اجتماعی آنها را در برابر شوهرانشان، ناگوار تر و خطرناکتر میساخت.

مهر از نگاه احکام اسلام در پدیده ازدواج و عروسی یگانه دارایی و ثروت متعلق به عروس است که شوهر متعهد و مکلف به پرداخت آن میباشد. در جامعه قبیلوی افغانستان که بسوی زنان به عنوان انسان درجه دوم نگاه می شود و زنان به ندرت از استقلال اقتصادی برخوردار هستند، مَهراهیت مضاعف میابد. مهر در برخی مواقع وسیله باز دارنده ی طلاق زنان از سوی آن مردانی محسوب می شود که به آسانی در صدد طلاق زنان شان برآیند. مهر برای زنان مُطلقه در جامعه فاقد زمینه های قانونمند رفاه اجتماعی، تضمینی در معیشت آنها محسوب می شود. علی رغم آنکه دولت حزب دموکراتیک خلق فرمان شماره 7 را در ناآگاهی و بی اعتنایی به چنین واقعیت هایی در جامعه صادرکرد و با وجودیکه این فرمان مجال عمل و تحقق را در کشور نیافت، نورمحمدتره کی از متحول شدن زبان شعروادب در نتیجه فرمان مذکور سخن میزد. او باری در یکی از بیانیه های رسمی خود از طریق رادیو تلویزیون گفت: «حتی زمونژ داوم فرمان چه تاسی ته رشتیا وایم پر ادبیاتی تاثیر وکه، پر غزلو تاثیر وکه، مثلاً پخوا په سندری ویل کیده چه نه رارسیژی، نه دوینم، په هجران سوزم او داسی دی او هغه سی دی او دا خبر یبا کولی، اوس قطعاً د

سیاسی در این دوره به وابستگان کشورهای در گیر در رقابت و جنگ مبدل شدند و حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز فقط نقش یک وابسته تمام عیار را بازی میکرد. این حالت سرزمین ما را به گرم ترین مرکز رقابتهای منطقوی و جهانی مبدل کرده و مردم ما را به پرتگاهی تباهی سوق میداد...» (27)

عبور غیر قانونی از حریم قانون:

اگر انتقال قدرت از نخستین دست آورد کودتای ثور 1357 در مناسبات قدرت ارزیابی شود، شکستن حریم قانون و عبور غیر قانونی از این حریم سر آغاز این اولین دست آورد است که سپس دامن آن گسترده و بزرگ شد. قتل سردار محمد داود با اعضای خانواده اش اولین گام در عبور از حریم قانون بود. چرا کودتا گران 7 ثور محمد داود را به قتل رسانیدند؟ اگر محمد داود در جریان مقاومت خود به قتل رسید اطفال و زنان خانواده او چگونه به قتل رسیدند؟ عبور از حریم قانون پس از قتل محمد داود و خانواده اش کماکان در دوران حاکمیت محصول کودتا ادامه یافت. زمام داران این حاکمیت بعداً در عملکرد خود نشان دادند که هیچ احترام و اعتنایی به قانون و عدالت ندارند و هیچ حد و مرزی را در این مورد بر سمیت نمی شناسند. از همین جا است که امروز برغم آنکه حدود سه دهه از کودتای ثور 1357 سپری می گردد، گورهای دسته جمعی در اقصی نقاط کشور از

بررسی قرار داده شود، تغییر در مناسبات قدرت زمانی معنی و مفهوم درست میافت که پس از کودتای ثور 1357 یک دولت قانونمند و عادلانه ملی شکل میگرفت. اما کودتای مذکور به ایجاد دولت توتالیتر و آیدئولوژیک منجر شد. دولت توتالیتر و آیدئولوژیک هیچگاه در هیچ جامعه و کشوری نمی تواند یک دولت ملی باشد. پایه های دولت ملی را مؤلفه های اجتماعی و اقتصادی تشکیل میدهد؛ اما حزب دموکراتیک خلق پس از تصاحب قدرت اعتنایی به آن مؤلفه ها نکرد. آنچه را که حزب دموکراتیک خلق در شکل گیری و استحکام دولت خود انجام داد یک فاجعه ملی بود. کودتای ثور سرآغاز شکل گیری یک مرحله تاریک و خطیر استبداد، اختناق، کشتار و بی قانونی در افغانستان شد. به قول فرید احمد مزدک از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق که وقتی با دید انتقادی و واقع بینانه به کودتای 7 ثور 1357 و پیامد آن نگاه می کند، می گوید: «این کودتا حاکمیت را به حزب دموکراتیک خلق انتقال داد و منتج به ادامه بحران و ایجاد یک دولت اقتدارگرا در کشور گردید. این دولت دست به چنان ماجرا جویی هایی زد که برای مردم تباهی آورد و به بحران جاری ابعاد جدید و وحشتناکی بخشیده مداخله خارجی را تحریک و تشویق کرد. زمینه های تجاوز شوروی به افغانستان درست در همین دوره مساعد گردید. این تجاوز بحران را به اوج خود رساند و در گیری و جنگ را در کشور همگانی ساخت. تمام نیروهای

از آزار و شکنجه روحی و جسمی تا تیرباران و زنده بگور کردن. یکی از ویژگیها و شگفتی های مضحک و ترسناک در رژیم کودتایی حزب دموکراتیک خلق این بود که بی حرمتی به قانون و عدالت و بی اعتنایی به ارزش های اجتماعی تنها به بیرون از حوزه و قلمرو حاکمیت حزبی محدود نمی شد. آنها مرز ارزش ها و حرمت ها را در داخل حزب و مناسبات حزبی خود نیز شکستاندند. رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق در دوران پس از کودتای ثور به همان حدی که با مردم خود به هر نام و عنوانی درگیر شدند و کشور را بسوی بحران و فاجعه بردند، به همان حد در درون حزب و حاکمیت حزبی خویش نیز از هیچ توطئه و دسیسه علیه یکدیگر دریغ نکردند.

دولت مشاورین:

یکی از ویژگی های دولت حزب دموکراتیک خلق، اتکای این دولت به مشاورین شوروی و نفوذ فزاینده مشاورین در اداره و رهبری امور حزب و دولت بود: «در نیمه ماه می 1978 اولین گروه مشاورین حزبی به ریاست مسئول بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ان. ان. سیموننکو وارد کابل شد.

مشاورین در تمام وزارت خانه ها و در تمام سطوح جایجا شدند. در همان زمان (ماه می) مشاورین نظامی (جدید) به افغانستان اعزام شدند...

تمام مشاورین توجه عمده خود را به استحکام و گسترش اساسات حزبی، ارتقای

دوران زنده بگور کردن بدون محاکمه دولت کودتایی حزب دموکراتیک خلق کشف می شود. در طول تاریخ افغانستان و به ویژه در دوره های که حاکمیت دولتی در کشور وجود داشت نمی توان به پدیده کشتار بدون محاکمه آنها از سوی مسئولین دولتی در ولایات و محلات بر خورد. آنگونه که مسئولین حزبی و مدیران استخبارات دولت حزب دموکراتیک خلق تا سطح ولایات، ولسوالی ها و محلات به صلاحیت و فرمان خود بدون محکمه و قاضی حکم قتل اتباع کشور خویش را صادر نمودند. منشی های حزب دموکراتیک خلق و رؤسای سازمان استخبارات در پایتخت، ولایات، ولسوالی ها و علاقه داریها برای کشتن آدم های که بر مبنای دید و داوری آیدئولوژیکی، شخصی و سلیقوی خود دشمن تشخیص میدادند، دیگر به قاضی و دادگاه نیاز احساس نمیکردند. مامورین و مسئولین سازمان جاسوسی رژیم بدون داشتن حکم محکمه و مجوز قانونی به هر خانه و دفتری داخل می شدند و افراد را به جرم های بیشماری که در ذهن خود داشتند باز داشت میکردند و به زندانها می کشاندند. جرمی را که آنها برای دستگیری و زندانی کردن بهانه می آوردند فهرست طولی داشت: اخوانی، نماینده امپریالیزم، مرتجع، ضدانقلاب، ملاک، خان، فیودال، اشراف زاده، افراطی چپ، سکتاریست، اشرار و... در مجازات زندانیان بجای قاضی و محکمه، خود تصمیم میگرفتند. انواع مجازات را به زندانیان اعمال میکردند.

نکرده است. تعداد مستشاران نظامی روسی در حدود کمی بالای 1000 نفر باقی مانده است. احتمالاً هنوز در حدود 250 نفر مستشار غیر نظامی از شوروی در آن کشور بسر برند.» (30)

اماسلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم و صدر اعظم حکومت حزب دموکراتیک خلق در دهه هشتاد تعداد مشاورین شوروی را در وزارت خانه های ملکی این دوره به شمول، ترجمانها، دستیاران و سکرترهای آنها، هشتاد نفر وانمود می نماید و نفوذ آنها را در ادارات دولتی تبلیغات نا درست تلقی میکند. وی می نویسد: «در سالهای هشتاد و پس از آن در اثر تلقینات و سیل عظیم تبلیغات چنین تلقیاتی بوجود آمد که گویا مشاوران شوروی در هر وزارت خانه از طریق ترجمان خویش گویا بگونه حیرت انگیزی تمام امور را اجرا و نظارت میکردند...» (31)

باتوجه به سایر ارقامی که حتا توسط حاکمان و رهبران حزب دموکراتیک خلق و مشاوران شوروی ارائه میشود، ادعای بالا در مورد کمیت و کیفیت مشاوران شوروی جداً مورد تردید قرار می گیرد. یکی از ژنرالان شوروی می نویسد: «البته دشوار است بگویم که شمار این مشاوران به چند نفر میرسید. آنچه میتوانم بگویم این است که روزی در یک همایش در سفارت شوروی در کابل رهبران گروه های مشاوران را دیدم، به وحشت افتادم.» (32)

نکته مهمتر از شمار مشاوران شوروی در ادارات دولتی، نقش و کار این مشاوران بود. مستشاران شوروی در ادارات ملکی و

نفوذ حزب در اردو، ایجاد سازمانهای قوی و پرجمعیت اجتماعی و ساختار مرکزی اداره معطوف داشته بودند.» (28)

حضور مشاورین و نفوذشان در دولت حزب دموکراتیک خلق سیر فزاینده داشت. با تشکیل دولت مذکور به تعداد مشاورین شوروی که در دوره جمهوری محمد داود در ادارات دولتی به خصوص در ارتش وجود داشت، افزوده شد. میزان این افزایش در طول سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بالا رفت و به همان حد، دخالت و نفوذ مشاوران در ادارات دولتی عمق و گسترش بیشتر یافت. حفیظ الله امین در بهار 1358 خورشیدی، یکسال پس از کودتای ثور تعداد مشاورین را در بخش نظامی و ملکی یکهزار نفر و نمود کرد. به نوشته مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر: «حفیظ الله امین پس از احراز مقام نخست وزیری در یک کنفرانس مطبوعاتی در این باره معلوماتی فراهم نموده اظهار داشت که تعداد مشاوران و کارشناسان شوروی در هر دو شق ملکی و نظامی به یکهزار نفر بالغ می شود که از آنجمله 799 تن ملکی و 201 تن نظامی میباشند...» (29)

یک سند سری وزارت خارجه ایالات متحده امریکانیز شمار مشاورین شوروی را در دومین سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در حدود یک هزار و یا اندکی بیشتر از یک هزار تن وانمود می کند: «علی رغم بدتر شدن وضع امنیتی در سراسر کشور حضور شوروی در افغانستان از نظر کمی در ماههای اخیر افزایش قابل توجهی پیدا

رهبران جناح ها و فراکسیونهای مختلف حزبی، خشنودی مشاوران را نشان و ملاک درستی و حقانیت مواضع و سیاست های خود می پنداشتند. باری حفیظ الله امین در پاسخ به تره کی که از او خواست تابه شکایتهای سلطانعلی کشتمند از وضع حزب پاسخ بدهد گفت: «دیگر این حرف ها بدرد نمیخورد. ما اکنون برای ساختن حزب خود از تجربه حزب کمونیست اتحاد شوروی استفاده مینمائیم. دیگر هیچکس بمانگوید که چه بکنیم وچه نکنیم. سرمشاور حزبی، در امور تشکیلات حزبی زیاد می فهمد و شخص وارد در کار است و با ما خوب کار می کند.» (34)

مشاورین حزبی که از سوی حزب کمونیست شوروی گماشته می شدند در تمام مشاورین رده های مختلف تشکیلات حزب دموکراتیک خلق حضور داشتند و از تصامیم و اجراءات حزب نظارت می کردند. به نوشته مؤلفین کتاب حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان: «در هر وزارت خانه حد اقل دو مشاور شوروی وجود داشت که صلاحیت تصمیم گیری را داشتند. آن ها باید وزیر را قبل از اتخاذ هر تصمیم مشوره می دادند. بعد از بقدرت رسیدن تره کی کمبود کادرهای مسلکی به شدت احساس می گردید که این خلاء را با مشاورین شوروی پرمی ساختند. گروه کوچکی از ژنرالان شوروی فعالیت های مشاورین شوروی و رهبری شان را بر قوای افغانی تحت نظارت داشته ومشی نظامی را دیکته می نمود. در وزارت دفاع گروهی وجود داشت که تمام قطعات را قومانده می داد. رئیس گروه او پراتیفی

نظامی نه تنها نقش مشوره دهنده داشتند بلکه برای حزب ودولت پالیسی میساختند. نظر مشاورین در تقرر و جابجایی افراد در کرسی های حکومتی و بالا بردن مقام حزبی بسیار مؤثر بود. از این رو بسیاری از مدیران حزبی و دولتی در سطوح مختلف مدیریت و رهبری اداره ها و ارگانها در برابر مشاوران با تملق و انقیاد برخورد میکردند تا از طریق آنها مقام بالاتری را در حزب و دولت بدست بیاورند. وحتا نظر مساعد مشاوران را با اعطای رشوه وتحایف در ارتقای مقام حزبی و دولتی جلب می کردند. به نوشته مؤلفین روسی افغانستان در منگنه ژئوپولتیک: «کسانی (مشاورین) هم بودند که گوش به فرمان مشوره گیرندگان خود بودند. با این پنداشت که "او" اوضاع محلی را بهتر میداند. در این موارد مشاور حزبی که با دیوار ستبری از مردم جدا میگردد، باتکیه به پندارهای مشوره گیرنده خود و با فرستادن گزارشهای بس نوید دهنده به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که در آن برهه کاملاً پذیرا بودن، پیامد خوبی نمی توانست باشد. این گونه مشاوران را در بسا از موارد تطمیع می نمودند یا با مهربانی و نوازش و با دادن هدایا و کادوها به اصطلاح کروکور میساختند. در عوض مشاورهم توصیه ها وگزارشهای درخشانی درباره ارتقای مشوره گیرنده خود به کرسی های بالاتر ارائه می کرد.» (33)

و علاقه دارهای
بامدیران سازمان استخباراتی، هر کسی
راکه می خواستند بدون مجوز ارگان قضایی
و قانونی دستگیر میکردند، به زندان می
افگندند، شکنجه می دادند و به قتل می
رساندند.

دولت حزب دموکراتیک خلق از نخستین
روزهای تشکیل خود به ایجاد سازمان
جاسوسی یا استخباراتی دست زد. این
سازمان که در دوره های زمامداری چهار
تن از رهبران حزب دموکراتیک خلق، چهار
بار تغییر نام داد، یکی از سازمانهای
مخوف و ترسناک جاسوسی در تاریخ
افغانستان محسوب می شود. سازمان
استخباراتی در دوره زمامداری تره کی
بنام "اگسا" (دافغانستان دگتو ساتونکی
اداره) تشکیل گردید و در رأس آن اسدالله
سروری از جناح خلق و از هواداران تره
کی این جناح قرار گرفت. اسدالله سروری
این سازمان را به یک ارگان آزار دهنده
و وحشتناک دولتی در کشور تبدیل کرد.
اگسا فضای جامعه را به فضای ترس، بی
اعتمادی و ستیزه جویی مبدل ساخت. در
ادارات دولتی، مراکز آموزشی، و در
مناطق مختلف کشور، مامورین استخبارات
برای تعقیب و کنترل مردم توظیف شدند.
اگسا در مرکز کشور و ولایات به دستگاه
و ارگان سرکوبگری و آدم کشی تبدیل شد و
هزاران نفر را در ماه های نخست حاکمیت
حزب دموکراتیک خلق سربه نیست نمود. هر
چند نام اگسا بعداً در حکومت صد و سه
روزه حفیظ الله امین به کام تغییر یافت،
سپس در زمامداری بیرک کارمل نام "خاد"

وزارت دفاع و سر مشاور
نظامی رئیس جمهور افغانستان عالی ترین
مقام را بر مشاورین نظامی در تمام سطوح
داشتند. سر مشاور امور حزبی نیز با او
در ارتباط بود. مشاورین عملاً در تمام
تشکلات نظامی از کنگه به بعد فعالیت
داشتند و برخورد آنها عملاً آمرانه بود.
تعداد مشاورین در نوسان بود. مطابق به
احصایه اول جنوری سال 1988 تعداد
مشاورین دقیقاً به 1007 نفر می
رسید.» (35)

دولت سرکوبگر و استخباراتی:

تشکیل دولت توسط حزب دموکراتیک خلق،
تشکیل دولت حزبی بود نه دولت ملی؛
دولتی که در آن تصمیم گیرنده،
قانونگذار، قضاوت کننده و اجرا کننده،
حزب دموکراتیک خلق بود. این دولت،
تنها از یک حزب ساخته شد. علی رغم آنکه
حزب دموکراتیک خلق بر مبنای باورهای
آیدئولوژیکی خویش از دموکراسی طبقاتی
سخن می گفت و خود را پیش آهنگ طبقات
زحمتکش جامعه اعم از کارگران و دهقانان
معرفی میکرد، اما طبقات زحمتکش جامعه
هیچ مجال حضور و مشارکت در دولت این حزب
نیافتند. حتا میکانیزمی برای شنیدن
نظریات و دیدگاه های کارگران و زحمتکشان
توسط حزب حاکمی که مدعی پیش آهنگی آنها
بود، بوجود نیامد.

اعضای حاکم حزب در ادارات دولتی و
حاکمیت های محلی، در ولایات، ولسوالی ها
و علاقه داریها از مجموع صلاحیت های دولتی
برخوردار بودند. والی ها، ولسوال ها

بود. مثالی برایتان بگویم در مورد موسی شفیق که صبح آمد، عمل انجام شده بود، او را به شهادت رسانده بودند. یا نور احمد اعتمادی را، من و تره کی صاحب سر چای نشسته بودیم، امین آمد و گفت؛ تره کی صاحب والله بچه ها این طور یک کار را کرده اند. از دست تره کی صاحب پیاله افتید. گفت چرا، اینها مردم ملی بودند. خوب، مؤقتاً در آنجا می نشاندی شان. (مؤقتاً در زندان می بودند) گفت اینها را چرا به شهادت رسانیدید. گفت والله بچه ها این کار را کردند! من گفتم؛ امین صاحب فردا تاریخ است، در مورد تاریخ چه میگوی؟ او به پشتو گفت: سید محمد جانہ وایی هر سوک تاریخ پخپله گته نوشته کوی. (میگویند هرکس تاریخ را خود به نفع خود نوشته می کند.) گفت: من که نباشم هر چه میکنند {بکنند} متأسفانه این طور بود.» (36)

شیوه های سرکوب و کشتار:

یکی از نکات قابل بحث در دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به خصوص در سالهای نخست این حاکمیت شیوه سرکوبی و خشونت علیه مخالفین است. در حالی که حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت به صورت گسترده ای به کشتار بدون محاکمه دست زده همان حد این کشتار توأم با اعمال انواع شکنجه بود. بسیاری از زندانیان جان بدربرده از زندانهای حاکمیت مذکور خاطرات ترسناکی از خشونت و شکنجه مامورین به ویژه مامورین سازمان

به آن گذاشته شد و در دوره نجیب الله از خاد به "واد" یا وزارت امنیت دولتی تغیر کرد اما روش و عملکرد آن در تمام این دوره ها و در نام های گوناگون، همسانی و مشابهت داشت. سازمان استخباراتی حزب دموکراتیک خلق در تمام سالهای حاکمیت این حزب با سازمان جاسوسی شوروی (کی. جی. بی) در روابط بسیار نزدیک و تنگاتنگ به سر میبرد. این روابط شامل همکاری های گسترده در عرصه های مختلف مالی، نظامی، اطلاعاتی، تنظیم و سازماندهی با حضور مشاوران شوروی در سطوح مختلف آن می شد.

علی رغم آنکه دولت حزب دموکراتیک خلق با الغای قانون اساسی دوران محمد داود در فرمان شماره 3 مؤرخ 14 ثور 1357، از تعیین محاکم ملکی و نظامی سخن گفت اما عملاً چنین محاکمی وجود نداشت. سید محمد گلاب زوی از کودتایان حزب دموکراتیک خلق که بعداً در مقامات بالای حزبی و دولتی قرار گرفت ضمن آنکه عملکردهای مجرمانه حاکمان حزب مذکور را تأیید می کند، بار اصلی مسئولیت را بدوش حفیظ الله امین میگذارد: «برخورد در مجموع بامردم بسیار زشت بود. همان کلتور (فرهنگ) و عنعنات (آداب و رسوم) مردم را در نظر نگرفته بامردم عمل میکردیم. بدون محکمه بندی کردن، بدون محکمه کشتن، بدون محکمه فراری کردن و یا بدون محکمه اموالش را ضبط کردن. این در هیچ قانون نیست. یک اشتباه در هفت ثور همین بود. این را به صراحت میگویم؛ مسئول این مسایل تنها حفیظ الله امین

یکی دیگر از انواع شکنجه زندانیان که قبل از قتل شان در میدان کشتارگاه پلچرخی از سوی افسران و کارمندان "اگسا" انجام میافت، شکار و بزکشی زندانیان بود. وقتی محبوسین بسوی پلیگون برده می شدند، محبوسی را برای شکار انتخاب میکردند. آنگاه چراغ های موتر جیب را روشن کرده و صید خویش را در خار زار پلیگون رها میکردند تا هر طرفی بخواهد برود. سپس او را به رگبار می بستند. خطرناکتر از همه نوع کشتن دیگری که از قساوت قلب کمونیستان حکایت می کند آن است که موترهای جیب را در شروع میدان پولیگون توقف می دادند و شکار خویش را هرکدام از موتر پیاده کرده عریان می کردند. گاهی دستها و گاهی پاهای او را در عقب جیب محکم می بستند و به همین ترتیب دوسه نفر را پهلوی هم قرار می دادند و تا محل اعدام گاه مسابقه کنان جلومی راندند. آنگاه پیاده شده و هرکدام از راننده گان اجساد چند سانتی متر باقی مانده را اندازه می کردند و هرآنکه تیزتر رانده و شکار خویش را بیشتر متلاشی نموده، برنده می شد و بعداً خنده کنان و عربده کنان همدیگر را به باده گساری عصرانه دعوت می نمودند.» (37)

خبط ها و اشتباهات مجرمانه حاکمان خلقی در شیوه حکومتداری و اداره جامعه، آنها را به نیروی ترسناک و آزار دهنده در کشور و میان خلق مبدل کرده بود. اما آنها به جای باز نگری روش و اصلاح عملکرد خویش، چهره ضد خلقی خود را بصورت فزاینده با آزار و کشتار خلق به

استخباراتی و امنیتی آن دارند. یکی از زندانیانی که در 19 ثور 1357 به زندان پلچرخی برده شد و 19 ماه را در زندان به سر برد در مورد این شکنجه هامی نویسد: «یک نوع شکنجه برق دادن به وسیله آله برقی مانند تیلفون سیار نظامیان بود که در پهلوی خویش دسته ای مانند چرخ داشت. دو سیم این آله برقی رابه حساس ترین نقاط بدن وصل می کردند. از قبیل نرمة گوش ها، دیوار هر دو سوراخ بینی، خسیسه ها، آلت تذکیر، زیر ناخن های دست و پا وغیره. بعد دهان شخص را با پارچه بلندی چنان می بستند که امکان تنفس نهایت مشکل می گردید. هر دو شصت پا را باهم می بستند و دست ها از عقب بسته می شد. بعد از این تمام محکم کاری ها شکنجه گران می نشستند که گوی کاربس بزرگی کرده اند، می نوشیدند و قهقهه می زدند. زندانی تحت شکنجه ساعت ها در همان حال میماند و بعد گاهی برسم مزاح دسته آله برقی رامی چرخاندند...»

نوع دیگر شکنجه این بود که آهن تیز و میخ مانندی را در لبه میز کوفته بودند که اکثر زندانیان با آن میخ شکنجه می گردیدند. انگشتان دست و پای زندانی را محکم گرفته و انگشتش را طوری قرار می دادند تا همان میخ نوک تیز در زیر ناخن انگشت برابر می شد و بعداً با فشار آهسته و عذاب دهنده انگشت شخص را بسوی میخ فشارمی دادند تا میخ در زیر ناخن انگشت فرورود...»

گرفت، اسامی دوازده هزار زندانی بروی دیوار های بیرونی ساختمان وزارت داخله آویخته شد که تا آن وقت از سوی دولت حزب دموکرایتک خلق به قتل رسیده بودند. در حالی که نورمحمدتره کی قبل از آن در رهبری حزب و دولت تأکید میکرد که شمار زندانیان سیاسی در جمهوری دموکراتیک افغانستان بین یکهزار تا یک هزار و یکصد نفر است. در توضیحات مامورین رژیم به بازماندگان مقتولین و بستگان زندانیان، تره کی مسئول قتل این هزاران نفر معرفی می گردید؛ هر چند این لست به زودی از دیوار خونین وزارت داخله برداشته شد. این در حالی بود که انگشت اصلی اتهام چه در آن دوران و چه در سالهای بعدواکنون نیز بسوی حفیظ الله امین به عنوان مسئول اصلی کشتار ها دراز می شود. آیا امین فرمان تمام کشتار ها را صادر کرده بود؟ نقش تره کی به عنوان رهبر حزب و حاکمیت در این کشتار چه بود؟

دستگیرپنجشیری عضو رهبری جناح خلق از تمایل حفیظ الله امین در نخستین روز کودتا به نقض قانون و انحصار خونین قدرت سخن می گوید و در واقع امین را عامل اصلی اختناق و کشتار در دوران حاکمیت جناح خلق معرفی می کند. او می نویسد: «باید به تلخی یاد کرد که نقض قانونیت دموکراتیک، گرایش به کیش شخصیت، تمرکز خونین انحصار قدرت، بلند پروازی، خود محوری و بدآموزی از همان روز اول قیام هفتم ثور در گفتار و کردار حفیظ الله امین جلوه های هراس انگیز و خطرناکی

نمایش می گذاشتند. ژنرال چهار ستاره ارتش سرخ شوروی محمود قارییف مشاور ارشد نجیب الله، حاکمان حزب مذکور را از همان آغاز حاکمیت، فاقد پایگاه اجتماعی و نیروی ماجراجو و سر کوبگر می خواند. او می نویسد: «برغم آنکه اهداف انقلاب (کودتای ثور) آشکارا اعلام نمی گردید، در واقع برنامه پیاده نمودن دیکتاتوری "پرولتاریایی" که در کشور وجود نداشت و تحولات سوسیالیستی را در برداشت، رویدست بود. گ. و. پلیخانف زمانی میگفت: "روسیه مقارن سال 1917 هنوز آردی را که از آن بتوان نان سوسیالیزم را پخت، آسیاب نکرده بود." خوب حالا دیگر در مورد افغانستان چه میتوان گفت؟ برای انجام تحولات سوسیالیستی در افغانستان نه تنها آرد آسیاب شده آماده نبود؛ بلکه هنوز در خاک آن تخم لازم برای این کار نیز پاشیده نشده بود. این برنامه پر مدعا و افراطی از همان آغاز ماجرا جویانه بود و به همین دلیل محکوم به شکست بود... بدینگونه، انقلاب اپریل از همان آغاز کدامین پایگاه اجتماعی نداشت و دولت نو تلاش می ورزید این "نا رسایی" و کمبود را با اقدامات سرکوبگرانه در کلیه عرصه های اجتماعی جبران کند.» (38)

چه کسی مسئول کشتارها بود؟

چه فرد و افرادی در درون حاکمیت حزب دموکراتیک به ویژه در سال های نخست مسئول اصلی کشتارها بود؟ در نخستین روزهای (سنبله ی 1358) که حفیظ الله امین، نورمحمدتره کی را از میدان قدرت بیرون راند و خود در رهبری حزب و دولت قرار

(شهرستان) وعلاقه داری (بخشداری) گرفته تا سطح وزراء، صلاحیت گرفتن و زدن و توقیف کردن داشتند. در موارد زیادی از گرفتن و اعدام کردنها به نظر من امین تصمیم میگرفت، چرا که کار این سازمان را بالآخره امین بررسی میکرد.» (40)

اما ببرک شینواری از خلقی های هوادار امین و معین وزارت سرحدات در حکومت یکصد و سه روزه او اتهام دیکتاتوری را بر حفیظ الله امین تعجب بر انگیز و غیر واقعی می پندارد. شینواری می گوید: «تاحدی که من همرایش (همرای امین) روابط داشتیم من هر قدر که همین تبلیغات را می شنیدیم و فکر میکردیم که آن دلچسپی و دوستی که او با مردم داشت و با دوست های شخصی خود داشت من کاملاً تعجب میکردم که این آدم چطور یک دیکتاتور معرفی می شود؟ اینکه حالات به این شکل بود من دقیقاً گفته نمی توانم که سند پیش ما باشد که چقدر او در این کشتن و بندی کردن رول داشت. منتهامن یک چیز را گفته می توانم اگر این طور فکر کنیم که در این مسایل بالاتر از پنجاه فیصد تأثیر امین بوده باشد باید عزیزالله واصفی بندی نمی شد. این را برادروار می گویم که عزیزالله واصفی زنده است. بسیار دوست های خوب امین شاعر و نویسنده که برای او دلچسپ بود کشته شدند. او نتوانست که آنها را نجات بدهد. حتی از بندی گری آنها را خلاص کرده نتوانست. بعضی خویش های امین هم بندی شدند نتوانست که آنها را خلاص کند. از این

داشت. بگونه مثال او در همان شب نخستین قیام مسلحانه با وصف مخالفت شدید شهید نورمحمدتره کی و ببرک کارمل به قیام کنندگان دستور صادر کرد تا جگرن هاشم خوستی و جگرن هاشم قندهاری و دگرمن سرور قوماندان کندک ترانسپورت هوایی را به شیوه نظامی محاکمه و مجازات کنند. هنگامیکه کارمل به این فرمان نظامیگرانه امین اعتراض کرد به پاسخ او گفت این افسران به قیام خیانت کرده آب به آسیاب قاتل خیبر شهید ریخته اند.» (39)

محمدعزیزاکبری عضو جناح خلق که قبل از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از افسران پایین رتبه پولیس در وزارت داخله (وزارت کشور) بود و سپس در سازمان استخباراتی اگسا و کام به ریاست رسید، در حالی که حزب و تمام رهبری آنرامسؤل تلقی میکند، امین را تصمیم گیرنده اصلی در اعدام هامعرفی می نماید: «برداشت من این است که در مجموع حزب مسؤل است. بعلاوه رهبری حزب، چرا خود تره کی هم در یکی از بیانات خود می گوید که: "سوک چه په تیاره توطئه کوی په تیاره محویی کی" (کسی که در تاریکی علیه ماتوطئه می کند در تاریکی محوش کنید) یا مثلاً در یکی از بیانات دیگر خود میگوید که "زه د اخوانیانو په ضد جهاد اعلانوم" (من در مقابل اخوانیها جهاد اعلان میکنم) و این تقریباً صلاحیت را به آخرین قدمه (رده) حزب انتقال می دهد. یعنی در آنجا صرف اگسا و سازمان اولیه ولسوالی

حزب و حاکمیت حزبی خویش در جامعه نام می بردند. حفیظ الله امین در مصاحبه با دکتوره لیگامایر خیر نگار مجله هوریزنت جمهوری دموکراتیک آلمان در چهارم میزان 1357 گفت: «انقلاب ما یک انقلاب خلقی و کارگری است. دشمنان انقلاب ما اشراف زادگان نازپرور و اخوانیها میباشند. دشمن عمده ما همین اخوانیها یا فرنگیان مسلمان نمکه جاسوسان وجیره خواران امپریالیست ها اند و از طرف حلقه های ارتجاعی تقویت مالی و معنوی میگردند. بر علاوه اشراف زادگان نازپروردگان برهبری ببرک کارمل مطابق خواست امپریالیزم و همچنان چپی های افراطی و ناسیونالیست های تنگ نظر نیز بر علیه منافع کشور ما به دشمنان انقلاب شور و خلق افغانستان خوش خدمتی می نمایند.» (42)

حفیظ الله امین قتل بدون محاکمه مخالفان حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب را در تاریکی های شب به پیروی از دستور تره کی "بهترین حکمیت عادلانه" می خواند. او باری در دانشگاه نظامی یا پوهنتون حربی کابل گفت: «ما به تاسی از هدایات و رهنمایی های درخشان رهبر کبیر و پر افتخار خود به صراحت اعلام میداریم، آنانیکه به حیث وسیله اغراض شوم دشمنان ما در تاریکی علیه ماتوطئه می چینند بهترین حکمیت عادلانه در آن است که در تاریکی از بین برده می شوند و مسئولیت بدوش عمال نوکر صفت امپریالیزم و ارتجاع است.» (43)

خاطر آدم می تواند بگوید که در آن زمان در بعضی شعبات هم شوروی ها تأثیری داشتند و هم دولت بود. دیگران که مؤسسات را پیش بردند. که از تره کی یا امین یا رئیس استخبارات و یا وزیر داخله (دستور) نگرفتند و سر به خود عامل بعضی مسایل شدند.» (41)

این ادعا که حفیظ الله امین در دولت حزب دموکراتیک خلق حتا نمی توانست از حبس و اعدام دوستان و خویشاوندان خود جلوگیری کند درست به نظر نمی رسد. در حالی که دولت حزب دموکراتیک خلق تمام زندانیان سیاسی دوران جمهوریت محمد داود متعلق به جریان اسلامی را در زندان پلچرخی سر به نیست کرد، امین به گونه استثنایی مانع قتل عبدرب الرسول سیاف از رهبران این جریان شد که با او خویشاوندی داشت. آنچه که به عنوان یک واقعیت غیر قابل انکار در رویداد کشتارهای دوران حکومت تره کی و امین وجود دارد، آگاهی رهبران این حکومت به ویژه تره کی و امین از اختناق و کشتار این دوران است. نه تنها آنها جلو بیدادگری حاکمان حزبی را نگرفتند، بلکه با اظهارات و دستورهای ستیزه جویانه خویش خفقان و کشتار را در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق گسترش دادند. دیدگاه ها و ابراز نظرهای تره کی و امین به عنوان رهبران حزب و حاکمیت حزبی برای سایر اعضای حاکم حزب به ویژه در ارگانها و نهادهای امنیتی و نظامی دستورالعمل انقلابی و آیدئولوژیک تلقی می شد. تره کی و امین از دشمنان بی شمار

توسل به ترور (تعقیب، گرفتاری، زندان، شکنجه و قتل) برای سرکوبی هر نوع مخالفت. تسلط یک فرد در رأس حزب و دولت. تلاش برای شکل دادن به جامعه بر اساس آیدئولوژی حزبی. تجهیز همه قوای جامعه در راه هدف های حزب و دولت و نابودی استقلال فردی.»

دولتی را که حزب دموکراتیک خلق تشکیل داد از همان آغاز بر بنیاد توتالیتریزم شکل گرفت و بگونه فزاینده در این مسیر کشانده شد. رهبران و بسیاری از اعضای حزب روش عملی خود را در تمام دوران حیات حزب بر مبنای آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم و حتا بر مبنای برداشت خود از آن آیدئولوژی تنظیم کردند؛ هر چند که آنها گاهی تلاش نمودند تا ویژگیهای اعتقادی و آیدئولوژیک خود و حزب خویش را از انظار عامه کتمان کنند. رهبران و حاکمان حزبی در پرتو آیدئولوژی حزب با جزم اندیشی و مطلق گرایی وارد میدان حاکمیت شدند. آنها با باور های جزمی و انتزاعی ملهم از آیدئولوژی حزب، پیش فرض های بی شماری را در جهت تحول تمام عرصه های حیات جامعه تبیین کردند و برای تحقق این پیش فرض ها علی رغم نا همواری های اجتماعی و فرهنگی به زور و خشونت متوسل شدند. حاکمان حزب دموکراتیک خلق مبارزه آشتی ناپذیر طبقاتی را مبتنی بر دریافت های خود از آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم بخشی از سیاست در کرسی حاکمیت قرار دادند. آنها با این جزم اندیشی و مطلق گرایی

امانکته بسیار مهم و قابل بررسی انگیزه ها و عوامل این اختناق و کشتار است. چرا حزب دموکراتیک خلق به عنوان بزرگترین نیروی چپ روشنفکری با ادعای بلندترقی طلبی و عدالتخواهی، در اداره جامعه و کشور خود با این اشتباهات و غلطی های بزرگ گام گذاشت؟ آیا فرهنگ و مناسبات اجتماعی در جامعه قبیلوی و مذهبی افغانستان با صدور فرمان و با آزار و کشتار قابل تغیر و دگرگونی بود؟ آیا دستگیری و به زندان افگندن اقشار مختلف مردم و قتل آنها بدون مجوز قانونی و فیصله محکمه، نیازی برای ترقی و عدالت در افغانستان محسوب می شد؟ سیاست سرکوب گرانه و کشتار دولت حزب دموکراتیک خلق از کجا و از چه عامل و انگیزه یی ریشه می گرفت؟

جزم اندیشی و مطلق گرایی:

رهبران و بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق در حالی که تشکیل حزب را از همان آغاز در جهت تحقق برنامه دموکراتیک عنوان کردند، اما سپس به شیوه غیر دموکراتیک از طریق کودتای نظامی حاکمیت آیدئولوژیک و توتالیترایجاد نمودند. حکومت توتالیتر با این ویژگیها مشخص می شود:

«نظارت دولت بر کلیه شئون فعالیت های اقتصادی و اجتماعی. انحصار قدرت سیاسی در دست یک حزب حاکم. حذف کلیه اشکال نظارت دموکراتیک از جامعه.»

اعضاء و هوادار حزب دموکراتیک خلق نیستند. جزم اندیشی و مطلق گرایی فرهنگ تسامح و مدارا را از حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت می گرفت و دنیا در پرتو جزم اندیشی های شان به دو رنگ سیاه و سفید نمودار می شد. آنها که باورها و تصورات خود را از آموزه های آیدئولوژی حزبی و از کتاب ها آنها بگونه ی سرسری و ناقص گرفته بودند پس از غضب قدرت سیاسی در صدد آن برآمدند تا این افکار جزمی و کتابی خویش را بگونه انتزاعی و مجرد بدون اعتنا به زمینه های مساعد عینی و تطبیقی آن در جامعه و بدون توجه به تعارض آن باورها به فرهنگ و بینش اجتماعی مردم به مرحله تطبیق بگذارند. ذهنیت و نگرش آنها در برابر هر ذهنیت و نگرشی غیر از آیدئولوژی حزبی شان، نگرش ارتجاعی، نادرست و سیاه تلقی می شد. آنها برداشت های خود را که به نام آیدئولوژی و اهداف حزب ارائه می شد بگونه مطلق یک امر علمی و پیشرو و در عین حال یک نیاز برای عدالت و پیشرفت در جهت زدودن همه نا برابری ها و بیدادهای اجتماعی می پنداشتند. مطلق گرایی و جزم اندیشی افزون برآنکه به عدم تسامح و نا بردباری در برابر مخالفین و دشمنان منتج می شود، به خود گرایی و خرد گریزی نیز می انجامد. از همین رو حاکمان حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت سرمست از باده ی خودخواهی و خود بینی بودند و هیچگاه فرمانها و عملکرد خود را در جهت متحول سازی

سیاست و حاکمیت را ابزاری برای جنگ طبقاتی پنداشتند و با این توهم که حزب دموکراتیک خلق حزب دهقانان و کارگران است اصولاً در دفاع از طبقات زحمتکش جامعه در جنگ طبقاتی درگیر است. در حالی که جنگ میان دولت حزب دموکراتیک خلق و مخالفان آنها که به مجاهدین معروف شدند جنگ طبقاتی نبود. حتی بسیاری از دهقانانی که از سوی حاکمان حزب دموکراتیک خلق زمین دریافت کردند علیه آنها جنگیدند. رهبران و حاکمان حزب برنامه اصلاحات ارضی و لغو مناسبات فیودالی را در واقع بدون مشارکت دهقانان با توهم نمایندگی از دهقانان به راه انداختند. حاکمیت آیدئولوژیک اعم از آیدئولوژی چپ و راست حتی اگر با انقلاب شکل بگیرد بصورت طبیعی بسوی استبداد و خشونت می رود. چنین حاکمیتی تفکر را از مردم می گیرد و جامعه در نظر حاکمان به دو گروه موافق و مخالف و در واقع به دو گروه دوست و دشمن تقسیم می شود. همه مجبور اند تا در همسویی با آیدئولوژی حاکم قرار بگیرند. با توجه به همین اندیشه و سیاست بود که حاکمان حزب دموکراتیک خلق در پایتخت و ولایات شاگردان و محصلان را از مکاتب و مؤسسات تحصیلی، کارگران و کارمندان را از محل کار و ادارات دولتی به خیابانهای کشاندند تا برای آرمانها و اهداف آنها شعار بدهند؛ در حالی که آنها میدانستند تمام شاگردان معارف و کارمندان دولت

دموکراتیک کنفرانس سرتاسری حزب در 23 حوت 1360 خورشیدی در شهر کابل تدویر گردید، استفاده از تجارب تاریخی حزب کمونیست شوروی در ساختمان جامعه افغانستان و ظایف مبرم خوانده شد: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان رشد و تحکیم مداوم و هر چه بیشتر و حدت برادرانه، دوستی و همکاری با حزب بزرگ کمونیست اتحاد شوروی را که لنین کبیر داهی زحمتکشان جهان آنرا بنیاد نهاده است و به همین سان استفاده از تجربه تاریخی و دست آوردهای عظیم تاریخی حزب کمونیست اتحاد شوروی را در امر ساختمان جامعه نوین وظیفه مبرم خویش میدانند.» (44)

حزب دموکراتیک خلق در زمینه کار تشکیلاتی و سازمانی متأثر از حزب کمونیست شوروی به خصوص از دیدگاه های لنین و روش حزب بلشویک روسیه بود. برای بلشویک ها و بلشویزم تنها یک تعریف از جهان حقانیت داشت؛ تعریفی که خود آنها ارائه میکردند. هرکسی در کنار آنها بر مبنای این تعریف می ایستاد خوب در غیر آن دشمن تلقی می گردید که باید با قهر انقلابی نابودی شد. سازماندهی حزب بلشویک روسیه برخاسته و متأثر از سنت های استبدادی جامعه روسیه بود؛ اما حزب دموکراتیک خلق در افغانستان گام به گام پای در جای پای آن گذاشت. بلشویک سازی حاکمیت و تبعیثیت از روش بلشویک ها در سرکوبی مخالفان و دشمنان به گونه ای بود که رهبران حاکم حزب دموکراتیک خلق در برابر انتقاد

جامعه در ترازوی خرد و منطق به سنجش نمی گرفتند. یکی دیگر از عواملی که جزم اندیشی و مطلق گرایی حاکمان حزب دموکراتیک خلق را تقویت کرد، ساختار قبیلہ یی جامعه و تأثیر این ساختار بروی افکار و ذهنیت اعضای حزب در کرسی حاکمیت بود. بخشی از ستیزه جویی و خصومت حاکمان حزب با تمام گروه ها و جریانهای مخالف ریشه در ذهنیت قبیلہ یی این جریان داشت که متأثر از بافت قبیلہ یی و سنت های حاکم بر جامعه قبیلہ یی بود. در جامعه قبیلوی افغانستان، سیاست و تفکرات سیاسی در میان تمام گروه های چپ و راست با سنت های قبیلہ یی آلوده است. جزم اندیشی، نا بردباری، کینه توزی، ستیزه جویی، خودگرایی، زورگویی و خرد گریزی از سنت های متداول یک جامعه قبیلہ یی و عقب مانده است.

"بلشویک سازی حاکمیت":

جزمگرایی حزب دموکراتیک خلق بر مبنای آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم و تعلقات آیدئولوژیکی حزب به کمونیستان روسی و تبعیثیت آن در سازماندهی و تشکیلات از نظریات لنین و حزب بلشویک روسیه، حاکمان و رهبران حزب دموکراتیک خلق را بسوی بلشویک سازی حاکمیت برد. بلشویک سازی حاکمیت از نخستین لحظات پیروزی کودتا با صدور فرامین انقلابی و مصوبات ارگانهای حاکم حزب آغاز گردید و سپس در تمام سالهای حاکمیت این حزب ادامه یافت. در برنامه عمل حزب

دنبال گردید. انکار شوروی ها و کمونیست های افغانستان از اینکه صرف در اثر کودتای نظامی رویکار آمده اند، حکم افسانه و روایتی را دارد. قدر مسلم این است که بلشویک ها در سال 1917 در مسکو گروه خلق و پرچم در سال 1978 در کابل در اثر کودتاهای نظامی قدرت را غصب کردند.» (46)

لنین در دهمین کنگره حزب کمونیست شوروی در سال 1921 فعالیت های فراکسونی را در درون حزب کمونیست ممنوع کرد و در پرتو این فیصله اصل مرکزیت دموکراتیک شکل گرفت که از این اصل حزب دموکراتیک خلق هم پیروی کرد. این اصل انحصار طلبی و استبداد را در حزب و حاکمیت حزبی بار آورد. حزب بلشویک و سپس حزب کمونیست با این ویژگی به حاکمیت پرداخت و حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت نیز در همین خط حرکت کرد. سنترالیزم دموکراتیک کدام اصول دقیق بر مبنای اراده آزاد اعضای حزب و مردم در بیرون از حزب و حاکمیت نبود. این در واقع دیدگاه های رهبر یا منشی عمومی کمیته مرکزی حزب بود که همه در حزب تحت نام این اصل باید تابع آن دیدگاه هادی بودند. در حاکمیت نیز این اصل تعمیم داده شد. تا زمانی که آن منشی عمومی در رهبری حزب و حاکمیت قرار داشت اصل سنترالیزم دموکراتیک متابعت از نظریات او بود. وقتی جای او را فردی دیگری می گرفت اصل مرکزیت تابع دیدگاه های او می شد. روش بلشویک سازی در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به تمام عرصه ها تعمیم یافت. اقتصاد دولتی شد، تغییراتی در نظام آموزشی مکاتب و مؤسسات تعلیمی و تحصیلی بیان آمد که آموزش تعالیم

دولتمدارن شوروی از وقوع کشتارها در دوران حکومت لنین سخن می گفتند تا از یکسو تشابه حاکمیت خود را باحاکمیت لنین نشان بدهند و از سوی دیگر حقانیت عملکرد خود را از زاویه آیدئولوژیک به گوش رهبران شوروی برسانند. وقتی تقاضای تره کای و امین مبتنی بر اعزام نیروهای شوروی پس از قیام 24 حوت 1358 در هرات مورد بحث در بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی قرار گرفت، "کریلینکو" که مخالف اعزام قوا بود گفت: «ما به ایشان (تره کی و امین) همه چیز داده ایم، و چه واقع گردید؟ هیچ چیز کمک نه نموده است. آنها مردم معصوم و بی گناه را تیرباران می کنند و بعداً می گویند که در زمان لنین هم مردم تیرباران می گردیدند. باین ترتیب میخواهند عمل خود را توجیه نمایند. ملاحظه فرمایید آنهاچه مارکسیستهای اند!» (45)

هنری برادشرنویسنده و پژوهشگر امریکایی از زاویه دیگری به همسانی میان حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و انقلاب روسیه به رهبری حزب بلشویک نگاه می کند: «در هر دو قضیه یک گروه کوچک، بدون صلاحیتی از طرف عامه مردم، قوای نظامی را برای غصب زمام داری حکومت بکار بردند. همچنان مانند سال 1917 که در آن وقت لنین در اثر کمک خارجیان دولت بعد از رژیم سلطنتی کرنسکی را سقوط داد، مداخلات شوروی در دراز مدت بود که دولت بعد از رژیم سلطنتی محمد داود را سقوط داد، در هر دو مورد غصب قدرت باجنگ های داخلی

جامعه سوسیالیستی در شوروی پس از سانسور توسط حزب کمونیست شوروی بدسترس حزب دموکراتیک خلق قرار میگرفت: «امروز این را نباید از نظر بدور داشته و اشتباهاً قضاوت نادرست نمود که اطلاعات و معلوماتی را که افغانها در باره "ساختمان سوسیالیزم دولتی" از شوروی آن روز در آن سالها بدست می آوردند، همه اش با قطع و صحافت، یعنی دست خورده و سانسور شده از جانب حزب کمونیست اتحاد شوروی ابتدا در اختیار سازمانهای مخفی در ایران قرار داده می شد و بعداً به افغانستان فرستاده می شد...» (47)

حاکمان حزب دموکراتیک خلق در رهبری و اداره کشور به جای توجه به جامعه و تحلیل از شرایط ذهنی و عینی حاکم در کشور خود، بسوی اندیشه ها و تجارب کمونیستان روسی در تشکیل و تحکیم دولت حزب کمونیست اتحاد شوروی می دیدند و از آنها اقتباس و تقلید میکردند. یکی از افسران مشاور شوروی در ارتش افغانستان در دفتر یادداشتهای خود می نویسد: «من نمی گویم که ماکورکورانه ساختار خود را رونوشت برداری می کردیم، با آنکه رهبران افغان بر آن پافشاری داشتند که شما برای ما همه چیزها را مانند آنچه که در کشورتان است، انجام دهید. درست همانند آنچه که در کشورتان است! مگر ما می کوشیدیم ویژگیهای ملی کشور را در نظر داشته باشیم و تراز آمادگی کادرها را.» (48)

مارکسیزم - لنینیزم بر مبنای تعبیر و تفسیر روسی آن بخش عمده نصاب درسی قرار گرفت. در نهاد های نظامی و امنیتی به نظامیان، کارمندان و سربازان تمام ارگانهای امنیتی و نظامی در ارتش، پولیس و سازمان امنیت آیدئولوژی حزب حاکم و در واقع آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیزم آموزش داده می شد. در عرصه اجتماعی نیز نهادها و سازمانهای مختلف در نظارت و کنترل حزب و حاکمیت حزب شکل گرفت. این نهادها و سازمانهای اجتماعی نمی توانستند در نقش نهادهای آزاد جامعه مدنی عمل کنند بلکه ملزم به تبعیبت از دیدگاه و سیاست حزب بودند؛ دقیقاً آنچه که در حاکمیت بلشویک هادر روسیه انجام یافت.

تقلید از شوروی و بیگانگی از جامعه:

جزم اندیشی و مطلق گرایی برخاسته از آیدئولوژیک بودن حاکمیت حزب، بلشویک سازی حاکمیت ناشی از الگوبرداری و وابستگی حزب مذکور به اندیشه و عمل بلشویک های روسیه، حزب دموکراتیک خلق را در کرسی حاکمیت به یک جریان سیاسی مقلد از شوروی و حزب کمونیست شوروی مبدل کرد. تقلیدی که روشن ترین پیامد آن دوری از جامعه بود. این تقلید ریشه در وابستگی حزب به شوروی و آیدئولوژی حاکم بر شوروی داشت و مایه سلب مستقل اندیشی رهبران حزب دموکراتیک خلق در تمام عرصه ها حتی در مورد رویداد های تاریخی و اجتماعی مربوط به شوروی و نظام سوسیالیستی در آنکشور می شد. به گونه ای که یک عضو حزب دموکراتیک خلق اذعان میدارد که معلومات در مورد ایجاد

وابستگی به شوروی، تقلید کور کورانه یابنه قول "یوری کوزنتس"، اقتباس غیر "اصلی" از شوروی در اداره جامعه و کشور، رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق را از مردم و از واقعیت های اجتماعی افغانستان دور و بیگانه ساخت. "بارنت روبین" محقق امریکایی، درک و دریافت حاکمان و رهبران حزب دموکراتیک خلق را از جامعه شان بسیار سطحی می پندارد. او می گوید: «اساساً آنها میخواستند گروه هایی را که در میدان قدرت رقیب خود میدانستند، از میان بردارند و همه را به زندان بیندازند و همین امر نشان میدهد که درک و دریافتی که آنها از جامعه داشتند، بسیار ساده انگارانه، سطحی نگرانه و از لحاظی مغایر با اخلاق انسانی بود. به این معنی که آنها فکر میکردند که توده های مردم زندانی عناصر نا باب شده اند یا گروه های ناصالح آنها را به اسارت خود در آورده اند و اگر آنها کارگزاران این گروه ها را بکشند، آنوقت مردم از تصورات کاذب خود دست برخواهند داشت و با گروه جدیدی که می خواهد آنها را رهایی بخشد، متحد خواهند شد و این طرز فکر نشان دهنده آن است که آنها از طبیعت و خصلت جامعه و فرهنگ افغانستان هیچ شناختی نداشتند.» (51)

گاهی رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق خود را کمونیست تر و انقلابی تر از مشاروران روسی خود نشان میدادند. به گفته یک نویسنده روسی: «حزبیهای که دوشادوش شورویها کار میکردند با پیروی

ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان از نفوذ و تأثیر شوروی ها بروی رهبران حزب دموکراتیک خلق در دوران حاکمیت چنین تصویر ارائه می کند: «رهبران افغانستان البته که از ما به پاس همیاری انترناسیونالیستی ممنون بودند، اما این سپاس گزاری دلیل خود را داشت. آنها به خوبی می دانستند که تنها به یاری مامی توانند برکسی قدرت تکیه بزنند. از این رو متوجه دهان مابودند که دقیقاً هر آنچه را مامی گوئیم یابنه آنان مشورت می دهیم و یا پیشنهاد می کنیم، اجرا کنند.» (49)

شیوه تقلید رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق نیز شیوه نادرست و غلط بود. نه به ضرورت این تقلید می اندیشیدند، نه به بازنگری شیوه تطبیق تقلید خود می پرداختند و نه آنچه راکه اقتباس و تقلید میکردند به بحث و تحلیل میگرفتند. "یوری کوزنتس" مشاور سیاسی شوروی در کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق بعداً اظهار داشت که حتا این اقتباس و تقلید رهبران و حاکمان حزب مذکور، اصلی نبود. او میگوید: «رهبران انقلاب پیروزمند ثور هیچ اطلاعی نه از تاریخ کشور ما و نه تجربه ما منجمله خطا هایی که در روند ساختمان سوسیالیسم صورت گرفته بود، نداشتند. آنها تصور بسیار خلاصه شده ای را به عنوان راهنمای حرکت انتخاب نمودند، و آنچه را که اقتباس کردند، اصلی نبود.» (50)

فداکاری آنها بهره برداری می‌کردند. با آدمها به عنوان عامل انسانی مجرد برخورد می‌کردند و اندیشه های خود را از راه زور در عمل پیاده می‌ساختند. دولتی را که بوجود آورده بودند، با نیروی سرنیزه و اختناق در کشور سر پا ایستاده بود. آنها خود از خلق بیگانه بودند، مردم آنها را برنگزیده بودند. در پیشگاه مردم مسئول و پاسخده نبودند. انتقاد ناپذیر بودند. صرف تابع فراكسیون حزبی، قوم، قبیله و گروه خود بودند و همچنان از الطاف شوروی برخوردار بودند.» (53)

سلیمان لایق از چهره های شاخص حزب دموکراتیک خلق و عضو دفتر سیاسی حزب نیز پس از سقوط حاکمیت حزب و فروپاشی امپراتوری شوروی و اردوگاه سوسیالیسم روسی در جهان به عدم رابطه حزب خویش و حاکمیت حزب بامردم و جامعه اعتراف می‌کند. هر چند او در تمام سالهای حاکمیت حزب از مهره های مهم این حاکمیت بود: «انقلاب ثور از طرف حزب پروگرام هم نشد و تصویب هم نشد و در اثر اراده یک عده و النتریسست ها بدون آگاهی قانونی حزب از این مسئله صورت گرفت. و براین بنیاد همین قیام و یادست آوردی که داشت مجبور بود او کسانی که این را سازمان داده بودند و بر نیروهای نظامی تسلط یافته بودند که آرزوها و اهداف آنها را به حیث اهداف انقلاب تعقیب بکنند. فلذا آن چیزهای که ما یا سازمان دهندگان حزب دموکراتیک خلق به صورت کتابی آموخته بودند در ظروف و

از منطق "تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق - همه چیز برای پیروزی انقلاب ثور" تلاش می‌ورزیدند گاهی" کمونیست تر" از مشاوران خود باشند. حزبهای افغان (در گام نخست افسران جوان) بیشتر از ته دل می‌کشیدند به سان کمونیستهای دوره جنگ جهانی دوم که با کارنامه و جانفشانی های شان در دوره های دروس سیاسی و نشست و برخاست با مشاوران که در میان آنان رزمندگان جنگ جهانی دوم از آبرومندی بالایی برخوردار بودند آشنایی یافته بودند؛ باشند.» (52)

تقلید، وابستگی و انقیاد از شوروی در طول حاکمیت حزب دموکراتیک خلق سیر فزاینده و رو به گسترش داشت. با گذشت هر روز که این وابستگی و انقیاد بیشتر می‌شد؛ فاصله و بیگانگی رهبران حزب مذکور از مردم و جامعه عمیق تر می‌گردید. یکی از مشاوران شوروی در حکومت حزب دموکراتیک خلق هر چند پس از فروپاشی امپراتوری شوروی، تصویر این فاصله و بیگانگی رهبران حزب دموکراتیک خلق را از مردم اینگونه ترسیم می‌کند: «رهبران حزب (تره کی، امین، کارمل و نجیب الله) همواره میکوشیدند به نمایندگی از خلق سخن گویند و در حرف تمایل داشتند نشان دهند که به خاطر منافع آن جانفشانی می‌کنند. مگر در عمل از مردم دور بودند و به آرمان و نیازهای آن بی تفاوت برخورد می‌کردند. رهبران حزب دموکراتیک خلق از حزبهای عادی دور بودند، و بیشرمانه از میهن پرستی و

وزارت گماشته شد، وزارت مذکور را دوباره در کنترل مستقیم خود قرار داد. همچنان او داکتر شاه ولی از هواداران خود در جناح خلق را به وزارت خارجه و معاونیت صدارت گماشت و در وزارت خانه های دیگر افراد بیشتری از طرفداران خود را وارد کرد.

امین که تسلط خود را به حزب و حکومت مستحکم کرده بود، روز 13 قوس 1357 خورشیدی (3 دسامبر 1978 میلادی) به حیث فرد دوم حزب و دولت در جمع عالی رتبه ترین هیئات حزبی و دولتی بریاست تره کی، عازم شوروی شد. اما در مسکو هیچگونه هوشدار و توصیه ای به رهبر جناح خلق و امین که جناح پرچم را از قدرت کنار زده بودند، صورت نگرفت. زمامداران شوروی از رهبران جناح خلق با گرمی و صمیمیت استقبال کردند. در این سفر معاهده حسن همجواری میان دولت های شوروی و افغانستان به امضاء رسید؛ معاهده ای که ظاهراً مبنای توجیه و تفسیر تجاوز نظامی شوروی در سال بعدی قرار گرفت. در این معاهده از انکشاف همکاری های دوجانبه در ساحه نظامی غرض تقویت ظرفیت دفاعی طرفین متعهد سخن زده شده بود. البته قبل از امضای معاهده مذکور نیز حکومت حزب دموکراتیک خلق از کمک های هنگفت نظامی و اقتصادی شوروی بهره مندی شد و میزان این کمک هادر روز های راندن و تصفیه جناح پرچم از حاکمیت توسط جناح خلق بصورت فزاینده بالا میرفت. بدون تردید استقبال زمام داران شوروی از رهبران

امکاناتی که عملاً به وجود آمده بود قابل انطباق نبود. کادرها و رهبرانی که بعداً این پروسه را تعقیب کردند ستاژ خوبی در میان مردم نداشتند. بر خواسته از مردم نبودند. ...» (54)

منازعه ی قدرت در جناح خلق حفیظ الله امین و سلطه ی فزاینده در حزب و حکومت حزبی:

روند تسلط و کنترل حفیظ الله امین به حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزبی، در واقع همزمان با تشکیل حکومت مذکور آغاز شد. او این پروسه را پس از راندن جناح پرچم و سپس خفه کردن تره کی و اخراج هواداران او از حزب و حکومت تکمیل کرد.

حفیظ الله امین پس از اخراج جناح پرچم از حاکمیت، سلطه خود را به وزارت های دفاع و داخله گسترش داد. او نخست سرپرستی وزارت دفاع را شخصاً بدوش گرفت، سپس که در برابر وطنجار به عنوان مدعی این وزارت قرار گرفت، رهبری وزارت را بدوش تره کی گذاشت و خود به معاونیت او در این وزارت منصوب شد. پس از قیام هرات در حوت 1357 امین هر چند که به تقرر محمداسلم وطنجار به حیث وزیر دفاع تن در داد اما افراد نزدیک وهوادار خود را به پست های مهم آن وزارت گماشت. در تابستان این سال بار دیگر وطنجار را از وزارت دفاع کنار زد و با بدست آوردن معاونیت وزارت دفاع در حالی که تره کی ظاهراً به سرپرستی

و اصلاحات دستگیرپنجشیری وزیر فواید عامه، ارضی، عبدالکریم میثاق وزیر مالیه، محمود سوماوزیر تحصیلات عالی، جگرن اسلم وطنجار وزیر دفاع، عبدالرشید جلیلی وزیر تعلیم و تربیه، عبدالحکیم شرعی جوزجانی وزیر عدلیه ولوی سارنوال، منصور هاشمی وزیر آب و برق، انجنیرصادق عالمیار وزیر پلان سازی، خیال محمد کتوازی وزیراطلاعات و کلتور، سیدمحمد گلاب زوی وزیر مخابرات، شیرجان مزدور یار وزیر داخله، انجنیر محمداسماعیل دانش وزیر معادن و صنایع، عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت، حسن باری شفیعی وزیر ترانسپورت و صاحب جان صحرائی وزیر سرحدات.

درمیان وزیران معرفی شده از سوی امین تنها باری شفیعی عضو جناح پرچم بود که با تبلیغات منفی خود علیه بربک کارمل رهبر پرچم و مدیحه سرایی برای رهبران جناح خلق مورد اعتماد و الطاف امین قرار گرفت. امین که پس از احراز مقام صدارت بصورت علنی و رسمی ریاست حکومت را بدست گرفته بود در صدد تصاحب رهبری حزب و دولت خلقی شد. قرار داشتن نورمحمدتره کی هرچند بصورت نمایی و سمبولیک در رهبری حزب دموکراتیک خلق و دولت حزبی دیگر برای حفیظ الله امین خوش آیند نبود. ازاین رو او در منازعه بر سر قدرت با تره کی آماده شد؛ و زمینه های پیروزی خود را در این منازعه مساعد می پنداشت. چون: او (امین) خود را قهرمان و قوماندان انقلاب کبیر ثور

جناح خلق و مهم تر از آن تداوم کمک های رو به افزایش نظامی واقتصادی شوروی به دولت خلقی، حفیظ الله امین را به فکر آن واداشت تا تسلط خود را در حزب و حکومت گسترش بخشد و بدون هیچ نگرانی از نارضایتی مسکوه، بسوی انحصار کامل قدرت گام بردارد. هر چند امین تا این زمان نیز کنترل خود را بر تمام ارگانها و دوایر امنیتی و نظامی دولت قایم کرده بود و عملاً در حکومت خلقی به جای تره کی، فرمانروایی میکرد. آنگونه که او به ماجرای گروگانگیری "آدلف دبس" سفیرایالات متحده امریکا در چهاردهم فبروری 1979 در کابل، با تصمیم و فرمان خود پایان داد. امین در این حادثه، نیروی نظامی و امنیتی را وارد عملیات ساخت که در نتیجه آن سفیر امریکا با گروگانگیران به قتل رسیدند.

حفیظ الله امین در روزهای پایانی نخستین سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، ریاست حکومت را بنام لومری وزیر (نخست وزیر یا صدراعظم) بدست آورد. او از سوی تره کی مؤظف به تشکیل کابینه شد. امین کابینه خود را که بیشتر از طرفداران و هواداران خودش در جناح خلق بودند روز یازدهم حمل 1358 خورشیدی (27 مارچ 1979) به تره کی معرفی کرد. او به عنوان لومری وزیر، همچنان وزارت خارجه را بدست گرفت و سایر و زیران او عبارت بودند از:

داکترشاه ولی معاون لومری وزیر و وزیرصحت عامه، صالح محمدزیری وزیر زراعت

جانبداری نورمحمدتره کی از امین بعداً در دوران انشعاب حزب دموکراتیک خلق نیز ادامه یافت. به نظر میرسد که امین پیش از کودتای ثور 1357 در داخل جناح خلق نیز به مخالفت های گسترده روبرو بود. این مخالفت ها هیچگاه به تضعیف موقعیت امین در داخل جناح خلق که از حمایت تره کی برخوردار بود، نیانجامید. میرصاحب کاروال عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق در دوران رهبری و حاکمیت نجیب الله، از مخالفت با امین در داخل جناح خلق سخن میگوید: «قبل از قیام مسلحانه ثور روحیه قویاً ضد حفیظ الله امین در میان کادر های حزبی و هم در سطح رهبری حزب وجود داشت ولی امین بسیار ماهرانه و هوشیارانه از نورمحمد تره کی به حیث مدافع و سرپوش استفاده اعظمی نمود که نه تنها برخی زیادی از کادرهای ملکی، نظامی حزب بلکه اعضای رهبری حزب نیز قربانی این روابط شدند. امین اولاً عمده ترین حریفان خود را مانند طاهر بدخشی، داکتر زرغون، ظاهر افق و غیره رانه تنها از حزب تصفیه و اخراج نمود بلکه در زمان زمامداری خود آنها را زندانی، تهدید، شکنجه و بالآخره به وحشیانه ترین وجه آنها را اعدام کرد.» (55)

دستگیرپنجشیری از مؤسسين حزب دموکراتیک خلق در جناح خلق نیز، به حمایت تره کی از امین در برابر هرگونه مخالفت درون حزبی اشاره می کند. او می نویسد: «نقشه ترور علی احمدخرم (وزیر پلان در جمهوریت محمد داود) تا جائیکه تحقیقات

(کودتای ثور) و مستحق زعامت در حزب و دولت میدانست. جناح پرچم را به آسانی از حاکمیت رانده بود و ارتش دولت حزبی را از حضور و نقش پرچمی ها تصفیه کرده بود. کمک های بلاوقفه و رو به تزاید نظامی و اقتصادی شوروی را به حیث بزرگترین و یگانه حامی قدرتمند خارجی حزب و دولت حزبی در دسترس داشت.

امین و تره کی؛ رفاقت پرستشگرانه و خصوصت مفتضحانه:

شکل گیری منازعه قدرت میان امین و تره کی یک افتضاح باورنکردنی و شگفت انگیز بود. کشمکش امین و تره کی برسر قدرت نه از سوء ظن بلکه ظاهراً از صمیمیت متقابل، به ویژه از احترام و رفاقت متعبدانه امین در برابر تره کی آغاز شد.

حفیظ الله امین در داخل حزب دموکراتیک خلق چه قبل از حاکمیت حزب و چه در جریان حاکمیت با حمایت تره کی مدارج بالای حزب و حکومت حزبی را طی کرد. امین در داخل کمیته مرکزی حزب یک شخصیت پرخاشگر، مرموز و تندرو محسوب می شد. او همیشه با بربک کارمل و طرفداران او در حزب روابط غیر دوستانه و متنشج داشت.

صرف نظر از اینکه در اختلافات و کشمکش های امین با کارمل و طرفداران یا همکاران وی چه کسی با معیارها و ضوابط حزبی حق به جانب بود، تره کی به عنوان رهبر حزب جانب امین را میگرفت. حمایت و

حکومتی امضاء میکرد و طرح های او را در سیاست داخلی و خارجی دولت خلقی مورد پذیرش و عمل قرار میداد. ظاهراً نفوذ نا محدود حفیظ الله امین بروی تره کی از انقیاد و کرنش او ناشی می شد. امین به حد پرستش، تره کی را مورد احترام قرار میداد. القابی را که حفیظ الله امین در سخنرانی ها و اظهارات خود برای تره کی بیان میکرد خیلی بیشتر از یک گزافه سرایی و مبالغه گویی بود. او تره کی را نابغه شرق، رهبر کبیر، معلم توانا، استاد بزرگ و... می خواند و رابطه تره کی را با حزب دموکراتیک خلق به عنوان رهبر حزب، رابطه جسم و روح می نامید. امین خود را شاگرد وفادار تره کی می گفت و گاهی دست او را در محافل رسمی می بوسید. باری او را با لنین رهبر انقلاب اکتوبر 1917 روسیه مقایسه نموده گفت: «آن یک (لنین) رهبر کبیر پرولتاریای جهان و این دیگری (تره کی) رهبر کبیر خلق زحمتکش افغانستان است. هر دو رهبر کبیر دو انقلاب کارگری را رهبری کردند و در تاریخ بشریت از آغاز خود انقلاب پرولتاری بودند و قدرت سیاسی را از آغاز پیروزی خود به طبقه کارگر انتقال دادند. اگر حرف از انقلاب کبیر ثور میزنیم، پس حرف از رهبر کبیر نور محمد تره کی است. اگر حرف از انقلاب اکتوبر میزنیم، حرف از لنین کبیر است.» (57)

کمسیون مرکزی حزبی در ولایت کندز آشکار ساخت توسط حفیظ الله امین طرح گردیده بود. هنگامیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان این توطیه تحریک آمیز حفیظ الله امین را توسط کمسیون کنترل حزبی کشف کرد، بیدرنگ موضوع اخراج امین از کمیته مرکزی و در درجه اول سلب مسئولیت و سبکدوشی او از رهبری سازمان مخفی نظامی مطرح بحث قرار گرفت. طرح مصوبه سبکدوشی امین از رهبری سازمان مخفی نظامی و اخراج از کمیته مرکزی حتی در یکی از جلسه های دفتر سیاسی توسط کریم میثاق نوشته شد. اما تره کی و کارمل مانع صدور مصوبه گردیدند. نور محمد تره کی مصوبه اخراج امین را به این علت به تعویق انداخت، تا طی یکماه افسران بلند پایه اردو و عناصر رهبری کننده سازمان نظامی را از تحت نفوذ امین بیرون بکشد. این دلیل و منطق به هیچوجه نزد اکثریت قریب به اتفاق بیروی سیاسی قانع کننده نبود.» (56)

پس از کودتای ثور و تشکیل دولت حزب دموکراتیک خلق، حمایت تره کی از حفیظ الله امین بیشتر از گذشته افزایش یافت. در طول اولین سال حاکمیت حزب مذکور، نه تنها امین در چتر حمایت تره کی به موقعیت های بلند حزبی و دولتی رسید، بلکه تره کی عملاً در خدمت تمایلات و برنامه های امین قرار گرفت. اوتام خاصت های امین را در داخل حزب و دولت تأییدی نمود، به پیشنهادات او در جایابی و تعیین افراد در پست های

نموده ام. ببینید دستام آبله نموده است، ولی شاید شما واقعیت را میگوئید.» (60)

از پاسخی تأثر انگیز و نابا وارنه ی تره کی به هواداران خود بر می آید که وی توطئه امین را تا سرحد قتل خویش نمی پذیرفت. زیرا تره کی از یکطرف خود را در کرسی حاکمیت مدیون امین میدانست که با قومانده او کودتای ثور به پیروزی رسید و به جای سردارمحمد داود زمامدار افغانستان شد، از جانب دیگر او به همه خاست ها و طرح های امین در داخل حزب و دولت مهر تایید گذاشته بود و به قول خودش امین را در تمام عمر چنان بزرگ نمود که دستناش آبله کرد. تره کی شاهد دست بوسی ها و کرنش های بی پایان امین در برابر خود بود. هنوز واژه های توصیف و تقدیس شاگرد وفادارش در مورد استاد بگوشش میرسید و هنوز تجلیل پرشکوه سالگرد تولدش را توسط شاگرد به خاطر داشت. اما حفیظ الله امین در مورد تره کی چگونه می اندیشید؟

امین و ریشه های خصومت با تره کی:

«بوریس یوناماریف رئیس روابط بین المللی حزب کمونیست شوروی، ضمن ملاقات با حفیظ الله امین در وزارت خارجه، از وی در باره کتاب های داخل رفته وی که همه آثار استالین بودند، پرسید. امین پاسخ داد که استالین برای وی الگو است. زمانیکه یوناماریف به وی توصیه کرد تا بهتر است، آثار لنین را مطالعه

حتا امین یک روز پس از بازگشت تره کی از هاوانا (سپتمبر 1979) در محضر سفیر و هیئات شوروی که میان آنها میانجگری میکردند گفت: «اگر بمرم با نام تره کی که در لبانم خواهد بود، خواهم مرد و اگر تره کی قبل از من بمیرد من تمام پلنهایش را به سر می رسانم.» (58)

تره کی نیز به امین اعتماد و اطمینان کامل داشت و او را از شاگردان صادق و وفادار خود تلقی میکرد. باری در بیانیه رادیوتلوویزیونی خودگفت: «زه حق به جانبه وم چه امین ته می وفادار شاگرد ویل او هگی ته می سل نمری ورکولی. (من حق به جانب بودم که امین را شاگرد وفادار خودم گفتم و برایش صدنره دادم.)» (59)

حتا در ایامی که وجود اختلاف میان تره کی و امین شایع گردید، نورمحمد تره کی هر گونه اختلاف با امین را تکذیب کرد و پیوند خود را با امین چون گوشت و ناخن، جدا ناپذیر خواند. بنا بر این نورمحمد تره کی در روزهای پایانی حکومت خویش نمی توانست باور کند که حفیظ الله امین نقشه قتل او را چیده است. سیدمحمد گلابزوی از وزیران خلقی هوادار تره کی با اسدالله سروری رئیس "اگسا"، وقتی به تره کی در سنبله 1358 می گویند که امین او را به قتل میسرساند، تره کی با تأثر و حن تردید آمیز برای آنها اظهار می دارد که: «من تمام عمر او را بزرگ کرده ام و او را از دشواریهای زندگی حفظ

مکسیکو توسط مامورین "چکا" (سازمان استخبارات شوروی که بعداً به کی. جی. بی تغییر نام یافت) به قتل رسانید. سپس "زینووف" و "کامنف" را توسط "بوخارین" از رهبران قدیمی و متنفذ حزب کمونیست کنار زد. "زینووف" که از رفیقان نزدیک و وفادار استالین محسوب می شد پس از بی اعتمادی استالین در برابر خود روزی به او گفت: آیا رفیق استالین معنی وفا و حق شناسی را میدانند؟ استالین با لحن تند و خشونت بار پاسخ داد: بلی! خوب میدانم... این یک نوع مریضی است که معمولاً سگها به آن مبتلا میشوند. استالین آنها را در 1936 اعدام کرد و سپس "بوخارین" در 1938 مورد بی مهری و خصومت استالین قرار گرفت و تیرباران شد. یکی از رفیقان وفادار استالین در دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی "پیاتاکوف" بود که طی مقاله ای در روز نامه "پرودا" استالین را داهی کبیر و رهبر بزرگ خواند. او نیز مشمول تصفیه های خونین استالین قرار گرفت و تیرباران گردید...» (62)

امین نیز مانند استالین در منازعه درون حزبی بر سر قدرت، نخست جناح پرچم را با تایید و حمایت تره کی از حاکمیت کنار زد و سپس تره کی و طرفداران او را در داخل حزب و حاکمیت حزبی بوسیله هواداران خود تصفیه و سرکوب کرد. تفاوت میان استالین و امین در سرکوبی های درون حزبی این بود که استالین این تصفیه ها را در کرسی زعامت و رهبری حزب و دولت برای بقا و استحکام قدرت خود

کند، امین گفت: ترجیح میدهد تا آثار استالین را بخواند.» (61)

چه اندیشه و عملکرد استالین برای حفیظ الله امین الگو بود؟ در حالی که استالین، شوروی، یک امپراتوری پهناور را در جنگ علیه فاشیسم نازی به پیروزی رساند و آن امپراتوری را پس از جنگ به یک ابر قدرت جهانی مبدل ساخت. اما امین یکجا با تره کی در دوره یک سال ونیم حاکمیت شان، افغانستان را بسوی ویرانی، فقر، جنگ و بی ثباتی بردند. به نظر میرسد که حفیظ الله امین تنها از شیوه های سرکوب و تصفیه استالینی به خصوص از تصفیه های درون حزبی او الگو برداری کرد:

«استالین شخصاً در قصرکرمیلین مکالمات تیلیفونی برجسته ترین افراد حزبی و دولتی شوروی را کنترل میکرد. علاوه بر آن برای کنترل آنها جاسوس میگماشت. با این شیوه افراد و عناصر مقتدر رقیب و مخالف نظریات خود را وحتا آنانی را که رقیب و مخالف تصور میکرد سر به نیست مینمود. این کار را توسط یاران و رفیقان نزدیک خود انجام میداد؛ بعداً نوبت به آن رفقا و یاران میرسید و آنها را توسط رفقا و یاران جدید از صحنه میراند و نابود میکرد. استالین با این روش در آغاز حاکمیتش، "زینووف" و "کامنف" اعضای دفتر سیاسی را در مخالفت و دشمنی با "تروتسکی" قرار داد که از نفوذ و قدرت او نگرانی داشت. وقتی تروتسکی را توسط آنها از صحنه قدرت بیرون و تبعید کرد، سپس او را در

و پرچم بر سر قدرت، او را در دسترسی به زعامت، بیشتر از همه وسوسه و تشویق کرد. هر چند که در این مورد، جناح پرچم با توجه به نقش بعدی شوروی در قتل امین و سرنگونی حکومت او با سکوت می‌گذرند و هواداران خلقی امین، سیاست و عملکرد وی را در منازعه داخلی، ناشی از آزادمندی و بی‌اعتنایی او در برابر روس‌ها تلقی می‌کنند. رویهمرفته اگر شوروی‌ها در شروع بحران درونی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق سیاست دوگانه در پیش نمی‌گرفتند و سپس با ادامه این سیاست، دست امین را در سرکوبی و تصفیه‌های درون حزبی باز نمی‌گذاشتند شاید منازعه قدرت در داخل حزب دموکراتیک خلق، سیر و پیامدی آنچنانی نمی‌داشت. حتی شوروی‌ها در آخرین روزهای تشدید منازعه قدرت میان تره‌کی و امین به این سیاست دوگانه ادامه دادند. وقتی نورمحمدتره‌کی در اول سپتامبر 1979 از هاوانا به مسکو برگشت و توصیه رهبر شوروی را در کرم‌لین مبنی برکنار زدن حفیظ الله امین و آشتی با کارمل و جناح پرچم شنید، امین در کابل از طریق شورویها در جریان این مذاکره خصوصی تره‌کی و برژنف قرار گرفت.

عزیز اکبری فرد دوم در اداره استخبارات دولت حزب دموکراتیک خلق (اگسا) از همراهان تره‌کی در این سفر می‌گوید: «البته سید داود ترون (رئیس دفتر تره‌کی و یکی از هواداران امین که در این سفر عضو هیئات بود) هم با مقامات شوروی و کمیته امنیت دولتی یا کی.جی.

انجام داد، ولی امین از این روش در رسیدن به کرسی رهبری حزب و دولت استفاده کرد. استالین در مسند رهبری به حیث داهی کبیر و رهبر بزرگ در واقع زیر دستان و شاگردان خود را سر به نیست نمود؛ اما امین در کرسی شاگردی با تظاهر و توطئه، رهبر نابغه! و استاد بزرگ خویش را گردن زد.

اما آنچه که به عنوان نکته مهم در شکل‌گیری خصومت میان تره‌کی و امین قابل بحث و بررسی می‌باشد، ریشه‌های این منازعه و به ویژه انگیزه‌های امین در این خصومت است. اگر مخالفت امین با جناح پرچم و رهبر آن بزرگ کارمل در داخل حکومت حزب دموکراتیک خلق از اهداف و تصامیم برنامه ریزی شده او شمرده شود، آیا وی چنین فکری را در مورد نورمحمدتره‌کی رهبر جناح خلق نیز از قبل در سرنوشت پروا دارید؟

"لیف گریلف" Lef Gorelov سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان که در سال 1975 در دوره جمهوری محمد داود تعیین شده بود و تا سال 1979 در این پست باقی ماند می‌گوید که گزارش‌های من به تره‌کی حسادت امین را در همان اوایل برمی‌انگیخت. باری به من گفت که در آینده فقط به من می‌توانید گزارش دهید، حتمی نیست که تره‌کی گزارش تو را بشنود. (63)

صرف نظر از اینکه آیا حفیظ الله امین حتی پیش از کودتای ثور، هوس رسیدن به رهبری حزب و سپس تصاحب زعامت دولت حزبی را در سر داشت یا نه، سیاست دوگانه شوروی در اختلاف و منازعه دو جناح خلق

جی. بی در مورد امین برای مسکو چنین بود:»

1- راهی بایدیافت تا امین از رهبری کشور برکنار گردد چون سیاست داخلی غلطی را پیش میبرد. وی باید شخصاً مسئول اقدامات غیر موجه مجازات کتلوی و ناکامی سیاست های داخلی دانسته شود.

2- باید تره کی به اهمیت ایجاد یک حکومت ائتلافی دموکراتیک که اعضای حزب دموکراتیک خلق به شمول پرچی ها در آن نقش اساسی داشته باشند متقاعد ساخته شود. نمایندگان وطنپرستان از اقشار روحانیون و قبایل و نمایندگان اقلیت های ملی و روشنفکران باید به حکومت راه داده شوند.

3- زندانیان سیاسی به خصوص اعضای جناح پرچم که به شکل غیر قانونی دستگیر و زندانی شده اند باید رها و اعاده حیثیت شوند.

4- باید یک راه دیدار غیر رسمی با ببرک کارمل رهبر جناح پرچم که به جمهوری سوسیالیستی چکسلواکیا مهاجرت کرده است جهت بحث روی استقرار وضع داخلی در جمهوری دموکراتیک افغانستان راه انداخته شود.

5- در صورتیکه وضع بحرانی در کشور به وخامت گراید باید هیئات رهبری احتیاطی برای حزب دموکراتیک خلق افغانستان تدارک دیده شود.» (66)

دستگیر پنجشیری بدون ارائه هیچ اسناد و شواهد و بدون توضیح و استدلال بیشتر از نقش دیپلوماتهای ممالک اروپای شرقی به خصوص از نقش نایب سفیر جمهوری

بی روابطی داشت و ترون هم، یکساعت تایک و نیم ساعت غیبت داشت. من فکر میکنم که شورویها به ترون هم بعضی مسایل را انتقال داده بودند و ترون هم این مسایل را قبل از برگشت تره کی به کابل به امین اطلاع داده بود. یعنی امین در جریان قرار گرفته بود.» (64)

با توجه به آنچه که عزیز اکبری میگوید این پرسش بیان میآید که شوروی ها از این سیاست دوگانه چه اهدافی را در سر می پروراندند؟

نظیف الله نهضت از والی های خلقی هوادار امین، اختلاف و خصومت میان تره کی و امین را نتیجه کار استخباراتی شوروی ها میدانند. او میگوید: «شورویها با بکار انداختن جواسیس داخلی خود که اسدالله سروری رئیس آگسا در رأس و سه عضو کابینه در حکومت در آن سهم فعال داشتند، اختلاف را بین امین و تره کی تشدید نمودند که بالاخره باعث برخورد خونین درون حزبی گردیده و بعد از تضعیف، حکومت شوروی افغانستان را اشغال و رهبری حزبی و دولتی را اعدام و زندانی نمودند.» (65)

میتروخین افسر کی. جی. بی از گزارش مامورین این سازمان به مسکو در مورد امین سخن میگوید که دیدار تره کی با برژنف در بازگشت از هاوانا بر مبنای این گزارش صورت گرفت که سپس به حوادث بعدی انحصار قدرت توسط امین با راندن و قتل تره کی منجر شد. توصیه مامورین کی.

شوروی را در دسترسی به منافع مورد نظر خود تعقیب میکردند؟ چگونه ای که این اشغال از سوی شورویها ضرورت و تضمینی برای ثبات امپراتوری به خصوص در قلمرو های جنوبی آن تلقی میگردید و برای امریکایی ها کشاندن پای شوروی به باتلاق افغانستان غرض انتقام از شکست ویتنام محسوب می شد. هرگاه به این ادعاها در منازعه جناح خلق و پرچم و به ویژه در کشمکش میان تره کی و امین توجه شود، میتوان بخشی از انگیزه های این منازعه را در روابط آنها با هر دو سازمان استخباراتی شوروی و امریکا ریشه یابی کرد. در حالی که هیچگونه شواهد معتبری از روابط امین با سی. آی. ای تاکنون ارائه نشده است، ولی نزدیکی و اعتماد او با شوروی ها تا آخرین لحظات عمرش ادامه یافت.

یکی از دوستان و هواداران امین در خارج از حزب دموکراتیک خلق که دوستی خود را با امین "دوستی ساده و با اعتماد متقابل" تعریف میکند مدعی است که امین مبارزه خود را با تره کی در ماه های نخست حاکمیت حزب دموکراتیک خلق آغاز کرده بود. او بعد از ملاقات با امین در سرطان 1357، در وزارت خارجه که امین او را از ملاقات با تره کی ممانعت می کند، میگوید که از همان لحظه احساس کردم که حفیظ الله امین در دو جهت مبارزه را در پیش گرفته است. یکی محتاطانه در برابر تره کی و یارانش و در جهت دیگر بطور واضح و آشکار در برابر پرچی ها. این دوست هوادار امین در یک

دموکراتیک آلمان در اختلاف میان تره کی و امین سخن میزند: «در چنین وضع به احتمال قریب به یقین دیپلوماتهای کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی از جمله نایب سفیر آلمان دموکراتیک نیز در تشدید اختلاف میان نورمحمدتره کی و حفیظ الله امین تلاش های موزیانه و شک بر انگیز میکرده و دانه های بی اعتمادی رامیان استاد و شاگرد می پاشیده اند. بگونه مثال به تره کی گزارش و هوشیار باش می داداه اند که حفیظ الله امین علیه شما کودتا می کند. نورمحمد تره کی بیدرنگ این اطلاعات را در دسترس گلاب زوی، اسلم وطنجار، اسد الله سروری و مزدور یار این چهار یار وفادار خود قرار میداد. آگاهانه یا غیر آگاهانه موجبات بحران اعتماد میان نور محمد تره کی و حفیظ الله امین فراهم میگردد.» (67)

اگر شوروی ها از طریق جواسیس خودبا ایجاد و تشدید دشمنی میان تره کی و امین، برای اشغال افغانستان زمینه سازی کردند، آیا امریکایی ها هم در کشاندن پای شوروی به افغانستان از طریق جواسیس خود در داخل دولت حزب دموکراتیک خلق نقش داشتند؟ با توجه به ادعای والی شاخه امین در جناح خلق و اظهارات بعدی هواداران تره کی و ادعای جناح پرچم که حفیظ الله امین را جاسوس امریکا و نماینده سی. آی. ای خواندند این پرسش بمیان می آید که آیا کی. جی. بی و سی. آی. ای هر دو یک هدف واحد یعنی اشغال افغانستان توسط قوای

پرچم در قدرت مساعد کند. تره کی به توصیه مسکو متقاعد شد. او پس از دیدار و گفتگو با برژنف، تصمیم خود را در مورد برکناری امین از قدرت حتا قبل از رسیدن بکابل پنهان نکرد. او در فردای آن روز به جمعی از محصلین اعضای حزب دموکراتیک خلق در شوروی، از موجودیت دانه سرطان که اشاره به حفیظ الله امین داشت، در حزب و علاج آن سخن زد. سخن آشکار تره کی در مورد امین قبل از رسیدن بکابل و دستگیری یا برکناری نامبرده، از یکسو حاکی از ساده لوحی و کم فهمی وی در سیاست بود و از سوی دیگر به اطمینان او از توانایی مسکو در انجام این پروگرام برمیگشت.

امادر کابل، حفیظ الله امین از یکسو پیوسته در جریان مذاکرات تره کی و زمام داران شوروی قرار میگرفت و از جانب دیگر فعالیت و حرکت های طرفداران تره کی را به دقت زیر نظر داشت. او با جایابی نیروهای طرفدار خود در فرودگاه کابل و جاده فرودگاه و انتقال هزاران نفر از مکاتب و ادارات دولتی بدو طرف این جاده، از تره کی به گرمی استقبال کرد. او با این تظاهر در پذیرایی، هم قصد اغفال تره کی را داشت و هم قدرت و توان خود را در داخل حزب و حاکمیت حزبی در معرض دید تره کی قرار میداد تا او را از انجام هر اقدامی برضد خودش بترساند. تره کی با امین و بسیاری از وزیران دولت از فرودگاه به خانه خلق (قصر ریاست جمهوری) رفت و به آنها از سفر خود به کیوبا گزارش داد. در این

ملاقات دیگر می گوید که امین با صراحت بیشتر از مبارزه خود سخن گفت: «من از این گفتار امین به خوبی درک نمودم که مبارزه خونین بین حفیظ الله امین و طرفدارانش در یک صف بادشمنانش تره کی، کارمل و روس هادر صف دیگر در خفی در جریان است.» (68)

هر چند این دوست "ساده و با اعتماد متقابل" امین توضیح نمی کند که امین چگونه از یکطرف با روس ها در مبارزه بود و از سوی دیگر وابستگی و اعتماد او به آنها تا آنجایی رسید که نیروهای شوروی را برای حفاظت خود و حکومتش دعوت کرد؟ صرف نظر از این ابهام و تناقض، نکته مهم در اظهارات دوست و هوادار امین این است که حفیظ الله امین از همان آغاز در صدد تصاحب قدرت از تره کی بود. او در رسیدن به کرسی زعامت در حزب و دولت حزبی، از تره کی استفاده ابزاری کرد. نخست جناح پرچم را در داخل حزب و حکومت با تایید و حمایت تره کی کنار زد و سپس منازعه قدرت را با تره کی و طرفدارانش تاراندن و سرکوبی تره کی گسترش داد.

اوجگیری خصومت:

منازعه میان تره کی و امین پس از کنفرانس هاوانا و دیدار محرمانه تره کی با رهبر شوروی به اوج رسید. تره کی بروز یازدهم سپتمبر 1979 (20 سنبله 1358 خورشیدی) از کیوبا به مسکو آمد. در مسکو به او گفته شد تا باکنار زدن امین زمینه را برای مشارکت مجدد جناح

از دفتر سیاسی حزب کمونیست در مسکو وظیفه داده شده بود تا با تره کی و امین مذاکره کنند. این هیئات که در دیدار نخست خود با تره کی بروز دوازدهم سپتمبر مؤفق نشدند تا امین را با او بر سر میز مذاکره بنشانند، روز بعد در چهاردهم سپتمبر دو باره نزد تره کی رفتند. امین باتقاضای تیلیفونی تره کی و در خواست سفیر و هیئات شوروی در روز (14 سپتمبر 1979 مطابق 23 سنبله 1358) به قصر ریاست جمهوری یا خانه خلق آمد. وقتی امین بدنبال محافظانش پله های زینه را در رسیدن به دفتر تره کی می پیمود، تفنگ های بادیگاردان هر دو طرف آتش گشودند. نخستین شلیک از بادیگاردان تره کی بود. سید داود ترون قوماندان محافظین تره کی که از هواخواهان امین بود در این تیراندازی کشته شد. دو تن از محافظین تره کی به نام های ببرک و قاسم نیز به قتل رسیدند و یکی از محافظان امین زخم برداشت. امین بلا فاصله فرار کرد و با بقیه محافظانش از قصر خارج شد. نکته مهم در این حادثه، دریافت پاسخ به این پرسش است که آیا تره کی از قبل در جریان تیراندازی بجان امین قرار داشت؟ آیا او به بادیگاردانش فرمان داده بود تا امین را به قتل برسانند؟

"سفرانچوک" مشاور شوروی در وزارت خارجه حکومت خلقی به نقل از یک مقام کی. جی. بی از این احتمال سخن میگوید که شاید اندروپف رئیس کی. جی. بی به تره کی گفته بود تا امین را بکشد (71)،

اجلاس، سه تن از وزرای طرفدار تره کی (گلابزوی، وطنجار و مزدوریار) شرکت نداشتند. امین در پایان جلسه کابینه با نورمحمدتره کی به گفتگو پرداخت و رئیس اگسا را با سه تن از وزیران نامبرده متهم به انجام توطئه علیه خود کرد: «او از تره کی قاطعانه خواست تا آنها را از پست های شان سبکدوش کند. اما تره کی امین را مورد اعتراض قرار داد و گفت که بخاطر حفظ وحدت حزب، خودش (امین) سفارتی را در خارج کشور بپذیرد. حفیظ الله امین از پیشنهاد تره کی خشمگین شد و با عصبانیت برایش گفت کسیکه کنار رود خودت هستی.» (69)

حفیظ الله امین که سلطه خود را به بسیاری از نهادهای نظامی و امنیتی قایم کرده بود و برای مقابله با تره کی و هوادارانش آمادگی داشت، روز بعد از طریق تیلیفون به تره کی اولتیماتوم صادر کرد تا فرمان برکناری رئیس اگسا و سه وزیر نامبرده را صادر کند.

تره کی هنوز هم بسوی امین بانگاه فرزندی و اعتماد می دید. او به یک هیئات شوروی که مصروف دیدار از کابل بود و به ژنرال گوریلوف مشاور ارشد نظامی، ژنرال ایوانف نماینده کی. جی. بی در کابل و پوزانف سفیر شوروی گفت: «رفیق سفیر ناراحت نباشید او (امین) فرزند من است، من به او اعتماد دارم، بین ما وحدت خواهد بود.» (70)

تره کی زمانی از اعتماد به امین سخن زد که سفیر شوروی، رفتار امین را غیرعادی تلقی کرد. به مامورین شوروی

حزب دموکراتیک خلق تعیین گردد. امین بجیت سفیر به خارج فرستاده شود و نیمی از پست های کابینه به اشخاص غیر کمونیست داده شود. برژنف این سناریو را با تره کی زمانی مطرح کرد که وی بتاریخ یازدهم سپتمبر در راه برگشت از کنفرانس ممالک غیر منسلک منعقد هاونانا در مسکو توقف کرد. چنین فکر می شود که تره کی به خاطری با پلان شوروی موافقه کرد که بنظر وی مسکو میتواند امین را به قبول پلان مذکور وادارد. وی پذیرفت که نقش خود را ایفا نماید. اما "باندچهارنفری" (اسدالله سروری رئیس اگسا، محمداسلم وطنجار، سیدمحمد گلابزوی و شیرجان مزدوریار، وزیران طرفدار تره کی) از خود آجندای علیحده ای داشتند. بدین معنی که باند مذکور معتقد بود که امین بصورت صلح آمیز از قدرت دست نخواهد کشید. اسدالله سروری پلان قتل امین را طرح کرد. طبق این پلان امین باید زمانی به قتل میرسید که جهت استقبال تره کی که از هاونانا بر میگشت، به میدان هوایی میرفت. این پلان وقتی بناکامی انجامید که برادرزاده سروری (محمدعزیزاکبری) که جاسوس کی. جی. بی بود مشاورین شوروی را در جریان گذاشت.» (74)

تیراندازی بروی امین در خانه خلق، منازعه وخصومت میان تره کی و امین را به نقطه غیر قابل برگشت برد. امین به سرعت از قصر خارج شد، ارتباط تره کی را با مراکز نظامی و امنیتی دولت قطع کرد. دفترکار و محل اقامت تره کی توسط

اما بررسی و مطالعه دقیق در این مورد نشان میدهد که نه تره کی قصد کشتن امین را داشت و نه شورویها چنین در خواستی از او بعمل آورده بودند. برعکس شورویها از کشتن حفیظ الله امین روز استقبال او از تره کی در فرودگاه کابل جلوگیری کردند. به قول راجانور مشاورین شوروی به امین گفتند که از راه فرعی به فرودگاه برود (72)

اطلاع مشاورین شوروی به امین نشان میدهد که روس ها در آن وقت برنامه قتل امین را در سرنداشتند. همچنان شلیک مرمی بسوی امین در داخل قصر ریاست جمهوری، نه قومانده و فرمان تره کی بلکه کار طرفداران خلقی تره کی بود. برنامه قتل امین از سوی اسدالله سروری رئیس اگسا، گلابزوی و وطنجار از وزیران خلقی هوادار تره کی طرح ریزی شده بود. به نوشته ژنرال "گاورلوف" وقتی سیدمحمد گلابزوی و اسدالله سروری طرح خود را به تره کی در مورد برکناری و یا نابودی امین پیشکش کردند، تره کی به آنها گفت: «رفقاء گوش کنید! بخاطر نجات زندگی خود حتا مگس را نخواهم کشت. بگذار که تقدیر و سرنوشت مرا، حزب و مردم تعیین کنند.» (73)

در مسکو نیز برای تره کی نه از قتل امین بلکه در مورد دور کردن او از قدرت سخن زده شده بود. به نوشته راجانور محقق و نویسنده هندی: «طبق پلان اتحادشوروی، قرار بود که در وهله اول تره کی بجیت رئیس جمهور باقی بماند، کارمل به حیث صدراعظم و معاون منشی عمومی

خواند. امین پس از دستگیری تره کی در نخستین بیانیه راد یوتلوویزیونی خود گفت: «خلق دلیر و نجیب افغانستان افتخار دارند که با پیروزی انقلاب کبیر ثور دارای چنین جشن ها اند که در آن یکی پی دیگری کارهای معجزه آسا می کنند و به پیش میروند. خلق زحمتکش ما باخنتی ساختن هر توطئه امپریالیزم و سرکوب نمودن هر تجاوز دشمنان انقلاب و از بین بردن هر عنصر منافی تکامل مطلوب انقلاب به پیش میروند. تمام عناصر و سازمانهای خود خواه و بدنام که زحمتکشان ما را به تشویش انداخته بودند، نابود شدند.» (76)

تره کی پس از دستگیری در داخل خانه خلق (کاخ ریاست جمهوری) زندانی شد. رادیوتلوویزیون دولتی در فردای دستگیری وی، در روز پانزدهم سپتمبر از بیماری و استعفای او از کلیه مقام های حزبی و دولتی خبر داد. اوسپس در شبانگاه هشتم اکتوبر همین سال (1979) به دستور شفاهی امین کشته شد و رسانه های دولتی مرگ او را بروزدهم اکتوبر ناشی از بیماری اعلان کردند.

امین کار قتل تره کی را بدوش محمد یعقوب لوی درستیز ارتش (رئیس ستاد مشترک) و جانداد قوماندان گارد ریاست جمهوری گذاشت. یعقوب و جانداد از افسران خلقی طرفدار امین محسوب می شدند که از سوی او به ریاست ستاد مشترک ارتش و فرماندهی قوای محافظ تره کی در خانه ی خلق گماشته شده بودند. تره کی که جانداد را قوماندان گارد محافظ امنیت

جانداد قوماندان گارد ریاست جمهوری محاصره گردید. تره کی به آسانی در داخل قصر تحت نظر نیروهای وفادار به امین قرار گرفت. میتروخین مامور کی. جی. بی می نویسد که قبل از ظهر چهار دهم سپتمبر 1979 تره کی به عزیزاکبری که از سوی امین به عوض سروری به ریاست اگسا گماشته شده بود گفت: «من تجرید شده ام و از انجام هر گونه عملی ناتوانم. فقط مداخله اتحادشوری می تواند مرا نجات دهد اما رفقای شوروی یقیناً مرا نجات نخواهند داد چون از عکس العمل ایالات متحده خوف دارند. من به حزب و مردم وفادار بوده ام. اگر باز ترا دیده نتوانم، خدا حافظ فرزندم» (75)

قتل تره کی:

در حالی که هیچگونه دلایل وشواهدی وجود ندارد که تره کی حتا پس از توصیه ی شوروی ها کمر به قتل امین بسته باشد، اما امین هیچگونه ملاحظه ای را در راندن تره کی از قدرت وقتل او مدنظر قرار نداد. تره کی در آخرین لحظاتی که چنگال مامورین امین آماده ی خفه کردن او می شد، کارت حزبی و ساعت دست خود را به قاتلانش داد تا آنرا به امین بسپارند. ارسال کارت حزب و ساعت دستی به جای هر گونه حرف و پیام دیگری حاکی از ناباوری اوبه توطئه و خیانت امین در برابر خودش بود. تره کی هنوز در توهم دوستی و وفاداری امین به سر میرد؛ اما حفیظ الله امین پس از قبضه قدرت، او را "عنصر منافی تکامل انقلاب"

وارد ساختمان شد، ما در راه رو ماندیم.» (77)

میرمحمدصدیق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر میگوید که امین به جاندا داد هدایت داد تا دستگیری و قتل تره کی را در چهار مرحله عملی کنند. برمبنای هدایت امین، نخست دوتن از بادیکاردان تره کی که هنوز با سلاح خود نزد او باقی مانده بودند از تره کی جدا ساخته شدند و در قوای 4 زره دار به قتل رسیدند. سپس افراد خانواده تره کی را به استثنای خانمش از او جدا ساختند. در مرحله سوم او را باخانمش از حرمسرای قصر به کوتی باغچه انتقال دادند. در مرحله چهارم ابتدا خانمش را از او جدا کردند و بعد اقدام به قتلش نمودند. روزی برای بردن تره کی و انجام نقشه قتل وارد اتاق او شد و برایش گفت که با او بیاید. تره کی قبل از آنکه از اتاق خود خارج شود کارت حزبی خود را از جیبش کشیده به روزی داد تا آنرا به امین بدهد. سپس روزی و دو تن از همراهانش، تره کی را به اتاق دیگری که در وسط آن تنها یک تخت خواب بدون پایه قرار داشت، انتقال دادند. ودود میگوید:

«در این وقت تره کی که دهنش خشک شده بود آب خواست، اما روزی اجازه نداد به او آب داده شود. روزی و اقبال دستان تره کی را بسته و او را در همان تخت بی پایه خوابانند. روزی ناگهان با هر دو دست گلوی تره کی را محکم گرفت. و اقبال به کمک او شتافت. آنها متکای (بالشت) کوچکی را که در تخت خواب بود، روی دهن

خود میدانست پس از بازگشت از هاوانا، به او گفت که توجه خود را در امنیت رهبر حزب و دولت بیشتر سازد، چون میان رهبری اختلاف بروز کرده است. اما نورمحمدتره کی نمیدانست که روزهای بعد، جاندا داد بجای حفاظت از جان او، قتل وی را فرماندهی می کند.

وقتی جاندا داد فرمان شفاهی قتل تره کی را از یعقوب و حفیظ الله امین دریافت کرد، این وظیفه را به نوبه خود به سه تن از افسران گارد بنام های روزی معاون سیاسی، ودود آمر مخابره و اقبال امر استخبارات گارد محول کرد. ودود پس از سرنگونی امین در مورد قتل تره کی گفت: «من روزهشتم اکتوبر به ریاست خدمات امنیتی انتخاب شده و سرپست بودم که شب هنگام جاندا داد فرمانده گارد، مرا صدا کرد و گفت: "بنابه دستور حزب و شورای انقلابی، من مامورم که نورمحمدتره کی را بکشم. "من پرسیدم که این کار را چطور باید انجام داد. جاندا داد پاسخ داد که همه چیز حاضر است، حتی قبر و کفن. او همچنین گفت که در کار قتل روزی و اقبال هم، شرکت خواهند کرد. من پستم را تحویل دادم. جاندا داد در اتاق کارخود، یکبار دیگر ماموریت ما را تکرار کرد. اوگفت تصمیم گرفته شده است که تره کی کشته شود. روزی از طرف خود اضافه کرد که ما حق نداریم دستور حزب را اجرا نکنیم. بعد خارج شدیم. به طرف کوتی باغچه و به طبقه دوم که تره کی در آنجا بود رفتیم. اول روزی

چپ شاید در ظاهر نشانی از برازندگی او در میان سایر رهبران جریان های چپ مارکسیستی کشورهای اسلامی منطقه باشد؛ اما تره کی در کرسی حاکمیت چنین برازندگی را به نمایش گذاشت.

زمام داری تره کی با هیچکدام از سه نوع مشروعیت مورد نظر "ماکس وبر" جامعه شناس آلمانی که یک نظریه علمی و پذیرفته شده در مشروعیت حاکمیت ها است، انطباق نداشت. نورمحمد تره کی نه از مشروعیت سنتی حاکمیت بر خوردار بود. نه ویژگیهای مشروعیت کاریزماتیک را داشت و نه زمام داری او بهره مند از مشروعیت عقلایی، مشروعیتی مبتنی بر قوانین بود. تره کی و حزب دموکراتیک خلق حتا پس از غصب حاکمیت از طریق کودتای نظامی در صدد آن نشدند تا با تشکیل لویه جرگه و یا یک مجمع دیگری هر چند بصورت فرمایشی نوع سوم مشروعیت را در حاکمیت خود ایجاد کنند. تبلیغ کیش شخصیت برای تره کی که در بسیاری از رژیم های توتالیتر مارکسیستی متداول بود هیچگونه مشروعیت کاریزماتیک را در جامعه برای او ایجاد نکرد. تره کی قبل از حاکمیت شخصیت معروف و شناخته شده در میان عامه مردم نبود که مردم به او اعتماد و اطمینان کنند. نورمحمد تره کی در کرسی حاکمیت نیز هیچگونه جاذبه و تأثیری را در گفته ها و رفتارهای خود بجا نگذاشت که موجب اعتماد افکار عمومی شود. موقعیت او در داخل حزبی که رهبری آنرا بدوش داشت بهتر از این نبود. جناح پرچم رهبری او را نمی پذیرفتند و حتا او

و بینی تره کی گذاشتند و لحظه به لحظه به فشار می افزودند. به من دستور دادند تاپای تره کی را محکم بگیرم. بالاخره پس از پانزده دقیقه تره کی آرام کرد. (به هلاکت رسید) آنگاه جسد او را در پارچه ای پیچانیده، با موتر به قول چکان بردیم و در قبر وی که قبلاً تهیه شده بود دفن کردیم. «(78)

شخصیت و عملکرد تره کی در دوران حاکمیت:

نورمحمد تره کی نخستین زمامدار انقلابی جریان چپ مارکسیستی هوادار شوروی در تاریخ معاصر افغانستان است. او برخلاف رهبران و بنیانگذاران بسیاری از گروه های چپ مارکسیست کشورهای اسلامی منطقه به خصوص کشورهای ایران و پاکستان، در حالی که حزب دموکراتیک خلق را تأسیس کرد از طریق کودتای نظامی به تأسیس حاکمیت حزب نیز پرداخت. هر چند او کودتای حزب را انقلاب کارگران و زحمتکش خواند و حاکمیت را با شعار نان، لباس و خانه برای آنها آغاز کرد، اما در عمل حاکمیت او و حزب دموکراتیک خلق نه تنها موفق به تطبیق شعارهای خود نگردید، بلکه افغانستان در سایه این حاکمیت وارد یک مرحله خوفناک و خونین بجران وبی ثباتی شد. بجرانی که هنوز سالهای طولانی پس از مرگ تره کی و زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق ادامه دارد.

پیشگامی نورمحمد تره کی بمثابة رهبر یک حزب چپ هوادار شوروی در تشکیل حاکمیت

اشاره به امین کرده گفت: «به من او گفت که این جا بنشین و من دیگر نمی فهمم که چه گپ است.» (79) نورمحمدتیره کی در کرسی حاکمیت بر خلاف شعارهای تشکیل حکومت خلق، تأسیس جامعه فاقد طبقه و تأمین عدالت و مساوات در مسیر ایجادیک طبقه جدید حاکم گام گذاشت. طبقه که بگونه فزاینده از زندگی خلق فاصله میگرفت و با استفاده از امکانات حاکمیت از ساده زیستی به زندگی شاهانه و اشرافی روی می آورد. تیره کی قصر ریاست جمهوری را خانه خلق نامید تا زمام داری خود و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را در اذهان عمومی به نمایندگی از خلق وانمود کند؛ اما طرز زندگی او در خانه ی خلق هیچ شباهتی با زندگی خلق در بیرون از آن خانه نداشت. سلطان علی کشتمند از رهبران جناح پرچم و از وزیران کابینه تیره کی به گوشه هایی از آن زندگی اشاره میکند: «من طی مدت کوتاه قبل از زندانی شدن، شاهد ده ها ضیافت بزرگ و اشراف منشانه بودم که در ارگ (خانه ی خلق) و قصر چهلستون، در تالار گلخانه صدارت و وزارت امور خارجه، در پغمان و قرغه، در کاریزمیر و استالف و جاهای دیگر بر پاشده بود. بیادم می آید، در یکی از این ضیافتها که از جانب حفیظ الله امین در تالار باشکوه وزارت امور خارجه برای هیئات رهبری بدون هیچگونه مناسبتی برگزار شده بود، هنگامیکه نورمحمدتیره کی وارد گردید، شوخی کنان به امین گفت: "جاهای خوب را برای خود

را متهم به ارتباط با امریکایی ها و سازمان اطلاعاتی ایالات متحده امریکا (CIA) میکردند. حفیظ الله امین و هواداران او در داخل جناح خلق نیز در برابر تیره کی کینه و خصومت پنهان داشتند. این خصومت سپس آشکار گردید و به قتل تیره کی انجامید. تیره کی در دوران رهبری حاکمیت حزب دموکراتیک خلق تدریجاً در اختیار و کنترل حفیظ الله امین در آمد. ضعف او در مدیریت و رهبری حزب و حاکمیت حزبی، کم فهمی وساده لوحی او در سیاست زمینه های این کنترل را بیشتر از هر عامل دیگر فراهم کرد. در حالی که حفیظ الله امین القاب زیادی رابرای اغفال و تحمیق تیره کی بکار میبرد اما او باساده لوحی می پنداشت که او مصداق تمام این القابیست که در وسایل نشرات جمعی دولتی برایش گفته می شد. تیره کی تا پایان نخستین سال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به یک فرد منزوی ومعتاد به مشروبات الکلی در داخل حزب و دولت مبدل شده بود و آنچه را که امین به خوردش میداد، میگفت و عمل میکرد. در محفل تجلیل از شصتمین سالگرد تولد تیره کی در تابستان 1357، نکته جالب وشگفت انگیزی را در فلم مستند این محفل از کنترل و نفوذ امین بر تیره کی میتوان مشاهده کرد. کریم میثاق وزیر مالیه به تیره کی گفت: «چوکی شما در این جا نبود که نشسته اید. پروگرام این بود که شما در آنجا بنشینید و محفل با سرود و موسیقی آغاز شود.» تیره کی در پاسخ میثاق

هر چند ساده لوحی و ناهمی تریه کی در علم سیاست و مدیریت یکی از عوامل نفوذ حفیظ الله امین شمرده می شود که با اعطای القاب کذایی نابغه شرق، رهبر کبیر و... بر او کنترل فزاینده و مستدام قایم کرد؛ اما سادگی و ناهمی تریه کی در حدی نبود که او به اوصاف دروغین و ساختگی در مورد خودش پی نبرد. تریه کی خود مشوق این القاب برای خودش بود. باری او در پاسخ به پرسشی در رابطه با کیش شخصیت پرستی گفت که مردم افغانستان او را دوست دارند و در همه جا عکس او را می آویزند؛ در حالی که هیچ مبنای درستی در این ادعا وجود نداشت.

تریه کی سال تولد خود را سال 1917 یعنی سال پیروزی انقلاب اکتوبر روسیه وانمود کرد و محل تولدش را در ناوه مقر ولایت غزنی، سورکلی (قریه سرخ یا قلعه سرخ) معرفی نمود که محلی به این نام در ناوه وجود نداشت. بسیاری از صاحب نظران به این باور اند که نام سورکلی یا قریه سرخ را محل تولد تریه کی معرفی کردند تا نشان داده شود که حتماً نام محل تولد تریه کی رمزی از نماد انقلاب پرولتری (رنگ سرخ) را در خود داشت. خانه تولد تریه کی به عنوان محل تولد رهبر انقلاب کارگران و زحمتکشان افغانستان به موزیم مبدل شد و تصویر تریه کی در این خانه در کنار تصاویری از مارکس، انگلس و لنین قرار گرفت تا او نیز به عنوان یکی از تیورسن های آیدئولوژی پرولتاریا و انقلاب پرولتری معرفی شود. در حالی که

نگهداشته ای و ما را در قصرهای کهنه جاداده ای!" حفیظ الله امین خندید و گفت: "بیایید که جاهای خود را تبدیل نماییم." تریه کی نیز خندید و اظهار داشت مزاح کردم.

در آن شب کنسرتی از جانب تنی چند از موسیقی نوازان و آواز خوانان مرد و زن انجام گرفت و انواع مشروبات (الکلی) بجد افراط مصرف گردید. اصلاً میخوارگی در میان صاحبان قدرت به سرعت شیوع میافت و اینگونه تظاهرات (تظاهر) و مستی یکی از مشخصات و نشانه های انقلابی بودن شمرده می شد.» (80)

تریه کی فرهنگ می خوارگی و شراب نوشی را در میان حاکمان حزب دموکراتیک خلق گسترش داد. به نوشته مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر حتماً او در صحبت با مردم به جای جای شراب می نوشید: «در هنگام صحبت با مردم که هر شب جریان آن توسط تلویزیون پخش می شد از پیاله ای که در برابر او قرار داشت جرعه جرعه به ظاهر چای اما در واقع الکل می نوشید. تا وقتی که هنوز بر بربک و پرچم پیروز نشده بود تا حدی به کارهای دولتی و سازمانی رسیدگی می کرد، اما پس از آن عنان زندگی را کاملاً به خوشگذرانی و می گساری سپرد و حفیظ الله امین هم ماهرانه او را به این کار تشویق نمود. در 14 جولای 1979 سالگرد تولدش راباچنان شکوه و جلال جشن گرفت که درعهد هیچ زمام داران پیشین در کشور مشاهده نشده بود.» (81)

تره کی از مارکسیزم بر داشت نادرست و سطحی داشت. او فاقد خلاقیت فکری در فهم و توضیح فلسفه مارکسیزم و ناتوان از ارائه ی یک تصویر روشن در مورد آیدئولوژی مارکسیزم بود که پایه های تیوریک و مبانی نظری حزب و حاکمیت حزبی رامی ساخت. تره کی در حالی که رهبری یک حزب چپ مارکسیستی را بدوش داشت و از ایجاد جامعه سوسیالستی و فاقد طبقه سخن میگفت، ساده لوح و دارای افکار بدوی و قبیله یی بود. درک و فهم او از جامعه افغانستان نیز ناقص و غیر واقعی بود. میرمحمدصدیق فرهنگ نویسنده و مؤرخ کشور تره کی را دارای دانش و اندیشه ابتدایی و معتقد به خرافات عامیانه معرفی می کند که در یکی از بیانیه هایش گفت که تصمیم داشت تا انقلاب (کودتا) را در ماه اسد که ماه شیر است انجام دهد، اما حوادث او را واداشت تا به وقوع انقلاب در ماه ثور (ماه گاو) راضی شود. (82)

رویکردها:

- 1- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 350 و 351.
- 2- دستگیرپنجشیری، ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 88.
- 3 - کاروال، میرصاحب، درسهای تلخ و عبرت انگیزافغانستان، چاپ کابل، بنگاه انتشاراتی میوند، سال 1384، ص 74 .
- 4 - یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 383 و 388.

- 5 - همان - مآخذ، ص 361 .
- 6 - حقایق پشت پرده تهاجم اتحادشوروی بر افغانستان، ص 54.
- 7 - همان مآخذ، ص 5.
- 8- دگرژنرال محمدنذیرکبیرسراج، رویدادهای نیمه دوم سده بیست در افغانستان، چاپ کابل، بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، سال 1384 خورشیدی، ص 163.
- 9 - درس های تلخ و عبرت انگیزافغانستان، ص 76.
- 10 - پنجشیری، دستگیر، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی، www.ariaye.com.
- 11 - دو روز پی در پی، فلم مستند که در دلو 3172 خورشیدی از تلویزیون دولتی افغانستان انتشار یافت. این فلم با استفاده از اسناد و آرشیف اداره ی هفتم استخبارات دولت حزب دموکراتیک خلق (خاد) در رادیو تلویزیون دولتی تهیه شده است.
- 12 - یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 406.
- 13 - حقایق پشت پرده تهاجم اتحادشوروی برافغانستان، ص 59.
- 14 - افغانستان در قرن بیستم، ص 236.
- 15- کی. جی. بی در افغانستان، برگردان به فارسی داکترحمیدسیماب، سایت گفتمان.
- 16- آنتونیو جیوستوزی، افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ترجمه: اسدالله شفایی، چاپ ایران، سال 1386 خورشیدی، ص 16.

- 31- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 938 و 939.
- 32- ژنرال الکساندر مایروف، در پشت پرده های جنگ افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 2001 میلادی، ص 97.
- 33- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 78.
- 34- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 389.
- 35- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 484.
- 36- افغانستان در قرن بیستم، ص 250.
- 37-- حسینی، س-ن، خاطرات زندان پلچرخی، چاپ شورای ثقافتی جهاد افغانستان، سال 1367، ص 111.
- 38- ژنرال محمود قاریف (گاریف)، افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ تهران، سال 1998، ص 17 و 18.
- 39- پنجشیری، اکادمیسین دستگیر، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی.
- 40- افغانستان در قرن بیستم، ص 249.
- 41- مصاحبه رادیو بی بی سی با برک شینواری 7ثور 1387.
- 42- سالنامه 1358 چاپ کابل، وزارت اطلاعات و کلتور، شماره ی 44 ص 619.
- 43- همان مأخذ، ص 612.
- 44- برنامه عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ کابل، مطبعه حزبی، حوت 1360 خورشیدی، ص 33.

- 17 - یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 500.
- 18- کی. جی. بی در افغانستان، سایت گوتمان.
- 19 - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 90.
- 20 - اردو سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 180.
- 21 - همان مأخذ، ص 232.
- 22- اسنادلانه ی جاسوسی، ص 80 شماره سند 3619، تاریخ 6 می 1978، از سفارت امریکا در کابل، به وزیر امور خارجه واشنگتن دی سی.
- 23- اردو و سیاست درسه دهه اخیر، ص 15.
- 24- افغانستان در قرن بیستم، ص 240.
- 25- رادیو بی. بی. سی. 24 اپریل 2008، مصاحبه با سلیمان لایق.
- 26- فلم مستنددوروز پی در پی.
- 27- انیس مهاجر، ماهنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و هنری اتحادیه سراسری افغانها در ناروی، شماره 12 حوت 1381، مصاحبه با فرید احمد مزدک.
- 28- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 73.
- 29- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 169.
- 30- اسنادلانه جاسوسی، سند شماره 30، فعالیت های اتحاد شوروی در افغانستان چاپ کابل، بنگاه نشراتی میوند، سال 183 خورشیدی، ص 180.

- 58 - درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 88.
- 59 - همان مآخذ، ص 85.
- 60 - ژنرال گاورلوف و سنیگروف، تجاوز (برافغانستان)، ص 38.
- 61 - فیاض نجیمی بهرمان، معمای مداخله نظامی شوروی، www.zendagi.com.
- 62- شوروی از لنین تا گورباچف، نویسنده شش تن از محققن غربی، ترجمه محمود طلوعی، چاپ تهران سال 1369.
- 63- مصاحبه با ژنرال گرلیف سرمشاور نظامی شوروی از 1975 تا 1789، ترجمه عزیز علی زاده، و بلاک چکاد.
- 64 - افغانستان در قرن بیستم، ص 268.
- 65 - نظیف الله نهضت، آشوب بیگانگان، چاپ کابل، بنگاه انتشارات میوند، کتابخانه صبا، سال چاپ 1383، ص 77.
- 66- کی. جی. بی در افغانستان، سایت گفتمان.
- 67- دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی.
- 68 - خیر محمد بایگان، نقش استعمار نوین جهان ابر قدرت در افغانستان، چاپ سال 1379 خورشیدی، ص 140 و 143.
- 69 - حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 82.
- 70 - افغانستان در قرن بیستم، ص 270.
- 71 - حقایق پشت پرده تهاجم شوروی در افغانستان، ص 83، سلیک هریسن نویسنده و محقق امریکایی این مطلب رابه نقل از اثر سفرانچوک تحت عنوان افغانستان در دوران امین مطرح میکند.

- 45- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، 74.
- 46- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 97.
- 47- نجیب الله عظیمی، سایت سپیده دم، ناشر اندیشه های دموکراتیک.
- 48- سایت فارسی درمسکو www.farsi.ru
- گفتگوی خبرنگار روزنامه ستاره سرخ چاپ مسکو بایوری کوزنتسن مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق.
- 49- ارتش سرخ در افغانستان، ص 164.
- 50- ولادیمیر پلاستون و ولادیمیر اندریانف، افغانستان درمنگنه ی ژئوپولیتیک، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ پشاور، مرکز نشراتی میوند، سال 2001 میلادی، ص 82.
- 51- افغانستان در قرن بیستم، ص 251.
- 52- افغانستان درمنگنه ی ژئوپولیتیک، ص 23.
- 53- الکساندر لیاخفسکی، توفان در افغانستان، ترجمه عزیز آریانفر، چاپ ایران، سال 1998، ص 182.
- 54- رادیو بی. بی. سی 24 اپریل 2008، سلیمان لایق در مصاحبه با آصف معروف.
- 55 - درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 74.
- 56 - ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، صفحات 53 و 55.
- 57 - سالنامه سال 1357، چاپ کابل، ص 761.

- 72- همان مآخذ، ص 82.
- 73 - تجاوز، ص 38 .
- 74 - حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی برافغانستان، ص 81 و 82.
- 75- کی. جی. بی درافغانستان، میتروخین، ترجمه داکتر حمید سیماب.
- 76 - فیلم مستند دو روز پی در پی.
- 77 - سیدهادی خسروشاهی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، چاپ تهران سال 1370 خورشیدی، ص 163.
- 78 - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 146.
- 79 - فلم مستند دو روز پی در پی.
- 80- یاد داشته‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 398.
- 81- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 149.
- 82- همان مآخذ، ص 147.

فصل سوم حاکمیت حفیظ الله امین و شکل‌گیری تجاوز نظامی شوروی

"وہ چه ناخوش آینداست به آتشی که بدست خود بر افروخته یی بنگری، بسوزی و بسازی؛ هر چند خود را دل آسا هم کنی که از سر خیر خواهی دست به این کار زده ای!

هر چه باشد به این ریشه یابی نیاز است، چون "افغانستان" سالیان دراز در اذهان انسانهای با وجدان در شوروی در خون جوانانی که هرگز مفهوم اهدافی گنگی را در برابر شان گذاشته بودند، ندانستند؛ با احساس تنفر از آنانی که مارا در "مرداب افغانستان" افگندند و هم از کسانی که تنفر افغانها را نسبت به ما بر انگیختند، به عنوان لکه ننگی به دامن حزب کمونیست اتحاد شوروی نقش بسته خواهد ماند.

ولادیمیر نیکیتو ویچ پلاستون و ولادیمیر ویکتور ویچ اندریانف
دانشمندان شرق شناس روسی

امین در اریکه ی قدرت:

حفیظ الله امین پس از تحت نظرگرفتن تره کی در داخل قصر ریاست جمهوری بروز چهاردهم سپتمبر 1979 فرمان دستگیری رئیس اگسا و سه تن از وزیران هوادار تره کی را صادر کرد. شیرجان مزدوریار دستگیر گردید و رئیس اگسا با گلابزوی و وطنچار به سفارت شوروی پناه بردند. امین با برکناری و دستگیری تعدادی از قوماندانان هوادارتره کی در ارتش، نیروی نظامی دولت را تحت کنترل خود گرفت و بلافاصله اعضای بیرونی سیاسی حزب

بود. تره کی را بصورت غیر مستقیم عنصر منافی تکامل مطلوب انقلاب خواند و گفت: «کسانیکه بزرگ منشی خود را در کوچک نگری دیگران در یافتند و عظمت خود را از طریق سرکوبی مردم دیگر تأمین کردند... آرزوی حرس بی پایان این ظالمان و خود خواهان اکنون خاتمه یافته است.»

امین از تغییر نام "اگسا" به "کام" (کارگری استخباراتی مؤسسه) خبر داد، دوره جدید حکومت خود را دوره مصونیت، قانونیت و عدالت نام گذاشت. او در ابتدا محمد عزیز اکبری خویشاوند نزدیک سروری رئیس اگسا را بریاست کام منصوب نمود. پس از چند روز، ریاست "کام" را به برادر زاده و داماد خود اسدالله امین سپرد. عزیزاکبری که پیش از آن ریاست یکی از اداره های اگسا را بدوش داشت با دادن اطلاعات در مورد کار اگسا، روابط نزدیک و تنگاتنگی را با امین برقرار کرده بود. امین کابینه را از طرفداران تره کی تصفیه کرد و فرمانروایی صفحات شمال کشور را عملاً به برادر خود عبدالله امین در ولایت قندز سپرد.

امین اولین شورش مسلحانه نظامیان خلقی طرفدار تره کی را در فرقه ریشخور سرکوب کرد. شورش هواداران تره کی در ریشخور روز 16 اکتوبر 1979 (23 میزان 1358 خورشیدی) بوقوع پیوست. به ادعای میر صاحب کاروال از هواداران تره کی در جناح خلق، جنگ نیروهای قیام کننده در ریشخور علیه امین 24 ساعت دوام کرد اما از سوی نیروهای وفادار به امین سرکوب

دموکراتیک خلق را روز پانزدهم سپتمبر 1979 برای تشکیل اجلاس فوق العاده فراخواند. دستگیر پنجشیری عضو این جلسه می نویسد: «امین باچشمان اشکبار وارد اتاق جلسه شد. گزارش مرگ ترون و زخمی شدن زیرک دوتن از یاران خود را در چنین فضای پر از هیئجان تقدیم کرد ونورمحمدتره کی را عامل اصلی قتل یاور خویش معرفی و پیشنهاد کرد که تره کی از تمام مقامات حزبی و دولتی سبکدوش شود.» (1)

علی رغم مطالبه دستگیرپنجشیری و تأیید کریم میثاق در این جلسه که به تره کی فرصت اشتراک در جلسه و دفاع از خود داده شود، اعضای بیروی سیاسی حزب به تقاضای امین پاسخ مثبت گفتند. بلا فاصله پلینوم کمیته مرکزی تحت ریاست داکترشاه ولی از طرفداران امین دایر گردید. در جلسه به اتفاق آراء، تره کی از کلیه مقام های حزبی و دولتی برکنار و بجایش حفیظ الله امین در رهبری حزب و دولت قرار گرفت.

امین اولین بیانیه رادیو تلویزیونی خود را به عنوان رهبرحزب و دولت حزبی نه با چشمان اشکبار بلکه با چهره خندان و فاتحانه ایراد کرد. او شب بیست وپنجم سنبله 1358 (شانزدهم سپتمبر 1979) از طریق رادیو تلویزیون رهبری خود رابه اطلاع مردم رسانید. کیش شخصیت پرستی را در حزب و دولت محکوم کرد. هر چند او در اظهاراتش از تره کی به صراحت نام نبرد اما روی سخنانش بیشتر متوجه تره کی و هواداران او در داخل حزب و دولت حزبی

داشت تا روابط خود را با پاکستان و ایالات متحده امریکا بهبود بخشد. تماس های اولیه با گلبدین حکمتیار که مهم ترین چهره مخالفان دولت را تشکیل میداد، گام دیگری در جهت حل بحران جنگ امنیت بود. هواداران امین از تشکیل سازمان ملی دفاع از انقلاب سخن می گویند که در راستای انصراف از انحصار قدرت برداشته شد.

صرف نظر از اینکه حفیظ الله امین تا چه حدی در اتخاذ سیاست جدید خود صادق بود یا نه، از یکطرف دوران کوتاه حاکمیت او مجال تحقق چنین سیاستی را از او گرفت و از سوی دیگر در همین دوران کوتاه حاکمیت خویش کماکان نزدیکی و وابستگی با شوروی را حفظ نمود و مقدمات تجاوز و لشکر کشی شوروی به افغانستان چیده شد.

مسکووبررسی تجاوز نظامی بر افغانستان:

زام داران شوروی تقاضای مکرر رهبران حاکم حزب دموکراتیک خلق (تره کی و امین) را در مورد اعزام قوا تا آغاز دوران رهبری و حاکمیت امین رد کردند و در عوض به ارسال مقدار هنگفت اسلحه و مهمات جنگی افزودند. تردید رهبران شوروی در بسا مواقع توأم با بحث های طولانی بر سر درستی و نادرستی اعزام قوا بود. در نشست اعضای بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی که بتاريخ هفدهم، هژدهم و نهم مارچ 1979 صورت گرفت، بسیاری از اعضاء با اعزام نیروی نظامی به مخالفت برخاستند. در بخشی از این

شد. امین سپس این شورش را به گردن اعضای حزب افغان ملت انداخت و ژنرال سپین غر از ژنرالان متقاعد عضو افغان ملت را که در زندان بود مسئول این شورش معرفی کرد. پس از سرکوبی این شورش تعداد بیشتری از طرفدارن تره کی در داخل ارتش و بیرون از آن دستگیر و زندانی شدند. کارووال شمار آنها را بین 300 تا 500 تن ذکر می کند. (2)

حکومت امین با شعار مصئونیت، قانونیت و عدالت، یکصد و سه روز ادامه یافت. او در روزهای نخست حکومت خود لیست 12 هزار زندانی را بنام اینکه در دوران حاکمیت تره کی کشته شده اندبه دیوار بیرونی ساختمان وزارت داخله آویخت. او میخواست تره کی را به عنوان مجرم و مسئول اصلی این جنایات معرفی کند و از میزان مخالفت و شورش در کشور علیه حاکمیت خود بکاهد. در حالی که این هزاران نفر شامل لیست و هزاران تن دیگر در یک ونیم سال حکومت مشترک او و تره کی تیرباران شده بودند و یا در کشتار گاهای پلچرخی و سایر کشتار گاه ها حتا زنده زیر خاک شدند. اما حرکت ها و شعارهای امین از مخالفت و قیام علیه حکومت حزب دموکراتیک خلق نکاست.

طرفداران امین به این باور هستند که پس از رهبری وی در حزب و دولت سیاست جدید از سوی وی مبتنی بر گفتگو با مخالفین در حال جنگ جهت انصراف از انحصار قدرت سیاسی و ایجاد روابط متوازن در عرصه روابط خارجی برای رهایی از وابستگی به شوروی رویدست گرفته شد. امین در نظر

کاسگین: عوامل منفی نهایت زیاد خواهد بود. تعدادی از کشورها فوراً مخالف ما خواهند شد. عامل مثبت (دراغزام عساکر) وجود ندارد. وقتی توافق آراء حاصل گردید، منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست لیونید برژنف که در جلسات قبلی سهم نگرفته بود، تصمیم اتخاذ شده را تأیید نمود و اظهار داشت: "تصمیم اعضاء صایب است. بما مناسب نخواهد بود که به این جنگ کشانده شویم." گرومیکو تشویش خود را در باره غیر قابل اعتماد بودن اردوی افغانستان دو باره اظهار داشت. وی افزود: "اگر سربازان خود را به افغانستان بفرستیم، این عمل ما معنی اشغال افغانستان را خواهد داشت. این کار ما را در صحنه بین المللی در حالت نهایت بدی قرار خواهد داد." «...» (3)

اما سرانجام پای ارتش سرخ شوروی به افغانستان کشانیده شد. مارشال استینوف وزیر دفاع شوروی و بسیاری از ژنرالان ارتش تامه آگست 1979 با اعزام قوای نظامی مخالفت می ورزیدند. استینوف سپس در ماه اکتوبر و نوامبر به این نتیجه رسید که اعزام قوای نظامی اجتناب ناپذیر است؛ هر چند هنوز تره کی در رهبری حزب و حاکمیت حزبی قرار داشت. سرنگونی و قتل تره کی اعزام قوای نظامی را قطعی و تسریع ساخت. اما این پرسش هنوز با دیدگاه های متفاوت مورد بحث و ارزیابی قرار دارد که زمام داران شوروی علی رغم مخالفت های پیهم به اعزام قوا، چرا

گفتگو ها که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان اسناد سری آرشیف حزب کمونیست علنی شد، می آید: «رئیس کی. جی. بی، اندروپوف در روز اول جلسات در باره اعزام قوا به افغانستان متردد بود. وی میگفت: "اگر ما عسکر اعزام داریم، مردم ما را متجاوز خواهند خواند، اما با وجود آنهم، ما نمیتوانیم افغانستان را از دست بدهیم." اما بروز دوم جلسات اندروپوف، مخالفت خود را با مداخله اظهار داشت؛ دیگران هم خط او را تعقیب نمودند. بحث این چنین دوام نمود:

اندروپوف: رفقا! من از دیروز با اینطرف بر این مسئله عمیقاً فکر کردم، و به این نتیجه رسیدم که ما این موضوع را باید بصورت خیلی دقیق و جدی تحت غور و مذاقه قرار دهیم که آیا اعزام قوا به افغانستان کدام مفهومی دارد؟ اقتصاد در حالت بدی قرار دارد، دین اسلام مسلط است، تقریباً تمام نفوس روستایی بیسواد است. من فکر نمیکنم که ما خواهیم توانست که انقلاب را در افغانستان به کمک برچه خویش نگهداریم. این فکر غیر قابل تحمل است و ما نباید خطر آنرا بپذیریم.

گرومیکو: من نظرفریق اندروپوف را که از اعزام عسکر به افغانستان صرف نظر نمایم، کاملاً تأیید میکنم...

گیری لیننکو: تانکها و وسایط زره دار نمیتواند آنها را نجات دهد. من فکر میکنم که ما باید این موضوع را به صراحت عام و تام بر ایشان توضیح نمائیم...

امپریالیستی و استعمار گری امپریالیست های غربی تلقی کردند که بوی نفت آنان را بسوی منابع انرژی و ثروت سرزمین های دیگر می کشاند.

هر چند رهبران شوروی از وجود هرگونه رابطه میان لشکر کشی بر افغانستان و دسترسی به آبهای گرم و منابع دیگر در بحر هند و شرق میانه انکار کردند، اما تجاوز نظامی بر افغانستان نیروهای ارتش سرخ را در فرودگاه شیندند در 360 کیلومتری تنگنه هرمز و مرزهای شرقی افغانستان در دهانه ی تنگی خیر قرار داد. این موقعیت به آسانی می توانست نقطه عزیمت قوای شوروی در دسترسی و یا کم از کم در جهت تهدید مناطق مهم و استراتژیک بحر هند و خاورمیانه باشد. چه تضمینی وجود داشت که شوروی ها پس از تسلط کامل بر افغانستان، سرکوبی تمام شورش ها و مخالفت ها در برابر حاکمیت حزب دموکرایتک خلق و استحکام این حاکمیت به آنسوی خیر و به سوی مناطق نفت خیز خاورمیانه گام بر نهند؟ اما علی رغم این حدس ها و پیش فرض ها نکته روشن آن بود که انگیزه اصلی مسکو را در اعزام قوا ویا تجاوز نظامی بر افغانستان دسترسی به آبهای گرم و منابع انرژی در شرق میانه تشکیل نمی داد.

ملحوظات آیدئولوژیکی:

عده ای حمله به افغانستان را به انگیزه و ملحوظات آیدئولوژیکی رهبران شوروی ارتباط میدهند و آنرا ناشی از عمل به دکتورین برژنف میدانند. بر مبنای این

تصمیم به حمله نظامی گرفتند؟ انگیزه و عوامل اصلی این حمله چه بود؟

انگیزه های تجاوز

دسترسی به آبهای گرم:

برخی از تحلیلگران، لشکر کشی شوروی را در رسیدن به آبهای گرم به عنوان انگیزه اصلی آنها در یورش به افغانستان مطرح میکنند. دسترسی به آب های گرم یکی از آرزوها و اهداف تاریخی و دایمی روس ها بود. دسترسی به آبهای گرم به عنوان انگیزه و دلیل هجوم نیروهای شوروی بر افغانستان در نخستین ایام هجوم مطرح شد. طرح این پیش فرض از نگرش به توسعه طلبی و پیشروی های دولت تزاری روسیه در قرن هژدهم و نوزدهم ریشه می گرفت. حاکمان تزاری در درازای قرن 19 قلمرو حاکمیت خود را بسوی جنوب و مناطق آسیای میانه گسترش دادند و سپس این سیاست توسعه طلبی از سوی حاکمان بلشویک و دولت سوسیالیستی شوروی و حزب کمونیست شوروی تعقیب شد. از این رو لشکرکشی شوروی در آغاز دهه سوم قرن بیست بر افغانستان از سوی برخی از تحلیلگران و سیاستمداران غربی در جهت تکمیل سیاست توسعه طلبانه تزاری و کمونیستی روس ها ارزیابی گردید. اما رهبران شوروی با واکنش شدید هرگونه اندیشه و برنامه ای را در این مورد تردید کردند. زمام داران شوروی توسعه طلبی را برای دسترسی به ثروت و منابع طبیعی کشورهای دیگر خصوصیت

زمان لشکر کشی بر افغانستان کمتر به دلایل آیدئولوژیکی انگشت گذاشته اند اما در مورد آن سکوت نیز نکرده اند. "ویکتور. وی. گریشن" از اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی گفت: «انترناسیونالیزم سوسیالیستی ما را مکلف ساخت تا مردم افغان را در دست آوردهای انقلاب ثور کمک کنیم.» (4)

اگر انگیزه آیدئولوژیکی یکی از عوامل اعزام قوای نظامی شوروی به افغانستان ارزیابی شود، ریشه های این انگیزه به سیاست و موقعیت شوروی در جهان سوم برمی گشت. پشتیبانی از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به عنوان حزب چپ مارکسیستی به هر قیمتی به شمول حمله نظامی جایگاه شوروی را در کشور های جهان سوم بالا میبرد و مایه تشویق جنبش های مشابه در کسب قدرت و موجب پایداری دولت های مشابه در استحکام پایه های اقتدار می شد. به قول نویسنده و پژوهشگر سوییسی "پی یر آلن" استاد علوم سیاسی دانشگاه ژنیو: «بیرونی سیاسی حزب کمونیست شوروی کاملاً میدانست که در افغانستان اساسات انقلاب اجتماعی وجود ندارد. همچنان آگاه بود که رژیم حزب دموکراتیک خلق در زمان تره کی موقوف ضعیفی داشت که در زمان امین ضعیفتر شده بود. با وجود آن افغانستان در نظر مسکو می توانست مثالی خوبی باشد برای آنکه چگونه کشوری از "جهان سوم" به راه مارکسیزم گام می زند.» (5)

دکتورین، شوروی به خود حق میداد که از دولت های به رهبری حزب مارکسیست - لنینیست طرفدار شوروی حمایت کند و تا سرحد دخالت نظامی، جلو شکست و سقوط این دولت ها را بگیرد. در دکتورین برژنف به این نکته تأکید می شد که پشتیبانی از دولت های چپ انقلابی در خط مارکسیزم-لنینیزم روسی از وظایف انترناسیونالیستی دولت شوروی است. هر چند دولت شوروی نقش مستقیم و اصلی در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نداشت اما پس از حاکمیت این حزب افغانستان متدرجاً در سیاست مسکوشامل اردوگاه سوسیالیستی گردید. به ویژه پس از ماه می 1979 مسکوباگسترش کمک های هنگفت نظامی و اقتصادی به دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان این دولت را عملاً در قطار سایر دولت های سوسیالیستی جهان و مشمول پشتیبانی از آن در برابر دخالت های امپریالزم قرار داد. البته در توجیه و استدلال لشکر کشی شوروی و در تمام سالهای دهه هشتاد از مقوله کمک انترناسیونالیستی به کثرت استفاده می شد. در این تعبیر، انگیزه حمله به افغانستان در باورهای آیدئولوژیکی نهفته بود.

انگیزه آیدئولوژیکی در حمله به افغانستان از گفتگوهای طولانی اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی پیرامون اعزام قوا به افغانستان که پس از فروپاشی شوروی منتشر گردید قابل استنباط است. هر چند در تبصره ها و توضیحات رسمی، مقامات شوروی اسبق در

در رقابت درونی دستگاه های قدرت بر سر لشکر کشی و دخالت در افغانستان، از نقش کی. جی. بی. و رئیس آن اندروپوف سخن زده می شود. تحلیل گرانیکه از این زاویه به تجاوز نظامی شوروی نگاه می کنند، اراده ی اندروپوف و نقش کی. جی. بی را در حمله به افغانستان برجسته تر می بینند. علاقمندی اندروپوف رئیس کی. جی. بی در صعود به آخرین پله قدرت در رهبری حزب و دولت شوروی، انگیزه ی او را در حمله بر افغانستان تشکیل می داد، چون حمله به افغانستان دست او را در رقابت های درونی بر سر قدرت بازر میگرد. نویسنده و پژوهشگر افغان به این باور است که برهم خوردن وضع صحی بریژنف که دیگر علاقمند رهبری کشور از سال 1976-77 به بعد نبود؛ اندروپوف را تحریک کرد تا با استفاده از ضعف مزاجی منشی عمومی، به تقویت مواضع خویش به کمک (کی. جی. بی) در درون حزب پرداخته و حمایت چهره های اصلی رهبری شوروی مثل سوسلف (رهبر ساز)، کاسگین نخست وزیر، گرومیکو وزیر خارجه و پاناماریف رئیس روابط بین المللی حزب را بدست آورد. در نتیجه افزایش نفوذ اندروپوف در درون حزب و دولت شوروی، قدرت وزارت دفاع و دستگاه استخباراتی آن به درجه دوم تنزیل کرد. به عقیده موصوف برکناری و قتل تره کی از سوی امین که برژنف را خشمگین ساخت و موجب لشکر کشی شوروی بر افغانستان شد زمینه را برای رئیس کی. جی. بی فراهم کرد تا بسوی آخرین نقطه اهرم قدرت

منازعه ی قدرت در درون حاکمیت شوروی و تجاوز بر افغانستان:

در برخی از تحلیل ها، لشکر کشی شوروی به افغانستان در منازعه و رقابت پنهان رهبران حزب کمونیست شوروی و دستگاه های استخباراتی آن کشور بر سر قدرت قابل بررسی و مطالعه است. "سلیک هریسن" نویسنده و پژوهشگر امریکایی به نقل از منابع روسی مینویسد:

«رقابت کی. جی. بی و سازمان استخبارات نظامی شوروی (جی. آر. یو) در افغانستان در شکل گیری حوادثیکه منجر به اشغال افغانستان از طرف قوای سرخ و تزئید مجادله بر سر قدرت میان کمونیستها گردید، نقش مهمی را بازی کرد. کی. جی. بی در قلمرو سازمان استخبارات نظامی شوروی وقتی مداخله میگرد که مسئله وفاداری به دولت و نظام اتحاد شوروی مطرح میگردید.» (6)

"زبگنیوبرژنسکی" مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کارتر این حمله را به رقابت های درونی دو سازمان اطلاعاتی شوروی یعنی کی. جی. بی و جی. آر. یو ارتباط میدهد. به باور برژنسکی ارتش شوروی که از طریق مشاورین و مامورین سازمان اطلاعاتی اش تحولات در حاکمیت حزب دموکرایتک خلق را زیر نظارت داشت به اعزام قوا مخالفت میکرد. اما کی. جی. بی به خصوص پس از قتل تره کی از این حمله پشتیبانی می نمود. در چنین زمانی نفوذ و نقش کی. جی. بی در درون دستگاه اقتدار شوروی افزایش یافته بود. (7)

یکی از نکات قابل بحث در انگیزه های لشکر کشی شوروی بر افغانستان به تصامیم مسکو در حمایت از ببرک کارمل و جناح پرچم برای رساندن به رهبری حزب و حاکمیت حزبی بر میگردد. این ادعا بیشتر از سوی جناح خلق به خصوص هواداران امین در این جناح مطرح می شود. عبدالقدوس غوربندی از وزیران کابینه امین می نویسد: «کارمل منشأ قدرت حزبی را در خارج حزب میدانست و امکان رسیدن به قدرت ملی را نیز خارج از اراده ملی جستجو می نمود. لهذا تصادفی نیست که شوروی با قبول یک افتضاح بین المللی قشون سرخ را به حرکت درآورد و خلاف کلیه نورمهای جامعه بشری دست بیک تجاوز خشن و عریان زد. دولتی را سرنگون ساخت رئیس آنرا که دوست شوروی بود ولی مداخله شوروی را در امور داخلی خود نمی خواست مسموم و بعداً ترور کرد و گماشته حلقه بگوش خود را بر اریکه باصطلاح قدرت نام نهاد تکیه داد.» (10)

آیا انگیزه شوروی ها در اعزام قوا و تجاوز نظامی رساندن ببرک کارمل به کرسی حاکمیت تشکیل میداد؟ آیا آنها این تصمیم را به تقاضای کارمل و جناح پرچم که در زیر فشار و سرکوبی حکومت حفیظ الله امین قرار داشتند، گرفتند؟

اگر رقابت درونی در دستگاه اقتدار شوروی به عنوان یکی از مؤلفه های تجاوز نظامی بر افغانستان مطمح نظر باشد و نقش کی. جی. بی و اندروپف در این تجاوز

در شوروی گام بردارد: «زیرا همانطوریکه در رویداد های افغانستان دست (کی. جی. بی) باز می شد، در درون جامعه و رهبری شوروی نیز حیطه عمل آن گسترش می یافت. بازی خیلی ظریف و دور اندیشانه یی سیاسی که هم منجر به کنارزدن رقبای اندروپف شد و هم برژنف را به سوی یک ماجراجویی با استفاده از احساساتش هل داد. شکی نیست که اندروپف پایان این ماجرا را به خوبی محاسبه کرده بود و میدانست که مسئولیت آن متوجه رهبر خواهد شد. و هرگاهیکه او لگام قدرت را بدست بگیرد، بدون اشکال می تواند، لکه ی ماجراجویی بریژنف را از طریق برگشت دادن قوا پاک کند، بدون اینکه پای خودش در قضیه دخیل باشد.» (8)

"گرگی اریاتوف" Georgy Arbatov، یکی از افراد نزدیک به اندروپوف نیز از این باور رئیس کی. جی. بی سخن می گوید که حضور قوای نظامی شوروی در افغانستان طول نمی کشد. به قول نامبرده، اندروپوف می پنداشت که ببرک کارمل که نسبت به امین معتدل تر بود ثبات و استقرار را به آسانی به کشور بر میگرداند. اما اریاتوف دیدگاه و باور رئیس کی. جی. بی را اشتباه تلقی می کند: «اشتباه بزرگ اندروپوف این بود که بر ببرک کارمل خیلی حساب میکرد. اندروپوف نتوانست به این حقیقت پی برد که برای کارمل بدون کمک سرنیزه های خارجی امکان زعیم شدن موجود نبود.» (9)

نشان داد. اما در ستمبر همین سال وزارت خارجه شوروی به سفیر خود در اسلام آباد هدایت داد که اگر سفیر افغانستان با او در مورد مبارزه سیاسی درون حزبی صحبت کند او باید بگوید که این یک مسئله داخلی افغانستان است. اگر سفیر جمهوری افغانستان نمی خواست به میهنش بازگردد باید برایش روشن ساخته شود که برایش در اتحاد شوروی پناهندگی سیاسی داده نمی شود. به ب.ن. بترایف Boris S.Ivanov نماینده کی. جی. بی در اسلام آباد نیز هدایت داده شد تا به بریالی نیز این پیام را ارائه کند. وقتی بریالی با نماینده کی. جی. بی صحبت کرد همین پاسخ را دریافت. اما بریالی به بترایف گفت تا به رهبران شوروی این پیام را برساند که با وجود همه نگرانی ها و رنجش ها، وی کمونیست استوار و دوست راستین اتحاد شوروی باقی خواهد ماند. سپس وقتی بریالی سفارت را رها کرد و نخست به چکسلواکیا نزد کارمل و بعداً به مسکو رفت دوباره تلاش کرد که با مامورین شوروی تماس بگیرد. او به ادعای میتروخین در مسکو با E.I.Nekrasov نکراسوف تیلیفون کرد به وی گفت: پرچی ها در وضعیت وخیمی قرار داشتند، وضعیت فاجعه بار بود و همه با مرگ روبرو بودند. وی با التماس تقاضا کرد تا تدابیر عاجل برای نجات کارمل و پیروانش اتخاذ گردد. "بنام انسانیت ما را نجات دهید. بنام انسانیت ما را نجات دهید" این جمله را در حالی که هق هق می گریست چند بار تکرار کرد. نمیدانم چه کنم؟

برجسته تلقی شود آیا ببرک کارمل گزینه اصلی و یگانه فرد مورد اعتماد در رهبری و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به جای حفیظ الله امین بود؟

"ولادیمیر پلاستون" Vladimir Plastun عضو مؤسسه مطالعات شرق شناسی در روسیه میگوید: «این پرچی هادر لحظات خیلی حساس در مسکو بودند. آنها دوستان خود را در ادارات ما و مامورین کمیته مرکزی ما همه روزه می دیدند.»

"پلاستون" رهبری ببرک کارمل را پس از قتل امین نتیجه تصمیم و پافشاری کی. جی. بی میدانند که سپس مشاوران نظامی شوروی از این انتخاب ناراض و شاکی بودند. او می نویسد: «در باره کارمل بیشتر مشاوران نظامی، نظر خوبی نداشتند. آنها کی. جی. بی را با متهم ساختن به پافشاری بر نامزدی کارمل در آن هنگام که در کرملین به گونه ی جان فرسا سرخود راحین تعیین رهبر "آینده" افغانستان "مستقل" به سنگ میزدند؛ به باد ناسزای گرفتند.» (11)

پرچی های سفیر به خصوص محمود بریالی در اسلام آباد تلاش زیاد کردند تا شوروی ها را به حمایت از جناح پرچم که از سوی خلقی های حاکم به رهبری تره کی و امین سرکوب می شدند جلب کند. اما شوروی ها چندان توجه نشان نمی دادند. میتروخین کارمند کی. جی. بی می نویسد که بریالی که با نام مستعار "شیر" در کی. جی. بی ثبت بود در اسلام آباد به حیث سفیر در جون 1978 در تماس با شوروی ها بی صبری

پیشنهادهای دوستان شوروی
ما میسر خواهد بود.» (13)
آیا این گزارشات از سوی هواداران تره
کی ورهبران جناح پرچم به ویژه از سوی
کارمل موجب کشاندن پای قوای شوروی به
افغانستان شد؟

اگر انگیزه زمام داران شوروی در اعزام
قوا به افغانستان انتصاب ببرک کارمل در
رهبری حزب و حاکمیت حزبی بود، آیا خشم
انتقام قتل تره کی هم به عنوان دوست
برژنف رهبر حزب کمونیست و زمام دار
شوروی می توانست عامل هجوم نظامی شمرده
می شود؟ قتل تره کی توسط امین، برژنف
را به حدی عصبانی و ناراحت کرد که رهبر
شوروی حتی ماه ها پس از اشغال
افغانستان (می 1980) که دیگر حفیظ الله
امین وجود نداشت، به رئیس جمهور فرانسه
گفت: «پریزدنت تره کی، دوست من بود. او
در ماه سپتمبر (1979) به دیدنم آمد و بعد
از بازگشت به وطن، امین او را کشت.
این حرکتی بود که من نمی توانستم او را
ببخشم.» (14)

اما واقعیت این است که انگیزه زمام
داران شوروی در تجاوز نظامی بر
افغانستان نه ناشی از خواخواهی نور
محمدتره کی بود و نه در جهت رساندن ببرک
کارمل وجناح پرچم به کرسی حاکمیت .
وقتی برژنف پس از بازگشت تره کی از
کیوبا در سپتمبر 1979 با او در مورد
برکناری امین سخن زد، تصمیم فیهله او
نه انتصاب کارمل در کرسی حاکمیت و
رهبری حزب بلکه ابقای تره کی در رهبری حزب
و دولت با مشارکت جناح پرچم و رهبر آن

وسیله امرار معاش ندارم.
همه امید مارفقای شوروی ما هستند. نامه
یی از کارمل دارم اما نمیدانم آنرا به
کی بدهم؟ این مکالمه به سوسلف و
پونوماریف گزارش داده شد. آنها هدایت
دادند تا از بریالی در شعبه بین المللی
کمیته مرکزی پذیرایی گردد. بریالی
شکایت کرد که وی موقف اتحاد شوروی و
موضعگیری آن در برابر نابود سازی
فیزیکی کمونیست های راستین و وفادار را
درک کرده نمی توانست. وی پوزانف (سفیر
شوروی در کابل) را متهم کرد که در قبال
وضعیت در افغانستان به اتحاد شوروی
اطلاعات دروغین میدهد...» (12)

ببرک کارمل نیز در 30 اکتوبر 1979 عنوان
برژنف نامه نوشت. قبل از او نیز سه تن
از وزیران معزول خلقی هوادار امین
(گلابزوی، وطنجار و سروری) به کمیته
مرکزی حزب کمونیست شوروی در 8 اکتوبر
نامه نگاشته بودند. در نامه ببرک کارمل
که بصورت ویژه عنوانی برژنف نگاشته
شده بود آمده بود: «از نام همه اعضای حزب
بامسئولیت اعلام میدارم که حزب براساس
اصل لنینی شیوه کار، تاکتیک و خط مشی
خلاقانه کاملاً آماده است تا وظایف خود
را به سر رسانده و معضله انقلاب ثور،
حزب و دولت را بگونه ی مثبت حل کند.
اعضای کلیدی حزب آماده اند تا کمونیست
ها، وطنپرستان و همه نیروهای مترقی و
دموکراتیک را در افغانستان بسیج و
متشکل سازند. تحقق این اهداف بامدکاری
برادرانه، کنکاش ها، مشوره ها، و

امنیت شوروی و اهداف امنیتی آن چه ارتباطی داشت؟

"اناتولی گرومیکو" Anatoly Gromyko پسر گرو میکو وزیرخارجه و عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نامه پدرش را در مورد حمله بر افغانستان که به دفتر حزب کمونیست نگاشته بود در سال 1997 منتشر کرد: «گرومیکو در این نامه سعی در توجیه رأی موافق خود برای دخالت نظامی شوروی در دوازدهم دسامبر 1979 براساس "شرایط ذهنی وعینی" دارد. یکی از دلایل ذهنی تلاش های دولت امریکا برای نا امن کردن مرزهای جنوبی شوروی بود و اینکه امنیت شوروی از این طریق در معرض خطر قرار می گیرد. به اعتقاد گرومیکو امریکایی ها در مقابل سرنگونی متحد خود، شاه ایران در فبروری 1979 واکنش نشان می دادند. رژیم انقلابی آیت الله خمینی پایگاه آنها را تعطیل کرده بود و امریکایی ها سعی داشتند پاکستان را یا در صورت امکان افغانستان را به عنوان پایگاهی که بتواند شوروی را تحت فشار قرار دهد جایگزین ایران کنند. مسلماً این اقدام سرحدات جنوبی اتحاد شوروی را بی ثبات میساخت.» (16)

برژنف زمام دارشوری ماه های بعد از حمله نظامی بر افغانستان که در پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی سخن گفت، اعزام قوا را یگانه انتخاب در جلوگیری انفوذ امریکا به مرزهای جنوبی شوروی خواند. او در 23 جون 1980 ضمن بیانیه خود در پلینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست گفت: «هنگامیکه همسایه خود

ببرک کارمل و راندن امین از حاکمیت بود. درحالی که هواداران امین لشکرکشی شوروی را برای رساندن کارمل و جناح پرچم در حاکمیت به عنوان فرد و گروه دوست و مورد اعتماد شوروی تلقی می کنند، اما حفیظ الله امین تادم مرگ اعتماد و وفاداری عمیقی به شوروی ها داشت که در مباحث بعدی از آن با تفصیل بیشتر سخن خواهد رفت.

دراین تردیدی نیست که تصمیم گیرنده اصلی در تجاوز نظامی شوروی به افغانستان نه رهبران حزب دموکراتیک خلق بلکه رهبران شوروی بودند. نقش رهبران حزب دموکراتیک خلق در این تجاوز علی رغم هرگونه دوری و نزدیکی آنها به مراکز قدرت در شوروی، قطعاً نقش اصلی و تعیین کننده نبود. زمام داران شوروی از آنها در واقع به حیث مجری اهداف و مقاصد خود و به عنوان وسیله ی تجاوز نظامی خویش استفاده کردند. حزب دموکراتیک خلق و رهبران آن به خصوص ببرک کارمل در واقع قربانی تجاوز نظامی شوروی و اهداف این تجاوز بودند. واقعیتی که ببرک کارمل هر چند سالها پس از تجاوز نظامی شوروی و در روزهای پس از زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به آن اشاره می کند و خود را قربانی جنگ سرد می خواند. (15)

ملحوظات امنیتی:

اهداف و ملحوظات امنیتی انگیزه اصلی رهبران شوروی را در حمله به افغانستان تشکیل می داد. ملحوظات امنیتی چه بود؟ حمله نظامی بر افغانستان با اهداف

کمونیست بسوی تشنج و بی اعتمادی برد. و در چنین فضای مشتنج و بی باوری، سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق توسط مجاهدین از نظر مسکو به معنی بی ثباتی در مرزهای جنوبی امپراتوری شوروی بود. از این دیدگاه، حمله به افغانستان برای دولت شوروی دفاع از امنیت و منافع حیاتی آن محسوب می شد. و رهبران شوروی زمانی به این حمله دست زدند که بقای دولت حزب دموکراتیک خلق با تشدید خصومت های فزاینده درون حزبی و گسترش مقاومت های مسلحانه از بیرون بصورت واقعی مورد تهدید قرار گرفته بود.

ژنرال وارننکوف معاون ستاد مشترک ارتش شوروی و از مشاوران ارشد دیمیتری استنوف وزیر دفاع در زمان حمله بر افغانستان، سالها پس از فروپاشی شوروی جلوگیری از سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را انگیزه های اصلی حمله خواند. او در دوران بازنشستگی خود در کنفرانس "افغانستان و شکست تشنج گرایی" منعقد شده اسلو پایتخت ناروی در سال 1995 که با مشارکت ماموران متقاعد ارشد امریکایی و شوروی دهه هشتاد به شمول رئیس جمهور کارتر دایر شده بود گفت: «نمی توان توضیح داد که چرا شوروی در اقدام نا بگردانه به افغانستان تجاوز کرد، فکر می کنم میتوان توضیح داد که چرا نمی خواستیم رژیم کابل سقوط کند.» وارننکوف نگرانی رهبران شوروی را از سقوط رژیم به نفوذ امریکا در افغانستان ارتباط میدهد؛ نفوذی که به

افغانستان رابه تقاضای حکومت آن در سرکوب متجاوزین، عقب زدن تهاجمات بانديست ها که بیشتر از ساحه پاکستان عمل می نمایند، یاری رسانیدیم، واشنگتن و پکن سروصدای بیسابقه ای رابراه انداختند. چه اتهاماتی نبود که بر اتحاد شوروی نسبتند، پیشروی بسوی آبهای گرم، بدست آوردن نفت دیگران و غیره. اما اصل موضوع در این است که برنامه آنان در قبال جذب افغانستان در ساحه نفوذ سیاسی امپریالیستی و به وجود آوردن تهدید برای شوروی از طرف جنوب به هم خورده است.

در اقدام شوروی مبنی بر کمک برای افغانستان هیچ هدف مغرضانه یی وجود ندارد. ما به جز از اعزام قوا، انتخاب دیگری نداشتیم. واوضاع هم نشان داد که این یگانه تصمیم درستی بوده است.» (17) افزون بر نگرانی های مسکو که در نامه گرومیکو از تصمیم و تلاش امریکایی ها در ایجاد پایگاه جدید پس از سقوط رژیم شاه ایران سخن می رود، وقوع حوادث دیگر تشویش روس ها را در مورد ملاحظات امنیتی بیشتر ساخت. ایالات متحده امریکا و پیمان نظامی ناتو به نصب راکت های میان برده ستوی در اروپای غربی مبادرت ورزیدند. معاهده سالت 2 در کنگره امریکا به تصویب نرسید و در چنین فضایی روابط میان امریکا و چین کمونیست بهبود یافت. این حوادث در جریان سال 1979 میلادی یعنی سال تهاجم شوروی به افغانستان بوقوع پیوست و روابط شوروی ها را با جهان غرب و چین

معاون شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی "والنتین فالین" Valintin Falin در زمان تجاوز، سپس انگیزه لشکر کشی را نیز به ترس از امین ارتباط میدهد که او در نقش انورسادات افغانستان عمل نکند. نامبرده در سال 1989 در یک گفتگوی مطبوعاتی اظهارداشت: «از آنچه که ما هراس داشتیم این بود که امین شاید بعد از مرگ تره کی به یک سادات دیگر مبدل شود. پس از مرگ تره کی که وقت آنرا دقیقاً به یاد ندارم اطلاعاتی بمارسید که امین میخواهد آنچه بکند که آنرا سادات در مصراجم داده بود. نامبرده در جستجوی راهی بود که گسیختن روابطش را با ما توجیه کند. او میخواست روابط خود را با ما قطع کند و مشاورین ما را از افغانستان اخراج نماید، لیکن لطفاً این گفته را به حیث توجیه آنچه که ما انجام دادیم تلقی مکن.» (19)

ژنرالان ارتش سرخ نیز از نفوذ ایالات متحده امریکا در مرزهای جنوبی شوروی احساس نگرانی میکردند. ژنرال محمود قاریف رئیس اکادمی علوم نظامی فدراسیون روسیه و مشاور ارشد نظامی نجیب الله انگیزه های مختلف را در حمله به افغانستان دخیل میدانند. او انگیزه های حمله را چنین برمی شمرد: «نخست اینکه برای اتحاد شوروی تأمین امنیت در جنوب کشور اهمیت بس بزرگی داشت. هرگاه ایالات متحده موفق میگردد افغانستان را زیر تأثیر خود بیاورد و در آن کشور رژیم خصم با شوروی را تحکیم نماید، امکان به

بی ثباتی در مرزهای جنوبی اتحاد شوروی منجر می شد. او در این کنفرانس خطاب به امریکایی ها اظهار داشت: «شوروی احساس کرد از هر طرف در منطقه ضربه می خورد. برای مدت طولانی ایالات متحده امریکا، ایران تحت حکومت پهلوی را زیر سلطه داشت. نیروی دریایی امریکا اقیانوس هند را کنترل کرد. پاکستان؛ ماباید صادق باشیم. فکر می کنم پاکستان از واشنگتن دستور می گیرد. روشن بود، حتی چریک های اسلام گرایی که بارژیم امین-تره کی تحت حمایت ما مخالفت میکردند، تربیت و تدارک می شدند. بنا بر این، تهدید شوروی از جانب افغانستان نبود بلکه از جانب امریکا بود علی رغم کاهش نفوذش در منطقه. تصور کنید افغانستان در تجاوز امریکا-پاکستان سقوط میکرد، آن وقت امریکا میتواندست موشک کوتاه برد خود را در آنجا مستقر کند و علیه موشک های استراتژیک شوروی از جمله ICBMS در قزاقستان بکار گیرد. فکر میکردیم برای مقابله با تهدید انقلاب اسلامی در ایران، امریکا تجاوز می کند و آیت الله خمینی را باشاه و کسی دیگری که مورد قبول تان است جایگزین میکردید. این عمل تجاوز غرب را به افغانستان بدنبال داشت. لایه های درونی قدرت در کرملین معتقد بودند که حفیظ الله امین یک جاسوس سیا (C.I.A) است. وارننکوف خطاب به امریکاییان خاطرنشان می کند: این منطقه نفوذ ما است. مرز های ماست نه شما. لذا هیچ چاره ای جز رفتن به افغانستان نبود.» (18)

بر آن متکی بود که از سفارت امریکا در کابل موصلت میکرد. "ارچرکی بلد" Archer K Blood. "شارزدافیرسفارت امریکادر کابل بعداً گفت که البته ما میخواستیم مسئله افغانستان را در مطبوعات زنده نگهداریم و به این وسیله روس ها را برآشفته و دست پاچه بسازیم." (21)

"زبگنیوبر ژنسکی" Zbigniew Breezinski مشاور رئیس جمهور امریکا در امور امنیت ملی در سال 1998 نیز از کشاندن عمدی پای شوروی به افغانستان سخن گفت که در مباحث پیشین به آن اشاره شد. "والنتین ورینکوف" از ژنرالان سابقه دار شوروی که در سالهای دهه هشتاد در افغانستان نقش مهمی به عهده داشت و اکنون (2009) عضو پارلمان روسیه است نظریاتی مشابه با ادعا و افکار برژنسکی دارد. او از منافع بیشتر امریکایی ها در حمله نظامی شوروی بر افغانستان سخن می گوید و به این باور است که امریکایی ها برای شوروی دامی را در افغانستان نشانده بودند. وی اظهار می دارد: «ساده لوحانه خواهد بود که پنداشته شود آمریکاییها در جریان این حوادث نبوده باشند. چرا آمریکاییها سر و صدا برپا نکردند، چرا شواهد آنرا در اختیار قضاوت اجتماعی و سازمان ملل قرار ندادند و چرا شوروی را متوقف نساختند؟ پاسخ آن واضح است: آنها در اعزام قوت های نظامی ما به افغانستان از ما کرده ذینفع تر بودند. ما در برابر خود هدف ثبات آوری وضعیت را قرار داده بودیم، ولی آنها برای مان

دست می آورد که شوروی را با تهدید جدی و دیرپایی روبرو نماید. دوم اینکه، هنگام اتخاذ تصمیم مبنی بر گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان، پندارهای آیدئولوژیکی اهمیت به سزایی داشتند.

سوم اینکه در درون افغانستان وضع بحرانی پدیدآمده بود. این وضع به ویژه با تعویض رهبری و به قدرت رسیدن امین پیچیده تر شده بود. هر چند با آمدن کارمل از این هم بد تر شد. از اینرو رهبران شوروی در برابر مسأله لزوم تغیر حاکمیت در افغانستان قرار گرفتند... (20)

اگر بسوی نگرانی و ترس شوروی ها از سقوط افغانستان به دامن امریکا به عنوان یکی از انگیزه ها و عوامل اصلی حمله به افغانستان نگاه شود، پی بردن به کم و کیف این "نگرانی" یکی از نکات کلیدی و قابل بحث در انگیزه لشکر کشی به افغانستان است. در حالی که شوروی ها این نگرانی را جدی تلقی کردند و به افغانستان لشکر کشیدند، امریکایی ها نقش اغواگرانه یی در ایجاد این نگرانی ایفا نمودند تا پای روس ها را به باتلاق افغانستان بکشانند. به گفته محقق امریکایی "هریسن": «این عقیده غرب که رژیم (دولت حزب دموکراتیک خلق قبل از لشکر کشی شوروی) قرین به سقوط بود از کنفرانس های مطبوعاتی ای سرچشمه میگرفت که دیپلماتهای امریکایی در سفارت امریکا در دهلی جدید دایر میکردند. این کنفرانس های مطبوعاتی

جنگ سهم داشتند، این حمله را محکوم کردند و آنرا یک تجاوز آشکار و خبط سیاسی و نظامی دولت شوروی پنداشتند.

نخستین زمینه های مساعد انتقاد از حمله نظامی شوروی در درون جامعه و دولت شوروی پس از سیاست پروستریکا و گلاسنوست گورباچف در سالهای پایانی دهه هشتاد ایجاد شد: «اولین کسی که جرئت کرد کل عملیات را (حمله بر افغانستان) یک اشتباه غم انگیز و پر هزینه عنوان کند نویسنده گفتگوهای نیکیتا خروشچف بود که در یک میز گرد تلویزیونی در جون 1988 دومه ماه پس از امضای قرارداد های ژنوا این مسئله را بیان کرد. الکساندر بوین Alexandre Bovine وقایع نگار رسمی روزنامه "ایزوستیا" اعلام کرد: گسیل یکصد هزار نفر (نیروی نظامی) به افغانستان نمونه بارز استفاده افراطی از زور توسط سیاست خارجی شوروی بود.» (23)

ادوارد شواردناده عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی و وزیر خارجه دوران گورباچف حتا قبل از فروپاشی شوروی در ماه اکتوبر 1989 گفت: «معالیه ارزش های انسانی قرار گرفتیم و بزرگترین تخطی از قانون، حزب و نورم های مدنی خود را مرتکب شدیم. تصمیمی که چنین نتایجی را برای کشور ما ببار آورد، خلاف حزب و مردم اتخاذ گردیده بود» (24)

ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان حمله نظامی شوروی را تصمیم ناروا خواند: «برافروختن جنگ افغانستان یکی از

دام شانده بودند. رهبری سیاسی ما اسلحه خیلی مهم یعنی معلومات را بکار نگرفت. ما نباید فیصله خود را مخفی نگاه می کردیم و باید به ملل متحد مراجعه نموده و تصمیم خویش را اعلام می نمودیم. دولت رسماً مجبور بود اعلام بدارد: دولت افغانستان از ما تقاضای کمک [نظامی] نموده و ما به آن پاسخ مثبت دادیم. عساکر نه بخاطر اشغال داخل این کشور می شوند بلکه بمنظور کمک به مردم و آوردن ثبات در این کشور فرستاده می شوند. اما ما خاموشانه گام برداشتیم که این در واقع اشتباه بود. علیه ما جنگ تبلیغاتی براه افتید که خیلی سنگین برای ما تمام شد.» (22)

تعبیر متفاوت از تجاوز:

در حالی که حمله نظامی شوروی بر افغانستان از سوی دولت ها، کشور ها و مجامع بین المللی مخالف شوروی یک عمل غیر قانونی و تجاوز نظامی خوانده شد، اما توجیه و تعبیر شوروی و طرفداران آن در سطح جهان، پاسخ به تقاضای حکومت افغانستان بر مبنای تعهدات دوجانبه و منطبق به قوانین بین المللی بود. این توجیه و تعبیر در طول سالهای اشغال نظامی افغانستان ادامه یافت. پس از آن و به ویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی دیدگاه ها و نظریات مختلف در میان مقامات نظامی و غیر نظامی روس های بازمانده از دوران شوروی پدید آمد. بسیاری از سیاستمداران مسئول و بسیاری از ژنرالان روسی که در تجاوز نظامی و

مختلف حزب دموکراتیک خلق هنوز لشکر کشی شوروی را به افغانستان تجاوز نمیدانند. آنها با عینک و توهمات آیدئولوژی همان دوران به یورش نظامی شوروی نگاه می کنند و آنرا کمک بی شایبه انترناسیونالیستی کشور کبیر شوراها در دفاع از انقلاب کبیر ثور و مبارزه با تجاوز و مداخلات امپریالیزم تلقی و تعبیر می نمایند. حتی برای آنها انتقاد و تقبیح تهاجم شوروی به افغانستان از سوی ژنرالان و سیاستمداران روسی در دوره پس از فروپاشی شوروی قابل قبول نیست. آنگونه که یکی از هواداران بپرک کارمل در جناح پرچم نظریات انتقادی روس هارچه در مورد حمله شوروی و چه در مورد رهبران حزب دموکراتیک خلق به خصوص در باره بپرک کارمل، ناشی از شرایط بعد از فروپاشی و اضمحلال شوروی میدانند و مینویسد: «اگر مایروف (ژنرال مایروف) این کتاب (در پشت پرده های جنگ افغانستان) را با همین متن در دهه هشتاد می نوشت پوستش راکاه پرمیکردند» (28)

تردیدی وجود ندارد که در داخل رژیم توتالیتار و استبدادی شوروی در دهه هشتاد هیچ مجال انتقاد از حمله به افغانستان نبود. وقتی ژنرال ن. و. اوگارکف رئیس ستادکل ارتش شوروی در یکی از نشست های دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در روزهای مقارن به لشکرکشی شوروی اظهار داشت که: «این اقدام نا هنجاریهای بس بزرگی را در عرصه سیاست خارجی برای اتحاد

نارواترین تصمیم های حکومت شوروی بود.» (25)

ژنرال محمود قاریف نیز حمله به افغانستان را گام ناروای زمام داران شوروی میخواند: «با قاطعیت میتوان گفت که در ارزیابی نهایی، گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان گام ناروایی بود که زیان عظیمی به خلقهای افغانستان و شوروی چه در عرصه بین المللی و چه در عرصه داخلی رسانید.» (26)

جمعی از استادان و متخصصین علوم نظامی و سیاسی روسیه لشکر کشی شوروی به افغانستان را حتا متناقض به قوانین شوروی ارزیابی می کنند: «گسیل یگانهای منظم ارتشی به یک کشور همسایه در نتیجه رایزنی سری یک گروه انگشت شمار سیاستمداران و نظامیان را خاطر نشان سازیم که نادیده گرفتن قوانین شوروی در این مسئله نمی تواند سزاوار هیچ چیزی جز نکوهش و سرزنش باشد.» (27)

پس از فروپاشی شوروی و پس از سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، میان جناح ها و فراکسیونهای مختلف این حزب نیز نظریات متفاوت در مورد لشکرکشی شوروی بوجود آمد. در میان بسیاری از فراکسیونها، حلقه ها و عناصر مختلف حزب مذکور، ذهنیت کمک انترناسیونالیستی کشور شوراها جایش را به تجاوز نظامی شوروی داد. حتا در میان جناح پرچم که در نتیجه تجاوز نظامی شوروی در محور حاکمیت حزب مذکور قرار گرفتند، دیدگاه ها و باورهای نو ایجاد شد. هر چند که برخی در میان این جناح و فراکسیون های

در همان سالها، به جای کمک انترناسیونالیستی کشورکبیر شوراها از تجاوز نظامی سخن می گفت، و آنچه را که در مورد سرمشاوران شوروی و جنگ روس ها و در باره ی نجیب الله آخرین رهبر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در کتاب " اردو و سیاست" نوشت، در آن دوران می نوشت، او را نیز "خاد" و حکومت حزب دموکراتیک خلق به جای اعطای رتبه و مقام ژنرالی بسوی زندان وکشتار گاه میبرد. حتی ببرک کارمل پس از برکناری خود از رهبری حزب دموکراتیک خلق و حکومت این حزب دیدگاه منتقدانه در مورد لشکر کشی شوروی پیدا کرد. او در سالهای پسین، از تجاوز و اشغال شوروی سخن گفت. کارمل خود را قربانی این تجاوز و اسیر دست مشاوران شوروی خواند که به گفته های او در مصاحبه با خبرنگار روز نامه روسی "ترود" (کار) در فصل پیشین اشاره شد.

توجیه حقوقی تجاوز نظامی شوروی:

صرف نظر از دیدگاه ها و باورهای مختلف در مورد لشکر کشی شوروی و صرف نظر از انگیزه ها و عوامل امنیتی، آیدئولوژیکی و سیاسی اتحاد شوروی در این یورش نظامی، یکی از نکات اصلی و قابل بحث، جنبه حقوقی و قانونی این لشکرکشی است. آیا هجوم شوروی به افغانستان مبنای حقوقی داشت؟ آیا این حادثه تجاوز بود یا کمک شوروی بر مبنای در خواست و تقاضای رسمی دولت افغانستان؟ آیا ادعای شوروی در مورد اعزام نیرو به افغانستان با معیارها و ضوابط بین

شوروی بدنبال خواهد داشت؛ یوری اندروپوف (رئیس کی. جی. بی) با بریدن سخنان او خاطر نشان کرد: "ماکسانی داریم که روی جوانب سیاسی قضیه بیاندیشند. شما باید پیرامون جوانب نظامی قضیه بیاندیشید که چگونه وظایف محوله تانرا بهتر انجام دهید." «(29) نه تنها ژنرالان روسی پس از فروپاشی شوروی از زشتی و نادرستی حمله شوروی سخن گفته اند بلکه ژنرالان افغان اعضای حزب دموکراتیک خلق و سیاستمداران این حزب نیز پس از زوال شوروی و سقوط حاکمیت حزب مذکور، لشکر کشی شوروی را تجاوز به کشور مستقل افغانستان خواندند. محمد نبی عظیمی از ژنرالان عضو جناح پرچم حزب و از هواداران ببرک کارمل، بخش سوم کتاب اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان را، تجاوز شوروی برافغانستان عنوان می کند. او در مورد حادثه روز 25 دسمبر 1978 که نیروهای نظامی شوروی با بلند کردن "چوب دروازه سرحد" وارد حیرتان شدند در صفحه 220 کتاب اردو و سیاست می نویسد: «این یک لحظه بزرگ تاریخی بود. این به معنی اشغال، تجاوز و تهاجم یک کشور بزرگ به کشور فقیر و کوچک همسایه بود و از همان لحظات نخست نفرت و مخالفت هموطنان را بر انگیخت و سر آغاز فاجعه بود.» درحالی که ژنرال موصوف در سالهای این تجاوز یعنی سالهای دهه هشتاد میلادی نه از منتقدین و مخالفین این تجاوز بلکه از ژنرالان برحال و فرمانده نیروهای دولت حزب دموکراتیک خلق بود. اگر ژنرال عظیمی

وارد نخواهد کرد. اعضاء باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل می آورند فوراً به شورای امنیت گزارش دهند. این اقدامات به هیچ وجه در اختیار و مسئولیتی که شورای امنیت برطبق این منشور دارد و موجب آن برای حفظ و اعاده صلح و امنیت بین المللی و در هر موقع که ضروری تشخیص دهد اقدام لازم بعمل خواهد آورد، تاثیری نخواهد داشت.» (30)

اما پرسش مهمی که حتی در رویکرد به منشور ملل متحد و توافقنامه ی دسامبر 1978 میان شوروی و افغانستان مطرح می شود، مشروعیت لشکر کشی شوروی در پیوند و انطباق با توافقنامه مذکور و ماده 51 آن منشور است. صرف نظر از مشروعیت و عدم مشروعیت دولت حزب دموکراتیک خلق، پرسش های مهمی که هیچگاه پاسخی به آن داده نشد این است که آیا شوروی اسناد و شواهد تقاضای دولت افغانستان بریاست حفیظ الله امین را مطابق ماده 51 منشور ملل به شورای امنیت ارائه کرد؟ آیا حکومت امین به حیث عضو سازمان ملل وقوع حمله مسلحانه خارجی را به شورای امنیت ملل با اسناد و مدارک گزارش داده بود؟ آیا حکومت مذکور سازمان ملل را در جریان اقدام خودمبتهی به تقاضای نیروی نظامی از شوروی غرض مقابله با تجاوز مسلحانه خارجی گذاشت؟

محمدقاسم فاضلی از متخصصین حقوق و علوم سیاسی افغان هرگونه توجیه حقوقی و قانونی حمله شوروی را بی بنیاد و قابل تردید میدانند. او معتقد است که حتی این

المللی و حقوق بین الدول همخوانی و مطابقت داشت؟ آنچه راکه شوروی ها و حاکمان حزب دموکراتیک خلق در توجیه حقوقی و قانونی حمله نظامی عنوان میکردند به توافقنامه پنجم دسامبر 1978 میان کابل و مسکو و ماده 51 منشور شورای امنیت ملل متحد بر میگشت. هنوز آنهاییکه به درستی و حقانیت لشکر کشی شوروی باور دارند، توافقنامه مذکور و ماده 51 منشور ملل را مبنای حقوقی حمله نظامی شوروی تلقی می کنند.

مهم ترین مطلب مورد استناد در توافقنامه دسامبر 1978 به ماده چهارم این توافقنامه بر میگردد که در آن گفته می شود: «طرفین عالین متعاقدين به تاسی از روحیه دوستی و حسن همجواری و منشور ملل متحد به مقصد تأمین امنیت و استقلال و تمامیت ارضی دوکشور با هم مشورت نموده و تدابیر مناسب را به موافقت جانبین در زمینه اتخاذ خواهند کرد. به منظور تقویت قدرت دفاعی، طرفین عالین متعاقدين انکشاف همکاری را در ساحه نظامی به اساس موافقتنامه های که بین شان عقد شده، دوام خواهند کرد.»

در ماده 51 منشور ملل متحد که دستاویز دیگر شوروی ها از زاویه حقوقی قضیه بود، می آید: «در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک عضو ملل متحد تا زمانیکه شورای امنیت اقدام لازم برای حفظ صلح و امنیت بین المللی را بعمل آورد هیچ یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه فردی یا دسته جمعی لطمه

1981 دایرکرد. در آن وقت ریاست محکمه را مؤرخ یوگسلاوی" ولادیمیردیری تریر" به عهده داشت و 14 تن دیگر عضو محکمه بودند. در این محکمه که سه روز دوام کرد شوروی ها متجاوز خوانده شدند و محکمه خواهان خروج قوای آنها گردید. در این محکمه اسناد حقوقی را که شوروی بر مبنای آن اتکاء به حمله میکرد مورد بررسی قرار گرفت. نظریات حقوقی و دفاع شوروی از سوی فردهالیدی عضو انستیوت ترانسنشل انگلستان در بیانیه ای اتحاد شوروی و افغانستان بین 1978 و 1981 به سمع قضات رسانیده شد. محکمه استدلال کرد که یک دولت مستقل (افغانستان) که از حمایت حقوق بین الدول برخوردار میباشد مورد تجاوز یک دولت خارجی قرار گرفته است.

شوروی هادر همان دوران داغ حمله و سال های اشغال نظامی افغانستان نتوانستند اسناد و شواهدی در جهت همسویی این حمله با ماده 51 منشور ملل متحد ارائه کنند. حتا در رهنمود اعزام نیروی نظامی که بتاريخ 24 دسمبر 1979 توسط وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش امضاء شد، هیچ تذکری از مطابقت این اقدام به منشور ملل متحد و توافقنامه دسمبر 1978 میان کابل و مسکو در توجیه حقوقی و قانونی آن داده نشده بود. آنها هیچگاه تقاضای حفیظ الله امین رابه عنوان زمام دار و رهبر حکومت حزب دموکراتیک خلق در مورد اعزام نیرو و غرض توجیه لشکرکشی بر افغانستان مطرح نکردند. در حالی که آرشیف های کی. جی. بی و حزب کمونیست شوروی مملو از اسناد

حمله

باتوافقنامه دسمبر 1978 میان طرفین شوروی و افغانستان سازگاری ندارد. وی می گوید: «اگر حمله نظامی شوروی بر مبنای توافقنامه دسمبر 1978 باشد، می بینیم که این حمله، حکومت برحال و موجود آن وقت را سرنگون کرد. این خود از لحاظ حقوقی قابل اعتراض است که شوروی ها اولین کاری که کردند، امین را از بین بردند. و این کار تناقض بین ادعا و عملکرد آنها را نشان میدهد. ادعای شوروی با موازین ملل متحد هم موافق نبود. هر سال این لشکرکشی در سازمان ملل محکوم می شد. در سال 1981 محکمه دایمی ملل متحد درستهکلم دایر شد و در آنجا نیز لشکر کشی شوروی مغایر منشور ملل متحد تلقی گردید. این محکمه مطابق قوانین ملل متحد غرض غور و فیصله در مورد برخی نزاع ها دایر می شود. در این محکمه برخلاف ادعای شوروی ها در مورد حمله نظامی شان مبتنی به منشور ملل متحد، آن حمله یک عمل تعرضی از یک کشور مستقل به کشور مستقل دیگر خوانده شد.» (31)

محکمه دایمی ملل متحد برای بررسی قضایای مهم جهانی در 4 جولای 1976 اولین بار در شهر الجزیره تأسیس گردید. مؤسس آن سناتور ایتالوی لیلوباسو میباشد. این محکمه قضایای مختلفی چون صحرای غربی، فلیپین، ارجنتاین، ارتیره وسلوادور و افغانستان را پس از تجاوز شوروی مورد بررسی قرار داده است. این محکمه در مورد افغانستان شش جلسه را در شهر ستهکلم پایتخت سویدن در اول می

روحیه مارکسیزم - لنینیزم به اعضای حزب آنها بتوانند گامهای برگشت ناپذیر به پیش بردارند. امین گفت که امید وار کمک اقتصادی شوروی به افغانستان بود و نیز اینکه در عرصه نظامی به کمک رفقای شوروی به پیروزی های جدیدی بر دشمن نایل شده شمار مشاورین و کارکنان سیاسی ازدیاد یابند و امنیت دولت استحکام یابد» (32)

اعضای رهبری حزب کمونیست شوروی علی رغم نارضایتی وخشم برژنف رهبر حزب مذکور، به ادامه کمک و همکاری با امین توافق کردند تا پلان سرنگونی او را از نزدیک و به آسانی عملی سازند. ژنرال الکساندرلیاخفسکی از یادداشتهای و تصاوید سری حزب کمونیست در این مورد که پس از فروپاشی شوروی علنی گردید، می نویسد: «بعدها در یادداشتهای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی واضح شد که کار پیگیر با امین و در مجموع با رهبران کنونی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را ادامه داده و بهانه در دست امین ندهیم که فکر کند ما به او اعتماد نداریم و نمی خواهیم با او سروکار داشته باشیم. از تماس با امین برای پرده برداری از امیال نهایی وی باید بهره گرفت.» (33)

اعزام هیئات مختلف به ویژه هیئات امنیتی ونظامی از سوی مسکوبه کابل جهت بررسی اوضاع وگفتگوی مداوم با امین بر سر کمک های شوروی گسترش یافت. هنوز هیئات بلندپایه ارتش شوروی بریاست ژنرال ایوان جی. پافلوفسکی معاون

و مدارک این تقاضاها بود. البته برای شوروی ها ارائه این مدارک نا محتمل و مایه شرمساری محسوب میگردید. زیرا توجیه تضاد و تناقض عملکرد آنها بر مبنای اسناد و مدارک درخواست نیرو از سوی امین به مراتب مشکل تر و پیچیده تر از عدم ارائه شواهد قانونی و حقوقی حمله بر افغانستان تمام می شد.

شکل گیری تجاوز:

بازی با حفیظ الله امین و اتخاذ سیاست دوگانه ازسوی مسکودر مورد او از نخستین فیصله های رهبران حزب کمونیست شوروی و نخستین گام در فرآیند شکل گیری تجاوز بود. برژنف وکاسگین در فردای زمام داری و زعامت امین (17 سپتمبر) به او پیام تبریکی فرستادند. این پیام از سوی سفیر شوروی پوزانف، ژنرال پافلوفسکی معاون وزیر دفاع شوری، ایوانف، بگدانوف نماینده کی. جی. بی وگوریلوف رئیس مشاوران نظامی شوروی به امین ارائه گردید. در پیام به تداوم روابط برادرانه با جمهوری دموکراتیک افغانستان بر مبنای معاهده دوستی تأکید شده بود. حفیظ الله امین با ابراز تشکر از پیام رهبران شوروی گفت که: «خود را با دوستان شوروی در همکاری نزدیک قرار خواهد داد و گام هایی خواهد برداشت تا کمبودهای شناخته شده (خود) را رفع کرده و سبک وشویه کار خود را بهبود بخشد. وی اظهار امیدواری کرد که دوستان شوروی از هیچگونه کمک در عرصه همکاری حزبی دریغ نکنند تا از طریق آموزش دهی

بروتینتس" karan Brutents بودند: «در اوایل دسامبر (1979) پاماناروف در مورد افغانستان کمیته ای راتحت ریاست "بروتینتس" که دو بار وی به کابل رفته بود تشکیل کرد. بتاریخ هژدهم دسامبر مشاوربرژنف در پالیسی خارجی "الکساندر اگنتوف" Alexandrov Agentov از بروتینتس خواست که راپور خود را بدون معطلی بیشتر تسلیم نماید.» (35)

بررسی اوضاع وارهائه گزارش به رهبران شوروی وآماده ساختن امین جهت توافق و پذیرش نیروهای شوروی از وظایف هیئاتی بود که به پایتخت افغانستان می آمدند و باامین و مقامات حکومت او گفتگو می کردند. نکته شگفت انگیز و قابل تأمل این بود که حفیظ الله امین به آسانی و بدون ایجادهیچ مانع و ابراز هیچ تردیدی به تمایلات وخواست های هیئات شوروی پاسخ مثبت ارائه می کرد. گفته می شود که تیم ژنرال پاپوتین توافق امین را غرض ورود نیروهای محدود شوروی به افغانستان حاصل کرد. محمدصدیق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر می نویسد: «ژنرال پاپوتین در مذاکره با امین مؤفق شد اجازه جابجا شدن دستجات معین نیروی شوروی را در بگرام، سالنگ و میدان هوایی کابل حاصل کند، اما امین به ورود نیروی شوروی به گونه ای که او میخواست یعنی بصورت نامحدود و غیر مقید راضی نشد. چنانچه یک روز پیش از سقوطش به یک نفر خبر نگار غربی گفت: "دولت شوروی از مطالبه پایگاه در افغانستان منصرف شده، اما نیروی نظامی

وزارت دفاع و فرمانده نیروهای زمینی شوروی که در روزهای پایانی رهبری تره کی وارد کابل شده بود در کابل به سر میبرد که یک هیئات بلند رتبه دیگر شوروی باعضویت ژنرال ویکتور.اس. پاپوتین معین اول وزارت داخله در 28 نومبر 1979 واردکابل گردید. ریاست هیئات را در واقع یک تن ازژنرالان کی. جی. بی به عهده داشت که در موردنام و مقام او اظهاراتی صورت نگرفت. مطبوعات کابل از جمله روزنامه انگلیسی زبان کابل تایمز اهداف سفر هیئات مذکور را به افغانستان "همکاری دوجانبه و سایر مسایل ذیعلاقه" وانمود کردند. (34)

درحالی که رفت وآمد هیئات شوروی متشکل از ارگانهای مختلف دولت شوری به کابل در طول حاکمیت یکصد و سه روزه امین ادامه یافت، بصورت رسمی در رسانه های گروهی دوطرف از این رفت وبرگشت ها خبر و گزارشی منتشر نمی گردید. از میان تمام بازدید کنندگان مختلف شوروی تنها از ژنرال پاپوتین بصورت رسمی و علنی نام برده شد. فقیرمحمدفقیر وزیرداخله در کابینه امین از پاپوتین با گرمی پذیرایی و میزبانی کرد. پاپوتین در دوم دسامبر 1979 باحفیظ الله امین ملاقات بعمل آورد و سپس در سیزدهم دسامبر به مسکو برگشت. دو تن ازچهره های مهم که از حزب کمونیست شوروی بی سروصدا تا اوایل دسامبر 1979 دو بار به کابل سفر کردند، "پانوماروف" رئیس روابط بین المللی حزب کمونیست شوروی و معاونش "کارین

به انجام تجاوز نظامی گرفتند. پرسش این است که آیا این تصمیم یک اقدام دسته جمعی زمام داران شوروی بود یا برژنف به تنهایی فرمان حمله به افغانستان را صادر کرد؟

در سند مهم و سری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که در سال 1992 پس از فروپاشی شوروی علنی گردید، مشاهده می شود که فیصله حمله نظامی به افغانستان در حلقه معدود 9 نفر عضو بیرونی سیاسی حزب کمونیست اتخاذ شد. این سند که به فیصله نامه 176 معروف است، توسط "کنستانتین چرنینکو" به قلم نگاشته شده بود:

«سند (خیلی مهم) شماره 176 / 25

خیلی محرمانه

پرونده خاص

رئیس جلسه ل. ای یرژنف

اشتراک کنندگان: سوسلف، گریشن، گریلینکو، پیلشا، اوستینوف، چرنینکو، اندر وپف، گرومیکو، تیخانوف و پونوماریوف. مصوبه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

تاریخ 1979/12/11

پیرامون اوضاع در "A" (افغانستان)

1 - شرح ها و تدبیرهای ارائه شده از سوی رفقا اندروپوف، اوستینوف و گرومیکو تصویب گردید و به آنها اجازه داده شود در روند پیاده کردن این تدبیرها تصمیماتی را که خصلت اصولی نداشته باشند، وارد بیاورند. مسایلی که مستلزم اتخاذ تصمیم از سوی کمیته مرکزی باشند بانیست به موقع در دسترس دفتر سیاسی حزب گذاشته

آن برای کمک به او (امین) در خاموش ساختن آتش بغاوت به افغانستان می آید." «(36)

آنچی که برای شوروی ها اهمیت داشت، توافق امین به ورود نیروهای نظامی شوروی و اعتماد وی به این نیروها بود. ورود این نیروهای هرچند معدود، راه را برای سرنگونی حکومت حفیظ الله امین هموار میکرد. اگر امین توافق به ورود نیروهای شوروی را مشروط به محدودیت این نیروها ساخت، آیا اصول و میکانیزمی را در نظارت به این محدودیت وضع کرد؟ او به ارتش و حتی برادرش در ولایت قندز دستور همکاری و استقبال از نیروهای شوروی را صادر کرد؛ نه هدایت بازرسی کم و کیف این نیروها را.

نکته قابل تذکر در بررسی هیئات شوروی از او ضاع افغانستان و حکومت امین و تهیه گزارش از سوی آنها برای زمام داران شوروی، تفاوت و اختلاف نظر آنها در اعزام نیرو به افغانستان است. از این اختلاف نظر در مباحث پیشین سخن رفت که برای بعضی از محققین و تحلیل گران، ریشه های آن به مبارزه درونی قدرت میان رهبران شوروی و دو دستگاه جاسوسی دولتی و ارتش (کی. جی. بی و جی. آر. یو) به عنوان دستگاه های مهم حاکمیت شوروی بر میگردد. این اختلاف در اغفال و تحمیق حفیظ الله امین در اعتماد و وفاداری به شوروی نقش مهمی ایفا کرد. اما علی رغم تفاوت گزارش هیئات در مورد اعزام نیرو به افغانستان، رهبران شوروی در مسکو تصمیم به اعزام قوا و در واقع تصمیم

شد و به برژنف گفت: "معلومات تازه به جلسه عرضه شده که نشان میدهد که امین تاچه حد بد، تا چه حد ماجراجو و تا چه حد غیرقابل پیش بینی است. برژنف برای دوسه دقیقه خاموش بود. بعد از آن دفعتهاً به پایستاد، مشتھایش رابه میزکوفت و گفت: "مردنپاک" و از اتاق خارج شد." (38)

البته در مورد توافق وعدم توافق اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی به حمله نظامی از سوی بازماندگان آن تصمیم و برخی مقامات کمیته مرکزی حزب مذکور پس از فروپاشی شوروی دیدگاه های مختلف ارائه می شود. برخی همه مسئولیت را به گردن میخائیل سوسلوف عضو دفتر سیاسی می اندازند که گویا او برژنف را به ضرورت حمله بر افغانستان متقاعد کرد. عده ای این تصمیم را تنها ناشی از اراده برژنف میدانند. مارتین بابیث Martin Babic می نویسد: «بدون شک رول اساسی را صرف چندن از اعضای بیروی سیاسی حزب کمونست اتحاد جماھیر شوروی همچون میخایل شوسلوف Michail Shuslov، اندری گرو میکو A. Gromyko، دمیتتری اوستینف D. Ustinov و یوری اندروپف Juri Andropov بازی کردند. بگفته اندری گرومیکو A. Gromyko درست این یوری اندروپف J. Andropov بود که در یکی از جلسات ماه اکتوبر که در باره افغانستان دایر شده بود با این نظریه آمد تا ببرک کارمل راکه در چکوسلواکیا زندگی میکرد و از برگشت به افغانستان به امر امین سرباز زده بود به مسکو

شود. انجام این تدبیرها به عهده رفقا اندروپف، اوستینف و گرومیکو گذاشته شود.

2 - به رفقا اندروپف، اوستینف و گرومیکو سفارش می شود تا دفتر سیاسی کمیته مرکزی را درباره روند تطبیق تدبیرهای در نظر گرفته شده مطلع سازند.

دبیرکل کمیته مرکزی ل. ای برژنف شماره (IL) 997 «(37)

نکته قابل بحث در فیصله نامه 176 بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی که منجر به تجاوز نظامی بر افغانستان شد، نقش و سهم برژنف رهبر سالخورده و پیر آن حزب و زمام دار شوروی است.

"یوریگانکوفسکی"، مدیر پروژه افغانستان در مؤسسه مطالعات شرقی از قول "ر.الف اولیانوفسکی" یکی از اعضای اداری کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که در جلسه مذکور حاضر بود، میگوید:

«گرومیکو از جلسه ریاست نمود و اوستینوف در رأس میزطویل پهلویش نشسته بود. اندروپوف در پهلوی میز نزدیک به دیوار جا گرفته بود. ده یا یازده نفر اعضای کمیته مرکزی در بیخ دیوار مقابل، یک اندازه دورتر نشسته بودند. تقریباً بعد از نیم ساعت استماع راپورها که از طرف مشاورین قرائت می شد برژنف به اتاق درآمد. گرومیکو از بازویش گرفت و همایش کمک نمود که بصورت لرزان دورا دور اتاق بگردد و هر یک از اشخاص حاضر را در آغوش بکشد. وی چندین مرتبه به افتیدن نزدیک شد. بعد از آن گرومیکو در گوشش طوری نجوا نمود که حرفش بکلی شنیده می

مارچ 1979 گرفته شده بود: «من به عنوان فرمانده لشکر 5 گارد فرماندهی نظامی ترکستان تأیید می‌نمایم که آماده گیری برای گسیل یگانها به افغانستان در ماه مارس 1979 آغاز گردیده بود. بتاريخ 2مارس، لشکر زیر فرمان من و لشکر 108 زره‌دار (موتو ریزه) کاملاً آماده و بسیج شده بود.» (41)

هرچند مارشال استینوف وزیر دفاع شوروی تصمیم رهبران شوروی را در اوایل دسامبر در جلسه رهبری هیئات وزارت دفاع و برخی ژنرالان ارشد و با صلاحیت اعلان کرد، اما اعزام نیرو به افغانستان قبل از آن آغاز یافته بود: «29 نوامبر قوای دیسانت هوایی که در ابتدای ماه جون در بگرام جایگرفته بود، تقویه گردید. چهارم دسامبر ژنرال، اندروپف، گرومیکو، استینوف و سوسلف تصمیم گرفتند قطعاتی مرکب از 500 سرباز برای حفاظت امین اعزام دارند. افسران و عساکر این قطعات را ملبس به یونیفورم افغانی ساختند. ششم دسامبر تقریباً سه کتک (گردان) را مرکب از 2500 نفر به افغانستان اعزام نمودند و هشتم و دهم دسامبر 600 سرباز دیگر نیز به آنها پیوستند. در دسامبر "کتک مسلمانان" (مسلمانان داخل قلمرو شوروی) که در ماه می تشکیل شده بود، وظیفه گرفت تا مانع فرار امین از اقامتگاهش گردد. خود قصر باید توسط گروه "زینت" که در سال 1974 به حیث قطعه ضد تروریستی در چوکات (چهارچوب) کی. جی. بی تشکیل گردیده بود، اشغال میگردد. این گروه

دعوت کنند. کارمل در مسکو مدت زیادی باقی نماند و به دوشنبه منتقل شده و تمام زمینه برایش مهیا گردید تا با سایر اعضای جناحش در داخل افغانستان رابطه برقرار سازد.» (39)

میخائیل گورباچف آخرین رهبر حزب کمونیست و دولت شوروی که در زمان هجوم قوای شوروی در دسامبر 1979 عضو علی‌البدل بیرونی سیاسی حزب کمونیست شوروی و در جمع بیست اعضای اصلی و علی‌البدل بیرونی سیاسی بود که تصامیم اصلی را اتخاذ می‌کردند در مصاحبه با الکسی ویندیکتف بارادینو ایگو ماسکو در بیست سالگی تجاوز نیروی شوروی به افغانستان میگوید که من در زمان گسیل قوای شوروی نادره که نزد من در کنار دریای سیاه آمده بود صحبت کردیم. پس از شکایت از اوضاع جاری از هم جدا شدیم. وقتی فردا از خواب برخاستم، قوا وارد افغانستان شده بود و حتی هیچکس از ما نپرسید و ما را در جریان قرار نداد. (40)

ورود نخستین واحد های نظامی شوروی:

مقدمات تجاوز نظامی بر افغانستان قبل از فیصله نامه 176 در اوایل نومبر 1979 آغاز گردید. قوای مهاجم که بعداً نام ارتش چهلیم شوروی را گرفت به این منظور در ترمز از بکستان و حوزه ترکمنستان تشکیل شد. حتا ژنرال یو. شاتالین قوماندان فرقه 5 ترکستان که یکی از فرقه های مهاجم بود، ادعای کند که آمادگی اعزام نیرو به افغانستان در

امپریالیستی و کشورهای همسایه به قلمرو جمهوری دموکراتیک افغانستان فرستاده شود.» (43)

نقش حفیظ الله امین در تجاوز:

تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان در دوران حکومت صد و سه روزه حفیظ الله امین شکل گرفت. ورود نخستین دسته های نظامی لشکریان شوروی در ظاهر، توأم با دعوت و موافقت امین بود. اما این نیروها پس از ورود واستقرار در افغانستان، دست به قتل داعی و میزبان خود زدند. در حالی که تقاضای امین به حضور قوای شوروی و اقدام این قوا در قتل موصوف به عنوان دو موضوع متناقض و معما گونه ای در رویداد لشکر کشی شوروی جلب توجه می کند، حزب دموکراتیک خلق اعم از هر دوجناح خلق و پرچم آن تاکنون پرده از تناقضات این رویداد بر نداشته اند.

با وجود هرگونه ادعا و استدلال هواداران حفیظ الله امین و بربک کارمل دوچهره اصلی و شاخص در رویداد تجاوز نظامی شوروی، سهم حفیظ الله امین در ماجرای تجاوز و کشانیدن پای ارتش سرخ به افغانستان بیشتر از همه است. هر چند که او اولین قربانی این تجاوز بود. افزایش سهم امین در اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی زمانی بهتر قابل درک است که بسوی او در ارتباط به این رویداد از سه زاویه نگاه شود:

1 - امین؛ داعی و میزبان نیروهای شوروی:

راحت فرماندهی دگروال (سرهنگ) بویارینف یکجا باکندک مسلمانان مخفیانه از 9 تا 12 دسمبر به کابل انتقال دادند و برای این کار پروازهای متعددی انجام یافت. در آخر هفته اول دسمبر، شب هشتم دسمبر غند (هنگ) 105 دیسانت هوایی به کابل اعزام گردید تا فرودگاه نظامی بگرام را تحت کنترل گرفته از آن پاسبانی کند.» (42)

درحالی که واحدهای نظامی شوروی متعلق به کی. جی. بی و ارتش وارد کابل می شدند، مشاورین شوروی در قطعات نظامی ارتش افغانستان به خصوص در پایتخت تدابیر مؤثری در جلوگیری از هر نوع مقاومت احتمالی اتخاذ کردند. مشاورین نظامی شوروی فرقه های 7 و 8 در کابل به بهانه ترمیم و آمادگی برای زمستان بطری ها تمام وسایل نقلیه و تانک ها راکشیدند و عملاً وسایل از حرکت بازماندند. در بسیاری قطعات گلوله های تعلیمی به عوض گلوله های اصلی توزیع گردید.

روز 25 دسمبر 1979 هزاران تن از نیروهای ارتش سرخ از راه زمین وارد افغانستان شدند. یک روز قبل مارشال اوستنف وزیر دفاع شوروی دستور ورهنمود اعزام نیروی نظامی به افغانستان را امضا کرد. در این رهنمود گفته شد: «تصمیم گرفته شده است برخی از سپاهیان مستقر در نواحی جنوب کشور، به مقصد ارائه کمک انترناسیونالیستی به خلق دوست افغانستان و همچنان فراهم آوردن زمینه های مساعد برای جلوگیری از اقدامات محتمل ضد افغانی از سوی کشورهای

امین گفت:

- 1- اشکال و روش های ارائه شده کمک نظامی بایست از جانب شوروی تعیین گردد.
 - 2- اتحاد شوروی میتواند پادگانهای نظامی در جاهای که خود آرزو دارد، بدست آورد.
 - 3- اتحاد شوروی میتواند کلیه پروژه های همکاری مشترک افغان شوروی را زیر محافظت بگیرد.
 - 4- سپاهیان شوروی میتوانند راه های مواصلاتی جمهوری دموکراتیک افغانستان را زیر نگرهبانی بگیرد...» (44)
- همچنان نماینده کی. جی. بی از کابل در پیام محرمانه دیگر به مسکو از تقاضای امین به اعزام نیروی شوروی برای حفاظت از محل کار و اقامتش سخن میگوید: «...در روند گفتگو، امین خواهش خود مبنی بر گسیل یک گردان (کندک) از سپاهیان شوروی را برای نگرهبانی از شخص خود در مقر جدیدش (که او در نظر دارد پس از پانزدهم اکتوبر سال روان به آنجا کوچ کند) تکرار کرد. .» (45)
- ظاهراً پس از تقاضای امین یک واحد پنجصد نفری که عمدتاً از نیروهای مخصوص کی. جی. بی بودند در اوایل دسامبر 1979 به محل اقامت امین در کاخ تپه تاج بیک اعزام شدند. این نیروها حلقه دوم محافظتی را بدور قصر تپه تاج بیک میساختند که همه ملبس با یونیفورم ارتش افغانستان بودند. (46)
- فقیر احمدودان عضو ارشد جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و از هواداران نجیب الله به نقل از یک مامور عالی رتبه حکومت امین

هر چند که زمامداران شوروی بر مبنای اهداف خود تصمیم به اعزام قوای نظامی به افغانستان و اشغال این کشور گرفتند امامهره رسمی و اصلی این اشغال ظاهراً حفیظ الله امین بود. امین در امضای معاهده میان عالی ترین هیئات دولت شوروی و افغانستان در پنجم دسامبر 1978 که به رهبری نورمحمدتره کی و برژنف صورت گرفت، بصورت رسمی نفر دوم دولت حزب دموکراتیک خلق بود.

حفیظ الله امین چه در دوران رهبری نور محمدتره کی درحزب و دولت حزبی و چه در زمان کوتاه رهبری و حاکمیت خودش بارها از شوروی خواستار اعزام نیروی نظامی به افغانستان شد. در یک سند محرمانه کی. جی. بی که پس از فروپاشی اتحاد شوروی منتشر گردید، نماینده کی. جی. بی در مورد توافقات امین به چگونگی جایجایی نیروهای نظامی شوروی در افغانستان می نویسد:

«پیام از کابل (محرمانه، عاجل) بتاريخ 12 و 17 دسامبر (1979) نماینده کی. جی. بی به امین دیدار کرد، درذگفته های امین مسایل در خور توجه این است:

امین مصرانه مفکورهدلزوم بلافصل اتحادشوروی در جلوگیری از عملیات رزمی باندها درنواحی شمال جمهوری دموکراتیک افغانستان را بیان کرد، طرح های او از این قرار اند:

رهبری کنونی افغانستان حضور نیروهای مسلح شوروی را در برخی از نقاط مهم استراتیژیک در استانهای شمالی افغانستان خیر مقدم خواهندگفت.

جنگی که عملیات علیه شورشیان بکارگرفته می شود، میباشد.

بر اساس دقیقترین اطلاعاتیکه در دسترس ما قرار دارد منجمله اطلاعاتیکه به وسیله سایر منابع حساس دولت امریکا تأیید می شود، احتمالاً 4200 نفر نیروی نظامی (شوروی) در افغانستان در حال حاضر بسر میبرند.» (48)

حتا یکی از گزارشات سری سفارت ایالات متحده امریکا در کابل توسط "جی. بروسو امستوتز J. Bruce Amstutz" شارژ دافیر سفارت، به نقل از یک دیپلمات هندی، تعداد نیروهای نظامی شوروی راکه در اوایل حکومت امین وارد افغانستان شدند از ده تا بیست هزار نفر میخواند. در سند شماره 44 مؤرخ اول اکتوبر 1979 نگاشته می شود: «... همین طور در تاریخ 30 سپتمبر ج- دالات سینگ وزیر مختار سفارت هند (لطفاً محفوظ بماند) به وزیر مختار سفارت گفت که یکی از منابعش ویک افسر سابق ارتش افغانستان که الان در پلچرخ در زندان بسر میبرد، قبل از دستگیری اش در "خانه مردم" (کاخ ریاست جمهوری) دفتر مرکزی رهبری خلقی در مورد حضور نیروهای نظامی روسی بحث نمودند. افسر افغانی گفته بود که زمان سرکاربودنش به اطلاعات حساس دسترسی داشته است حدود 9000 نفر نیروی روسی در افغانستان یافت میشده. وزیر مختار هندی تاریخ دقیق اطلاعاتش را نمیدانست ولی فکر میکرد کاملاً جدید است. سینگ خودش گمان میکرد که آمارکنونی در

وهوادر نزدیک نویسد: «بایدبه اساس این پیشنهاد (پیشنهاد امین) ده هزارتن از منسوبان اردوی شوروی در میدان های هوایی افغانستان جابجاو در مواقع لازم از آنها استفاده میگردید، به همین سبب در بیانیه هاواسناد هردو جانب فورمول بندی "قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی" بکار میرفت.» (47)

گزارش سری سفارت ایالات متحده امریکا در کابل، ورود و جابجایی شماری از نیروهای شوروی و یا همان قطعات محدود نظامی شوروی را در اوایل حکومت امین تأییدمی کند. در سند سری شماره 47 بتاریخ سوم اکتوبر 1979 از سفارت امریکا در کابل که موضوع آن، تشریح نیروهای نظامی روسی در افغانستان است، می آید:

الف: نیرو و سربازان نظامی حدود 600 نفرکه در حال حاضر دفاع قسمت داخلی پایگاه هوایی بگرام را بعهدہ دارندکه به نیروی ویژه واکنش معروفند.

ب: نیروهای نظامی متخصص حدود 1000-500 نفر از سربازان گردان زرهی که در حال حاضر در پادگان پل چرخ که پادگان زرهی است مستقر می باشند.

ج: تعدادی سربازان جوان در اطراف کابل به حفاظت تأسیسات و خانه های روسها مشغولند.

د: هر نظامی روسی که کار عملی اش و نقشش بیشتر از یک مستشار نظامی است مثل تکنسینهای روسی که کارشان تعمیر هلیکوپترهای توپدار و ارابه های مسلح

مسایل را مستقلانه حل و فصل می کنیم. سپاهیان شما در نبردها اشتراک خواهند ورزید. آنها را صرف در لحظات بحرانی به یاری فراخواهیم خواند.» (50)

دربرخی اسناد دیگر نگاشته شده است: «مسکو، خیلی سری

"رفیق امین را قانع سازید..."

حسب سفارش نورمحمدتره کی، رفیق امین مراد عوت کرده و از ما خواهش کرد تا 15 - 20 هلیکوپتر رزمی بامهمات و پرسونل شوروی به ایشان تحویل بدهیم تا در صورت وخامت اوضاع در حومه کابل و مناطق مرکزی کشور بر ضد باندهای شورشیان که از پاکستان فرستاده می شوند به کارگرفته شود.

گوریلوف - 14 اپریل 1979 مصوبه کمیته مرکزی: "مصلحت نیست، این کار انجام شود. ن. و. اگرارکف" 21 اپریل 1979 دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تصویب کرد که: شرکت پرسونل هوابرد شوروی در سرکوب خیزشهای ضد انقلابی در قلمرو افغانستان صحیح نیست. در این حال به مستشار ارشد نظامی شوروی در جمهوری دموکراتیک افغانستان دستورهای زیر داده شد:

خیلی سری، بخش خاص

کابل، به مستشار ارشد نظامی به نخست وزیر جمهوری دموکراتیک افغانستان، حفیظ الله امین اطلاع بدهید که درخواست افغانستان مبنی بر تحویل 15-20 فروند هلیکوپتر رزمی با پرسنل نظامی شوروی به حکومت شوروی فرستاده شد. بگویید که ما به افغانی ها قبلاً توضیح داده بودیم که

حدود ده تابست هزارمی باشد (او بیشتر به حد بالای این آمار تمایل داشت)... «(49)

تقاضای امین از مسکو غرض اعزام قوای نظامی به افغانستان تنها محدود به دوران یکصد و سه روز رهبری او در حزب دموکراتیک خلق و دولت این حزب نمی شد. امین قبل از آن و یکجا با نورمحمدتره کی بارها از مسکو خواستار ورود قوای شوروی شده بودند تا آنها را در سرکوبی شورش ها و قیام ها علیه دولت حزب دموکراتیک خلق، یاری رسانند.

تقاضای تره کی و امین به ورود قوای شوروی و تردید زمامداران شوروی از متن اسناد محرم کی. جی. بی و حزب کمونیست شوروی پیدا است که پس از فروپاشی شوروی مجال انتشار یافتند. در سندی از کی. جی.

بی می آید: «11 آگست (1979) با امین بنابه تقاضای او دیدار کردم (نماینده کی. جی. بی در کابل) در روند گفتگو توجه خاصی به آمدن یگانهای شوروی به افغانستان مبذول گردید. امین مصرانه خواهش کرد به رهبران شوروی لزوم گسیل عاجل یگانهای شوروی به کابل را گزارش دهید. او چند بار تکرار کرد که "حضور سپاهیان شوروی به پیمانہ چشمگیری روحیه ما را بالا برده و به ما آرامش و اطمینان بیشتری خواهد بخشید. شاید رهبران شوروی از آن نگران اند که دشمنان ما در جهان، گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان را به عنوان مداخله در امور داخلی جمهوری دموکراتیک افغانستان ارزیابی خواهند کرد. مگر من به شما اطمینان میدهم که ما یک دولت مستقل و آزاد هستیم و همه

شرکت آشکار یگانهای رزمی شوروی در سرکوب ضد انقلابیون در جمهوری دموکراتیک افغانستان مصلحت نمیشد...» (51)

گروهی از دانشمندان انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه در کتاب "جنگ در افغانستان" که بخشی از اسناد سری را در مورد تقاضاهای پیهم تره کی و امین مبنی بر اعزام قوای شوروی بازگو کرده اند می گویند: اینگونه تقاضاها که از طریق نمایندگان شوروی فرستاده شده بود، نزدیک به بیست میرسد. هفت تقاضا از سوی امین پس از برکناری تره کی صورت گرفته بود. (52)

پروفیسور "پی یر آلن" آمر دیپارتمنت علوم سیاسی دانشگاه ژنو و "دیترکلی" همکار ارشد دیپارتمنت علوم سیاسی دانشگاه مذکور تقاضای تره کی و امین را مبنی بر اعزام قوای نظامی از شوروی بیست و یکبار وانمود می کنند. آنها مجموع این درخواست ها را با استفاده از اسناد آرشیف کی. جی. بی. و حزب کمونیست شوروی در جدولی به شرح زیر تنظیم می کنند:

جدول تقاضاهای کمک نظامی از مسکوکه از طرف حکومت افغانستان صورت گرفته بود

(سال 1979 میلادی)

شماره	تاریخ	نام رهبر	نوع کمک	نظامیکه
1	17 مارچ	تره کی	تقاضاگردیده بود	تقاضای مهمات، مواد خوراکی، حمایت نیروهای پیاده و هوایی
2	20 مارچ	تره کی هلیکوپتر	های جنگی باعمله آن	

3	14 اپریل	امین	15 فروند هلیکوپتر جنگی با عمله پرواز
4	16 جون	امین	تانک ها و وسایط زرهی برای حفاظت از مقر حکومت
5	11 جولای	تره کی	قطعات نظامی در سطح کندک (گردان)
6	12 جولای	تره کی	هلیکوپترهای اکتشافی
7	19 جولای	تره کی	دو فرقه (لشکر)
8	20 جولای	تره کی	دو فرقه دیسانت هوایی برای کابل
9	21 جولای	تره کی	8 - 12 هلیکوپتری با عمله پرواز
10	24 جولای	امین	سه قطعه نظامی برای کابل
11	2 آگست	تره کی	اعزام زودترقوا
12	12 آگست	تره کی	سه کندک ویژه هلیکوپتر های ترانسپورتی
13	21 آگست	امین	1500 - 2000 پاراشوتیست (هوابازان)
14	25 آگست	امین	اعزام قوا به افغانستان
15	2 اکتوبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
16	17 نوامبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
17	20 نوامبر	امین	کندک محافظ برای پاسبانی از امین
18	2 دسامبر	امین	غندتقویه شده برای ولایت بدخشان
19	4 دسامبر	امین	قطعات پولیس برای مناطق شمال افغانستان
20	12 دسامبر	امین	قطعات برای جاجا سازی درگرنیزیون های شمال کشور
21	17 دسامبر	امین	قطعات برای جاجایی در شمال کشور» (53)

دگروال (سرهنگ) غلام سخی شینواری قوماندان نیروی هوایی و مدافعه هوایی در حکومت امین این ادعا را که امین از مسکو تقاضای اعزام نیروی نظامی کرد،

من خانه رفتم اماشامگاه روس ها حمله را آغاز کردند. (54) اینک قوماندان هوایی و مدافعه ی هوایی یک کشور در مقر فرماندهی و پیش چشم خود از لشکرکشی و تجاوز نظامی کشور دیگری در بی خبری به سر برد بیشتر به یک فکاهی مضحک می ماند. از سوی دیگر آنچه را که قوماندان مذکور در مورد ورود قوای شوروی ادعا می کند با اظهارات و عملکردهای حفیظ الله امین و سایر اعضای ارشد دولت او همخوانی ندارد.

2 - حفیظ الله امین و سی. آی. ای (C.I.A) :

اگر بسوی امین به عنوان عضو C.I.A نگاه شود و ادعای مخالفین حزبی او با ادعای های رسمی دولت شوروی در آن دوران مورد توجه قرار گیرد، باز هم امین محرک اصلی تجاوز نظامی شوروی در بررسی نقش حزب دموکراتیک خلق و رهبران این حزب در این تجاوز محسوب می شود. شوروی در آن دوران، نفوذ به افغانستان همسایه جنوبی خود را بخشی از منافع و مصالح حیاتی امپراتوری خود تلقی میکرد. سپس با حاکمیت حزب دموکراتیک خلق سیاست نفوذ، جایش را به کنترل و سلطه به افغانستان داد. برای شوروی روابط و تبانی امین با سی. آی. ای و پاکستان بر مبنای بریدن از شوروی و روی آوردن به غرب غیر قابل تحمل بود. حتی امریکایی ها نفوذ انحصاری شوروی را در افغانستان از حوزه منافع روس ها محسوب میکردند. سالها پیش از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در گزارش وزارت خارجه ایالات متحده آمده بود: «گزارش وزارت

ردمی کند. اومی گوید: در سال 1357 دولت از شوروی یک مقدار سلاح و مهمات هنگفت نظامی خرید که شامل دو کتک هواپیمای جنگی، تانگ، توپخانه و انواع سلاح و مهمات می شد. اما تیکسال شوروی هاین امکانات را تحویل نکردند. من چند بار نزد حفیظ الله امین رفتم و گفتم که چه وقت این وسایل را می آورند. وقتی امین صاحب در رهبری حزب و دولت قرار گرفت یک روز من را خواست و گفت که شوروی ها اطمینان دادند که همه سلاح های مورد ضرورت و درخواستی ما را به زودی می آورند و تحویل میدهند. امین صاحب برایم گفت که حالا آرمانت پوره می شود که صاحب یک قوای هوایی قوی می شوی. سرانجام در روزهای نزدیک به شش جدی 1358 بود که این وسایل را آوردند. روز پنجم جدی یکی از ژنرالان شوروی نزد من در دفترم در میدان هوایی بگرام آمد و گفت که همه چیز رسید. من برایش گفتم که پس این سلاح و مهمات را چه وقت تحویل میدهید؟ او گفت که این سلاح و امکانات را از جاهای مختلف شوروی آوردیم و به مراکز مختلف نظامی در نقاط مختلف ارتباط می گیرد. این چند روز را در برمی گیرد که آنرا تنظیم کرده و از لحاظ اداری آماده تحویل دهی به جمهوری دموکراتیک افغانستان کنیم. اما آنها دروغ میگفتند. در همان وقتی که تانک ها را با طیاره به نام اینک تانک های خریداری شده جانب افغانستان است نقل دادند در داخل تانک راننده های تانک نیز نشسته بودند. روز پنجشنبه ششم جدی

خارجہ ایالات متحدہ امریکا در سال 1972 نتیجه گیری میکندکه: افغانستان با روسیه (شوروی) روابط طبیعی سیاسی، اقتصادی، تجارتی و کلتوری دارد. هر تلاشی که در جهت کاهش روابط افغان-شوروی برای پایین تر شدن از سطح طبیعی آن صورت گیرد، خلاف منافع هر دو طرف بوده، حالت بدست آمده دیری دوام نخواهد کرد.» (55)

در این تردیدی نیست که شوروی در فضای جنگ سرد و رقابت با ایالات متحده امریکا به حیث ابر قدرت رقیب و متخاصم، تحمل از دست دادن افغانستان را در اثر رابطه امین با سی. آی. آی. داشت. اما آیا میان امین و سی. آی. آی. چنین رابطه موجود بود؟

پاسخ درست و قانع کننده ای به این پرسش از همان نخستین روزهای دوران تجاوز نظامی شوروی تا اکنون از سوی شوروی ها و مخالفان متخاصم امین در داخل جناح ها و شاخه های حزب دموکراتیک خلق ارائه نشده است. حتی ببرک کارمل که در بسا مواقع نام امین را بدون تذکر پیوندش با سی. آی. آی. میبرد، در پاسخ به این پرسش که چه دلیلی در اثبات رابطه امین با سی. آی. آی. دارد، چیزی به گفتن نداشت: «چندی قبل که آرتوم بورفیک Artom Borovik از او (ببرک کارمل) سوال کرد که به اساس چه مدرکی مطمئن شد که او (حفیظ الله امین) اجنت سیا C.I.A است، دو باره تأکید کرد "که نظریه کار کرد امین" بورفیک Borovik.A بلافاصله در جوابش گفت: اگر کار کردها را در نظر بگیریم پس

لیوندبرژنف L.Bredjnef باید اجنت تمام سرویس های جاسوسی خارجی باشد.» (56)

سیدمحمدگلابزوی از وزیران هوادار تره کی در جناح خلق که از ترس امین به شوروی فرار کرده بود و پس از سرنگونی حکومت امین توسط قوای شوروی به وزارت داخله رسید، نیز امین را جاسوس سی. آی. آی. خواند: «په رشتنی او واقعی معلوماتو څخه په استفادی سره چه ترلاس راغلی باید وویوکه جنایتکونکی حفیظ الله امین او د سی. آی. آی. C.I.A نماینده او جاسوس او عده همدیوالان او دافغانستان د اخوانیانو له مشر گلبدین حکمتیار سره جوړوخ درلود. او د سی. آی. آی. په لارښونه په افغانستان کی دیوی کودتا او توطئه چی په 1358 دجدی په اتمه نیته سرته رسیدله طرح کری وه. د افغانستان په نوی حکومت کی حفیظ الله امین د جمهور رئیس په توگه، گلبدین حکمتیار د صدراعظم په توگه، محمدیعقوب د افغانستان دموکراتیک جمهوریت دملی دفاع دوزیر پخوانی لوی درستیز دملی دفاع وزیر په توگه موافقه شوی وه (بر مینای معلومات راستین و واقعی بدست آمده باید گفت که حفیظ الله امین جنایتکار، این نماینده و جاسوس سی. آی. آی. C.I.A وعده ی همراهانش با گلبدین حکمتیار رهبر اخوانی های افغانستان بر اساس هدایت و رهنمایی سی. آی. آی. می خواست توطئه و کودتایی را در هشتم جدی 1358 عملی کند. در حکومتی که بعد از انجام این کودتا و توطئه تشکیل می شد، حفیظ الله امین به

روس ها کشور ما را مورد هجوم قرار دهند، عکس العمل آنان چه خواهد بود؟» (58)

هرچند گلابزوی از توافق حکمتیار و امین در هشتم جدی 1358 بر سر تشکیل حکومت به عنوان توطئه و کودتا نام میبرد و حکمتیار برعکس، از قیام یا کودتا علیه حکومت امین سخن میگوید، اما این تناقض مانع آن نمی شود تا نقاط مشترک در ادعای آنها پوشیده بماند. نقطه های که در همزمانی هردو ادعا به وقوع کودتا و ذکر نام ایالات متحده امریکا از سوی آنها در رابطه به این کودتا پیوند میابد. گلابزوی کودتا را، توطئه ای به رهبری سی.آی. ای تلقی میکند و حکمتیار میگوید که نماینده خود را در مورد کودتا نزد قنصل امریکا فرستاد. آیا می تواند وجود این نقاط مشترک در ادعای حکمتیار و گلابزوی، نشانی از صحت ادعای گلابزوی باشد؟ البته حکمتیار هرگونه ارتباطی را با امین بر سر تشکیل حکومت مشترک رد می کند. اما یکی از نقاط پرسش بر انگیز در مورد ادعای حکمتیار از آنجی که او قیام افسران وفادار علیه رژیم کمونیست امین میخواند، عدم افشای نام وهویت این افسران کودتاجی و قیام کننده پس از گذشت 23 سال از آن تاریخ است. در حالی که حکمتیار از افسران وفادار به خود در کودتای ناکام شهنواز تنی که ده سال بعد از آن بوقوع پیوست به تفصیل نام میبرد. خودداری حکمتیار از معرفی افسران وفادار خود در داخل ارتش رژیم امین، نکته ی دیگری است که

حیث رئیس جمهور، گلبدین حکمتیار صدراعظم و محمد یعقوب لوی درستیز قبلی وزارت دفاع به حیث وزیر دفاع مورد توافق قرار گرفته بود.» (57)

در حالی که سید محمد گلابزوی، نه آن زمان و نه بعداً شواهد و اسنادی را از آن "معلومات راستین و واقعی" در مورد رابطه امین با سی.آی. ای نشان نداد، 22 سال بعد گلبدین حکمتیار از کودتا و به قول خودش "اقدام عسکری" در روزهای سقوط حکومت امین توسط قوای شوروی سخن گفت. حکمتیار اظهار داشت: «ما بخاطر وارد آوردن آخرین ضربه بر پیکر نیم جان رژیم کمونیست امین، ترتیبات یک اقدام عسکری را گرفته بودیم، افسران وفادار بما پیام فرستادند که: "قطعاً اردو از هر لحاظ آماده قیام هستند، اما طبق اطلاعات ما شوروی در قبال این تحول بی تفاوت مانده حتماً" به مداخله نظامی متوسل می شوند (می شود) شما از کشورهای همسایه مخصوصاً از امریکا توضیح بخواهید که در صورت مداخله نظامی روسها در افغانستان عکس العمل واشنگتن چه خواهد بود؟ تا این زمان هیچگونه تماس مستقیم و غیر مستقیم با امریکایی ها نداشتیم... استاد امین الله، مسؤل بخش روابط بین المللی را توظیف نمودم تا در همین رابطه با کنسول امریکا در پشاور صحبت نماید که آیا آنها گزارش های حاکی از مداخله نظامی شوروی و اعزام قوا به افغانستان را مؤثق میدانند یا نه؟ و احتمال وقوع این امر را در چه حدی می بینند؟ و اگر بالفرض

در حالی که تمایل و تلاش امین به گفتگو و روابط با ایالات متحده و پاکستان در دوران زمام داری اش افزایش یافت، اما موصوف قبل از آن نیز در مسند وزارت خارجه و کرسی صدارت باسفارت امریکا تماس های مداوم داشت. به گفته "بروس فلاتین Bruce Flatin" قنصل سیاسی سفارت امریکا در کابل، حفیظ الله امین چهارده بار با "ادولف دبس Adolph Dubs" سفیر ایالات متحده امریکا در کابل دیدار و گفتگو کرد. "دبس" در مورد اولین ملاقاتش با امین گفت: «این رهبر افغانها در باره خودش چنین فکر میکند که وی گویا یک "کمونیست-ناسیونالیست" است و نمی خواهد پیش از حد مجبورت به اتحاد شوروی متکی باشد. "دبس" چند بار گفت که لهجه امین در باره مسکو آشوبگرانه و آمیخته بانوعی لافزنی بود. نامبرده گمان میکرد که امین آماده است با ایالات متحده امریکا زودتر از آن روابط خود را توسعه بخشد که احتیاط مقتضی آن است.» (60)

باتوجه به روابط امین با سفیر امریکا و تصویری که سفیر از او بدست میدهد، این پرسش به میان می آید که امین چرا از معذرت خواهی وحتا موضع گیری و اظهارات منطقی و قابل قبول در مورد قتل سفیر دبس خود داری ورزید؟ او جناح پرچم را مسئول قتل سفیر معرفی کرد. در حالی که به ادعای سفیر امریکا، امین به توسعه روابط با ایالات متحده امریکا حتا بیشتر از حد مقتضی اشتیاق نشان میداد و در برابر روس ها لهجه آشوبگرانه و آمیخته

ادعای گلابزوی را در مورد توافق حکمتیار و امین بر سر حکومت مشترک قابل تأمل و ملاحظه میسازد. هرگاه به همسانی در سخنان گلابزوی و حکمتیار، همزمانی تماس و رابطه حفیظ الله امین باژنرال ضیاءالحق را بیفزاییم، آیا رابطه امین با سی. آی. ای و ادعای گلابزوی واقعی تر به نظر میرسد؟

حفیظ الله امین از نخستین روزهای حکومت خود در صدد تماس و مذاکره با دولت پاکستان شد. اشتیاق و علاقه او به برقراری روابط نزدیک با پاکستان هر روز افزایش میافت و در روزهای پایانی حکومت خود به دیدار و گفتگو با ضیاءالحق رئیس دولت پاکستان بی صبری بیش از حد نشان داد. آغاشاهی وزیر خارجه پاکستان بعداً به هریسن خبرنگار امریکایی گفت که: «برداشت ما از اشارات امین این بود که وی آماده است که خط دیورند را بپذیرد.» داکترشاه ولی وزیر خارجه امین در اواسط دسامبر 1979 از آغا شاهی وزیرخارجه پاکستان التماس گونه خواست تا هرچه زودتر به کابل سفرکند. چون پس از سفر او قرار بود که ژنرال ضیاءالحق وارد کابل شود. برفباری در کابل مانع انجام سفر آغاشاهی قبل از 22 دسامبر به کابل شد. آغاشاهی میگوید: «به همین روزشاه ولی برایش تیلیفون کرد و از وی مصرانه خواست که بروز بعد به کابل سفر نماید. از آواز شاه ولی معلوم بود که میخواست سفر من به عجله صورت گیرد. وی خیلی مایوس گردید. او میخواست من بدون معطلی به کابل بروم.» (59)

داد. این ادعاها از یکسو ناشی از توجیه قتل امین و سرنگونی حکومت وی توسط نیروهای شوروی بود و از سوی دیگر ریشه در نگرانی زمام داران شوروی از تلاش امین در برقراری مناسبات نزدیک با پاکستان و ایالات متحده آمریکا داشت. اما این احتمال بسیار ضعیف به نظر می آید که تلاش امین در گفتگو و تأمین روابط با آمریکا و پاکستان برای شورویها مبنای چنین دید و داوری قرار گرفته باشد. زیرا روس ها به خوبی میدانستند که روابط امین با آنها و دستگاه جاسوسی شوروی بسیار عمیقتر و گسترده تر از هرگونه رابطه ای با آمریکا و سازمان جاسوسی آمریکا، سی. آی. ای است. نزدیکی و پیوند امین با سی. آی. ای، نه از دید شوروی و هردو سازمان استخبارات کی. جی. بی و جی. آر. یو پنهان میماند و نه شورویها اجازه می دادند تا یک مهره سی. آی. ای در داخل حزب مارکسیست لنینیست طرفدار و وابسته به آنها تا آنجا رشد و نفوذ کند که به رهبری حزب برسد. هر چند شورویها پس از قتل امین، او را به عنوان جاسوس سی. آی. ای و نماینده امپریالیزم آمریکا محکوم کردند اما در واقع آنها به این گفته خود باور نداشتند. خطر امین برای شورویها که کمر به قتل او و سرنگونی حکومتش بستند قبل از آنکه از رابطه وی با سی. آی. ای بر میخواست، ریشه در سیاست و عملکرد بجران آلود و غیر قابل مهار موصوف در داخل حزب و دولت حزبی

با نوعی لافزنی داشت. وامین به خوبی میدانست که بی اعتنائی در مورد قتل سفیر ایالات متحده، دید امریکاییها را در برابر او و دولت حزب دموکراتیک خلق تغییر میدهد. ذهنیت و سیاست امریکاییها پس از قتل "دبس" در مورد دولت حزب مذکور دگرگون شد و در آگست 1979 کارتر رئیس جمهور ایالات متحده لایحه ای را امضاء کرد که بر مبنای آن کمک به افغانستان به حالت تعلیق درآمد.

البته تلاش از سوی حفیظ الله امین غرض تأمین مناسبات نزدیک با آمریکا و پاکستان در دوره حکومت وی و ما قبل آن نمی تواند به معنی پیوند او با سی. آی. ای باشد. همچنان این تلاش، تصمیم او را در لغزیدن از شوروی و هم پیمانی با آمریکا و پاکستان به اثبات نمی رساند. رویهمرفته نکته قابل بحث در دوران حاکمیت صد و سه روزه حفیظ الله امین، عملکرد متضاد وی غرض ایجاد مناسبات با ایالات متحده آمریکا همزمان در روابط موجودش با شوروی بود. آیا مساعی امین در جهت برقراری روابط با پاکستان و آمریکا، ناشی از اعمال فشار به شورویها و کسب امتیاز بیشتر از آنها می شد و یا آنکه رازها و انگیزه های دیگری را در خود داشت؟

علی رغم تمام این ملاحظات و اما و اگرها نمی توان از حفیظ الله امین به عنوان نماینده و جاسوس سی. آی. ای نام برد و ادعای شورویها و مخالفان او را در داخل حزب دموکراتیک خلق مورد تأیید قرار

دارد و ما یک همسایه خطرناک دیگر در جنوب پیدا کرده ایم. هیچ سندی دال به تأیید این احتمال هیچگاهی ارائه نگردید. برای من وقتی همه چیز روشن شد که ماموری که بسوی امین آتش گشود به من گفت، دستور بود امین را زنده دستگیر نکنیم.» (62)

میخائیل گورباچف آخرین رهبر و زمام داری شوروی در برابر این پرسش الکسی ویندیکتف از رادیو ایکو مسکو در بیست سالگی تجاوز نظامی شوروی که آیا در همان سال 1980 به بیروی سیاسی ثابت شده بود که کی. جی. بی و جی. آر. یو اطلاعات غلط در مورد امین می دادند که گویا در خدمت امریکایی ها قرار گرفته است، گفت: «بلی، و به بیروی سیاسی هم روشن بود» (63)

امریکایی ها نیز نه آن زمان و نه بعداً از روابط امین با سی. آی. ای سخن نگفته اند. و بر عکس، دیپلوماتهای امریکایی در سفارت کابل به شمول "آدولف دبس" سفیر مقتول ایالات متحده هرگونه ارتباط امین با سی. آی. ای را مورد تردید و تکذیب قرار دادند. "ستیو کول Steve coll" یکی از مدیران روزنامه معروف امریکایی واشنگتن پست و نویسنده کتاب "جنگ اشباح" GHOAST WARS می نویسد: «برای دیپلوماتهای امریکایی مقیم کابل، امین یک دیکتاتوری بود که همزمان مسؤل قتل آدولف دبس نیز شمرده می شد. حتا آنها از شایعات در باره "سیا" بودن امین نیز مطلع بودند.» وی در ادامه می نگارد: «دابس قبل از مرگش، از مسؤل C.I.A

داشت. امین علی رغم وابستگی و وفاداری اش به شوروی و کمونیسم روسی، با سیاست و عملکرد سرکوب و انحصار در بیرون و درون حزب دموکراتیک خلق، حاکمیت این حزب را بسوی فروپاشی برد. در حالی که مسکو سقوط دولت حزب دموکراتیک را خلق نمی پذیرفت و حاکمیت این حزب را در افغانستان همسو با آنچی که منافع حیاتی خود می پنداشت، تلقی میکرد.

شوروی ها با وجود اتهام رابطه امین با سی. آی. ای هیچگاه اسناد و شواهد این رابطه را پس از سرنگونی حکومت امین نشان ندادند. "یوری کوزنتس" مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در سالهای 1987 - 1979 در برابر این پرسش خبرنگار روزنامه ستاره سرخ که آیا امین واقعاً مامور امریکایی ها بود، پاسخ میدهد: «من با این موضوع با تردید نگاه میکنم؛ دلیل طرح این مسئله پیداشدن دست نوشته ای بود در دفترچه یادداشت وی که نوشته شده بود "تیلیفون فلان مامور سیادرهند." حالا شاید به دلیلی این تیلیفون لازم شده بود. به غیر از این هیچ مدرک دیگری در تأیید ادعای فوق وجود نداشت.» (61)

"والنتین برایتسکی" یکی از افسران کی. جی. بی که در عملیات سرنگونسازی حکومت امین شرکت داشت، زدو بند امین با امریکایی ها را یک فرضیه تخمیل شده از سوی زمام داران خود می پندارد. اومی گوید: «برای ما این فرض را تخمیل کردند که امین با امریکایی ها زدو بند

خود رانوعی تحقیر و اهانت علیه خودش تلقی میکرد و بعدها این مسئله عقده‌یی را در درون او به وجود آورد، که منجر به دشمنی با امریکایی‌ها گردید. امین حتی آزرده‌گی خویش را بدون تجاهل به امستوتز ابراز میداشت.» (65)

حتا در پاکستان تلاش‌های امین غرض تأمین روابط نزدیک بازمم داران پاکستانی این ذهنیت و باور را ایجاد نکرد که امین به عنوان شخصیت ناسیونالیست و آزادیخواه در صدد رهایی از وابستگی و سلطه شوروی‌ها است. ژنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان پس از سرنگونی امین گفت: «ما فکر کردیم قوای نظامی شوروی از جانب امین که سه کنجی گیرآمده بود، دعوت شده است. خیال میکردیم که آن بدبخت (حفیظ الله امین) می‌خواهد به این وسیله موضعش را استحکام بخشد.» (66)

3 - امین؛ شخصیت مستقل و ناسیونالیست:

فرضیه ناسیونالیست بودن امین و استقلالیت او در بریدن از شوروی به حد اتهام رابطه و وابستگی او به C.I.A می‌تواند یکی از عوامل وسوسه‌انگیز و تحریک‌آمیز در لشکرکشی شوروی باشد. ادعای ناسیونالیستی و آزادیخواهی امین را بیشتر هواداران او در داخل حزب دموکراتیک خلق مطرح می‌نمایند و او را یک ناسیونالیست آزادیخواه معرفی می‌کنند که بر خلاف جناح پرچم و رهبر آن بربک کارمل، در صدد آن بود تا حزب

خود پرسیده بود که آیا آنچنان که شایع است امین واقعاً اجنت C.I.A است؟ وی در پاسخ گفته بود که امین هیچگاه در C.I.A کار نکرده است. این حرف‌ها را بعدتر جی.ب.روز. امستوتز J.Bruce Amstutz، که در آنزمان معاون آدولف دبس بود و پس از قتل دابس، ژارژدافیر سفارت امریکا در کابل مقرر گردید، برایم قصه کرد.» نویسنده کتاب همچنان از زبان امستوتز نقل میکند: «افسران بخش شرق نزدیک C.I.A به من (امستوتز) گفته اند که امین نی‌با ما در تماس بود و نی‌از ما حقوق دریافت میکرد. همچنان گفته شده زمانیکه امین در نیویارک اقامت داشته و نی‌بعد از آن، به جز از کدام صحبت تصادفی با وابستگان سیا، آنهم در دعوت‌های دیپلماتیک، از ارتباط منظم وی نشانه‌یی در دست نیست.» (64)

"هریسن" خبرنگار دیگر امریکایی از قول "امستوتز"، نه تنها حفیظ الله امین را فاقد هر گونه پیوند و ارتباطی با سی.آی.ای معرفی می‌کند بلکه از دشمنی و عقده‌مندی او در برابر امریکایی‌ها سخن می‌گوید: «امستوتز در خزان سرنوشت ساز 1979 پنج بار با حفیظ الله امین ملاقات خصوصی داشت، ولی صحبت‌هایشان فاقدکدام نتیجه ملموس بوده است... امستوتز امین را یک رهبر ستیزه‌جو، غیر قابل سازش و انعطاف‌ناپذیر از جمله در برابر امریکایی‌ها می‌ابد. به پندار وی امین که دوبار نتوانست در امتحان دکتورای دانشگاه کلمبیا موفق شود، دلیل آنرا عمل عمدی می‌پنداشت و عدم مؤفقیت

روس ها در دموکراتیک خلق و حاکمیت حزبی می تواند یکی از عوامل تجاوز شوروی باشد، آیا امین واقعاً شخصیت ناسیو نالیست و آزادیخواه بود؟ آیا عملکرد و سیاست او در روابط و مناسبات با شوروی، چهره ناسیونالیست و آزادی خواهانه اورابه نمایش میگذاشت؟

اگر پالیسی امین به گفته نویسنده و خبرنگار امریکایی، ندادن حق نظارت به شوروی در امور افغانستان بود و این پالیسی از غرور ناسیونالیستی و آزادمندی امین ناشی می شد، ولی امین در عملکرد خویش مسیر متناقض با این پالیسی را پیمود. نگاه به تحولات و دگرگونی های درونی حزب دموکراتیک خلق پس از کودتای ثور 1357 تا زمان عروج حفیظ الله امین در رهبری قدرت و سقوط خونین او از قدرت، پیوسته وابستگی دولت حزب دموکراتیک خلق را در تمام عرصه های حیات به شوروی نشان میدهد. امین به حیث چهره قدرتمند و محوری این دولت، نقش اساسی را در کشاندن وابستگی بیشتر و گسترده تر حزب دموکراتیک خلق و دولت حزب مذکور به شوروی ایفا کرد. منازعه و کشمکش امین در درون حزب دموکراتیک خلق و دولت حزبی با جناح پرچم و راندن جناح مذکور از قدرت، وابستگی حزب و دولت حزبی را به شوروی، نه کاهش بلکه افزایش و گسترش بخشید. این واقعیت را به خوبی می توان در متن حوادث و انکشافات دوران حکومت جناح خلق بررهبری تره کی و امین مطالعه

موصوف و دولت حزبی را از سلطه و کنترل شوروی بیرون نماید. عبدالقدوس غور بندی عضو ارشد حزب دموکراتیک خلق و از وزیران کابینه امین می نویسد: «حفیظ الله امین حتی به قول وعقیده دشمنانش یک عنصر ناسیونالیست، آزادمنش و مغرور و متکی به نفس، جسور، نیکو منظر و خوش لباس بود. نگارنده چند بار از زبانش شنیده بودم که میگفت دوستان شوروی سیاست مستقلانه ما را نمی پسندند و از استقلال فکری ما ناراض اند.» (67)

گذشته از هواداران امین در داخل حزب دموکراتیک خلق، برخی از ژورنالستان و محققین خارجی نیز از آزادیخواهی و استقلالیت حفیظ الله امین در برابر نفوذ و سلطه شوروی نام میبرند. "سلیک هریسن" نویسنده و خبرنگار امریکایی که در تابستان 1357 خورشیدی با امین در مسند وزارت خارجه به گفتگوی مطبوعاتی پرداخت، میگوید: «پالیسی امین این بود که به شوروی ها در امور افغانستان حق آنقدر نظارت را ندهد که اتحاد شوروی با دادن کمک های هنگفتی در اعمار خویش از آن برخوردار بود. دو مصاحبه طویل با امین که یکی آن بتاریخ 6 جون و دیگر آن بتاریخ 13 آگست 1978 صورت گرفت، نشان داد که امین ناسیونالیست سرسخت، آزادمنش و مغرور و متکی به نفس خود بود.» (68)

درحالی که ناسیونالیزم و آزادمندی حفیظ الله امین به عنوان انگیزه بریدن از شوروی و پایان دادن به نفوذ و سلطه

در مورد امین که در مبحث پیشین تذکر رفت بر می آید که دیپلومات های امریکایی نیز بسوی ژست های آزاد منشانه موصوف در برابر شوروی ها با بی باوری نگاه میکردند. "هنری برادشر" نویسنده امریکایی متخصص امور شوروی نیز تغیر موقف امین را در پشت کردن به شوروی رد می نماید و این ذهنیت را که او مارشال تیتوی بالقوه در آسیا باشد، غیر واقعی و مبالغه آمیز تلقی می کند. وی می نویسد: «ولی چون امین یک کمونیست بود، موقف او از طرف بعضی از ناظرین به مثابه تیتوی بالقوه در آسیا تلقی شده است. ولی این تعبیر، اوضاع را بیش از حدود آن جلوه میداد. زیرا امین توصیه "زافرونچک" را در سیاست های داخلی اش، مانند ایجاد سازمان دفاع، تعقیب میکرد، ولی فاقد وحدت و استحکام داخلی بود که برای جهت یابی مجدد کشورش ضروری تلقی میگردد. همچنان او به خاطر دست های آغشته بخون و نداشتن محبوبیت در میان مردم، حامیان خارجی هم نداشت؛ زیرا کمتر کسی را میتوان سراغ کرد که برای حمایت و پشتیبانی یک ستمکار آمادگی و علاقه نشان دهد. از این رو امین در موقعیت وضعی قرار داشت و امیدی نمی رفت تا بصورت فوری از حمایت شوروی به منابع دیگری تغیر موقف دهد و همان منابع بتوانند او را با کمک های اقتصادی، نظامی، تخنیکی و اداره چیان ماهریکه شدیداً به آنها نیازمند بود، یاری کنند. حتا برای چین نیز فرصتی میسر نبود تا با امین کمک نماید. هكذا

کرد و از اسناد مخفی آن دوران و توضیحات منابع مختلف روسی دریافت داشت. در بخشی از اظهارات زمام داران شوروی به این ارتباط می آید: «بوریس پونوماریو Boris Ponomario رئیس بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد جماهیر شوروی به معاونش یک روز بعد از پیاده شدن نظامیان روسیه شوروی گفت که اتحاد شوروی چهارده بار درخواست اعزام نظامیان شوروی به افغانستان را دریافت کرد اما جواب منفی داد. اما با وجود همه ای پرابلمهایی که افغانستان داشت، مسکو مجبور شد تا در باره آن عمیقاً توجه کند. بلافاصله بعد از سرکوب کردن قیام هرات، جنرال یپشف Yepishev رئیس سیاسی اردوی شوروی به کابل سفر کرد. جنرال ایوان پافلوفسکی Ivan Pavlovski رئیس قوای زمینی اردوی شوروی از مدتها قبل در کابل بود. درین میان در مسکو در بالاترین سطح رهبری حزب کمیته مخصوصی راجع به افغانستان شکل گرفت» (69)

هیچ نشانی از پالیسی حفیظ الله امین پس از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق که مبین تضعیف و تقلیل نفوذ و حضور شوروی در امور مختلف حاکمیت این حزب باشد، به مشاهده نرسید. حرکات امین در مورد آنچی که ناسیونالیزم و آزادیخواهی او از شوروی تعبیر می شود، بیشتر تظاهر و تصنعی بود. امین اینگونه حرکات را در برابر ژورنالیستان و دیپلماتهای غربی به خصوص امریکایی ها انجام میداد. از اظهارات آدولف دبس سفیر مقتول امریکا

حفیظ الله امین و مناسبات با شوروی:

یکصد و سه روز رهبری حفیظ الله امین در حزب دموکراتیک خلق و دولت حزبی همراه با فریاد شوروی دوستی و تأکید به این دوستی و وفاداری به نظام و آیدئولوژی شوروی بود. وقتی نمایندگان شوروی پس از توضیحات شاه ولی وزیر خارجه حکومت امین بروز ششم اکتوبر 1979 در مورد برکناری تره کی با امین به گفتگو پرداختند و اظهار داشتند که دشمنان دوستی افغان- شوروی از توضیحات شاه ولی بهره برداری خواهند کرد، امین به آنها گفت: «نترسید، بگذارید مردمان و اشنگتن بیایند و به چشم سر ببینند که نمی توانند در دوستی ما خللی وارد کنند. دشمنان ما سراسیمه اند چون دیگر امیدی ندارند. من قول میدهم که بسوی کمونیزم روانیم. نباید در مورد دوستی و برادری مردمان شوروی و افغانستان و احزاب کمونیست دو کشور نگرانی وجود داشته باشد.» (72)

حتا اقدام اعتراض گونه و خشم آلود امین در نخستین روزهای حاکمیتش مبنی بر سلب اعتماد از الکزاندرپوزانف سفیر شوروی و تقاضای سفیر جدید از مسکو، از این فریاد نکاست. او یک هفته بعد از تصاحب قدرت در جمعی دانشجویانی که غرض تحصیل عازم شوروی بودند به سخنرانی پرداخت که محتوای اصلی آنرا توصیف و تمجید از اتحاد شوروی تشکیل میداد. او در این سخنرانی که از رادیو تلویزیون کابل انتشار یافت، بیش از ده بار به محصلین

برای ایالات متحده هم در آنوقت انگیزه ای وجود نداشت تا طوریکه باتیتو کمک کرده بود، با امین مساعدت کند.» (70)

مؤلف کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" نیز مقایسه امین را با مارشال تیتو نادرست تلقی می کند: «بعضی ها حفیظ الله امین را کمونیست ناسیونالیست شمرده، به جوزف بروزتیتو رهبر کمونیستان یوگسلاویا تشبیه کرده اند. این ادعا پایه ندارد، زیرا که تیتو در پایان جنگ دوم جهانی نیروی نظامی شوروی را از یوگسلاویا بیرون کرد، اما امین برعکس قطعات معینی از آنرا به کشور راه داد. دیگر اینکه تیتو پس از رسیدن به قدرت با مردم کشور بدون تفریق و تبعیض به نیکویی رفتار کرد، در حالی که روش امین مملو از قساوت و برتری خواهی بود که اکثریت مردم را از او متنفر ساخت.» (71)

صرف نظر از هر برداشت و دیدگاهی در مورد استقلالیت و آزادمندی امین از نفوذ سلطه شوروی، پرسش مهم این است که آیا او در دوران یکصد و سه روز رهبری حزب و دولت حزبی، در مسیر این آزادمندی قدم گذاشت؟ چه دگرگونی و تغییری در مناسبات امین و شوروی بوجود آمد؟ دیدگاه و اراده امین در روابط با شوروی ها چه بود؟ سیاست و عملکرد امین در مسیر جلوگیری از نفوذ و سلطه شوروی شکل گرفت و یا در جهت معکوس انکشاف یافت؟

فرستاد. روزنامه انقلاب ثورارگان مرکزی جمهوری دموکراتیک افغانستان فوتوی لنین را با پیام امین در صفحه اول چاپ کرد درحالی که زیرعکس لنین فوتو های امین وبرژنف منتشر شد. شصت و دومین سالگردپیروزی حزب کمونیست شوروی از سوی حزب دموکراتیک خلق به هدایت امین در تمام ولایات و ولسوالی ها مورد تجلیل قرار گرفت.

امین کمک های شوروی(کمک های نظامی ومالی)رابرای دولت حزب دموکراتیک خلق که در دوره رهبری او نه تنها ادامه یافت بلکه به میزان و مقدار آن افزوده شد، بی حد و حصر خواند: «ما یقین داریم که اگر کمک های عظیم اقتصادی وسیاسی اتحادشوروی برای مائی رسید ما در برابر دسایس و تجاوزات امپریالیزم و متحدین چپ نمای ارتجاع بین المللی آن، دوام داده نمی توانستیم و در ساختمان جامعه سوسیالیستی کشور خویش مؤفق نمی شدیم...»

کمک های اتحادشوروی حد و حصری ندارد و آن مربوط به مااست که چقدر می توانیم در جلب وجذب آن استفاده بعمل آوریم.» (75)

روابط و مناسبات امین در دوران حکومت کوتاه او تنها به فریادهای شوروی دوستی و ابراز نظر های احساساتی موصوف خلاصه ومحدود نمی شد. امین در این دوره علی رغم تماس ها وتلاش هایش غرض بر قراری روابط با امریکا و پاکستان، به تمام خواست های شوروی پاسخ مثبت گفت. از هیئات نظامی و امنیتی شوروی که در

توصیه کرد تا همه چیز را از برادران شوروی شان فرابگیرند. (73) امین در تمام بیانیه ها وگفتگوهای مطبوعاتی خود به تمجید از شوروی و حزب کمونیست شوروی می پرداخت، از دوستی و کمک های بی شایبه و انتر ناسیونالیستی شوروی سخن میگفت. بسیاری از صحبت های وی در این موارد بدون ارتباط و مناسبت ایراد می شد. او در بیان دوستی با شوروی لحن شگفت آوری میگرفت و با مبالغه و افراط به دوستی و برادری با شوروی تأکید میکرد. وی دو هفته بعد از احراز قدرت در مراسم افتتاح انیستوت علوم اجتماعی گفت: «این قدم بزرگ، این عمل پر افتخار افتتاح انیستوت علوم اجتماعی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که تدریس و پخش فلسفه، اقتصادوسوسیالیزم علمی را بدوش داشته و در آن تحقیقات و تتبعات وسیع بعمل می آورد. چون در این امر تاریخی پر افتخار حزب دموکراتیک خلق افغانستان از همکاری های انترنشلیستی کارگری و برادرانه حزب کمونیست اتحاد شوروی وسیعاً برخورداراست که با اطمینان وافتخارگفته میتوانم که حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حیث حزب برادر در پهلوی حزب موردافتخارهمه کارگران جهان وسایر زحمتکشان جهان، حزب لنین کبیر جای پراطمینان و پراعتبار دارد.» (74) حفیظ الله امین در شانزدهم عقرب 1358 به مناسبت پیروزی انقلاب اکتوبر روسیه به رهبری لنین(1917) عنوانی برژنف وکاسگین رهبران شوروی پیام بسیار دوستانه

عملاً ممکن نبود تا خود را از مسکو جدا سازد. افغانها کنترل شانرا بر ساحات عمده و اساسی در برابر 1500 مامور شوروی در وزارت های ملکی و بین 3500 و 4000 صاحب منصب و تکنیشن روسی در اردو (ارتش) از دست داده بودند. مطابق به یک تخمین نصف صاحب منصبان و منسوبین اردوی افغان که تعداد آنها به 8000 نفر بالغ می شد، از زمان کودتا تا اکتوبر 1979 بنا بر علل سیاسی برطرف گردیده بودند. هنگامی که در اواخر اکتوبر 1979 (نخستین ماه زمام داری امین) یک تهاجم وسیع عسکری علیه چریک هادر ولایت پکتیا صورت گرفت، پرسونل نظامی شوروی امور قومانده لوازم و عملیات هوایی را برای اردوی افغانستان تحت اداره خود داشتند.» (77)

در حالی که زمان و فضای گسترش مناسبات با شوروی برای حفیظ الله امین نامساعد و مغشوش بود، نکته قابل پرسش و کنکاش، دیدگاه و توقع امین در این فضای مغشوش گسترش روابط است. این روابط تا توافق واستقبال امین از ورود قطعات ارتش سرخ به افغانستان پیش رفت؛ قطعاتی که طبعاً امین از آنها نگهداری خود و حکومتش را مطالبه داشت. اما برخلاف توقع و خواست امین، این نیروها، امین را کشتند و حکومتش را سرنگون کردند. برداشت و محاسبه حفیظ الله امین در گسترش روابط با شوروی علی رغم فضای محدود میان او و شوروی در نتیجه قتل تره کی و اخراج سفیر شوروی، چه بود؟ نقطه اتکای امین را در

طول حکومت موصوف بلاوقفه در رفت و آمد به افغانستان بودند، با گرمی استقبال بعمل آورد. هیچگونه شرایط و محدودیتی را در رفت و آمد بلا انقطاع مقامات نظامی و امنیتی شوروی وضع نکرد. گوش خود را برای شنیدن هرگونه توصیه شوروی ها باز گذاشت. مشورت نمایندگان شوروی و مشاورین روسی را در انتقال دفتر و مقر خود از قصر ریاست جمهوری به قصر تپه تاج بیک در دارالامان پذیرفت. به ورود قطعات نظامی ارتش سرخ که از آن به قطعات محدود تعبیر گردید، توافق کرد. او در پاسخ به پیام پرژنف و کاسگین به مناسبت اولین سالگرد معاهده پنجم دسمبر 1978 میان شوروی و افغانستان، از اهمیت وارزش این معاهده در گسترش روابط میان دو کشور سخن گفت و از پایبندی اتحاد شوروی به معاهده و تطبیق مواد مندرج در معاهده توسط دولت شوروی اظهار امتنان و مسرت کرد: «چند روز بعد تر امین گفت اتحاد شوروی مواد مندرج معاهده را عیناً و بدون انحرافی تطبیق می نماید. عین مطالب را در باره معاهده اتحاد شوروی (معاهده 5 دسمبر 1978) نیز سه هفته قبل از اینکه عساکر آنکشور امین را بکشند، اظهار داشت.» (76)

نفوذ و کنترل شوروی بر ارتش و دستگاه های امنیتی افغانستان در دوران حاکمیت حفیظ الله امین بیشتر از گذشته گسترش یافت. "برادشر" متخصص امریکایی امور شوروی در مورد افزایش نفوذ روس ها در حکومت امین می نویسد: «برای رژیم امین

دیر یا زود متقاعد می شوند که وی در رهبری حزب دموکراتیک خلق و دولت حزبی می تواند عین روابط تره کی را با مسکو برقرار کند و بهتر از تره کی جری تمایلات و اهداف شوروی ها باشد. پاسخ مثبت وی به تمام خواست های شوروی و گردن نهادن به توصیه ها و مشورت های مشاوران روسی در طول صدوسه روز زمام داری اش، گام های عملی و صادقانه امین در جهت جلب اعتماد خدشه دار شده زمام دار شوروی بود. حتا امین شوروی را در برقراری مناسبات گسترده و اعتماد به خود بیشتر از خویش نیازمند احساس میکرد. او می پنداشت که شوروی ها راه و چاره ای جز گزینش اعتماد و دوستی با او ندارند. امین این ذهنیت را مدت ها قبل از احراز رهبری در حزب و حاکمیت داشت. باری در مسند وزارت خارجه به خبرنگار امریکایی در تابستان 1978 گفت: «شما امریکایی ها در مورد ما نباید تشویش داشته باشید. ما افغانانیم، ما میدانیم که باروس ها چطور سلوک باید داشته باشیم. بیاد داشته باشید که آنها با آنقدر ضرورت دارند که ما برای ایشان داریم. حتی ضرورت آنها به ما بیشتر از ضرورت ما به آنها است. روس ها به من آنقدر ضرورت دارند که من با ایشان آنقدر ضرورت احساس نمی کنم.» (78)

اما در واقع حفیظ الله امین خود را به شوروی ها بسیار نزدیک و صمیمی میدانست تا به حدی که در زمان حکومت مشترک خود با تره کی به مشاور شوروی خود "پ.یو.

اعتماد به روس ها چه چیزی تشکیل میداد؟ آنچه که پاسخ به این پرسش ها را با اهمیت و از طرف دیگر پیچیده میسازد، توجه به تلاش های امین در برقراری روابط با امریکا و پاکستان در این دوره است. اگر نیروهای شوروی به دعوت امین وارد افغانستان شدند، چرا اقدام به قتل داعی و میزبان خود کردند؟ اعتماد حفیظ الله امین به نیروی شوروی به عنوان قوای خارجی و بیگانه ای که سپس دست به قتل او زدند بر چه معیار و مبنایی استوار بود؟ اگر امین به شوروی ها اعتماد نداشت، از آنها چگونه خواست تا برای حفاظت او و حکومتش قوای نظامی بفرستند؟

وفاداری و اعتماد به شوروی:

انکشاف و گسترش مناسبات حفیظ الله امین با شوروی در دوره حکومت او نشان میدهد که امین قبل از آنکه ناسیونالیست و آزادیخواه مخالف سلطه شوروی باشد و یا در پیوند روابطی باسی. آی. ای به سربرد، به شوروی و دستگاه های قدرت در شوروی و اهداف آنها در افغانستان منقاد و وفادار بود. در این تردیدی نیست که امین به خوبی می فهمید که او تره کی را بر خلاف خواست برژنف زمام دار شوروی به قتل رساند و پلان او را در تشکیل حکومت مشترک تره کی و کارمل برهم زد. اما دیدگاه و باور امین در این نقطه متمرکز بود که او سرانجام اعتماد زمام دار پیر شوروی را بدست می آورد. حفیظ الله امین به این گمان بود که شوروی ها

حفیظ الله امین در منازعه و کشمکش های درونی حزب دموکراتیک خلق بر سر قدرت در طول یک سال ونیم گذشته نشان داد که او شخص زیرک، سفاک، جسور، عملگرا و حيله گراست. هر چند او با این خصوصیات در منازعه درونی حزب، نخست به جناح پرچم و رهبران ببرک کارمل و سپس به تره کی و هواداران او غلبه حاصل نمود اما سیاست دوگانه شوروی در این منازعه که در مباحث گذشته از آن سخن رفت، راه را جهت پیروزی و غلبه وی هموار کرد. معهذا بعید به نظر می آید که امین در ارزیابی خود مبنی بر اعتماد و وفاداری به شوروی تنها به حدس و گمان تکیه کرده باشد.

انگیزه های اصلی اعتماد امین به شوروی در فضای ناگوار و متشنج روزهای آغازین رهبری او در حزب و حاکمیت، در موضع گیریها و دیدگاه های شوروی هانهفته است. علی رغم هر حدس و گمان خوشبینانه که امین در اعتماد به شوروی داشت، او بدون دریافت چراغ سبزی از سوی شوروی ها حاضر نمی شد تا بدون چون و چرا حتی به آشپز خانه خود، آشپز روسی بگمارد. امین این پیام و اطمینان را از برخی نمایندگان دستگاه های قدرت شوروی در کابل یافته بود.

الکزاندروموزورف نماینده کی. جی. بی در افغانستان از قول "وی پی. زیلاتین مشاور سیاسی شوروی در ارتش افغانستان در سال 1979 میگوید: «ما، در حالت دفاعی قرار داشتیم. زیرا بعضی از مشاورین و متخصصین ما در کابل در مقابل مشکلاتی که در حزب

دراگیالیس" با نام مستعار رومونوف در مسایل مالی و پلان سازی باری گفت: «می دانی در حال حاضر مانند کودک نوزاد ونارسی هستیم که از هر گونه گند و عفونت سرمایداری و راه رشد سرمایداری باید محافظت شود. این نوزاد نارس هنوز در آوان روزگار خود قرار دارد. ما هنوز نیرومند نشده ایم و نمی توانیم سرمایداری خصوصی را به کشور خود راه دهیم. رشد و انکشاف افغانستان را چون رشد و انکشاف یکی از جمهوریت های شوری پندارید. بگذارید چنین انگاشته شود که افغانستان جمهوریت شانزدهم شوروی است.» (79)

حتا امین در نیمه ماه سپتمبر 1979 که با تره کی وارد خصومت و منازعه شد به هیئات شوروی که میان او و تره کی وساطت می کردند گفت که او (امین) در برابر اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن جان فشان و پاکباز است و آماده خواهد بود هر آنچه رفقای شوروی بخواهند انجام دهد. (80)

مبنای اعتماد:

علی رغم اعتماد و وفاداری امین به شوروی که در سیاست و عملکرد یکصد و سه روز زمام داری او انعکاس یافت، این پرسش مطرح میگردد که نقطه اصلی اتکای امین به این اعتماد چه بود؟ آیا امین در عمل به توصیه ها و خواست های شوروی، تنها به گمانه ها و پیش فرض های خود اکتفا کرد؟ مسلماً پاسخ به این پرسش منفی است.

تحويل نامه به وزير دفاع، تاكيد ژنرال گريلف در كابل به دوستي امين با شوروي و ارسال پيام تلگرافي ژنرال پافلوفسكي معاون وزارت دفاع از كابل به مارشال اوستينوف در مورد مذاكره با امين در سطح عالي و خود داري از اعزام قواي نظامي همه مبين اعتماد و روابط تنگاتنگ ارتش شوروي و سازمان استخبارات نظامي ارتش (جی.آر.یو) با امين بود. ژنرال گريلوف 28 سال بعد نيز به دوستي امين با شوروي تاكيد مي كند و مي گويد: «من اين را گفته مي توانم كه او از ما حمايت مي كرد. او به برژنف نامه فرستاد و خواهش ملاقات را نمود. من كاملاً متيقين مي باشم كه حفيظ الله امين آرزو داشت تا دوستي اش را با اتحاد شوروي تقويت بخشد. من سخت به اين گفته باور دارم. من يقين دارم كه امريكايي ها هرگز نميخواستند وارد افغانستان شوند.» سرمشاور نظامي شوروي در مورد نامه امين به برژنف مي گويد: «امين مرد سرسختي بود. او به برژنف نامه نوشت. چندين بار ما با او تا پاسي از شب كار مي نموديم. يكي از شب ها پس از كار به خانه ام رفتم، دور از انتظار او براي دريوري (راننده) را با يك عراده موتر فرستاد. امين خواهش نمود كه شما با هم نزد او (برژنف) برويد. يك ساعت پيش از آن من با امين صحبت نموده بودم زيرا قرار بود كه به مسكو سفر نمايم. من براي تمام گزارش هاي تهيه شده اي مشاورين را گفتم و اضافه نمودم كه به مسكو ميروم و تا بازگشت دوباره

دموکراتیک خلق وجود داشت عکس العمل زايدالوصفي را از خود نشان ميدادند. خلاصه راپورهاي شان به مسكو اين بود كه همه چيز رو به اضمحلال گذاشته و امين به ما خطري را تشكيل ميدهد.

مشاهده مي شد كه ژنرال گريلف (سرمشاور نظامي شوروي) برآشفته و مضطرب بود. من هم در اضطراب بودم. نظرها اين بود كه مي شود با امين كار كرد. وي دشمن اتحاد شوروي نيست. بايد از استعداد و لياقت زيادش به نفع خود بهره برداري نمايم..

زيپالين به اوستينوف وزير دفاع شوروي مکتوبي داد كه از طرف امين به برژنف فرستاده شده بود. امين از برژنف تقاضاي ملاقات کرده و خواسته بود كه سخنش سنجيده شود. وي فكر مي كرد كه اطلاعات غيرواقعي به مسكو مي رسد. متأسفانه كه ايشان نخواستند كه در چنين يك لحظه حساس با وي صحبت نمايند. چند هفته بعد از اين ملاقات ژنرال گريلف از مقامش در كابل برطرف گرديد. به همين منوال كه پالوفسكي كه به اوستينوف تگرامي فرستاده بود كه اعزام سرباز به افغانستان مقرون به مصلحت نخواهد بود وهم تقاضا نموده بود كه با امين به سطح عالي مذاكرات صورت بگيرد در ماه نوامبر از كابل احضار گرديد كه به توضيحاتش در مورد افغانستان كسي گوش نميدهد...» (81)

حمل نامه حفيظ الله امين عنوان برژنف توسط زيپالين مشاور سياسي و يا توسط ژنرال گريلف سرمشاور نظامي شوروي و

را بخوانیم یا چگونه؟
گفتم: رفیق مارشال! فیصله با شما است.
بهرتر خواهد بود تا نامه را به کی.جی بی
بسپاریم. . . در داخل پاکت چه بود،
من آگاه نبودم. اما نامه را تسلیم
نمودم، چه چیزی را امین از برژنف
خواسته بود، من پسانترها اطلاع یافتم.
او خواهش ملاقات با برژنف را در هر
نقطه ای از اتحاد شوروی و یا افغانستان
که برژنف تعیین نماید، کرده بود. اما
امین هیچگاه جواب نامه اش را دریافت
نکرد.» (82)

وقتی سرمشاور نظامی شوروی و مشاور
سیاسی شوروی در ارتش افغانستان در
پایتخت شوروی از امین به دفاع می
پرداختند و به زمام دارن شوروی توصیه
میکردند که امین دشمن شوروی نیست و می
توان با او کار کرد، مسلماً در کابل
بسیار بیشتر از آن، صدای اعتماد و
دوستی شوروی رابه گوش امین می
رساندند.

رئیس ارکان حرب اتحادشوری مارشال
ن. وگارکف N.Ogarkov و معاونش ژنرال
س. اخرومیف S.Akhromeyov نیز مخالف لشکرکشی
شوروی بودند. مخالفت آنها و ژنرال ایوان
پافلوسکی Pavlovski به لشکرکشی که در جهت
سرنگونی امین انجام می شد، به معنی آن
بود که امین در رهبری حزب و دولت باقی
بماند. به هیچ صورت آنها این نظر را بدون
روابط تنگاتنگ با حفیظ الله امین ارائه
نمیکردند و نمیتوان تصور کرد که امین از
دیدگاه آنها در بی اطلاعی به سر میبرد.
نکته اصلی اعتماد و اتکای امین به

ام، فلان آدم به جای من
خواهد بود. او برایم گفت که سلامش را
به برژنف برسانید. من پاسخ دادم: رفیق
امین! من به برژنف دسترسی ندارم،
میتوانم نامه شما را به لوی درستیز
(رئیس ستاد ارتش) و یا شخص وزیر برسانم.
با ایشان من ملاقات می کنم. به خانه ام
برگشتم و فکر نمودم که نامه را برایم
میدهد، اما او (امین) برایم گفت که
فردا پیش از پرواز نامه را در میدان
هوایی برایم میدهد. کجا باید میرفتم و
چه باید میکردم، هیچ به فکر نمی رسید.
زیرا آن نامه یک نامه دیپلماتیک بود و
سفیر باید در جریان قرار می گرفت. من
بوسیله موتر نزد سفیر رفتم و برایش
گزارش دادم. او برایم گفت: چگونه
را می توانیم به خوانش بگیریم؟ بگو
چگونه؟ من پاسخ دادم: فعلاً نامه در دست
نیست. وقتی به میدان هوایی رسیدم زمان
کمی به پرواز طیاره باقی مانده بود.
برای خداحافظی با من، بسیاری از شخصیت
های نظامی آمده بودند. وزیر دفاع اینسو
و آنسو قدم میزد، اما از نامه خبری
نبود. من فکر نمودم همه چیز تمام است و
به سوی طیاره رفتم، وقتی از پله ها
بالا میرفتم متوجه شدم که رئیس امور
سیاسی اردو از عقب من با شتاب روان
است. او نامه را برایم داد. طیاره
پرواز کرد، منسوبین کی.جی.بی
نتوانستند نامه را بخوانند و همچنان
سفیر نتوانست این کار را بکند. من به
مسکو رسیدم و نامه را به لوی درستیز
دادم. نیکلای واسلیوچ برایم گفت: نامه

نماینده سازمان استخبارات نظامی شوروی در کابل از وظیفه اش سبکدوش گردید، و اگر ژنرال پافلوفسکی به مسکو احضار شد، اجنت های و نمایندگان جانشین آنها در کابل هیچگاه از نیات و تصامیم مسکو به گوش امین چیزی نگفتند. مسلماً آنها امین رادر دوستی و اعتماد به شوروی امید وار میکردند و او را به تداوم کمک های به قول امین "بی حد و حصر" خود اطمینان میدادند.

هرگاه نگاه خود را به روزهای پیش از حاکمیت یکصد و سه روزه امین وما قبل آن در طول رهبری تره کی ببریم و کم و کیف اعتماد و وفاداری امین را به شوروی بررسی کنیم، به هیچ نقطه ای از سوء ظن و خصومت امین نسبت به شوروی بر نمی خوریم. حتی در منازعه خونین و آشتی ناجویانه حفیظ الله امین با جناح پرچم که با خشونت به راندن این جناح از قدرت و سرکوبی آنها پرداخت، نشانه های اعتماد و وفاداری به شوروی مشهود بود. امین برغم قتل ده ها تن اعضای جناح پرچم، از قتل رهبران و اعضای ارشد این جناح خود داری کرد. او درحالی که سلطان علی کشتمند فردشماره دوم جناح پرچم، ژنرال رفیع از رهبران نظامی این جناح را باشاهپور احمدزی به اتهام کودتازدانی نمود، اما از میان آنها تنها شاهپور احمدزی را به کشتارگاه فرستاد. سعد الله احمدزی پسر موصوف می گوید: «وقتی من به حیث پسرش جویای احوالش شده از عزیز اگسا (عزیز اکبری رئیس در سازمان

شوروی از این جا ناشی می شد. حتا نظیف الله نهضت از خلقی های شاخه امین در جناح خلق از خودداری مسکو در پذیرش تره کی علی رغم تقاضای حفیظ الله امین سخن می گوید. تردید شوروی در این مورد به امین این اطمینان کاذب را ایجاد کرد که روس ها او را به عنوان رهبر حزب و حاکمیت حزبی به جای تره کی پذیرفته اند. نهضت می نویسد: «طبق یکی از گزارش ها امین از دولت شوروی تقاضا می کند که تره کی را در آنجا انتقال و نگهدارند. رهبری شوروی اظهار میدارد که تره کی دشمن مردم افغانستان است. لذا به او اجازه اقامت در خاک خویش نمی دهیم. و همچنان شوروی فاضله دانی نیست که هر کثافت در آن نگهداری شود.» (83)

اعتماد صادقانه:

صرف نظر از اینکه چه رقابت و کشمکش میان دو دستگاه اطلاعاتی ارتش و دولت شوروی یعنی کی.جی.بی و جی. آر.یو بر سر افغانستان وجود داشت و قطع نظر از این امر که چه کسانی در داخل دستگاه رهبری شوروی دیدگاه مثبت یا منفی در مورد حفیظ الله امین داشتند، امین در وفاداری به شوروی صادق بود. علی رغم نشانه هایی از پارادوکس و تناقضی که در تمایل شدید امین به برقراری مناسبات با امریکا و پاکستان و چگونگی روابطش با شوروی در این دوره به مشاهده میرسد، او در صدد بازی کردن با شوروی ها نبود. برخلاف، این شوروی ها بودند که با امین بازی کردند. اگر ژنرال گروولوف

کابینه امین در حالی که به "خصوصیات قوی ملی" حفیظ الله امین تأکید میکند، بدون اشاره به دیدگاه و موقف امین در برابر دخالت وسلطه روز افزون روس ها از ناگواری و ناگزیری امین و خصلت ذاتی توطئه گرانه شوروی هاسخن میگوید: «امین در مجموع از خصوصیات قوی ملی برخوردار بود. ولی مشکلات فراوان در پیش روی داشت. رژیم به کمک های انحصاری نظامی و اقتصادی (شوروی) اتکاداشت. حزب به جنبش انقلابی جهانی پابندی داشت و توهمات آیدلوژیک یاران و همرا هانش نقطه ضعف وپاشنه آشیل وی را تشکیل میداد. او در جستجوی راه هایی بود تا خود را از دام توطئه کی. جی. بی فارغ و خارج سازد و از شک و تردیدی که نسبت به حسن نیت شورویها داشت نتیجه گیری لازم نماید و در فکر آلترنتیف های مساعد بود که زمان برایش مجال نداد. در عین حال شوروی ها که در وجود امین موقعیت آینده خود را متزلزل و نامطمئن یافتند چون دلیلی برای رویایی مستقیم نداشتند بتأسی از خصلت ذاتی توطئه گرایانه خود دست به دسیسه زدند. در ظاهر پیشنهاد مساعدت های سخاوتمندانه وسیع نظامی و اقتصادی را نموده و در باطن پلان محیلانه و توأم با مساعی عوامل داخلی خود را قدم به قدم تطبیق نمودند...

تابییف سفیر جدید شوروی در کابل از مضاعف شدن مساعدتها سخن میگفت و از اجراءات شعارها و بصورت عموم از تغیر سیاسی تجید و تعریف میکرد. اما در باطن پلان

استخبارات که می شد) پرسیدم که سلطان علی کشتمند و ژنرال رفیع در عین زمان و به عین توطئه همراه پدرم یکجا زندانی گردیدند و جرم هر دو نفر بالاخره از اعدام به 20 سال حبس تخفیف یافت، چرا این تخفیف به جرم پدرم داده نشد؟ عزیز اگسا در جواب گفت: پدر شما مصئونیت حزبی نداشت. «(84) اگر وفاداری و انقیاد امین به شوروی در میان نمی بود، مصئونیت حزبی رهبران زندانی پرچم مانع قتل آنها از سوی امین نمی شد. اعتماد امین به شوروی ها در حدی بود که پس از عودت تره کی از "هاوانا" که جنگ قدرت میان او و تره کی به نقطه غیرقابل برگشت رسیده بود و در رفتن به مقر تره کی احساس خطر میکرد، باتکیه به اعتماد به قول خودش "رفیقان شوروی" به دیدار تره کی رفت:

«وقتی که نورمحمدتره کی در تیلفون به او اطمینان میدهد که رفقای شوروی آمده و خواهش دارند که شما بیائید و گویا پوزانف امنیت امین را تضمین می نماید با وجود اینکه اسدالله امین برادر زاده و داماد امین جدی پافشاری میکرد که به هیچ صورت باید نروید؟ ولی امین بعد از تماس تیلفونی باترون سریاور نورمحمد تره کی تصمیم می گیرد که چون رفقای شوروی موجوداند باید حتماً برود.» (85)

بعداً نیز حفیظ الله امین در دوره حاکمیت خود هیچ نشان و شواهدی را آشکار نساخت که دلالت به بی اعتمادی و عدم وفاداری او به شوروی ها داشته باشد. عبدالقدوس غوربندی از وزیران

های (پانتونی) به کار انداخته و قطعات موتردار و زره‌دار را از بالای آن عبور داده و به طرف کابل روان اند. و همچنان به میدان هوایی مزارشریف قطعاتی از راه هوا به زمین نشسته و اداره آنجا را بدست گرفته اند. امین در جوابش گفت: مطمئن باش حرفی نیست این قوابه موجب یک موافقتنامه کمکی که در بین امضاء شده است به طرف کابل و بگرام می آیند و به ما تجهیزات می‌رسانند.» (89)

امین نه تنها به برادر خود عبدالله امین از کمک نظامی شوروی اطمینان داد بلکه او را مؤظف ساخت تا با قوای شوروی همکاری کند. شوروی هاسپس همکاری عبدالله امین را تأیید کردند: «دگروال (سرهنگ) ابرتاس کاسیناس "مشاور روسی سرفرمانده ستاد عالی یالوی درستیز وزارت دفاع افغانستان، ژنرال یعقوب، از همکاری عام و تام عبدالله امین در صفحات شمال برای گذرقوا از مرز یادآور می‌شود.» (90)

ژنرال محمد یعقوب رئیس ستاد مشترک ارتش دستور همکاری با قوای شوروی را از حفیظ الله امین دریافت داشته بود: «وقتی "تابیغ" سفیر شوروی به امین اطلاع داد که نیروی سیاسی تصمیم گرفته است افغانستان را کمک نماید، در پی آن امین به ستردرستیز هدایت داد تا از قوای اتحاد شوروی در هرجایی که ممکن است حمایت بعمل آورند.» (91)

از اظهارت وزیران کابینه امین و فرمانده ارتش او کاملاً آشکار است که امین تا آخر به شوروی در وفاداری مطلق

آستانه تطبیق بود.» (86) وزیر مخابرات امین که در آخرین روز حاکمیت امین غرض وداع با وزیر مخابرات شوروی عازم فرودگاه کابل بود در پاسخ به پرسش یکی از همراهان خود که این همه عساکر شوروی متواتر از هوا فرود می آیند چه خبر است، گفت: «غم نخور! این هابه موجب یک موافقت نامه کمک باما آمده اند و خواهی دید که به زودی دمار از روزگار ضد انقلابیون بر خواهند آورد.» (87)

عبدالکریم میثاق عضو بیرونی سیاسی حزب دموکرتیک خلق و از طرفداران امین که پس از سرنگونی حکومت امین چندسالی را در زندان پلچرخ زندان گردید به یکی از خویشاوندانش در آلمان گفت: وقتی امین صاحب به قصر تپه تاج بیک کوچ کرد روزی برایش گفتم که رفیق امین اینجاکه لقمه ای در دهن اخوانی ها هستی. رفیق امین برایم گفت: رفیق میثاق رفقای شوروی گفتند که ماچنان اسلحه ای در این جا جابجا کردیم که تا سی کیلومتر مربع با شعاع لایزر هر دشمنی را از پای در می آورند.» (88)

هدایت به استقبال از ورود نیروهای شوروی:

حفیظ الله امین به برادر خود عبدالله امین در ولایات شمال کشور از ورود نیروی های شوروی برمبنای توافقات دوجانبه اطمینان داد. عبدالله امین به اطلاع او رسانید که: «شوروی ها بالای دریای

حمله نیروهای شوروی:

تاسحرگاه ششم جدی 1358 (27 دسامبر 1979) بوسیله صدها پرواز هوایی پنج هزارتن از نیروهای فرقه 103 کماندو، وارد فرودگاه کابل و بگرام شدند. تا ظهر این روز نیروهای زرهی فرقه 108 که روز 25 دسامبر با عبور از فراز آمو راه کابل را در پیش گرفته بودند، وارد حومه پایتخت گردیدند و با نیروهای کماندویی فرقه 103 ارتباط برقرار ساختند. مشاورین شوروی در قطعات ارتش افغانستان ورود این نیروها را انجام تمرینات نظامی وانمود میکردند. هیچ گونه حالت اضطرار و نگرانی جدی در داخل دولت در کابل به چشم نمی خورد. امین ظهر آنروز در کاخ تپه تاج بیگ میزبان اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق بود. به قول دستگیر پنجشیری، امین با اعضای دفتر سیاسی در مورد ایراد بیانیه بمناسبت پانزدهمین سالگرد تأسیس حزب دموکراتیک خلق و ملاقات خودبا "فکرت تابییف احمدجانویچ" سفیر شوروی به صحبت پرداخت. امین به اعضای بیروی سیاسی گفت: «سفیر شوروی به نمایندگی از رهبری دولت شوروی به او اطمینان محکم داده است که دولت شوروی بقدر ویتنام به افغانستان مساعدت تخنیکی، نظامی و مالی میرساند و کشور ما را در مقابل دخالت و مداخله پاکستان و دیگر کشورهای منطقه تنها نمیگذارد.» (94)

حفیظ الله امین درحالی به اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق از کمک های

و اعتماد کامل به سرمیبرد و به نزدیک ترین رفیقان مسئول و شریک حاکمیت خود نه تنها سخنی از بی اعتمادی به شوروی نگفت بلکه آنها را از کمک شوروی ها اطمینان داد. شوروی ها در دوره حاکمیت امین نیز که در یک بازی ماهرانه با او گام به گام برنامه سرنگونی حکومتش را طرح و عملی میکردند، از بی اعتمادی و کارشکنی او سخنی نگفته اند. ژنرال لیاخفسکی از اعتماد امین در دوره زمام داری او به شوروی های نویسد: «امین نه تنها خود را بدست خود در محاصره مشاوران نظامی شوروی افگند، بلکه با نمایندگان بلندپایه کی. جی. بی، وزارت دفاع شوروی در ارگانهای مربوط افغانستان مشوره میکرد و کاملاً به آنها اعتماد داشت. تنها به پزشکان روسی مراجعه میکرد و در فرجام به سپاهیان ما امید بسته بود.» (92)

ژنرال گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان نیز از دستور امین به ارتش غرض همکاری باقوای شوروی سخن می گوید: «حفیظ الله امین به ستادکل نیروهای مسلح افغانستان دستور داد تا باسپاهیان شوروی از هیچ گونه همکاری دریغ نشود. بامداد 25 دسامبر 1979 فرمانده سپاه چهلیم، سرلشکر توخارنیف، دوبار با سرلشکر بابو جان رئیس اداره عملیاتی ستاد نیروهای مسلح افغانستان و عبدالله امین برادر بزرگ حفیظ الله امین در شهر قندز در شمال افغانستان دیدار کردند.» (93)

آمده بود. امین با تمام اعضای بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق به استثنای دستگیر پنجشیری دچار بیهوشی شدید شده بودند. ژنرال ولایت رئیس شفاخانه چهارصد بستر دکتوران شوروی را به اتاق امین رهنمایی کرد تا به تداوی او بپردازند. ژنرال لیاخفسکی می نویسد: «پزشکان از پلکان بالا آمدند. امین در یکی از اتاق ها با بدن نیمه برهنه به روی زمین افتاده بود. فک و چانه اش آویزان شده بود و چشمانش بی نور و سفید چیزی را نمی دیدند. نشانه ای از هوش در وجودش دیده نمی شد. در یک سخن در کومای مدهشی فرو رفته بود. پزشکان از خود می پرسیدند آیا او مرده است؟ نبض هایش را دیدند به آهستگی میزدند به طوریکه به بسیار دشواری احساس می شد. گویا اینکه در میان مرگ و زندگی میخکوب شده بودند. سرهنگ کوزنیچنکف و سرهنگ الکسی یف با نجات "رهبرکشوردوست" طرح های کی.جی.بی را برهم میزنند. و امین تا ساعت شش شام به خود آمد و با شگفت زدگی پرسید: چرا در خانه ماچنین چیزی رخ داده است؟ چه کسی این کار را کرده است؟ آیاتصادفی است یا کدام توطئه؟ این واقعه افسران مسئول امنیت (جانداد و اقبال) را خیلی پریشان ساخته بود. آنها به قوای چهارم زره دار زنگ زدند تا به آنان بگویند که برای کمک آماده باشند مگر از هیچ جا کمک دریافت نمی توانستند. چون کماندوهای ما کاملاً یگانهای مستقر در کابل را در محاصره خود داشتند.» (95)

نظامی و مالی شوروی اطمینان میداد که آشپزروسی اش در آشپزخانه مصروف زهرآلود ساختن غذای او بود و نیروهای شوروی در بیرون از کاخ، خود را برای انجام یک عملیات نظامی غرض سرنگونی حکومت موصوف آماده میکردند. طرح مسمومیت امین توسط دیپارتمنت هشت کی. جی. بی تحت رهبری شخص اندروپوف اتخاذ گردیده بود. این دیپارتمنت یکی از اعضای کی. جی. بی را بنام "تالیبوف" به عنوان آشپز وارد قصر امین ساخت. در حالی که پلان مسمومیت امین توسط آشپز شوروی او در ظهربیست و هفتم دسمبر (6 جدی) با موفقیت عملی شد و امین پس از صرف نهار در بیهوشی و کوما رفت، پزشکان شوروی در بی خبری از برنامه عملیات سرنگون سازی، او را تا شروع عملیات نظامی به هوش آوردند. خبر مسمومیت امین و اعضای دفتر سیاسی حزب از سوی جانداد قوماندان گارد قصر به اطلاع ژنرال ولایت رئیس شفاخانه چهار صد بستر ارتش رسید. ژنرال مذکور به عجله بسوی محل اقامت امین شتافت و سرطبیب شفاخانه چهارصد بستر را غرض انتقال پزشکان شوروی مؤظف ساخت. سرطبیب چهار صد بستر، دگروال "ویکتور کزنیچنکف" متخصص امراض داخلی را با یک متخصص بیماری های میکروبی و دگروال "اناتولی الکسی یف" سرطبیب گروه دکتوران نظامی شوروی را در شفاخانه چهارصد بستر به کاخ تپه تاج بیک آورد. آنها در حالتی وارد قصر امین شدند که بر خلاف ساعات قبل از ظهر، نگرانی واضطراب شدید در داخل کاخ بمیان

به نوشته مؤلف توفان در افغانستان: «برای افراد و پرسونل کنگد مسلمانان توضیح داده بودند که امین به انقلاب ثور خیانت کرده و به زد و بندبا "سیا" (C.I.A) پرداخته است. راستش این توضیحات را کمتر کسی از سربازان و افسران می توانستند بپذیرند و از خود می پرسند پس چرا امین سپاهیان ما را دعوت کرده است نه سپاهیان امریکایی را؟» (97)

هنوز پزشکان شوروی امین را ترک نکرده بودند که آتش نیروهای شوروی کاخ را به لرزه آورد. در حالی که امین با خانواده اش در اتاق های داخل کاخ نمیدانستند که مهاجمین چه کسانی هستند، نیروهای گارد محافظ او در محوطه و اطراف قصر با قوای شوروی به نبرد پرداختند. مقاومت نظامیان گارد امین به زودی درهم کوبیده شد و مهاجمین برای نابودی امین داخل ساختمان اصلی کاخ گردیدند.

دسته های دیگری از نیروهای مهاجم که بسوی مرکز شهر و استقامت پلچرخ پیش رفتند تا ساعات اولیه شب مراکز مهم دولتی به شمول رادیو تلویزیون و زندان پلچرخ را تصرف کردند. یورش نیروهای شوروی در برخی مراکز نظامی و دولتی به مقاومت روبرو شد. این مقاومت ها که به قتل ده هاتن از قوای مهاجم انجامید بصورت پراکنده وبدون دریافت رهنمود و فرمانی از سوی امین ومقام های مسئول صورت گرفت. چون دستور و هدایت حفیظ الله امین به ارتش، برادری وهمکاری با

حفیظ الله امین زمانی به هوش آمد که عملیات نظامی نیروی های شوروی غرض سرنگونی حکومت او آغاز یافته بود. قوای مهاجم بعد از ظهر ششم جدی (27 دسمبر) در سه قطار بسوی مرکز شهر، تپه تاج بیک و استقامت پلچرخ حرکت کردند. شوروی ها در نخستین گام مرکز مخابرات را در شهر منفجر ساختند و قبل از حمله به کاخ، کلیه روابط میان قطعات ارتش ومحل اقامت امین را مختل نمودند. نیروی های مهاجم به قصر اقامت امین بوسیله واحدهای ویژه کی. جی. بی که قبلاً در کاخ تپه تاج بیک محل اقامت امین، دارالامان و سفارت شوروی جایجا شده بودند کمک می گردیدند: «این جزوتام ها (یگانها و واحدها) هیچ تفاوتی بایک جز و تام افغانی نداشتند. افراد آن که ملبس بایونیفورم افغانی بودند، اطراف قصر را مین گذاری کردند. آنها سازماندهی و چگونگی تبدیل پهره داری قصر امین را میدانستند. محافظین امین را به چهره می شناختند. از خصوصیات سیستم مخابراتی و تجهیزات محاربوی شان نیز آگاه بودند. در پهلوی آن، ساختمان داخلی قصر و نقشه اتاق های داخل قصر را نیز میدانستند. قطعات مهاجم "الفا" را "نیکولای بریلیف" و "زینت" را "بویارنیف" از افسران کی. جی. بی فرماندهی میکردند. این قطعات چند عراده ماشین محاربوی و دستگاه "شلیکا" در اختیار داشتند. هجوم به کاخ امین بنام "یورش 333" در شامگاه 27 دسمبر 1979 (ششم جدی 1358) ساعت 25 دقیقه آغاز یافت.» (96)

که شلیک نیروهای شوروی در داخل کاخ که وظیفه حمایت و حفاظت از جان پدرش را بدوش دارند، به امین صدمه میرساند. دختر حفیظ الله امین نمیدانست که نیروهای شوروی مؤظف هستند تا پدرش را بکشند. همسر امین می گوید: «تا وقتی که مهمات داشتیم، هیچ کس نتوانست وارد کاخ شود. عده ی زیادی از مهاجمین کشته شدند. ما نمی دانستیم که روس ها هستند. وقتی مهمات ما تمام شد، آنها داخل کاخ شدند. به محض داخل شدن با ماشیندار یا مسلسل به چهار طرف شلیک کردند. در اثر این شلیک ها به دخترانم ملالی و گلالی و پسرانم خوازک گلوله اصابت کرد. در حالی که آنها عکس امین را بدست داشتند، بسوی دخترم غتی رفتند. غتی به آنها گفت چرا شلیک می کنید، امین صاحب اینجاست. گفتند که امین کجاست؟ در این حال متوجه شدند که امین آنجا نشسته است. بر او شلیک کردند. بعد از آن پسران و دخترانم زخمی شدند و وقتی دیدند کس دیگری باقی نمانده، خاموش شدند.» (99)

حفیظ الله امین در حالی با آتش نیروهای شوروی کشته شد که نه تنها حمله از سوی آنها را به محل اقا متش نپذیرفت، بلکه آن نیروها را بدفاع از جانش فراخواند. داکتر الکسی یف داکتر روسی معالج او که شاهد قتل امین در شامگاه 27 دسامبر 1979 بود میگوید: «امین به یاور خود دستور داد به مشاورین نظامی شوروی زنگ بزنند و آنان را خبر کند که به کاخ حمله شده است. و آنگاه گفت که شوروی ها کمک می کنند. یاور به امین گفت این شوروی ها

نیروهای اتحاد شوروی بود نه مخالفان و خصم.

قتل امین:

یکی از نکات شگفت انگیز در داستان قتل حفیظ الله امین توسط نیروهای شوروی، باور و اعتماد عمیق امین در آخرین دقایق عمرش به شوروی بود. در حالی که محل اقامت و کار امین در کاخ تپه تاج بیک مورد هجوم و آتش نیروهای شوروی قرار گرفت، حفیظ الله امین اطلاع جانداقومانندان گارد محافظ قصر خود را که آتشباری از طرف روس ها است، نپذیرفت. خانم امین سالها بعد در مصاحبه با رادیو بی. بی. سی گفت: «امین صاحب به جانداقومانندان گارد گفت ببین که فیرمی کند؟ جانداقومانندان معلومات گرفت و آمد به امین صاحب گفت: این طور معلوم می شود که فیراز طرف روس ها باشد. اما امین صاحب گفت: نه!» (98)

امین حتا تا آخرین لحظات حیاتش سخنی از بی اعتمادی و سوء ظن در مورد شوروی به خانواده خود نگفته بود. زیرا خانم امین و فرزندانش نیز باور نداشتند که حمله در آن شامگاه 27 دسامبر به کاخ اقامت امین از سوی نیروهای شوروی باشد. آنها گمان میکردند که نیروهای شوروی در دفاع از امین با کسانی می جنگند که به قصر یورش آورده اند. از این رو دختر امین به نظامیان شوروی که وارد اتاقی شدند که او با پدر و اعضای خانواده اش به سر میبرد گفت چرا شلیک می کنید، امین این جا است. او به این تصور بود

خواهد نمود. امین در پاسخ به او با خرسندی گفت که قشون شوروی اکنون در این جا است. من همیشه برای آن می‌گفتم که همسایه بزرگ ماهیچگاه روز بد ما را تنها نگذارد. اکنون همه چیز طور عالی پیش می‌رود من هر روز از طریق تیلیفون با رفیق گرومیکو ارتباط می‌گیرم و با هم در باره اینکه چطور برای جهانیان کمک‌های نظامی اتحاد شوروی را در جنگ داخلی افغانستان توجیه نمایم، صحبت می‌کنم.» (102)

اعتماد امین حتی در آخرین دقایق عمرش به شوروی یعنی به قاتلان خود، عمق وفاداری و وابستگی او را به شوروی نشان می‌دهد. نیروهای شوروی جسد امین را در قالبینی پیچانیده در زمین‌های بیرون از کاخ زیرخاک کردند. در برخی منابع روسی از جمله فلم مستند "تلک افغانستان" گفته می‌شود که حفیظ الله امین توسط یکی از طرفداران تره‌کی به قتل رسید. علی‌رغم آنکه میرصاحب کاروال از خلقی‌های طرفدار تره‌کی و عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق در رهبری نجیب‌الله، ادعای قتل امین را توسط طرفداران تره‌کی قرین به حقیقت میدانند، اما هیچگونه توضیح بیشتری و شواهدی در این مورد ارائه نمی‌کند. (103)

همچنان در منابع روسی از موجودیت وزیران معزول و فراری طرفدار تره‌کی و عده‌ای از بلندپایگان جناح پرچم در زمان هجوم نیروهای شوروی به کاخ تپه تاج بیک در کنار این نیروها سخن می‌رود. ژنرال لیخافسکی می‌نویسد: «در گروه

اند که آتش باری می‌کنند. این سخنان، دبیر کل (امین) را از خود بیخود ساخت خاکستردانی سیگار را گرفته به سوی یاور پراند و به خشم فریاد زد: "دروغ می‌گویی این امکان ندارد." پس خود کوشید، با رئیس ستادکل و فرمانده قوای چهارم زره‌دار تماس بگیرد. مگر ارتباطات قطع بود پس از آن به آهستگی فرید: "دیگر دانستم درست است." (100)

خبرنگار نظامی روزنامه پرودا نیز می‌نویسد: «انترناسیونالیست‌ها موقعی که خود را در یک کشور مستقل و دارای حاکمیت یافتند، در اولین فرصت به قصری حمله کردند که در آن شخص (حفیظ الله امین) در حلقه مشاوران ما، محافظان ما، آشپزان ما و دکتوران ما به سر می‌برد، که به کشور خود، آنها را دعوت کرده بود.» (101)

اعتماد امین به شوروی در حدی بود که او ساعاتی قبل از مرگ خود نیز در مستی و خوشحالی از کمک‌های نظامی "همسایه بزرگ" بسر می‌برد. امین ظهر بیست و هفتم دسمبر میزبان اعضای دفتریسیاسی حزب دموکراتیک خلق در کاخ تپه تاج بیک بود. امین در این مهمانی که بعد از صرف نان مسموم شد، کاملاً سر حال و مسرور به نظمی رسید. او با دستگیر پنجشیری که از خوردن سوپ خود داری کرد به شوخی پرداخت و برایش گفت که ترا آشپزهای کرملین نازدانه بار آورده اند. پنجشیری نیز پس از شوخی با حفیظ الله امین گفت: «در مسکوبه وی اطمینان داده اند که اتحاد شوروی در جنگ داخلی افغانستان کمک‌های عظیمی با دولت جمهوری دموکراتیک

سرنگون گردید، اما در ادعا های جناح پرچم هیچگاه توضیح داده نشده که نقش این جناح در عملیات نظامی سرنگون سازی حاکمیت امین چه بود؟ برخلاف آنچه که بزرگ کارمل از قیام پیروزمندان حزب و متحدین ملی آن در سرنگونی حکومت امین سخن می گوید، شوروی ها به عدم نقش و حضور مخالفین حزبی امین در عملیات نظامی 27 دسامبر انگشت میگذارند. ژنرال لیاخفسکی از قول "والنتین برایتسکی" از افسران کی.جی.بی می نویسد: «از گروه "زینت" (گروه مهاجم کی.جی.بی به کاخ امین) از جمله 60 تن تنها 14 نفر سالم ماندند و تلفات افغانها (نیروهای گارد امین در کاخ تپه تاج بیک) بسیار زیاد بود. کارمل به ما اطمینان داده بود که 500 نفر رزمنده وفادارش ما را حمایت خواهند کرد مگر تنها یک نفر در میدان جنگ آمده بود.» (106)

ژنرال بگدانوف از ژنرالان شوروی در افغانستان حمله نیروی شوروی را در سرنگونی حاکمیت امین ناشی از ناتوانی جناح پرچم در براندازی این حاکمیت می خواند: «رهبر پرچی ها که در مهاجرت به سر میبرد، برای داخل نمودن کادرهای خود به داخل افغانستان، جهت آمادگی قیام مسلحانه دست به کار گردید که در باره این فعالیت ها حتا شخص خود حفیظ الله امین مطلع گردید. اما مخالفین داخلی حفیظ الله امین، آنقدر قوی نبودند، آهسته آهسته اعضای کمیسیون بیرونی سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد

اشغال یکی از مهره های برجسته پرچم حضور داشت که به نمایندگی از حزب و خلق فرمان مجازات یعقوب خائن را بخواند. او سپس رئیس پیشین ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان راباتپانچه خود از پا درآورد.» (104)

سخن از موجودیت برخی اعضای جناح پرچم و طرفداران تره کی در ماجرای قتل امین این پرسش را بمیان می آورد که آنها در سرنگونی حکومت امین چه نقشی داشتند؟

نقش جناح پرچم و طرفداران تره کی در سقوط حکومت امین:

بزرگ کارمل رهبر جناح پرچم که پس از قتل امین وسقوط حکومت او به رهبری حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب رسید در نخستین بیانیه خود سرنگونی حکومت امین را ناشی از قیام حزب به کمک نیروهای ارتش افغانستان تلقی کرد. او اظهار داشت: «رژیم یک تاز و غاصب امین این خائن به خلق و وطن در زیر فشار جنایات خود در هم پیچید، حاکمیت امینی های جنایتکار به پایان رسید، شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان براساس آرمانهای والای انقلاب ثور با اتکا به اراده مردم زنجیر شکن و آزاد افغانستان با اتکاء به قیام پیروز مندان حزب و متحدین ملی خود و به کمک سربازان و افسران و طنپرست افغانستان قدرت حاکمه یعنی دولت را دوباره بدست گرفت.» (105)

در حالی که حکومت امین از راه نظامی و در نتیجه هجوم و جنگ نیروهای شوروی

اشتراک نکرده و در ماشین زرهی به انتظار نشسته بودند.» (109)

در این شکی نیست که جناح پرچم از همان آغاز کودتای ثور در تعارض و کشمکش با جناح خلق به ویژه با حفیظ الله امین قرار گرفت. آنها این مبارزه و منازعه را علی رغم خشونت و سرکوبی امین تا سرنگونی حکومت او ادامه دادند. اما عمده ترین گام آنها در مسیر مخالفت و مبارزه با امین، انتشار پیام ها و شبنامه ها علیه امین و حکومتش بود. آنها در مقابله با امین به کدام قیام و مبارزه مسلحانه متوسل نشدند. هیچ جبهه جنگ و مقاومت مسلحانه راعلیه رژیم امین در هیچ گوشه ای از کشور نکشودند. در هیچ قطعه و مرکز نظامی، قیام مسلحانه ای غرض برانداختن حکومت امین از سوی جناح پرچم براه نیافتید. هر چند سلطان علی کشتمند شخصیت دوم حزبی در جناح پرچم از نقش اساسی پرچی ها در سقوط حکومت امین سخن می گوید و می نویسد: «پرچی ها بمبارزه مخفی متشکل و پر مخاطره هنگامی روی آوردند که سیاست اختناق و پیگرد از سوی رژیم به سردمداری حفیظ الله امین بگونه فزاینده ای تشدید گردید. آنان درک کردند که مسئله مرگ و زندگی، بود و نبود مطرح است. در جریان آن مبارزه، شمار بزرگی از بهترین پیکارجویان از جان گسیخته پرچی در راه آرمانهای والای خویش برای آزادی و عدالت جان سپردند، زندانی، شکنجه و سر به نیست شدند. در تحت فشار و یورشهای بیرحمانه رژیم، هر آن امکان

شوروی به این نتیجه رسید که بدون اشتراک قوای مسلح اتحاد شوروی، کامیابی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (تغیر رهبری حزب و حاکمیت) دور از امکان میباشد. همچنان بالای اردوی افغانستان آنقدر اعتماد نبود که از ببرگ کارمل و دولت جدید وی حمایت نماید.» (107)

در تحلیل ونوشته های گزارشگران ومحققین غربی چه در زمان سقوط حکومت امین وچه بعداً نیز نمیتوان به تأیید نقش جناح پرچم و طرفداران تره کی در سقوط حکومت امین دست یافت. "هنری برادشر" محقق امریکایی می نویسد: «انسان این گزارش کارمل را که فعالیت برانداختن امین را در خفا تنظیم میکرد، میتواند با اعتماد کامل نادیده بگیرد و به آن اهمیتی قایل نشود و درعوض باید به این موضوع که شوروی ها در کابل چه میکردند توجه کرد.» (108)

پروفیسور "پی یر آلن" و "دیترکلی" مؤلفین کتاب "قپقان افغان، حقیقت تجاوز شوروی برافغانستان" درموردنقش وحضور طرفداران تره کی می نویسد: «وقتی که جنگ (در کاخ تپه تاج بیک) رو به خاموشی میرفت، سروری (اسدالله سروری رئیس اسبق "اگسا") پیدا شد و از بیریلیف (قوماندان قطعه مهاجم "الفا") خواست تا امین را بیابد. آنها او را مرده روی اتاق دیدند. آنگاه سروری در حالی که قیافه یک قهرمان را به خود گرفته بود، بادست به سینه خود زد. در حالی که نه او و نه گلابزوی باوجودی که در آنجا حضور داشتند، در جنگ

دستگیری، بازداشت و تیرباران شدن فعالان پرچی وجود داشت؛ ولی آنان، پرچم مبارزه را برای یک لحظه بر زمین نه نهادند تا آنرا در جریان حوادث آخرین روزهای ماه دسامبر 1979 که خود در آن نقش اساسی داشتند، بر افراشتند.» (110)

نکته مهمی که در ادعای سلطان علی کشتمند همچنان مبهم و ناروشن باقی میماند، "نقش اساسی" پرچی ها در جریان حوادث آخرین روزهای دسامبر 1979 است. این ابهام از آن زمان تاکنون در هیچ توضیح و تعبیری برطرف نشد. شاید واقعگرایانه ترین نظر در این مورد، دیدگاه یکی از اعضای جناح پرچم باشد که از لزوم سقوط رژیم امین، بدون تشخیص راه سقوط سخن میگوید. وی می نویسد: «برای امین بخت یک چهره منفور و مشکوک در میان جامعه جای نمانده بود. ابقای چنین انسان سفاک و خون آشام که کشور و جامعه را از ریشه تکان داده بود تیرنه ناپذیر بود. اینکه او را در آن شرایط پیچیده چگونه باید از بین میبردند من هم نمیدانم اما از بین بردنش حتمی بود.» (111)

رویکرد ها :

- 1- ظهور روزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 111.
- 2- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 94.
- 3- حقایق پشت پرده تهاجم اتحادشوروی بر افغانستان، صفحات 73 و 74.

- 4- افغانستان، تجاوزشوروی ومقاومت مجاهدین، ص 161.
- 5- قپقان افغان، حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 231.
- 6- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی، ص 33، به نقل از کتاب "در داخل استخبارات شوروی، تألیف ویکتور سووورف" چاپ نیویارک 1984
- 7- نجیمی، فیاض، "معمای" مداخله نظامی شوروی، سایت دیگاه www.didgah.de.
- 8- همان مأخذ.
- 9- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 94.
- 10- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 50.
- 11- افغانستان در منگنه ی ژئوپولتیک، ص 63.
- 12- کی. جی. بی در افغانستان، داکترحمید سیماب، سایت گفتمان.
- 13- کی. جی. بی در افغانستان، قسمت هشتم، سایت گفتمان.
- 14- قپقان افغان، حقیقت تجاوزشوروی برافغانستان، ص 321
- 15- علمی، حامد، سفرها وخاطره ها، مرکزخدمات مطبوعاتی، چاپ پشاور، سال 1376، ص 209.
- 16- جان کالی John Cooly، سیاوجهاد، جنگ های نامقدس، مترجم: مجتبی نجفی، چاپ تهران، شرکت چاپ و نشر علمی وفرهنگی کتیبه، سال 1385 خورشیدی، ص 37.
- 17- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 87.

- 18- جعفر رسولی، جنگ نامقدس امریکا، افغانستان و تروریسم بین المللی، چاپ کابل، بنگاه نشراتی میوند، سال 1384، ص 129، به نقل از فصل اول کتاب *Unholy War*، اثر *John K. Cooly*.
- 19- حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 92.
- 20- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 25.
- 21- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 88.
- 22- پای عساکر ما را به افغانستان کشاندند، مصاحبه ژنرال والنتین ورینکوف، برگردان از متن روسی به فارسی: هارون امیرزاد، لندن 20 فیبروری 2007، سایت گفتمان www.goftaman.com.
- 23- جان کالی، سیا و جهاد، برگردان به فارسی، مجتبی نجفی و مهرگان نظامیزاده، چاپ ایران، شرکت چاپ و نشر علمی و فرهنگی کتیبه، سال 1385 خورشیدی، ص 232.
- 24- سید بهاء الدین مجروح و پوهاند سید یوسف علمی، روسی سازی افغانستان، چاپ پاکستان، کانون ترجمه ی آثار جهاد افغانستان، سال 1986، ص 130.
- 25- ارتش سرخ در افغانستان، ص 227.
- 26- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 29.
- 27- جنگ در افغانستان، ص 227.
- 28- یادی از کارمل، الف نامدار، سایت مهر www.mehr.nl.

- 29- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 31.
- 30- منشور ملل متحد، www.source.org.
- 31- در گفتگوی تیلیفونی به این نگارنده، 16 جولای 2006.
- 32- کی. جی. بی در افغانستان، میتروخین، مترجم: داکتر حمید سیاب، سایت گفتمان.
- 33- توفان در افغانستان.
- 34- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 155.
- 35- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 103.
- 36- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 156.
- 37- معمای مداخله نظامی شوروی.
- 38- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان، ص 101.
- 39- از یاد داشتهای: مارتین بابیث *Martin Babic*، سایت گفتمان.
- 40- سایت دیدگاه، ترجمه از فیاض نجیمی.
- 41- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 35.
- 42- قیقان افغان- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 181.
- 43- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 34.
- 44- توفان در افغانستان، ص 128.
- 45- جنگ در افغانستان، ص 237.
- 46- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 204.

- 47- ودان، فقیر احمد،
دشنه های سرخ، چاپ پشاور، جنوری 1999،
ص 230 .
- 48- اسناد لانه جاسوسی، سند شماره 47، 3
اکتوبر 1979، ص 452.
- 49- همان مآخذ، ص 442.
- 50- جنگ در افغانستان، ص 235.
- 51- ارتش سرخ در افغانستان، ص 64 .
- 52- جنگ در افغانستان، ص 237.
- 53- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص
192.
- 54- در برابر این پرسش بنده که شما چرا
به حیث قوماندان هوایی و مدافعه هوایی
نقش خود را در جلوگیری از هجوم شوروی
اگر بدون موافقه امین آمدند ایفا
نکردید، در شهر دوبی، 15 مارچ 2009 برابر
با 26 حوت 1378.
- 55- امریکا در افغانستان، ص 85 .
- 56- از یاد داشتهای: مارتین بابیث
Martin Babic، بر گردان به دری: دکتور
شیرزاد، سایت گفتمان www.goftaman.com .
- 57- فیلم مستند دو روز پی در پی،
کنفرانس مطبوعاتی سید محمدگلابزوی در
مقر وزارت داخله، جدی 1358.
- 58- حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان چهره
های عریان، چاپ ایران، نشر مداد، سال
1379، ص 2.
- 59- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی
بر افغانستان، ص 90.
- 60- امریکا در افغانستان، ص 102.

- 61- سایت فارسی در
مسکو www.farsi.ru گفتگوی خبرنگار روزنامه
ستاره ی سرخ چاپ مسکو بایوری کوزنتسن
مشاور سیاسی کمیته مرکزی حزب
دموکراتیک خلق .
- 62- توفان در افغانستان، ص 192.
- 63- سایت دیدگاه، ترجمه از فیاض نجیمی.
- 64- معمای تجاوز شوروی در افغانستان،
فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه
- Ghost Wars: The** - به نقل از: www.didgah.de
**Secret History of the CIA, Afghanistan, and bin
Laden, from the Soviet Invasion to September 10,
2001** Steve Coll, Merrill House, New York, Carnegie
Council Books for Breakfast, 3/1/04, pp 47-52 .
- 65- همان مآخذ.
- 66- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد
سوم، ص 167.
- 67- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق
افغانستان، ص، 76 .
- 68- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر
افغانستان، ص 56
- 69- از یاد داشتهای: مارتین بابیث
Martin Babic، سایت گفتمان.
- 70- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت
مجاهدین، ص 151.
- 71- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد
سوم، ص 164.
- 72- کی. جی. بی در افغانستان، مترجم:
داکتر حمید سیماب، سایت گفتمان.
- 73- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 80.
- 74- فیلم مستند دو روز پی در پی.

- 94- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان.
- 95- توفان در افغانستان، ص 182.
- 96- حقیقت تجاوز شوروی در افغانستان، ص 203 و 204.
- 97- توفان در افغانستان، ص 184.
- 98- رادیو بی.بی.سی، بخش فارسی، آسیای میانه، افغانستان در قرن بیست، برنامه ای از ظاهر طنین، 21 حوت 1379، برابر با 11 مارچ 2001.
- 99- افغانستان در قرن بیستم، ص 289.
- 100- توفان در افغانستان، ص 191.
- 101- دوست وفادار شما، ولادیمیر سنگریف، بخش دوم، ترجمه ی ع. ق. فضلی، سایت خاوران www.khawaran.
- 102- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 82.
- 103- درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 116.
- 104- توفان در افغانستان، ص 194.
- 105- بزرگ کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، مجموعه ی بیانیه ها و نوشته ها (1358 - 1359)، موسسه ی نشراتی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ کابل سال 1362، ص 2.
- 106- درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 115.
- 107- بگدانوف، ژنرال ولادیمیر الکسی ویچ، جنگ های افغانستان از سال 1979-1989، مترجمین: الجنیر عبدالواحد لعل زاده وسلطان محمود عزیز پنجشیری، چاپ بنگاه

- 75- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 144.
- 76- همان مآخذ، ص 153.
- 77- همان مآخذ، ص 150.
- 78- همان مآخذ، ص 57.
- 79- کی.جی. بی در افغانستان، میتروخین، بر گرداننده به دری: داکتر حمید سیماب، سایت گفتمان.
- 80- کی.جی.بی در افغانستان، سایت گفتمان.
- 81- حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان، ص 86.
- 82- سایت دیدگاه، مصاحبه ژنرال گریلف، ترجمه عزیز علیزاده.
- 83- آشوب بیگانگان، ص 82.
- 84- گفتمان - www.goftaman.com.
- 85- درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 89.
- 86- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 92.
- 87- رویداد های نیمه صده بیست در افغانستان، ص 136.
- 88- به این نگارنده از قول میثاق.
- 89- رویداد های نیمه صده بیست در افغانستان، ص 136.
- 90- معمای تجاوز شوروی در افغانستان، www.didgha.de.
- 91- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 195.
- 92- توفان در افغانستان، ص 167.
- 93- ارتش سرخ در افغانستان، ص 66.

- انتشارات و مطبوعه میوند،
 سال 1386 خورشیدی، ص 43.
 108- افغانستان تجاوز شوروی و مقاومت
 مجاهدین، ص 170.
 109- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص
 208.
 110- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای
 تاریخی، ص 540.
 111- یادی از کارمل، الف نامدار، سایت
 مهر .

فصل چهارم

مرحله ی استیلا و اشغال در تجاوز ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت:

تجاوز نظامی شوروی در دوران کوتاه حاکمیت حفیظ الله امین شکل گرفت. آنگونه که در فصل سوم به تفصیل از آن سخن رفت، نخستین قطعات نظامی شوروی ظاهراً به دعوت و تأیید امین منیث رهبر حزب و حاکمیت حزبی قبل از 27 دسمبر 1979 (6جدی 1358) وارد افغانستان شدند. اما پس از سرنگونی حکومت امین این تجاوز وارد مرحله استیلا و اشغال گردید که جایبایی ده هاهزار نیروی ارتش شوروی در پایتخت و بسیاری از ولایات افغانستان و درگیری فزاینده این نیروها در جنگ ویزگی های این مرحله شمرده می شود.

مرحله استیلا و اشغال نظامی شوروی، افغانستان را به میدان کشمکش کشورهای مختلف جهان در رقابت های جنگ سرد مبدل ساخت؛ هر چند که این مرحله از سوی رهبری و حاکمیت جدید در حزب دموکراتیک خلق مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور نام گرفت. نکات مهم و اساسی مورد بحث در مرحله استیلا و اشغال در تجاوز نظامی شوروی رهبری ببرک کارمل در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب است. او چگونه به این رهبری و حاکمیت رسید؟ دشواریها و محدودیت های او در سالهای زعامت و زمام داری اش چه بود؟ او باچه اندیشه و عملکرد در میدان اقتدار ظاهر شد و چگونه از این میدان کنار رفت؟
 ...

نخستین بیانیه کارمل از فرستنده رادیو
 در بیرون کشور:

افغانستان نکرده و از نقش این نیروها در سرنگونی حکومت امین حرفی به زبان نیاورد. او بیانات خود را باشعارهای احساساتی به گونه ای پایان داد که او را بیشتر در حال سخنرانی یک مظاهره و میتینگ خیابانی به عنوان سخنران شورشگر و انقلابی نشان میداد تا به عنوان رئیس و زمام دار یک دولت مسئول و برده بار در کرسی رهبری دولت و کشور. حتا او با بکار بردن واژه "سگ های زنجیری امپریالیزم" در این شعارها فراموش نمود که سگهای زنجیری نامیدن انسان های هم نوع و هر چند مخالف و دشمن از کرسی زعامت و زمام داری یک کشور تاچه حد زشت و ناپسند است. کارمل نخستین بیانیه خویش را در مسند رهبری حزب دموکراتیک خلق و زعامت دولت با این شعارها به پایان رساند:

«به پیش در راه تارو مار کامل غاصبان، مستکبران، استثمارگران و خرابکاران. مرگ برستمگران نادری و امینی های خون آشام.

مرگ بر ارتجاع و امپریالیزم و سگهای زنجیری آن.

به پیش در راه آرمان های سترگ انقلاب شکوهمند ثور در راه صلح و آزادی، استقلال و دموکراسی، کار و پیکار، ترقی و رفاه برابری و برادری، عدالت و خوشبختی خلق افغانستان.» (2)

برک کارمل در حالی که نخستین بیانیه خود را با شعار به پیش در راه آرمان های سترگ انقلاب شکوهمند ثور به پایان رساند، پس از برکناری اش از رهبری حزب

در شامگاه سرد زمستان ششم جدی 1358 هنوز جنگ در محل اقامت امین در کاخ تپه تاج بیک ادامه داشت و هنوز رادیوی دولتی افغانستان در پایتخت از حفیظ الله امین به عنوان منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق و رئیس شورای انقلابی سخن می گفت که برک کارمل از یک فرکانس رادیوی خارجی نزدیک به فرکانس رادیو افغانستان سقوط حکومت امین را اعلان کرد: «این جانب برک کارمل از طرف کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، دولت و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت سقوط مرگبار و واژگون شدن رژیم فاشیستی حفیظ الله امین این جاسوس سفاک امپریالیزم امریکا و دیکتاتور جبار و عوام فریب، بشما وطنداران عذاب دیده مسلمان و مستضعف افغانستان اعم از اهل تسنن و تشیع، علماء و روحانیون پاکنهاد و باتقوای کشور، سربازان و افسران اردوی قهرمان وطن، تاجران ملی و سرمایه داران ملی، زمینداران و تندوست، پیشه وران زحمتکش، اقوام و قبایل سلحشور... و... که تا کنون در زیر یوغ جلا دمدکش و شاید تاریخ حفیظ الله امین و امینی ها قرار داشتید درود می فرستم و شادباش می گویم...» (1)

برک کارمل در این نخستین بیانیه که به نمایندگی از حزب و حاکمیت حزب سخن گفت و در واقع خود را رهبر حزب و حاکمیت حزبی خواند هیچ اشاره ای به ورود ده ها هزار نیروی نظامی شوروی به

ببرک کارمل پس از آنکه توسط حکومت تره کی و امین از سفارت افغانستان در چکسلواکیا برکنار گردید و سپس به کابل فراخوانده شد در آنجا باقی ماند. او مدتی در محل دور افتاده کوهستانی تاترا Tatra که در جمهوری سلواک کنونی موقعیت دارد زندگی می کرد. سپس در 27 دسامبر 1979 (6 جدی 1358) به عنوان رهبر جدید حزب و حاکمیت آن به کابل برگشت. بازگشت ببرک کارمل به کابل یکی از نکات مبهم و مغشوش در رویداد 27 دسامبر 1979 درهنگام سقوط حکومت امین توسط نیروهای شوروی است.

ببرک کارمل ماه ها پس از تصاحب رهبری حزب و دولت از ورود مخفیانه خود در روزهای نخست حاکمیت امین به ولایت پکتیا سخن گفت. او در 16 سنبله 1359 در جمعی از روشنفکران شهر کابل اظهار داشت: «باید یادآور شد بعد از آنکه امین قدرت را یکه تاز غصب کرد، ما با رفقای که در مهاجرت بودیم طی ده، پانزده روز سه ماه قبل از شش جدی از راه انقلابی از طریق پکتیا با جمع آوری رفقای که در زیر زمین مبارزه میکردند و رفقای علنی که اطراف امین را احاطه کرده بودند که باید سرنگون شود. ما روزها را حساب میکردیم اگر یک روز را از دست میدادیم ممکن یک فاجعه بزرگ نه تنها در تاریخ کشور ما بلکه در منطقه آسیا و جهان رخ میداد.» (5)

ژنرال الکساندر مایورف مستشار ارشد نظامی شوروی در سالهای 1980 و 1981 در

و دولت در نیمه دوم دهه هشتاد که در حومه مسکو به سر می برد، انقلاب ثور را یک جنایت عظیم در برابر مردم افغانستان خواند. وقتی خبرنگار روزنامه پرودا (دسامبر 1989) از او پرسید که شما از موقعیت امروز، انقلاب اپریل 1978 را چگونه ارزیابی می کنید، پاسخ داد: «انقلاب اپریل یک جنایت عظیم در برابر مردم افغانستان بود.» وقتی خبرنگار گفت:

او هو! ولی شما خود یکی از اشتراک کنندگان فعال و حتا یکی از پیشوایان این انقلاب بودید. پس شما خود تان نیز یک جنایتکار هستید؟ ببرک کارمل دستش رابه علامت احتجاج بلند کرد و گفت: نه خیر! من مخالف بودم. انقلاب خلاف اراده من واراده حزب به وقوع پیوست.» (3)

اما ببرک کارمل بر خلاف گفته خود در دوران تبعید، زمانیکه در زعامت حزب و حاکمیت حزبی قرار داشت، کودتای ثور را به عنوان انقلاب نتیجه طبیعی و منطقی رشد شرایط عینی جامعه خواند: «انقلاب اپریل که بنا براراده مردم زحمتکش ما و به خاطر رهایی آنان از زیر یوغ ستم اجتماعی و ملی تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان آغاز یافت، نتیجه طبیعی و قانونمند مبارزات طولانی زحمتکشان افغانستان در جهت بر انداختن ظلم فیودالی و نفوذ امپریالیزم به خاطر رفع عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی و پاسخ علمی به نیازمندیهای مبرم جامعه ما بوده است.» (4)

مؤلفین روسی کتاب "جنگ در افغانستان" از حضور ببرک کارمل در میان کماندوهای شوروی در شب سرنگونی حکومت امین صحبت می کنند: «شب هنگام 28 دسامبر 1979 ببرک کارمل در بگرام در اختیار هنگ (غند) کماندوهای چترباز به فرماندهی ن. ای. سردیوکف بود. نمایندگان کی. جی. بی پیوسته در کنار کارمل بودند. به ساعت 12/30 شب 28 دسامبر یوری اندروپف با کارمل تماس گرفت. او به ببرک کارمل به مناسبت پیروزی مرحله دوم انقلاب و گماشته شدن او به کرسی رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان شادباش گفت.» (8)

هنری برادرش ژورنالیست و نویسنده امریکایی متخصص امور شوروی بازگشت مخفیانه ببرک کارمل را قبل از تهاجم شوروی به افغانستان یک داستان مغشوش می خواند. وی می نویسد: «یک داستان دیگر مغشوش شده این بود که گفته شد کارمل بطور مخفی قبل از تهاجم به افغانستان آمد و اکثر اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان را علیه امین تنظیم کرد. حقیقت واضح این بود که بعد از اینکه امین را شوروی ها به قتل رسانیدند و کنترل پایتخت را بدست گرفتند، کارمل را به کابل آوردند، ولی اظهار این حقیقت به حیثیت روسها و کارمل بر می خورد. در عوض باید گزارشی از وقوع حوادثی ارائه می گردید که پر از تهور و شهادت باشد و بنا بر این گزارش های رسمی اغلباً جعل می گردید. زندگی کارمل را بعد از اینکه از پستش

افغانستان می گوید که: «در پی گسیل دسته های پیشاهنگ ارتش چهلیم به افغانستان، اندورپف رهبران دولت جدید-کارمل، نور و اناهیتا رابا هواپیما به کابل پیاده ساخت.» (6)

مؤلفین حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان نیز از بازگشت ببرک کارمل توسط هواپیمای شوروی در دسامبر 1979 به فرودگاه بگرام سخن می گویند. به باور آنها کارمل به بگرام پرواز کرد تا قدرت را به دست بگیرد اما ناکامی برنامه سرنگونی امین او را دوباره به شوروی برگشتاند و منتظر سقوط حاکمیت امین ماند. نویسندگان کتاب مذکور می گویند: «کارمل با اجنت کی. جی. بی از طریق مسکو به تاشکند و از آنجا به بگرام پرواز کرد. او از 12 تا 14 دسامبر (1979) با همراهی نوراحمد نور، اناهیتا راتب زاد و اسلم وطنجار در مسکو اقامت داشت و بعد در تاشکند نزد رشیدوف سکرتر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان توقف کرد. چنانکه نظامیان گواهی میدهند او با دوکندی که برای محافظت امین توظیف شده بودند (به افغانستان) آمده بود. اقامت او در افغانستان حدود سه روز طول کشید. 14 دسامبر هر چهار افغان کشور را توسط طیاره طوری ترک نمودند که گویی فرار کرده اند. معلوم بود که اوضاع بر وفق مراد نچرخیده بود. پس از گذشت چند ساعت از فرار ایشان از بگرام، آنان را باز هم در باغ ییلاقی رشیدوف در تاشکند پذیرفتند.» (7)

و شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان سرنگونی حفیظ الله امین را از رهبری حزب و حاکمیت حزبی اعلان کرد، چگونه به رهبری حزب دموکراتیک خلق رسید؟ او از سوی کدام شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان صحبت می کرد؛ از شورای انقلابی حاکم که حفیظ الله امین در رأس آن قرار داشت و یا شورای بیرون از آن؟ در حالی که بسیاری از اعضای شورای انقلابی حاکم پس از رهبری ببرک کارمل در حزب و دولت به قتل رسیدند و یا زندانی شدند.

ببرک کارمل که پس از کودتای اپریل 1978 (ثور 1357) معاون نورمحمدتره کی در حزب و دولت بود سپس به عنوان سفیر در چکسلواکیا توظیف شد. او بعد در جون (اسد) این سال متهم به مشارکت در کودتا علیه حکومت تره کی و امین گردید و از سوی این حکومت به کابل فراخوانده شد. وقتی او از بازگشت به کابل سرباز زد در نشست پلینوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق که به ریاست تره کی تدویر یافت از حزب مذکور اخراج گردید و از سوی شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان به ریاست نورمحمدتره کی متهم به خیانت علیه دولت و کشور شد. اما بعداً هیچگونه جلسه حزبی متشکل از اعضای دو جناح تدویر نیافت تا فیصله پیشین پلینوم کمیته مرکزی در مورد اخراج کارمل از حزب باطل اعلان گردد. حتی چنین اجلاسی بگونه غیر علنی و در بیرون از کشور با شرکت شمار معدودی از

از سفارت افغانستان در چکسلواکیا در سپتمبر 1978 عزل گردید و او از برگشت به کابل خود داری کرد، شورویها در خارج تمویل کردند. یک گزارش می رساند که او از هتل حکومتی در میرین باد چکسلواکیا در اول 1979 به مسکو رفت، ولی منابع دیگر می گویند که او تا سپتمبر 1979 در چکسلواکیا بود. شایعاتی نیز در کابل پخش شده بود که کارمل در ماه اکتوبر به سفارت شوروی در کابل، آنجاییکه وطنجار و چند نفر دیگر قبلاً پناه برده بودند، زندگی میکرد.» (9)

ابهام در مورد بازگشت ببرک کارمل در زمان فروپاشی حکومت امین و خود داری حزب دموکراتیک خلق و حکومت آن حزب از توضیحات روشن در این مورد زمینه مساعد تبلیغات را برای مخالفین این حکومت در سطح ملی و بین المللی بیشتر ساخت. سکوت و گاهی بیان ناروشن و متناقض در مورد بازگشت کارمل موقعیت و مشروعیت او را به عنوان رهبر حاکمیت در داخل و بیرون افغانستان تضعیف کرد.

ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت:

یکی از نکات قابل بررسی در رویداد تجاوز نظامی شوروی و پیامدهای آن در عرصه تغیر در رهبری حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزبی، صعود ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت از منظر قواعد و اصول حزب مذکور است. کارمل که در نخستین بیانیه خویش از سوی کمیته مرکزی حزب واحد دموکراتیک خلق (جناح خلق و پرچم)

در داخل حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت آن در جهت مشروعیت زعامت کارمل بر مبنای اصول و معیارهای حزبی برداشته شد. ببرک کارمل در کنفرانس به اتفاق آراء علی رغم عدم تمایل بسیاری از اعضای جناح خلق منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تعیین شد.

شوروی ها و گزینش کارمل در رهبری حزب و دولت:

برخی تحلیلگران زعامت کارمل و محوریت جناح پرچم را در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق پس از سرنگونی حکومت امین بخشی از سیاست شوروی در مورد افغانستان تلقی می نمایند. کسانی که از این زاویه بسوی حمایت شوروی از ببرک کارمل و جناح پرچم در رهبری حزب و دولت نگاه می کنند، نزدیکی کارمل را با منابع قدرت در شوروی و وفاداری جناح پرچم را به انترناسیونالیسم و به پذیرش رهبری شوروی در رأس جنبش جهانی سوسیالیسم از عوامل این سیاست ارزیابی میدارند. مؤلفین روسی کتاب افغانستان در منگنه ژئوپولتیک می نویسند: «پرچی ها را ما زیر سرپرستی خود پرورانیده بودیم. آنهم نه با روحیه اصول لنینی کمونیستی، بل با روحیه سازشکاری، تأیید پندارهای رفقای شوروی و فرمانبرداری از رهبران خود شان چیزی که برای جامعه شوروی در آن برهه مختص بود» (10)

محمد صدیق فرهنگ مؤلف افغانستان در پنج قرن اخیر حمایت شوروی را از رهبری ببرک کارمل در حزب و دولت به "مداهنه طلبی"

اعضای بلند پایه جناح خلق هوادار تره کی که پس از دستگیری و قتل تره کی در سپتمبر 1979 (سنبله 1358) مؤفق به فرار شدند دایر نگردید. در حالی که تدویر چنین اجلاسی کم از کم مبنای گزینش ببرک کارمل در رهبری حزب از زاویه قواعد تشکیلات درونی حزب هر چند به شیوه غیر دموکراتیک شمرده می شد و پایه استدلال بعدی را در این مورد تشکیل میداد. پس از سرنگونی حکومت امین و حاکمیت کارمل در هیچ اسناد حزبی و دولتی این موضوع مهم توضیح نیافت که ببرک کارمل چگونه به رهبری حزب واحد دموکراتیک خلق رسید و به فیصله قبلی پلینوم کمیته مرکزی حزب در مورد اخراج او پایان داده شد؟ حتا در صبحگاه روز 28 دسمبر 1979 که خبر نشست اعضای دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق و جلسه شورای انقلابی دولت حزب مذکور در مورد انتخاب ببرک کارمل در رهبری حزب و ریاست دولت از رسانه های دولتی پخش شد لغو فیصله قبلی پلینوم کمیته مرکزی حزب اعلان نگردید. هر چند که اجلاس مذکور در واقع نه انتخاب کارمل در رهبری حزب و دولت بل تأیید این رهبری بود که در واقع خبر آن را ببرک کارمل خودش یک روز قبل در شامگاه قتل امین توسط نیروهای شوروی از رادیوی مربوط به شوروی اعلان داشت.

رهبری ببرک کارمل در داخل حزب و دولت از سوی اعضای جناح خلق مورد انتقاد و اعتراض بود. سپس تشکیل کنفرانس حزبی در می 1982 در کابل اولین گام مهمی بود که

ابراز نظر ببرک کارمل در مورد همزمانی رهبری او و تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان حتی در سالهای دوری اش از رهبری حزب و کرسی حاکمیت در اواخر دهه هشتاد مبهم و متناقض است. او در برابر این پرسش جمله شپیگل چاپ آلمان که شما چگونه همزمان با حمله نظامی شوروی زعامت کشور را بدوش گرفتید، پاسخ داد: «در آن هنگام من عملاً خود را در برابر یک عمل انجام شده یافتم و می دیدم که افغانستان و مردمش عملاً در آتش جنگ اعلان نشده می سوزند، در برابر من به حیث کسیکه دو بار از جانب مردم افغانستان و شهریان شریف کابل به حیث نماینده در پارلمان دوره شاه برگزیده شدم و همچنان به حیث شخصی که در سمت های منشی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معاون شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و معاون صدراعظم کشور ایفای وظیفه نموده بودم، آیا باید به حیث یک نظاره بین به تماشا نشست و دید که افغانستان و مردمش چگونه در این آتش می سوزند و یا حد اقل دربرابروطن و مردمش احساس مسئولیت نمود و برای خاموش نمودن این آتش گام های مسئولانه برداشت، از این رو پس از تعمق زیاد راه دوم را ترجیح دادم.» (14)

از توضیحات و ابراز نظر شوروی ها در زمان تهاجم نظامی شان بر افغانستان نیز نمی توان به کم و کیف پیوند میان این تهاجم وزعامت کارمل و جناح پرچم در محور حاکمیت دست یافت. نظریات آنها در این مورد با ابهام و تناقض ارائه شده است.

رهبران شوروی و "مداهنه کاری" ببرک کارمل پیوند می دهد. او می نویسد: «به اغلب احتمال ببرک کارمل از پراگ (پس از آنکه به حیث سفیر افغانستان به چکسلواکیا رفت) با سران اتحاد شوروی تماس گرفت و از آنجا که ایشان مداهنه طلب و او مداهنه کار بود به آسانی به موافقت رسیدند. ببرک از این پیش آمد برای به هم اندازی در بین تره کی و حفیظ الله امین بهره برداری نموده، پس از کشته شدن تره کی زمام داران شوروی را برای لشکر کشی به افغانستان و به کرسی نشانیدن خودش تشویق کرد.» (11)

اماژنرال گروموف آخرین قوماندان نیرو های شوروی در افغانستان می گوید: «برای ماصولاً تفاوت نداشت که حکومت را چه کسی رهبری می کند؟ امین، ببرک یا نجیب. مهم چیز دیگری بود. حکومت انقلابی حق نداشت از هم فرو بپاشد. این حکومت باید وجود میداشت و صرف نظر از همه چیز، پایداری میکرد. ومیتوان استراتژی ما را در این چند کلمه بازتاب داد.» (12)

فرید هالیدی استاد علوم سیاسی در دانشگاه لندن به تأثیر گذاری تشویق ببرک کارمل در لشکرکشی شوروی به افغانستان باور ندارد. او می گوید: «البته، کارمل نیز کسی نبود که از نیروهای شوروی بخواهد تا به افغانستان بیایند. تصمیم در مسکو گرفته شد و از او (کارمل) خواسته شد باین تصمیم موافقت کند او این کار را کرد.» (13)

نبود. در تمام سالهای موجودیت نیروهای نظامی شوروی در افغانستان هیچ عضو شاخص جناح خلق چه در نیروهای نظامی و امنیتی و چه در بخش های ملکی دولت از موضع مخالفت و معارضة علیه آن نیروها قرار نگرفتند. حتا جناح خلق و پرچم در سالهای حضور نیروهای شوروی در جهت کسب اعتماد شوروی ها میان هم به رقابت می پرداختند. از این گذشته، پروگرام مسکو قبل از آغاز شکل گیری تهاجم نظامی بر افغانستان ابقای تره کی رهبر جناح خلق به رهبری حزب و حاکمیت حزبی با راندن امین و شمولیت ببرک کارمل و جناح پرچم در حاکمیت بود، نه رساندن کارمل به کرسی زعامت در حزب و دولت. رهبران شوروی زمانی رهبری ببرک کارمل و محوریت جناح پرچم را در حاکمیت مورد توجه قرار دادند که غلبه حفیظ الله امین بر تره کی در منازعه قدرت میان آنها، مسکو رابه گزینش ببرک کارمل ناگزیر ساخت. اگر روابط تنگاتنگ ببرک کارمل با مراکز قدرت در شوروی و وفاداری او به آیدئولوژی و آرمان نظام حاکم بر شوروی مؤلفه های اثر گذار در این گزینش باشد، مسکو بانگاه از زوایای دیگری ناگزیر به این گزینش بود:

ببرک کارمل از بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق و رهبر یکی از دو جناح اصلی این حزب شمرده می شد. او در حزب مذکور از موقعیت و شهرت بیشتر از سایر رهبران برخوردار بود. هیچ فرد دیگری پس از تره کی و حفیظ الله امین در جناح خلق

در اعلامیه کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی که پس از سرنگونی امین در مورد اعزام قوای شوروی انتشار یافت، ببرک کارمل به عنوان یکی از آگاه ترین رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مسایل تیوریتیکی و شخصیتی برخوردار از پرستیژخوب در حزب و کشور معرفی گردید. در حالی که تمجید از ببرک کارمل در اعلامیه کمیته مرکزی حزب حاکم کمونیست شوروی حاکی از ارتباط میان لشکرکشی شوروی و رساندن کارمل در کرسی حاکمیت است، بیانیه رسمی شوروی در سازمان ملل متحد هرگونه ارتباطی را میان این دو، تردید می کند. "ترویانیفسکی" نماینده اتحادشوری در سازمان ملل روزهای پس از تجاوز نظامی شوروی و حاکمیت ببرک کارمل گفت: «تغییر رهبری در جمهوری دموکراتیک افغانستان موضوع کاملاً داخلی افغانستان است... حاکمان کشورهای غربی، مخصوصاً تاجر تلاش دارند تغیر رهبری در افغانستان و ورود قطعات نظامی اتحادشوری به افغانستان راموازی به هم قرار داده و می گویند گویا بین این دو واقعه ارتباطی موجود است.» (15)

صرف نظر از دیدگاه متناقض شوروی ها و ابراز نظر متفاوت در مورد رابطه میان حمله نظامی شوروی و زعامت ببرک کارمل در حزب و دولت حزبی، انگیزه اصلی این حمله را رساندن کارمل و جناح پرچم و ارجحیت این جناح نسبت به جناح خلق در حاکمیت تشکیل نمیداد. میزان وفاداری جناح خلق و رهبران آن به شوروی کمتر از جناح پرچم

و بسیاری از اعضای آن جناح را شریک افکار و اعمال امین تلقی می کند. اومی نویسد: «اکثریت قاطع (جناح خلق) در سیاست های امین اشتراک فکری و عملی داشتند و اکثریت قاطع پرچمی ها و مردم بر ایشان هیچگونه اعتمادی نداشتند.» کشتمند در حالی که شرکت اسدالله سروری رئیس پیشین سازمان استخباراتی "اگسا" و جمعی دیگر از خلقی ها را در حکومت اولین اشتباهات رهبری ببرک کارمل می پندارد، سپس این اقدام او را ناشی از وسعت نظر، عدم تعصب و عدم احساس انتقام جویی موصوف در کرسی زعامت حزب و دولت تلقی می کند: «واقعیت این است که اصلاً راه دادن و پذیرش وی (اسدالله سروری) و شمار دیگری تحت نام وحدت حزبی یکی از اشتباهات نخستین رهبری حزب بود که تا حدودی موجب شک و تردید و ناباوری مردم نسبت به ادعاهای نظام نوین می گردید. در هرحال، رهبری پرچمی ها بدون تبارز نشانه های تعصب گروهی و جناحی، انتقام جویی و کینه ورزی، با نظر فراخ سیاسی به ساختار متناسب حزبی و دولتی متشکل از هردوجناح قبلاً متخاصم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پرداخت و باینگونه خطر ازهم پاشیدن بدنه حزب را رفع نمود.» (16)

اما انتنی هایمن نویسنده و پژوهشگر انگلیسی حضور اسدالله سروری را در مقام رهبری حزب و دولت و تشکیل حکومت مشترک هر دو جناح را ناشی از وابستگی مطلق ببرک کارمل به روس ها و تحمیل خاست روس ها تلقی می کند: «رئیس جمهور (ببرک

رهبر قابل قبول برای هر دو جناح پرچم و خلق نبود که از سوی شوروی به جانشینی امین انتخاب می شد. در حالی که ببرک کارمل رهبر بلامنازعه جناح پرچم بود، زعامت او برای بسیاری از هواداران خلقی تره کی کم از کم در نخستین روزهای سرنگونی حکومت حفیظ الله امین قابل پذیرش تلقی می شد. از سوی دیگر پس از قتل تره کی هیچ کسی از طرفداران او در جناح خلق مدعی زعامت رهبری حزب و دولت نبودند. بدون تردید وزیران هوادار تره کی که از چنگ حفیظ الله امین فرار کردند و به شوروی انتقال یافتند جانشینی ببرک کارمل را به جای امین در حزب و دولت پذیرفته بودند.

فشار شوروی ها و تشکیل حکومت مشترک جناح پرچم و خلق:

نخستین حکومت مشترک دو جناح پرچم و خلق پس از قتل امین و راندن هواداران خلقی او از حاکمیت تشکیل گردید. امانکته قابل تذکر در تشکیل این حکومت نقش شوروی بود که جناح پرچم تحت فشار شوروی مشارکت متوازن جناح خلق را متشکل از طرفداران تره کی در این حکومت پذیرفتند. این در واقع اولین دخالت شوروی ها در نخستین روز زعامت ببرک کارمل در حزب و حاکمیت حزبی بود. هرچند سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم به فشار شوروی ها در این مورد اشاره نمی کند اما از دشواری تشکیل حکومت مشترک با جناح خلق سخن می گوید

نخستین حکومت مشترک جناح خلق و پرچم به رهبری ببرک کارمل در روزهای پایانی دسامبر 1979 تشکیل گردید که در آن اسدالله سروری و سلطانعلی کشتمند به عنوان معاونین وی تعیین گردیدند. سروری در حکومت تره کی و امین ریاست سازمان امنیت دولت را به اسم "اگسا" به دوش داشت و شخصاً از مستنطقین و شکنجه گران سلطانعلی کشتمند بود. در این حکومت وزارت دفاع به ممدرفیع از جناح پرچم و وزارات داخله به سیدمحمدگلایزوی عضو جناح خلق تعلق گرفت. در رأس سازمان امنیت دولت، نجیب الله از رهبران جناح پرچم قرار گرفت و نام سازمان مذکور از "کام" به "خاد" تغییر یافت. جناح پرچم در بخش رهبری حزب نیز امتیاز بیشتر گرفت. اعضای بیرونی سیاسی حزب متشکل از چهار نفر پرچمی شامل: ببرک کارمل، سلطانعلی کشتمند، اناهیتاراتب زاد و نوراحمدنور و سه نفر از جناح خلق شامل صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری و اسدالله سروری می شد. صالح محمدزیری و دستگیر پنجشیری در نخستین روز حاکمیت ببرک کارمل به زندان پلچرخی افگنده شدند اما یک روز بعد در نتیجه فشارشوروی ها از زندان آزاد شدند و وارد هیئات رهبری حزب و کابینه حکومت کارمل گردیدند. هر چند اسدالله سروری به زودی از عضویت در رهبری حزب و دولت محروم گردید و به حیث سفیر به منگولیا فرستاده شد اما علی رغم آن حکومت مشترک دو جناح حزب دموکراتیک خلق با برتری جناح پرچم در داخل حزب و حاکمیت ادامه

کارمل) دارای قابلیت است، اما وابستگی مطلق او به روس ها قدرتش را محدود می کند. حتی افراد کابینه او را نیز روس ها بر او تحمیل کرده اند. زیرامی بینیم که مجبور شده است پرچمی ها و خلقی ها را با هم در کابینه جادهد.» (17)

میرصاحب کاروال از هواداران تره کی در جناح خلق نیز بر خلاف سلطانعلی کشتمند تصمیم در ایجاد دولت مشترک را زاده فشار شوروی ها میداند: «موضعگیری پرچم در برابر خلقی ها مانند مرحله اول پیروزی قیام ثور بود. یعنی موضعگیری خلقی ها در برابر پرچمی ها در این مرحله نیز از عین روش استفاده صورت می گیرد. زیرا پرچمی ها ادعاه داشتند که نیروهای مترقی جهان در رأس اتحادشوروی با قبول ریسک کامل از حقانیت و اصولیت پرچمی ها دفاع نموده است و یا اینکه پرچمی ها بودند که در برابر امین مبارزه نموده و متحمل قربانی گردیده اند و غیره. پس خلقی ها در مجموع محکوم اند و ده ها حرف دیگر؟ خلاصه اینکه بعد از فشارشوروی ها تصمیم گرفته می شود که در مرحله اول حداقل یک تعادل نسبی و میکانیکی را بپذیرد. برای این منظور منحنی پرنسیپ معیارهای مرحله اول قیام ثور (7 ثور 1357) را قبول نموده و اکثریت اعضای کمیته مرکزی و شورای انقلابی حزب دموکراتیک خلق را دعوت می نمایند البته کسانی که به تحولات جدید موافق بودند.» (18)

برخورد با طرفداران امین در جناح خلق:

برخورد جناح پرچم در محورهاکمیت با هواداران شاخه حفیظ الله امین در جناح خلق با خشم و خشونت آغاز شد. هر چند زمام داران پرچی که شمار کثیر شان از زندانهای حاکمان خلقی رها شده بودند در صدد انتقام از جناح خلق بودند، اما فشار شوروی ها مانع تعمیم خشونت و انتقام علیه جناح خلق گردید. مجازات از سوی حکومت ببرک کارمل و جناح پرچم به شمار معدودی از اعضای جناح خلق به عنوان باندهای حفیظ الله امین اعمال شد. از میان هزاران نفر اعضای جناح خلق کمتر از دو صد تن به عنوان باندهای امین دستگیر و زندانی گردیدند. عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت در کابینه امین تعداد این زندانیان را یکصد و چهل تن می خواند. نظیف الله نهضت سفیر افغانستان در کیوبا و از هواداران خلقی امین که در میان دستگیر شدگان و زندانیان بود شمار خلقی های زندانی شده ی هواداران امین را در پایتخت و ولایات به بیش از 164 تن وانمود می کند. (19)

از میان این همه زندانیان خلقی هواداران امین در جناح خلق که بیشتر صاحبان اقتدار در عرصه های نظامی و ملکی حکومت امین و جناح خلق بودند تنها سیزده نفر در ماه های نخست حاکمیت ببرک کارمل (14 جون 1980) اعدام شدند. این افراد عبارت بودند از: صدیق عالمیار منشی کمیته مرکزی حزب و وزیر پلان، صاحب جان صحرائی وزیر سرحدات، انجنیر ظریف

یافت. اعضای نخستین حکومت حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل به عنوان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم عبارت بود از:

اسدالله سروری معاون صدراعظم (خلقی)
سلطانعلی کشتمند معاون صدراعظم و وزیر پلان (پرچی)

محمدرفیع وزیر دفاع (پرچی)

شاه محمد دوست وزیر خارجه (نزدیک به روس

هاودارای روابط بیشتر با پرچی ها)

سید محمد گلابزوی وزیر داخله (خلقی)

اناهیتاراتب زاد وزیر تعلیم و تربیه (پرچی)

عبدالوکیل وزیر مالیه (پرچی)

شیرجان مزدوری وزیر ترانسپورت (خلقی)

محمد اسلم وطنجار وزیر خرابرات (خلقی)

عبدالمجید سربلند وزیر اطلاعات و کلتور (پرچی)

عبدالرشید آرین وزیر عدلیه (پرچی)

محمد اسماعیل دانش وزیر معادن و صنایع (خلقی)

فیض محمد وزیر سرحدات (پرچی)

راز محمد پکتین وزیر آب و برق (خلقی)

گلداد وزیر تحصیلات عالی (خلقی)

نظر محمد وزیر فواید عامه (خلقی)

محمد خان جلالرو وزیر تجارت (نزدیک به روس

هاودارای روابط با هر دو جناح حزب

محمد ابراهیم عظیم وزیر صحت عامه (دارای روابط نزدیک با پرچی ها)

فضل رحیم مهمند وزیر زراعت و اصلاحات ارضی (پرچی)

نجیب الله رئیس سازمان استخبارات دولت یا خاد (پرچی)

ظالمانه بلند کردند که بنا بر آن نتوانستند احکام را تطبیق نمایند.» (20)

روس ها در جلوگیری از سرکوبی بیشتر طرفداران امین و اعدام شمار بیشتر خلقی های شاخه امین در جناح خلق نقش بازدارنده ایفا نمودند؛ همانگونه که در زمان حاکمیت جناح خلق و امین از اعدام تعداد بیشتر پرچی ها به خصوص از اعدام رهبران آنها جلوگیری کردند. علی رغم آنکه هواداران امین و مامورین عالی رتبه حکومت او در اظهارات خود به خصوص پس از فروپاشی شوروی و سقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق در مخالفت به تجاوز نظامی شوروی سخن گفتند و به سرزنش جناح پرچم و رهبران آن پرداختند اما وقتی آنها در دوران پرسترویکای گورباچف در شوروی و سیاست مصالحه ملی نجیب الله در کابل از زندان پلچرخ بیرون شدند بدون هیچ اعتراضی به این حکومت پیوستند؛ در حالی که هنوز نیروهای شوروی در افغانستان بود و این حکومت در تمام عرصه های حیات در وابستگی کامل به شوروی به سر می برد.

ببرک کارمل؛ میانه روی و مدارا درکرسی حاکمیت:

ببرک کارمل علی رغم شعارهای تند و احساساتی بیانیه اول، سیاست متفاوت از حاکمان پیشین خلقی را در برابر مخالفین حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در پیش گرفت. او با نرمش و میانه روی وارد میدان حاکمیت شد و در نخستین گام

وزیر اخبارات در کابینه امین، اسدالله امین رئیس "کام" سازمان استخبارات دولت برادر زاده حفیظ الله امین، عبدالله امین برادر امین، علی شاه پیمان قوماندان عمومی پولیس، جانداد قوماندان گارد ریاست جمهوری، اقبال آمر امنیت گارد، ودود رئیس مخبره گارد، عارف عالمیار رئیس ترانسپورت، وزیر زیرک یاور حفیظ الله امین، عمر وردک رئیس تحقیق و سیدعبدالله قوماندان زندان پلچرخ.

پس از اعدام گروپ نخست نزدیکان و هواداران امین، دومین دور اعدام همراهان حاکمیت او عملی نشد. در میان افرادی که در نوبت دوم مجازات، به مرگ محکوم شده بودند اعضای ارشد حکومت امین و رهبران حزبی دوران حاکمیت او قرار داشتند. داکترشاه ولی وزیر خارجه، محمود سوما وزیر تحصیلات عالی، عبدالرشیدجلیلی وزیرزراعت، عبدالحکیم شرعی جوزجانی وزیرعدلیه و منصور هاشمی وزیرآب و برق اعضای بیروی سیاسی حزب دموکرایتک خلق در لیست افراد مورد اعدام بودند. عبدالقدوس غوربندی وزیر تجارت کابینه امین که نیز به جزای اعدام محکوم شده بود عدم تطبیق این جزا را ناشی از مخالفت افسران جناح خلق علیه حکم اعدام افراد مذکور در داخل حاکمیت میداند: «بنا بر پشتیبانی ژنرالان و افسران بلند پایه خلقی که در جبهات جنگ عملاً با دشمن می رزمیدند بوسیله مکاتب، شفرها و برگزاری میتینگ های اعتراضیه صدای مخالفت خود را علیه این احکام

داخل ناآگاهانه و یا انتقام جویانه در اثر تحریکات ستمگران و دشمنان داخلی و خارجی به برادرکشی مشغول اند برادرانه و صادقانه دعوت می‌گردد که به سرزمین مستقل و صلحجوی پدری و مادری خود، افغانستان محبوب با تمام آزادی و اطمینان عودت کنند سلاح های دشمن را به دولت انقلابی و ملی خود تحویل دهند، به برادرکشی خاتمه دهند و داوطلبانه آرامش و مصئونیت را در کشور باز گردانند.» (21)

کارمل در توضیح خط مشی دولت خویش آزادی زندانیان سیاسی را اعلان کرد، از منع توقیف و تعقیب خود سرانه افراد و منع تفتش منازل و عقاید خبر داد. او انجام این اقدامات را از وظایف مبرم دولت خواند: «اعلام آزادی تمام زندانیان سیاسی که از دم ساطور حفیظ الله امین تبهکار، سر به سلامت برده باشند و در شرایط لازم لغو قانون اعدام. لغو تمام مقررات ضد دموکراتیک و ضد انسانی و منع گرفتاریها، توقیف ها و تعقیبات خود سرانه و تفتیش منازل و عقاید...» (22)

پس از اعلان آزادی زندانیان سیاسی از سوی کارمل بروز هفتم جنوری 1980 هزاران زندانی که متعلق به گروه های مختلف سیاسی، شامل جریانهای چپ مائوئیست، فراکسیونهای مختلفی برآمده از جریان شعله جاوید، گروه های سازاوسفزا مربوط به جریان محفل انتظار برهبری محمد طاهربدخشی و بجرالدین باعث، حزب سوسیال دمکرات یا افغان ملت، تنظیم ها و احزاب اسلامی و غیره می شدند از زندان پلچرخ

دروازه های زندان را بروی هزاران زندانی مخالف باز کرد. او در دومین بیانیه که به تشریح خط مشی حکومت خویش پرداخت از تصحیح خبط های پیشین حاکمان حزب دموکراتیک خلق و از جبران فجایع دوران حاکمیت آنها سخن گفت. هر چند او هیئات حاکمیت جدید را به رهبری خودش ادامه دهنده ی اهداف کودتای ثور به نام آرمان های والای انقلاب ثور خواند. کارمل اظهار داشت: «شورای جدید انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان خود را ادامه دهنده و تکامل دهنده آرمان های والای انقلاب ثور اعلام می دارد و وظیفه اولی خود میداند که انقلاب رهایی بخش ثور را در صراط المستقیم سمت دهد، اشتباهات و خطاهای مهلک و غم انگیز را تصحیح و اصلاح نماید، فجایع را جبران کند و بجران را رفع نماید.» ببرک کارمل مرحله جدید حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را به زعامت خود چرخشی از ظلم و وحشت بسوی خوش بختی خواند و از ایجاد دموکراسی واقعی سخن گفت: «این چرخشی است از ظلم و وحشت بسوی خوش بختی، بسوی آینده تابناک، دموکراسی واقعی، آزادی و برابری و عدالت و ایجاد جامعه واقعاً دموکراتیک. چرخشی است از جنگ و نفاق داخلی بسوی صلح، بسوی اعتلای وحدت ملی و برادری ملیت ها. .» ببرک کارمل خواهان پایان جنگ مخالفان شد و این جنگ را، جنگ برادرکشی نامید. او اظهار داشت: «تمام هموطنان مسلمانیکه در اثر ظلم و ستم حفیظ الله امین خون آشام چه در خارج کشور پناه گزینند و یا در

توسط امان الله خان انتخاب شده بود، بخش دیگر از اقدامات ببرک کارمل در جهت جبران افراط‌گری‌ها و اشتباهات حاکمان خلقی حزب دموکراتیک خلق بود. اصلاحات و تعدیل در فرمان شماره 8 که مربوط به اصلاحات و تقسیم اراضی می‌شد بخش دیگر از گام‌های حکومت کارمل در جهت گسترش پایگاه اجتماعی حکومت بود. در آگست 1981 (سرطان 1360) تعدیلات در مورد فرمان شماره 8 اصلاحات ارضی که در حاکمیت تره کی صادر شده بود اعلان شد. سپس در فبروری 1984 (دلو 1362) بار دیگر تعدیلاتی در فرمان شماره 8 آمد. برنامه‌های وسیع‌تر در بخش زراعت و برای جلب دهقانان و زارعین روی دست گرفته شد. مؤسسات تعاونی برای کمک در این مورد ایجاد گردید. علی‌رغم آن ببرک کارمل تحقق اصلاحات ارضی را در جهت استحکام و گسترش انقلاب ثور الزامی و برگشت‌ناپذیر می‌پنداشت و آنرا موجب تضمین انقلاب تلقی می‌کرد. سپس در زمان رهبری و حاکمیت نجیب الله بود که رسماً فرمان مربوط به اصلاحات ارضی لغو شد.

گام دیگر ببرک کارمل در جهت تقویت پایگاه اجتماعی حاکمیت خویش به خصوص در میان جامعه قبایلی پشتون در دو سوی مرز دیورند تلاش برای کسب حمایت قبایل بود. ژنرال محمدنبی عظیمی عضو ارشد جناح پرچم و از هواداران ببرک کارمل این اقدام او را از "سیاست‌های قابل قبول وزیرکانه" تلقی می‌کند که: «تاسطح خویشاوندی با قبایل پیش رفت و

آزاد گردیدند. اعضای زندانی جناح پرچم قبل از آن تاسحرگاه 28 دسامبر 1979 از زندان آزاد شده بودند. به قول سلطانعلی کشتمند طی هژده روز از 27 دسامبر 1979 تا 15 جنوری 1980 در حدود شانزده هزار زندانی سیاسی از زندانهای کابل و ولایات آزاد شدند. (23)

زندانیان سیاسی از ولایات نیز بروزهای 12 و 13 جنوری 1980 آزاد گردیدند. روز سیزدهم جنوری روز یادبود شهداء و روز عزای ملی در کشور اعلان شد. مراسم فاتحه خوانی در مساجد شهر کابل برپا گردید و ببرک کارمل غرض شرکت در این مراسم به یکی از مساجد شهر رفت.

اقدام دیگر ببرک کارمل در راستای تعمیم مشروعیت و گسترش پایگاه اجتماعی حاکمیتش تشکیل جبهه ملی پدر وطن بود. او کمسیون رابنام کمسیون عالی تدارک کنگره مؤسس جبهه ملی پدر وطن تعیین کرد که در آن برخی افراد غیرحزبی نیز شامل بودند. چون: داکتر اسدالله حبیب، داکتر سعیدافغانی، عبدالحی حبیبی مشاور وزارت اطلاعات و کلتور، علی محمدزها، عبدالروف بینواسفیر در لیبیا، داکتر عبدالواحدسرابی، میرمحمدصدیق فرهنگ، داکتر مجاور احمدزیار و غیره. اعضای جبهه ملی پدر وطن با 900 عضو در جلسه 25 جوزای 1360 شرکت نمودند و منشور جبهه را تصویب کردند.

تغییر رنگ بیرق در 21 اپریل 1980 از رنگ سرخ به سه رنگ سبز، سرخ و سیاه پیش از کودتای ثور که در زمان استرداد استقلال سیاسی افغانستان از انگلیسها

دخترش (اناهیتا) رابه حباله نکاح (صفدر) عضو نشنل عوامی پارتی درآورد. اما این سیاست در سپتامبر 1980 با شهادت ناگهانی فیض محمدخان وزیراقوام و قبایل که برای مذاکره و ایجاد صلح به قبیله خویش حدران رفته بود با بن بست مواجه شد و فیض محمد با پنج نفر از همراهانش ناجوانگردانه و مخالف تمام شئون و عنعنات افغانی توسط اقوامش در حدران به ضرب گلوله کشته شدند.» (24)

پس از فیض محمدکه سلیمان لایق به وزارت اقوام و قبایل رسید برنامه های دولت در مورد جذب حمایت قبایل افزایش یافت. صدها نفر از افراد قبایل پاکستان جهت تحصیل به شوروی و کشورهای اروپای شرقی فرستاده شدند. در سال 1985 شمار این افراد به پنجمصد نفر می رسید. سازمان استخبارات دولت (خاد) و وزارت اقوام و قبایل پول های هنگفتی را در جلب حمایت قبایل از دولت حزب دموکراتیک خلق به مصرف رسانیدند. حکومت ببرک کارمل حتا تلاش کرد تا روابط با قبایل دو سوی دیورندرا در چهارچوب قوانین دولتی تنظیم کند.

در اپریل 1980 کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق همکاری با قبایل را بخشی از سیاست های حزب و دولت در جهت تأمین صلح خواند و در اصول جمهوری دموکراتیک افغانستان از نقش سران و بزرگان قبایل در ایجاد و گسترش صلح سخن رفت. اما سیاست های ببرک کارمل در مورد جلب حمایت قبایل از حکومتش بسیار موفقیت آمیز

نبود. سران قبایل از این پول های باد آورده استفاده کردند اما در جهت حمایت از دولت حزب دموکراتیک خلق تا آنجایی که در برابر سیاست های پاکستان مبنی بر حمایت از مجاهدین بایستندکار عملی و مؤثر انجام ندادند. ببرک کارمل در عرصه سیاست خارجی نیز با تآنی و خون سردی گام گذاشت. او از صلح و حسن روابط با همسایگان در مناسبات طرفین سخن زد. وی بر خلاف تره کی و امین رهبران مقتول و پیشین دولت حزب دموکراتیک خلق و بر خلاف دیدگاه ها و ابراز نظرهایش در دوران قبل از حاکمیت در مورد منازعه دیورند و موضوع پشتونستان، موضع آشتی جویانه بر سر این مسایل اتخاذ کرد. او در نخستین بیانیه اش از اختلاف با پاکستان بر سر دیورند و موضوع پشتونستان تذکری بعمل نیاورد. در دومین بیانیه خود مطالبه حقوق پشتونها و بلوچ هارا به تصمیم و اراده خود شان مربوط دانست.

ببرک کارمل با ارسال نامه به آیت الله خمینی رهبر جمهوری اسلامی ایران نخستین گام را در جهت تصحیح سیاست خارجی دولت حزب دموکراتیک خلق برداشت. او در نامه ای که به تاریخ 12 جنوری 1980 عنوانی خمینی نوشت او را برادر بزرگوار خواند و خواهان روابط نزدیک و دوستانه با دولت ایران شد. کارمل در این نامه نوشت که: «اکنون هیچ عاملی وجود ندارد که موجب اختلاف میان دو خلق برادر مسلمان افغانستان و ایران و میان جمهوری

رابطه‌ها و سیاست و عملکرد موصوف جستجو کرد. اندیشه،

بیرک کارمل در رهبری و حاکمیت خود دشواریها و محدودیت های زیادی داشت که بخشی آن را از عملکرد حاکمان قبلی حزب به ارث برده بود، و بخشی دیگر در افکار، سیاست و عملکرد موصوف و در موقعیت رهبری او نهفته بود. این دشواریها و محدودیت ها توأم با دخالت خارجی عرصه را در جهت استحکام و گسترش پایه های زعامت و حاکمیت او در داخل و خارج تنگ میکرد و پیوسته مانع پیشرفت و پیروزی حاکمیت او در عرصه های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی می گردید. این دشواریها و محدودیت ها چه بودند؟ مؤلفه های ناتوانی و شکست رهبری کارمل را در حزب و حاکمیت چه چیزی تشکیل می داد؟

1- حکومت در چتر حمایت نیروهای شوروی:

یکی از انگیزه های مخالفت و شورش علیه دولت حزب دموکراتیک خلق که پس از حاکمیت این حزب آغاز گردید به وابستگی آن به شوروی بر می گشت. جریان اسلامی افغانستان که در زمان جمهوریت محمد داود با تشویق و حمایت پاکستان به شورش ناکام مسلحانه پرداختند، پس از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در جهت شوراندن مردم علیه این حاکمیت روابط و وابستگی آن را به شوروی به عنوان نکته مخالفت آن علیه اسلام مورد تبلیغ قرار می دادند. استدلال به حوادث گذشته تاریخی در مورد آسیای میانه که روس ها پس از حاکمیت کمونیست ها قدم به قدم

افغانستان و دموکراتیک جمهوری اسلامی ایران شود.» (25)

دشواریها و محدودیت های کارمل:

در حالی که بیرک کارمل بر خلاف حاکمان پیشین حزب دموکراتیک خلق در روزهای نخست حاکمیت خویش دروازه های زندان را بروی مخالفین دولت حزب دموکراتیک خلق گشود و با همسایگان از تأمین رابطه دوستی و اعتماد سخن گفت، اما در عمل سیاست های او نه تنها از میزان مخالفت و خصامت علیه حاکمیت حزب مذکور در داخل و خارج نکاست بلکه برعکس این مخالفت ها گسترش یافت. چرا چنین شد؟ عوامل و انگیزه های اصلی ناکامی و ناتوانی های سیاست بیرک کارمل و حکومت او در چه نهفته بود؟

وقتی پاسخ این پرسش از زبان و قلم اعضای حزب دموکراتیک خلق و به ویژه از جناح پرچم و از هواداران بیرک کارمل بیرون شود مقصر و مسئول اصلی تمام ناکامی ها، امپریالیسم و ارتجاع منطقه به رهبری پاکستان و کشورهای مرتجع عربی است که با دخالت خود در افغانستان و حمایت از جنگ علیه دولت حزب دموکراتیک خلق و انقلاب ثور راه رابروی تحقق اهداف انقلاب و گسترش حاکمیت انقلابی در کشور بستند. آیا واقعاً چنین بود؟

بدون تردید دخالت دولت ها و کشورهای مخالف شوروی و مخالف حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در حمایت از مجاهدین بخشی از عوامل ناتوانی بیرک کارمل و حکومت او بود، اما بخش عمده این ضعف و شکست

ژنرال عبدالرزاق خان، تازه به حیث قوماندان آن مقرر شده بود فقط در یک شب دوصد و بیست نفر سرباز با سلاح دست داشته خویش فرار کردند. تبلیغات مجاهدین، تشویق خانواده ها و بستگان، وعظ و نصیحت ملامام ها و بزرگان دین، سخن پراگنی های رادیو بی.بی.سی، صدای امریکا و غیره، ترس از کشته شدن توسط نیروهای مخالف دولت و هم ننگ خدمت کردن برای رژیم کافر و ملحد که اتفاقاً همزمان با آمدن قطعات نظامی شوروی به افغانستان به قدرت رسیده بود، رژیم جدید احساسات و عواطف ناسیونالیستی و افغانی این افسران و سربازان، عوامل و اسباب این فرارهای دراماتیک را تشکیل می دادند. در اولین ماه ها سطح اکمال اردو تاچهل و پنجاه فیصد سقوط کرد که مطابق نورم های نظامی نمی توانست به محاربه داخل گردد.» (26)

موجودیت نیروهای شوروی به همان حدیکه ترس و نگرانی را در ذهنیت جامعه سنتی افغانستان ایجاد کرد، به همان حد از اعتماد مردم در برابر حاکمیت جدید کاست. اگر نیروهای شوروی در زمان حاکمیت حفیظ الله امین وارد افغانستان شدند اما تا سرنگونی حکومت امین دوران نظار عامه به سر می بردند؛ در حالی که نخستین سحرگاه حاکمیت ببرک کارمل با حضور تانک ها و سربازان شوروی در جاده های پایتخت و ساختمانهای حکومتی آغاز شد. صرف نظر از هرگونه توجیه رسمی و قانونی در مورد حضور این نیروها از سوی ببرک کارمل و حکومت او، همزمانی حاکمیت کارمل و حضور

بسوی آن مناطق پیش آمدند، بخشی از تبلیغات مخالفین اسلامی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود. ورود قوای شوروی در افغانستان به تبلیغات جریان اسلامی که سپس احزاب اسلامی و جهادی را تشکیل دادند صحنه گذاشت. هیچ گونه توجیه از سوی دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل نمی توانست بخش بزرگ افکار و ذهنیت عامه را قانع بسازد که افغانستان با حمله نظامی شوروی و حضور ده ها هزار نیروی نظامی آن به سرنوشت کشورهای آسیای میانه روبرو نشود. در حالی که حتی نسل های دوم و سوم مهاجرین مسلمان آسیای میانه که از اشغال شوروی ها و حاکمیت کمونیست ها به افغانستان پناه آورده بودند در مناطق مختلف افغانستان به خصوص در شمال زندگی می کردند.

حضور نیروهای شوروی و ایجاد حاکمیت جدید به زعامت کارمل در سایه این نیروها موجب بروز بدبینی و مخالفت گسترده در جامعه و حتی در نهادهای مختلف دولتی گردید. اعتصاب و تظاهرات گسترده شاگردان و محصلان معارف و مردم شهر کابل در سومین ماه اشغال حکایت از این مخالفت داشت. همچنان میزان مخالفت و نارضایتی در داخل نهادهای دولتی به خصوص در میان سربازان ارتش از فرار انفرادی و دسته جمعی سربازان مشخص بود که به قول ژنرال محمدنبی عظیمی قوماندان فرقه 7 تنها در یک شب از این فرقه 220 نفر از سربازی برای دولت جدید دست کشیدند: «در غند 45 فرقه 7 دگرمن (سرهنگ دوم) عبدالباقی پسر

اتباع اتحاد شوروی کبیر استقبال و پذیرایی مینمایند؟ پاسخ این سوال چون شمیر مردم افغانستان بران و قاطع است. در واقعیت امر دعوت اتحاد شوروی و رهبران عالیقدر حزبی و دولتی در رأس رفیق گرامی لیونید برژنف از هیئات رهبری حزبی و دولتی افغانستان آزاد و مستقل دفاع از اراده مردم افغانستان علیه تجاوز و علیه امپریالیزم میباشد و این مشابه به دعوتی است که پس از حصول استقلال افغانستان از زمام دار وقت، امان الله غازی بعمل آمده بود.» (27)

وامانکته قابل پرسش این است که ببرک کارمل در مسند رهبری حزب و حاکمیت تا چه حدی در چتر حمایت شوروی ها قرار داشت؟ آیا تبلیغات "ارتجاع و امپریالیزم" از واشنگتن تا پیکینگ در مورد تجاوز نیروهای شوروی و استقرار حاکمیت و زعامت جدید در چتر حمایت این نیروها نادرست و دور از واقعیت بود؟

اگر بخشی از تبلیغات در مورد تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان و وابستگی رهبری و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به نیروهای شوروی ناشی از خصومت های دوران جنگ سرد و تبلیغات امپریالیستی و ارتجاعی پنداشته شود، بخش دیگر، واقعیت های این وابستگی را منعکس می ساخت. صرف نظر از تبلیغات امپریالیستی و ارتجاعی، انعکاس واقعیت های این وابستگی را در اظهارات "ولادیمیر سونگیریف" خبرنگار روز نامه پرودا ارگان نشراتی حزب کمونیست اتحاد شوروی اسبق می توان ملاحظه کرد؛

سربازان روسی در جاده های پایتخت و شهرهای دیگر کشور نشان از تشکیل این حاکمیت در چتر حمایت آن نیروها بود. این همزمانی نه تنها استقلال حاکمیت و زعامت جدید را در انظار و افکار عامه مورد تردید قرار داد، بلکه منتج به بی باوری ذهنیت عمومی به توانایی های حاکمیت و رهبری آن در تطبیق خط مشی و تحقق وعده هایش گردید. تبلیغات گسترده از سوی مجامع و ممالک مخالف شوروی و حکومت حزب دموکراتیک خلق به مخالفت ها در داخل افغانستان علیه شوروی و حکومت مذکور دامن زد. نکته مهم، تأثیر گذاری این تبلیغات بود که موجودیت نیروهای شوروی و تشکیل حکومت به رهبری ببرک این نیروها بستمساعد و مناسب کارمل در سایه این تأثیرگذاری محسوب می شد. هرچند که رهبری جدید حزب دموکراتیک خلق، زمام داری در چتر حمایت نظامی شوروی را نمی پذیرفت و خود را در موقعیت مشابه با شاه امان الله خان می دید. ببرک کارمل استقبال خود را توسط شوروی ها در 14 عقرب 1359 نشان عدم تجاوز شوروی خواند. او در بازگشت از این سفر در کابل گفت: «یک سوال ساده ماز دشمنان خود می نمایم: ارتجاع و امپریالیزم از واشنگتن و پنتاگون تا اسلام آباد و پیکینگ و نیروهای جنگ طلب و مترجم جهان و منطقه خاینانه ادعای کنند که گویا افغانستان آزاد و مستقل و انقلابی مورد تجاوز اتحاد شوروی قرار گرفته است. چگونه از یک کشور مورد تجاوز چنین سربلند و پرافتخار ملیون ها تن

انقلابی، مشاور شورای وزیران، حتا "عمو خوانده" های "کی.جی.بی" که شبها روزی در کنارش قرار داشتند و توسط اداره 9 "تقویت" می شدند. یک تعداد می آمدند، دیگران بر گشت می نمودند. تمام آنها به خصوص موقع صرف غذا سوگند به عشق و دوستی جاویدان یاد می کردند. آدم های سالوس و ریا کار...» (28)

دستگیر پنجشیری از بنیانگذاران حزب دموکراتیک خلق استقرار حکومت ببرک کارمل را ناشی از حضور و سلطه نظامی-سیاسی شوروی میدانند: «نفوذ حضور و سلطه نظامی سیاسی شوروی زمینه استقرار حاکمیت بیروکراتیک-نظامی ببرک کارمل را در افغانستان مساعد ساخت. درین برش تکامل تاریخ(؟)، خلق آزادی دوست کشور، باز با الهام از قیام های ملی و ضد استعماری پدران و نیکان علیه دخالت و مداخله ابرقدرت ها مسلح شد به پا خاست، وضع پیش از پیش پیچیده گردید. جنگ، جهاد و مقاومت خود انگیزه توده های مردم در سر تا سر کشور گسترش یافت.» (29)

2- دشواری توجیه دعوت از نیروهای نظامی شوروی:

پاسخ به این پرسش که چه کسی در کرسی رهبری دولت افغانستان از شوروی خواست تا به این کشور قوای نظامی بفرستد یکی از تنگناها و دشواری های ببرک کارمل در آغاز حاکمیت او بود. وقتی ببرک کارمل در نخستین کنفرانس مطبوعاتی خود پس از

خبرنگاری که شاهد موقعیت های متفاوت ببرک کارمل در کرسی زعامت و اقتدار در ارگ کابل و در سالهای تنهایی و تبعید در "سریبرانی بور" در حومه مسکو بود. او با کارمل در هر دو موقعیت به گفتگو و مصاحبت نشست. سنگیرف در مورد سالهای رهبری ببرک کارمل در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب می نویسد: «ببرک کارمل از دسامبر 1979 تا ماه می 1986 مقام های منشی عمومی و رئیس شورای انقلابی را به عهده داشت. او به ندرت محوطه قصر (ارگ) تاریک و دلگیر راکه در مرکز کابل موقعیت داشت، ترک می نمود. قصر را از جانب بیرون، گارد افغانی محافظت میکرد. احاطه داخل آن توسط دیسانت شوروی کنترل می شد و در درون عمارات افسران اداره 9 "کی.جی.بی" اتحاد شوروی مسئول حفظ امنیت بود. مشاورین ما به کارمل مشوره می دادند که وی به بیرون از دیوارهای قدیمی نرود. اما واقعیت این بود که جایی برای رفتن نداشت: تمام آن سالها، چار طرف را شعله های آتش، انفجار و دود جنگ فراگرفته بود. سالها گذشت، مشاورین آمدند و رفتند، اما هلیکوپترهای (چرخبالها) جنگی ماشب و روز برفراز قصر چرخ می زدند و شبانگهان سپهر قیرگون را با نور پرتو افشان ها روشن نگه میداشتند.

پرواضح بود که او رهبر واقعی افغانستان نبود. همه امور توسط مشاورین رهبری می شد. کارمل به شدت توسط مشاورین در حلقه بود: مشاور حزبی، مشاور شورای

کمک های محدود نظامی اتحاد شوروی که بخاطر جلوگیری از تجاوزات پیهم دشمنان خارجی افغانستان از خارج سرحدات، به خاطر دفاع از استقلال و حاکمیت ملی افغانستان تقاضا گردیده است بصورت قطع مطابق به منشور ملل متحد و حقوق بین المللی بوده و تخلف از اصول عدم تعهد بوده نمی تواند.» (31)

اظهارات شاه محمد دوست وزیر خارجه حکومت ببرک کارمل در اوایل ماه جنوری 1980 در سازمان ملل متحد اظهارات مبهم و متناقض بود. از یکطرف او ورود قوای شوروی را به افغانستان ناشی از مطالبات پیهم رهبران دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در گذشته خواند که بر مبنای معاهده پنجم دسمبر 1978 رهبران دو کشور و در مطابقت با ماده 51 منشور ملل متحد صورت گرفته است و از سوی دیگر از تقاضای حکومت افغانستان به رهبری ببرک کارمل سخن گفت. حکومتی که در روز 27 دسمبر 1979 تشکیل گردید و یک روز بعد در 28 دسمبر از شوروی تقاضا کرد تا به افغانستان نیروی نظامی اعزام کند. ابراز نظر غیر شفاف و متناقض وزیر خارجه افغانستان در سازمان ملل ناشی از مشورت گرومیکو وزیر خارجه شوروی بود تا با برگرداندن ریشه دعوت قوا به مطالبات زمام داران خلقی قبل از ببرک کارمل زمینه های قانونی و منطقی ورود قوای شوروی به افغانستان فراهم شود. گرومیکو به شاه محمد دوست وزیر خارجه افغانستان گفت: «شما رفیق وزیر، دلایل فراوانی دارید که نه به عنوان یک

احراز رهبری حزب و حاکمیت در سوم جنوری 1980 مورد پرسش خبرنگار رادیو بی.بی.سی قرار گرفت، بدون هیچ پاسخی واکنش چشمگینانه نشان داد. زمانی که خبرنگار بی.بی.سی از او پرسید که آیا حکومت حفیظ الله امین منجیث حکومت بر حال برای سرنگونی خود از قوای شوروی دعوت کرد تا به افغانستان بیاید، با عصبانیت قطعی سگرت دست خود را بسوی خبرنگار پرتاب کرد و گفت: «نماینده امپریالیزم پیر انگلیس! سه بار به کشورما تجاوز کردید و جواب دندان شکن دریافت نمودید! کفایت می کند!» (30)

این در حالی بود که ببرک کارمل دو روز قبل در سخنرانی به مناسبت تأسیس حزب دموکراتیک خلق، ورود قوای شوروی را به دعوت جمهوری دموکراتیک افغانستان خواند؛ بدون آنکه توضیح دهد حفیظ الله امین به عنوان رئیس دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان این دعوت را انجام داد و یا او پس از ورود قوای شوروی مسئول این دعوت بود: «ارائه پاسخ مثبت از جانب اتحاد شوروی به مطالبه دولت و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان، مبنی بر اعطای کمک های سیاسی و معنوی به شمول کمک های عاجل نظامی، مطابق به معاهده دوستی و حسن هم جوارگی مؤرخ 16 قوس 1357 مطابق 7 دسمبر 1978 بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به عکس العمل مثبت و فوق العاده مساعد خلق شریف و آزاده ما مواجه گردیده است.

محرمانه به نمایندگی دایمی شوروی در سازمان ملل دستور دادند تا با تلاش سرسختانه از شمول موضوع افغانستان در دستور کار جلسه جلوگیری شود. در پیام گفته شد که در صورت شمولیت موضوع تأکید کنید که اعزام قوای نظامی به افغانستان موافق با ماده 51 منشور ملل متحد است. افزون بر این، در پیام محرمانه دیگر از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به سفیران شوروی در کشور های دوست هدایت داده شد تا ورود قوای محدود نظامی شوروی ناشی از تقاضای رهبری جدید افغانستان به کمک نظامی و پاسخ مثبت مسکو به این تقاضا وانمود شود. سفیران شوروی مؤظف شدند تا برمبنای متن این پیام حمله نظامی شوروی را بر افغانستان توجیه و تفسیرکنند. در بخشی از این پیام گفته شده بود: «بادر نظر داشت این همه (دخالت خارجی علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان) و تقاضای رهبری جدید افغان در مورد کمک و همکاری در خنثی سازی دخالت های خارجی، اتحاد شوروی با الهام از وظیفه انترناسیو- نالیستی خویش تصمیم گرفت تا قطعات محدودخویش رابه افغانستان اعزام بدارد که پس از رفع علی که باعث این عمل گردیده است، دوباره فراخوانده خواهند شد.» (33)

امانماینندگان سیاسی شوروی در هیچ کشور دنیا قادر نبودند تا نقاط مخدوش و متضاد توجیهات خود و دولت متبوع خویش را در مورد حمله نظامی بر افغانستان روشن

متهم، بلکه به عنوان یک طرف در الزام و محذور سخنرانی نمایید. لازم است مخصوصاً تأکید نمایید که اتحاد شوروی در پاسخ به درخواست های پی در پی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان از رهبری اتحاد جماهیر شوروی به اعزام بخشی محدود از نیروهای خود به افغانستان مبادرت ورزیده است. این درخواست ها قبلاً هم از سوی نورمحمدتره کی هنگام بازدیدش از مسکو و هم از سوی حفیظ الله امین صورت گرفته بود.» (32)

رادیوی دولتی افغانستان که در شامگاه 27 دسامبر 1979 در زمان انتشار بیانیه ببرک کارمل از فرستنده رادیو در قلمرو اتحاد شوروی هنوز از حاکمیت امین سخن میزد پس از نیمه های شب به پخش بیانیه کارمل و سپس به انتشار درخواست کمک نظامی شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان از شوروی پرداخت. اما نه آن زمان و نه بعداً توضیح نگردید که کدام شورای انقلابی از شوروی مطالبه کرد تا قوای نظامی به افغانستان بفرستد؟ شورای انقلابی حکومت امین که نیروهای شوروی رئیس آن شورا را کشتند و اعضایش را دستگیر و زندانی کردند و یا شورای انقلابی که پس از آن بریاست ببرک کارمل تشکیل گردید؟

موضعگیری و اظهارات رسمی دولت شوروی در مورد اعزام قوا به افغانستان ضعیف تر از ابرازنظرهای رسمی دولت افغانستان به رهبری ببرک کارمل بود. در نخستین روز حاکمیت رهبری جدید حزب دموکراتیک خلق پس از قتل امین، مقامات مسکو در پیام

این حزب برخلاف آنچه که امروز برخی رهبران ادعای کنند، یک حزب سیاسی مارکسیست-لنینیست آرمان گرا بود و اعتقاد بی پایان به انترناسیونالیزم پرولتری و بخصوص به سویتزم داشت. حتی برخی خالصین سویتزم را در کنار فلسفه، اقتصاد و سوسیالیزم جزء چهارم مارکسیزم می دانستند.» (34)

سویتیزم به عنوان یک تفکر و باور در حزب دموکراتیک خلق از همان نخستین روزهای شکل گیری حزب مذکور در دهه شصت میلادی آغاز یافت؛ هر چند اندیشه سویتیزم در دوران رهبری و حاکمیت ببرک کارمل در دهه هشتاد میلادی در درون حزب مذکور بسط و گسترش داده شد. انعکاس تفکر سویتستی، در ابراز نظر و سخنرانی های رهبران جناح خلق حزب دموکراتیک خلق کمتر از ابراز نظر و اظهارات ببرک کارمل رهبر جناح پرچم در دوران رهبری او در حزب و حاکمیت حزبی نبود. اما شیوه بیان کارمل که بامبالغه فراوان ایراد می شد و موقعیت او در رهبری حزب و حاکمیت در چتر حمایت نیروهای شوروی بیشتر ازبیش او را از پیشقراولان سویتیزم می نمایاند. کارمل در این مورد چنان با افراط و مبالغه سخن می گفت که صداقت در دوستی با شوروی راملاک افغان بودن و وطنپرستی تلقی می کرد. باری او پرسید و پاسخ داد: «افغان واقعی و وطنپرست کیست؟ وطن پرست آتشین کیست؟ آنکه در دوستی افغان-شوروی صادق باشد. این است ملاک اول...» (35)

سازند و به پرسش های مختلف در این مورد پاسخ منطقی و معقول ارائه کنند.

3-سویتیزم:

درحالی که موجودیت نیروهای شوروی در افغانستان و توجیه قانونی و منطقی دعوت از این نیروها، موقعیت ببرک کارمل را در رهبری حاکمیت ناگوار و دشوار می ساخت، سویتزم و تفکر سویتستی در اندیشه و خط مشی این حاکمیت به مشکلات ناشی از حضور نیروهای شوروی در کشور می افزود. وفاداری به شوروی، شوروی دوستی و تبعیث از سیاست های شوروی به ویژه در عرصه بین المللی بخش اصلی اندیشه سویتستی را تشکیل می داد که کلیه احزاب مارکسیست لنینیست طرفدار شوروی در جهان از آن متابعت می کردند. حزب دموکراتیک خلق و رهبران هردو جناح خلق و پرچم بیشتر از همه دارای اندیشه و تمایلات سویتستی بودند. وفاداری و دوستی به کشورشوراها و نظام حاکم برشوروی، مایه مباهات هر دو جناح خلق و پرچم بود و سویتیزم ملاک اعتبار انترناسیونالیستی برای آنها شمرده می شد. به نوشته یکی از اعضای حزب دموکراتیک خلق: «... آنچه به طور کوتاه در این باب میتوان نوشت این است که روزگار نشان داد، هردو طرف (جناح های خلق و پرچم) بدون کم و کاست، حتی پارچه های دیگر این حزب اعتقاد بی پایان به اتحاد شوروی داشتند و آرمان همه ی شان در نهایت سوسیالیزم بود...»

های دوستی افغان-شوروی ایجاد شد. کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق تدریس و تبلیغ در مورد دوستی افغان-شوروی را بخشی از وظایف رسمی و تربیوی معلمان در مکاتب وانمود کرد. در نامه رسمی به مکاتب گفته شد که وظیفه رسمی و تربیوی هر معلم است که برای شاگردان خویش در باره دوستی افغان-شوروی معلومات بدهد. (37)

سیاست سوسیالیستی ببرک کارمل و حاکمیت او اگر برای حزب و هواداران او بخشی از باورهای آیدئولوژیکی حزب بود و یا از الزامات آن دوران در قدردانی از کمک های انترناسیونالیستی شوروی شمرده می شد، اما در بیرون از حزب و در میان بخش بزرگی از افکارعمومی جامعه نشان وابستگی و عدم استقلال حاکمیت و رهبری آن به شوروی بود.

4- ابعاد منفی سخنرانیها:

اگر حضور نیروهای شوروی و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل در چتر حمایت این نیروها و همچنان اندیشه سوسیالیسم در میان اعضای حزب و رهبری آن به عنوان عوامل منفی مشروعیت و مقبولیت حاکمیت مذکور مدنظرگرفته شود، اظهارات و بیانات ببرک کارمل در رابطه با شوروی و حاکمان شوروی این مشکلات را مضاعف می کرد. جارج آرنی خبرنگار رادیوبی.بی.سی در دهه هشتاد که حوادث افغانستان را از پاکستان تعقیب می کرد و با سفر به پشاور و گاهی به کابل از اوضاع افغانستان به رادیو بی.بی.سی

رویهمرفته در دوره حاکمیت ببرک کارمل سوسیالیسم اهمیت زیاد یافت و وفاداری به سوسیالیسم در حوزه های حزبی به عنوان بخشی از معارف آیدئولوژی حزب تبلیغ می شد. این امر در جذب متقاضیان به عضویت حزب و ارتقای اعضای حزب به رده های بالاتر حزبی نقش مهم داشت. وقتی در سال 1362 خورشیدی جلسه ای از سوی حزب دموکراتیک خلق در شهر هرات برای پذیرش اعضای جدید حزب و ارتقای اعضای آزمایشی حزب به عضویت اصلی تدویر شده بود یک عضو هیئات اعزامی کابل در این جلسه از فردیکه تازه به عضویت اصلی حزب پذیرفته می شد، پرسید: «نظرتان در مورد سوسیالیسم و انترناسیونالیسم بین المللی چیست؟ عضو جدید حزب با لهجه فارسی هراتی پاسخ داد: برارجان! خودون مه ازسوسیالیسم و انترناسیونالیسم خیلی دورم هنوز مه نتوانسته ام که خدمت به مردم قریه و قشلاق خود کنم وبازبه وطن. چه رسد به انترناسیونالیسم» (36)

تنها حوزه های حزبی محل آموزش و بازتاب افکار سوسیالیستی نبود. در این دوره تلاش به عمل آمد تا در خارج از حوزه حزب در نهادهای دولتی و نهادهای اجتماعی و فرهنگی وابسته به دولت اندیشه سوسیالیستی تعمیم یابد و نهادینه شود. در گام نخست معارف جمهوری دموکراتیک افغانستان اعم از مؤسسات آموزشی و تحصیلی در معرض فشار این سیاست قرار گرفت. در بسیاری از مکاتب ثانوی و در تمام مؤسسات عالی تحصیلی و مسلکی اتاق

نویسنده سخنرانی های ببرک کارمل در سالهای حاکمیت او در مورد شوروی و رهبران شوروی تأثیرت بس ناگواری را خارج از حوزه ها و حلقه های حزبی و حاکمیت بجای گذاشت.

ببرک کارمل در کرسی حاکمیت به حیث رهبر حزب حاکم دموکراتیک خلق و رئیس دولت افغانستان اغلباً بدون هیچ مورد و نیازی به ستایش شوروی و رهبران شوروی می پرداخت. او در حالی از شوروی و زمام داران شوروی تمجید و ستایش می کرد که نیروهای های شوروی در بسیاری از مناطق روستایی بیرون از مراکز ولایات درگیر جنگ با مجاهدین بودند. در این جنگ ها بیشتر از همه مردم زیان می دیدند. بمباران هوایی و آتش سلاح سنگین قوای شوروی خانه های مردم را در قراء و قصبات ویران می کرد و به تلفات غیر نظامیان می انجامید. امامردم از رادیو و تلویزیون افغانستان می شنیدند و می دیدند که زمام دارکشور شان به جای تقبیح و انتقاد از عملکرد قوای شوروی با لهجه و بیان شگفت آوری با مبالغه و افراط به ستایش آنها می پردازد. نیروهای نظامی شوروی را در افغانستان فرزندان پر افتخار کشور شوراها می خواند و جنگ آنها را می ستاید: «ما از فرزندان پر افتخار کشور شوراها که به مردم ستم دیده افغانستان مساعدت می نمایند عمیقاً سپاس گزارهستیم ودلاوری و قهرمانی آنان را هیچگاه فراموش نخواهیم کرد و مردم زحمتکش و آزاده ی ما و نسل

گزارش می داد ابعاد منفی سخنرانی های ببرک کارمل را با نقل مزاحی میان مردم کابل به تصویر می کشد. او می نویسد: «در یک مزاح معروف بین کابلی ها، که ذهنیت عامه را در مورد رهبر کشور شان انعکاس میداد، گفته می شودکه (ببرک کارمل) از پیش آهنگی پرسید که یک جایزه برای خود انتخاب کند. او تلویزیونی را خواست که با برف پاک مجهز باشد. وقتیکه پسرک برای گرفتن جایزه پیش رفت ببرک کارمل با کمال تعجب از او پرسید که تلویزیون برف پاکدار را چه می کند؟ او در پاسخ گفت: "هر زمانی که بیانیه تانرا ایراد می کنید تمام اعضای خانواده ام در پرده تلویزیون به روی شما تف می کنند و سپس از من میخواهند که آنرا پاک کنم. اکنون تلویزیون برف پاک دار مرا از زحمت تف پاکی خلاص می کند."» (38)

شاید در توضیح تأثیرات نا مطلوب سخنرانی های ببرک کارمل در مورد شوروی و زمام داران شوروی از سوی خبرنگار بی.بی.سی که با نقل یک مزاح میان مردم کابل ارائه می شود بدبینی و خصومت های دوران جنگ سرد دخیل باشد. و یا حزب دموکراتیک خلق به ویژه جناح پرچم حزب نقل چنین مزاحی را ناشی از کینه و دشمنی های امپریالیستی خبرنگار یک دستگاه تبلیغاتی امپریالیزم انگلیس در برابر دولت انقلابی و ضد امپریالیستی حزب دموکراتیک خلق و "کشورکبیرشوراها" تلقی کنند. اما علی رغم هر گونه تعبیری از بیان و تحلیل خبرنگار و

باری ببرک کارمل در جمعی از نظامیان شوروی در کابل گفت: «این خون های پاک (اشاره به سربازان و افسران شوروی) در سرزمین مقدس افغانستان با خون پاک افغانها یکجا شده حماسه های جاویدانی را ساخته اند...» (42)

مردم از این همه تمجیدوستایش از شوروی و نیروهای شوروی و زمام داران شوروی که خود قربانی آتش این نیروها بودند و به کشورشان تجاوز کرده بودند چه انتباهی می گرفتند؟ آیا ببرک کارمل در مسند رهبری حزب و حاکمیت به چنین اظهاراتی نیاز داشت؟ بعضی از هواداران ببرک کارمل این اظهارات را از ناگزیری ها و شرایط دوران جنگ سرد تلقی می کنند که سایر رهبران و مسئولان حزب دموکراتیک خلق نیز اینگونه اظهارات را بارها به زبان رانده اند.

5- ناتوانی در ایجاد تعادل میان آیدئولوژی حزبی و زمینه های عملی آن در جامعه:

ببرک کارمل بر غم آنکه در مسند زمام داری با تأمل و مدارا در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی گام گذاشت، در ایجاد تعادل میان تعارضات آیدئولوژی حزبی خویش و زمینه های عینی و عملی آن در جامعه به مؤفقیتی دست نیافت. در حالی که این ضعف پیوسته از دشواریها و مشکلات تمام روشنفکران و جنبش های روشنفکری سده بیستم میلادی و حتی تا اکنون در جامعه قبيله یی و سنتی افغانستان شمرده می شود، اما برای

های سعادت مند آینده کشور مان از آن با افتخار و احترام همیشه و جاویدان یاد خواهند کرد.

اتحاد شوروی این دوست راستین بشریت مرفی و زحمتکش به همسایه جنوبی خود افغانستان انقلابی در همه عرصه های زندگی کمک ها و پشتیبانی عظیم و همه جانبه مبذول میدارد.» (39)

ببرک کارمل سپاس گزاری از برژنف زمامدار شوروی را وظیفه ملی خود تلقی می کند: «سالها و قرنها خواهد گذشت، مردم افغانستان جامعه نوین و عادلانه را اعمار خواهند کرد ولی همیشه و همیشه سپاس گزار از خلق برادر و دوست صمیمی خود اتحاد شوروی خواهند بود. ما هم اکنون وظیفه ملی خویش را ادا نموده و یکبار دیگر سپاس عمیق خود را به دوستان شوروی، به حزب کبیر لنینی، به شخص شرفیق برژنف و سایر رهبران شوروی به خاطر پشتیبانی همه جانبه و بی غرضانه شما از انقلاب افغانستان و بخاطر توجه دایمی تان به سرنوشت انقلاب ما و نسبت کمک های بزرگ و بی نظیر تان به مردم افغانستان ابراز میداریم...» (40)

کارمل در یکی از بیانات خود موجودیت افغانستان را در نقشه جهان مرهون وجود اتحاد شوروی می خواند: «اجازه دهید به صراحت اعلام بدارم که اگر اتحاد شوروی وجود نمیداشت نه تنها امروز بشریت تحت مهمیزهای بربریت ددمنشانه فاشیسم و امپریالیسم دست و پامیزد و همچنان دیگر افغانستانی در نقشه سیاره ی ما وجود نمیداشت.» (41)

ای را میان این تعارض در عرصه عملی و اجرایی دوران حاکمیت و مدیریت خود در جامعه برقرار کنند. شگفت آور این بود که ببرک کارمل در جهت ارائه تصویر قابل پذیرش از حکومت خود در مورد عدم مخالفت و مخالفت با اسلام و معتقدات اسلامی مردم به ایجاد وزارتات شئون اسلامی پرداخت اما سیاست و اقدامات خود را در برخورد با دین در استناد با نظریات لنین توجیه و تفسیر می کرد. باری کارمل گفت: «لنین با درک عمیق وظایف انقلابی کمونیست ها می آموخت که سیاست حزب کمونیست در مورد دین منجمله دین اسلام باید انعطاف پذیر باشد. لنین میگفت که هیچگاه نباید دین و مؤمنین توهین شوند و به کمونیست های صادق و وفادار که متدین باشند اجازه داده شده می تواند که عضویت حزبی خود را حفظ نمایند.

لیکن موقف لنین در برابر دین همیشه اصولی بوده و هیچگاه اجازه نمیداد که طبقات استثمارگر، مرتجعین و امپریالیست ها دین را برای دفاع از منافع طبقاتی خود به کار برده و توده های مسلمان را گمراه و به خود جلب نمایند. لنین کمونیست ها را متوجه میساخت که آنان باید تکتیک مبارزه با سوء استفاده از دین به منظور مقاصد غرض آلود و ضد مردمی را طرح و دایماً تکمیل بخشند.» (43)

استدلال و استناد ببرک کارمل به نظریات لنین در مورد سیاست و اقداماتش در مورد دین بر عکس به بی باوری و عدم اطمینان افکار عمومی به این سیاست ها

کارمل که در چتر حمایت نیروهای نظامی شوروی قرار داشت و از حضور این نیروها با اظهارات مبالغه آمیز تمجید میکرد بیش از همه دشوار آفرین بود.

ببرک کارمل در سالهای زمام داری خویش تلاش کرد تا تغییراتی را در ذهنیت عمومی جامعه در مورد مخالفت و مخالفت حزب دموکراتیک خلق با اسلام و معتقدات اسلامی مردم که از دوران حاکمیت تره کی و امین باقی مانده بود، ایجاد کند. در همان نخستین روزهای زعامت کارمل در حزب و دولت حزبی انتشار اعلامیه هایی در مورد آزادی مراسم و مناسک مذهبی انجام یافت و سپس به تشکیل وزارت شئون اسلامی پرداخته شد. در اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان (اپریل 1980) در احترام به معتقدات اسلامی مردم و آزادی های دینی تأکید به عمل آمد. اما تأکید دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری کارمل در احترام به اسلام و معتقدات مذهبی به جای سخن گفتن از اعتقاد و عمل به آن از تأثیر اعلامیه ها و اقدامات دولت در این مورد می کاست. بدون تردید ادعا و اطمینان در احترام به دین اسلام به جای اطمینان از اعتقاد و عمل به اسلام ناشی از باورهای آیدئولوژیکی رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق بود که تعارض و ناهمسویی میان آیدئولوژی آنها و اعتقادات دینی را در جامعه نمایان می ساخت. اما ناتوانی و یا شاید بی اعتنائی رهبران و حاکمان حزب دموکراتیک خلق این بود که آنها نتوانستند رابطه

سال 1983، 5،3 در صد در سال 1985 و 4 در صد در سال 1987 حکایت از این کاهش داشت. (45)

6- تداوم انحصار حاکمیت:

برک کارمل در نخستین بیانیه رادیویی خود در شامگاه 27 دسامبر 1979 (6 جدی 1358) از ایجاد جبهه ای از تمام نیروهای ملی و دموکراتیک نام برد. او گفت: «شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلام میدارد که قدرت حاکمه یعنی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به تمام مردم افغانستان تعلق دارد و به زودترین فرصت ممکن جبهه یی از تمام نیروهای ملی و دموکراتیک تحت رهبری حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، حزب طبقه کارگر و همه زحمتکشان افغانستان تشکیل خواهد گردید و تمام آزادیهای دموکراتیک، آزادی مطبوعات، بیان و اجتماعات تضمین خواهد شد.» (46)

علی رغم ادعای بالا از سوی برک کارمل دولت همچنان در سالهای زمام داری او در انحصار حزب دموکراتیک خلق باقی ماند. هر چند که در این سالها به کثرت از انقلاب ملی و دموکراتیک ثور سخن میرفت و سیاست تمامیت خواهی و انحصار گرایی پیشین جناح خلق که هیچگونه مجالی را برای مشارکت گروه های چپ دموکراتیک در قدرت نمیداد نکوهش می شد، اما در عمل همان سیاست ادامه یافت. این در حالی بود که جنگ با نیروها و گروه های راست اسلامی که نورمحمدتره کی جنگ با آنها را

می افزود. گاهی اظهارات متناقض و چنگدانه او هنوز این معضل را مضاعف می ساخت و پایه های پذیرش اجتماعی حاکمیت او را در جامعه بسیار محدود و تضعیف میکرد. در حالی که کارمل در استناد به نظریات لنین از عضویت کمونیست های متدین به حزب کمونیست سخن می گوید اما در جای دیگر خطاب به اعضای حزب دموکراتیک خلق اظهارمیدارد: «به شامی گویم رفقا! اگر به آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیسم اعتقاد راسخ ندارید، هیچ اجباری بر شما نیست که حزبی شود. با جرئت بگویید که هنوز مطالعه می کنم.» (44)

برغم آنکه حزب دموکراتیک خلق از نخستین زمان ظهور و در طول سالهای حکومت به نمایندگی از کارگران و دهقانان سخن می گفت و حاکمیت خود را، حاکمیت زحمتکشان جامعه اعم از کارگران و دهقانان تلقی و تبلیغ میکرد، اما برک کارمل در سالهای رهبری و حاکمیت خویش نتوانست پایگاه اجتماعی حزب و رهبری خود را در میان طبقات زحمتکش جامعه به خصوص دهقانان گسترش بخشد. هر چند به شمار اعضای حزب و نهادهای مربوط به آن از میان کارگران فابریکه ها و مؤسسات در شهرها طی سالهای دهه هشتاد افزوده شد، اما نفوذ حزب و حکومت حزبی در میان دهقانان بر مبنای آمار منابع رسمی حزب رو به کاهش بود. فیصدی عضویت دهقانان در صفوف سازمان جوانان که سپس به عضویت حزب ارتقا میافتند طی دهه هشتاد به طور مداوم کاهش می یافت. ارقام 9،9 در صد در

جنگ برادر کشی و بهبود اوضاع نشان نمیدادند. ببرک و هوادارانش نمی خواستند با هیچ کس همکاری کنند و قدرت را با کسی تقسیم کنند. بلکه برعکس نزد حزبها این پندار را به وجود می آوردند که با احزاب چپ دموکراتیک نمیتوان زبان مشترک یافت» (48)

مؤلفین روسی کتاب "جنگ در افغانستان" انحصارگرایی حزب دموکراتیک خلق را ناشی از روش و ساختار درونی حزب تلقی می کنند: «روشهای کارگزاری که حزب خود را با آن مجهز ساخته بود، به حزب مزاحمت میکردند که قدرت را با دیگران تقسیم نماید. همین روش ها برای حزب مزاحمت میکردند این مطلب را درک کند که در نتیجه خودکامگی، پایه های قدرت نه تنها تحکیم نمی یابد، بلکه برعکس لوزان میگردد. و این نابینایی برای انقلاب افغانستان به بهای گزافی تمام شد. تنها در 1988 پس از گذشت ده سال حزب از پرگویی به عمل رو آورد و کرسیهای بسیاری را بادیگر احزاب و سازمانها هم در مرکز وهم در شهرستانها تقسیم کرد. مگر فرصت های فراوانی برباد رفته بود... با اندوه باید روشن بسازیم که حزب دموکراتیک خلق عمل نمیکرد، بلکه تنها به دگرگونی اوضاع واکنش نشان میداد.» (49)

تشکیل جبهه ملی پدر وطن در دومین سال زمام داری ببرک کارمل (بهار 1981) یکی از مهم ترین گام های بود که در جهت سیاست انحصار زدایی قدرت برداشته شد تا به اندیشه و ادعای ایجاد جبهه متحد ملی

جهاد با الشیاطین می خواند به عنوان جنگ با اشرار ادامه یافت.

اگر در دوره حاکمیت جناح خلق به رهبری تره کی و امین سیاست انحصارگرایی مطلق در حاکمیت اتخاذ شد و گروه های چپ دموکراتیک در کنار سایر گروه های راست اسلامی مورد تعقیب و سرکوبی قرار گرفت، در سالهای زعامت و زمام داری ببرک کارمل نیز هیچگونه ساختار سیاسی متعلق به چپ دموکراتیک در درون حوزه اقتدار حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزب شکل نگرفت. حتی اگر فشار شوروی ها در ایجاد دولت مشترک دو جناح خلق و پرچم وجود نمیداشت، این دولت تنها از جناح پرچم حزب تشکیل می گردید. ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان معتقد است که: «کارمل اندیشه "انحصارزدایی" قدرت سیاسی در کشور را که برلزوم آن مستشاران ما همواره تأکید می کردند، به شدت رد میکرد» (47)

ژنرال الکساندرلیخافسکی از مشاوران نظامی شوروی در افغانستان در دهه هشتاد نیز معتقد است که ببرک کارمل در عمل حاضر نشد که تا گروه های چپ دموکراتیک را در قدرت سهم سازد. وی می نویسد: «ببرک کارمل روی همرفته از مشی "گسترش پایه های اجتماعی حاکمیت دولتی" سخن می گفت، مگر برای خود "گسترش" هیچ کاری انجام داده نمی شد. در آن هنگام هر دو طرف تمایلی برای رسیدن به همسویی و همزبانی در مبارزه به خاطر پایان خون ریزی،

دولت نو پا با گذشته یکسان شد و هیچ مرزی برای توقف اختناق و دشمنی با گروه های راست و چپ و ملی و معتدل در کشور قایل نشد. جبهه ملی پدروطن از خود حزب و برای سازشهای ناکارآمد جناح های خلق و پرچم بود.» (51)

ناتوانی و ضعف بزرگ کارمل در ایجاد جبهه دموکراتیک ملی در درون حاکمیت او متشکل از گروه های چپ خلاصه نمی شد، بلکه سیاست سرکوبی گروه های چپ دموکراتیک در دوران زعامت و حاکمیت او کماکان ادامه یافت. اگر تره کی و امین طاهربدخشی بنیانگذار حزب دموکراتیک خلق و رهبر یکی از گروه های چپ دموکراتیک را با شمار زیادی از اعضای سایر گروه های چپ زندانی کردند و به قتل رساندند، عبدالجید کلکانی رهبر سازمان آزاد بخش مردم افغانستان (ساما) یکی دیگر از رهبران گروه چپ دموکراتیک و تعداد زیادی از اعضای این گروه در دوره حاکمیت بزرگ کارمل دستگیر و اعدام شدند. در حالی که به ادعای جمعه لبیب استاد دانشگاه کابل و از زندانیان سالهای دهه هشتاد، عبدالجید کلکانی را حکومت بزرگ کارمل زمانی زندانی و اعدام کرد که رهبران حکومت مذکور او را برای مذاکره و مشارکت در قدرت به کابل خواستند. لبیب در سال 1361 خورشیدی 9 ماه را در زندان تشناب های صدارت که اداره آن مربوط به سازمان استخبارات (خاد) بود سپری کرده است از صحبت با رهبر ساما در این زندان سخن می گوید. او ادعا می کند که عبدالجید کلکانی

در یک حاکمیت مشترک با حزب دموکراتیک خلق جامعه عمل پوشانده شود. اما به قول خلیل رومان از اعضای حزب دموکراتیک خلق: «این جبهه تحت اثر حزب بود و حتی امور مربوط به آن از جانب حزب رهبری می گردید. طبیعی است که در چنین حالت جبهه متحد ملی به مفهوم اساسی بوجود آمده نمی تواند. تدویر جرگه ها، ملاقات با سران اقوام و قبایل، تجمع میکانیکی اقوام بدور حزب حاکم هیچ یک نتوانست جلو انزجار و نفرت روز افزون مردم را از حزب و رهبری آن سد کنند.» رومان می نویسد: «در مدت تقریباً شش سال حاکمیت بزرگ کارمل کوچکترین گامی در جهت برگزاری انتخابات شورای ملی برداشته نشد. در حالیکه در مبارزات قبل از احراز قدرت سیاسی، حزب مدافع حکومت دموکراتیک، انتخابات آزاد و طرفدار پر شور رأی مردم بود.» (50)

یکی دیگر از نویسندگان متعلق به جنبش چپ افغانستان و متمایل به هواداری از بزرگ کارمل که با نام مستعار "آذر" اندیشه و کارنامه کارمل را در سالهای زمام داری او به بررسی می گیرد، جبهه ملی پدر وطن را نهاد ساختگی و فاقد صداقت می خواند: «ایجاد جبهه ملی پدر وطن با مشارکت افراد ساختگی و مشی غیر صادقانه در برابر نیروهای سیاسی که نظام کودتا آنها را دشمنان انقلاب نامیده بود. مهمترین خطای سیاسی و اجتماعی جناح پرچم در حکومتگری همان تداوم یافتن مشی امین با خط کشی های منحوس دشمنی با مردم و اقشار گونا گون جامعه بود.

قرار میدهد. نسیم رهرو عضو ساما و از همزمان کلکانی در پاسخ به یاد داشت نگارنده که خواستار معلومات در مورد ارتباط و مذاکره میان کلکانی و حکومت ببرک کارمل شده بودم، می نویسد: «در مورد سازش و هر گونه تفاهم میان زنده یاد مجیدکلکانی و حزب دموکراتیک خلق افغانستان (تمامی جناح های آن) عرض کنم که این شایعه پراگنی ها از طرف هرکسی و هر مقامی که باشد، دروغ محض و افتزایی بیش نیست.»

صرف نظر از هر گونه ادعا در مورد نحوه گرفتاری و اعدام مجید کلکانی در دوره رهبری و حاکمیت ببرک کارمل، اعدام موصوف به عنوان رهبر یکی از گروه های چپ، سیاست انحصار گرایانه این حاکمیت و عدم صداقت و یا ناتوانی آنرا در ایجاد جبهه ای متشکل از گروه های چپ دموکراتیک نشان میدهد.

7- بازگشت به شیوه ی پیشین سرکوب و اختناق:

تشکیل اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان در 14 اپریل 1980 که از سوی شورای انقلابی حکومت به رهبری ببرک کارمل مورد تصویب قرار گرفت پایه یک حاکمیت خود کامه و استخباراتی را گذاشت. این اصول در واقع قانون اساسی افغانستان بود که بگونه مؤقت جانشین قانون اساسی شد. در این اصول که در 68 ماده تدوین گردید، شورای انقلابی عالی ترین قدرت دولتی و نماینده واقعی مردم خوانده شد. توضیحات سلطانه علی کشتمند در مورد

برایش گفت که من بر مبنای تعهدات رهبران حکومت کارمل به کابل آمدم. داکتر نجیب و محمودبریالی از جانب کارمل با من به مذاکره پرداختند اما سپس بر خلاف تمام تعهدات شان به دستگیری من اقدام کردند و اکنون چند سال است که من زندانی خاد هستم. مامورین انواع شکنجه را بر من تحمیل کردند. سه بار دست و پایم را شکستاندند. (52)

در مورد دستگیری کلکانی نظریات متفاوت ارائه می شود. برخی به این باور هستند که موصوف زمانی از خانه میر فاروق کلکانی واقع مجتمع مکروریانها توسط مامورین خاد دستگیر شد که با پا در میانی میرفاروق برای مذاکره با ببرک کارمل و نجیب الله به خانه نامبرده آمده بود. اما نجیب الله که ریاست خاد را بدوش داشت علی رغم روابط دوستانه و نزدیک با میرفاروق و اطمینان از مذاکره با رهبر ساما در هماهنگی با شوروی ها به گرفتاری مجید کلکانی دست زد.

اسماعیل فولاد که خود را مستنطق کلکانی در زندان صدارت معرفی می کند از تمایل وی در مشارکت قدرت با دولت حزب دموکراتیک خلق اینگونه سخن می گوید: «بعد از یک سلسله سوالها فهمیدم که او حاضر است در صحبت رویاروی همکاری خود را البته به شکلی که خودش میخواست با سران حزبی در قدرت مطرح کند» (53)

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) هر گونه رابطه و مذاکره رهبر این سازمان را با دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل مورد تکذیب

دوران تره کی و امین بازگشت. سازمان جاسوسی عریض و طویلی در این جهت ایجاد شد. "خاد" جانشین "اگسا" و "کام" گردید. زندان پلچرخی دو باره از زندانیان سیاسی مملو شد و فاصله میان دولت و مردم با اتخاذ روش ناسالم مدیریت و اداره از سوی حاکمان حزبی بیشتر از گذشته گسترش یافت.

جمعی از نویسندگان و پژوهشگران روسی در انستیتوت تاریخ نظامی فدراسیون روسیه هر چند سالها پس از فروپاشی شوروی و زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق حاکمیت حزب مذکور را خودکامه، محروم از حمایت مردم و متکی به اتحاد شوروی میخوانند: «برک کارمل در پلینوم 15 کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان اعلام نمود: "انقلاب برگشت ناپذیر است. زیرا تکیه گاه ما دوست کبیر ما اتحاد شوروی است."، اینگونه از بالا تا پایین به جای تکیه بر مردم به یاری شوروی تکیه زده می شد. خواستهای شخصی رهبران، فرو گذاشتهای آنان، "رفیق بارگی" و پیوندهای خانوادگی، بر انتظام حزبی و بر اصول سنترالیزم دموکراتیک چیره شده و سرا پای حزب را فرا گرفته بود و در نتیجه آن "بزرگمنشی نمایی" و لیبرالیسم مشهود در رفتار حزبی ها همه جا گستر و یک پدیده روزمره گردید. حزب با کردار های خود از همدردی بخش بیشتر توده ها محروم گردیده و اتوریتته خود را با نیروی اسلحه حفظ می کرد که در واقع به یک نیروی خودکامه و دیکتاتوری نظامی مبدل گردیده بود.» (55)

تدوین و تصویب اصول اساسی مذکور تصویر روشنی از روش غیر دموکراتیک تدوین این اصول ارائه می کند: «این قانون (اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان) به هدایت حکومت از سوی کمیسیون در چهارچوب وزارت عدلیه تدوین گردید و برای مطالعه به کمیسیون دیگری که از سوی حکومت بوجود آمده بود سپرده شد و همچنان از سوی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز تأیید گردید. سپس قانون متذکره به تصویب شورای وزیران و هیئات رئیسه شورای انقلابی رسید و برای تصویب نهایی به شورای انقلابی ارائه گردید.» (54)

شورای انقلابی که مرجع عالی و نهایی برای تصویب اصول اساسی خوانده می شود متشکل از اعضای حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل بود. این شورا در هیچ انتخابات آزاد و دموکراتیک حق نمایندگی را از مردم افغانستان بدست نیاورده بود. شورای انقلابی در واقع با زور و سر نیزه ی نیروهای شوروی و نیروی نظامی دولتی خود را نماینده مردم می خواند اما در غیاب مردم و بی اعتنا به اراده و خواست مردم حکومت می کرد. اصول اساسی که از سوی شورای انقلابی به رهبری ببرک کارمل تصویب گردید هیچ میکانیزم عملی را در تفکیک قوای ثلاثه و نظارت بر عملکرد دولت حزبی و رهبر آن ببرک کارمل طرح و اجرا نکرد. اصول اساسی به ببرک کارمل به حیث رهبر حزب و دولت صلاحیت نامحدود بخشید و کارمل در حوزه اقتدار و عمل خود به همان روش سرکوب و اختناق

8- خاد؛ جانشین اگساوکام:

ببرک کارمل اداره سازمان جاسوسی و اطلاعاتی حکومت خود را که جانشین سازمان اطلاعاتی و امنیتی دوران حاکمیت تره کی و امین (اگسا و کام) شد، اداره متفاوت از استخبارات دوران امین خواند. او اعلان کرد که در ساختار حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اداره اطلاعات و امنیت برای دفاع از آزادیهای دموکراتیک، حاکمیت ملی، استقلال، منافع انقلاب، مردم و دولت و در جهت خنثی سازی دسایس دشمنان افغانستان تشکیل می یابد. کارمل سازمان استخبارات حکومت امین (کام) را نکوهش کرد و اطمینان داد که خدمات اطلاعات دولتی (خاد) برخلاف "کام" به سرکوب و شکنجه مردم متوسل نمی شود. اما در دوره رهبری و حاکمیت او "خاد" به سازمان استخباراتی مخوف تر از اگسا و کام مبدل شد. در رأس خاد نجیب الله از جناح پرچم جانشین بعدی ببرک کارمل قرار گرفت.

خاد به سرعت با همکاری ورهنمایی کی.جی. بی به یک سازمان پر قدرت امنیتی و اطلاعاتی در درون دولت حزب دموکراتیک خلق مبدل شد: «به ویژه پس از روی کار آمدن اندروپف در شوروی، منابعی در اختیار خاد قرار گرفت. حدود 600 مشاور کی.جی. بی به گسترش خاد کمک کردند بودجه خاد از 36 میلیون افغانی تا سال 1983 به هشت میلیارد افغانی ازدیاد یافت. تا اواخر 1982 (پاییز 1361) تقریباً تمام کشور زیر پوشش شبکه خاد قرار گرفت و در

برخی مناطق، به عنوان مثال شمال کشور، این شبکه پیش از این زمان نیز کاملاً براوضاع تسلط یافته بود. باتوجه به این که در گزارش های شورویها اطلاعات لازم ارائه شده بود، می توان گفت که خاد تا سال 1983 می توانست تصویر نسبتاً کاملی از جنبش مقاومت (جهادین) را ترسیم کند. خاد توانست تا تابستان همین سال 1300 تن از عوامل خود را بین واحدهای جهادین، 1226 تن را در امتداد خطوط ارتباطی 714 تن را میان سازمانهای مخفی سیاسی و 28 تن را در پاکستان به کار گیرد.» (56)

پیوند خاد با کی.جی. بی یکی از عوامل اصلی گسترش حوزه اقتدار خاد بود. به قول یکی از آموزگاران آموزشگاه های عالی کی.جی.بی: «تمام کارهای سازمانی و پرورش پرسنل برای خاد را کی.جی.بی انجام میداد. در اوضاع خشن جنگ ضد پارتیزانی که پیروزی در آن ممکن نبود، کی.جی.بی در خاک افغانستان شماری از صحنه های هولناک استالینی گذشته را سر از نو آرایید. سازمان عفو بین الملل شواهدی را مبنی بر شکنجه های فراگیر و پیوسته مردان، زنان و کودکان در سلول های انفرادی خاد گرد آورد. موضوع مشترک این گزارش ها عبارت بود از حضور مشاوران شوروی؛ درست همانند تسویه های استالینی در اروپای خاوری یک نسل پیش در شکنجه گاهها بود.» (57)

خاد به ریاست نجیب الله در سالهای رهبری ببرک کارمل در حزب و دولت حزبی به یک اداره و نیروی سرکوبگر و آدم کش و یک

ایشان از جریان توزیع پوششی بود برای جرمی که انجام می دادند.» (59)

ریاست ها و مدیریت های متعددی در خاد ایجاد گردید. شعبات اداره خاد تا سطح ولسوالیها (شهرستانها)، علاقه داریهها و حتا دهکده ها کشانده شد. به اعضاء و کارمندان خاد امتیازات زیادی تعلق گرفت. حقوق آنها چند برابر شد. پول بی حساب به نام پول آپراتیفی که ثبت دفتر و شامل حساب دولتی در وزارت مالیه و بانک مرکزی افغانستان می شد، بودجه خاد اختصاص یافت. قوای نظامی خاد بصورت مستقل در پهلوی نیروی ارتش و وزارت داخله ایجاد و تقویت شد. در سال 1980 نخست نیروی نظامی خاد با ایجاد سه کندک تشکیل شد و سپس تا اواخر این دهه خاد تنها در کابل پایتخت کشور دارای دو فرقه (لشکر) گردید. خاد در سال 1986 از ریاست عمومی به وزارت امنیت دولتی یا "واد" ارتقا یافت و در چهارچوب این وزارت (واد) گارد خاص ریاست جمهوری ایجاد شد. در حالی که نیروهای وزارت دفاع و داخله جنگ علیه مخالفین دولت حزب دموکراتیک خلق را در کنار نیروهای شوروی پیش میبردند، اما بازرسی، باز پرس، شکنجه و مجازات مخالفین که از به زندان انداختن تا گلوله بستن را در بر می گرفت، توسط خاد انجام می یافت. خاد در تعقیب، گرفتاری و شکنجه مخالفین و افرادی که دشمن و ضد انقلاب ثور تشخیص می داد دست باز داشت. افراط در خشونت و اعمال شکنجه تا کشتار مخالفان و متهمان

سازمان ترسناک مبدل شد. اکثریت اعضاء و کارمندان خاد در دهه هشتاد از جناح پرچم حزب بودند. به نوشته انتونیو جیو ستوزی پژوهشگران گلیسی نود درصد کارمندان خاد به جناح پرچم تعلق داشت. (58)

اسدالله ولوالجی نویسنده و پژوهشگر که در سالهای دهه هشتاد از افسران نظامی دولت بود نیز از نقش مسلط جناح پرچم در دستگاه استخبارات دولت (خاد) سخن می گوید که در مشوره و نظارت مشاوران شوروی عمل میکردند: «شیوه کار دستگاه استخباراتی کارمل و نجیب در رابطه به هدایات و رهنمایی مشاورین متخصص و کارکشته روسی در این عرصه طوری بود که در اثر آن حس اعتماد در بین فامیل ها و اقشار اجتماعی مسکون در مناطق تحت تسلط دولت کاملاً از بین رفته و فساد اخلاقی در مراکز شهری تا حدی بالا گرفت که دیگر برای اکثر عناصر تنظیم شده در دستگاه مذکور ظرفیتی در جهت حفظ سنن اخلاقی مثبت جامعه شان باقی نماند. همچنان اداره چیان نظامی و ملکی که به استشاره مشاورین خویش مقامی را بدست می آوردند، در تبانی با ایشان حلقاتی از اقارب نزدیک و یا افراد خاص مساعد به پذیرش هر گونه معامله را بوجود آورده و تا توانستند دست به استفاده جویی زدند. کمک های بلاک سوسیالیستی عمدتاً توسط پرچی های خاص که به دستگاه خاد رابطه داشتند توزیع گردیده و نظارت مؤظفین استخباراتی همکار با

زندانیان کارمندان خاد، زندانیان مورد اذیت و آزار روحی آنها قرار میگرفتند. این اذیت نیز بگونه مختلف صورت می گرفت. ناسزا گویی، دشنام های رکیک و سخنانی چون خاین، وطنفروش، نوکر امپریالیزم و... بخشی از این اذیت های روحی بود. یکی از مستنطقین خاد که من را مورد بازپرسی قرار میداد ژنرال فاروق میاخیل نام داشت که اکنون در آلمان پناهنده است. او همیشه با مشاورین روسی برای تحقیقات می آمد و من را با چنین سخنانی روحاً شکنجه می داد. باری برایش گفتم که آقای ژنرال حداقل تو با این روس ها برای بازپرسی زندانیان نیا تا خاین و وطنفروش گفتن هایت در همان لحظه و همان فضا یک منطقی داشته باشد. اما تو خود باسند و شاهد وطنفروشی خویش برای تحقیقات محبوسین می آیی و برعکس زندانی ها را خاین و وطنفروش می گویی.

داکترنجیب رئیس خاد نیز گاهی به زندانهای خاد سر میزد و در بازپرسی و شکنجه زندانیان سهم میگرفت. یکی از شب ها در زندان شش درک نجیب الله را در دهلیز اتاق محبوسین دیدم که داکترعبدالرحمن سرک یکتن از زندانی هارا با چنان عصبانیت و خشم با مشت ولگد می زد که حتا به محافظین خود اجازه نمیداد تا در این ضرب و شتم سهم بگیرند. زندانی مذکور به عنوان عضو حزب افغان ملت در ششدرک محبوس بود. او در ترکیه تحصیلات عالی داشت و داکتر نظامی بود. موصوف پس از آزادی در اثر اینگونه شکنجه ها که سخت

در واقع اصولیت و قاطعیت انقلابی و حزبی خاد و مامورین آنرا به نمایش میگذاشت. جلو عملکرد خاد را هیچ مرجع دیگر در درون حزب و دولت گرفته نمی توانست.

نجیب الله به عنوان رئیس خاد در سالهای زمام داری ببرک کارمل نمادی از بی رحمی و خشونت این سازمان در برابر مخالفان دولت حزب دموکراتیک خلق بود که بنام "اشرار" و ضد انقلاب تعقیب و سرکوب می شدند. او برای انجام شکنجه زندانیان به زندانهای 12 گانه خاد در شهر کابل سر میزد و خود به استنطاق و شکنجه محبوسین می پرداخت. یکی از استادان دانشگاه کابل که بیشترین سالهای دهه هشتاد میلادی را در زندانهای خاد و زندان پلچرخی زندانی بود می گوید: «زندانی ها ماه های طولانی و گاهی سالها را تحت شکنجه های خاد نگهداری می شدند. هر یک از ریاست ها و حتا مدیریت های خاد دارای زندان بود. داکترنجیب الله رئیس خاد پیوسته به این زندانها سر میزد و خود شخصاً به باز پرسی و شکنجه ی زندانیان می پرداخت. من در سال 1362 خورشیدی (1983) چهل روز را با جمعی زیادی از زندانیان دیگر در زندان شش درک یکی از زندان های مشهور خاد نگهداری می شدم. در این زندان انواع شکنجه از سوی اعضای خاد به زندانیان تحمیل می شد. هنگام شکنجه و تحقیقات، کارمندان خاد را مشاورین شوروی همراهی میکردند و در شکنجه زندانیان با مامورین خاد سهم میگرفتند. افزون بر شکنجه های جسمی

-تلاش ورزیدم جلو تیر باران آنها را بگیرم، مگر نجیب پاسخ داد که او بدستور مستقیم ببرک کارمل کار می کند. الکساندر میخایلوویچ آنجا وحشتناک است... .

-بیدرنگ با "چرمینخ" (رئیس گروه ستاد مستشارنظامی در افغانستان) تماس گرفتم: ..._ درهرات نجیب بدستور ببرک دست به تیر باران و کشتارگروهی زده است. باید با سامویلنکو و گل آقا بدون مترجم بیدرنگ به کاخ بروید و اولتیماتوم گونه از کارمل بخواهید...

به پتروخالکه دستور دادم بیدرنگ به هرات بر گردید، جلو نجیب را بگیرد. با او باید قاطعانه و "بازخواستگرانه" برخورد کنید. آنها همه بدسگال، پلید و فرومایه اند. به ویژه این نجیب!...» (61)

در سالهای حکومت ببرک کارمل زندان پلچرخی دوباره پر از زندانیان سیاسی شد. در حالی که کارمل وقتی در آغاز حاکمیت خویش فرمان رهایی زندانیان را صادر کرد، زندان پلچرخی را "مکتب ننگ و عبرت امین سفاک" نامید و بازگشت به آنرا غیرممکن خواند.

زندان پلچرخی در دهه هشتاد بیشتر از دوران حکومت تره کی و امین زندانی در خود داشت. در بیشترین سالهای نخست دهه هشتاد میلادی تعداد زندانیان پلچرخی به ده ها هزار نفر می رسید. به قول یکی از زندانیان این دوره: «هیچگاه شمار زندانیان در سالهای دهه هشتاد به ویژه تا پایان خروج قوای شوروی به کمتر از

بیمار شده بود وفات یافت. نجیب الله آن شب او را آنقدر بالگرد و مشت بر بدنش کوبید تا که بیهوش شد. بعداً من در زندان پلچرخی از صدها زندانی داستانهای وحشتناکی را در مورد شکنجه زندانیان بدست نجیب الله رئیس خاد شنیدم.» (60)

آیا ببرک کارمل در سالهای زمام داری خویش از عملکرد خاد در مورد شکنجه و قتل زندانیان آگاه می شد؟ آیا او در این سالها بر عملکرد خاد نظارت داشت و می توانست مانع اعمال غیرقانونی و مجازات خود سرانه خاد علیه زندانیان شود؟ در حالی که به مشکل می توان پاسخ دقیق و روشنی در این مورد ارائه کرد، یکی از ژنرالان شوروی میگوید که نجیب الله رئیس خاد کشتار بدون محاکمه شمار زیادی اسیران مخالف را در جریان یک عملیات نظامی (اواخر سال 1980) در ولایت هرات بدستور مستقیم کارمل وانمود کرد. ژنرال مذکور می نویسد: «ژنرال "پترو خالکه" با پریشانی و دلهره آمد گفت: -ببخشید! در هرات نجیب با "خاد" خود دارند آدم می کشند.

-که را؟ اسیران را؟

-آری! بدون دادگاه و بازپرسی!

از خشونت بیش از حد نجیب-پزشک آگاهی داشتم، مگر به آنهم تصور نمی کردم پس از پخش پیام هایی که به حریف فرستادیم و در آن تضمین نمودیم که هر گاه تسلیم شوند کسی آنها را نخواهد کشت، او دستور تیر باران صادر کند. این دیگر وحشیانه و ددمنشانه بود.

حاکمیت خود را مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور خواند؛ اما آنچه که در این مرحله و در دوران زمام داری او انجام یافت به استحکام و گسترش پایه های اجتماعی و مردمی حاکمیت او و حزب دموکراتیک خلق نیانجامید. نهادها و سازمانهای اجتماعی که در جهت توسعه حاکمیت حزب در درون جامعه شکل گرفت و در واقع از سوی حکومت حزبی شکل داده شد، زمینه ساز مشارکت گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی خارج از حلقه حزب حاکم دموکراتیک خلق نگردید. جبهه ملی پدر وطن، سازمانهای مختلف جوانان، زنان، انجمن های صنفی، شوراها و سایر نهادهای اجتماعی به مثابه ابزار توجیه و تفسیر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق قرار گرفتند. این نهادها و سازمان ها هرگز مجال آزادی عمل را در تبارز آراء و دیدگاه های خود بگونه انتقادی نیافتند. تشکیل این نهادها و سازمانها که در ظاهر و با تبلیغات رسمی دولت حکایت از مردمی بودن حزب و حاکمیت حزب داشت و در جهت انعکاس اراده آزاد مردم ایجاد شده بود، نمایشی بیش نبود. زیرا در این دوره هیچ صدای معارض و مخالف با سیاست های حزب حاکم و سیاست اتحادشوروی یگانه حامی و پشتیبان اصلی آن از سوی نهادها و سازمانهای موجود در آن زمان بلند نشد. افزون بر ناکامی های حزب دموکراتیک خلق به رهبری کارمل مبنی بر گسترش پایه های اجتماعی آن در داخل جامعه و مردمی سازی حاکمیت، معضل دیگر در درون

هشتاد هزار نمی رسید. بعد از خروج روس ها و آغاز سیاست مصالحه ملی بود که تعدادی از زندانیان آزادی یافتند و روند به زندان افگندن انبوه مردم کاهش یافت. همچنان در طول سالهای دهه هشتاد به ویژه تا خروج قوای شوروی اعدام زندانیان در پلیگون پلچرخي همچون دوره حکومت تره کی و امین ادامه پیدا کرد. در طول این سالها شب های جمعه به اعدام زندانیان اختصاص داشت. هر شب جمعه بیشتر از یکصد نفر را برای کشتار به پلیگون پلچرخي میبردند. معمولاً این کشتار را کارمندان خاد انجام میدادند. گاهی زندانیها خبر اجرای حکم اعدام شان را در محوطه بلاک های زندان از تلویزیون دولتی می شنیدند اما بعد از چند شب و روز نوبت انتقال شان بسوی پلیگون فرا می رسید و در آنجا تیرباران می شدند.» (62) بر مبنای پژوهش یکی از نویسندگان و پژوهشگران خارجی خاد در دستگیری 150 هزار تن به عنوان مخالفان دولت تا سال 1990 نقش فعال داشت. از میان دستگیر شدگان هشت هزار نفر اعدام شدند که خاد در اعدام این افراد نیز دست داشت. (63)

9- مدیریت ناکام و بیروکراتیک دولتی:

بیرک کارمل پس از آغاز رهبری خود در حزب و حاکمیت در واقع به تصحیح اشتباهات و خبط های حاکمان قبلی حزب دموکراتیک خلق پرداخت که در یک سال و نیم گذشته موجب مخالفت گسترده مردم و مایه نارضایتی اصناف و حلقه های مختلف اجتماعی و روشنفکری شده بود. او

دولتی کلتور، رادیو تلویزیون و کمیته دولتی طبع و نشر تقسیم شد که هر یک این کمیته ها در واقع یک وزارت بودند. وزارت ترانسپورت به دو وزارت ترانسپورت زمینی و هوایی تقسیم شد تا دو وزیر توظیف شود. وزارت انرژی و برق نیز دو وزارت انرژی و منابع آب گردید. در وزارت تحصیلات عالی و مسلکی نیز دو وزارت تحصیلات عالی و وزارت تحصیلات حرفوی و مسلکی بوجود آمد. در وزارت معادن و صنایع دو وزارت معادن و وزارت صنایع خفیف ایجاد شد. ریاست های مستقل دیگر نیز بوجود آمدند و در رأس این ادارات اعضای حزب دموکراتیک خلق قرار گرفتند. در حالی که هیچگونه نیاز کاری و اداری به این توسعه تشکیلات نبود؛ هر چند این تشکیلات چند بار دستخوش تغییر گردید.

10- ضعف در رهبری حزب و تأمین وحدت جناح های خلق و پرچم:

منازعه و خصومت متداوم میان دو جناح اصلی حزب، بخش دیگری از دشواریهای ببرک کارمل در رهبری حزب و دولت بود. وی علی رغم آنکه در نخستین بیانیه از جانب حزب واحد دموکراتیک خلق سخن گفت و سپس در رهبری حزب و حاکمیت حزبی قرار گرفت اما هیچ توفیقی در وحدت صادقانه دو جناح حزب نداشت. علی رغم فشار و نظارت دایمی شوروی ها و برغم جنگ با دشمن مشترک، هر دو جناح خلق و پرچم در سالهای رهبری و حاکمیت کارمل در رقابت و خصومت دایمی به سر می بردند. خلقی ها از

حاکمیت مذکور، مدیریت ناسالم و اشرافی بود که بصورت فزاینده فاصله و شکاف میان حکومت و مردم را عمیقتر می ساخت. حزب دموکراتیک خلق پس از تصاحب حاکمیت در ثور 1357 (اپریل 1978) به جای ایجاد یک نظام سیاسی خدمتگزار و سالم به تشکیل نظام اداری بیروکراتیک پرداخت. رشد بروکراسی به جدایی اعضای حزب از مردم در مسند حاکمیت انجامید. آن حزبی که تا قبل از حاکمیت مدعی نمایندگی از کارگران و دهقانان بود، در زمان حاکمیت به زمامداران و ارباب مردم تبدیل شد. زندگی اشرافی و تجملگرایی بصورت روز افزون دامنگیر حاکمان حزبی در کرسی حاکمیت گردید. ایجاد کیش شخصیت در حزب، فراقسیون بازی، گسترش نظام جاسوسی و اطلاعاتی، توظیف اعضای حزب در کرسی های دولتی بر مبنای روابط با مقامات و فراقسیونهای حزبی، نقش روز افزون سازمان استخباراتی در تعیین جایگاه حزبی و دولتی اعضای حزب، نقش دیدگاه های مشاورین شوروی در صعود و نزول این جایگاه ها سیر رو به افزایش داشت. در حالی که آغاز این و یژگیها به دوره حکومت جناح خلق در زمام داری تره کی و امین برمیگشت، امادر سالهای زمام داری ببرک کارمل عمق و گسترش بیشتریافت. حتا در دوره ی رهبری کارمل در حزب و دولت حزبی به جای اصلاحات در تشکیلات متورم دولتی، کرسی ها و مقام های جدید دولتی تاسطح وزارت برای اعضای حزب ایجاد شد. وزارت اطلاعات و کلتور به سه کمیته

ضعف او در ایجاد وحدت میان دو جناح اصلی حزب است. چرا ببرک کارمل نتوانست اعتماد جناح خلق را علی رغم نبود رهبران اصلی آنها (تره کی و امین) در رهبری حزب کسب کند؟

عدم مؤفقیت کارمل در ایجاد وحدت میان دو جناح پرچم و خلق افزون بر آنکه ریشه در ضعف های رهبری او در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب داشت، به عوامل مختلف داخلی و خارجی دیگر نیز برمیگشت. رهبری کارمل و برتری اقتدار جناح پرچم در حاکمیت نه تنها برای جناح خلق از منظر بافت و ساختار اجتماعی و قومی جامعه سنتی و قبیله‌یی افغانستان قابل پذیرش نبود، بلکه سقوط حاکمیت جناح خلق و سرکوبی بخشی از بدنه این جناح هر چند به نام طرفداران امین موجب کینه و عداوت مجموع این جناح در برابر جناح پرچم و رهبری آن شده بود. بی اعتنائی توأم با بی اعتمادی و انتقام جویی پرچمی هادر روز های نخست فروپاشی حکومت امین و جناح خلق در برابر خلقی ها که ریشه در خصومت پیشین داشت به کینه و دشمنی خلقی ها می افزود. صرف نظر از اینکه ببرک کارمل در مسند رهبری حزب و حاکمیت تا چه حد در برابر جناح خلق احساس انتقام جویی و کینه توزی داشت، اما نفرت و خصومت بسیاری از پرچمی های که تازه از دوران تحقیر، شکنجه و سرکوبی حاکمیت خلقی ها سر بلند کرده بودند مانع اتخاذ سیاست متوازن و بیطرفانه کارمل در رهبری هر دو جناح حزب می شد. کارمل نیز به عنوان رهبر جناح

اقتدار پرچمی ها و محوریت جناح پرچم در حاکمیت ناراض بودند. حتا صالح محمدزیری از جناح خلق که در عالی ترین هیئات رهبری حزب یعنی بیروی سیاسی عضویت داشت هرچند سالها پس از فروپاشی شوروی و سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از برتری پرچم پس از تجاوز شوروی شکایت می کند و می گوید: «باجاوز شوروی، اکثریت مطلق اعضای بیروی سیاسی و کمیته مرکزی خلقی، اعدام، زندانی و بیکار شدند و یابی صلاحیت بودند و کادرها و صفوف خلقی ها حیثیت مامورین عادی و حتی بدتر از آن را داشتند.» (64)

دستگیرپنجشیری یکی دیگر از رهبران جناح خلق نیز منازعه درونی میان دو جناح خلق و پرچم را در سالهای تجاوز نظامی شوروی مورد تأیید قرار می دهد: «آتش پیکار عادلانه ملی فرکسیون خلق، علیه امر و نهی مداخله گران خارجی و باشه های دست آموز آنان، کاملاً خاموش و بی فروغ نگردید و برعکس در تمام دوران حضور نظامی شوروی، فرکسیون خلق بمثابه آتش زیر خاکستر در درون و بیرون حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان و قوای مسلح نفس کشید و قابلیت حیاتی خود را حفظ کرد و سرنوشت خود را با میهن پرستان انقلابی و آگاه جامعه گره زد.» (65)

در حالی که رقابت و خصومت هر دو جناح پرچم و خلق به دشواریهای ببرک کارمل می افزود و از مؤثریت و مؤفقیت او در مسند رهبری حزب و حاکمیت می کاست، نکته قابل پرسش و بحث، ریشه های ناتوانی و

جامعه "سخن می گوید، چنین پیکاری از سوی جناح مذکور در تمام سالهای اشغال نظامی شوروی در افغانستان دیده نشد. برغم آنکه صالح محمدزیری سالپس از فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، جناح خلق را در عرصه اقتدار قربانی تجاوزشوروی می خواند و از بی صلاحیتی کدرها و صفوف خلقی هاسخن می گوید، اما او پس از تجاوز شوروی همچنان عضویت دفتر سیاسی حزب را داشت. جناح خلق در داخل حاکمیت حزب برخلاف ادعای زیری فاقد صلاحیت نبود. خلقی ها در تمام سالهای حضور نیروهای ارتش سرخ شوروی در افغانستان در کنار این نیروها بیشتر از پرچی ها بار جنگ را در دفاع از حاکمیت حزب بدوش می کشیدند. خلقی ها در این سالها مورد حمایت شوروی هابودند و به ویژه نظامیان جناح خلق در ارتش و پولیس در سایه این حمایت به فیصله ها و فرمانهای ببرک کارمل رهبر حزب و فرماندهان پرچی در وزارت های دفاع و داخله نه می گفتند. جارج آرنی خبرنگار رادیو بی.بی.سی می نویسد: «ببرک کارمل در ماه می 1980 هفت قوماندان نظامی خلقی را با افسران طرفدار با وفادار به پرچم تعویض کرد. مگر آن هفت قوماندان فرامین تبدیلی شان را پاره کرده عوض های خود را واپس به کابل فرستادند. تلاش های بعدی به منظور پاک سازی اردو از وجود خلقی ها احساس نفرت بین دو جناح را فزونی بخشید. چند افسر خلقی به اتهام دست داشتن در توطئه ضد رژیم در سالهای 1980 و 1981 دستگیر و زندانی گردیدند. مگر

پرچم نتوانست بر تمایلات انتقام جویانه خود در برابر خلقی ها فایق آید. نه تنها اعضای ارشد خلقی های طرفدار تره کی چون میرصاحب کاروال از رهبری جانبدارانه کارمل در حزب سخن می گویند، بلکه ژنرال محمد نبی عظیمی عضو ارشد جناح پرچم و از هواداران ببرک کارمل به تمایلات جانبدارانه و ارجحیت جناح پرچم و هوا خواهان خودش در رهبری حزب اذعان میدارد و کارمل را ناموفق در تأمین وحدت حزب می خواند: «(ببرک کارمل) باحفیظ الله امین کینه می ورزید و نامبرده را تحقیر میکرد. او امین را عضو سازمان جاسوسی سیا می شمرد و گاهگاهی به تره کی نیز چنین اتهاماتی را وارد می کرد. اما بعدها تره کی را بنیادگذار حزب نامید و شاد روان تره کی خطاب کرد. هیچگاهی در امر وحدت حزبی موفق نشد. در حالی که به آن تظاهر می کرد ولی هواخواهان خود را ترجیح میداد و آنها را پیروان "مکتب سیاسی" خویش یاد می کرد.» (66)

عامل دیگری که به کینه و سرکشی جناح خلق در برابر رهبری ببرک کارمل و اقتدار جناح پرچم میدان میداد، حمایت شوروی ها به ویژه نظامیان شوروی از جناح خلق به عنوان جناح اصلی و مقتدر حزب به خصوص در عرصه نظامی بود. با وجودی که دستگیر پنجشیری از "پیکار عادلانه جناح خلق علیه امرونی مداخله گران خارجی (منظورش شوروی ها است) در درون حزب و دولت و از گره زدن سرنوشت جناح مذکور بامیهن پرستان انقلابی و آگاه

افغانستان افسران خلقی نسبت به پرچی ها دراکثریت اند، درحالی که عملاً چنین نبود.» (69)

از نظر شوروی ها جناح خلق در حزب دموکراتیک خلق به ویژه در ارتش و نیروهای انتظامی و امنیتی اکثریت اعضای حزب رامی ساخت و زمام داران شوروی علی رغم اقتدار جناح پرچم در محور حاکمیت این حزب، حمایت از جناح خلق را در این حاکمیت پیوسته مورد توجه قرار می دادند. آنگونه که مستشار ارشد نظامی شوروی می نویسد: «قدرت در کشور بدست پرچی ها رسید، دقیق تر به دست سران آن. مگر باید در نظر داشت که مقارن با این زمان حزب دموکراتیک خلق نزدیک به 14-15 هزار عضو داشت که 13500 تن آن خلقی بودند (بیشتر در ارتش، نیروهای انتظامی و سازمان اطلاعات و امنیت). اندروپف و رهبران کرملین این نکته را میدانستند و در کار خود همه این چیزها را در محاسبه داشتند.» (70)

درکنار هر عامل دیگری که رهبری ببرک کارمل را در حزب دموکراتیک خلق به چالش می کشاند، حمایت شوروی از جناح خلق در درون حزب و حاکمیت حزبی به تضعیف انگیزه و تمایل جناح مذکور در پذیرش ببرک کارمل به عنوان رهبر هر دو جناح حزب انجامید. سیاست شوروی هادر سالهای دهه هشتاد که جناح پرچم در محور حاکمیت مشترک هر دو جناح خلق و پرچم قرار داشت، سیاست متناقض و دوگانه بود. مستشاران شوروی در افغانستان خودبه خودبه دو جناح مشاور خلقی و مشاور پرچی منقسم شده بودند و هر

به نسبت عدم وجود اسناد مؤثق رها گردیده به واحدهای نظامی شان پس فرستاده شدند که با زیر دست قوماندانان جدیدالانتخاب پرچی و یا در کمیساری های سیاسی خدمت کند.» (67)

مسلم بود که افسران خلقی بدون حمایت وتشویق شوروی ها از فرامین کارمل سرکشی نمی کردند. ریشه هاوانگیزه های این سرکشی رامی توان به خوبی در اظهارات یکی از ژنرالان شوروی دریافت: «نماینده های اتحاد شوروی در کابل، مشاورین نظامی شوروی به هر سویه به کمک مرکز، کارهای زیادی را انجام دادند. در نتیجه آن توانستیم اردو را از پرچی شدن نجات بدهیم که به قسم قطعی خلقی ها از آن رانده شده بودند و افسران خلقی را به اجرای وظیفه تشویق نمودیم.» (68)

سلطانعلی کشتمند نیز انگیزه های سرکشی افسران جناح خلق را در ارتش ناشی از حمایت شوروی ها تلقی نموده و ادعا می کند که «افسران بالا رتبه شوروی ها از بقایای خلقی هادر ارتش دفاع می نمودند.» وی از شکایت ببرک کارمل در نخستین ملاقات با گورباچف (فبروری 1985) نیز سخن می گوید که کارمل با وجود حضور مارشال سکلوف وزیر دفاع شوروی در این مذاکره وزیر دفاع مذکور را متهم به دخالت در امور وزارت دفاع افغانستان کرد. کشتمند می نویسد: «کارمل وی (مارشال سکلوف) را به حیث یک تن از حامیان جدی افسران خلقی می پنداشت و میانه خوبی با وی نداشت. زیرا وی و همکاران او باین عقیده بودند که در صفوف قوای مسلح

باینگونه و انتقادات درون رهبری فراگیر شده بود و البته این مطالب از سوی برخی از اعضای بیروی سیاسی با من نیز در میان گذاشته می شد و من خود نیز شاهد هر عمل و عکس العمل بودم. کارمل و جانبداران وی نه تنها انتقادات متذکره دربالا را وارد نمی دانستند، بلکه متقابلاً رهبران گروه ها را به فراكسیون بازی محکوم می کردند.» (71)

ژنرال نبی عظیمی از رهبران نظامی جناح پرچم و هوادار ببرک کارمل نیز به معضل رهبری او در تأمین وحدت درونی حزب و حتی وحدت جناح پرچم هر چند نه به عنوان ضعف و ناتوانی موصوف اشاره می کند. او از اختلاف میان نوراحمدنور و عبدالوکیل اعضای جناح پرچم در بیروی سیاسی حزب با ببرک کارمل سخن می گوید. افزون بر آنها نجیب الله، کاشتمند، کاویانی، ظهوررزجو عناصر دیگری در رده های بالای رهبری جناح پرچم بودند که با ببرک کارمل در اختلاف قرار گرفتند. (72)

عدم مؤفقیت کارمل به عنوان رهبر حزب در جلوگیری از رقابت و خصومت دو جناح اصلی خلق و پرچم و ناتوانی او در حفظ یکپارچگی درونی جناح پرچم سر انجام به یکی از عوامل داخلی زوال زعامت او در حزب و حاکمیت تبدیل شد.

11- دخالت خارجی در جنگ علیه حاکمیت حزب دمکراتیک خلق:

بدون تردید دخالت خارجی یکی از دشواریها و محدودیت های جدی ببرک کارمل

کدام از جناح مورد نظر خود حمایت می کردند. شوروی ها از یکسو تلاش می نمودند تا از تفرقه و خصومت بیشتر هر دو جناح جلوگیری کنند و از سوی دیگر به تقویت جداگانه آنها در داخل حزب و حاکمیت واحد و مشترک می پرداختند.

اما نکته قابل تأمل و تذکر این است که ناتوانی ببرک کارمل در رهبری حزب دموکراتیک خلق تنها به جلب اعتماد جناح خلق خلاصه نمی شد. نه تنها ببرک کارمل نتوانست به عنوان رهبر حزب وحدت دو جناح اصلی خلق و پرچم را در حزب تأمین نماید، بلکه او مؤفق نشد تا یکپارچگی درونی جناح پرچم را پیرامون زعامت خود حفظ کند. سلطانعلی کاشتمند از اختلاف و نارضایتی رهبری ببرک کارمل در درون جناح پرچم سخن می گوید که در دوران زمام داری او ایجاد شد. او از اعضای رهبری جناح پرچم چون: عبدالوکیل، محمدرفیع، نجیب الله و نجم الدین کاویانی نام میبرد که با شماری از هواداران خود در داخل حزب دیدگاه های متفاوت انتقادی در برابر سیاست و عملکرد رهبر حزب (کارمل) داشتند. وی مینویسد: «در مجموع، جانب داران گروه بندیهای متذکره تشویش هایی را آگاهانه یا ناآگاهانه ابراز میکردند مبنی بر اینکه مبادا اشتباهات گذشته بگونه ای تکرار گردد. آنان به فوتوهای چندین متره ببرک کارمل در جاده ها و عمارات برای اثبات نگرانی خویش از تبارز کیش شخصیت اشاره می نمودند.

بستر مساعد و مناسب داشت. قبل از همه زمام داران دولت حزب دموکراتیک با عملکردهای خویش از نخستین روز حاکمیت زمینه های چنین بستر مساعد دخالت خارجی را بدست خود هموار کردند. معهذاً شوروی در دفاع از حکومت حزب دموکراتیک خلق اهداف این دخالت را برآورده نساخت.

رویه‌مرفته دخالت خارجی در جنگ علیه حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به ویژه پس از اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی که رهبری بپرک کارمل را در حزب و حاکمیت در پی داشت یکی از موانع مهم در مسیر موفقیت و مشروعیت زمام داری بپرک کارمل بود. قابل تذکر میدانم که موضوع دخالت خارجی علیه دولت حزب دموکراتیک خلق در کتاب "نهضت اسلامی، دولت مجاهدین و امارت طالبان" که آماده چاپ می شود، به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

واکنش ها و تأثیرات تجاوز و اشغال نظامی شوروی الف- واکنش های خارجی:

واکنش کشورهای خارجی، نهادها و سازمانهای بین المللی در برابر تجاوز نظامی شوروی بر افغانستان تند و صریح بود. دولت های ایالات متحده امریکا و کشورهای اروپایی بیشتر از سایرین بایورش و حضور نظامی شوروی در افغانستان به مخالفت برخواستند. مخالفت بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی با این تجاوز نیز شدید بود. حتی کشورهای جهان سوم و جنبش

و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در مسیر استحکام ریشه ها و پایه های این حاکمیت بود. دنیای غرب و سرمایه داری به رهبری ایالات متحده امریکا و کشورهای اسلامی به ویژه عربستان سعودی و پاکستان از متحدین امریکا نقش اصلی را در روند این دخالت داشتند. این کشورها مراجع اصلی اکمال کننده جنگ مجاهدین و احزاب اسلامی علیه دولت حزب دموکراتیک خلق و قوای شوروی بودند. شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیز به عنوان یک طرف دیگر دخالت در جنگ افغانستان برغم آنکه در حمایت از حکومت کارمل قرار داشتند دشواری ها کارمل را در مسند حاکمیت بیشتر و پیچیده ترمی کردند. زیرا نکته بسیار مهم و قابل ارزیابی در مورد دوطرف دخالت خارجی در افغانستان بررسی زمینه های مساعد و بستر مناسب این دخالت ها است. اگر دخالت خارجی به عنوان یک فکتور مهم جنگ در دفاع از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و علیه این حاکمیت به بحث و بررسی گرفته شود، زمینه ی این دخالت در دفاع از دولت حزب دموکراتیک خلق از سوی شوروی و دولت های سوسیالیستی هم پیمانش نامساعد بود. استدلال شوروی و حزب دموکراتیک خلق در مورد حضور قوای شوروی و حمله نظامی بر افغانستان برای بسیاری از مردم در جامعه سنتی و متدین افغانستان قابل پذیرش نبود. بر عکس تشویق و حمایت دخالت خارجی در جنگ علیه این قوا و علیه حکومت مورد حمایت آن در افغانستان

تجاوز نظامی شوروی برافغانستان گسترش یافت. "هارولد براون" وزیر دفاع امریکا در جنوری 1980 از چین بازدید به عمل آورد و همسویی چین کمونیست را در پشتیبانی از جنگ مجاهدین علیه نیروهای شوروی و دولت موردمحایت شان در افغانستان جلب کرد.

اعتراض علیه تجاوز شوروی را در سطح بین المللی، ایالات متحده امریکا رهبری و سازماندهی کرد. جیمز کارتر رئیس جمهور ایالات متحده در هشتم جنوری 1980 این تجاوز را بزرگترین تهدید برای صلح پس از جنگ دوم جهانی خواند. او با رهبران بسیاری از کشورهای غربی و اسلامی متحد امریکا تماس گرفت و خواستار مساعی مشترک در برابر تجاوز شوروی بر افغانستان شد. همچنان رئیس جمهور امریکا در پیامی از برژنف زمامدار شوروی خواست تا نیروهای شوروی را از افغانستان بیرون بکشد. او در این پیام هوشدار داد که عدم خروج قوای شوروی از افغانستان تأثیر ناگواری بر مناسبات دو کشور خواهد گذاشت. رئیس جمهور امریکا واکنش رسمی و علنی خویش را در برابر تجاوز شوروی با وضع تعذیرات ششگانه اقتصادی علیه شوروی به نمایش گذاشت. این تعذیرات عبارت بود از: تعلیق مبادلات فرهنگی و اقتصادی، اعمال قیودات شدید بر مناسبات بازرگانی با شوروی، ایجاد ممانعت در برابر امتیازات کشتی های ماهیگیری شوروی در آب های امریکا، لغو فروش 71 میلیون تن غله به شوروی که سپس برداشته شد و تحریم بازی

غیرمتعهدها که در میان آنها تمایلات همسویی با شوروی و مخالفت با کشورهای غربی وجود داشت حمله شوروی را سرزنش کردند.

یکی از تأثیرات تجاوز نظامی شوروی در سطح بین المللی ایجاد همفکری و اتخاذ مواضع مشترک در میان دولت های ناهمسو و حتی متخاصم بود. بسیاری از کشورهای عربی و کشور اسرائیل به مثابه دشمنان دیرین علیه تجاوز نظامی شوروی موضع مشترک گرفتند. جمهوری اسلامی ایران که در دشمنی با ایالات متحده امریکا و اسرائیل قرار داشت در تمام مجامع بین المللی دارای موضع یکسان علیه دخالت نظامی شوروی بودند. حتی برخی از دولت های سوسیالیستی دوست شوروی و احزاب چپ سوسیالیست و کمونیست در کشورهای مختلف با حمله نظامی شوروی بر افغانستان ابراز مخالفت نمودند. احزاب کمونیست بلژیک، انگلستان، ایتالیا، اسپانیه، سویدن، فرانسه، پرتغال و برخی کشورهای دیگر اروپایی و آسیایی از لشکرکشی شوروی بر افغانستان انتقاد کردند و خواستار بازگشت قوای شوروی شدند. جمهوری خلق چین برای نخستین بار در دوران حاکمیت کمونیست ها با ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی در یک جبهه واحد علیه شوروی قرار گرفت؛ در حالی که دولت کمونیست چین در جنگ ویتنام از متحدین اصلی شوروی علیه نیروهای امریکایی بود و در شکست تجاوز واشغال امریکا در ویتنام نقش اساسی داشت. روابط میان ایالات متحده و چین پس از

23 جنوری 1980 در کانگریس امریکا ایراد شد. کارتر در اظهارات خود تأکید کرد که نتیجه هجوم شوروی بر افغانستان شوروی ها را در یک موقعیت تهاجمی قرار داده است. و آنها از این موقعیت می توانند منافع و امنیت ملت امریکا را تهدید کنند. کارتر گفت که اشغال افغانستان، منابع حیاتی نفتی خلیج فارس را در دسترس و تیر رأس شوروی قرار داده است و پاکستان به عنوان کشوری دارای اهمیت سوق الجیشی به میدان این تهدید کشانده شده است. و رئیس جمهور امریکا در مقابله با چنین تهدیدی گفت: «باید موقف ما کاملاً روشن باشد. کوشش هر قدرت خارجی به منظور تسلط در منطقه خلیج فارس در حکم حمله ای بر منافع حیاتی امریکا پنداشته خواهد شد و چنین یک حمله باهروسیله ضروری بشمول قوای نظامی، دفع خواهد شد.» (73)

واکنش تند امریکایی هابرای زمام داران مسکو وبه ویژه برای برژنف رهبر حزب کمونیست شوری غیرقابل پیشبینی و شگفت انگیز بود. حتا برژنف عکس العمل اولیه رئیس جمهور ایالات متحده امریکا را زود گذرمی پنداشت. او در برابر این تقاضای "اناتولی دوبرینین" Anatoly dobrynine سفیر شوروی در امریکا که: «کارتر را تحت نظر بگیرد. او به فیلی می ماند که در مغازه چینی فروشی قرار گرفته است، گفت: او در کارش جدی نیست. همه چیز تا سه یا چهار هفته تمام خواهد شد.» (74)

شوروی ها که واکنش تند امریکایی ها را در محاسبه خود نگنجانده بودند

های المپیای بین المللی در تابستان 1980 در مسکو. اما واکنش غیررسمی ایالات متحده امریکا حمایت از جنگ مجاهدین علیه نیروهای شوروی و حکومت حزب دموکراتیک خلق بود. امریکا در تمام سالهای دهه هشتاد میلادی ابعاد این حمایت را بصورت فزاینده گسترش داد و سیاست ایالات متحده در این مورد بگونه غیر علنی از طریق سازمان استخباراتی آن کشور شکل گرفت. سازمان جاسوسی امریکا C.I.A در همسویی با سازمانهای جاسوسی کشورهای دوست و متحد خود به ویژه سازمان استخبارات نظامی پاکستان (I.S.I) و سازمان اطلاعات عربستان سعودی مجری سیاست های غیر رسمی و غیر علنی دولت ایالات متحده شد.

یکی از نکات قابل بررسی در واکنش تند ایالات متحده امریکا به انگیزه ها و عوامل این واکنش بر می گردد. در حالی که امریکایی ها افغانستان را مدت ها قبل شامل حوزه نفوذ و منافع شوروی تلقی می کردند، چرا آنها با شدت در برابر هجوم شوروی به مخالفت برخاستند؟ صرف نظرازموجودیت هر عامل دیگری، عمده ترین انگیزه این واکنش به نگرانی آنها از گام های بعدی شوروی در تهاجم به مناطق نفت خیز شرق میانه بود. ترس امریکایی ها از یورش نظامی شوروی بر افغانستان ناشی از اشغال افغانستان نبود. ریشه های اصلی این ترس به موقعیت تهاجمی شوروی برمیگشت. این نگرانی به روشنی در بیانیه سالانه رئیس جمهور ایالات متحده انعکاس یافت که در

در تمام این نشست ها اکثریت اعضا به خروج قوای شوروی رأی می دادند. در تمام جلسات بعدی سالیانه نیز تعداد موافقین خروج قوای شوروی در مجمع عمومی ملل متحد همچنان افزایش می یافت. در 20 نوامبر 1980، 111 کشور، در 11 نوامبر 1981، 116 کشور، در 29 نوامبر 1982، 114 کشور، در 23 نوامبر 1983، 116 کشور، در 15 نوامبر 1984، 119 کشور، در 13 نوامبر 1985، 122 کشور، در 5 نوامبر 1987، 122 کشور و در دهم نوامبر 1987، 123 کشور به خروج قوای رأی دادند. (75)

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در فبروری 1980 و سپس در مارچ 1984 با تصویب قطع نامه ای خواهان خروج نیروهای شوروی گردید. محکمه دایمی ملل متحد در اول می 1980 در شهر ستوکهولم سویدن لشکر کشی شوروی را غیر قانونی و تجاوز خواند.

بازار مشترک اروپا (EEC) در 15 جنوری 1980 و سپس کشورهای جنوب شرق آسیا (Asean) نیز در نشست های رسمی خود به تقبیح تجاوز شوروی پرداختند. کشورهای غیر متعهد نیز در نشست های رسمی خود موضع مخالف با تجاوز شوروی اتخاذ کردند. در کنفرانس سران این جنبش در سال 1981 که در دهلی نو دایر شد به خروج نیروهای خارجی تأکید به عمل آمد.

ب- عکس العمل در داخل:

سلطان علی کاشمندی از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق که در مرحله استیلا و اشغال نظامی شوروی در ریاست شورای

نتوانستند امریکایی ها را مطمئن بسازند که حضور نظامی آنها در افغانستان تهدیدی برای منافع امریکایی ها در شرق میانه و آبهای گرم نیست. و شاید امریکایی ها که پای روس ها را گرفتار دام پیچیده ای یافتند دیگر نیاز به پذیرش این اطمینان نداشتند.

واکنش رسمی دولت های اروپایی هرچند در مخالفت صریح با تجاوز نظامی شوروی انعکاس یافت اما مساوی با خشم امریکایی ها نبود.

واکنش کشورهای اسلامی به ویژه کشورهای دوست و متحد امریکا علیه تجاوز شوروی بر افغانستان نیز تند و صریح بود. کشورهای اسلامی با انعقاد کنفرانس وزیران خارجه از 27 تا 29 جنوری 1980 در اسلام آباد و مطالبه خروج فوری قوای شوروی به سرعت واکنش رسمی و سیاسی خود را به نمایش گذاشتند.

سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین المللی نیز به تقبیح تجاوز نظامی شوروی پرداختند. نخستین جلسه شورای امنیت ملل متحد که در هفتم جنوری 1980 دخالت نظامی شوروی را تأسف بار خواند از سوی شوروی ویتو شد. اما اعضای مجمع عمومی ملل متحد در اولین نشست اضطراری خود خواستار خروج فوری قوای شوروی شدند که با 104 رأی موافق اعضاء مورد توافق قرار گرفت. در این اجلاس 18 کشور رأی ممتنع و 18 کشور رأی مخالف دادند. این مطالبه در نشست های سالانه مجمع عمومی ملل متحد تا خروج قوای شوروی پیوسته تکرار می شد.

آوردند. کلمه "شوروی" با گرمی خاص استعمال میگردید.» (77)

آیا واقعاً مردم افغانستان، به قول ژنرال ارتش سرخ شوروی "غربا و خیرخواهان" و به قول سلطانعلی کشتمند "مردم عادی و اکثریت خاموش" از ورود و حضور نیروهای شوروی استقبال کردند؟

ژنرال شوروی نمایش های رسمی و دولتی حزب دموکراتیک خلق را که برای ورود سربازان شوروی هورا می کشیدند بخشی از اراده و دید مردم تلقی می نماید. سلطانعلی کشتمند نیز با چنین توهمی در مورد استقبال مردم از تجاوز و اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی سخن می گوید. او شور و استقبال جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را از حضور قوای شوروی که در نتیجه آن شمار کثیر زندانیان پرچی با آزادی از زندان پلچرخي بلا فاصله به کرسی اقتدار نشستند به تمام زندانیان آزاد شده و مردم عادی تعمیم میدهد؛ در حالی که بسیاری از زندانیان سیاسی متعلق به گروه های اسلامی و جریانهای راست و چپ مخالف شوروی (مائوئیست ها) حتی پس از رهایی از زندان در صف مخالفت و مقاومت علیه حضور نیروهای شوروی و دولت حزب دموکراتیک خلق قرار گرفتند. حتی در داخل حزب دموکراتیک خلق وحدت نظر در پذیرش و استقبال از لشکرکشی و حضور نظامی شوروی وجود نداشت. در حالی که شاخه حفیظ الله امین در جناح خلق برغم دعوت امین از ورود نیروهای شوروی قربانیان اصلی این

وزیران قرار گرفت معتقد است که مردم عادی و اکثریت خاموش در داخل از تغییرات جدید با خشنودی استقبال کردند. وی می نویسد: «در میان این اکثریت عظیم، خانواده های قربانیان جنگ و مقاومت ورژیم استبداد و اختناق، آنانیکه مستقیم یا غیرمستقیم زیان دیده بودند، زندانیان آزاد شده، اعضاء و هواداران حزب دموکراتیک خلق افغانستان، احزاب و سازمانهای سیاسی مترقی و اجتماعی و غالب روشنفکران شامل بودند. خوشنودی، به پیشواز گرفتن و پشتیبانی این گروه های مردم چنان گسترده بود که اصلاً به مسئله حضور نیروی شوروی در کشور توجهی نداشتند و حتی در آغاز همکاری آنها تا حدود معینی برای برانداختن اهریمن داخلی از اریکه قدرت لازمی و یگانه راه می شمردند.» (76)

ژنرال بگدانف از ژنرالان نیروهای شوروی در افغانستان نیز از استقبال گرم مردم در نخستین روزهای ورود نیروهای شوروی سخن می گوید: «داخل شدن قطعات اتحاد شوروی در مناطق افغانستان، در اوایل از طرف مردم افغانستان خصوصاً توسط غربا و خیرخواهان استقبال گرم گردید و کوشش می نمودند که با آنها در تماس شوند. مردم میخواستند از زندگی مردم اتحاد شوروی باخبر شوند و مردم امیدوار شدند که قوت های اتحاد شوروی برای خاموش نمودن جنگ کمک مینماید. صلح و آرامی را در افغانستان به ارمغان می

دعوت بودند، فراکسیون تره کی در میان خلقی ها علی رغم مشارکت در قدرت با جناح پرچم نیز از حضور نیروهای شوروی ناخشنودی داشتند. هرچند که آنها تا پایان حضور نیروهای شوروی به مثابه همراهان وفادار این نیروها در جنگ مشترک علیه مجاهدین باقی ماندند. اسدالله سروری که از هواداران خلقی تره کی در نخستین روزهای رهبری ببرک کارمل در حزب و دولت مقام دوم را بدست آورد خواهان بازگشت نیروهای شوروی بود: «او (سروری) در اوایل سال 1980 به صورت علنی میگفت که عساکر شوروی باید قدرت را به "آنها" (خلقی ها) سپرده و به میهن خود برگردند.» (78)

فرار گسترده سربازان از قطعات ارتش افغانستان نخستین واکنش جدی در داخل دولت بود که در مخالفت با تجاوز و حضور نظامی شوروی انجام یافت. فرار سربازان از ارتش و اجتناب جوانان واجد سن سربازی از شمولیت در ارتش به حدی گسترده بود که در جنوری 1980 اولین ماه اشغال نظامی شوروی از مجموع 59000 تن واجد شرایط سربازی تنها 875 نفر حاضر شدند تا به ارتش جذب شوند. در سال بعدی دولت مجبور شد تا سن سربازی را از 22 به 20 تقلیل بخشد و مدت سربازی را از دو سال به دو سال و شش ماه بالا ببرد و افراد دوره احتیاط را نیز به خدمت در ارتش فرا بخواند.

علی رغم آنکه مهاجرت مردم از مناطق روستایی به شهرها به خصوص در پایتخت زمینه را برای سربازگیری مساعد ساخت

اما دولت همچنان به مشکل جذب و فرار سربازان از ارتش روبرو بود. فرار سربازان از ارتش در تمام سالهای دهه هشتاد ادامه یافت. هر چند میزان فرار سربازان و نظامیان غیرحزبی در ولایات مختلف و مراکز نظامی متفاوت بود. در ولایات هم مرز با کشورهای ایران و پاکستان و به ویژه پاکستان این فرار پیوسته سیر روبه افزایش داشت. البته میزان فرار در ولایات دیگر کمتر از آن نبود. بگونه مثال در ولایت غزنی: «فرقه (لشکر) 14 پیاده مستقر در غزنی در سال 1984 (1363) به تنهایی از مجموع شمار 2500 نیرو، 1640 مورد فرار از خدمت را داشت.» (79)

تشدید و گسترش جنگ علیه دولت حزب دموکراتیک خلق در ایام لشکرکشی شوروی و نخستین روزهای زمام داری ببرک کارمل یکی دیگر از واکنش های داخلی در برابر یورش نظامی شوروی بود. علی رغم همزمانی ورود نیروهای شوروی با فصل سرد زمستان، جنگ علیه دولت و نیروهای شوروی در اطراف و ولایات تشدید یافت. تعداد زیادی از مراکز ولسوالی ها و علاقه داری ها در ماه های جدی و دلو 1358 (جنوری و فیبروری 1980) به تصرف مخالفین دولت که سپس به مجاهدین معروف گردیدند، در آمد. ولسوالی های رستاق، اشکمش، خواجه غار و سپس شهرتالقان (20 جدی 1358 بگونه مؤقت) در ولایت تخار، ولسوالی های خوست و فرنگ، اندراب، نهرین و قرار گاه فرقه 20 در ولایت بغلان، ولسوالی دشت

تشکیل می داد. در حالی که این مهاجرت پس از کودتای ثور 1357 آغاز یافته بود. برخی از پژوهشگران این مهاجرت را بزرگترین مهاجرت های تاریخ تلقی کرده اند: «پس از کودتای اپریل 1978 یکی از بزرگترین مهاجرت های که تاریخ به خود دیده آغاز می شود. در اکتبر 1978 یکصد و نود هزار پناهنده افغانی در پاکستان وجود داشته و در فردای دخالت شوروی به رقم پنجمصد هزار رسید.» (82)

رویه مرفته عکس العمل عمومی در برابر تجاوز نظامی شوروی در داخل افغانستان مثبت نبود. صرف نظر از اینکه مخالفت با حضور قوای شوروی در نتیجه دخالت کشورهای خارجی گسترش یافت و یا این مخالفت ناشی از عقب ماندگی جامعه و سوء استفاده از اعتقادات و احساسات دینی مردم تلقی می شد، تجاوز و حضور نظامی قوای شوروی از همان آغاز مورد استقبال مردم عادی و گروه های مختلف روشنفکری و سیاسی بیرون از حزب دموکراتیک خلق قرار نگرفت.

ج- واکنش در درون جامعه شوروی:

علی رغم آنکه رژیم توتالیتر شوروی هیچ فرصتی را برای بیان آزاد افکار چه در درون جامعه و چه در داخل حزب کمونیست و دولت در مسایل مهم نمیداد و حقایق تجاوز نظامی به افغانستان را مخفی نگه میداشت، این تجاوز واکنش هایی را در درون جامعه برانگیخت. مسلم بود که این واکنش ها به مشکل مجال انعکاس می یافت.

ارچی، خان آباد و امام صاحب در ولایت قندز، ولسوالی علیشینگ و زندان مهترلام در ولایت لغمان در این دوماه نخست به تصرف مجاهدین درآمدند. علاوه بر تشدید جنگ، فرار و مهاجرت از افغانستان به ویژه از ولایات هم مرز با پاکستان افزایش یافت. ژنرال بوریس گرموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان از گسترش فزاینده جنگ سخن می گوید: «برخوردهای مسلحانه در واپسین روزهای جنوری آغاز گردیده و با گذشت هر هفته هرچه بیشتر شدت می یافتند. تنها حکومت افغانستان و ادارات محلی دولت یعنی اشخاص برگماشته از سوی کارمل از ما پشتیبانی می کردند.» (80)

اعتصاب و تظاهرات مردم شهر کابل در سومین ماه اشغال نظامی (فبروری 1980، حوت 1358) و سپس تظاهرات شاگردان و محصلان معارف که از سوی حکومت ببرک کارمل و شوروی ها سرکوب گردید از نخستین و جدی ترین واکنش های مخالفت مردم در پایتخت علیه حضور نیروهای شوروی بود. ژنرال محمدنبی عظیمی که تا نخستین روز قیام شهریان کابل (3 حوت 1358) قوماندان فرقه 7 (ریشخور) بود، این قیام را نشان تجرید و انزوای دولت ببرک کارمل از مردم می خواند: «قیام کابل (حوت 1358) تجرید و انزوای دولت ببرک کارمل را از مردم نشان میداد و نمایانگر وابستگی دولت به قوت های شوروی بود.» (81)

افزایش و گسترش فرار و مهاجرت مردم پس از اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی پیامد دیگر این تجاوز و اشغال را

مخالفت و نارضایتی با تجاوز نظامی در درون حزب و دولت و در داخل ارتش سرخ نیز از همان روزها و ماه های نخست به ظهور رسید. هرچند که این منتقدین و مخالفین در داخل حزب و دولت به ندرت حاضر می شدند تا خطر اظهارانتقاد و مخالفت را بپذیرند. انتقاد و مخالفت در درون حزب و دولت از حلقه های کوچک و افراد معدود فراتر نمی رفت. حتی اگر دیدگاه های انتقادی از سوی ژنرالان قدرتمند ارتش در سطوح بالای رهبری حزب و دولت ارائه می گردید مورد توجه واقع نمی شد. نامه مارشال استینوف وزیر دفاع شوروی نیز به دفتر سیاسی حزب کمونیست مورد بحث و ارزیابی بیرونی سیاسی قرار نگرفت. مارشال استینوف که اشتباه و نا کارآیی حمله نظامی شوروی را در گزارش ژنرالان ارتش سرخ از داخل افغانستان دریافت میکرد در فروری 1981 برنامه ای به یکی از اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی نوشت: «هیچ راه حل نظامی برای جنگ افغانستان وجود ندارد. و باید در جستجوی یک راه حل سیاسی و دیپلماتیک برای خلاصی از بحران بود...» (83)

اما واکنش مخالفت با تجاوز نظامی و اشغال افغانستان در درون جامعه شوروی با گذشت زمان و افزایش تلفات نیروهای شوروی در جنگ گسترش یافت و در نیمه دوم دهه هشتاد علنی گردید. دولت شوروی در نخستین سال اشغال افغانستان در صدد آن بود تا با پنهان نگهداشتن حقایق جنگ، جامعه شوروی را از تأثیرات این جنگ

با وجود آن، ابراز مخالفت جمعی از دانشمندان و پژوهشگران شوروی با ارسال نامه ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نخستین واکنش در درون جامعه شوروی بود. در این نامه که در بیستم جنوری 1980 نگاشته شده بود حمله نظامی شوروی بر افغانستان یک اقدام نادرست و به ضرر اتحاد شوروی ارزیابی گردید.

دومین واکنش مخالفت با تجاوز نظامی شوروی که صدای آن از داخل شوروی به بیرون بر آمد، اعتراض شدید اندری سخاروف Andrei Sakharov دانشمندهسته ای شوروی بود. او در تابستان 1980 نامه ای را عنوانی برژنف زمام دار شوروی و رهبران دولت های عضو دایمی شورای امنیت ملل متحد نوشت. سخاروف در این نامه حمله نظامی شوروی را تهدید برای امنیت جهان خواند که موجب رقابت های بزرگ می شود. وی در این نامه پیشنهاداتی را مطرح کرد که بیطرفی افغانستان، انتقال حکومت از بپرک کارمل به یک شورای مؤقت و سپس برگزاری انتخابات جدید تحت نظارت ملل متحد بخشی از طرح او را تشکیل میداد. سخاروف سپس از سوی دولت شوروی به گورکی در داخل قلمرو شوروی تبعید شد. اما در دوران زمام داری گورباچف که فضای باز سیاسی بوجود آمد و او به مجلس نمایندگان شوروی راه یافت در جون 1989 در حضور گورباچف رهبر حزب کمونیست و زمام دار شوروی، تجاوز نظامی شوروی را بر افغانستان یک عمل جنایتکارانه خواند.

نداشت، از این رو وظایف معینی هم به آنان داده نشده بود. طی سراسر سالهای حضور سپاهیان در افغانستان در برابر آنان وظایفی در عرصه سرکوب و نابودی کامل مجاهدان که بر اساس آن می شد طرح واحدی را برنامه ریزی کرد و در هماهنگی با آن تصمیم گرفته می شد به کدام پیمانان نیرو و وسایل برای این کار لازم است، قرار داده نشده بود. عملاً تمام وقت، وظایف جزا، گاهی هم وظایف "بدیهه یی" در عرصه سرکوب خطرناکترین گروه های شورشیان و در بیشتر موارد بنا به خواهش رهبران افغان مطرح می گردید.

«(84)

ژنرال والنتن ورنینکوف G.Valentin varenikov یکی از قوماندانان عمومی قوای شوروی در افغانستان دونیم دهه پس از لشکرکشی شوروی می گوید: «مادر آغاز تصوری کردیم که سربازان ما در گارنیزون های شهرهای بزرگ جابجا شده وظیفه حفاظت از تأسیسات مختلف را بدوش خواهیم داشت و در عملیات نظامی سهم نخواهیم گرفت. اما این کار در نتیجه توطئه ها و حملات بر عساکر مقابل عملی نبود. جنگ مانند توپ برفی به چرخش افتید. با وجود این ما در برابر خویش وظیفه پیروزی و بدست آوردن چیزی را قرار نداده بودیم.» (85)

محمدنبی عظیمی از ژنرالان مقتدر در دولت حزب دموکراتیک خلق در سالهای اشغال افغانستان نیز از عدم برنامه و اراده قوای شوروی در فعالیت های محاربه ای سخن می گوید: «عجالتاً همین قدر باید دانست که اردوی 40 با وصف اتخاذ تدابیری برای

و از بروز نارضایتی و مخالفت ناشی از کشته شدن سربازان شوروی بدور نگهدارد. رسانه های جمعی در شوروی که در کنترل حزب کمونیست و دولت شوروی قرار داشتند مصروفیت سربازان و نظامیان شوروی را در سال 1980، شرکت در نوسازی و پیشرفت افغانستان چون: اعمار پل، مکاتب، کلنیک های صحتی، نهال شانی و غیره می خواندند. سال بعدی 1981 در مطبوعات شوروی از پیروزی ها و قهرمانی های سربازان شوروی در عملیات رزمی سخن زده شد. اما در سالهای پسین و به خصوص در نیمه دوم دهه هشتادپنهانکاری حقایق جنگ از جامعه برای دولتمداران شوروی مشکل بود.

موقعیت و عملکرد نیروهای شوروی در افغانستان

1- اهداف و وظایف:

یکی از نکات مورد بحث که بسیاری از نظامیان شوروی سابق پس از خروج نیرو های شان از افغانستان مطرح کردند، ماموریت نامشخص این نیروها به ویژه در عرصه وظایف محاربه ای بود. آیا واقعاً قوای شوروی در افغانستان ماموریت نظامی نداشتند؟ ژنرال محمود قاریف که مشاور ارشد نظامی نجیب الله آخرین زمامدار دولت حزب دموکراتیک خلق در سالهای 1989 و 1990 بود می نویسد: «نزد رهبران سیاسی و نظامی شوروی اندیشه معین سیاسی و استراتژیک و طرح هدفمندانه کاربرد نیرو در افغانستان وجود نداشت. اهداف معینی از اعزام نیرو به افغانستان وجود

از خود دفاع کنند: «فکراولیه (در اوایل 1980) آن بود که شهرهای مهم و نقاط استراتژیک به اشغال ارتش سرخ درآید و کنترل مناطق اطراف به دوش متحدان افغان آن گذاشته شود. براساس این فرضیه پس از حدود شش ماه که نیروهای مسلح افغانستان ترمیم می شد و دولت جدید موقعیت خود را تحکیم می کرد، سپاه چهل شوری می توانست این کشور را ترک کند. اما این پروژه از واقعیت به دور بود، چراکه ساده انگاری بود اگر تصور می شد که نیروهای دولت افغانستان درچنین مدت کوتاهی بتوانند خود را ترمیم کنند. در واقع آنچه روی داد برعکس این تصورات بود.» (87)

2- پایگاه و کمیت نیروها:

نیروهای شوروی که افغانستان را مورد هجوم و اشغال قرار دادند ارتش چهل شوری نام گرفتند. نیروهای معدود دیگر نیز خارج از ارتش چهل شوری در افغانستان مستقر بودند که شامل یک فرقه (لشکر) و دو غند (هنگ) می شدند. بسیاری از قطعات ارتش چهل شوری از پایگاه ها و مراکز اصلی شان در کشورهای آسیای میانه (جمهوریت های اسبق شوروی) انتقال یافتند. این ارتش در اوایل هجوم به افغانستان از هشتاد هزار سرباز و افسر تشکیل یافته بود که سپس این رقم در سالهای 1981 و 1982 به یکصد و بیست هزار نفر رسید. اما در طول 3335 روز اشغال بر مبنای آمار برخی منابع خارجی یک میلیون سرباز و افسر

اقامت طولانی هنوز نمیدانست که تا چه موقعی در افغانستان خواهد بود و به همین خاطر نمی خواست خود را در جنگ های داخلی افغانستان داخل سازد.» (86)

در حالی که یورش ده ها هزار نیروی نظامی شوروی با ادعای عدم برنامه و اراده برای دخالت در جنگ همخوانی ندارد و به نظر می رسد که بیشتر تناقض گویی در توجیه ناکامی ماموریت این نیروها باشد، اما این تناقض بخشی از تجاوز و اشغال را نیز منعکس می سازد. زمام داران شوروی تا تسلط حفیظ الله امین بر حزب و دولت، برنامه ای در حمله بر افغانستان نداشتند. آنها چند بار به تقاضای اعزام قوا از سوی امین و تره کی نه گفتند. سپس طرح حمله نظامی جهت سرنگونی امین در یک اقدام شتابزده رویدست گرفته شد که پس از آن استراتژی نظامی این نیروها تنظیم نشده بود. افزون بر آن، طراحان و دستور دهندگان تجاوز نظامی واکنش شدید ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی را درست پیش بینی نکرده بودند که پای آنها را در یک جنگ وسیع پارتیزانی می کشانند. ظرفیت و توانایی زمام داران حزب دموکراتیک خلق را در تأمین مشروعیت و گسترش پایه های اجتماعی قدرت خویش نیز به درستی ارزیابی نکرده بودند. مسکو می پنداشت که دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل با ایجاد یک جبهه وسیع سیاسی از میزان مخالفت و جنگ خواهد کاست و نیروهای دولت افغانستان خواهند توانست بدون مشارکت مستقیم ارتش سرخ

گورباچف، ضعف دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ناتوانی نیروهای شوروی را بدوش ببرک کارمل گذاشت و خواستار خروج قوای شوروی از افغانستان بود.

در حالی که مقرر فرماندهی ارتش چهلیم در قصر تپه تاج بیک محل قبلی اقامت حفیظ الله امین قرار داشت، قطعات مختلف ارتش در سایر مناطق پایتخت، فرودگاه های کشور و در مناطق مختلف برخی ولایات استقرار یافتند. فرقه 105 هوابرد یا دیسانت هجومی ارتش چهلیم شوروی در فرودگاه کابل، خیرخانه، بالاحصار، کلوپ عسکری و قصر ریاست جمهوری جابجا شد. فرقه 5 موتوریزه، غند (هنگ) 191 زرهی و یک کندک (گردان) راکت در شنند، فرقه 201 موتوریزه در قندز، فرقه 66 و فرقه 108 تفنگدار در بگرام، کندک 860 زرهی در مزار شریف، کندک 107 زرهی در غزنی استقرار یافت. لوای 66 و 70 زرهدار در ننگرهار و قندهار و یک لوا در گردیز جابجا شد. و قطعات متعدد دیگر در مناطق مختلف که اهمیت استراتیژیک داشتند استقرار یافتند. (90)

سوق و اداره آتش چهلیم اگر چه از کابل انجام می گرفت اما ریاست ستاد مشترک قوای شوروی از مسکو بصورت مداوم با آن در تماس بود و مستقیماً آنرا قوماندان می کرد.

3- تسلیحات:

نیروهای شوروی در افغانستان با سلاح متنوع و پیشرفته مجهز بودند. جدیدترین سلاح های را که تا آن زمان آزمایش نشده

شوروی به نوبت در افغانستان وظایف محاربوی انجام دادند. در حالی که یکی از ژنرالان مسئول نیروهای شوروی در افغانستان این تعداد را 525190 تن وانمود می کند. (88)

ارتش چهلیم شوروی از دو بخش قوای هوایی و زمینی با این ساختار رزمی تشکیل یافته بود:

«نیروهای زمینی شامل 4فرقه (فرقه یا لشکرهای 108، 5 و 210 زرهدار و 103 کماندو). سه لوای مستقل (تیپ)، لواهای 66 و 70 زرهدار و 56 تفنگدار.

سه غند (هنگ) مستقل، (غند های 191 و 860 زرهدار و غند 345 کماندوهای چترباز.

نیروهای هوایی شامل: 6 غند هوایی، (غند 115 شکاری، غند 136 شکاری-بم افکن، غند 50 شکاری، غندهای 181، 280 و 292 هوابرد) و 4 کندک چرخبال هوایی رزمی و ترانسپورتنی (کندک های 146، 335، 263 و 302) (89)

قوماندانی عمومی نیروهای شوروی را در آغاز، مارشال سه کلوف معاون وزارت دفاع، سپس مارشال اخرمیوف معاون رئیس ستاد مشترک وستژنرال (ارتشبد) ورنینکوف بدوش داشتند. مارشال سه کلوف بعداً وزیر دفاع شوروی تعیین شد. مارشال اخرمیوف که ریاست ستاد مشترک ارتش شوروی دست یافت یکی از مشاوران نظامی گورباچف و یکی از نظامیان کودتای آگست 1991 علیه گورباچف بود که پس از شکست کودتا خود کشی کرد. ژنرال ورنینکوف که در شوروی به ریاست ستاد مشترک ارتش و معاون وزارت دفاع رسید در سالهای رهبری

نظامی خود از سلاح کیمیاوی نیز استفاده کردند. مین یکی دیگر از سلاح شوروی ها در افغانستان بود. (92)

4- ا کمالات:

نیروهای شوروی در افغانستان نیاز مندی های لوژیستیکی و نظامی خود را به آسانی تأمین می کردند.

همجواری شوروی با افغانستان آنها را قادر می ساخت تا نیروهای خود را از راه زمین و هوا ا کمال کنند. حملات نیروهای مجاهدین در مسیر شاهراه های که کابل را به مرزهای جنوبی شوروی متصل می ساخت مانع بسیار جدی در برابر ا کمالات نظامی نیروهای آنها ایجاد نمی کرد. شوروی ها آسمان افغانستان را در اختیار داشتند و هواپیماهای شوروی بدون عبور از آسمان کشور دیگری مستقیماً وارد هوا و زمین افغانستان می شدند. در حالی که ده ها پرواز هوایی از شوروی به فرودگاه های کابل و ولایات دیگر در جریان شب و روز صورت می گرفت، صدها وسایل نقلیه زمینی با عبور مداوم از بنادر حیرتان (مزار شریف) و تورغندی (هرات) نیروهای شوروی و ارتش افغانستان را ا کمال میکردند. پرواز سالانه از شوروی برای ارائه خدمات لوژیستیکی 30 تا 45 هزار پرواز بالغ می شد. کاروانهای ا کمالاتی از سوی نیروهای نظامی حفاظت می گردید. افزون بر آن قطعات نظامی شوروی در سراسر شاهراه سالنگ از کابل تا حیرتان که شوروی ها آنرا شاهراه زندگی می خواندند مستقر بودند. یکی از تسهیلات نیروهای شوروی در ا کمالات، تمدید

بود در افغانستان مورد امتحان قرار دادند. بم افگن های سو25 اولین بار در افغانستان بم ریختند. به قول فرمانده عمومی قوای شوروی، متخصصین نظامی آتش سلاح ها را ارزیابی می کردند تا نواقص آن در کارخانه های تولید اسلحه برطرف شود: «کارشناسان نظامی، طراحان، انجینران و تکنیسن ها پیوسته کارآیی این هواپیماها را زیر مراقبت داشتند و در روند نبردها همواره با در نظر داشتن دستاوردهای عملی می کوشیدند کارآیی آنها را بهبود بخشیده و توان رزمی آنها را بالاتر ببرند. رئیس اداره نیروهای زرهی ارتش شوروی با گروهی از انجینران طراح تانگ و رئیس کارخانه های عظیم اسلحه سازی به افغانستان می آمدند تا راه های بهبود کارآیی تانک ها را بررسی کرده و دریابند که چگونه می توان سرنشینان یک زرهپوش را هنگام برخورد با مین نجات داد.» (91)

شوروی هادرسالهای جنگ حتا از امکانات و وسایل جنگی خود از داخل قلمرو اتحاد شوروی استفاده کردند. بم افگن های TU16 و SU24 از هواپیماهایی بودن که برای بمباران وادی پنجشیر در بهار 1363 (1984) از داخل خاک شوروی دسته دسته پرواز می کردند. تعداد سلاح های ثقیل نیروهای شوروی که در داخل افغانستان مورد استفاده نیرو ها بود به سیصد فروندجت های بم افگن و شکاری، ششصد فروند چرخبال و 1420 عراده تانک های مختلف النوع می رسید. نیروهای شوروی علاوه بر استفاده از انواع توپ و موشک های مختلف گاهی در عملیات های

کجا به نبرد پرداخت، ولی احساس می کردیم درگیریها به زودی آغاز خواهد گردید. جبهه مخالف (مجاهدین) طی اندک زمانی توانست واقعاً کار بس عظیمی را به پیش ببرد و تقریباً تمام مردم افغانستان را نه تنها بر ضد رژیم بربک کارمل، بلکه بر ضد سپاهیان شوروی که در کشور شان آمده بودند نیز برانگیزد.» (93)

اگر جنگ نیروهای شوروی به ویژه حمله نیروهای را که شامگاه 27 دسامبر 1979 برای سرنگونی حکومت حفیظ الله امین در کابل براه افتید به عنوان نخستین جنگ قوای شوروی مد نظر نگیریم، اولین نبرد ارتش چهل شوروی اواسط جنوری 1980 در ولسوالی نهرین ولایت بغلان بوقوع پیوست. قوای شوروی برای بازپسگیری ولسوالی نهرین و غند توپچی فرقه 20 که در این ولسوالی همزمان با ورود نیروهای شوروی به تصرف مجاهدین در آمده بود همراه با نیروهای دولتی به این ولسوالی حمله کردند. پس از سهم گیری نیروهای شوروی در حمله بر نهرین، درگیری قوای شوروی در افغانستان بصورت فزاینده گسترش یافت. اما شوروی ها و بسیاری از پژوهشگران غربی در گیری فزاینده نیروهای شوروی را در جنگ ناشی از تقاضا و پافشاری دولت افغانستان و رهبری آن میدانند که علی رغم بی میلی قوماندانان قطعات شوروی از سوی مسکو بر آنها تحمیل می گردید: «کارمل به اجرای عملیات نظامی توسط قطعات نظامی اتحاد شوروی پافشاری می کرد. میکانیزم ارائه تقاضاها، ساده

لوله انتقال تیل سوخت هواپیماها، تانک ها و وسایل نظامی ترانسپورتی از آنسوی مرز تا فرودگاه بگرام بود.

همجواری با افغانستان تسهیلات بزرگی را از لحاظ نظامی برای شوروی فراهم کرده بود. در حالی که اکنون نیروهای ناتو و امریکا در افغانستان دارای آن موقعیت و تسهیلات نیستند. امریکایی ها در جنگ ویتنام نیز موقعیت مناسب و مساعد روس ها را از نظر همجواری و بعد مسافه در جنگ نداشتند. نیروهای امریکایی برای رسیدن در جبهات جنگ ویتنام و اکمالات نظامی و لوژستیکی خود باید هزاران کیلومتر مسافه رامی پیمودند، اما شوروی ها با عبور از فراز پلی به افغانستان پا می گذاشتند.

5- شرکت در جنگ:

ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان ارتش چهل شوروی در افغانستان که در سال 1981 قوماندانی فرقه 5 زره دار ارتش مذکور را به عهده داشت می گوید برای اولین بار در پایان ماه جنوری 1980 ژنرال پاولفسکی فرمانده کل نیروهای زمینی ارتش شوروی از سهمگیری ارتش چهل در عملیات نظامی سخن گفت: «برای نخستین بار از همین ژنرال پاولفسکی شنیدیم که بر سپاه چهل لازم است تا عملیات نظامی انجام دهد. لشکرهای مستقر در افغانستان به عوض زرهپوش T-55 با زرهپوش T-62 و T-64 مجهز گردیدند. آنوقت هنوز ما نمیدانستیم و تصور نمی کردیم که در

جلوگیری از رسیدن اسلحه و مهمات از خارج. ارائه کمک در بهبود نیروهای مسلح افغانستان، بازگشت بخشی از سپاهیان شوروی از افغانستان. چهارم-جنوری 1987 تا فروری 1989: اشتراک سپاهیان شوروی در تحقق مشی آشتی ملی، ارائه کمک به آرایش نیروهای مسلح افغانستان، حمایت مستمر از فعالیت رزمی نیروهای افغانی، آماده سازی سپاهیان شوروی و بازگشت کامل آنان.» (95)

مرحله دوم و سوم برای نیروهای شوروی مرحله تشدید و گسترش عملیات های جنگی بود. پای نیروهای شوروی در این دو مرحله عمیقاً در جنگ کشانیده شد. آنها در این دوره حالت تهاجمی گرفتند تا بتوانند نیروهای مجاهدین را در داخل سرکوب کنند و با کنترل مناطق مرزی و انجام عملیات ناگهانی در مسیر رفت و آمد مجاهدین در جنوب و شرق راه اكمال تسلیحاتی ولوژیستیکی مجاهدین را از پاکستان ببندند. ژنرال الکساندر مایورف مستشار ارشد نظامی شوروی در سال های 1980 و 1981 در افغانستان تکتیک نیروهای شوروی را در مرحله دوم که وارد درگیری های فزاینده شدند، "جنگ رخنه یی" می خواند. جنگ رخنه یی نفوذ بدرون مناطق دشمن با استفاده از آتش سنگین اسلحه هوایی و زمینی بود. سپس در مراحل بعدی استفاده از نیروهای کماندویی که توسط چرخبالها بر فراز کوه ها حتا شب هنگام فرود آورده می شدند در جهت محاصره مجاهدین و مناطق تحت کنترل آنان در مرحله تشدید جنگ انجام می

بود. رهبری افغانستان از طریق نماینده کی.جی. بی یا سر مشاور نظامی و یا نماینده وزارت خارجه شوروی در کابل تقاضای مورد نظر خود را به مسکو انتقال می داد. مسکومعمولاً به نفع رهبری افغانستان تصمیم می گرفت و دستور میداد که در کجا و چه عملیات نظامی باید صورت گیرد. اردوی چهل هدایت گرفته بود تا اقدامات متناسب را انجام دهد. اردوی چهل فقط باید اوامر را اجرا می کرد و هیچگونه امکاناتی برای برنامه ریزی فعالیت های اپراتیفی و استراتژیکی نداشت.» (94)

بسیاری از نظامیان شوروی از جمله ژنرال چهارستاره (سترجنرال) وارینکف و ژنرال سه ستاره (دگرجنرال) بگدانف یورش و حضور نظامی شوروی را در افغانستان به چهار مرحله تقسیم می کنند:

«نخست-دسامبر 1979 تا فروری 1980: گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان، استقرار آنها در پادگانها، سازماندهی پاسبانی از نقاط استقرار و دیگر تأسیسات مهم.

دوم-مارچ 1980 تا اپریل 1985: پیشبرد نبردهای پویا از جمله اجرای عملیات گسترده (مانند عملیات مارچ 1980 در استان کنر)، کار در عرصه بازآرایی و بالابری توانمندی نیروهای مسلح جمهوری دموکراتیک افغانستان.

سوم-اپریل 1985 تا جنوری 1987: گذر از نبردهای پردامنه به پشتیبانی از نیروهای افغانی از سوی نیروهای هوایی، توپخانه و یگانهای کمین گیری و نشانزن، کاربرد واحد های زرهی، ادامه پیکار از سوی قطعات ماموریت ویژه در زمینه

عملیات توسط ریاست ارکان ارتش چهل و دفتر مشاوره نظامی شوروی در کابل تدوین و تنظیم می شد. سپس برنامه عملیات از طریق قوماندانی حوزه ترکستان جهت تأیید وزارت دفاع شوروی به مسکو ارسال می گردید. وزارت دفاع دستور انجام عملیات را تا کمتر از یک هفته صادر می کرد. عملیات نظامی و فعالیت های محاربه ارتش چهل در هر ماه برنامه ریزی می گردید که تقریباً این روش تا خروج نیروهای شوروی از افغانستان ادامه یافت. یکی از ژنرالان شوروی در افغانستان شمار عملیات نظامی نیروهای شوروی را در سالهای حضور این نیروها 416 "عملیات بزرگ نظامی" وانمود می کند. (96)

در تمام برنامه ریزی های عملیاتی به کار اطلاعاتی و استخباراتی اهمیت فراوان داده می شد و پلان عملیاتی بر مبنای اطلاعات منابع مختلف استخباراتی تدوین می یافت. نهادهای مختلفی از کی.جی.بی تا سازمان استخبارات ارتش، بخش های اطلاعاتی و اکتشافی وزارت داخله شوروی و گروه های مختلف مشاورین در ادارات مختلف ملکی و نظامی افغانستان از منابع و نهادهای استخباراتی بودند. در برخی مواقع این نهادها درگیر اختلاف نظر و رقابت های درونی می شدند و هرکدام گزارش های مبالغه آمیز و نادرست را به مقامات بالا و زمام داران دولتی در مسکو ارائه می کردند.

یکی دیگر از منابع مهم اطلاعاتی برای نیروهای شوروی سازمان استخبارات دولت

یافت. در آغاز سال 1984 نیروهای شوروی با تصویب طرح "زاس" در صدد انسداد مرزها برآمدند تا جلو رفت و آمد کاروانهای مجاهدین را بگیرند. قطعات ویژه ای به این منظور از ارتش چهل و نیروهای دولت افغانستان (نیروهای مرزی) تشکیل شد. کمین گیری، بمبارانهای هوایی، مین گذاری و گلوله باری با سلاح سنگین بر مسیررفت و آمد کاروان های مجاهدین در ولایات مرزی به خصوص در مناطق هم مرز با پاکستان بخشی از فعالیت مداوم این قطعات بود. هر چند عملیات بستن مرزها و سرکوبی کاروانهای مجاهدین موجب اختلال در رفت و آمد کاروانها و تلفات آنها می شد اما این طرح نتوانست به بستن مرزها انجامد. در مرحله چهارم نیروهای شوروی بیشتر موضع دفاعی گرفتند و کمتر حاضرمی شدند تا در برنامه های تعرضی وسیع مثل گذشته در جنگ شرکت کنند. مهم ترین عملیات تهاجمی نیروهای شوروی در این مرحله، عملیات در ولایت خوست مناطق هم مرز با پاکستان در سال 1986 بود.

6- برنامه و راهکار عملیات جنگی:

برنامه ریزی عملیات و تاکتیک نظامی نیروهای شوروی علی رغم تغییرات اندک در تمام سالهای اشغال و جنگ یکسانی و مشابهت داشت. پس از آنکه نیاز به یک عملیات نظامی عمدتاً به اثر تقاضا و اصرار زمام داران دولت حزب دموکراتیک خلق مورد توجه و تأیید مسکو قرار می گرفت، برنامه و تاکتیک انجام این

افغانستان (خاد) و اداره کشف وزارت دفاع بود. "خاد" بازوی اطلاعاتی نیروهای شوروی در تمام سالها و مراحل جنگ شمرده می شد. در حالی که شوروی ها از خاد در بخش های مختلف جنگ روانی، نظامی و سیاسی استفاده می نمودند؛ اما بدون هماهنگی با منابع استخباراتی خود به اطلاعات منابع استخباراتی دولت افغانستان اتکاء و اعتماد نمی کردند.

در آغاز حمله نظامی و مرحله نخست جنگ، نیروهای شوروی که تا چهل در صد ترکیب آنرا سربازان و نظامیان پایین رتبه از جمهوریت های آسیای میانه می ساخت با توزیع مواد کمکی به تبلیغات سیاسی میان مردم در مراکز ولایات و مسیر شاهراه های عمومی می پرداختند. سپس این کار را با مامورین خاد نیز انجام دادند. اما این تاکتیک در مراحل بعدی تشدید جنگ کمتر مورد استفاده قرار گرفت. حضور افراد آسیای میانه در میان نیروهای شوروی بر عکس نه به سود شوروی ها و حکومت حزب دموکراتیک خلق بلکه به زیان آنها انجامید. آنها روابط نزدیک با مردم و مجاهدین برقرار ساختند. به زودی روس ها این افراد را با نیروهای روسی و سربازان جمهوریت های دیگر شوروی عوض کردند.

نقطه اصلی و محوری تاکتیک عملیات جنگی را در تمام برنامه های عملیاتی آتش گسترده سلاح سنگین هوایی و زمینی تشکیل می داد. نیروهای شوروی در تمام سالهای جنگ بیشتر متکی به آتش اسلحه خود

بودند. مناطق مورد عملیات نیروهای شوروی قبل از آغاز حمله نیروهای زمینی به شدت مورد آتش قوای هوایی، توپخانه و راکت قرار می گرفت. این روش در جریان عملیات نیز ادامه می یافت. در بسا مواقع به خصوص در مواردی که نیروهای شوروی به مقاومت مجاهدین رو برو می شدند و تلفات می دیدند، بمبارانهای هوایی و آتش توپخانه و موشک بدون تثبیت محل استقرار نیروهای مقابل با خشونت و شدت بیشتر انجام می یافت. اما برنامه و راهکارهای مختلف نظامی شوروی ها برغم پیروزیهای کوتاه مدت و مقطعی به سرکوبی نیروهای مخالف (مجاهدین) و گسترش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در کشور نیانجامید. به قول جمعی از دانشمندان انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه: «ضربات پیهم و بیشتر بیهوده، بمباران و ضربات موشکی-توپخانه ای که منجر به تلفات در میان باشندگان ملکی، ویرانی روستاها، نابودی شبکه های آبیاری و آبرسانی باغها می گردید؛ هیچ یک به تحکیم موقف حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حاکمیت دولتی مساعد نکردند. تمایلات ضد شوروی در میان باشندگان کشور پیوسته افزایش میافت که برای این کار حضور به دراز کشیده سپاهیان شوروی در افغانستان مساعدت میکرد. همروند با آن این اندیشه پا می گرفت که از دیدگاه نظامی سپاهیان دولتی و شوروی توانایی آنها ندارند با اپوزیسیون آشتی ناپذیر مسلح رویا رویی نمایند. نبرده شیهه بمبه ی آبی (تلمبه

بسیاری در مطبوعات سخن از "حکومت قانون" به میان می آورند. بگویید دولت ما چه حق داشت ما را به افغانستان بفرستند؟ بر اساس کدام قانون؟ کجاست این قانون؟ تنها حالا اعتراف کرده اند که این اقدام (لشکر کشی به افغانستان) ناروا و نا بجدانه بود. آری! ما قربانیان لغزش های سیاسی هستیم. کجاست عدالت؟» (98)

هرچند نویسندگان روسی از انجام جنایات جنگی نیروهای شوروی در افغانستان وحتا محاکمه آنها در شوروی سخن می گویند، اما آنها تنها از آن جنایت نیروهای شوروی بحث می کنند که در درون جبهه خود شان و در داخل حاکمیت حزب دموکراتیک خلق انجام یافته بود. بدون تردید اگر افسر شوروی به جرم کشتن یک افغان در اثر افراط در شراب نوشی محاکمه شد، آن افغان چه فردی ملکی یا نظامی در داخل دولت مورد حمایت نیروهای شوروی بود. این در حالیست که نیروهای شوروی جنایت بی شماری را در بیرون از حاکمیت و قلمرو حاکمیت حزب دموکراتیک خلق در سالهای تجاوز و اشغال مرتکب شدند. در تمام عملیات نظامی شوروی، در بمبارانهای هوایی و گلوله باران های زمینی قربانیان بیشتر و اصلی را افراد ملکی و غیر نظامیان تشکیل می دادند. این عملیات موجب ویرانی خانه ها و قتل غیر نظامیان اعم از زنان، کودکان و پیر مردان می شد. اما هیچگاه در تمام این سالها رهبران حزب دموکراتیک خلق و دولت این حزب این بمبارانها را محکوم نکردند و از آن سخن

آبی) راه می افتاد: سپاهیان شوروی فشار می آوردند - مجاهدان میرفتند؛ سپاهیان شوروی به پایگاه های شان برمیگشتند - مجاهدان دوباره می آمدند... و بدین سان عملیات نظامی دستاوردهای درخشان به بار نمی آوردند.» (97)

7- عملکرد نیروهای شوروی در عملیات نظامی:

یکی از نکات قابل بررسی و بحث، عملکرد نیروهای شوروی در برابر مردم ملکی و غیر نظامی افغانستان است. آیا نیروهای شوروی در این سالها مرتکب جنایات جنگی چون کشتار غیر نظامیان، بمباران مناطق مسکونی مردم، سرقت اموال، تجاوز جنسی، انجام اعمال غیرقانونی چون قاچاق مواد مخدر و غیره شدند؟

مؤلفین روسی کتاب "جنگ در افغانستان" می نویسند: «طی نه سال جنگ همه چیز بود. هم کشتن مردم بیگناه، هم قاچاقبری و احتکار... و همه چیزهای بسیاری که نزد هر انسان با وجدان احساس نفرت و انزجار را بر میانگیزد.

بنابر مدارک دادستانی نظامی در 1983 به خاطر جنایات گوناگون در افغانستان 559 نفر از نظامیان به دادگاه کشانیده شده بودند. یکی از افسرانی که به جرم کشتن یک افغان (در اثر افراط در نوشیدن مشروب) در شوروی محکوم به اعدام شده بود، در دادگاه گفت: "بلی، من جنایت کرده ام. آدم کشته ام. مگر چرا زمینه سازان این جنایت رابه دادگاه نمی کشانید؟ حالا

تسلط مشاوران شوروی بر وزارت دفاع و ارتش افغانستان بیشتر از سایر ادارات و وزارت خانه ها بود. به ادعای یک افسر کی.جی.بی: «ساختار و تاکتیک های نیروهای مسلح افغانستان در سراسر دوران جنگ از معیارهای اتحادشوروی پیروی میکرد و 2000 تن از ژنرالها و درجه داران ارتش سرخ که به عنوان مشاور در صفوف این نیروها کار میکردند، نتوانستند آنها را با شرایط محلی سازگار سازند. بی تردید اشغال شوروی اثرات بسیار گسترده ای بر شیوه جنگ در افغانستان گذاشت. مستشاران شوروی حتی در سطح کنگدک یا گردان نیز در صفوف قوای مسلح افغانستان حاضر بودند و به طور مستقیم در درگیریها سهم داشتند.» (100)

قطعات ارتش وقوماندانان آن در قرارگاه ها وجبهات جنگ از سوی مشاوران نظامی و افسران شوروی فرماندهی می شدند. به قول یکی از ژنرالان ارتش افغانستان: «اوامر تحریری راجع به اجرای عملیات ها و اپراسیون های محاربوی برای قطعات اردوی افغانستان داده نمی شد و یاتقریباً بعد از چندین روز از شروع عملیات مواصلت می کرد. آنچه سرمشاور فرقه می گفت در حکم امر وزیر دفاع افغانستان تلقی می گردید و قانون بود.» (101)

در نخستین کابینه حکومت ببرک کارمل پس از سرنگونی حاکمیت حفیظ الله امین، ژنرال محمدرفیع وزیردفاع بود و سپس در تابستان 1981 ژنرال عبدالقادر به حیث

نگفتند. شوروی ها نیز در سالهای اشغال افغانستان انجام جنایات جنگی را در قلمرو بیرون از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نمی پذیرفتند.

8- روابط با ارتش افغانستان:

محمد نبی عظیمی از ژنرالان ارتش دولت حزب دموکراتیک خلق در سالهای اشغال نظامی افغانستان و مؤلف کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر در مورد رابطه میان نیروهای شوروی و ارتش افغانستان می نویسد: «ارتباط با اردوی افغانستان از طریق سرمستشاریت نظامی شوروی در اردوی افغانستان تأمین می گردید. سرمستشاریت اتحادشوروی متشکل از "اپرات" یا گروه بزرگی بود که تعداد آنها لااقل به هشتاد نفر می رسید و در مقر وزارت دفاع، در قصر دارالامان جایجا شده بود، جایگاه وزیر دفاع، لوی درستیز، رئیس عمومی امور سیاسی و سایر رؤسای وزارت دفاع (قرارگاه) دفتر داشتند. مشاورین یونیفورم محاربوی اردوی افغانستان را می پوشیدند و فاقد علائم نظامی بودند. قصر وزارت دفاع را بر علاوه سربازان کنگدک محافظ ستردرستیز، جزوتامی از اردوی 40 نیز محافظه می کرد و در مقابل دروازه وزیر دفاع پهره داران روسی پاس می دادند. سرمستشار نظامی اتحاد شوروی در اردوی (ارتش) افغانستان دگر جنرال (سپهبد) "مگماتیف" بود؛ او بعد از مدتی جایش را به ستر جنرال (ارتشبد) مایورف سپرد.» (99)

واضحلال این ارتش در سالهای پس از خروج نیروهای شوروی گردید: نخست اینکه شوروی ها ارتش افغانستان را در واقع در دوجناح خلق و پرچم تقویت کردند. آنها بنابه هردلیلی نتوانستند ارتش یک دست و یک پارچه را در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق ایجادکنند. هر چند تا زمانیکه نیروهای شوروی در افغانستان وجود داشت خصومت این دو جناح در ارتش از سوی روس ها مهار می شد. اما پس از خروج قوای شوروی خصومت میان هر دو جناح خلق و پرچم در کودتای شهنواز تنی نمایان گردید. سپس در سال 1991 ارتش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بر مبنای همان تعلقات جناحی در خط قومی و زبانی متفرق شدند و با دشمنان دیروز خود یعنی مجاهدین بروی هم تیغ کشیدند و در نابودی ارتشی که به قیمت خون های بسیاری از اعضای حزب خود و مردم افغانستان و بهای میلیاردها دالر کمک شوروی در یک ونیم دهه حاکمیت حزب خویش شکل داده بودند، سهم عمده گرفتند. ثانیاً، شوروی ها و دولت حزب دموکراتیک خلق با ایجاد قطعات مسلح جداگانه یا ملیشه سازی و ایجاد گروه های قومی جهت دفاع از دولت حزب مذکور زمینه را پس از خروج نیروهای خود در تضعیف و فروپاشی ارتش مساعد کردند.

شوروی ها و ببرک کارمل در سالهای رهبری حزب و حاکمیت:

یکی از نکات قابل بحث در سالهای زمام داری ببرک کارمل و در مرحله استیلا و اشغال روابط او با شوروی ها است. با توجه به این که نیروهای نظامی شوروی

وزیر دفاع تعیین شد. مؤلف کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر در مورد روابط ژنرال عبدالقادر وزیردفاع باشوروی ها می نویسد: «هرروزصبح(وزیردفاع) به دفتر لوی مستشار شوروی (سترجنرال سروکین و بعدها ستر جنرال سلمانوف) میرفت و از آنها هدایت می گرفت. بعد از آمدن در دفترش جلسه اوپراتیفی تشکیل می داد و وظایف داده شده را بدون حذف حتی یک حرفی دیکته می کرد بعد از دادن این وظایف کارش را ختم شده تلقی میکرد.» (102)

علی رغم هرگونه سلطه که شوروی ها بر ارتش افغانستان در سالهای تجاوز و اشغال اعمال می کردند، نکته مهم در بررسی روابط ارتش با نیروهای شوروی در افغانستان ایجاد یک ارتش نیرومند در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود. شوروی ها در این سالها با کمک های گسترده در عرصه نظامی، لوژستیکی، تعلیم و تربیه، ارتش افغانستان را به یکی از ارتش های نیرومند در تاریخ افغانستان تبدیل کردند. در طول این سالها هزاران نفر از افسران و نظامیان ارتش با تعلیم و تحصیل در شوروی دانش و توانایی های مسلکی و تخصصی خود را بالا بردند. هر چند که این ارتش، ارتش حزبی و آیدئولوژیک بود و شورویها آنرا جهت دفاع از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و گسترش پایه های اقتدار این حاکمیت تنظیم و تمویل کردند. اما سیاست و عملکرد شوروی ها در رابطه با ارتش دو نقطه منفی را با خود داشت که سرانجام بخشی از عوامل فروپاشی

وابسته به مسکو، منافع امنیتی شوروی در مرزهای جنوبی کشور برآورده می شد. زعامت ببرک کارمل و هر کس دیگر در رهبری چنین دولتی در واقع ابزاری در جهت تحقق منافع شوروی بود که جایابی آن ابزار را در مقاطع زمانی اهمیت و ماهیت منافع شوروی تعیین میکرد، نه هویت و شخصیت فرد در رهبری دولت. از این رو دیده شد که مسکو در یک مقطع دیگری که منافع خود را در وجود فرد دیگر در رهبری دولت حزب دموکراتیک خلق افغانستان سراغ کرد، درصدد آن شد تا این منافع رابا خروج قوای خود که چندسال قبل با ورود قوا آرامی خواست بدست بیاورد، تحقق بخشد. در راستای چنین هدفی بود که ببرک کارمل را از رهبری حزب و دولت کنار زدند و او را در واقع به گونه یک اسیر و تبعیدی در داخل شوروی نگهداشتند. با توجه به چنین واقعیتی است که وقتی به بررسی روابط ببرک کارمل در مسند حکومت باشوروی ها پرداخته شود، بازتاب این روابط قبل از همه در ابراز نظرهای ببرک کارمل در سالهای اقتدار و دوران بازنشستگی و تبعید بصورت متضاد و متناقض ارائه می شود. ببرک کارمل در نخستین سال حاکمیت خویش (فبروری 1980) در مصاحبه با مجله صلح و سوسیالیزم گفت: «بعضی از شرکت کنندگان کنفرانس اسلامی به طور آشکار شعار های تبلیغاتی، صدهای امپریالیستی و مطبوعاتی چینی را در مورد "تجاوزات شوروی به منطقه ممنوعه" یعنی جهان سوم عنوان کردند. ولی ما افغانها میدانیم که اتحاد شوروی به سیاستی

نقش اصلی را در حاکمیت ببرک کارمل به جای حفیظ الله امین بازی کردند و با اعزام یکصد هزار نیروی نظامی در افغانستان به حمایت از حکومت وی پرداختند، رابطه کارمل در سالهای حاکمیتش با مقامات ملکی و نظامی شوروی در افغانستان و با دولتمداران شوروی چگونه بود؟ آیا مامورین مختلف شوروی تصویر و دیدگاه هم‌آهنگ و یکسان در مورد رهبری و عملکرد کارمل داشتند؟ آیا مواضع رسمی و علنی روس‌ها با نظریات غیر رسمی و غیر علنی آنها در مورد ببرک کارمل یکسان بود؟ آیا ببرک کارمل و حکومت او در سایه حضور نظامی شوروی و وابستگی به حمایت همه جانبه شوروی از استقلال کامل برخوردار بود؟

کشور و دولت اتحاد شوروی برای ببرک کارمل قبله آمال و تکیه گاه آرزوها و باور های آیدئولوژیکی او بود. کارمل به آیدئولوژی مارکسیزم-لنینیزم اعتقاد داشت و بسوی شوروی باشیفتگی به مثابه نخستین کشوری می دید که حاکمیت آن آیدئولوژی در آنجا استقرار یافته بود و تکیه گاه نیرومندی برای احزاب مارکسیزم-لنینیزم در سایر کشورها محسوب می شد. از سوی دیگر دلبستگی ببرک کارمل به شوروی و زمام داران شوروی به موقعیت او در رهبری دولت حزب دموکراتیک خلق و زعامت این حزب برمیگشت. او در این موقعیت مرهون کمک های نظامی و اقتصادی شوروی بود. اما دولت و رهبران شوروی بسوی کارمل به عنوان شخصی نگاه میکردند که در رهبری حزب و دولت وفادار و

میدهد. در یکی از یاد داشت های که از سوی اعضای کمیسیون امورافغانستان در بیروی سیاسی حزب کمونیست شوروی شامل: اندروپوف، گرومیکو، استینوف و پاناماریف در 31 دسامبر 1979 عنوانی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی تهیه شده بود، در مورد ببرک کارمل نگاشته بودند: «ببرک کارمل یکی از آگاه ترین رهبران حزب دموکراتیک خلق در مسایل تیورتیکی به شمار میرود که مسایل افغانستان را به صورت عینی و هوشیارانه تحلیل می نماید... او همواره از پرستیژ خوبی در حزب و کشور برخوردار است.» (105)

اما اندروپوف رئیس کمی جی بی و بعداً زمام دار شوروی که از طراحان اصلی تجاوز نظامی به افغانستان محسوب می شد روزهای بعد (جنوری 1980) به سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان گفت: «میدانم کارمل یک چهره نفرت انگیز است اما به دساتر ما خوب گوش فرا میدهد. از او حمایت کن...» (106)

ابراز نظرمشاوران و ژنرالان ارتش شوروی در مورد ببرک کارمل پس از خروج نیروهای شان از افغانستان و فروپاشی کشور شوروی نیز دورنگی دیدگاه و سیاست روس ها را در سالهای زمام داری موصوف نشان میدهد؛ درحالی که ژنرالان روسی در این سالها در جهت استحکام حکومت ببرک کارمل می جنگیدند. مؤلفین روسی "افغانستان در منگنه ژئوپولتیک" می نویسند: «در باره ببرک کارمل بیشتر مشاوران نظامی، نظر خوبی نداشتند. آنها کی. جی. بی رابا

که در 1917 بوسیله شورای کمیسار های خلق جمهوری جوان شوروی، طبق ابلاغیه "خطاب به زحمتکشان روسیه و شرق" که در آن تذکر میرود: " شما خودتان باید زندگی خود را به همان شکلی که تمایل دارید بسازید. این حق قانونی شماست چون سرنوشت شما در اختیار خود شماست" کاملاً وفادار میباشد.

اکنون ما در افغانستان واقعاً امکانات آن را که سرنوشت خود را تعیین و زندگی خویش را تنظیم نماییم بدست آورده ایم.» (103) اما ببرک کارمل در سالهای پس از زمام داری اش (تابستان 1991) در مصاحبه با روزنامه روسی "ترود" (کار) خود را رئیس دولت غیر مستقل و اسیرمشاوران خواند: «مشاوران شما همه جا بودند: در ارتش، در خاد، در ادارات دولتی، در رسانه های گروهی، شهربانی، نهادهای آموزش عالی، در همه جا. من رهبر یک کشور مستقل و آزاد نبودم. کشور ما یک کشور اشغال شده بود که در واقع شباه آن فرمان می رانیدید. وحالا ژنرال و رایزنیف مرامتھم به تمام گناهان مینمایند، کار عادلانه است؟ آری من نمیتوانستم هیچ گامی بدون مشاوران شما بردارم.» (104)

افزون بر اظهارات ببرک کارمل در سالهای پس از حاکمیت که گوشه های پنهان حقایق روابط خود را با شوروی در سالهای زمام داری بیان می کند، تفاوت و دورنگی در دیدگاه رسمی و علنی مقامات شوروی با نظریات غیررسمی و غیر علنی آنها در مورد ببرک کارمل بخشی دیگر از حقایق مناسبات روس ها با کارمل را در این دوره نشان

دموکراتیک افغانستان دامنه گسترده ای گرفته بود. منافع جناح ها بالاتر از منافع دولت قرار داده می شد و باگذشت زمان عملاً در تمامی پستهای کلیدی حزب و دولت "پرچی ها" گماشته می شدند. کارمل اندیشه "انحصارزدایی" قدرت سیاسی در کشور را که بر لزوم آن مستشاران ما همواره تأکید می کردند، به شدت رد میکرد. باگذشت زمان کنترل او بیشتر دشواری گردید. فروپاشی شخصیت کارمل با تمایل آشکاروی به مشروبات الکلی پیش از پیش تشدید می یافت.» (108)

ژنرال الکساندر مایورف که در سالهای نخست رهبری ببرک کارمل در حزب و حاکمیت حزب مستشار ارشد نظامی شوروی بود پس از فروپاشی شوروی از اعتیاد کارمل به مشروبات الکلی سخن گفت و در مورد او نوشت: «من در زندگی از آدم های ابله، هرزه و "دریانوش" بدم می آید. در این جا همه این خصایل در یک آدم جمع شده بود و این آدم پیشوای حزب و رئیس دولت بود، از کاخ باوضع جانکاهی برآمدم. چه صحنه یی ناگواری! مگر چه می توانستیم بکنم» (109)

"ویکتور سپورنیگف" رئیس کی. جی. بی در کابل طی سیمیناری در سال 1989 ببرک کارمل را بی تحرک و منفعل تعریف کرد و "یولی و رنتسف" معاون اول وزیر خارجه شوروی در سال 1988 گفت: «ببرک کارمل در سال 1985 دست از کار کشیده و به مشروب روی آورد. او اغلب اوقات از ارتباط با دیگران محروم

متهم ساختن به پافشاری برنامه زدی کارمل در آن هنگام که در کرملین به گونه جان فرسا سر خود را حین تعیین رهبر "آینده" افغانستان "مستقل" به سنگ میزدند؛ به بادناز می گرفتند.» (107)

ژنرال وارینیکف رئیس گروه عملیاتی وزارت دفاع شوروی در افغانستان در سالهای نخست تجاوز نظامی شوروی ببرک کارمل را فرد غیر قابل اعتماد برای مستشاران شوروی می خواند. اومی نویسد: «کارمل نه مورد اعتماد همکاران خود بود و نه مورد اعتماد مردم و نه مورد اعتماد مستشاران ما. او یاوه سرای بیمانند و فراكسیون بازبی همتایی بود که استادانه می توانست در لابلاهای گفتارهای انقلابی پنهان گردد. این "استعداد" به او کمک میکرد تا در پیرامون خود، هاله ای از یک رهبر بیافریند. هر باری پس از ارتکاب یک اشتباه دیگر او همگان را متقاعد می گردانید که: "رفقا، حال دیگر همه چیز به من روشن شد، دیگر اشتباه نخواهم کرد!" او عملاً به خاطر مردم مبارزه نمیکرد، این دیگر کاملاً روشن بود. دردستگاه های حزبی و دولتی نظام دیوانسالاری را ایجاد کرده بود که در پهنای همین نظام بوروکراتیک بود که بسیاری از مصوبه های خوب حزبی و دولتی نا پدید می گردیدند و گیر میکردند. متأسفانه که بسیاری ناشیانه امیدهای خود را به او بسته بودند و به دنبال او میرفتند و همزمان با آن، در دوره زمام داری کارمل، مبارزه درون حزبی و فراكسیونی در درون حزب

تنها مؤفق نشد تا اعتماد بسیاری از مستشاران و نظامیان شوروی رابدست بیاورد، بلکه این بی اعتمادی و نظریات نا مساعد آنها در مورد رهبری موصوف در حزب و حاکمیت راه را برای تداوم این رهبری بست. روس ها در حالی که ببرک کارمل را با حمله نظامی بر افغانستان قربانی منافع و مصالح امپراتوری خود ساختند اما سپس از او روی گشتاند و موصوف را در درون شوروی تبعید وزندانی کردند. نکته قابل پرسش و بررسی این است که چرا دیدگاه و سیاست شورویهاگونه فزاینده در سالهای زمام داری ببرک کارمل بر سررهبری او تغییر یافت؟ چه عواملی در این تغییرنظر و سیاست زمام داران شوروی دخیل بود؟ و

...
انگیزه های مختلفی شوروی ها را بسوی کنار زدن ببرک کارمل از رهبری حزب و حکومت کشاند؛ هر چند تمام دولتمداران شوروی و ارگانهای مختلف قدرت در حزب کمونیست و دولت دیدگاه و احد در این مورد نداشتند. زمام داران شوروی که فرجام جنگ را در آغاز حمله بر افغانستان پیش بینی درست و محاسبه دقیق نکرده بودند، دشواری های روز افزون نظامی و سیاسی ناشی از این تهاجم را به گردن ببرک کارمل می انداختند. به ویژه دیدگاه فرماندهان نظامی ارتش سرخ و مستشاران شوروی در افغانستان با گذشت هر روز درمورد ببرک کارمل بار منفی پیدا می کرد. به هرحدیکه پای شوروی ها درجنگ افغانستان کشانده می شد و به هر

بود؛ وی کم و بیش گیج و منگ بود و مداوماً بسوی سرآشویی می لغزید.» (110)

آنتونیو جیوستوزی Antonio Giustozzi نویسنده و پژوهشگر انگلیسی از شکایت مشاوران شوروی در آغاز رهبری و حاکمیت کارمل به مسکو سخن می گوید: «گروهی از مستشاران شوروی یک ماه پس از به قدرت رسیدن کارمل نامه ای به رؤسای خود نوشته و شکایت کردند که وی برای برآورده ساختن انتظارات مردم هیچ کاری نمی کند. آنها نگران بودند که اگر وضعیت به همین منوال ادامه یابد، ظرف دو یا سه ماه دیگر ممکن است یک جنگ داخلی واقعی شروع شود. اما کارمل وقت گذرانی می کرد و امیدوار بود از طریق انجام مجموعه عملیات نظامی و نیز حتی المقدور اجرای اصلاحات، آرامش نسبی پدید آورد.» (111)

شوروی ها و شکل گیری ذهنیتِ تغیر زعامت در حزب دموکراتیک خلق:

بی اعتمادی و بدبینی مستشاران و نظامیان شوروی و سیاست دوگانه آنها در مورد ببرک کارمل یکی از دشواریهای جدی او را در سالهای رهبری اش در حزب و حاکمیت تشکیل می داد. مامورین شوروی در کابل اعم از مستشاران سیاسی و نظامی که در سالهای زمام داری ببرک کارمل با دیدگاه و ذهنیت منفی بسوی او می دیدند، دیدگاه های خود را به دولتمداران شوروی درمسکو انتقال می دادند. ببرک کارمل علی رغم ابراز احساسات شوروی دوستی در تمام سالهای حاکمیت خویش نه

کند و می گوید: «درکشوری با این چنین اختلافات اساسی قومی و اجتماعی، مشکل بتوان مسایل حزب را حل کرد، مگر اینکه واقعیت های قومی برای مان روشن گشته و همکاری خلقی های معقول جلب شود. باید بر بعضی از رقابتهای شخصی که حزب را تضعیف می کند فائق آئیم.» کوردویز در توضیح و بیان هدف سفیر شوروی می نویسد: «پیدا بود که به نظر روسها جایگزینی کارمل که هویت پشتونی اش مشخص نبود؛ با رهبری که برای پشتونها قابل قبولتر باشد، ضرورت داشت؛ اگر چه در این مرحله مشخص نبود که حتماً نجیب الله جانشین بعدی باشد.» (112)

توجه به خواست پاکستان درکنار گذاشتن ببرک کارمل بخش دیگری از انگیزه های شوروی در این مورد بود. به ویژه پس از مرگ برژنف که دولت شوروی به رهبری اندروپف در صدد بیرون بردن نیروهای شوروی از طریق مذاکرات غیر مستقیم ژنو برآمد، مفکوره قربانی شدن ببرک کارمل به عنوان فرآیند مذاکرات مورد عنایت زمامداران شوروی به خصوص اندروپف قرار گرفت. اندروپف کاملاً متقاعد شده بود که کارمل را در پای توافق بر آمده از این گفتگوها جهت خروج قوای شوروی قربانی کند. زیرا پاکستان به عنوان طرف مهم این مذاکره هر گونه توافقی را به کنار رفتن ببرک کارمل از رهبری حاکمیت مرتبط می ساخت. ژنرال ضیاء الحق رئیس دولت پاکستان گفته بود: «نمی تواند با

پیمانهای که خون سر بازان و نظامیان شوروی در این جنگ بیشتر می ریخت و از لحاظ سیاسی در فشار و انزوای بین المللی قرار می گرفتند، به همان حد بسوی رهبری کارمل بادیده بی اعتمادی و تردید نگاه میکردند. در واقع کارمل در فشار چند جانبه قرار داشت. رقابت و اختلاف در داخل حزب دموکراتیک خلق میان دو جناح اصلی و سپس میان فراکسیونهای آن حزب که بعداً علنی شد، جنگ مجاهدین علیه حکومت او و قوای شوروی که با حمایت گسترده جهان بیرون انجام می گرفت، و فشار از سوی شوروی ها برای تحکیم پایه های حکومت حزب و گسترش مشروعیت این حکومت در جامعه.

روس ها از ببرک کارمل می خواستند تا در مسند رهبری حزب و دولت بسیاری از معضلات سیاسی، نظامی و اجتماعی را در افغانستان حل کند؛ اما وجود نیروهای شوروی به پیچیدگیهای این معضلات می افزود و مشروعیت زعامت کارمل در سایه حضور این نیروها در سطح ملی و بین المللی مورد تردید قرار می گرفت.

در حالی که شوروی ها پیوسته به ناتوانی ببرک کارمل در ایجاد وحدت میان دو جناح خلق و پرچم انگشت می گذاشتند، جایگزینی یک رهبر متعلق به قوم پشتون در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت آن حزب بخشی از انگیزه شوروی ها را در این تغییر و تعویض تشکیل می داد. آنگونه که سفیر شوروی در مذاکرات خودبا "دیه گوکوردووز" نماینده خاص سر منشی ملل متحد در امور افغانستان چنین دیدگاهی را بیان می

افغانها کرده بو ده ها مراتب بدتر از آن بودکه با ما. افغانها با بردباری برخورد ناپسندانه ی ما و بی احترامی های آنها که دروازه های وزارت را بالگد میزدند و باز میکردند را تحمل میکردند. چاره ای هم نداشتند سرا پا به ما وابسته شده بودند.» (115)

مؤلفین کتاب "حقیقت تجاوزشوری بر افغانستان"، "پیرالن آمر" و "دیترکلی" این احتمال رامطرح می کنند که: "تظاهرات ماه فبروری 1980 (حوت 1358 خورشیدی) در کابل نخستین نا باوری ها را در موردکارمل در مسکو بوجود آورد." هنری برادرشر ژورنالیست امریکایی نیز این تظاهرات را دو ماه پس از رهبری ببرک کارمل، آغاز شکل گیری ذهنیت برکناری موصوف ازاین زعامت توسط شوری هامیداند. او می نویسد: «در ماه های اول زمام داری کارمل علایم خاصی مبنی بر نامطمئن بودن شورویها در باره طرز برخورد با او به مشاهده می رسید و احتمالاً فکرمی شد که او را عوض نمایند. رهبران کرملین در موقعیکه کارمل را به قدرت رسانیدند، شاید تصورکرده باشندکه او توانایی این را دارد تا به تاسی از روابط پرچی بودنش حمایت مردم را باداشتن سوابق یک کمونیست معتدل کسب کند.» (116)

میر صاحب کاروال از طرفداران تره کی در جناح خلق وعضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در سالهای پایانی حاکمیت این حزب نیز از اراده شوری ها به تغیر رهبری حزب در سالهای نخست رهبری ببرک کارمل سخن می گوید. او انگیزه روس ها

مردی دست دهد که سوار برتانک روسی واردکابل شده است.» (113)

نمایندگان شوری درگفتگوهای شان با "دیه گو کوردووز" حتا در ماه های نخست مذاکرات غیرمستقیم ژنو کنار نهادن ببرک کارمل را بی پرده بیان داشتند. برمبنای این تمایل و توافق شوری ها بودکه کوردووز در جنوری سال 1983 به ژنرال ضیاءالحق دراسلام آبادگفت: «آنها (شوری ها) کارمل رانی خواهند، به شماطمینان میدهم.» (114)

یکی از نکات مهم در مورد ذهنیت تغیر رهبری حزب دموکراتیک خلق از سوی شوری ها بررسی زمان شکل گیری این ذهنیت است. برخی از پژوهشگران ایجاداین ذهنیت را به طرح خروج نیروها مرتبط می سازندکه در نخستین ماههای اشغال نظامی از سوی شماری از افسران شوری بگونه غیرعلنی و غیررسمی عنوان می شد. مزوروف یکی از دیپلوماتهای شوری که ازفبروری 1984 تا نومبر 1986 کارمند سفارت شوری درکابل ومشاووزارت خارجه افغانستان بود و سپس توسط شواردناده در دفتر سیاسی سکتور بخش افغانستان تعین شد می نویسد که باری ژنرال اخرمیف گفت: «من بعد ازسه ماه حضور درافغانستان فهمیدم که باید ازاین کشور خارج شویم. این مفکوره دلیل بر ضعف ارتش ما نبود. من فهمیدم تعدادی ازافغان های که با آنها سرو کار داریم آن چیزی را که ما می خواهیم نمی خواهند.» این کلمات آن روز به شدت مرا تکان داد. هر چند من خود دیده بودم که سوسیالیزم آنچی با

دوست داشتند افتخارات جنگ را به ارتش شوروی بدهند، درحالی که خود آنها وحتى ارتش افغانستان درگیرکشمکشهای جناحی بودند." به نظرکورنینکو (گئورگی کورنینکومعاون اول وزارت خارجه شوروی) موقعی که اندروپف درفبروری 1982 ازکابل دیدارکرد، به این نتیجه رسیدکه حکومت افغانستان باید فراگیر شود تا عناصر غیرکمونئیست نیز بتوانند در آن موقعیتهای برجسته ای احراز نمایند، اما "نتوانست موافقت بپرک کارمل را جلب کند." این مواجهه با کارمل یکی از دلایل مؤثری بود که باعث شد اندروپف به تقاضای پاکستان طی مراحل اولیه مذاکرات سازمان ملل در 1983 در مورد جایگزینی رهبرافغانستان پاسخ مساعد دهد.» (118)

کورنینکو معاون وزیرخارجه شوروی ادعا می کند که اندروپف قبل از تشدید بیماری اش درماه آگست 1983 بپرک کارمل را در یک ملاقات محرمانه خواست. او می گوید: «اندروپف میدانست حضور نظامی ما درافغانستان مانع عمده توسعه روابط با غرب است. او می خواست برای کارمل روشن کند که نباید روی ماندن نامحدود و حمایت نیروهای شوروی درافغانستان حساب کند؛ او باید هرچه سریع تر به رژیمش ثبات می بخشید و برای خروج آمادگی می گرفت. اندروپف با او خیلی صریح و بی ملاحظه صحبت کرد. او برای کارمل خطی ترسیم کرد که نباید از آن تجاوز کند و درعین حال تأکید کرد ما نمی توانیم زمانی طولانی در

را ناشی از ناتوانی کارمل در ایجاد وحدت دو جناح حزب و تمایلات یک جانبه موصوف در پلینوم های حزب بسوی جناح پرچم و پرچی سازی حزب و حاکمیت حزبی تلقی می کند. کاروال درمورد اعتراض و مخالفت جناح خلق در پلینوم دوازدهم حزب دموکراتیک خلق به تفصیل صحبت می نماید و می نویسد: «بدین ترتیب جلسه دایر گردید و رأی گیری صورت گرفت. اکثریت قاطع جناح خلق به استثنای صالح محمدزیری و وطنجار مخالفت نمودند و کار پلینوم ختم اعلان گردید. ولی این یک تکان اساسی برای رهبری حزب و رهبران شوروی بود و بعداً شوروی ها متوجه می شوندکه به چنین شیوه نمیتوان وحدت حزب را تأمین کرد و حتی بعد از یک مدت تغیر رهبری در حزب دموکراتیک خلق افغانستان مطرح می گردد، خصوصاً در زمانی که اندروپوف به قدرت می رسد.» (117)

سلیک آس هریسن پژوهشگر و نویسنده امریکایی کارشناس مسایل آسیا به نقل از نزدیکان اندروپوف رئیس کی. جی. بی که سپس درنومبر 1982 رهبری حزب کمونیست ودولت شوروی را به دست گرفت می نویسد که فکر تعویض بپرک کارمل در رهبری حزب ودولت افغانستان از سوی مسکو زمانی ایجاد شدکه اندورپف در اواخر 1981 از افغانستان بازدیدکرد: «اندروپف پس از دیدارهایی از افغانستان در اواخر 1981 و 1982، اصرار داشت که ما "باید در جستجوی راه حل سیاسی باشیم تانظامی. او از رفقای افغان ما بیشتر متنفر شده بود که

شکل گیری روند مذاکرات غیر مستقیم ژنو ناشی از طرح وپیشنهاد حکومت ببرک کارمل بود که در 14می 1980 از سوی حکومت مذکور ارائه شد؛ صرف نظر از اینکه تا چه حد دیدگاه و فشار شوروی ها در پیشنهاد و طرح مذاکره دخیل بود. در این طرح که هر چند تمامی نکات آن در جهت منافع حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به زعامت ببرک کارمل نگاشته شده بود، از خروج قوای شوروی در ازای قطع مداخلات خارجی سخن می رفت. علی رغم آنکه مذاکرات غیر مستقیم ژنو میان نمایندگان دولت افغانستان و پاکستان دو سال پس از ارائه طرح کابل در 16 جون 1982 آغاز یافت، و ببرک کارمل در جریان این مذاکرات از رهبری حزب و دولت برکنار شد؛ اما این مذاکرات سرانجام در مارچ 1988 به توافقی انجامید که بر مبنای آن نیروهای شوروی از افغانستان خارج شدند. نکات قابل پرسش این است که وقتی قوای شوروی در نتیجه مذاکراتی از افغانستان بیرون رفت که آغاز آن به سالهای حاکمیت ببرک کارمل برمیگردد، چرا ببرک کارمل مخالف خروج نیروهای شوروی وانمود می شود؟ آیا کارمل در سال های رهبری خود در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت آن حزب با خروج نیروهای شوروی مخالف بود؟ آیا مخالفت او تأثیری بر خروج و عدم خروج نیروهای شوروی داشت؟

علی رغم آنکه ببرک کارمل از تأثیر و پیامد منفی حضور نیروهای شوروی در مشروعیت زعامت و زمامداری خود آگاه بود،

افغانستان بمانیم؛ اما کارمل این گونه فکرنمی کرد.» (119) گورباچف نیز فکرایجادتغییر را در زمان اندروپف تأیید می کند. وی می گوید: «او (اندروپف) میدانست و می گفت که باید راه های بیرون رفت جستجو گردد.» (120) حتی میتروخین در کتاب کی. جی. بی در افغانستان از تصمیم مسکو در سال 1982 از سر نگونی ببرک کارمل در یک کودتای نظامی توسط ژنرال قادر در جهت ایجاد یک دولت فراگیر سخن می گوید. به ادعای میتروخین رهبری حزبی و دولتی شوروی و هم نظامیان و دستگاه استخباراتی آن علاقمند بودند تا ببرک کارمل را در اثر یک کودتای نظامی توسط عبدالقادر سقوط دهند و به جای آن یک حکومتی متشکل از پنجاه نظامی تشکیل دهند که این حکومت با مخالفین نیز به توافق و سازش برسد. (121)

آیا ببرک کارمل مخالف خروج قوای شوروی بود؟:

هنوز پس از دو دهه خروج قوای شوروی از افغانستان که دیگر نه شوروی وجود دارد، نه حزب دموکراتیک خلق در افغانستان حکومت می کند و نه ببرک کارمل در قید حیات است مخالفت ببرک کارمل با خروج قوای شوروی یکی از نکات قابل بحث و اختلاف قبل از همه در میان فراکسیون های مختلف حزب دموکراتیک خلق حتی در میان فراکسیونهای جناح پرچم این حزب است.

به چنین هدفی و در شرایطی که دشمنان حاکمیت مذکور باگسترش دخالت ها به جای تضعیف و سرکوبی افزایش یافته اند، اقدام به خروج قوا کنند. کارمل بسوی خروج قوای شوروی از زاویه باورها و آرمانهای آیدئولوژیکی خود می دید، در حالی که رهبران شوروی به این امر از دید منافع و مصالح کلانتر دولت و کشور خود نگاه می کردند. بی باوری کارمل به خروج قوای شوروی و گاهی ابراز مخالفت او با خروج قوا از مشکلات درونی حزب و حاکمیت حزبی نیز ناشی می شد. خروج قوای شوروی دو جناح خلق و پرچم حزب حاکم را بسوی منازعه خونین قدرت میبرد که موقعیت ضعیف جناح پرچم در ارتش و نیروهای نظامی در سالهای نخست حکومت کارمل چشم انداز غلبه پرچی ها را بر خلقی ها تاریک و غیرمتمل می نمایاند.

هرچند در اسناد رسمی حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب چه در دوره زعامت کارمل و چه پس از او در سالهای حاکمیت نجیب الله از مخالفت ببرک کارمل با خروج قوای شوروی چیزی منتشر نشده است، اما در میان شاخه ها و فیراکسیون های مختلف باقی مانده از حزب مذکور به مخالفت کارمل با خروج نیروهای شوروی اشاره می شود. حتا نجیب الله جانشین ببرک کارمل از مخالفت وی با خروج قوای شوروی در یک صحبت غیررسمی با یکی از کارمندان وزارت خارجه شوروی اسبق سخن گفت. محتوای این گفتگو که بعداً از سوی کارمند متذکره در روزنامه پرودا منتشر گردید، خشم ببرک

اما تمایل و تصمیم رهبران شوروی را مبنی بر خروج نیروهای شان باور نمی کرد. نه تنها "کورنینکو" معاون وزارت خارجه شوروی بی باوری کارمل را در برابر اظهارات و توصیه های اندروپوف در تابستان 1983 که نیروهای شوروی در افغانستان اقامت طولانی نخواهند داشت، تأیید می کند، بلکه سلطان علی کشتمند از رهبران جناح پرچم و فرد شماره دوم در حکومت ببرک کارمل از بی باوری موصوف حتا دو سال پس از آن در دوره رهبری گورباچف سخن می گوید. کشتمند برغم آنکه شکایت متداوم ببرک کارمل را "در حلقه های بسیار کوچک خصوصی از اقامت دوامدار قوای شوروی در افغانستان" بازگو می کند، در مورد تردید وی از خروج نیروهای شوروی می نویسد: «تا جاییکه معلوم است کارمل اظهار آمادگی رهبری شوروی (گورباچف) را برای خارج ساختن نیروها از افغانستان جدی تلقی نمی کرد و آنرا بیشتر مانور میدانست تا حقیقت.» (122)

بی باوری ببرک کارمل از خروج قوای شوروی که نخست از سوی اندروپوف و سپس توسط گورباچف برای او مطرح گردید، به اعتماد و اخلاص شدید او به دولت شوروی و به زعم اوتعهدات انترناسیونالیستی شوروی ها برمی گشت. برای کارمل قابل درک و مورد قبول نبود که شوروی زمانی در دفاع از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و در جهت سرکوبی دشمنان این حاکمیت و قطع دخالت های امپریالیزم به افغانستان لشکر کشید، سپس بدون دسترسی

خروج قوای شوروی غیرمترقبه بود. او (کارمل) اظهار داشت که باری در رابطه به این مسأله به اندروپف گفته بود که کاری نکند که دو مرتبه با دوچندان نیرو مجبور به لشکرکشی شود. نظر کارمل مبتنی بر آن بود که هرگاه قرار باشد انقلاب در افغانستان حفظ گردد، مداخلات از پاکستان باید قطع گردد. ولی پاکستان تا ایجاد یک رژیم دست نشانده خویش در افغانستان هرگز از مداخله دست نخواهد کشید و آنگاه بار دیگر سوال مقابله با آن مطرح خواهد شد. گرباچف جلسه را خاتمه بخشید و گفت ما خیلی خوب تبادل نظر کردیم و نظریات هر دو طرف برای خود ایشان محفوظ باقی میماند.» (124)

"اناتولی چرنیایف" از مشاوران گورباچف نیز از ناراحتی بزرگ کارمل در مورد طرح خروج قوای شوروی در این مذاکرات سخن می گوید: «کارمل متحیر بود. او اطمینان داشت که ما بیشتر به او نیاز داشتیم تا او به ما. وی معتقد بود که نیروهای ما، اگر نه برای همیشه، حد اقل برای زمانی طولانی آنجا میمانند. کارمل به گورباچف گفت: "اگر شما حالا افغانستان را ترک کنید، بعداً مجبور خواهید شد یک میلیون سرباز بفرستید.» (125)

محمدنبی عظیمی عضو کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق و از ژنرالان هوادار بزرگ کارمل از ناخشنودی کارمل در مورد خروج قوای شوروی حتا پس از کناره گیری وی سخن می گوید. عظیمی از قول بزرگ کارمل می نویسد: «گورباچف با مردم افغانستان

کارمل را برانگیخت و ادعای مخالفت خود را با خروج قوای شوروی تکذیب کرد. بزرگ کارمل در سالهای اقامت و در واقع تبعید (1986-1990) در "سریبریانی بور" (حومه مسکو) به خبرنگار نظامی روزنامه "پرودا" ارگان نشراتی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در گفتگوی دوستانه و غیررسمی این ادعای نجیب الله را کذب محض خواند. خبرنگار پرودا می نویسد: «در روزنامه پرودا حقیقت وجود ندارد.!" با این جمله کارمل به من حمله می کند. نجیب الله کذب گویی می کند که گویا من مخالف خروج عساکر شوروی بودم، گویا من به گرباچف اعلان نمودم، هرگاه امروز شما صدها هزار عسکر تانرا خارج نمائید، در آینده مجبور خواهید شد تا در افغانستان یک میلیون عسکر جاچا کنید. این کذب محض است! من باید تکذیب نامه بنویسم، اما با در نظر داشت شرایط دشوار افغانستان و کشور شما، نمیخواهم این کار را انجام دهم. ولی شما درین رابطه مسئولیت دارید.» (123)

در حالی که بزرگ کارمل مخالفت خود را با خروج قوای شوروی کذب محض می خواند، سلطانعلی کشتمند رئیس شورای وزیران حکومت او و عضو هیئات همراه وی در نخستین مذاکره با گورباچف (اکتوبر 1985) از مخالفت کارمل با خروج قوا سخن می گوید. هرچند کشتمند می خواهد تا واکنش کارمل را در مورد خروج قوای شوروی به غیرمترقبه خواندن و مشروط داشتن آن به قطع مداخله از پاکستان توجیه کند. کشتمندی نویسد: «عکس العمل کارمل در برابر

یادداشت‌های اطلاعاتی را تهیه کرده بود، نیز این مطلب را تأیید می‌کند.» (127)

گورباچف و ببرک کارمل:

فکرکنارماندن ببرک کارمل از رهبری حزب و حاکمیت حزبی در دوره حاکمیت اندورپف ایجاد شد، اما این طرح را گورباچف عملی کرد. گورباچف در سال 1983 از مشاوران نزدیک اندروپف بود. همچنین او عضویت کمیسیون ویژه افغانستان را در دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی داشت. گورباچف از همان دوره مشاوریت خود حمله نیروهای نظامی شوروی را بر افغانستان اشتباه تلقی می‌کرد و در جستجوی آن بود تا راه بازگشت این نیروها هموار شود. اظهار نظر او در مورد جنگ نیروهای شوروی در افغانستان پس از آنکه رهبری حزب کمونیست شوروی و حاکمیت در شوروی را بدست گرفت اراده او را در بیرون رفتن از افغانستان نشان می‌دهد. گورباچف در بیست و هفتمین کنگره حزب کمونیست شوروی در فروردین 1986 جنگ افغانستان را "زخم خون چکان" نامید. ادوارد شواردناده وزیر خارجه دوران گورباچف که پس از فروپاشی شوروی به ریاست جمهوری گرجستان رسید از ذهنیت گورباچف در مورد افغانستان قبل از احراز رهبری حاکمیت شوروی و پس از اولین ملاقات و مذاکره اش (اکتوبر 1985) باببرک کارمل و سایر رهبران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق می‌گوید: «من، زمانیکه ببرک کارمل و نجیب‌الله به ماسکو آمدند، جدیداً به مقام

و حزب ما جفا کرده است. بیرون کردن قوت‌های نظامی شوروی از افغانستان یعنی نابودی مردم ما، حزب ما و ملت ما و انقلاب ما است. سیاست مصالحه ملی که در تیزس‌های اینجانب طرح شده بود چیزی تازه نیست ولی مخالفین به آن گردن نمی‌نهند، زیرا که بسیار عجولانه مطرح شده و از موضع و موقعیت ضعیف با مخالفین پیاده گردیده است.» (126)

صرف نظر از بحث مخالفت و موافقت ببرک کارمل با خروج قوای شوروی، واقعیت این بود که کارمل نقش و تأثیری بر تصمیم شوروی‌ها در خروج نیروهای شان نداشت. تصمیم خروج قوا، تصمیم زمام‌داران شوروی بود که بر مبنای سیاست و منافع خود عمل می‌کردند. حتی موضوع خروج قوا را برژنف در ماه‌های نخست مرحله استیلا و اشغال افغانستان بدون آگاهی و مشورت با ببرک کارمل با وزارت دفاع شوروی در میان گذاشت: «بایسته است یادآور گردیم که ل. ای. برژنف (نه به شکل نهایی، بلکه به شکل پیشنهاد) هنوز در فروردین 1980 رهنمود داده بود، مسأله بازگشت سپاهیان شوروی از افغانستان را تا پایان سال 1980 بررسی نمایند، با این سنجش که آنها رسالت خود را "در زمینه با ثبات سازی او ضاع" به انجام رسانیده اند. یادداشت‌های اطلاعاتی تدوین شده از سوی ستاد کل که در آن یادداشت‌ها فراخواندن سپاهیان از افغانستان طی می‌عاده این اندازه سریع مدلل نشده بود، گواه بر این اند. ژنرال و. ا. بگدانف که این

وزارت خارجه پیشنهاد شده و عضو هیئات ملاقات کنندگان گردیدم. در جلسات مشورتی من نیز همراه گورباچف و گرمیکو اشتراک نمودم. آنها در باره اوضاع وطن شان به ما گزارش دادند. البته آنها تصویر دشواری از وضعیت افغانستان می کشیدند. من و گورباچف تا آن زمان موافقه نموده بودیم که دیر یا زود این مشکل را از راه عودت قوا حل نمائیم؛ زیرا ما در آنجا کاری از پیش برده نمیتوانستیم - بویژه که خود ما نیز در کشور ما در غرقاب مشکلات دست و پا می زدیم. افغانستان از نظر نیروی انسانی و منابع مالی برای ما به چاله یی تبدیل شده بود. بالآخره کشور ما هم از جهت سیاسی و هم نظامی در موقعیتی نبود که بتواند آن حمل رابا خود بکشد. در همه ی این موارد، من و گورباچف مدت هاپیش یعنی زمانیکه وی هنوز منشی عمومی حزب کمونیست شوروی نبود، در استراحتگاه پتسونده واقع در کنار بحیره سیاه، با هم صحبت نموده بودیم. آن زمان، وی با من در باره خروج عساکر توافق داشت؛ اما زمانیکه منشی عمومی حزب گردید، جانب احتیاط را گرفت. ولی من درین مدت دو بار به او در باره توافق پیشین مان گوشزد نمودم، تا بالآخره به افغانها گفت: "قوای ما خارج می شود، سلاح هر قدر که بخواهید برای تان می دهیم، همه چیز برایتان می دهیم، ولی ساماندهی آنرا خود بدست بگیرید"

نگریستن به چهره عبوس افغانها، تأسف برانگیز بود و آنها نیز آمادگی شنیدن چنین حرفی را نداشتند...» (128)

در این نخستین ملاقات و مذاکره میان ببرک کارمل و گورباچف که بصورت غیر رسمی برگزار شده بود، کارمل را سلطان علی کشتمند صدراعظم حکومت، صالح محمد زیری، نجیب الله رئیس خاد که همه اعضای بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق بودند و ژنرال عبدالقادر وزیر دفاع و عضو کمیته مرکزی حزب همراهی می کردند. اعضای هیئات شوروی در کنار گورباچف شامل نیکولای ریشکوف صدراعظم شوروی، بوریس پونیاریوف منشی کمیته مرکزی و رئیس دفتر مناسبات بین المللی حزب کمونیست، مارشال سک洛夫 وزیر دفاع و ویکتور چپریکوف رئیس کی. جی. بی می شدند. مذاکرات طرفین تنها بر سر بازگشت قوای شوروی خلاصه نمی شد. به قول سلطان علی کشتمند تحکیم قدرت دفاعی دولت افغانستان، تعدیل در برنامه ها و سیاست های حزب دموکراتیک خلق و ضرورت انعطاف سیاسی در برخورد با مخالفین و اقشار مختلف جامعه بخش های از مسایل مورد مذاکره را تشکیل میداد. به نوشته کشتمند ببرک کارمل با برافروختگی وزیر دفاع شوروی را متهم به دخالت در امور وزارت دفاع کرد و از عدم جنگ فعالانه نیروهای شوروی سخن گفت. اما کارمل علی رغم این برافروختگی و ابراز ناخشنودی از خروج قوا، ضرورت تعدیل در سیاست های دولت را پذیرفت. سلطانعلی کشتمند

گورباچف پس از نخستین مذاکرات طولانی و متشنج با ببرک کارمل (اکتوبر 1985) از اجرای سیاست خروج قوای شوروی بدون ببرک کارمل سخن گفت. او به بیروی سیاسی حزب کمونیست وظیفه داد تا این پیام را به کابل برسانند: «گورباچف پس از مواجهه با این موضوع در 17 اکتوبر از پولیت بورو خواست که توصیه های شدیدالحن و حاکی از اضطرار به کابل بفرستد. به گفته او، پولیت بورو باید روشن می کرد که: "سیاست های ما، بدون کارمل، باید به خروج از افغانستان در کوتاه ترین زمان ممکن منجر شود." در این موقع گرومیو کو اصلاحیه های را برای ملایم تر کردن پیام ارسالی به کابل پیشنهاد کرد، اما پولیت بورو بارد آنها، توصیه های مورد نظر گورباچف را به کابل فرستاد و قطعنامه ای در مورد خروج هرچه زوتر "نیروهای شوروی و اطمینان از بقای رژیم "دوست" در کابل، به تصویب رساند. (131)

گورباچف سالهای بعد در بیستمین سالروز خروج قوای شوروی در مصاحبه با رادیو ایکو مسکو اظهار داشت: «افغانستان در میان ده موضوع، که در کتابچه یاد داشتهایم در روز دوم یا سوم کار به حیث منشی عمومی درج کرده بودم و آنرا چیرنیاف از آرشیف پیدا کرد، جای سوم را داشت که توسط قلم پینسل نشانی شده بود و می بایست بدون تأخیر به آن پرداخته می شد... قبل از همه تصمیم گرفتیم تا سیاست کارملیزم کرملین را تغییر بدهیم» (132)

می نویسد: «در رابطه به طرح مسئله سوم، یعنی ضرورت تعدیل در سیاست های دولت، کارمل موافقت خویش را اظهار داشت و نکاتی را متذکر شده که بعداً در یک سند حزبی که بنام تزه های ده گانه ببرک کارمل مشهور گردید انعکاس یافت.» (129)

انتشار "تزه های ده گانه ببرک کارمل" در نومبر 1985 بازتاب اولین مذاکرات او با گورباچف بود که در راستای توصیه و نظریات او (گورباچف) ارائه شد؛ واقعیتی که سلطان علی کشتمند آنرا به صراحت توضیح میدهد: «پس از بازگشت از مسافرت به شوروی و دیدار با رهبران آنکشور، بمنظور تحریک بخشیدن به روند مبارزه برای دستیابی به صلح احتمالی در کشور، روشن ساختن نظریات رهبری حزب پیرامون مسایل مطروحه در مسکو و دادن آگاهی به اعضای حزب و مردم در باره ی آنها، بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت اعلامیه ای پخش نماید و در آن سیاست انعطاف پذیر با النسبه جدید حزب و دولت در آن شرایط توضیح گردد. ببرک کارمل ضمن ارائه نکات اساسی، به من سپرد تا به همکاری محمود بریالی، برادر ایشان که رئیس شعبه مناسبات بین المللی کمیته مرکزی حزب بود، اعلامیه متذکره را آماده بسازم. سند آماده گردید و در جلسه بیروی سیاسی فیصله بعمل آمد که تحت عنوان پیشنهادات ببرک کارمل پخش گردد.» (130)

گورباچف؛ "سیاست های بدون کارمل":

ارائه تعدیل و اصلاحات ازسوی ببرک کارمل در حزب ودولت با عنوان تیزس ده گانه اعتمادگورباچف را در تداوم رهبری او در حزب دموکراتیک خلق احیاء و تقویت نکرد. سیاست گورباچف درمورد افغانستان در مسیر حذف کارمل از زعامت حزب و حاکمیت حزب قرار گرفت.

چرا سیاست های گورباچف درمورد افغانستان بر مبنای به قول خودش بدون کارمل پی ریزی گردید؟ آیا آنچی راکه گورباچف از ایجادتعدیل در سیاست های رهبری و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق ازکارمل می خواست درتیزس های ده گانه او انعکاس نداشت؟

بدون تردیدتصمیم کنارنهادن ببرک کارمل از رهبری حزب و حاکمیت توسط گورباچف بخشی از تداوم سیاست اندورپف زمام دار پیشین شوروی در مورد کارمل بود که قبلاً از آن سخن رفت. بخش دیگر از انگیزه های گورباچف در این مورد به موضع گیری پرخاشگرانه کارمل در نخستین مذاکره با رهبرشوروی بر می گشت. برافروختگی کارمل در مذاکره که سلطان علی کشتمند یکی از اعضای هیئات همراه وی به آن اشاره می کند، مسلماً بی اعتمادی گورباچف را افزایش داد. برخی از تحلیلگران ونویسندگان غربی وحتا روسی ادعا می کنند که کارمل در برابر این تقاضای گورباچف که پایه های حکومت خود را با "مشارکت عناصر غیر کمونیست" وسیع نماید، مخالفت می کرد.

اختلاف نظر کارمل بر سر مذاکرات ژنو باشوروی هاجش دیگر از عوامل ناسازگاری زمام دار شوروی در جهت دور ساختن کارمل از کرسی رهبری بود: «نارضایتی روسها از کارمل بیشتر به خاطر وسیع نکردن پایه های رژیمش بود؛ اما عوامل دیگر آنرا شدت بخشید. یکی از مهمترین آنها امتناع او از مذاکره درمورد تنظیم یک جدول زمانی درچارچوب مذاکرات غیرمستقیم سازمان ملل درژنو بود. گورباچف تحت فشار سازمان ملل در اواخر 1985 و اوایل 1986 آماده بود قدم قاطع بردارد، اما کارمل اصرار داشت که خروج تنها از طریق گفتگوهای مستقیم بین افغانستان و پاکستان باید مورد بحث قرار گیرد. او استدلال میکرد، تنهادر صورتی که پاکستان مشروعیت رژیم کمونیستی را از طریق چنین گفتگوهای بپذیرد، می توان به احترام گذاشتن اسلام آباد به توافق مورد نظر اطمینان پیدا کرد. "یولی ورنتسف" معاون اول وزیر خارجه سابق شوروی در این رابطه گفت: "او می خواست روند مذاکرات ژنو به آهستگی پیش برود. مانعی توانستیم اورا وادار به انجام کاری کنیم."» (133)

اختلاف نظر کارمل باشورویها برسر نحوه مذاکرات ژنو وتوافق برآمده از این مذاکرات حتا در تیزس ده گانه او انعکاس یافته بود. برغم آنکه تیزس ده گانه در راستای توصیه ها و تمایلات گورباچف پس از نخستین مذاکرات طرفین اعلان و انتشار یافت، اما خروج قوای شوروی مشروط به قطع مداخله و تضمین

در اکتبر 1986 بروز نکرد، آنگاه که گورباچف و مشاورانش به این نتیجه رسیدند که هر پاسخ مناسب از سوی ایالات متحده امریکا در باره کنترل تسلیحات نیازمند عقب نشینی شوروی از افغانستان است. به گفته سارامندلسون Sara Mendelson، که اسناد بایگانی (آرشیف) شوروی را مطالعه می کرد، تصمیم به عقب نشینی نه ناشی از فشار همگانی در داخل نه ناشی از شکست در جبهه جنگ بود. دلیل واقعی تصمیم شوروی، بیشتر این باور گورباچف بود که موفقیت پرسترویکا به همکاری محیط بین المللی نیاز دارد، که بهای آن ترک افغانستان بود.» (135)

از دیدگاه گورباچف تنها ترک افغانستان بهای کافی برای جلب اعتماد و "همکاری محیط بین المللی" در جهت موفقیت پرسترویکا و گلاسنوست نبود، بلکه کنار نهادن ببرک کارمل از رهبری دولت مورد حمایت شوروی لازمه این بهای شمرده می شد. بیرون رفتن ببرک کارمل از رهبری حزب حاکم دموکراتیک خلق که نماد تجاوز دوران زعامت برژنف تلقی می گردید، مکمل اقدامات اعتماد سازی گورباچف در فضای بین المللی ارزیابی می شد. محمد نبی عظیمی از ژنرالان جناح پرچم حزب از دیدگاه گورباچف در مورد ببرک کارمل می نویسد: «گورباچف به این عقیده بود که چون ببرک کارمل همزمان با دخول قوتهای شوروی به افغانستان به قدرت رسیده است و مورد احترام مردم نیست زیرا که او را دست نشانده شوروی میدانند لذا باید وی

قطع مداخله گردیده بود. در فقره نهم تیزس گفته می شد: «به مجردیکه مداخله مسلحانه خارجی در امور کشور ماقطع گردد و عدم تجدید آن بطور مطمئن تضمین گردد، قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج خواهند شد.» (134)

اگر تیزس های ده گانه ببرک کارمل در راستای تمایلات گورباچف برای انجام تعدیل و تغییر در سیاست های حزب دموکراتیک خلق و دولت این حزب تدوین شده بود، گورباچف انتظار داشت یکی از نتایج این تعدیلات امضای توافقنامه ژنو باشد تا زمینه برای خروج قوای شوروی مساعد گردد. در حالی که شرایط سخت ببرک کارمل در مورد این مذاکرات که حتی در تیزس ها ده گانه او انعکاس یافت راه را بروی توافقات ژنو می بست. به نظر می رسید که تیزس های ده گانه کارمل و سپس گام های عملی او، اهداف گورباچف را در جهت تحول و تعدیل مورد نظرش که به خروج نیروهای شوروی و قناعت امریکا و جهان غرب بیانجامد، برآورده نمی ساخت.

گورباچف جهت موفقیت و تحقق اصلاحات در درون حزب کمونیست و نظام سیاسی شوروی در عنوان پروسترویکا و گلاسنوست در پی برقراری مناسبات جدید با ایالات متحده امریکا و دنیای غرب بود. او می خواست با بیرون بردن نیروهایش از افغانستان راه را به تأمین این مناسبات هموار کند. به قول مؤلفین کتاب "خیانت به سوسیالیسم": «نقطه عطف واقعی در تفکر گورباچف ظاهراً تا پس از نشست ریگجاویک

رسمی و دولتی و رهبری حزب و سپس دولت، استعفای داوطلبانه او بود که بدست خود عنوانی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق در سیزدهم ثور 1365 خورشیدی نوشت: «رفقا! بعد از اندیشه زیاد، اینجانب فیصله نمودم تا بنابر احساس مسئولیت و عوامل صحتی و ارزیابی دقیق از امکانات خود و توجه به مسایل و پرابلمهای بین المللی از شما خواهش بعمل آورم تا معذرت مرا از سمت منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بپذیرید...» (137)

آیا واقعا بربک کارمل خودش داوطلبانه از رهبری حزب استعفاداد؟ و آیا استعفای او تصمیم و فیصله نهادهای رهبری حزب دموکراتیک خلق بر مبنای اصول های درون حزبی بود؟

سلطان علی کاشتمند از رهبران جناح پرچم تغییر رهبری را در حزب دموکراتیک خلق ناشی از اوجگیری اختلافات درونی و تصمیم اکثریت اعضای بیرونی سیاسی حزب تلقی می کند. او از نقش شورویها در استعفای بربک کارمل و اعمال فشار بر او سخنی به زبان نمی آورد. کاشتمند استعفای بربک کارمل را از رهبری حزب دموکراتیک خلق نتیجه "رفت و آمدها، سرگوشی ها و صحبت های تلخ و شرین فروانی" می خواند که از سوی اکثریت اعضای بیرونی سیاسی حزب به سمع کارمل رسانده شد و کارمل پس از "گفت و شنود مختصر" پذیرفت که رهبری حزب رابه نجیب الله بگذارد. سپس استعفای بربک کارمل در پلینوم هجدهم

از صحنه سیاسی بیرون گردید. به نظر گورباچف اعاده اعتبار ملی و بین المللی برای بربک کارمل دیگر دیر شده بود.» (136)

گورباچف از یکسو با خروج قوای شوروی در صدد آن بود تا ذهنیت تجاوز نظامی شوروی به عنوان میراث دوران زمام داری برژنف از افکار غربی ها زدوده شود، از جانب دیگر حزب دموکراتیک خلق در رهبری و محور حاکمیت افغانستان باقی بماند. گورباچف می پنداشت که تعویض رهبری حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزب در کابل از لحاظ سیاسی و اجتماعی در داخل و خارج افغانستان به تقویت و گسترش مشروعیت این حاکمیت می انجامد. سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق برای گورباچف غیر قابل پذیرش بود. از این رو او علی رغم اعمال سیاست تغییر رهبری در کابل و ایجاد تعدیل و اصلاحات در دولت حزب دموکراتیک خلق به فشار نظامی افزود و در نخستین سال زمام داری او (1985) عملیات نظامی نیرو های شوروی در افغانستان گسترش یافت.

برک کارمل چگونه کنار رفت؟

یکی از نکات مهم در بحث و بررسی دوران رهبری بربک کارمل در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب، کنار رفتن او از این زعامت و حاکمیت است. اگر توضیحات رسمی حزب دموکراتیک خلق و دولت آن حزب ملاک اصلی این بررسی قرار بگیرد، سخن از دخالت و نقش شوروی در کنار زدن بربک کارمل تهمت نادرست دشمنان حزب و حاکمیت مذکور تلقی می شود. زیرا در گزارشات

پروازهای هوایی لغو شد
 و سپس ببرک کارمل تنها با این درخواست که متن استعفا را خودش بنویسد و طرفدارنش مصئون باقی بمانند، حاضر به استعفا گردید. به نوشته میرصاحب کاروال متن استعفا و تقاضای ببرک کارمل به "کریچکوف" نماینده شوروی سپرده شد و سپس پلینوم 18 کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق برای پذیرش استعفا و تعیین جانشین او در حزب تدویر یافت. کاروال می نویسد: «برای این منظور کارتوضیحاتی در میان اعضای کمیته مرکزی از دفتر دارالانشاء کمیته مرکزی (کمسیون) آغاز میگردد. بناً اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی را به سه گروه: طرفداران نجیب الله، گروه مخالف (طرفدار کارمل) و گروه متزلزل تقسیم می نمایند. در گروه اول بطورعموم تمام اعضای مربوط به بخش خلقی هاجماً از جمله پرچی ها سلیمان لایق، وزیر، غلام فاروق یعقوبی، کاویانی، ظهوررزجو، نوراحمدنور، سلطانعلی کاشتمند و غیره شامل بودند. در گروه طرفدار ببرک کارمل، اناهیتا راتب زاد، سربلند، سرورمنگل، امتیازحسن، واسع کارگر، پردلی، دوست محمد دوست، گل آقا، محمودبریالی، نورالحق علومی و غیره شامل بودند. متباقی اعضای کمیته مرکزی در گروه متزلزل قرار داشتند که بعداً به نفع نجیب الله تغیر موضعگیری می نمایند: البته بعد از کارتوضیحی توسط سلطان علی کاشتمند و نوراحمدنور نظر به دلایل ذیل موضعگیری اکثر اعضای کمیته مرکزی پرچی ها تغیر می نمایند:

کمیته مرکزی که در 14 ثور 1365 (4 می 1986) دایرگردید مورد تأیید قرار گرفت. کاشتمند می نویسد: «سال 1986 در حالی آغاز گردید که اختلافات درون رهبری یکبار دیگر اوج گرفته بود و این بار نمیتوانست بدون تعویض رأس رهبری فروکش نماید. اکثریت اعضای بیروی سیاسی مسأله تعویض رهبری را یک ضرورت جدی می پنداشتند و متدرجاً به این نتیجه رسیده بودند که نجیب الله را بجانشینی کارمل تعیین نمایند. کارمل نیز شخصاً از آن آگاهی داشت.» (138)

میرصاحب کاروال از جناح خلق و عضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در حالی که تعویض رهبری حزب را فیصله شوریها وانمود می کند، استعفای ببرک کارمل را نتیجه فشاری میداند که از سوی مخالفان وی در درون حزب و دولت با توسل به احضارات نیروهای نظامی و امنیتی اتخاذ شد. ببرک کارمل که ظاهراً جهت تداوی در حدود سه ماه راتاً اول می 1986 (11 ثور 1365) در شوروی به سربرده بود پس از بازگشت مجبور به استعفاء از رهبری حزب شد. به نوشته کاروال قبل از آنکه یک هیئات حزبی و دولتی به ریاست صالح محمدزیری به شمول گلاب زوی وزیر داخله، نظر محمد وزیر دفاع و یعقوبی وزیر امنیت دولتی از ببرک کارمل بخواهند تا استعفای خود را ارائه کند، در پایتخت بگونه اعلان نا شده وضعیت فوق العاده حاکم شد. نیروهای مختلف نظامی و امنیتی در نقاط مختلف شهر توظیف یافتند. تیلفون های طرفداران ببرک کارمل قطع گردید.

استعفای خود و تقرر نجیب
 الله سخن می گوید. کسی که به قول او
 سردار داود خان را کشت، تره کی و امین
 را کشت. کارمل گفت: «من همه چیز را
 میدانم که داود خان را کشت و برای چه
 تره کی را کشت و چرا؟ کی امین را کشت و
 چگونه؟ من میدانم کی در عقب استعفای من
 و تقرر نجیب الله قرار داشت. بلی، من
 خیلی چیزها را میدانم. و صرف به همین
 خاطر است که چیزی نمی گویم؛ زیرا هنوز
 وقت آن نرسیده است.»

وقتی خبرنگار گفت که به پندار من همین
 اکنون وقت آن رسیده است، برک کارمل
 پاسخ داد: «در حال حاضر، افغانستان و
 اتحادشوری در وضعیت بد قرار دارند. و
 من نمیخواهم با حکایت هایم وضعیت را
 وخیم تر بسازم.» (141)

هر چند برک کارمل نخست از معرفی دستی
 که او را به استعفا وا داشت خود داری
 می کند اما سپس با گرفتن نام اتحاد
 شوروی در واقع آن دست را می شناساند.
 اولین گام دولت شوروی به رهبری گورباچف
 در جهت کنار نهادن برک کارمل از زعامت
 حزب دموکراتیک خلق با قتل یک افسرکی.
 جی بی آغاز شد که پیوسته در کنار برک
 کارمل قرار داشت. سپس روس ها کارمل را
 به بهانه تداوی به مسکو بردند. خبرنگار
 روزنامه پرودا می نویسد: «کارمل از
 حلقه نزدیکان خویش صرف به یکنفر
 اعتماد داشت. آن شخص یکی از
 "عموخوانده" های سازمان (کی. جی. بی)
 به نام (سرهنگ) دگروال "اوسادچی" بود.
 اوسادچی از نخستین روزها در کنار کارمل

1- چون تصمیم توسط شوروی ها
 گرفته شده است بناً مقاومت در
 برابر آنها بیفایده است.

2- اگر ما مقاومت نمایم مکتب پرچم
 متلاشی میگردد.

3- برک کارمل خودش استعفا داده است.

4- در نتیجه اختلافات پرچمی ها، خلقی ها
 مسلط میگردد و سایر دلایل دیگر ارائه می
 نمایند.» (139)

دستگیرپنجشیری از رهبران جناح خلق از
 کودتای سفید علیه برک کارمل سخن می
 گوید و استعفای او را ناشی از فشار
 وزیران وزارت های نظامی و امنیتی
 میدانند: «در همین قصر فرایند انتقال
 قدرت از برک کارمل به دکترنجیب در نتیجه
 زدوبند بارهبران قوای مسلح بتاريخ 14
 ثور 1365 خورشیدی بدون خون ریزی و
 برخورد مسلحانه انجام یافت و برک کارمل
 قهراً مجبور به استعفا شد. ولی جناح خلق
 از این تجارت سیاسی با دکترنجیب الله نه
 تنها سودی نکرد بل به علت پالیسی
 دنباله روانه خود زیان های فراوانی هم
 دید. در جلسه ای که این تصمیم اتخاذ شد
 سر بلند یگانه عضو کمیته مرکزی
 طرفدارکارمل بود که گرفتاری شبانه
 وگرونگانگیری اوپراتیفی طرفداران
 کارمل را "خیمه شب بازی" مسخره
 آمیزخواند.» (140)

نقش شوروی در برکناری برک کارمل:

برک کارمل به خبرنگار روزنامه پرودا در
 سال 1989 که در حومه مسکو به سر میرد
 از قرار داشتن کسی دیگری در عقب

در آنجا بستری شد. سپس تا دوماه دیگر در مسکو باقی ماند. در روزهای بازگشتش باگورباچف ملاقات کرد و برای نخستین بار از زبان رهبر حزب کمونیست شوروی شنید که او را دعوت به کناره گیری از رهبری حزب دموکراتیک خلق کرد. گورباچف به او گفت: «هرکدام ماتوانایی آنرا نداریم که به مطالبات زمان و دگرگونی های جهان پاسخ بانیسته بدهیم. البته خدمات رفیق کارمل بزرگ اند و سهم و مایه گذاری وی در امر انقلاب و تحکیم دوستی افغان-شوروی بی بدیل. ولی عاقلانه خواهد بود هرگاه مقام منشی عمومی به یکی از رفقای جوان واگذار گردد. کارکردن برای بیرک کارمل خیلی دشوار است، باید به صحت خویش بیاندیشد. ما در آینده به او نیاز داریم.» (143)

پس ازگورباچف رئیس اداره اول کی.جی.بی ولادیمیرکریچکوف Vladimir Khrychkov که بعداً درسال 1988 به ریاست کی.جی.بی رسید، باببرک کارمل به مذاکره پرداخت وکوشید تا کارمل را که به شدت از ملاقات باگورباچف ناراحت بود دلداری بدهد. این اداره از مهمترین اداره های کی.جی.بی بود که امور افغانستان و ایران به دفتر هشتم آن مربوط می شد. ژنرال "لئونیدوی. شبارشین" معاون کی.جی.بی یکی دیگر از مقامات شوروی بود که با کارمل گفتگو کرد تا او را به استعفا از رهبری حزب قانع نماید. شبارشین می گوید: «به او صریحاً گفتم که وضعیت دنیا و هم افغانستان درحال تغییر است

قرار داشت، با فاملیش عادت کرد و منشی عمومی بدون او نمیتوانست گامی بردارد. دگروال از قماش سر بازنماها (نظامیان خشک مغز) نبود؛ بلکه بازبان محلی بلدیت داشت؛ عنعنات محل را می آموخت و به تاریخ و فرهنگ افغانستان دلچسپی داشت. ولی در آغاز سال 1986 واقعه عجیب و وحشتناک با او اتفاق افتاد: دگروال (سرهنگ) که هیچگاه ازبابت صحتش شکایت نداشت، در آستانه درخانه اش جان داد. قلب او از حرکت بازایستاد. کارمل به نتیجه رسمی درباره مرگ دگروال باور نداشت. چیزی غیرمعمولی باید اتفاق افتاده بوده باشد... او (کارمل) باازدست دادن نزدیک ترین فرد درحلقه خویش، برای بارنخست احساس ترس و وحشت کرد. یک ترس واقعی. اطلاعات من درباره آن شخص از لابلای حکایات اقاربش حاصل گردید، ورنه کارمل صحبت و بحث در موضوع و گرفتن نام خانوادگی دگروال را برای من قدغن کرده بود. به زودی روشن گردید که ترس وی بی دلیل نبوده است. برای ماه مارچ همانسال فیصله شده بودتا جرگه بزرگ قبایل دایر گردد. کارمل آماده می شد تا در آن جرگه صحبت برنامه ای ومفصل نماید. ولی در آستانه ی برگزاری محفل، سفیرشوروی به نزد وی آمد و گفت: "شما را به مسکو دعوت نموده اند. رهبری مامی خواهد با شما درباره مسایل مهم صحبت نماید." (142)

بیرک کارمل ازفرودگاه مسکوبه بیمارستان کمتیه مرکزی حزب کمونیست شوروی واقع در "میچورینسک" انتقال یافت. او بیست روز

با صدای بلند حرف میزد، تمام دلایل احتمالی مورد بی مهری واقع شدن خود را یکی پس از دیگری دوره میکرد و بدون استثنا به همان نتیجه اول می رسید: محرک تصمیم مسکو در ورای مرزهای افغانستان قرار دارد. کریچکوف بسیار به آرامی و با دلسوزی، آنگونه که گویا بایک دوست عزیز، بیمار ونومید سروکار دارد، به کارمل اطمینان مجدد داد، عزت نفس او را ستود و چهره ای درخشان، پر افتخار و با احترام از وی ترسیم کرد.» (145)

برک کارمل علی رغم دلجویی های کریچکوف استعفای خود را توطئه خواند و اظهارداشت: «برایش واضح نشد به کدام اساس اتحادشوروی در امور داخلی یک دولت مستقل مداخله بی شرمانه می نماید. اما کریچکوف با قاطعیت درموضع خودش باقی می ماند و می گوید: "منشاء ابتکار استعفا در کابل است و ماسکو صرف رفقای افغان را یاری میرساند. کارمل نباید وضع پیچیده را پیچیده تر نماید. او وظیفه دارد جان خویش را بخاطر انقلاب افغانستان نگهدارد."

کارمل پاسخ میدهد: "انقلاب افغانستان را آرام بگذارید! شما می گوئید چون در افغانستان عساکر شوروی کشته می شوند، لذا این موضوع به شما این حق را میدهد تا شرایط تان را بالای من تحمیل نمایید. از کشورما خارج شوید وعساکرتان را باخود ببرید! ماخودازانقلاب دفاع می کنیم."

وکنون زمان آن فرا رسیده که او دبیرکلی را به یکی از همقطاران جوانترش بسپارد... او مکار بود. او سعی کرد وقت تلف کند و زودتر به کابل باز گردد. وی اصولاً موافقت خود را در این رابطه نشان داد، اما گفت که باید باهم قطارانش مشورت کند و این مسئله را درنظر بگیرد که با ایجاد تغییرات چگونه می تواند از ثبات حزب مطمئن باشد.» (144)

وقتی برک کارمل در اول می 1986 به کابل برگشت، "ولادیمیر کریچکوف" رئیس اول اداره کی. جی. بی و ژنرال شبارشین به تعقیب او در دوم می وارد کابل شدند. آنها وظیفه داشتند تا ناظر و شاهد استعفای برک کارمل از رهبری حزب و تعیین نجیب الله به جانشینی او باشند. کریچکوف و همراهانش ساعت های متوالی کوشیدند تا برک کارمل را به استعفا قانع بسازند. شبارشین می گوید وقتی کریچکوف از کارمل خواست تابه آنچی که درمسکو توافق کرد عمل کند: «چهره کارمل تیره شد. او انکار نکرد که در مسکو به توافقهایی رسیده است، اما هوشدار داد که برکناری اش فوران خشم و نارضایتی و وارد آمدن ضربه جبران ناپذیر بر اعتباراتحادشوروی را بدنبال دارد. پس از آن او ناگهان پریشان حال شده زبانش بند آمد وگریست، "مرابکشید! قربانی ام کنید! من آماده مرگ، زندان وشکنجه ام!" کارمل حرف های کریچکوف را گوش نداده و اجازه نمی داد حرفش راقطع کند. او به سخنان آشفته اش ادامه داد. او

شوروی ها نخست اپارتمانی را در شهر مسکو برای اقامت رهبر پیشین حزب دموکراتیک خلق اختصاص دادند، اما به او توصیه کردند که در خانه ییلاقی حومه مسکو زندگی کند. ببرک کارمل به این خانه که "داچه" نامیده می شد در منطقه "سریبر یانی بور" در حومه مسکو انتقال یافت. "ولادیمیرسنگیریف" خبرنگار نظامی روزنامه پرودا ارگان نشراتی حزب کمونیست شوروی در دسامبر 1989 که باببرک کارمل به گفتگو نشست از زندگی وی در این خانه می نویسد: «در این خانه دوطبقه ای ساخته شده از چوب، اکنون رهبر سابق افغانستان با خانمش و یک پیش خدمت عادی زندگی می کند. مقامات شوروی، که این مکان را برای وی تعیین نمودند، در ضمن گفتند: او یک مهمان عالی مقام است و از همه مزایای یک بازنشسته بهره گرفته می تواند.» استراحت کنید رفیق کارمل، نیروی جسمانی تان را دوباره بازیابید، زیرا به شمدار تحقق ماموریت های بزرگ انقلابی ضرورت است. " ولی کارمل به زودی به ستاتو و یا موقعیت جدید خویش پی می برد: او اسیر و زندانی در یک قفس طلایی شده است.

من با کارمل در زمانه های دیگر، معرفت حاصل نمودم. او مرا در قصرش در کابل پذیرفت. عجباکه وی خیلی زود به مقامش به حیث رهبر خو گرفت- با آدم های مشتاق تملق و ستایش سروکار پیدا کرد و با رضایت خاطر برمسندش تکیه زد. ولی اکنون همه چیز دگرگون شده است. رفقای شوروی که مقام رهبری افغانستان را بر

این صحبت پرتشنج در آخر روز (سوم می 1986) به آن منتهی میگردد، که صاحب قصر در حضور ژنرال های شوروی استعفانامه اش را (از رهبری حزب) برای پلینوم در حال تشکیل کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به امضاء می رساند. «(146)

ببرک کارمل علی رغم گفتگوی تلخ با ژنرالان کی. جی. بی بر سر استعفای خود از رهبری حزب و اعتراض از دخالت شوروی در پایان استعفا نامه خود نوشت:

«وظیفه ملی و انترناسیونالیستی خود میدانم تا در این لحظه یکبار دیگر عمیق ترین سپاس گزاری خود را به رهبر حزبی و دولتی خلق کبیر شوروی بخاطر کمک های همه جانبه و انترناسیونالیستی به خلق رنج کشیده ماکه بی شایبه مبذول داشته اند ابراز دارم.» (147)

ببرک کارمل و سالهای تبعید در شوروی:

"ولادیمیر کریچکوف" رئیس اداره اول کی. جی. بی که در ماه می 1986 ببرک کارمل را وادار به استعفاء از رهبری حزب دموکراتیک خلق کرده بود، در نومبر 1986 باردیگر به کابل آمد تا رهبر مستعفی حزب و دولت را از کابل به مسکو ببرد. او به کارمل گفت: «شما نیاز به استراحت و معالجه دارید. هرگاه شما رد نمایند، دشمنان شاید شمارا بکشند.» اما ببرک کارمل تهدید کریچکوف را در برابر خود از جانب دشمنان تردید کرد و گفت: «نه خیر، اکنون تنها دوستان می توانند مرا به قتل برسانند.» (148)

اعتنایی بیان می کند: «من اکنون چهار سال درینجا میباشم. چرا در تمام این مدت حتایکی از تاریخدانان، سیاستمداران و یا دیپلماتان شتابه نزد من نیامدند؟ چرا حتایکنفر درباره سرنوشت من واندیشه های من علاقمندی نشان نداد؟ کجاست آن آدم هاییکه درکابل پیک پرمی نمودند، درحال مستی اشک می ریختند و به دوستی جاودان ما، درنزدمن سوگند میخوردند؟ شماچه فکرمی کنید، چرا مرا به افغانستان نمیگذارند؟...»

کی و چرا ضرورت افتاد تا مرا برکنار نمایند؟ چرا مرا دراینجا نگه میدارند؟ در این جا شرایط من غیرانسانیست: غذا میدهند و اجازه گردش، اما چرا آزادی نمیدهند؟ چرا نمیگذارند تا دوباره به افغانستان برگردم؟ چرا؟ چرا؟ چرا؟» (151)

نگهداری ببرک کارمل از سوی دولت شوروی درمسکو برای تحکیم پایه های رهبری نجیب الله جانشین اودر حزب و حاکمیت حزبی در جهت تحقق خاست ها ونظریات اصلاحی گورباچف بود. گورباچف می خواست با ایجاد تعدیل درسیاست های حزب دموکراتیک خلق و دولت آن حزب به رهبری نجیب الله نه تنها راه برای خروج نیروهای شوروی هموار شود بلکه این حزب با انسجام و وحدت بیشتر همچنان در رهبری و محور حاکمیت قرار بگیرد. اما شکل گیری حوادث در درون حزب و حاکمیت در سالهای زعامت وزمام داری نجیب الله که در فصل پنجم از آن به تفصیل سخن می رود، آن خاست ها را برآورده نساخت. ببرک کارمل پس از چهار سال زندگی در سریر بیانی

وی تحمیل نموده بودند در یک مقطع معین به وی خیانت کردند؛ از وی روبرگشتانده به فراموشی اش سپردند. اگرچه خانه ییلاقی کنونی دریک دهکده با پرستیژ واقع است، اما هیچگونه تفاوتی از زندانی درکابل ندارد که زمانی در آن اسارتش را گذرانده بود. در این جا تنها خوراک بهتر است و دکتوران معالج بیشتر» (149)

ببرک کارمل چهار سال رادر "داچه" "سریر بیانی بور" به سربرد. دولت شوروی در این چهار سال او را از بازگشت به کابل منع کرد. در حالی که حزب دموکراتیک خلق به خصوص جناح پرچم حزب حتا تاکنون در مورد سالهای زندگی رهبر پیشین خویش در نظارت روس ها چیزی نگفته اند، ببرک کارمل خود در آن سالها و سپس در بازگشت به افغانستان در 9191 خود را اسیر روس ها خواند. وی به حامد علمی خبرنگار رادیو بی. بی. سی گفت: «من اضافه از چهار سال در شوروی و چکسلواکیا زندانی بودم ولی هیچ خبرنگار درباره من گزارشی به نشر نرسانید و هیچ کس دنیا را از زندانی بودن من اطلاع نداد، خصوصاً ژورنالیستانی مانند شما که خود را افغان می گوید باید از روسها می پرسیدید که رئیس جمهور ما کجا است و چرا به شوروی برده شده است؟» (150)

کارمل در سال 1989 که با خبرنگار نظامی روزنامه پرودا صحبت غیر رسمی داشت از تحمیل چهار سال زندگی در حومه مسکو و بی اعتنایی شوروی هاسخن می گوید و اعتراض خود را با پرسش های متعددی از این بی

1992 در حیرتان صحبت کرد، او را "یتیم جنگ سرد" خواند. ببرک کارمل که سالهای پایانی عمر خود را در حیرتان با انزو اوسکوت به سربرد، سکوت خود را به خبرنگار بی. بی. سی یک سیاست خواند و خویش را قربانی جنگ سرد گفت: «حالا من سکوت اختیار کرده ام و این سکوت من خودش یک سیاست است. من در این منطقه دورافتاده صرف به خاطر آن زندگی می کنم که می خواهم در افغانستان باشم و در افغانستان بمیرم. افغانستان وطن محبوب همه ماست. شرایطی که امروز در وطن آمده آمدنی بود. صرف ماقربانی جنگ سرد شدیم. من از شرایط کنونی کشور سخت متأثر هستم و روزها برای وطنم گریه میکنم.» (152)

مصطفی دانش خبرنگار و نویسنده ایرانی که خود از مبارزان متمایل و متعلق به جنبش چپ ایران شمرده می شود و در سالهای رهبری ببرک کارمل با او بارها در کاخ ریاست جمهوری کابل به گفتگو نشسته است، او راهنگام ملاقات در سال 1995 در حیرتان خاطره تلخی می خواند که مقدر بود دیربازود فراموش شود. وقتی ببرک کارمل به خبرنگار نامبرده می گوید: «بزرگترین درسی که در زندگی گرفتم این بود که هیچ کشوری نمیتواند به اتکای نیروی خارجی به آزادی و استقلال و پیشرفت دست یابد. باید به اراده مردم احترام گذاشت و از استقلال کشور دفاع کرد. هرملتی روی پای خود بایستد.»، مصطفی دانش این پرسش را مطرح می کند که: «آیا این درس برای کسی که از صحنه سیاسی رانده شده،

بور مسکو با تلاش هوادارانش در درون حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزب به کابل برگشت.

آخرین سالهای زندگی ببرک کارمل:

بازگشت ببرک کارمل در 11 جولای 1991 (20 سرطان 1370) به کابل پس از چهار سال انزوا و تبعید در شرایط متفاوت از سالهای رهبری او در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب بود. بحران در درون حزب و حاکمیت حزب تشدید یافته بود و روند فروپاشی شوروی به عمق و گسترش این بحران در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی، آیدئولوژیکی و غیره می افزود. برگشت ببرک کارمل پس از سالهای انزوا و تبعید هیچگونه اثری در کاهش اختلاف های روبه تزاید جناح ها و شاخه های حزب دموکراتیک خلق به جا نگذاشت.

گسترش رقابت و خصومت و تشدید منازعه قدرت میان شاخه ها و نخله های مختلف حزب مذکور به ویژه در درون جناح پرچم در سالهای پس از خروج قوای شوروی و نقش ببرک کارمل پس از بازگشت در این جریان یکی از نکات مهم و بحث بر انگیز است که در فصل بعدی به آن پرداخته شده است. صرف نظر از نقش ببرک کارمل پس از بازگشت به کابل در کشمکش های کینه توزانه و متخاصمانه درون حزبی، سالهای پایان حیات او پس از فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بهتر از سالهای تبعید و انزوا و اودر مسکون نبود. حامد علمی خبرنگار افغان رادیو بی. بی. سی در سالهای نخست دهه نود که با ببرک کارمل در تابستان

شوروی راکنار اومی دیدم. او در ظاهر در برابر کارمل سرخم می کرد، اما به واقع بر او فرمان می راند، و از طریق او بر سراسر کشور افغانستان حکومت می کرد. دوران زمام داری کارمل به همان نحوی پایان یافت که آغاز گشته بود: با اراده و دخالت مستقیم شوروی.» (153)

ببرک کارمل اندکی پس از بازگشت به کابل که دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله فروپاشید، به شهرک مرزی حیرتان در ولایت بلخ رفت و بیشتر از سه سال را با انزو او بیماری در آنجا به سربرد. سپس برای تداوی به مسکوانتقال یافت و در سال 1996 در مسکو وفات کرد. جنازه اش را هواداران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق به حیرتان انتقال دادند و در آنجا دفن کردند.

رویکردها:

- 1- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، مجموعه ی بیانیه ها و نوشته ها 1359 - 1358، مؤسسه نشراتی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 3.
- 2- همان مآخذ، ص 4.
- 3- ولادیمیر سنگیروف، مصاحبه با کارمل، ترجمه فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه www.didgah.de.
- 4- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 18.
- 5- همان مآخذ، ص 263.
- 6- در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص 30.

مهر "مزدور و خائن" بر پیشانی اش خورده و حالا در آستانه مرگ قرار گرفته بود، می توانست فایده ای داشته باشد؟»

خبرنگار نامبرده در این آخرین ملاقات و گفتگو با ببرک کارمل چنین تصویری از او ارائه می کند: «وقتی در برابر رئیس جمهور پیشین قرار گرفتم ابتدا او را نشناختم. پیرمردی فرسوده و درهم شکسته در برابرم ظاهر شد که بیماری سرطان بر او چنگ انداخته بود. در سالهای پیشین بیش از ده بار در کاخ ارگ پای صحبت او نشسته بودم. او در جنگ سرد به عنوان یکی از مهره های مهم بلوک شرق، اعتبار زیادی داشت. در آن دیدارها با شور و هیجان و اعتماد به نفس بی پایان از اهداف و نقشه های خود حرف می زد. کارمل از دیدار من شگفت زده است. چهره گرفته اش بازمی شود. و مثل یارگمشده در آغوشم می گیرد. فکرمی کنم تنها روزنامه نگاری بودم که در آن روزهای تیره و تار به سراغش رفته بودم. همه ترکش کرده بودند. دیگر نه از پزشکان مخصوص روس خبری بود و نه از صدها فرمانده و ژنرالی که روزگاری احاطه اش کرده بودند. او همه چیز را از دست داده بود و با خفت و خاری به این شهر دور افتاده تبعید شده است. اتحاد جماهیر شوروی تا آنجا که توانست از او بهره برداری کرد، اما امروز او مطرود شده، حتی از دادن ویزای سفر به او خود داری می کند. در مصاحبه هایم با کارمل، در سال های 1980 تا 1986 همیشه ویکتور پلیچکا سرمشاور

- 25- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 650 .
- 26- اردو و سیاست در سه دهه اخیر، ص 250 .
- 27- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 347 .
- 28- دوست وفادار شما، اسیر سربریانی بور، www.didgah.de .
- 29- ظهور وزوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، چاپ پشاور، مرکز نشراتی فضل، سال 1377 خورشیدی (1999)، ص 138 .
- 30- آرشیف تلویزیون دولتی افغانستان، نخستین کنفرانس مطبوعاتی ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان با خبرنگاران داخلی و خارجی، 14 جدی 1358 خورشیدی .
- 31- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 18 .
- 32- ارتش سرخ در افغانستان، ص 76 .
- 33- حقیقت تجاوزشوروی بر افغانستان، ص 212 .
- 34- مؤمن، پوهنیار بشیر، حزبی که من می شناسم، www.payamewatan.com .
- 35- فلم مستند روز پی در پی .
- 36- جمشید از هالند، حقایق راکتمان نباید کرد، www.hezbewatan.com .
- 37- روزنامه ی حقیقت انقلاب ثور، شماره ی 284، نمبر مسلسل 1496، 11 اسد 1365 .
- 38- افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 187 .
- 39- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 341 .

- 7- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 214 .
- 8- جنگ در افغانستان، ص 244 .
- 9- افغانستان، تجاوزشوروی و مقاومت مجاهدین، ص 169 .
- 10- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 77 .
- 11- افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد سوم، ص 160 .
- 12- ارتش سرخ در افغانستان، ص 123 .
- 13- افغانستان در قرن بیستم، ص 296 .
- 14- روزنامه ی آزادی، ارگان نشراتی سازا، جدی 1370، برگردان مصاحبه ی ببرک کارمل از هفته نامه ی شپیگل چاپ آلمان .
- 15- حقیقت تجاوزشوروی بر افغانستان، ص 291 .
- 16- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 634 .
- 17- انتنی هایمن، افغانستان زیر سلطه شوروی، ص 252 .
- 18- درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 117 .
- 19- آشوب بیگانگان، ص 109 تا 124 .
- 20- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 107 .
- 21- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 8 .
- 22- همان مآخذ، ص 9 .
- 23- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 640 .
- 24- اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 272 .

- 54- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 651.
- 55- جنگ در افغانستان، ص 290.
- 56- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 113.
- 57- افغانستان درمگنه ژئوپولتیک، ص 45.
- 58- افغانستان، جنگ، جامعه و سیاست، ص 97.
- 59- ولوالجی، اسدالله، درافغانستان چه میگذشت، چاپ دوم، پاکستان سال 1378 ص 10.
- 60- به این نگارنده در اکتوبر 2003 درکشور هالند.
- 61- درپشت پرده های جنگ افغانستان، ص 152.
- 62- استاد لبیب به این نگارنده.
- 63- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 113.
- 64- افغانستان در قرن بیستم، ص 303.
- 65- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، جلد دوم، ص 139.
- 66- اردو و سیاست درسه دهه ی اخیر قرن افغانستان، ص 322.
- 67- افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 188.
- 68- جنگ های افغانستان از 1979 الی 1989، ص 74.
- 69- یادداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 712.
- 70- درپشت پرده های جنگ افغانستان، ص 31.

- 40- همان مآخذ، ص 331.
- 41- همان مآخذ، ص 323 از بیانیه ی کارمل در ضیافت کاخ کرملین به استقبال از هیئات افغانی 24 میزان 1359.
- 42- فلم مستند دوروز پی درپی .
- 43- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 56.
- 44- فلم مستند دوروز پی درپی.
- 45- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 61.
- 46- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق، ص 3.
- 47- ارتش سرخ در افغانستان، ص 153.
- 48- توفان در افغانستان، ص 24.
- 49- جنگ در افغانستان، ص 292.
- 50- رومان، خلیل، درس ها و اندرزها، کابل اسد 1382.
- 51- آذر از کابل، ببرک کارمل بر انداز تسلسل قدرت قبیلہ سالاری درافغانستان، سیایت آریایی.
- 52- استادلبیب این مطالب را از قول عبدالمجیدکلکانی به این نگارنده بیان داشت. استاد موصوف جمعه لبیب از استادان فاکولته ی شرعیات دانشگاه کابل بود که با سپری کردن بیشتر از شش سال دردهه ی هشتاد در زندانهای خاد و زندان پلچرخ با دخالت و پا درمیانی "ارماکورا" از سازمان عفو بین الملل با چند تن دیگر از استادان محبوس دانشگاه آزادی یافت.
- 53- اسماعیل پولاد، پیرامون شکست سکوت درمورد مرگ مجید کلکانی، سایت آریایی.

- 71- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 708.
- 72- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص305.
- 73- افغانستان، تجاوزشوری و مقاومت مجاهدین، ص 194.
- 74- سیا و جهاد، ص 40.
- 75- اندره بریگیووالیوه روا، جنگ افغانستان، دخالت شوروی ونهضت مقاومت، ترجمه ابوالحسن سر ومقدم، چاپ ایران، ص 183.
- 76- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 701.
- 77- جنگ های افغانستان ازسال 1979الی1989، ص 58.
- 78- افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص188.
- 79- افغانستان، جنگ، سیاست وجامعه، ص98.
- 80- ارتش سرخ در فغانستان، ص85.
- 81- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان ص246.
- 82- پیرسان لیور، Pierre Centlivres، نقشه جدید قومی افغانستان، ترجمه ابولحسن سر و قدمقدم، افغانستان اقوام کوچ نشینی، به کوشش دکتر محمدحسین پاپلی یزدی، چاپ ایران، سال1372 خورشیدی، ص205.
- 83- پشت پرده افغانستان، ص 76.
- 84- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 40.

- 85- پای عساکرما را به افغانستان کشانیدند، مصاحبه وارینکوف برگردان هارون امیرزاده، سایت پیمان ملی.
- 86- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 137.
- 87- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 87.
- 88- جنگ های افغانستان از سال 1979 الی 1989، ص 57.
- 89- در پشت پرده های جنگ افغانستان، ص215.
- 90- By:Janes Defence Weekly, June22-1985 P-1228-1233
- 91- ارتش سرخ درافغانستان، ص 100.
- 92- Power Struggle in the Hindu Kush; Lt Gen(Retd) Kamal Matinuddin P-1
- 93- ارتش سرخ در افغانستان، ص87.
- 94- حقیقت تجاوز شوروی برافغانستان، ص 92.
- 95- جنگ در افغانستان، ص276.
- 96- جنگ های افغانستان از1979الی1989، ص116.
- 97- جنگ در افغانستان، ص 298.
- 98- همان مآخذ، ص 285.
- 99- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص235.
- 100- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص80.
- 101- جنگ در افغانستان، ص 258.
- 102- همان مآخذ، ص 283.

- 117- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 140.
- 118- درپشت پرده های جنگ افغانستان، ص 108.
- 119- همان مآخذ، ص 117.
- 120- مصاحبه با گورباچف، ترجمه از فیاض نجیمی.
- 121- مصاحبه ملی اندیشه ای درمیان خیالات، فیاض نجیمی، سایت دیدگاه.
- 122- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 714.
- 123- ولادیمیرسنگیریف، دوست وفادار شما، ترجمه از فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه www.didgah.de، این صحبت غیررسمی خبرنگار نظامی اسبق روزنامه ی پرودا بابرک کارمل در سال 1989 در مجله روسی بنام "اگنیوک" درعنوان دوست وفادار شما به قلم خبرنگارمذکور انتشار یافت.
- 124- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، ص 714.
- 125- پشت پرده افغانستان، ص 207.
- 126- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 395.
- 127- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 28.
- 128- ادوار دشوار دنا دزه، چرخ تاریخ در حرکت بود، برگرداننده از روسی به فارسی دری: فیاض نجیمی بهرمان، سایت دیدگاه www.didgah.de.
- 129- یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، 714.

- 103- ببرک کارمل در راه تحکیم حاکمیت خلق ص 529.
- 104- افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، ص 82.
- 105- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 283.
- 106- مایوروف، ژنرال الکساندر، در افغانستان چه میگذشت، مترجم فارسی دری، ع - صفا، چاپ پشاور اسد 1379، ص 5.
- 107- افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک، ص 63.
- 108- گروموف، بروس، ارتش سرخ در افغانستان، برگردان به فارسی، عزیزآریانفر، ص 153.
- 109- درپشت پرده های جنگ افغانستان، ص 85.
- 110- دیه گوکوردووز، سلیگ اس. هاریسون، پشت پرده افغانستان، مترجم: اسدالله شفایی، چاپ تهران، انتشارات بین المللی الهدی، چاپ اول 1379 خورشیدی، ص 210.
- 111- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 69.
- 112- درپشت پرده های جنگ افغانستان، ص 163.
- 113- همان مآخذ، ص 113.
- 114- همان مآخذ، ص 135.
- 115- گروگانهای تاریخ، بخش اول، مروزوف، سایت فارسی رو، www.farsi.ru.
- 116- افغانستان، تجاوز شوروی و مقاومت مجاهدین، ص 219.

- 130- همان مآخذ، ص 715 .
131- پشت پرده افغانستان، ص 208.
132-سایت دیدگاه .
133- همان مآخذ، ص 210 .
134- بیانیه ببرک کارمل در اجلاس فوق العاده و وسیع شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان، 18 عقرب 1364، سایت اصالت www.esalat.org .
135- روجرکیران و توماس کنی، خیانت به سوسیالیزم پس پرده فروپاشی اتحاد شوروی، مترجم: محمد علی عمویی، چاپ تهران، سال 1385 خورشیدی، ص 203.
136- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 308.
137- یاد داشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی، 726.
138- همان مآخذ، ص 725.
139- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 150 .
140- دستگیرپنجشیری، دو روز خونین تاریخ، سایت آریایی.
141- دوست وفادار شما، www.didgah.de .
142- همان مآخذ، بخش دوم .
143- همان مآخذ.
144- پشت پرده افغانستان، ص 210 .
145- همان مآخذ، ص 211 .
146- دوست وفادار شما .
147- روزنامه حقیقت انقلاب ثور 15 ثور 1365 خورشیدی.
148- دوست وفادار شما، قسمت دوم .
149- همان مآخذ.

- 150- سفرها وخاطره ها ، ص 209.
151- دوست وفادار شما .
152- سفرها وخاطره ها، ص 211.
153- سایت فارسی بی. بی. سی.

فصل پنجم شکستِ تجاوز و برگشتِ "انقلاب"

نجیب الله در رهبری حزب و حاکمیت:

سالهای رهبری نجیب الله در حزب دموکراتیک خلق سالهای مهم و حادثه خیز در تاریخ حزب مذکور و حاکمیت آن است. از مباحث مهم این دوران صعود و زوال نجیب الله از رهبری حزب و حاکمیت حزبی، خروج قوای شوروی و فروپاشی حاکمیت حزب است که در این فصل مورد تبیین و بررسی قرار می گیرد. نجیب الله علی رغم آنکه به تلاش فراوانی در جهت تعدیل برنامه و آیدئولوژی حزب و تغیر ساختار قدرت دست زد، این تلاش ها نه تنها به بقای حاکمیت حزب نیانجامید، بلکه از تشدید و گسترش تفرقه و خصومت درون حزبی جلوگیری نکرد. در واقع گسترش این تعارضات درونی، حزب و حاکمیت حزبی را بسوی اضمحلال و فروپاشی برد؛ هر چند که مؤلفه های زوال و اضمحلال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به عوامل مختلف و متعدد داخلی و خارجی بر میگردد. در این مبحث پرسش های متعددی مورد تحلیل و پاسخ قرار می گیرند. نجیب الله چگونه به رهبری حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت آن حزب رسید؟ نقش شوروی ها در این مورد چگونه ارزیابی می شود؟ آیا خروج نیروهای شوروی از افغانستان بازتابی از شکست یک تجاوز بود؟ انقلاب ثور چرا به شکست انجامید و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق چرا فروپاشید؟ سیاست و عملکرد نجیب الله

در رهبری حزب و دولت چگونه بررسی می شود؟ نقش او به عنوان آخرین رهبر حزب مذکور و حاکمیت حزب در این فروپاشی چه بود؟ شوروی ها در این فروپاشی چه نقش و تأثیری داشتند؟ و ...

مراحل صعود رهبری در حزب و دولت:

نجیب الله در سال 1965 (1344) که دانشجوی دانشگاه طب بود به عضویت جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل در آمد. وی در دهه دموکراسی (1964-1973) و در مبارزات خیابانی و میتینگ های این جناح از فعالان حزب شمرده می شد و در تمام سالهای فعالیت مبارزاتی خود در جناح پرچم و سپس در دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از هواداران جدی ببرک کارمل بود. وقتی کارمل پس از سرنگونی حکومت امین که به رهبری حزب و حاکمیت حزبی دست یافت و در نخستین همایش سراسری نمایندگان حزب در پایتخت (1981) بسوی میز سخرانی آمد، نجیب الله انانسر همایش در استقبال از او شعری را با تغیر واژه هایش قرائت کرد و در اشاره به کارمل گفت:

موی سفید را فلکش رایگان نداد

این رشته رابه نقد جوانی خریده است

این کنفرانس حزبی برای تعیین رهبری حزب و در واقع برای تأیید موقعیت ببرک کارمل که عملاً در رهبری حزب و حاکمیت حزبی قرار داشت تدویر یافته بود. نجیب الله در آن زمان عضو کمیته مرکزی حزب بود که در سال 1977 (1356) به این مقام

دارالانشاء بازگیرد، ولی دیگرآب از ناوه ریخته بود.» (1)

اما میرصاحب کاروال عضوبیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در سالهای نخست رهبری نجیب الله و مربوط جناح خلق نقش شورویها را در صعود نجیب الله به مقام بلند حزبی مهم و تعیین کننده تلقی می کند. به قول او علی رغم تلاش ببرک کارمل که در صدد بالا بردن برادرش محمود بریالی به جای نجیب الله بود عضویت نجیب الله در بیروی سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی برای او تمایل شد. کاروال می نویسد:

«دربرابرپیشنهادبرک کارمل، نوراحمدنور، سلطان علی کشتمند و صالح محمد زیری ابرازخالفت می نمایند و نجیب الله نیز ازاین گروه طرفداری میکند. نور وزیری به مشاورین (سفیرو غیره) مراجعه می نمایند و نظر اکثریت اعضای بیروی سیاسی رباآنها در میان میگذارند و اینکه نجیب الله بچیت عضو دارالانشاء کمیته مرکزی پیشنهاد و این گروه موافقه می کند. بعد از این ملاقات، سفیرشوروی و چند تن دیگر به ببرک کارمل مراجعه نموده و برایش میگوید که: در رهبری حزب شما در رابطه به ارتقای محمود بریالی مخالفت جدی وجود دارد بناً اگر مسکو (ک.گ. ب) قبول کند که نجیب الله عضو دارالانشاء کمیته مرکزی شود، آیا شما موافق هستید؟ چون قبلاً ببرک کارمل در این رابطه سیاستاً موافقه کرده بود، بناً مجبور می شود که بگوید درست است. بدین ترتیب بر اساس پلان قبلی مسکو، نجیب الله در پلینوم 17 کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق

حزبی دست یافته بود. سپس او در سال 1983 به عضویت بیروی سیاسی حزب ارتقاء یافت و در همین وقت به حیث منشی تشکیلات حزبی به عوض نوراحمدنور تعیین شد.

در حالی که نجیب الله مراحل صعود در حزب را تحت رهبری کارمل و در ظاهر با حمایت و موافقت او پیمود، نکته قابل پرسش و بحث چگونگی رابط او با ببرک کارمل و موقف کارمل در مورد صعود نجیب الله تا دسترسی به عضویت بیروی سیاسی و منشی تشکیلات حزبی و سرانجام رهبری حزب است.

سلطان علی کشتمند عضویت نجیب الله را در بیروی سیاسی و سپس منشی تشکیلات حزبی نتیجه "سازش میان طرفهای معین" در درون حزب میدانند و از ندامت کارمل مبنی بر موافقتش با ارتقای نجیب الله به مقام بالای حزب سخن می گوید: «مسئله عمده تعیین یک تن اعضای بیروی سیاسی بچیت منشی تشکیلات حزبی بجای نوراحمدنور بود. چندین کاندید برای این پست وجود داشت، ولی کارمل با وصف احتیاط های لازم بعد ها معترف بود که در مورد ابراز موافقت به تعیین نجیب الله به این پست اشتباه کرده بود. کارمل بر پایه گرایش های جدید خویش معتقد بود که در چنین مقامی باید یک تن پشتون بی تعصب و در عین زمان پرچی وفادار تعیین گردد. در آن زمان نجیب الله حایز چنین خصوصیتی بود. اگر چه پس از پایان یک جلسه خیلی مهم و سر نوشت ساز قبل از پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی در نظر داشت که موافقت خود را به انتقال نجیب الله از خاد به

بلند ترقی در تشکیلات حزبی، دوران اقتدار نجیب الله در واقع با آغاز مرحله استیلا و اشغال در تجاوز نظامی شوروی آغاز یافت. در این دوره او در رأس اداره سازمان استخبارات دولت حزب دموکراتیک خلق (خاد) قرار گرفت. این اداره یکی از مهم ترین ارگانهای دولت بود که در روابط بسیار نزدیک و تنگاتنگ با عمده ترین ارگان قدرت در شوروی یعنی کی.جی. بی به سر میبرد. با توجه به روابط نزدیک اداره خاد با کی.جی. بی و اهمیت این اداره در عرصه امنیتی و نظامی در سالهای تجاوز و اشغال نظامی شوروی این پرسش بمان می آید که آیا شوروی ها در گزینش نجیب الله نقشی داشتند و یا اینکه بربک کارمل رهبر حزب و حاکمیت حزب او را بریاست خاد گماشت؟ "اولگ گوردیفسکی" یکی از افسران کی.جی. بی که در کشورهای غربی ماموریت داشت و سپس در انگلستان پناهنده شد در کتاب: "کی.جی. بی؛ تاریخ عملیات بیرون مرزی" می نویسد: «به زودی پس از کشته شدن امین، کی.جی. بی نجیب پر شور و ظالم 32 ساله را به رهبری خدمات اطلاعات دولتی افغانستان (خاد) که به سال 1980 به جای پلیس مخفی امین تأسیس گردید؛ گماشت.» (4)

"گئورگی کورنیکو" معاون اول وزارت خارجه شوروی و مشاور خاص کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در زمام داری گورباچف، نجیب الله را «فرزند موطلائی کی جی بی» خواند. (5)

افغانستان بحیث منشی کمیته مرکزی انتخاب میگردد و مسئولیت (خاد) به غلام فاروق یعقوبی داده می شود. نجیب الله مفهوم شده در سطح رهبری حزب نقش دوم را بازی میکند و وظایف قبلی نور احمدنور (شعبات تشکیلات و قوای مسلح) به او سپرده می شوند. بعد از این کشمکش ها و اختلافات مناسبات میان بربک کارمل و نور احمدنور، سلطانعلی کشتمند و صالح محمدزیری تیره ترمیگردد و نجیب الله با هوشیاری و زرنگی خاص میان این دو گروه یعنی در حرف با بربک کارمل و در عمل با گروه نور احمدنور بخاطر تحکیم قدرت تا پیروزی نهایی (کسب قدرت کامل) در مشوره نزدیک به مشاورین شوروی برای رول اول در حزب دموکراتیک خلق آمادگی می گیرد.» (2)

ژنرال محمدنبی عظیمی عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق نیز با دیدگاه مشابه میر صاحب کاروال از مخالفان باطنی نجیب الله بابربک کارمل سخن می گوید و می نویسد: «نجیب در بیروی سیاسی حزب از جمله هواخواهان کارمل شمرده می شد اما در باطن با کارمل نبود. او همراه بارفیع که اکنون از بربک کارمل ناراضی بود و همراه باسلطانعلی کشتمند و حتی با کاویانی نزدیک شده بود و در درون خویش این اندیشه را پرورش میداد که چگونه روزی بر مسند قدرت تکیه زند.» (3)

رهبری در سازمان استخبارات (خاد):

صرف نظر از زدوبندها و موافقت یا مخالفت درون حزبی با صعود نجیب الله به پله های

جمهوری کشور (بار دیگر تکرار مینمایم که تصمیم بر کناری کارمل در کرملن گرفته شده بود) تلاش هایی را بر راه انداختند.» (6) بدون تردید نجیب الله باگزینش و کم از کم با تأیید شوروی ها به ویژه سازمان پر قدرت استخباراتی آن کی. جی. بی در ریاست سازمان استخباراتی دولت حزب دموکراتیک خلق (خاد) قرار گرفت. او در رهبری این سازمان به نماد تعذیب و سر کوب مخالفان و دشمنان انقلاب ثور به خصوص دشمنان مرحله نوین و تکاملی آن تبدیل شد.

انگیزه های انتخاب نجیب الله در رهبری حزب:

یکی از نکات مهم در رابطه با زعامت و حاکمیت نجیب الله بررسی انگیزه ها و ریشه های گزینش او در این زعامت و حاکمیت است. چرا او از میان چهره های شاخص هر دو جناح خلق و پرچم چه در داخل حزب دموکراتیک خلق و چه از سوی شورویها به جانشینی ببرک کارمل انتخاب شد؟ سلطانه علی کاشتمند برغم آنکه به موقعیت مناسب و قانونی خود در جانشینی ببرک کارمل به عنوان یکی از بنیانگذاران حزب و چهره دوم پس از کارمل اشاره می کند، اما دلایل انتخاب نجیب الله را در رهبری حزب توضیح نمیدهد. او می نویسد: «قبل از آنکه نجیب الله نخست در حزب و سپس در دستگاه دولت جانشین ببرک کارمل می گردید؛ از لحاظ تشکیلاتی باید مراحل چندی را می پیمود که راه یافتن در

پس از سرنگونی حکومت حفیظ الله امین ریاست اداره استخبارات دولتی که از کام به خاد تغیر یافت بدوش نجیب الله گذاشته شد، در رأس کی. جی. بی در شوروی اندروپوف قرار داشت و سپس گورباچف بر ریاست کی. جی. بی رسید. بدون تردید مامورین کی. جی. بی در کابل رؤسای خود را در مسکو در جریان رهبری و مدیریت نجیب الله در خاد می گذاشتند. معهذا نجیب الله به حیث یک شخصیت مهم در حلقه رهبری حزب دموکراتیک خلق در طول سالهای ریاست او در خاد مورد عنایت کی. جی. بی بمثابه ارگان محوری قدرت در درون حزب کمونیست شوروی و دولت شوروی قرار داشت. مؤلفین روسی "افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک" نیز به این واقعیت با صراحت کامل اشاره می کنند و می نویسند: «در گزینش نجیب به عنوان جانشین کارمل شورویها نیز نقش سازنده یی را بازی کردند. نجیب را طبعاً اندروپف، اوستینیف و پونوماریف که ارزشیابی بالایی از توانایی های او میدادند، بسیار خوب می شناختند. در این زمینه رایزنیها این بود که در صورت تعویض کارمل تنها نجیب می تواند به جای او بنشیند. رقبای او در این عرصه عبارت بودند از: بریالی، نور و لایق (و به پندار نمایندگان استخباراتی نظامی شوروی سروروی وزیر). مگر تمایلات فراکسیونی بریالی و نور و طبع اکادمیک لایق راه دیگری باقی نمی گذاشت. ماموران ک. گ. ب در سالهای 1985-1986 برای تعیین مناست ترین نامزد برای کرسی رئیس

کدام موضوعگیری خاص از خود نداشت. به هر صورت در این جا نظرشوروی نقش تعیین کننده داشت.» (8) بدون تردید نظرشورویها در مورد انتخاب رهبری حزب و حاکمیت این حزب حرف آخر را میزد، اما شوروی ها چرا نجیب الله را بجای کارمل انتخاب کردند؟

افراسیاب ختک از چهره های چپگرای سیاسی پشتون های پاکستان که در بسیاری از سالهای دهه هشتاد بگونه یک تبعیدی سیاسی در کابل به سرمیبرد و با نجیب الله روابط نزدیک داشت از سرعت درک وی (نجیب الله) در مورد تغییرات شوروی و همنوایی با این تغییرات سخن می گوید. هریسن خبرنگار و نویسنده امریکایی می نویسد: «ختک در سال 1993 به من گفت که نجیب الله اهمیت تغییرات به وجود آمده در مسکو در زمان گورباچف را زود درک کرد و فرصت را به پیروزی کامل برای تصاحب پست ریاست جمهوری، از طریق همنوایی با سیاست جدید روس ها، مناسب دید.» (9)

البته تنها همنوایی با سیاست جدید روس ها، نجیب الله را به جانشینی کارمل در رهبری حزب و دولت آن حزب نمی رساند. برای شوروی ها انتخاب نجیب الله نه تنها از زاویه قابلیت های او در رهبری و ریاست سازمان استخباراتی دولت (خاد) و کسب اعتماد بازیگران مهم و مقتدر در مراکز اصلی قدرت در شوروی مورد توجه بود، بلکه از لحاظ هویت قومی اونیز اهمیت داشت. به این موضوع در فصل چهارم اشاره شد و از اظهارات سفیر شوروی به "دیه گوکوردوز" نماینده خاص سرمنشی ملل

دارالانشاء کمیته مرکزی گام نخست ولی خیلی مهم بود. زیرا بر اساس معیارهای مسلط آن زمان، اولاً طرح تعویض ببرک کارمل که در حزب بقدر کافی محبوبیت و طرفدار داشت و از مقامات رهبری کار ساده ای نبود و از سوی دیگر هر گاه جانشین مطرح می بود، فقط عضو ارشد بیرونی سیاسی میتوانست این شانس را داشته باشد. در این مقام تصادفاً من بودم که یکی از بنیادگذاران حزب و پس از کارمل چهره دوم در حزب شمرده می شدم و در درون رهبری حزب نیز هیچگونه مخالفتی با من وجود نداشت. ولی من شخصاً ادعای رهبری نداشتم و همچنان شاید تمام شرایط لازم برای این امر فراهم نبود.» (7) میرصاحب کاروال عضو بیرونی سیاسی حزب دموکراتیک خلق از تفاوت دیدگاه های اعضای این جناح در بیرونی سیاسی حزب بر سر انتخاب نجیب الله در رهبری حزب سخن می گوید: «صالح محمدزیری در اوایل مخالف نجیب الله بود و به کشتمند بیشتر ترجیح میداد زیرا نظر به سابقه حزبی و نظر به کرکتر نرم سلطان علی کشتمند او احساس خورده و تحقیر نمی کرد. برای نیاز محمد مومند و اینجانب (میرصاحب کاروال) تعویض ببرک کارمل توسط صالح محمدزیری و یاپنجشیری زیادتر مورد قبول بود. اگرچه ما با سلطانعلی کشتمند روابط خوب داشتیم. سید محمد گلابزوی طوریکه بعداً معلوم شد بر اساس مصلحت های قبلی موافقه خویش را در مورد نجیب الله ابراز نموده بود. برای وطنجار اصلاً مطرح نبود که کی شود؟ زیرا او در تحلیل نهایی تابع نظر شوروی بود و

در حزب میان تره کی وکارمل در سالهای 60-70 دست نداشت.) در دستگاه دولت روشن بود که نجیب درکری رهبرخاد جلو تمایلات موجود ضد خلقی کارمندان ارگانهای امنیت دولتی را میگرفت، با آنکه خود در نهانخانه دل به پیمانہ یی با آنان همنا بود. به یاری این گونه رفتار او توانست مناسبات شخصی خوبی با شماری از خلقیهای برجسته چون نظر محمد، تنی، وطنجار و گلابزوی داشته باشد.» (11)

افزون بر آنکه نجیب الله خود به ایجاد مناسبات نزدیک با جناح خلق پرداخته بود، شوروی ها نیز از چنین نزدیکی و مناسبات نزدیک به خلقیها اطمینان داده بودند. یک عضو جناح خلق در بیروی سیاسی حزب از اطمینان شورویها به اعضای این جناح سخن می گوید: «شوروی ها در آن زمان برای ما (رهبری خلقی) چنین استدلال میکردند: اگر کارمل توسط یکی از رهبران خلقی تعویض گردد در آن صورت پرچی ها با هم متحد می شوند و برای سبکدوشی ببرک کارمل پرابلم های زیاد ایجاد می نمایند. و در عین زمان آنها میگفتند که: نجیب الله نفرما است و او در آینده بالای خلقیها اتکاء خواهد کرد. سیاست کادری و اعتماد بالای خلقی ها تضمین خواهد شد.» (12)

جارج آرنی خبرنگار بی. بی. سی و مؤلف "افغانستان گذرگاه کشور گشایان" به ابعاد مختلف کارایی و مؤثریت نجیب الله در رهبری حزب و حاکمیت به شمول پذیرش رهبری او از سوی جناح خلق می پردازد و او را

متحد در امور افغانستان که از نیاز به رهبری یک عنصر پشتون به جای ببرک کارمل در حزب و دولت حزبی سخن رفت. هم چنان از تمایل و خاست پاکستان به رهبری یک عنصر پشتون در حزب و دولت اشاره شد که گورباچف این تمایل را در جهت بیرون شدن از باتلاق افغانستان مد نظر گرفت. سلیک هریسن متخصص امریکایی امور شوروی نیز به این نکته انگشت میگذارد: «این واقعیت که نجیب الله یک پشتون بود، او را در نظر دیپلماتهای شوروی جالب توجه داد. چرا که کارمل یک پشتون "واقعی" نبود سیاست های قومی رژیم اونا رضایتی وسیعی در میان پشتونها ایجاد کرده بود. کارمل اگر چه خود را منسوب به پشتون میدانست، اغلب پشتونها با اشاره به منشأ فرهنگی او در میان نخبگان کابل او را جزئی از خود نمیدانستند.» (10)

افزون بر این ها، شوروی به خشنودی و رضایت جناح خلق در انتخاب رهبری جدید حزب و دولت اهمیت فراوان می دادند. روس هافکر می کردند که نجیب الله بیشتر از هر کس دیگر در میان جناح پرچم برای جناح خلق با توجه به هویت اتنیکی او قابل پذیرش و اعتماد است. نجیب الله نیز در دوران ریاست خاد این اعتماد خلقی ها را جلب کرده بود. مؤلفین افغانستان در منگنه ژئوپولوتیک به این نکته اشاره کرده می نویسند: «فراکسیون بازان حزبی هم از شاخه پرچم و هم از شاخه خلق می دیدند که نجیب تمایلات فراکسیونی ندارد (چون او مستقیماً در کشمکش بر سر رهبری

منشی عمومی کمیته مرکزی پذیرفت و بجای اونجیب الله رادراین مقام برگزید. هرچند در ظاهر امر این تغییر رهبری در دوره حاکمیت حزب بر خلاف گذشته که نورمحمد تره کی وحفیظ الله امین بر سر تعویض رهبری به قتل رسیدند بصورت آرام و بدون خون ریزی صورت گرفت، اما در واقع حضورنظامی شوروی و فشار شوروی ها مانع جنگ وکشتاردرون حزبی در این موردبود.

گورباچف بلافاصله بروز پنجم می 1986 انتخاب نجیب الله را به حیث منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق تبریک گفت و در نامه ای به اونوشت: «سهم شما درتحکیم دوستی شوروی-افغان، رشدوتوسعه همکاری همه جانبه و ثمر بخش میان اتحادشوروی سوسیالیستی و جمهوری دموکراتیک افغانستان به خوبی آشکار است. به شما رفیق نجیب و تمام اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان مؤفقت های جدید را در امرتحقق اهداف و وظایف انقلاب ثور آرزو می نمایم.» (14)

پلنوم هژدهم کمیته مرکزی حزب در واقع انجام کودتای بدون خون ریزی نجیب الله علیه ببرک کارمل در درون حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بود که در نتیجه ی حضور نظامی شوروی بدون خون ریزی تحقق یافت. زیرا سناریوی این کودتا درمسکو نگاشته شده بود؛ برغم آنکه پلنوم هژدهم به آن نمایی از یک دگرگونی عادی در تغییر تشکیلاتی حزب ارائه کرد.

درحالی که ببرک کارمل تحت فشار شدید شوروی ها و درفضای گسترش اختلاف درونی حزب بر سر رهبری جایش رابه نجیب الله خالی

از دیدگاه مسکو یک انتخاب مناسب معرفی می کند: «درظاهرامر نجیب الله برای پیش برد برنامه دراماتیک "مصاحه ملی" که ازجانب مسکو برنامه ریزی شده بود، انتخاب مناسبی می نمود. او هنوز هم با وجودتغییر شیوه نصب شدن با خطر نامیده شدن دست نشانده مواجه بود. او که از سال 1981 رئیس خاد بود در ذهنیت مردم شخص سفاکی بودکه امرشکنجه های غیرانسانی هزاران نفر راصادر کرده بود، مگر سر و کارداشتن طولانی او با خاددرعین زمان او را درشناخت ودرک درست اقوام پشتون واقع در دو طرف مرز دسترسی کامل بخشیده بود. رویهمرفته جاذبه های او بیشتر ازنقاط مشمئزکننده او بود. اگرچه او یک عضو برجسته جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق بود مگر نسبت او به قوم غلزایی پشتون چانس همکاری نزدیک او را با خلقی های غلزایی مسلط در اردو بیشتر میساخت...گورباچف عقیده داشت که نجیب الله به حیث نوکر درجه اول کی. جی. بی قابل اطمینان به اجرای هر عملی بود که از جانب مسکو برایش هدایت داده می شد.» (13)

احراز رهبری حزب:

انتخاب نجیب الله در رهبری حزب دموکراتیک خلق به عنوان منشی عمومی کمیته مرکزی حزب ظاهراً از طریق پلنوم هجدهم کمیته مرکزی حزب تحقق یافت. پلنوم متذکره که درچهارم می 1986 برابر با 13 ثور 1365 تدویر گردید استعفای ببرک کارمل را از مقام

شود. در شوروی تبدلات و تحولات بزرگ بوقوع پیوست، رهبری نوین شوروی مرا برای اداره کشور برگزید. زیرا آنها در نظر دارند بهر صورتی که شود قوت های خود را از افغانستان بیرون بکشند. ما باید به قوای مسلح کشورخویش متکی باشیم و در جنگ پیروز شویم. ما باید با اپوزیسیون صلح و آشتی کنیم و به هر صورتی که شودالی خروج مکمل نیروهای شوروی، توانمندی دفاع مستقلانه از کشورخویش را حاصل کنیم. او گفت من چه کاری بدی کرده ام که شما پرچی ها علیه من موضع گیری نموده اید، گاهی مظاهره می کنید، زمانی اطفال و دختران مکاتب را تشویق کرده به سرک ها میفرستید و گاهی علناً اینجا و آنجا به تخریب من می پردازید...» (16)

گسترش نفاق درونی حزب دموکراتیک خلق:

برخلاف تصویری که در مورد تأمین وحدت حزب بارهبری نجیب الله وجود داشت حزب مذکور در دوران رهبری او درگیر تفرقه و تشتت بیشتر گردید. شوروی ها که فکرمیکردند با رهبری نجیب الله، وحدت میان دو جناح اصلی خلق و پرچم حزب تأمین شود، جناح پرچم از درون به دو دستگی و چند دستگی گرفتار شد. سلطانعلی کشتمند فرد شماره دوم در جناح پرچم حزب که علی رغم روابط نزدیک با ببرک کارمل از زمان شکل گیری حزب دموکراتیک خلق در دهه شصت میلادی جانبدار تغییر رهبری در حزب از کارمل به نجیب الله بود از گسترش نفاق درونی حزب پس از این تغیرسخن می گوید: «پس از پلنوم

کرد اما در بیانیه پلنوم هژدهم از تمایل کارمل در مورد رهبری نجیب الله گفته شد: «رفیق ببرک انتخاب رفیق نجیب را به حیث مناسب ترین جانشین خود معرفی کرد و گفت: ما و دوستان ما (شوروی) رفیق نجیب را به مثابه رفیق با صلاحیت، پرانرژی و اصولی میدانیم. ایشان در مقامات رئیس خاد و منشی کمیته مرکزی نشان دادند که سازماندهنده خوب و وفادار به آرمان انقلاب ثور و انترنا سیونالیزم پرولتاری میباشند. پلینوم هجدهم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق انتخاب درستی انجام داده است.» (15)

نجیب الله در آغاز رهبری حزب از رهبری جمعی سخن می گفت و تلاش میکرد تا در گام نخست از تشدید و گسترش اختلافات درون حزبی بکاهد و اعتماد دو جناح اصلی خلق و پرچم و فراکسیونهای مختلف این جناح ها را بسوی خود بکشاند. اوحتا به هواداران ببرک کارمل مراجعه میکرد و با سیاست ترعیب و ترغیب در صدد آن می شد تا از مخالفت آنها در برابر خود بکاهد. نکته درخورتوجه آن بود که نجیب الله در جهت متقاعد کردن هواداران ببرک کامل به پذیرش تغیر در رهبری حزب، این تغیر را خاست رهبری شوروی و زاده ی تحولات در شوروی تلقی می کرد. یکی از ژنرالان هوادار ببرک کارمل اظهارت نجیب الله را در این مورد بازگو می کند: «او (نجیب الله) گفت که هنوز هم دوست و هواخواه ببرک کارمل است و به او احترام دارد. اما اکنون دوران وی گذشته است. وظایف او بسیار زیاده شده است و به تنهایی نمیتوانست از عهده آن بدر

چهارمی که هسته اصلی خلقی ها را تشکیل میدادند مانند: دکتور صالح محمدزیری، غلام دستگیرپنجشیری، عبدالکریم میثاق و دیگران در حالی که در مقامات حزب و دولت بودند، ولی سرسازگاری با سیاست های دکتورنجیب الله نداشتند. وضع رهبری پرچی ها نیز بهتر از خلقی ها نبود. در نتیجه سیاست های دوگانه نجیب الله، اعضای رهبری پرچی ها نیز به جناح ها تقسیم شدند و هر یک جداگانه مورد توجه یا رد از سوی وی قرار گرفتند. سیاست کج دار و مریز در قبال جانبداران بزرگ کارمل تا پایان ادامه یافت.» (17)

نه تنها سلطانعلی کشتمند از رهبران جناح پرچم، سیاست نجیب الله را در رهبری حزب سیاست دوگانه و موجب گسترش تفرقه در حزب می خواند بلکه برخی از فعالان و رهبران جناح خلق نیز از دوگانگی سیاست او در این زعامت سخن می گویند. یکی از اعضای رهبری جناح خلق سیاست نجیب الله را در رهبری حزب سیاست دوگانه و معامله گرانه خوانده می نویسد: «نجیب الله اگر چه در روزهای اول (منحیث ضرورت) بالای خلقی ها اتکا نموده، ولی بسیار زود در نتیجه فشارهای رهبری پرچی خصوصاً نور احمدنور و سلطانعلی کشتمند و طرفداران بزرگ کارمل بخاطر آرام ساختن و یا تطمیع شدن آنها چنین نشان داد که او (نجیب الله) هرگز به خلقی ها تسلیم نشده و مکتب پرچی را بیشتر از کارمل حفظ و تقویه خواهد کرد. برای این منظور پلینوم 19 کمیته مرکزی را تدویر نموده و در آن اکثریت مطلق طی فهرست

متذکره (پلنوم 18) بگونه لاینقطع مبارزه درون حزبی ادامه داشت و هر روز اشکال نوین به خودمیگرفت. از یکسو هوا خواهان بزرگ کارمل از مخالفت های خویش دست نمی کشیدند و باگذشت زمان متشکل تر و پرشمارتر می شدند، از سوی دیگر نجیب الله در ضدیت در برابر آنان می افزود و اشکال مختلف فشاربشمول زندانی کردنهای دسته جمعی آنان را بکارمیگرفت. وی همچنان بخاطر ایجاد تضییقات، مخالفین دیرین بزرگ کارمل اعم از خلقی ها و پرچی ها را فرامیخواند و امتیاز میداد. ولی با احراز مقام رهبری از سوی نجیب الله، مخالفتهای خلقی هانه تنها فروکش نکرد، بلکه شیوه های نوینی بخودگرفت. گروهبندی های جدیدی در میان خلقی ها بوجود آمد که برخی در کنار نجیب الله و برخی دیگر در موضع خصامت با وی قرار گرفتند. شماری از اعضای رهبری خلقی ها مانند: حمداسلم وطنجار، رازمحمدپکتین، شیرجان مزدوریار، انجنیرنظرمحمد و دیگران که تا پایان وفاداری خویش را با نور محمدتره کی حفظ کردند، همبستگی خویش را با نجیب الله آشکار ساختند؛ در حالی که گروه دیگری به رهبری سیدمحمد گلابزوی، شهنوازتنی، نیازمحمد مهمند، میرصاحب کاروال و دیگران در مخالفت شدید با وی قرارگرفتند. گروه وفاداربه حفیظ الله امین که از زرنندان رهاشدند، چون: دکتورشاه ولی، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، عبدالقدوس غوربندی، عبدالرشیدجلیلی و دیگران در میان دوجناح متذکره در بالا موقوف بیطرفی اختیار نمودند. رهبری گروه

حیث عضو بیروی سیاسی و وزیر خارجه و محمد داود رزمیاری رابه عضویت کمیته مرکزی ومسئول شعبه اقتصاد کمیته مرکزی ارتقا وتعین نمود) ولی در عین زمان میخواست که نقش رهبری کننده نور احمد نور وسلطان علی کشتمند راتضعیف نموده و طرفداران ببرک کارمل رازیر ضربه قرار بدهد.» (18)

برکناری ببرک کارمل از ریاست شورای انقلابی و تشدید خصومت در جناح پرچم:

ببرک کارمل از 4 می 1986 تا 20 نومبر 1986 در ریاست شورای انقلابی باقی ماند. هر چند که هواداران وی در درون جناح پرچم علیه نجیب الله قرار گرفتند و گورباچف رهبر شوروی را متهم به خیانت و دخالت در امور درونی حزب دموکراتیک خلق و دولت این حزب میکردند، اما حضور ببرک کارمل در ریاست دولت و کمیته مرکزی حزب عرصه را برای نجیب الله درسرکوبی و گرفتاری آنها تنگ می ساخت و باموجودیت کارمل خود را در رهبری حزب راحت احساس نمیکرد. ازسوی دیگر طرفداران ببرک کارمل به آسانی می توانستند علیه نجیب الله رهبر جدید حزب قرار بگیرند و تبلیغ کنند. معهدا نجیب الله درصد آن شد تا از طریق شوروی ها به حضور کارمل در حزب و دولت پایان دهد. ژنرال گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی در افغانستان به تقاضای نجیب الله از شوروی هامبنی بر سبکدوشی کارمل از هرگونه مناصب حزبی و دولتی اشاره می کند: «رفیق نجیب در گفتگو ها با رفیق وارنتسف و همچنان در

دور و دراز طرفداران کارمل را به عضویت کمیته مرکزی و کمیسیون تفتش مرکزی حزب قبول می نمایند. اگر چه در پلینوم های بعدی نیازمحمد مومند و گلاب زوی را به عضویت بیروی سیاسی ارتقا داده و مرا (میرصاحب کاروال) به حیث عضو علی البدل بیروی سیاسی باقی گذاشت و بدین ترتیب او میخواست که اگر شود در میان ما درز پیدا کند ولی مؤفق نگردید. از سوی دیگر تحت رهبری سلیمان لایق یک گروه جدید محلی ونیشنلستی مانند انجنیر نظر محمد، اسلم وطنجار، رازمحمد پکتین، وزیر، منوکی منگل، اسدالله پیام، مبین و چندتن دیگر را دورخود جمع نموده تا اگر شود در موقع لازم بر ضد خلقی ها استفاده نماید که بعداً به این گروه برخی از رهبران وابسته به امین مانند غوربندی، شرعی جوزجانی، شاه ولی، فقیر محمد فقیر، خیال محمد کتوازی و حتی عبدالکریم میثاق و غیره بخاطر اهداف معین سیاسی می پیوندند. ولی درمقابل او دکتور صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، سید محمد گلاب زوی، نیازمحمد مومند، جنرال نظر محمد، استاد گلداد، و..... در برابر سیاست دوگانه، سرکوب گرانه وانتقام جویانه نجیب الله و طرف دارانش قرار گرفتند. وضع در میان پرچی ها بدتر از ما (خلقی ها) بود. با وجودیکه نجیب الله تلاش کرد که برخی از کادرهای پرچی ها را مانند (نجم الدین کاویانی، ظهور رزجو، مزدک و حیدرمسعود را به عضویت بیروی سیاسی ارتقا داد ویا اینکه عبدالوکیل را به

پلان تلقی می کند که از سوی وزیر دفاع، داخله و امنیت به کارمل تمویل گردید: «بدنبال این جلسه (نشست کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق) 25 عضو دیگر اصلی و علی البدل کمیته مرکزی که با نوراحمدنور، سلطان علی کشتمند، کاویانی، فریدمزدک، سلیمان لایق وبارق شفیعی پیوند ملی، منطقه یی وشناخت، نزدیکی وموضعگیری همگون داشتند به کمیته مرکزی دعوت شدند. ضرورت تحول سیاسی و برکناری کارمل از ریاست شورای انقلابی بررسی شد. همه به تمرکز تمام قوا بدست توانای نجیب سخنرانی کردند و پشتیبانی همه جانبه خود را از این تصمیم ابراز داشتند. سرانجام طبق پلان و نقشه ویکتور پلینچکو سرمشاور شوروی وزیران دفاع، داخله وامنیت (نظرمحمد، گلابزوی ویعقوبی) تحت رهبری داکترصالح محمدزیری ومراقبت شدیدامنیتی نزد ببرک کارمل رفتند واز اوخواهش کردند تا فقط طی یکساعت استعفای خودرا ازمقام شورای انقلابی بنویسد درغیرآن برخورد مقتضی دیگری نسبت به اوصورت خواهد گرفت. کارمل با یاران نزدیک خود جلسه کرد و استعفای خود رانوشت.» (21)

نجیب الله درآغاز، ریاست شورای انقلابی را به حاجی محمدچکنی تفویض کرد و سپس در 30 نومبر 1987 خود در رأس این شورا قرار گرفت و چمکنی را به عنوان معاونش گماشت. هر چند بیرون راندن ببرک کارمل از کلیه مناصب حزبی و دولتی و حتا از افغانستان راه را برای رهبری انحصاری

دیگر گفت و شنودها در کابل، در روزهای آخر او به ویژه تأکید می کرد که هر چه زودتر بایدببرک کارمل را ازعضویت دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و از ریاست شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان برکنار کرد. رفیق نجیب می گوید که کارمل خود را از کارهای حزبی و دولتی کنارکشیده و به نقادی پرداخته و برضد مشی مصالحه ملی گام بر میدارد. رفیق نجیب بیمناک است که لجام گسیختگی کارمل که بابیماری و افراط در نوشیدن مشروبات الکلی عمیقتر می گردد، ممکن است او را وادار به اقدامات غیر قابل پیش بینی گرداند.» (19)

سلطان علی کشتمند درمورد استعفای کارمل از ریاست شورای انقلابی می نویسد: «او (نجیب الله) با پافشاری از شوروپها تقاضا نمود تا ببرک کارمل را برای اقامت به اتحاد شوروی فراخوانند. برغم اینکه از یکسو شوروپها پذیرفتند و ازکارمل چنین دعوتی رابعمل آوردند، ولی کارمل مقاومت جدی ازخودبروزداد وتقاضای آنان راردکرد. نجیب الله ازپاننشست وکار زیادی انجام داد تااعضای بیروی سیاسی را به ضرورت دوری کارمل ازکشور متقاعد ساخت. هنگامیکه کارمل در برابرتصمیم بیروی سیاسی وکمیته مرکزی مبنی برعزیمت خویش به اتحادشوروی قرارگرفت، راه دیگری نداشت جزاینکه آنرا بپذیرد.» (20)

دستگیرپنجشیری از رهبران جناح خلق پذیرش استعفای ببرک کارمل را از ریاست شورای انقلابی وخروج ازافغانستان نتیجه

شده بود. البته ادعای کودتا و سرنگونی نجیب الله از هواداران ببرک کارمل در زمانیکه نیروهای شوروی حضور داشتند و پلان تغیر رهبری حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب بخشی از اراده و تصمیم گورباچف رهبری دولت شوروی بود مبالغه آمیز و غیر واقعی به نظر می رسد. بدون تردید سبکدوشی ببرک کارمل از کلیه مناصب حزبی و دولتی و اخراج او از افغانستان دامنه اختلاف را در جناح پرچم تشدید کرد و مایه خصومت عمیق طرفداران کارمل علیه نجیب الله و هواداران او در داخل حزب و حاکمیت گردید، اما هواداران ببرک کارمل حتا برغم بیطرفی شوروی ها توان برکناری نجیب الله و ابقای رهبر پیشین خود را نداشتند. از سوی دیگر هواداران کارمل در درون حزب و دولت بدون استیذان و بدور از انظار و آگاهی شوروی ها به هیچ اقدام نظامی در راندن نجیب الله از رهبری حزب و دولت متوسل نمی شدند.

ناتوانی طرفداران ببرک کارمل در مقابله با نجیب الله و هواداران او در حزب و دولت نه تنها که به بدبینی و خصومت علیه رهبر جدید حزب پایان نداد بلکه این خصومت را در مسیر غیرقابل برگشت میان دو طرف برد. هواداران کارمل کینه و خصومت شدیدی را در دل خود علیه نجیب الله نگهداشتند و تا آخرین روزهای حاکمیت او به این کینه و خصومت ادامه دادند. آنگونه که ژنرال نبی عظیمی از هواداران کارمل می گوید:

نجیب الله در حزب و دولت هموار نمود اما او قادر نشد تا کلیه جناح ها و فیراکسیون های حزب را متحد کند و از تفرقه بیشتر در درون حزب به خصوص در داخل جناح پرچم جلوگیری نماید. دستگیری و به زندان کشاندن برخی از هواداران ببرک کارمل، خصومت در درون جناح پرچم را تشدید کرد. در نخستین روزها محمودبریالی و تعداد دیگری از هواداران کارمل چون انجنیر نعمت الله، ژنرال صادقی، نبی شوریده، محمدقاسم لوی سارنوال (دادستان کل)، امتیاز حسن و غیره روانه زندان شدند. هر چند عظیمی از ژنرالان هوادار ببرک کارمل در جناح پرچم که در فصل پیشین به آن اشاره شد برکناری کارمل را از رهبری حزب و سپس دولت یک امر انجام یافته در قوای مسلح دولت تلقی می کند که هیچ عکس العملی از سوی ارتش در دفاع از کارمل بوقوع نیپوست، اما برخی منابع به فعالیت های مسلحانه هواداران ببرک کارمل علیه نجیب الله در داخل دولت اشاره می کنند. در اینگونه فعالیت ها از برنامه کودتا علیه نجیب الله سخن زده می شود که توسط برخی عناصر مقتدر در ریاست دهم اداره خاد و برخی از افسران هوادار ببرک کارمل در داخل گارد ریاست جمهوری چون ژنرال زلمی از فرماندهان گارد، دگروال محمدتیم آمر سیاسی گارد، دگروال محمدقاسم معاون کادری ریاست جمهوری، دگروال محمدحکیم ختک مدیر اول ریاست دهم امنیت، دگروال نظرگل مدیر امنیت رئیس جمهور و تعداد دیگر رویدست گرفته

بود ولی جانب شوروی موافقه
نکرده بود. «(23)

نجیب الله در مسیر استحکام قدرت الف - عزل و نصب در داخل حزب و دولت:

نجیب الله پس از بیرون راندن کارمل از شورای انقلابی به عزل و نصب جدید در کابینه حکومت پرداخت. ژنرال نظر محمد وزیر دفاع از جناح خلق برکنار شد و جای او را ژنرال رفیع از جناح پرچم گرفت. عبدالوکیل که در مخالفت با ببرک کارمل از مرکز رهبری حزب و دولت دور ساخته شده بود از سفارت در ویتنام به وزارت خارجه برگشت و به حیث وزیر خارجه توظیف یافت. سید محمد گلابزوی که عملاً رهبری جناح خلق را بدوش گرفته بود در 18 عقرب 1367 از وزارت داخله سبکدوش و به حیث سفیر افغانستان در مسکو گماشته شد و به جای او اسلم وطنجار در رأس وزارت داخله قرار گرفت. صالح محمد زیری در میزان همین سال از عضویت دفتر سیاسی و دارالانشای کمیته مرکزی اخراج گردید. تعقیب و گرفتاری هواداران ببرک کارمل که در داخل حزب پیوسته علیه نجیب الله تبلیغ میکردند ادامه یافت. در اکتوبر 1988 (میزان 1367) ده هاتن از مقامات برجسته طرفدار ببرک کارمل دستگیر و روانه زندان گردیدند. تعویض، ترفیع و تنزیل اعضای ارشد حزب دموکراتیک خلق در عالی ترین ارگانهای رهبری حزب بخش دیگر از اقدامات نجیب الله در تحکیم پایه های قدرتش در درون حزب بود. او از همان آغاز رهبری پیوسته به این جایایی ها در

«پرچی های طرفدار ببرک کارمل، آرزومند دفاع از کشور بودند و با وصف آنکه نجیب رابادیده حقارت می نگریستند بخاطر حفظ حیات و زندگی خود و مردم خود، حاضر به هرگونه ایثار و قربانی بودند. اما فکر انتقام گرفتن از نجیب و ضربه زدن به او لحظه یی آنها را ترک نمیکرد.» (22)

نجیب الله نیز با طرفداران کارمل در درون حزب و دولت با سیاست "چماق و هویج" و "یا" قمعین و قیماق" عمل میکرد و از عقده و خصومت آنها غافل نبود. شاید او فکر تصفیه و سرکوبی هواداران کارمل را از حزب و دولت حتی تا سرحد حذف فیزیکی ببرک کارمل به عنوان یکی از گزینه های عبور از این مانع پیوسته مدنظر داشت، اما او نیز با حضور شوروی و نیروهای شوروی در افغانستان از استقلال عمل در این گزینش بهره مند نبود. میزان خصومت او در برابر ببرک کارمل و محدودیت میدان عمل او راناشی از تأثیر شورویها می توان از این ادعای کارمل دریافت که از سوی میرصاحب کاروال عضو دفتر سیاسی حزب به نقل از ببرک کارمل ارائه می شود. او می نویسد: «اگر موجودیت نظامی شوروی نمی بود، عین دارمه نورمحمدتره کی و حفیظ الله امین در این جا تکرار میگردید. چنانچه در آخرین لحظات زندگی ببرک کارمل وقتیکه اینجانب به احوال پرسشی مریضی اش رفته بودم، برای من گفت: "نجیب الله را مانند فرزند سینه دادم و ارتقا دادم ولی او نامرد حتی برای از بین بردن فیزیکی ما چندین بار آمادگی گرفته

گلابزوی در دوران اشغال، وزارت داخله را با کمک و مشورت وزارت داخله شوروی به نیروی مسلح تقریباً همسطح وزارت دفاع تبدیل کرد که در بسا موارد با "خاد" در نزاع و کشمکش به سر میبرد. او که عملاً رهبری جناح خلق را بدست گرفته بود توقع داشت که مسکوبعداز بپرک کارمل، زعامت حزب و رهبری حاکمیت آنرا به جناح خلق تفویض دارد. گلابزوی و بسیاری از بلند پایگان جناح خلق، خلقی ها را بنا بر نفوذ و قدرت شان در ارتش به این کار مستحق می پنداشتند. اما برخلاف آرزوی آنها، مسکو نجیب الله را به جانشینی کارمل برگزید. صعود نجیب الله در پله های بالای قدرت از ریاست خاد به رهبری حزب و دولت، گلابزوی را بیش از پیش عقده مند و ناراحت ساخت. سپس عقده و خصومت گلابزوی در برابر نجیب الله که از پذیرفتن او به حیث معاون اول خود و قوماندان گارنیزیون کابل و تشکیل فرقه های جدید در چارچوب وزارت داخله مبتنی بر طرح برخی مشاوران شوروی جانبدار جناح خلق خودداری کرد، مضاعف گردید. در یک گزارش سری گروه عملیاتی وزارت دفاع شوروی گفته می شود: «رئیس جمهور به شدت در برابر گماردن گلابزوی به سمت رئیس گارنیزیون کابل و گذاشتن کلیه نیروهای مستقر در کابل از جمله گارد خاص در اختیار او موضعگیری کرد. رئیس جمهور خاطرنشان کرد گلابزوی می خواهد دستگاه بی سرو پایی بسازد که به آن نیازی نیست.» (24)

حلقه های رهبری حزب به ویژه در بیروی سیاسی و کمیته مرکزی ادامه داد. هرچند نجیب الله با جابجایی افراد طرفدار خود ازهر دو جناح خلق و پرچم حزب در رهبری برخی وزارت های مهم به تقویت و تحکیم پایه های اقتدار خویش پرداخت، اما این اقدام شگاف های جدید و عمیقی را درحزب و دولت ایجاد کرد. همانگونه که نجیب الله در درون جناح پرچم نتوانست همبستگی و حمایت تمام عناصر و شاخه های مختلف این جناح را در رهبری خود جلب کند در جناح خلق نیز به چنین توفیقی دست نیافت.

بخش اصلی جناح خلق به رهبری سیدمحمدگلابزوی در مخالفت و خصومت با نجیب الله قرار گرفتند. گلابزوی در آغاز تعویض رهبری حزب و دولت از بپرک کارمل به نجیب الله، توافق خود را به این تغیر نشان داد، اما بعداً که به سفارت در مسکو گماشته شد به مخالفت و خصومت با نجیب الله ادامه داد. افزون بر آنکه این مخالفت ریشه در تقابل و دشمنی سنتی میان دو جناح خلق و پرچم داشت به رقابت ذات البینی میان طرفین برسر اداره ی استخبارات وزارت داخله نیز برمیگشت که هر یک برای تقویت و نیرومندی ارگانهای مربوط خود به شوریوها نزدیک می شدند. نجیب الله در ریاست خاد مسکو را قانع ساخت تا اداره استخبارات وزارت داخله را مربوط ریاست خاد بسازند که ریاست آنرا نجیب الله بدوش داشت. این امر برکینه گلابزوی در برابر نجیب الله افزود.

را در نیروهای نظامی دولت ایجاد کرد. او شماری از لواها (تیپ) را از مناطق مرزی با پاکستان بیرون کشید نیروهای این لواها را در فرقه های (لشکر) وزارت دفاع مدغم کرد ویا از ترکیب آنها فرقه های جدید بوجود آورد. افزون برآن، تشکیل یک نیروی جدید در چهارچوب وزارت امنیت یا سازمان استخباراتی دولت به نام گارد ریاست جمهوری که سپس به گارد ملی تغییر نام داد یکی از گام ها مهم او در ایجاد یک نیروی قابل اعتماد در دسترس و فرمان خودش بود. میرصاحب کاروال افسر ارشد وزارت دفاع و عضو بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق در سالهای نخست رهبری نجیب الله می نویسد که گارد ملی به حیث یک نیروی موازی با نیروهای وزارت دفاع به مشورت و کمک کی. جی. بی و مشاوران شوروی ایجاد شد: «موازی با وزارت دفاع، گارد ملی را ایجاد نمود و برای اكمال پرسونل آن تقریباً یک سفر بری عمومی را در حزب و سازمانهای اجتماعی اعلان نمود. امنیت تمام نقاط کلیدی مانند میدانهای هوایی و سایر نقاط دیگر توسط گارد ملی گرفته می شد. و به کمک شوروی گارد ملی هم از لحاظ لوژستیکی، سلاح های مدرن و سایر کمک های دیگر مالی تجهیز می گردید. متأسفانه مشاورین شوروی نجیب الله را گوشزدنموده بودند که نباید بالای نیروهای وزارت دفاع و داخله اعتماد کرد. چنانچه ورناتسوف سفیر فوق العاده شوروی در کابل می گوید: "یک گروه مخصوص به سر پرستی سه جنرال کی. جی. بی

ب- تقویت نظامی و استخباراتی: نیروهای

تقویت نیروهای نظامی بگونه فزاینده در طول سالهای رهبری نجیب الله، ایجاد واحدهای مختلف نظامی در چهارچوب سازمان استخبارات یا وزارت امنیت دولتی و افزایش نیروی گارد ملی بخش مهم عملکرد نجیب الله در مسیر استحکام پایه های اقتدار او بود. وی پس از احراز رهبری حزب و دولت قرارگاه قوماندانی اعلی قوای مسلح را متشکل از نیروهای وزارت دفاع، داخله و امنیت بوجود آورد و خود به عنوان قوماندان اعلی، ریاست این قرارگاه را بدوش گرفت. او که انگیزه و انرژی بیشتر در رهبری حزب و دولت حزبی داشت با کار مداوم در ریاست قرارگاه اعلی قوای مسلح و رهبری ارگان دیگری به نام شورای عالی دفاع وطن روابط و کنترل خود را بر نیروهای نظامی و عملیات این نیروها در سراسر کشور تأمین کرد و در آغاز توان روحی و کیفی این نیروها را با همکاری مشاوران شوروی بالا برد. در جلسات این قرارگاه مشاورین ارشد نظامی شوروی مشارکت میکردند. سرمشاور نظامی نجیب الله ادعا می کند که: «من با رئیس جمهور طرح دستورهایی او را شامگاهان یا بامداد هرروز پیش از برگزاري نشست بوردقوماندانی اعلی بررسی میکردم. معمولاً من مسایل اصلی را که باید در باره آن دستور صادر میکرد، برایش می نوشتم...» (25)

نجیب الله پس از خروج قوای شوروی در جهت تقویت و تحکیم موقعیت خود تغییرات بیشتری

به سه فرقه هشتم، پنجم و دهم وزارت های دفاع، داخله و امنیت ملی که وظیفه دفاع از کابل را بدوش داشتند تعمیم یافت.

ج- گسترش نیروهای ملیشه یا شبه نظامی:

ایجاد قوای شبه نظامی یا نیروی ملیشه در سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق که تا پایان حاکمیت این حزب سیررو به گسترش داشت، یکی از نکات مورد بحث و بررسی دوران اقتدار حزب مذکور است. ملیشه سازی اثرات بسیار منفی را در نظام اجتماعی و سیاسی کشور بجا گذاشت و زمینه های گسست نظام اجتماعی، قانون گریزی و تفنگ سالاری را در افغانستان مساعد ساخت. و نکته قابل توجه این است که سیاست ملیشه سازی سرانجام یکی از عوامل زوال حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را فراهم کرد. این سیاست و این نیروها بر تفرقه و اختلاف درونی حزب افزود و موجب فروپاشی حاکمیت و ارتش دولت حزب گردید.

درحالی که سابقه ایجاد نیروهای ملیشه یا شبه نظامی به دوره های قبل از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بر میگردد، اما استفاده از نیروهای شبه نظامی و ملیشیا در دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از زمان رهبری و حاکمیت نورمحمدتره کی وحفیظ الله امین آغاز یافت.

تره کی برای بارنخست نیروهای ملیشیا را در پکتیا علیه مخالفین مسلح دولت حزب دموکراتیک خلق که بعداً به مجاهدین و تنظیم های اسلامی شهرت یافتند بکار

بوجود آمد تا اطمینان دهد که نجیب الله نیات شوروی را درک کرده و برای خروج آمادگی می گیرد. " به گفته ورنانتسوف این گروه مخصوص ستاد مشترک متشکل از افراد کاردان در کابل بوجود آورد، طرحهای نظامی و اقتصادی را برای دفاع از رژیم تنظیم کرد، و در مورد یک سری توافقات با نجیب الله برای دریافت کمک های بهتر و بیشتر شوروی به مذاکره پرداخت. کی. جی. بی به نجیب الله هوشدار داد که متکی وفاداری ارتش افغانستان نباشد. بنا بر این پول و تجهیزات لازم در اختیار او گذاشت تا گارد ریاست جمهوری جدید با حقوق و مزایای بالا که چیزی کمتر از ارتش خصوصی او نبود بوجود آورد. « (26)

یکی از ژنرالان شوروی و مشاور نجیب الله نیز از اتکای وی به نیروی گارد ملی و قوای مربوط به اداره استخبارات سخن می گوید: «رئیس جمهور (نجیب الله) در مناسبات خود با نیروهای مسلح به "گارد خاص" وزارت امنیت دولتی اولویت قایل بود. این کار ناخشنودی خلقیها و کادر فرماندهی ارتش و نیروهای انتظامی را برانگیخت. پنهان نبود که نجیب الله به وزارت امنیت دولتی تکیه میزد و به ارتش و وزارت کشور اعتماد نداشت. رئیس جمهور با آنکه میدانست بدون ارتش به حل و فصل مسایل نظامی-سیاسی موفق نخواهد گردید، از تقویت آن می ترسید. « (27)

گارنیزیون کابل نیز به عنوان یک نیروی جدید در تأمین امنیت پایتخت مورد توجه قرار گرفت و فرماندهی آن در این عرصه

متداوم کی. جی. بی در جذب ملیشه و تنظیم نیروها و فعالیت آنها در جنگ و عملیات جنگی نقش اساسی داشت. خاد با داشتن بودجه اوپراتیفی دست باز در تقویت شبه نظامیان یا ملیشه ها داشت و آنها را در جنگ های مناطق مختلف سوق میداد. نیروهای مجاهدین که به دولت می پیوستند نیز در قوای ملیشه تنظیم می شدند. آنها سپس در دفاع از دولت بیشتر و سرسختانه تر از نیروهای ارتش و پولیس می جنگیدند، به همان حد آنها حقوق و امتیازات بیشتر بدست می آوردند. قوماندانان معروف نیروهای ملیشه چون عصمت مسلم از ولایت قندهار که در سال 1984 به دولت پیوست، شیرآقا و سید احمد از قوماندانان مجاهدین در ولایت هرات که در سال 1981 و 1987 تسلیم دولت حزب دموکراتیک خلق شدند نمونه هایی از این ملیشه ها بودند.

نیروهای ملیشه در آغاز به عنوان نیروی محلی و مردمی در حمایت از دولت حزب دموکراتیک خلق و نهادهای دولتی و حزبی در روستاها مورد توجه بودند، اما ضعف فزاینده ارتش و پولیس این نیروها را تقویت کرد. آنها در بسیاری از مناطق وظایف پولیس و ارتش را بدوش گرفتند. فرار سربازان از ارتش و اجتناب جوانان واجد خدمت دوره سربازی از انجام این مکلفیت در طول سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق موجب ازدیاد نیروهای ملیشه گردید. حتا جوانان در داخل پایتخت و مراکز ولایت ترجیح می دادند تابه جای سربازی در ارتش به صفوف شبه

برد. حفیظ الله امین در این دوران که فرد اصلی مقتدر در حکومت تره کی بود بیشتر افراد مربوط به قبیله خود (خروتی) را مسلح کرد و آنها را در جنگ علیه مناطق هزاره جات در مناطق مرکزی که در برابر دولت خلقی سر به شورش برداشته بودند اعزام داشت. در دوره حاکمیت کوتاه امین که 103 روز دوام کرد بازهم نیروی ملیشیا تقویت یافت. عبدالله امین برادر او در ولایت قندزبه تنظیم افراد بیشتری در این نیرو پرداخت. در نخستین سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق مناطق مرزی مورد توجه دولت در ایجاد نیروهای شبه نظامی بود. به قول محقق انگلیسی: «در آغاز، جذب نیروهای ملیشه در میان برخی از قبایل مرزی در پکتیا و ننگرهار، مهم تر از همه در بین قبایل افریدی، وزیری، شینواری و مهمند در ولایت کابل بیشتر از همه مؤفقیت آمیز بود. به ویژه پکتیا شاهد ایجاد نخستین فرقه یا لشکر قبیله یی در سال 1987 (از میان قبیله شخص نجیب الله) بود و ظاهراً نخستین واحد قبیله ای به شمار میرفت که میزان چشمگیری سلاحهای سنگین از جمله تانک دریافت کرد.» (28)

نیروهای ملیشیا سپس در دهه هشتاد و در دوران اشغال نیروهای شوروی در تمام سالهای حاکمیت ببرک کارمل و نجیب الله بیش از پیش تقویت و گسترش یافت. نیروهای شبه نظامی در تمام این سالها به نام های مختلفی یاد می شدند. گروه های دفاع خودی، سپاهیان انقلاب و غیره. سازمان استخباراتی دولت (خاد) به کمک و مشورت

واحدهای محلی دفاع خودی می شدند معافیت از خدمت سربازی را پیشنهاد کرد، آمادگی نشان داد تا آنهایی را که قبلاً به قوای نظامی جلب شده بودند نیز آزاد بگذارد.» (30)

نیروهای ملیشه در ولایات قندهار، هلمند، ننگرهار، پکتیا، هرات، فراه، بادغیس، بلخ، جوزجان، فاریاب، بدخشان، بغلان، و تخار نقش مهمی در دفاع از دولت حزب دموکراتیک خلق در سالهای رهبری نجیب الله ایفا کردند. قابل تذکر است که نیروهای ملیشه در ولایات تخار و بدخشان بیشتر مربوط به سازمان سازا از گروه های چپ متحد دولت حزب دموکراتیک خلق بود و بخش اعظم نیروهای ملیشیای بغلان از پیروان فرقه اسماعلیه به رهبری سید منصور نادری می شدند.

به همان حدی که نیروهای ملیشه در سالهای حکومت نجیب الله تقویت گردیدند نقش آنها در این سالها در جنگ افزایش یافت. نیروهای ملیشه در حکومت نجیب الله صاحب اسلحه سنگین به شمول تانک های زره دار و محاربوی، انواع موشک و توپخانه شدند و پس از خروج نیروهای شوروی در سال 1988 در چهارچوب وزارت های دفاع و امنیت ملی در قطعات مستقل تا سطح فرقه تنظیم گردیدند. فرقه 53 پیاده به قوماندانی عبدالرشید دوستم که به بزرگترین نیروی ملیشه های دولت نجیب الله مبدل گردید در چهارچوب وزارت دفاع در شبرغان ایجاد شد. فرقه 80 از قوت های سید منصور نادری در بغلان تشکیل یافت. فرقه 40 از نیرو های شبه نظامی ولایات

نظامیان یا ملیشه ها بپیوندند. آنها در این نیروها امتیاز بیشتر بدست می آوردند. ژنرال محمد رفیع وزیر دفاع در سال 1984 به مشاوران شوروی خود شکایت کرد که 8000 تن از جوانان در قالب گروه های مدافعین انقلاب مشغول فعالیت شده و از خدمت سربازی اجتناب می کنند. سپس در دوره رهبری و حاکمیت نجیب الله روند ملیشه سازی افزایش و تقویت یافت. و این افزایش در برخی ولایت حتا توازن میان نیروی منظم دولتی را که شامل نیروهای ارتش و پولیس می شدند برهم زد. به گونه مثال در ولایت هرات: «از مجموع 55000 نیروی دولت در ولایت هرات در سال 1988 (1367) بیش از 30000 تن را شبه نظامیان تشکیل می دادند. از این نظر وضعیت در دو سال بعد نگران کننده تر بود که فرقه 17 هرات شامل 3400 نیروی منظم و 14000 ملیشه بود و در همین حال در فرقه 21 شیندند، در مقابل همین تعداد شبه نظامی تنها 1645 نیروی منظم حضور داشتند.» (29)

به شمار نیروهای ملیشه در بسیاری از ولایات دیگر در سالهای حکومت نجیب الله افزوده شد. در ولایت قندهار به قول یک پژوهشگر انگلیسی: «والی قندهار در اقدام خود برای گسترش ملیشه کار را به جایی رساند که دیگر برای ارتش نیرو جذب نمیکرد و در عوض برای کسانی که برای پیوستن به شبه نظامیان از خود تمایل نشان می دادند، مبلغ بیست هزار افغانی پول می پرداخت. شخص نجیب الله نه فقط برای جوانان قبایل که وارد

چنین وضعیتی و فرمادهای آنان
مردم از احزاب مجاهدین و فرماندهان آنان
سلاح دریافت میکردند. میزان نفوذ احزاب
مجاهدین و قوماندانان شان در میان مردم
در بیرون از شهرها بستگی به توزیع سلاح
و امکانات دیگر داشت. دولت حزب
دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله نیز با
افزودن امکانات و پول بیشتر توانست
تعداد بیشتر افراد مسلح را از میان مجاهدین و
غیرمجاهدین جلب کند. در نتیجه شمار
نیروهای ملیشه و شبه نظامی دولت افزایش
یافت.

سیاست نجیب الله در تقویت و افزایش نیروهای
ملیشه همچنان ایجاد رقابت میان این
نیروها را مدنظر داشت که نتیجه آن
تشدید و گسترش تفرقه قومی و اجتماعی در
افغانستان بود. او ملیشه های رقیب و
متخاصم را از اقوام و قبایل مختلف ایجاد
کرد و در عملیات محاربه های
مختلف قومی استفاده می نمود. ملیشه های
ازبک در مناطق مختلف با مجاهدین پشتون و
ملیشه های پشتون با گروه های مختلف
مجاهدین از اقوام دیگر برای جنگ اعزام
می شدند.

د- مصالحه ی ملی:

اتخاذ سیاست جدید در عرصه مذاکره و تفاهم
با مجاهدین و یانیروهای مخالف دولت و
مشارکت عناصر و گروه های چپ در حاکمیت
به عنوان سیاست مصالحه ملی بخش دیگر از
گام های نجیب الله در تحکیم و گسترش پایه
های اقتدار و حاکمیت او بود.

پروان و کاپیسا در
اطراف فرودگاه بگرام بوجود آمد. و
لواهای (تیپ) متعدد دیگر متشکل از نیرو
های ملیشه در سایر ولایات نیز تشکیل
یافتند. افزایش و تقویت ملیشه ها به
افزایش اقتدار این نیروها در ولایات
انجامید. فرماندهان نیروهای ملیشه
متناسب به میزان فعالیت های محاربه ای
خود در جنگ علیه مخالفین حکومت نجیب الله
پیهم رتبه های نظامی دریافت میکردند
و به اقتدار خود در درون دولت می
افزودند.

انگیزه و عوامل مختلفی نجیب الله را در
مسند رهبری حزب و دولت بسوی تقویت شبه
نظامیان یا نیروهای ملیشه برد. روند
افزایش و تقویت نیروهای ملیشه در دهه
هشتاد به دوران ریاست او در سازمان
استخبارات دولت یا "خاد" برمیگشت. سپس
در دوران رهبری او در حزب و دولت این
نیروها عمده ترین قوت های مورد اعتماد
وی را تشکیل می دادند. زیرا مخالفت و
خصومت میان او و جناح خلق و هواداران
ببرک کارمل در جناح پرچم، نجیب الله را
اجباراً بسوی اعتماد و اتکاء به نیروهای
ملیشه و قوت های سازمان استخبارات
کشاند. بخش عمده نیروهای نظامی در ارتش
متشکل از جناح خلق بودند و نظامیان
جناح پرچم نیز بیشتر در هواداری از ببرک
کارمل قرار داشتند.

گسترش پایگاه اجتماعی دولت در بیرون از
پایتخت و مراکز شهری بخش دیگری از انگیزه
نجیب الله را در افزایش و تقویت نیروهای
ملیشه تشکیل می داد. در دهه هشتاد

اما همین نجیب الله پنج سال قبل از اظهارات خود درجی 1365 (جنوری 1986) که به پرسش های خبرنگاران خارجی پاسخ میداد در پاسخ به این پرسش خبرنگار "پرنسالاتینا" که از او پرسید: «در امر تحقق برنامه آشتی ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان به کدام کمک مشخص دوستان بین المللی خود ضرورت داشته و در آینده ضرورت دارید، گفت: به طرز تفکرسیاسی نوین و فلسفه سیاسی نوین که ابتکار آن بدست اتحادشوروی در رأس رفیق میخائیل سرگیوویچ گرباچف است.» (32)

از پاسخ نجیب الله در نخستین سال اعلان سیاست مصالحه ملی این واقعیت آشکار می شود که در واقع آغاز اندیشه و سیاست مصالحه ملی در کابل بازتاب همان سیاست گلاسنوست و پروستریکای گورباچف در مسکو بود. در فصل پیشین این نکته به تفصیل مورد بحث قرار گرفت که نه تداوم رهبری ببرک کارمل در حزب و دولت و نه تزس های ده گانه ی او برغم آنکه برخاسته از مطالبات رهبرشوروی بود، اهداف گورباچف را در مورد افغانستان برآورده نمی ساخت. از این رو نجیب الله به قول ژنرال گروموف به عنوان "سیاستمدار پرانرژی" به جانشینی ببرک کارمل برگزیده شد. آنچی را که رهبرجدید حزب دموکراتیک خلق و دولت آن حزب انجام میداد همان تعدیل مورد نظر گورباچف در سیاست هایش بود تا راه برای خروج نیروهای شوروی از افغانستان هموار می شد. این تعدیل و تغییر در مجموعه ای از سیاست ها و عملکرد های دوران رهبری و حاکمیت نجیب الله بنام

سیاست مصالحه ملی که هرچند به ناکامی انجامید یکی از مسایل بحث برانگیز و قابل بررسی در سالهای زمام داری نجیب الله است.

مصالحه ملی از سوی نجیب الله چگونه آغاز شد؟ ریشه ها و انگیزه های این سیاست به کجا برمیگشت؟ آیا مصالحه ملی تفکر و سیاست مستقل نجیب الله بدور از اثر و نفوذ گورباچف و شورویها بود؟ اثر و پیامد این سیاست بر سرنوشت نجیب الله و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق چه بود؟ شوروی ها در تدوین مشی مصالحه ملی چه نقش و سهمی داشتند؟ و . . .

نجیب الله پنج سال پس از اعلان سیاست مصالحه ملی نه به عنوان رفیق نجیب منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق بلکه به عنوان محترم دکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان که در سوم میزان 1370 خورشیدی در پارلمان سخن می گفت این پرسش را مطرح ساخت که سیاست مصالحه ملی از کجا ناشی گردید؟ و سپس در پاسخ به آن اظهار داشت:

«جواب واضح است. طوریکه بارها و به مناسبت های مختلف به این مسئله تماس گرفته ام که پنج سال قبل در نتیجه جمعبندی تجارب پس از تحولات 7 ثور (1357) و ملاقات ها و نشست هایی با علماء، روحانیون و شخصیت های مختلف افغانی بعمل آمد. نخستین مفکوره های مصالحه ملی از همین نشست ها و تبادل نظرها بوجود آمد و شکل گرفت. بالتدریج با جمعبندی نظریات شخصیتها و گروه های مختلف به این نتیجه رسیدیم که یگانه راه رسیدن به قطع جنگ مصالحه و آشتی ملی میباشد.» (31)

کارمل در رهبری حزب و حاکمیت حزبی قرار داشت. هر چند او ادعای دارد که این طرح در آن زمان در نتیجه مخالفت محمود بریالی برادر بزرگ کارمل مکتوم و متروک باقی ماند. وی می نویسد: «نخستین سندی مبتنی بر تغییر در خطوط سیاسی حزب بنام "تیزس های ده گانه" خوانده شد، این سند بتاريخ 30 عقرب 1364 بوسیله بزرگ کارمل که در آن وقت منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان بود، در پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب قرائت و تصویب گردید. بدین ملحوظ سند مذکور بنام تیزس های ده گانه بزرگ کارمل شهرت یافت. بعداً بزرگ کارمل و طرفداران او نتوانستند (یا نخواستند) تاملت زیادی از چارچوب تیزسهای ده گانه فراتر روند بلکه در تعمیم تیزسها مذکور نیز شک و تردید نشان دادند. چنانچه در حمل سال 1365 حزب با درک کامل از وضع، بعد از تبادل نظرها، مشوره ها، ملاقاتها و رأی پرسی ها از روحانیون، علمای دینی، شخصیت های ملی و متجرب غیروابسته، مشران قبایل و نمایندگان سایر کتگوریهای اجتماعی مصمم گردید تا پیشنهاد مبنی بر طرح و تعمیم "آشتی ملی" رابه دولت جمهوری افغانستان در بیانیه رئیس شورای عالی علما و روحانیون افغانستان (مولوی غلام سرور منظور) شامل سازد که میباید این بیانیه در اجلاس شورای مذکور که در ماه ذکر شده دایر میگردد، قرائت گردد و

مصالحه ملی شکل گرفت که نقطه آغاز آن تیزس های ده گانه بزرگ کارمل بود. وبه قول "آنتونیو جیوستوزی" نویسنده و پژوهشگر انگلیسی: «نجیب الله در آغاز، قاطعانه در امتداد راهی گام برداشت که کارمل ترسیم کرده بود، اما تنها در سال آخر رهبری خود صرفاً بخشی از آن رابه مرحله اجرا گذاشته بود.» (33)

فقیر محمد ودان از جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق و از هواداران نجیب الله و عضو کمیته مرکزی حزب که در سالهای 1367 و 1368 خورشیدی ریاست شعبه تبلیغ و فرهنگ کمیته مرکزی حزب مذکور را بدوش داشت نیز تیزس های ده گانه بزرگ کارمل را مبنای تغییرات برنامه های سیاسی و فکری حزب دموکراتیک خلق معرفی می کند. هر چند او ادعا می نماید که سیاست مصالحه ملی به عنوان یک مقوله از سوی نجیب الله وارد قاموس سیاسی جهان گردید: «مفهوم "سیاست مصالحه ملی" برای نخستین بار درست بیست سال قبل (1365) از جانب دوکتور نجیب الله رئیس جمهور سابق افغانستان و رهبر آن وقت حزب دموکراتیک خلق افغانستان که این حزب در سرطان 1369 (جون 1990) با تدویر کنگره دوم خویش و تصویب مرام نامه و اساسنامه کیفیتاً جدید، بنام حزب وطن مسمی شد، وارد قاموس سیاسی جهان گردید.» (34)

امانامبرده برغم آنچه که سیاست مصالحه ملی را از ابتکارات نجیب الله تلقی می نماید، از طرح "آشتی ملی" در حمل 1365 خورشیدی سخن می گوید که هنوز بزرگ

گزینش نجیب الله به سمت دبیر کل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به یاری و کمک بلافصل مشاورین حزبی شوروی استراتیژی تازه تدوین گردید که هدف آن زدایش رویارویی های داخلی در کشور بود. این استراتیژی در سراسر گیتی به نام مشی آشتی ملی (مصالحه ملی) شهرت دارد.» (36)

"م. ف سلینکین" شرق شناس و نویسنده معروف روسی می نویسد: «نجیب بی تردید سیاستمدار هوشمند، نیرنگباز، نیرومند و گاهی هم بس خشن بود. بر خلاف شایع نه او و نه کسی دیگری از رهبران افغان اندیشه مشی آشتی ملی را بمان نکشیدند. سناریوی مصالحه ملی بدستور گردانندگان کاخ کرملین در مسکو نوشته شده بود و جانب افغانی تنها مجری عادی این طرح بود.» (37)

سوگالف از مشاورین نظامی شوروی و استاد در دانشگاه نظامی کابل مدعی است که متن سند مصالحه ملی را او نوشته سپس از طریق کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به کابل ارائه شده است. میرصاحب کاروال از جناح خلق نیز ادعا می کند که: «ترجمه این سند (مصالحه ملی) که بار اول در بیرونی سیاسی از جانب نجیب الله مطرح گردید کاملاً از سند روسی به زبان تاجکی ترجمه گردیده بود. بدین معنی که طرح اول مشی مصالحه ملی از جانب شوروی ها مطرح گردیده بود.» (38)

دگرگونی های سیاسی در پرتو سیاست مصالحه ملی:

به تصویب شورای مذکور برسد. نگارنده به حیث کارمند مسئول بخش مذکور در کمیته مرکزی حزب در آن وقت شاهد آن بودم که این طرح با مخالفت محمود بریالی (عضو علی البدل بیروی سیاسی و منشی بخش آیدئولوژیک و روابط بین المللی حزب در آن وقت) که برادر و ممثل مواضع سیاسی و آیدئولوژیک ببرک کارمل بود (در این وقت ببرک کارمل در مسکو به سر میبرد) و پیشتیبانی دکتور نجیب الله (در آن وقت عضو بیروی سیاسی و منشی بخش تشکیلات و قوای مسلح در کمیته مرکزی حزب) مواجه شد.....» (35)

اگر به قول فقیر محمدودان تیزس های ده گانه ببرک کارمل مبنای تغییرات بعدی خطوط فکری و سیاسی حزب بود و با توجه به اظهارات سلطان علی کاشتمند این تیزس ها در واقع بازتاب توصیه های و دیدگاه های گورباچف تلقی می شد، این پرسش مطرح می شود که شوروی ها در شکل گیری و تدوین سیاست مصالحه ملی که بدون تردید گام بسیار جلوتر از تیزس های ده گانه کارمل بود چه نقش داشتند؟

طرفداران نجیب الله در جناح پرچم وحتا در جناح خلق مصالحه ملی را طرح و دیدگاه نجیب الله در جهت صلح و آشتی و پایان گذاشتن به جنگ و خون ریزی می پندارند. اما بسیاری از ژنرالان، سیاستمداران و نویسندگان روسی که در این مورد سخن گفته اند، مصالحه ملی را یک سناریوی تهیه شده در مسکو تلقی می کنند. ژنرال گروموف می گوید این سیاست از سوی مشاورین شوروی طرح و تدوین یافت: با

نجیب الله در جولای و آگست 1987 پس از یک سفر سه هفته ای به مسکو آمادگی خود را به تشکیل حکومت ائتلافی با تنظیم های مجاهدین اعلان کرد. او گفت که حاضراست جهت تشکیل یک حکومت ائتلافی در افغانستان کرسی های معاونیت شورای انقلابی، معاونیت ریاست جمهوری، معاونیت شورای وزیران، ریاست دادگاه عالی، و 13 وزارت خانه را به مخالفین (مجاهدین) بگذارد.

کنفرانس سراسری حزب دموکراتیک خلق در جهت حمایت از مشی مصالحه ملی از 18 تا 20 اکتوبر 1987 در کابل تدویر یافت. نکات اساسی و خطوط کلی سیاست مصالحه ملی در کنفرانس ترسیم و مشخص گردید. اتحاد سازمانها و گروه های چپ با دولت حزب دموکراتیک خلق، آزادی احزاب سیاسی، ایجاد ارگانهای ائتلافی با مخالفان مسلح و پذیرش آنها تاسطح معین وزیر در وزارت ها، تداوم آتش بس یکجانبه، تدوین قانون اساسی جدید، زمینه سازی برای انتخاب رئیس جمهور و تدویر کنگره دوم حزب دموکراتیک خلق بخش های مهم این خطوط را می ساختند.

گام های بعدی که از سوی نجیب الله در راستای خطوط متذکره برداشته شد در برخی موارد قابل توجه و گسترده بود.

قانون اساسی جدید در 29 و 30 نوامبر 1987 (قوس 1366) مورد تصویب لویه جرگه قرار گرفت که از سوی دولت نجیب الله در کابل تدویر یافت. نام جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان تعدیل یافت. ده ها نفر از طرفداران حفیظ الله

نجیب الله در اول جنوری 1987 برابر با 11 جدی 1365 طرح آتش بس، مصالحه ملی و تشکیل یک دولت ائتلافی را اساس و محور تبلیغاتی و سیاسی خود قرار داد. دفتر سیاسی حزب و هیئات رئیسه شورای انقلابی در این مورد فیصله هایی رابه تصویب رساندند. یک کمیسیون عالی مصالحه ملی ساخته شد که 295 نفر عضو داشت. بسیاری اعضای این کمیسیون اعضای حزب و یا اعضای جبهه ملی پدر وطن بودند که در دوران رهبری و حکومت ببرک کارمل تشکیل یافته بود. سپس در یک اعلامیه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان گفته شد در صورت پاسخ مخالفین دولت (مجاهدین) از تاریخ 25 جدی (1365) یک آتش بس شش ماهه برقرار شود. مناطق امن مشخص شدند و در این اعلامیه از بازگشت برخی قطعات نظامی دولت به مراکز شان سخن رفت. پس از آن دولت نجیب الله نامه های مختلفی را به سرمنشی ملل متحد، رابرت موگابی صدراعظم زیمبابوی و رئیس نوبتی جنبش عدم انسلاک، کنفرانس اسلامی، راجیوگاندی صدراعظم هندوستان، رهبران کشورهای ایران، چین و پاکستان فرستاد و از آنها خوست تا با سیاست جدید او مبتنی بر مصالحه ملی و ایجاد دولت ائتلافی با مخالفان دولتش همکاری کنند. هر چند رهبران احزاب مجاهدین در پشاور با تدویر یک جلسه وسیع در اوایل فبروری 1987 (27 جدی 1365) دایر گردید، طرح های دولت نجیب الله را رد کردند، اما دولت مذکور کماکان به این سیاست ادامه داد.

(سزا) امضاء کرد که بر پایه آن "اتحاد چپ دموکراتیک" تشکیل گردید. (39)

برغم آنکه تنظیم های مجاهدین به هیچ یک از تقاضای نجیب الله در مورد سیاست مصالحه ملی و تشکیل حکومت ائتلافی پاسخ مثبت نگفتند، وی درکابل عناصر غیر حزبی را وارد کابینه ساخت و در ماه می 1988 محمدحسن شرق به جای سلطان علی کشتمند بریاست حکومت به عنوان صدر اعظم تعیین گردید. هرچند که موصوف بعداً در فبروری 1989 که خروج قوای شوروی از افغانستان تکمیل گردید از صدارت برکنار و دو باره سلطان علی کشتمند به جانشینی او انتصاب شد. نجیب الله در اوایل این ماه (می 1988) به دهلی سفرکرد و در کنفرانس مطبوعاتی در دهلی بار دیگر از محمدظاهرشاه و مجاهدین خواست تا در یک حکومت ائتلافی شرکت کنند. در جون 1988 (جوزای 1367) شورای انقلابی به مثابه ارگان قانون گذاری جمهوری دموکراتیک افغانستان جای خود را به شورای ملی داد که شماری از اعضای آن بگونه انتخابی تعیین شده بودند.

در سال 1989 (1368) وزیر غیرحزبی تحصیلات عالی کار خود را برای زدودن تأثیرات شوروی ها بر پوهنتون یا دانشگاه کابل شروع کرد. اتاق های دوستی افغان شوروی در مؤسسات تعلیمی و تحصیلی تعطیل شد. اداره های مشاورین شوروی در دواير و دفاتر رسمی لغوگردید. انحصار دولتی بر حمل و نقل مواد سوختی و شکر برداشته شد و

امین در جناح خلق که پس از سرنگونی حکومت او در جدی 1358 زندانی شده بودند در چهار چوب سیاست مصالحه ملی از زندان رها گردیدند و به مناصب دولتی گماشته شدند. احزاب سیاسی اجازه فعالیت یافتند. این احزاب تعداد بیشتر شان در واقع بقایایی از گروه های چپ دموکراتیک دهه شصت میلادی بودند و تعدادی هم از سوی سازمان استخبارات دولت بوجود آمدند. احزاب مذکور عبارت بودند از:

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) به رهبری محبوب الله کوشانی
سازمان زحمتکشان افغانستان (سزا) به رهبری حمید الله گران

حزب عدالت دهقانان افغانستان برهبری عبدالحکیم توانا
حزب اسلامی مردم افغانستان برهبری عبدالستار سیرت

نهضت همبستگی مردم افغانستان (فدائییان) برهبری محمدسرور نورستانی
سازمان کارگران جوان افغانستان برهبری عبدالعزیز تره خیل

اتحادیه انصار الله برهبری صفرمحمد خادم
حزب الله برهبری شیخ الاسلام وثوقی
جمعیت رستگاری ملی برهبری پوهاند محمد اصغر

و جبهه ملی پدر وطن برهبری عبدالرحیم هاتف که در سال 1980 تشکیل شده بود.
به قول سلطانه علی کشتمند: حزب دموکراتیک خلق موافقتنامه همکاری را با دو حزب سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) و سازمان زحمتکشان افغانستان

تائیدقرارگرفت. در کابینه تعدادی زیادی وزرای غیر حزبی طرفدار نجیب الله و حکومت وی راه یافتند.

حزب حاکم دموکراتیک خلق درجولای 1990 (6) سرطان (1369) باتشکیل دومین کنگره نام خود را به حزب وطن تغییر داد. در این کنگره تغییرات اساسی در برنامه و اهداف حزب ایجاد شد و حزب در واقع از یک حزب چپ دموکراتیک و مبتنی بر آیدئولوژی مارکسیزم لنینیسم به سمت راست تغییر جهت داد. بیرق حزب از رنگ سرخ به رنگ آبی تغییر یافت. نجیب الله در این کنگره افشا ساخت که بابعضی از رهبران و نمایندگان احزاب اسلامی و جهادی به ملاقات و مذاکره پرداخته است. نجیب الله گفت که خودش و یا کسانی به نمایندگی از دولت جمهوری افغانستان و حزب دموکراتیک خلق با صبغت الله مجددی، سید احمد گیلانی و نمایندگان گلبدین حکمتیار و محمد ظاهر، شاه سابق ملاقات و مذاکراتی انجام داده اند.

نجیب الله در دومین کنفرانس تجارت و ترقی سازمان ملل متحد در اوایل سنبله 1369 به فرانسه رفت و سپس در 19 نوامبر 1990 وارد ژنوشد. او در آنجا با سید احمد گیلانی رهبر تنظیم محاذ ملی اسلامی از رهبران تنظیم های هفتگانه مجاهدین مقیم پشاور ملاقات و مذاکره نمود.

برغم آنکه سیاست مصالحه ملی نتوانست به جذب و مشارکت تنظیم های مجاهدین در حکومت بیانجامد اما نجیب الله پنج سال بعد سیاست مصالحه ملی را مؤفقانه ارزیابی کرد و درسخترانی پارلمانی خود (3 میزان

دولت اجازه داد تا تاجران خصوصی در توزیع مواد غذایی در شهرها سهم بگیرند.

نجیب الله در دوم ثور 1369 فرمانهای شورای انقلابی دوران نورمحمدتره کی را درمورد مصارف عروسی لغو کرد. همچنان فرمان های شورای انقلابی درمورد اصلاحات ارضی، لغو تابعیت محمد ظاهر شاه و خانواده اش بی اعتبار اعلان گردید.

در 7 و 8 جوزای 1369 لویه جرگه در کابل ازسوی دولت نجیب الله تشکیل یافت و تعدیلاتی در قانون اساسی بوجود آمد. قانون اساسی جدید در 13 فصل و 143 ماده ساخته شد. در مقدمه قانون که به غیر نظامی شدن افغانستان اشاره به عمل آمده بود به واکنش شدید تنظیم های مجاهدین روبرو شد. قانون اساسی جدید که در واقع تعدیل قانون اساسی سال 1366 بود توسط لویه جرگه به تصویب رسید. نجیب الله برای هفت سال ازسوی لویه جرگه به عنوان رئیس جمهور برگزیده شد و نام او در رسانه های حزبی و دولتی از رفیق نجیب منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به محترم نجیب الله رئیس جمهور تغییر یافت. تغییرات مهمی درسیستم سیاسی و اقتصادی در این قانون تسجیل شد. اقتصاد بازار مورد پذیرش و تأیید قرار گرفت. مناطق آزاد اقتصادی در جهت گسترش اقتصاد بازار اعلان گردید. فروش برخی فارم ها و مؤسسات دولتی در هر دو بخش زراعت و صنعت به شرکت های خصوصی به تصویب رسید. فضل الحق خالقیار به حیث صدر اعظم پیشنهادی با کابینه 36 عضوی خود

تصویر متفاوت از مصالحه ملی در حزب دموکراتیک خلق:

علی رغم آنکه نجیب الله در رهبری حزب دموکراتیک خلق مصالحه ملی رابه عنوان تفکر و سیاست حزب و حاکمیت ارائه کرد، اما تا پایان زمام داری او دیدگاه و سیاست همسو و هماهنگ از مصالحه ملی در درون حزب و حاکمیت وجود نداشت. نه تنها حاکمان و سیاستمداران جناح های مختلف حزب دموکراتیک خلق موضع مشترک در مورد اندیشه و خط مش مصالحه ملی نداشتند، بلکه درک و برداشت درعالی ترین نهادهای رهبری حزب چون بیروی سیاسی و کمیته مرکزی از مصالحه ملی متفاوت بود.

ژنرال محمود قاریف مشاور ارشد نظامی نجیب الله در کابل از تفاوت دیدگاه ها در داخل حزب دموکراتیک خلق بر سر سیاست مصالحه ملی می نویسد: «طرح مصالحه ملی را بسیاری از شخصیت های حزبی به عنوان ازدست رفتن نقش رهبری کننده حزب در اداره کشور و بسیاری دیگر از اعضای رهبری به عنوان ازدست رفتن کرسیهای شان ارزیابی می کردند. به عقیده آنان این طرح تأثیر بی ثبات کننده و خرد کننده ای رانه تنها بالای رهبری، بلکه بر دستگاه حزبی و کارمندان رژیم کنونی در مجموع برجا خواهد گذاشت. چون برای آنان هیچ امیدی به آینده نوید نمی دهد. بسیاری از حزبی ها و کارمندان دستگاه دولت طرح آشتی ملی رابه عنوان آلتر ناتو ادامه خونریزی و جنگ نشمرده و آنرا پوچ میدانستند، چون این طرح از

خورشیدی) گفت: «بعد از اعلان مصالحه ملی 16 هزار تن زندانی که به جرایم ضد دولتی محبوس بودند، رها گردیده اند. آزادی مسافرت که عنصر اساسی حقوق بشر است، اکنون کاملاً رعایت میگردد. برای اینکه پا یه های حقوقی و تقنینی سیاست مصالحه ملی تحکیم یابد به تعداد 51 برنامه قانون، 62 فرمان و 85 مقرره نافذ گردیده است. اسناد تقنینی مذکور عرصه های فعالیت سیاسی احزاب، مطبوعات، سازمانهای اجتماعی، استرداد ملکیت های تحت تأمین دولت و عودت کنندگان و عفو باقیات و سایر عرصه ها را احتوای نماید و ساختار نصاب تعلیمی و تحصیلی در روشنی مصالحه ملی مورد ارزیابی مجدد قرار گرفت. پوهنتون های (دانشگاه) بلخ، هرات، کندهار و پوهنزی (فاکولته) های طب در بلخ و هرات تأسیس گردید. مراکز تحقیقات علوم اسلامی و پوهنتون اسلامی و مدرسه دینی نسوان شهر کابل تأسیس گردیده اند. یکی از دست آوردهای مصالحه ملی پیوستن گروه های مسلح مخالف به این مشی میباشد. بطور مثال: بعد از خروج قوای شوروی از کشور 68 هزار تن مسلح و 95 هزار تن غیر مسلح به این مشی پیوسته اند که در نتیجه این امر اضافه از پنج هزار قریه آزاد گردیده و در 15 ولسوالی وسه علاقه داری ادارات ائتلاف تشکیل گردیده است. ادامه سیاست مصالحه ملی در عرصه داخلی انعکاسات مثبتی را در عرصه خارجی نیز بوجود آورد و اتوریته بین المللی دولت جمهوری افغانستان را بالابرده است.» (40)

ارتش رو به کاهش نهاد
توانایی دفاعی آن سست ترمی گردید...
حزب روز به روز روحیه خود را ازدست
میداد. بسیاری از اعضای رهبری کمیته
مرکزی و رجال برجسته حزبی بیشتر نگران
سرنوشت خود بودند تا سرنوشت حزب. گریز
از حزب بیش از پیش اوج گرفت. ارتباط
میان رهبری و سازمانهای مادون حزبی
آشکارست ترمی شد. تمایلات تسلیم طلبانه
و تن دادن به شکست رو به افزایش
بود.» (43)

دیدگاه و برداشت متفاوت و گاهی متضاد
در داخل حزب دموکراتیک خلق از سیاست
مصالحه ملی راه را برای تثبیت نقش نجیب
الله به عنوان رهبر حزب از سوی تمام جناح
ها و شاخه های حزب دموکراتیک خلق بیشتر
از پیش بست. ناهمسویی درونی برسر سیاست
مصالحه ملی تفرقه رامیان عناصر مقتدر
حزب عمیق ساخت و به دسته بندی های جدید
در داخل حزب منجر شد.

عبدالقدوس غوربندی وزیرکابینه حفیظ الله
امین که با سایر طرفداران امین در دوران
مصالحه ملی توسط نجیب الله از زندان رها
گردید از انقسام حزب به بخش ها و نیرو
های پنجگانه در زمان تدویر کنگره دوم
حزب دموکراتیک خلق (سرطان 1369 جون 1990)
سخن می گوید که از میان آنها تنها یک بخش
به سیاست مصالحه ملی وفادار بودند. به
گفته غوربندی چهار نیروی دیگر عبارت
بودند از: طرفداران بپرک کارمل که توسط
محمودبریالی رهبری می شدند. نیروی مربوط
نجم الدین کاویانی و فرید احمدزک که به
قول غوربندی اعضای مخفی جمعیت اسلامی

سوی رهبران اپوزیسیون
مسلح رد گردیده بود و همچنان ایالات
متحده امریکا، پاکستان، عربستان سعودی
و ایران نیز آن را نپذیرفته بودند. حتی
شماری از کارمندان سفارت شوروی بر آن
بودند که مشی آشتی ملی به سود اتحاد شوروی
نیست.» (41)

به نظرسلطانعلی کشتمند از رهبران جناح
پرچم سیاست نجیب الله چگونه فزاینده
روحیه مبارزه را در میان اعضای حزب
سرد می ساخت و حزب را از ماهیت مترقی و
انقلابی اش تهی میکرد: «روحیه کار و
مبارزه آتشین پیشین در میان اعضای حزب،
بگونه روزافزون به سردی می گرائید.
عضویت در آن برای بسیاری حالت ناگزیری
داشت؛ زیرا بخاطر بقای خود و کرسی خود و
یا بخاطر برخی امتیازات دیگر خویش را
در صفوف آن پناه میدادند. حزب وطن
بگونه ی فزاینده از ماهیت دموکراتیک،
مترقی و انقلابی خویش تهی میگردید. از
میان احزاب دیگر، سازمان انقلابی زحمت
کشان افغانستان و جمعیت رستگاری ملی
افغانستان در وضع بالنسبه بهتری قرار
داشتند و دیگران مانند اینکه گویا اسماً
وجود داشته باشند.» (42)

یکی از ژنرالان شوروی در افغانستان نیز
از تأثیرات منفی مصالحه ملی بر درون حزب
حاکم دموکراتیک خلق و نیروهای نظامی
دولت سخن می گوید: «باپنهان شدن
زیرشعارهای مشی آشتی ملی بسیاری از
رهبران شوروی دفاعی استانها به گونه
منظم برنامه های احضارات ارتش را
تطبيق نمی کردند. در نتیجه شمار نفرات

نه تنهاتوافق برسر مصالحه ملی در داخل حزب دموکراتیک خلق وجود نداشت، بلکه این برداشتها و نتیجه گیریها میان کابل و مسکواز مصالحه ملی یکسان و هماهنگ نبود. به نظر برخی از تحلیلگران برداشت و اهداف از مصالحه ملی خصوصاً در مراحل بعدی از سوی نجیب و مسکو متفاوت بود. یک نویسنده غربی معتقد است: «در ارزیابی مصالحه ملی و پیشبرد آن در مراحل بعدی باید در نظر داشت که اهداف نجیب الله از آن بامقاصد دولت شوروی در این مورد یکسان نبود. رهبری شوروی و یادست کم یک جناح مهم در درون آن عمدتاً در نظر داشت با اجرای این برنامه اعتبار بین المللی به دست آورد، اگرچه به نظر میرسید ادوارد شواردناده وزیر خارجه وقت شوروی تلاش میکرد از این طریق بقای رژیم نیز تا حدودی تضمین شود. دولت شوروی هم روشن کرد که تنها از دولتی به رهبری نجیب الله حمایت می کند که بدین ترتیب وی امکانی برای مانور و نمایش می یافت. نجیب الله برخلاف بسیاری از رهبران شوروی از این واقعیت آگاه بود که توافق تقسیم قدرت با مجاهدین راه به جایی نمی برد و تلاش کرد موافقت جناحهای مختلف شوروی را در جهت تعقیب سیاست های خود جلب کند که در این راه مؤفقیتهای قابل توجهی نیز داشت. نظر او این بود که تا آنجاکه ممکن است گروه های مسلح مخالف بیشتری به روند صلح بپیوندند و دولت قسمت بیشتری از قدرت را در سطح محلی به آنان واگذار کند، اما در همین حال دولت در مرکز به میزان

و وابسته به شورای نظار بودند. نیروی مربوط به سلطانعلی کشتمند که غوربندی آنها رابیروکراتان فاسد و وابسته به کشتمند میداند. بخش اعظم جناح خلق که پس از کودتای شهناوز تنی بیشتر در زندان به سر می بردند و نیروی پنجم از نظر غوربندی حزبی های سرسپرده و وفادار به سیاست مصالحه ملی نجیب الله بودند. (44)

صرف نظر از اینکه دیدگاه غوربندی در مورد دسته بندی های پنجگانه تا چه حد انعکاس دقیقی از تفرقه و خصومت درونی جناح ها و شاخه های حزب مذکور است، نکته مسلم آن بود که حزب دموکراتیک خلق در دوران رهبری نجیب الله و سیاست مصالحه ملی او دچار اختلاف و تفرقه شدید و خصومت انگیز گردید. شاخه ها و فیراکسیونهای حزب در این دوران تنهابه پنج دسته محدود نمی شد. در داخل دو جناح اصلی خلق و پرچم دسته ها و شاخه های بیشتری عرض وجود میکرد که بگونه فزاینده وارد منازعه و محاصمت با هم می شدند. خلقی ها سه شاخه شده بودند. دودسته ی رقیب از هواداران تره کی و امین شمرده می شدند و شاخه سوم برهبری وطنچار و پکتین طرفدار نجیب الله بودند. هواداران تره کی بدورگلابزوی و سپس بدور شهناوز تنی گرد آمدند. طرفداران امین که هر چند توسط نجیب الله از زندان رهاگردیدند به راه خود میرفتند. در میان پرچمی ها نیز دسته های متعدد و مختلف رقیب شکل گرفته بود.

افغانستان ارگانهای رهبری کننده قوای مسلح و ارگانهای امنیتی را با آنهایی که به این حکومت می پیوندند تقسیم خواهد کرد، پاسخ داد: شاید صحبت در مورد چنین جزئیات هنوز قبل از وقت باشد، مابه گروههای مسلحی که آماده مصالحه با حاکمیت انقلابی اند پیشنهاد مبنی بر پیوستن در ترکیب قوای مسلح افغانستان را نمودیم، منظور این است که قوماندانان این گروه هاشامل ترکیب قوای مسلح میگردند.» (47)

آنچی را که نجیب الله در مقوله پیوستن گروه های مسلح مجاهدین به قوای مسلح افغانستان از طریق مصالحه با حکومت انقلابی عنوان می کند، نه مصالحه که تسلیمی و ادغام در دولت حزب دموکراتیک خلق است.

یکی دیگر از نشانه های عدم صداقت نجیب الله در سیاست مصالحه ملی این بود که او نخست می خواست از تفرقه و نفاق درونی جریان مجاهدین به نفع این سیاست بهره گیری کند. حتا او این تفرقه را خط کشی نمود و مجاهدین را به گروه های میانه رو، افراطی و قوماندانان داخلی تقسیم بندی کرد. تلاش او در جهت مصالحه این بود تا پای هر یک این گروه ها را بسوی مصالحه ملی یعنی پذیرش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و رهبری او در این حاکمیت بکشاند.

نجیب الله باتشدید جنگ و سرکوبی مجاهدین از طریق نظامی در فکر به ثمر رساندن مصالحه ملی بود. مصالحه ملی از نظر او پذیرش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق توسط مخالفان مسلح دولت آن حزب یا مجاهدین به رهبری

هرچه بیشتری تحکیم شود. این استراتژی ظاهرآ منافع شخصی نجیب الله را تأمین می کرد و در جهت بقای دولت نیز کارآیی داشت.» (45)

بازتاب مصالحه ملی در اندیشه و عملکرد نجیب الله:

نجیب الله در 28 جدی 1365 خورشیدی که نخستین گام هایش را در جهت سیاست مصالحه ملی برداشته بود به جمعی از خبرنگاران خارجی، مصالحه را صلح دوجانبه خواند و گفت: «مصالحه عبارت از صلح با کسی است و در آن حتماً دوجانب شرکت می کند. این پروسه مستلزم سازشها و گذشت ها، فرهنگ عالی سیاسی، توانایی تفکر دورنگایی و یاطوریکه مادوست داریم بگوئیم توانایی پیش بینی و به یک کلمه زندگی کردن برای یک روز نیست.» (46)

اما در میدان عمل، سیاست مصالحه ملی نجیب الله هیچگاه مشارکت برابر و دوجانبه با مجاهدین را در جهت رسیدن به توافق سیاسی برنتابید. اگر مذاکره و تفاهم نجیب الله با تنظیم های اسلامی و جهادی به ویژه با فرماندهان مجاهدین در داخل بخشی از موفقیت های سیاست مصالحه ملی تلقی شود، این سیاست در واقع نه توافق سیاسی با مخالفین بلکه تسلیمی آنها را به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و یا حزب وطن به رهبری نجیب الله به نمایش می گذاشت. وقتی او در جنوری 1986 با خبر نگاران خارجی در مورد مصالحه ملی صحبت کرد در برابر این پرسش خبرنگار تلویزیون مجارستان که: «آیا حزب دموکراتیک خلق

در مورد مصالحه بگونه متناقض با ترغیب و تهدید مخالفان در حمایت از شوروی و دوستان بین المللی خویش توضیح داد. از یکسو به مصالحه انگشت گذاشت و از سوی دیگر به نیرمندی ارتش و به برگشت ناپذیری پروسه انقلابی درسایه حمایت از شوروی و به قول اودوستان بین المللی تأکید کرد. او دریک بخش سخنرانی خود گفت: «ما متارکه را پیشنهاد می کنیم. ما صلح را پیشنهاد می کنیم.» اما بعداً اظهارداشت: «پروسه انقلابی درافغانستان برگشت ناپذیر بوده و آنرا نمی توان توقف داد. زمان توقف نمی پذیرد. افراطیون چند بار اعلان کردند که به قدرت انقلابی خاتمه میدهند. اما جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان زنده است، نیرومند می شود و مؤفقانه مبارزه می کند.» وی سپس از نیرومندی وقوت خود حرف زد از ارتش نیم ملیونی سخن گفت: «بیرق دولتی ما درپایتخت های تقریباً بسیاری از کشورهای جهان در اهتزاز است. مادوستان قوی وفادار ومطمئن یعنی اتحادشوروی، کشورهای سوسیالستی وغیرمنسلک ونیروهای مترقی رادرکنار خود داریم. آنها همیشه باماکمک نموده و هرگز ما را در مصیبت تنها نخواهند گذاشت. ما این مطلب را با افتخار وسپاس گزاری بیکران از پدران ونیاکان خود که این دوستی رابرقرار ساخته واز نسلی به نسلی واز قلبی به قلبی انتقال داده اند، تذکر میدهم.» (50)

درحالی که نجیب الله سیاست مصالحه ملی را برای دسترسی به صلح با مجاهدین اعلان کرد باری در پایان کنفرانس مطبوعاتی که شش

خودش محسوب می شد. وی در صدد آن بود تا این پروسه را از طریق تضعیف نیروهای مخالف ومجاهدین به سر برساند. درحالی که او از مصالحه ملی سخن می گفت به گسترش نیروهای نظامی پرداخت و به خصوص قوت های شبه نظامی یا ملیشه را در ولایات مختلف درهویت های قومی تقویت کرد. او در جلسه پنجم حوت 1369 برای ژنرالان ارتش گفت: «نتایج عملیات محاربوی در پغمان، شمال کابل، قلات، بادغیس، جلال آباد و هرات مثبت و درخشان بود. ما به امید خداوند بزرگ به پیش میرویم. از مشکلات نمی هراسیم ومصالحه ملی را پیروزمیگردانیم.» (48)

نجیب الله به صراحت پیروزی مصالحه ملی را در آتیه مؤفقیتهای نظامی جستجو می نمود. وقتی عملیات محاربوی برای نجیب الله مثبت و درخشان تبارز نمی کرد، مصالحه ملی را نمی شناخت. حتا در اظهارات لفظی، مصلحت مصالحه ملی را رعایت نمی کرد و به همان لحن روزهای تجاوز قوای شوروی برمیگشت. واژه اپوزیسیون را به "اشرار" تبدیل می نمود و فرمان کشتن و سوختن خشک و ترا میداد. بعد از سقوط خوست به افسران وژنرالان حکومت خود گفت: «ماباید چنان ضربات قوی بالای خوست وارد کنیم وچنان انتباه بدهیم که درخواست دیگروهیچکس زندگی کرده نتواند. نباید اشرار حکومت مؤقت خویش را از پاکستان به خوست انتقال دهند. آنها نباید مصئونیت احساس نمایند.» (49)

حتا نجیب الله در نخستین اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی سیاست و دیدگاه خود را

برکشاندن پای برکشاندن شماری از قوماندان مجاهدین در همسویی با دولت و یا در جهت دست کشیدن از جنگ علیه دولت به مشاهده رسید. موفقیت دولت نجیب الله در این مورد از دیدگاه برخی کارآیی و کامیابی این سیاست ارزیابی می شود. در حالی که اگر سیاست مصالحه ملی بر اساس تصویر نجیب الله از مصالحه به عنوان "صلح با کسی و بامشارکت دو جانب و باسازش و گذشت طرفین" مورد توجه قرار بگیرد، جذب برخی قوماندانان مجاهدین پیروزی سیاست مصالحه ملی رامتلور نمی سازد. پیوستن تعدادی از گروه های مسلح مجاهدین و قوماندانان جهادی به حکومت نجیب الله و یا خود داری آنها از جنگ باقوای دولتی نتایج فعالیت های استخباراتی و امنیتی حکومت مذکور بود، نه پیامد سیاست مصالحه ملی. مذاکره و توافق با قوماندانان مجاهدین در داخل و حتی رهبران برخی تنظیم های جهادی و یا نمایندگان شان در بیرون از طریق ارگانهای استخباراتی و امنیتی صورت می گرفت تا پای مخالفان مسلح و در حال جنگ به پذیرش حاکمیت حزب دموکراتیک خلق کشانده شود. در این پیوستن هانه مشارکت دو طرف بر سر یک برنامه و پلاتفرم سیاسی بلکه انجام یک معامله از سوی قوماندانان مجاهدین بر سر کسب پول و ثروت تحقق می یافت. این یک تجارت جنگی محسوب می شد که در طول دو دهه اخیر قرن بیستم و در نخستین دهه قرن 21 هنوز ادامه دارد. یکی از ژنرالان مشاورشوروی طی آن سالها در افغانستان به این نکته نیز اذعان میدارد و می

ماه پس از اعلان مصالحه ملی با خبرنگاران خارجی در مورد مصالحه صحبت میکرد، جنگ را جنگ طبقاتی میان طبقات مرفقی و ارتجاعی در جامعه خواند. از سوی دیگر در اشاره به مجاهدین آنها را اشرار و نامسلمان گفت که قرآن شریف رابه گلوله بسته اند. اوگفت: «امروز صبح وقتی جهت شرکت در کنفرانس مطبوعاتی اینجا می آمدم، برای من قرآن عظیم الشان را دادند، قرآن عظیم الشانی را که مولوی سیدجلال آمرشورای ولایتی علما و روحانیون ولایت بادغیس فرستاده است، این قرآنکریم حین حمله اشرار بالای مولوی سیف الله ذریعه مرمی دشمن سوراخ گردیده است، این است دفاع عناصر ضد انقلابی افراطی با اصطلاح طرفداران اسلام از اسلام، این است جهاد وارونه، جهاد ضد اسلام، ما امیدوار هستیم که شما این حقیقت را درخور هضم جهانیان برسانید که در اینجا جنگ در ارتباط با اسلام و کفر نیست، درکشورماجنگ منافع، جنگ طبقات، طبقات مرفقی و پیشرونده در جامعه علیه طبقات ارتجاعی است، آنهایکه فروخته شده اند و آنهایکه بوطن خویش می اندیشند...» (51)

چرا مصالحه ملی به شکست انجامید؟

الف - پیروزی یا شکست؟

سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله پنج سال پس از تحقق سیاست مصالحه ملی تصویری از شکست این سیاست را به نمایش میگذارد؛ اما در متن این شکست آثار و نشانه های پیروزی و پیشرفت مبنی

راز این شکست درچه نهفته بود و ریشه های این ناکامی به چه چیزی بر میگشت؟

ب - هویت و عملکرد پیشین حزب دموکراتیک خلق:

"کیم. م. تساگولوف" مشاور ارشد شوروی در افغانستان معتقد بود که اساساً اندیشه سیاست مصالحه ملی در زمان ارائه این برنامه، امری کاملاً منسوخ به شمار میرفت. صرف این واقعیت که این طرح از سوی یک دولت حزبی اعلان شد، به این معنی بود که چنین برنامه ای قطعاً به شکست منجر خواهد شد. تنها راه این بود که چنین برنامه ای از سوی یک نیروی سوم و به عنوان مثال علمای مذهبی مطرح می گردید. به گفته تساگولوف پیشبرد این برنامه به شیوه ای که به اجرا در آمد، هیچگونه دستاوردی به دنبال نمی آورد.» (53)

مشاور شوروی طرح سیاست مصالحه ملی را از سوی دولت حزبی عامل منفی در پیروزی این سیاست تلقی می کند. اما این نکته قابل بحث است که چرا سیاست مصالحه ملی از سوی حزب دموکراتیک خلق فاقد کارایی و مؤثریت بود؟

یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب مذکور از جناح پرچم حزب و هوادار سیاست مصالحه ملی ناکامی این سیاست را نه در اعلان مصالحه ملی از سوی حزب دموکراتیک خلق و سپس حزب وطن بلکه در ناتوانی آن به همسویی با تفکر جدید جستجو می کند. وی می نویسد: «رویدادهای بعد از کنگره

نویسد: «راستش باید گفت فرماندهان با اتوریته محلی نمی خواستند دامن خود را با همکاری با یک رژیم میرنده، آلوده ولکه دار سازند؛ با این هم برخی از دسته های گروه های متوسط دست به چنین اقدامی می یازیدند، آنهم تنها به خاطر پول پرستی و سودمالی، به دست آوردن اسلحه و مهمات و خوارو بار و غیره ازدولت. مگر این اتحاد بس نا پایدار بود. چون در صورت فراهم شدن هرگونه زمینه های مساعد بار دیگر از همکاری سر تافته وبه اردوگاه شورشیان می پیوستند. بدین ترتیب پیوستن گروهی دسته های اپوز یسیون به رژیم نجیب، چیزی که روی آن حساب میکردند، به وقوع نپیوست.» (52)

از جانب دیگر این پیوستن نیروها و فرماندهان مجاهدین به دولت نجیب الله و یا دست کشیدن آنها از جنگ با دولت یک پدیده دو طرفه بود. سیاست مصالحه ملی تأثیرات مشابه را بر نیروهای دولتی بجا می گذاشت و از انگیزه و تمایل آنها در جنگ با مجاهدین به شدت می کاست.

صرف نظر از مؤفقیت وعدم مؤفقیت دولت نجیب الله در نفوذ میان نیروهای مجاهدین در داخل و کشاندن شمار کثیری از دسته ها و قوماندانان آنها در همسویی با دولت بر مبنای سیاست مصالحه ملی، این سیاست هیچگاه بمثابه یک تفکر و سیاست فراگیر و قابل پذیرش در میان مخالفان مسلح دولت مذکور راه خود را باز نکرد. در فرجام این سیاست به ناکامی و شکست انجامید.

بود. نجیب الله به عنوان رهبر حزب دموکراتیک خلق که سیاست مصالحه ملی را با ایجاد تغییرات قابل ملاحظه در برنامه و اهداف حزب بمیان کشید تا آن زمان دولت مبتنی بر نظامی گری و استخبارات را درکشور رهبری میکرد. نجیب الله از درون این حزب سر برآورده بود و در تمام عملکردحزب مذکورپس ازاشغال نظامی شوروی سهمیم بود. این حزب ورهبران آن مظهرصلح وآشتی درجامعه محسوب نمی شدند. حزب وطن ورهبر آن کدام حزب جدید و شخصیت تازه ظهورنمود که جدا و بیرون ازحزب حاکم دموکراتیک خلق با طرح مصالحه ملی وارد میدان شده باشند. حتا اگر آنها در سیاست جدید مصالحه ملی مظهر عادات و شیوه تفکر گذشته هم نمی بودند، مصالحه ملی در آئینه اندیشه و عملکردپیشین آنها مکدر ومخدوش نمایان می شد.

ج - وابستگی به شوروی:

وابستگی حزب دموکراتیک خلق به شوروی مانع دیگری درمسیر سیاست مصالحه ملی بود. فقیرمحمد ودان عضو کمیته مرکزی حزب وطن و ازجناح پرچم و هوادار نجیب الله وابستگی حزب به شوروی را یکی از عوامل شکست سیاست مصالحه عنوان می کند: «این حزب ازیکطرف حزب تربیت یافته با اندیشه های انترناسیونالیزم مارکسیستی-لنینستی با گرایش به اتحاد شوروی وحزب طبقاتی بود، نه ملی. همچنان حضورعده یی ازرهبران و کادرهای دیکته پذیر از جانب اتحادشوروی درین حزب-که تحت پوشش لباس

دوم حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وضاحت نشان میدهدکه مدت میان اعلان رسمی سیاست مصالحه ملی تا تدویرکنگره دوم حزب(جدی 1365-سرطان 1369) "زمان" کافی" برای غلبه برعادات وشیوه تفکر گذشته" حزب دموکراتیک خلق افغانستان نبود، بخصوص که تداوم جنگ و مداخلات خارجی نیز پروسه این غلبه را مغشوش و امکانات آنرا پیوسته تضعیف می نمود. این مختصات("عادات وشیوه تفکر گذشته" وبقای ماهیت حزب -دولت)، علی رغم تصویب رسمی برنامه واساسنامه جدید، از طریق نصب مجددهمان رهبری و کادرهای حزب دموکراتیک خلق به حزب وطن که مظهر "عادات و شیوه تفکر گذشته" بودند، در حزب جدید ادامه بقایافت ودرنتیجه "حزب وطن"علی رغم پذیرش برنامه واساسنامه جدیدتا حدودزیاد بمثابه نهادهای سیاسی حزب-دولت باقی ماند.» (54)

نخستین مانع در موفقیت و مؤثریت سیاست مصالحه ملی به عملکرد پیشین حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت برمی گشت. این حزب در طول دوران حاکمیت خود در گیر جنگ وجنایات بیشماری گردیده بود که از زنده بگورکردن هزاران نفر افرادنخبه وروشنفکر در نخستین سالهای حاکمیت شروع تا اعلان دوران مصالحه ملی که تجاوزواشغال نظامی شوروی درحمایت از حاکمیت این حزب وابستگی کامل آنرا به شوروی منعکس میساخت. این امر هر گونه موقعیت حزب مذکور و رهبری آنرا به عنوان یک طرف قابل اعتماد مصالحه در داخل و بیرون افغانستان از میان برده

مداخله را در تجاوز نظامی شوروی نمی پذیرفت. او در برابر این پرسش خبرنگار روزنامه لاس آنجلس تایمز ایالات متحده امریکا که: «بعد از مداخله اتحاد شوروی در سال 1979 شمار بزرگ افغانها کشور را ترک نمودند آیا آنها قبل از اینکه قوای شوروی خارج شوند، عودت خواهند کرد، پاسخ داد: بیایید کلمه "مداخله" را استعمال نکنیم، این کلمه با واقعیت مطابقت ندارد، حرف برسرکمک برادرانه است. یعنی مردم به مردم بدون هیچگونه شرایط. بدون تعقیب هیچ شایبه‌ی کمی نمودند، مردم شوروی بخاطر ما به قربانی‌های زیادی حاضر شدند نباید چنین پدیده‌ها را زیر پا کرد، نمونه چنین پدیده‌ها در تاریخ وجود ندارد.» (56)

نجیب الله در دوران مصالحه ملی به ویژه پس از خروج کامل نیروهای شوروی از کمک‌های بی حساب نظامی و مالی شوروی بر خوردار بود. کمک‌های نظامی و لوژستیکی شوروی پس از خروج نیروهای شان از طریق پروازهای هوایی صورت می گرفت. در سال 1989 در اوج تبلیغات سیاست مصالحه ملی هواپیماهای نظامی و ملکی شوروی 7047 پرواز به کابل انجام دادند و در شش ماه نخست سال 1990 هواپیماهای شوروی 2647 بار به بگرام و کابل نشست کردند که همه حامل مواد نظامی و خوراکی برای نیروهای حکومت نجیب الله بودند. (57)

نجیب الله در دوران سیاست مصالحه ملی پیوسته در مشورت و مصاحبت مشاوران و ماموران کی. جی. بی قرار داشت. ژنرال

حتمی برادر بزرگ "در جنبش بین المللی کمونیستی و کارگری بطور آشکار و ملحوظات دیگر نفوذی پنهانی آن کشور، صورت می گرفت که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی همین رهبران و کادرها در انقیاد به روسیه فدراتیف و برخی کشورهای دیگر محصل این فروپاشی باقی مانده اند، خصلت ملی بودن این حزب را زیر سوال میبرد. از جانب دیگر حزب دموکراتیک خلق افغانستان بنا بر گرایش حفظ انحصاری قدرت دولتی به مرور زمان با دولت مدغم و به یک نهاد جدید سیاسی (حزب-دولت) مبدل گردیده بود، بنا بر این وجود خود را جدا از دولت و در بیرون از آن، تصور نمیتوانست و اصل تقسیم قدرت وانصراف از آن را که سیاست مصالحه ملی مطرح میکرد، معادل نبود خود می پنداشت.» (55)

اما این عضو کمیته مرکزی حزب چشم خود را به این واقعیت می بندد که نجیب الله رهبر همین حزبی به قول خودش "تربیت یافته با اندیشه‌های انترناسیونالیسم مارکسیستی-لنینستی با گرایش به اتحاد شوروی" بود. او در چتر حمایت همان اتحاد شوروی به رهبری حزب رسیده بود و نخستین پله را در نردبان رهبری حزب از ریاست سازمان استخبارات دولت حزبی (خاد) پس از اشغال نظامی افغانستان توسط نیروهای شوروی آغاز کرد. وابستگی و شیفتگی نجیب الله به شوروی در همان دوران اعلان سیاست مصالحه ملی به حدی بود که وقتی شش ماه پس از اعلان این سیاست با خبرنگاران خارجی صحبت میکرد حتا واژه

شود. افغان هستند بیایند. از آن طرف آواز بلند می شود که صاحب ما این فرمان رابه رسمیت نمی شناسیم. میگویند که نجیب هم تداوم کودتا است مشروعیت ندارد. مردم افغانستان یک تاریخ دیگر را هم دارند. 26 سرطان 1352. اوهم کودتا بود. این دیالوگ است. پادشاه سابق را هیچ کس صدا نمی کند یک نجیب صدا میکند که بیا این کشتی شکسته را به ساحل نجات برسانیم. پنج سال است که گفته میرودر راه برایت باز است. باز است بیا. بنیید برای کودتای 26 سرطان استعفا نامه و وصیت نامه روان نکرد. اگر به این مترها گزکنیم؛ بسیار دور نمی رویم جمهوری داودخان و سلطنت محمد ظاهر شاه را بگیریم. بدون شک لویه جرگه هادر دوران شان دایر شده اما برای حل و فصل مسایل دیگر ملی و سیاسی و اجتماعی دیگر دایر شد. برای من بگویند که برای به قدرت رسیدن پادشاه و سلطنت آیا انتخابات به سلطنت رساند؟ و یالویه جرگه هابه آن رای دادند؟ اگر حافظه من کار نمی کند بگویند. اگر کودتار ا بچه کاکای من انجام بدهد خیر است اگر دیگران انجام بدهد نا مشروع است. وقتی داودخان در 26 سرطان 1352 به قدرت رسید لویه جرگه رای داد یا در انتخابات انتخاب شد؟ همین طور تا آخر پیش بروید. کسی مشروع باقی نمی ماند همه اش غیر مشروع است.» (59)

د - صداقت و عدم صداقت در مصالحه ملی:

حمود قارییف مشاور ارشد نظامی نجیب الله پس از تکمیل خروج نیروهای شوروی در سالهای 1989 و 1990 می نویسد: «اندکی پسانتر من از افراد نزدیک به رئیس جمهور دانستم که نجیب الله در باره یک رشته مسایل نظامی پس از گفتگو با من (حمود قارییف) با نمایندگان کی جی بی گفتگو و آنرا با ایشان به توافق می رسانید. روی هم رفته نجیب الله به عنوان کسیکه پیوندهای نزدیکی با نمایندگان کی جی بی داشت به میزان زیادی تابع نمایندگان کی جی بی بود. نجیب الله میتواندست برای دیدار بارئیس ستادکل نیروهای زمینی ارتش شوروی که از کابل بازدید می کند وقت پیدانکند در حالی که چندین شبانه روز پیهم با ماموران کی جی بی که از کابل بازدید میکردند، به سر میبرد.» (58)

اگر وابستگی حزب دموکراتیک خلق به شوروی یکی از عوامل ناکامی سیاست مصالحه ملی است که کسی به این حزب اعتماد نمی کرد تا یک طرف مطمئن مصالحه باشد، آیا جای اعتمادی به نجیب الله منحیث رهبر این حزب باقی بود؟ و این بی باوری و بی اعتمادی در برابر نجیب الله و سیاست مصالحه ملی او به حدی بود که موصوف در سوم میزان 1370 در اجلاس پارلمان که در شرایط جدید این سیاست تشکیل شده بود محمد ظاهر شاه را به شدت مورد انتقاد قرار داد و از عدم مشروعیت سلطنت او و جمهوری محمد داود سخن گفت: «ما فرمان سلب تابعیت راملغی کردیم. ما گفتیم سلب تابعیت ملغی، پاسپورت ها داده

صرف نظر از اینکه نجیب الله تربیت یافته و برآمده از درون همان حزبی بود که به قول خودش اعضای آن "در چارچوب سیستم یک حزبی قادر به تفکر بودند" و فراخوان رهبر چنین حزبی از کرسی حاکمیت به کسب اعتماد و باور سازمانها و مخالفین آن نمی انجامید، سیاست عملی موصوف به این بی باوری ها می افزود و صداقت او را در این عرصه بیش از پیش به تردید می کشاند. حتا در داخل حزب دموکراتیک خلق و در میان عناصر و گروه های چپ دموکراتیک که در دولت حزب مذکور مشارکت داشتند به صداقت نجیب الله در سیاست مصالحه ملی انگشت می گذاشتند.

درحالی که نجیب الله در کنگره دوم حزب برخی اعضای حزب را به عدم تحمل حضور سازمانها و احزاب دیگر در قدرت متهم می کند و با این انتقاد خود را در مسند رهبری حزب و حاکمیت حزبی مجری سیاست جدید انحصار شکنی و دموکراسی خواهی معرفی می نماید، اما محمدحسن شرق را در یک اقدام ناگهانی و شتابزده از کرسی صدارت بر کنار کرد. محمدحسن شرق در آستانه خروج کامل نیروهای شوروی و اوج سیاست مصالحه ملی در می 1988 به عنوان صدر اعظم تعیین شد و صرف 9 ماه در این کرسی باقی ماند. صرف نظر از هر انگیزه و عاملی که در توجیه برکناری او از سوی موافقان و مخالفان نجیب الله در داخل حزب دموکراتیک خلق ارائه شود، این اقدام نجیب الله نابردباری او را در تقسیم قدرت با چهره ای چون محمدحسن شرق که روابط

ژنرال

الکساندارلیخافسکی از مشاوران شوروی، مصالحه ملی را افسونگری و یاوه سرایی های دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله می خواند و از نبود میکانیزم عملی سیاست مصالحه ملی و هماهنگی میان بخش نظری و عملی این سیاست سخن می گوید: «میکانیزم پیاده سازی این سیاست سنجیده نشده و تدوین نگردیده بود. مشی آشتی ملی به میزان بایسته با گامهای عملی همراهی نگردید. افسونگری های رژیم مبنی بر اعاده صلح و تفاهم ملی به فراخوانی پوچ و یاوه سرایی بی پایه بیش نمی ماند.» (60)

نجیب الله وقتی در مورد مصالحه ملی در کنگره دوم حزب دموکراتیک خلق صحبت کرد، از عدم درک و عدم پذیرش برخی اعضای حزب از این سیاست شکایت سرداد: «برای عده یی از اعضای حزب که قدرت را بلامنازع در اختیار داشتند و مغرورانه در کرسی هاتکیه زده بودند، دشوار بود درک کنند که حاکمیت به مردم تعلق دارد و مردم در خارج حزب نیز زندگی و کار می کنند. آنان باید در همه امور دولتی بطور متساوی الحقوق با حزبی ها سهیم گردند و قدرت به آنان بر مبنای معیارهای دموکراسی تقسیم گردد. برای آنانیکه سالها حق موجودیت سازمانها و احزاب سیاسی دیگر رانفی کرده بودند و فقط در چارچوب سیستم یک حزبی قادر به تفکر بودند، دشوار بود که با همین سازمانها و احزاب مشترکاً کار کنند و یا موجودیت آنانرا تحمل کنند.» (61)

اذعان میدارند: «احزابی که تشکیل گردید، به استثنای حزب انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) که تا حدود معین در چند ولایت شمال خصوصاً بدخشان و تخار امکانات داشتند ولی اکثریت دیگر آنها که نمایشی توسط ارگان امنیتی (خاد) تشکیل گردیده بودند اصلاً در دفاع از حاکمیت چندان تأثیری نداشتند.» (63)

درحالی که جارج آرنی خبرنگار بی.بی.سی سیاست مصالحه ملی را "فربکاری ماهرانه" می خواند، انتونیو جیو ستوزی پژوهشگر انگلیسی به این باور است که نجیب الله در صدد ایجاد یک سیستم چند حزبی نبود: «توسعه یک سیستم چند حزبی به هیچ وجه جزء طرحهای نجیب الله نبود. ارزیابی یک محقق شوروی که به نظری اهداف نجیب الله ایجادیک دیکتاتوری واقعی بدون وجود مخالفین بود ممکن است افراطی باشد، اما به نظرمی رسد نجیب الله دست کم در نظر داشت مدلهای رژیمهای نیمه تک حزبی جهان سوم، مانند مصر رادنبال کند که در آن نیروهای مخالف به دولت مشروعیت می بخشیدند و در همین حال وجود میزان قابل توجهی از آزادی رابرای قشر روشنفکر شهری نیز تضمین می کردند. براساس یک تلگرامی که ورنستف در اکتبر 1986 (میزان 1365) فرستاد، نجیب الله به هیچ وجه واقعاً در نظر نداشت با بنیادگرایان، اشراف، فیودالها و به عبارت دیگر با احزاب پشاوربه توافق دست یابد.» (64)

نجیب الله شخصیت متضاد داشت و در واقع از میان انبوه تضادها برآمد و در رهبری حزب

نزدیک با روس ها و حزب دموکراتیک خلق داشت، به نمایش میگذارد. بسیاری از عناصر و حلقه های مختلف در درون جناح ها و فراکسیونهای حزب به این باور بودند که نجیب الله مصالحه ملی را در جهت تحکیم پایه های اقتدار خود و تضعیف مخالفین چه مخالفین درون حزبی و چه مخالفین مسلح که در بیرون علیه حاکمیت حزب او می جنگیدند، استفاده می کرد. یکی از اعضای بیروی سیاسی حزب مربوط به جناح خلق می نویسد: «نجیب الله از مشی مصالحه ملی کاملاً بخاطر تحکیم قدرت فردی خویش در حزب و دولت استفاده کرد. اگر چه در کابینه حکومت چندین تن را تغیر، تبدیل و تعیین نمود ولی موقعی ای که از خط معین او گام مستقلانه تر بالامیکرد فردا او راسبکدوش می کرد.» (62)

استنباط بسیاری از پژوهشگران و صاحب نظران از تعارض و تناقض در سیاست نظری و عملی مصالحه ملی تردید در صداقت نجیب الله مجری این سیاست بود. اگر نام و اهداف حزب دموکراتیک خلق در چهارچوب مصالحه ملی به حزب وطن تغیر یافت، اما رهبری آن تغیر نکرد. رهبران و مسئولان حزب وطن همان رهبران و مسئولان حزب دموکراتیک خلق بودند. حزب با این نام جدید نیز حاضر نشد به انحصار قدرت نقطه پایان بگذارد. بسیاری از احزاب مخالفی که در حاکمیت این حزب بر مبنای سیاست مصالحه ملی شکل گرفتند و به فعالیت پرداختند ساخته و پرداخته دستگاه استخبارات حزب حاکم بودند. حتا اعضای رهبری حزب دموکراتیک خلق به این امر

آنچه برای افغانستان، برای انقلاب ثور انجام داده اید، به خاطر مردانگی و شجاعت و هم بخاطر مهربانی و انسانیت شما سرتعظیم فرودمی آوریم.» (65)

زمان دیگر، روز خروج همان فرزندان کشور لنین را از افغانستان روز نجات ملی نامید. باری می گفت که باید به اشرار درس داد و خشک و تر را سوختاند و زمان دیگر از مصالحه سخن میگفت و فریاد آشتی و دوستی سر میداد. گاهی نماز می خواند و تسیح بدست مگیرفت و به آیات قران استدلال می نمود و گاهی از مارکسیزم - لنینیزم صحبت میکرد. او پیوسته با سیمای متفاوت ظاهر می شد و از این رو در مصالحه ملی نیز سیاست متفاوت و مختلف داشت و ابراز نظرها و دیدگاه های او در این مورد با تناقض های فراوانی ارائه می شد.

برای مخالفان دولت نجیب الله به خصوص برای احزاب مجاهدین این همه تبلیغات و ادعای های نجیب الله غیر قابل قبول بود و در آن دورنگی و عدم صداقت را می دیدند. حتی شوروی ها به این تبلیغات نجیب الله که رفته رفته در آخر لحن ضد شوروی گرفت و خروج قوای شوروی را روز نجات ملی خواند بدیده تردید می نگریستند و آنرا سالوس وریا کاری می نامیدند. یکی از مشاوران شوری می نویسد: «یک اصل کهن دو باره تمثیل میگردد. هنگامیکه دزد خود بلندتر و رساتر از دیگران صدا میزند "دزد را بگیرید." معراج دورویی و سالوس. سخنرانی نجیب الله در جنوری 1992 به بهانه

دموکراتیک خلق و حاکمیت حزب قرار گرفت. اوزمانی در ریاست سازمان استخبارات دولت حزب دموکراتیک خلق (خاد) قرار داشت و خود شخصاً به باز پرسى و شکنجه مخالفان و دشمنان حزب و حاکمیت آن به عنوان اشرار می پرداخت. حتی به ادعای ژنرال شوروی که در مباحث پیشین از آن سخن رفت اسیران مجاهدین را بدون محاکمه به قتل می رساند. زمانی در برابر سربازان انترناسیونالیست کشور لنین سر تعظیم فرودمی آورد و جنگ آنها را در میهنش که موجب قتل هموطنان و ویرانی وطنش می شد، قهرمانی آن سربازان و فراموش نا شدنی می خواند. او در 26 دلو 1367 حین خروج آخرین دسته های قشون شوروی خطاب به سربازان و افسران این قشون گفت: «سربازان انترناسیونالیست بعد از اجرای وظیفه انترناسیونالیستی شان به وطن صلحدوست خود عودت مینمایند. این تصمیم از جانب رفیق میخائیل سرگیویچ گرباچوف ضمن صحبت در ویلادی واستوک با توافق به حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان اعلان شده بود. شما در لحظات تاریک و دشواری برای انقلاب به کمک ما شتافتید. در آن زمان موضوع زندگی و مرگ انقلابی مطرح بود. شما دست کمک را بما دراز نمودید و در از بین بردن نابسامانیها کمک کردید. دوست در روز بد آزمایش می شود و دیگر هر کس به خوبی درک نموده که دوست ما که است؟ این مسئله در نزد ما برای ابد و همیشه حل شده است. ما در برابر شما فرزندان شجاع کشور لنین به خاطر همه

های این مخالفت ناشی از دیدگاه های متفاوت اعضای حزب در مورد سیاست مصالحه ملی بود، بخش دیگر ریشه در منازعه بر سر قدرت میان شاخه ها و نخله های حزب مذکور داشت.

سیاست مصالحه ملی ابزار بازی های درون حزبی میان عناصر و حلقه های مختلف جناح های حزب قرار گرفت. نجیب الله قبل از آنکه سیاست مصالحه ملی را در داخل حزب حاکم دموکراتیک خلق به پیروزی برساند و در داخل حزب در این روند صداقت ایجاد کند، مصالحه را به عنوان یک سیاست کلی بیرون از حزب در رابطه به دشمنان و مخالفین حزب اعلان کرد. در حالی که او و سایر رهبران حزبی در درون حزب نه در مصالحه و تفاهم بلکه در کشمکش و خصومت به سر میبردند و به شدت درگیر بازی های چند گانه و چانه زنی ها در برابر هم بودند. حزبی که در کرسی اقتدار با خود نتوانست مصالحه و تفاهم ایجاد کند با دشمنان خود چگونه می توانست به مصالحه برسد؟

مخالفت با سیاست مصالحه ملی نجیب الله در داخل حزب دموکراتیک خلق بسیار گسترده بود و در واقع بسیاری از جناح ها و شاخه های مختلف حزب علی رغم مشارکت شان در حاکمیت با این سیاست سرناسازگاری داشتند. جناح خلق عمدتاً هواداران تیره کی که حتی در نخستین سال اشغال نظامی شوروی رهبری حزب و حاکمیت را حق خود می دانستند و به ویژه جانشینی نجیب الله را به عوض بپرک کارمل در حزب و حاکمیت غیر عادلانه می پنداشتند، پیروزی سیاست مصالحه ملی را به معنی تقویت پایه های

پنجمین سالگرد آغاز انفاذ آشتی ملی بود که اعلان کرد "آمدن سپاهیان شوروی علت اصلی قیام مردمی در افغانستان بود که منجر به تراژیدی گردید." (66)

میر صاحب کاروال عضو دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق از نجیب الله نقل قول می کند که او را شوروی ها به انتقاد از سیاست شوروی در افغانستان تشویق می کردند تا در داخل کشور شخصیت ملی و صلح طلب معرفی شود: «او (نجیب الله) در حقیقت مدعی این بود که باید بجای قهرمان ملی در تاریخ کشور درج گردد و میگفت که این من بودم که گورباچف را گفتم که نیروهای نظامی را از خاک ما خارج نماید. زیرا ما بدون آن می توانیم که از حاکمیت جمهوری دموکراتیک افغانستان دفاع نماییم. او در روزهای اخیر بسیار شدید از موجودیت نیروهای شوروی در افغانستان انتقاد میکرد و من یک روز در بیروی سیاسی از او پرسان کردم و برایش گفتم که آیا شما در این رابطه افراط نمی کنید؟ او برایم گفت که خود آنها (رهبران شوروی) میگویند که شما ما را تخریب کنید تا در جامعه هویت ملی خویش را تثبیت نمایید.» (67)

ه - مخالفت با مصالحه ملی در داخل حزب و حاکمیت:

بخشی از عوامل ناکامی سیاست مصالحه در مخالفت درونی حزب و حاکمیت حزبی به این سیاست برمیگشت. این مخالفت ریشه در عوامل گوناگون داشت. اگر بخشی از انگیزه

رابه
 گانه درمورد مصالحه ملی متهم می نمودند.
 صرف نظر از آنکه مخالفت های درون حزبی
 بانجیب الله برسر سیاست مصالحه ملی بود
 یا چیز دیگر اما این مخالفت ها قبل از
 همه راه رابروی کامیابی سیاست مذکور می
 بست و موقعیت نجیب الله را در پیروزی این
 سیاست ناهموار می ساخت. مخالفت با نجیب
 الله در درون حزب و سیاست های او از جذب
 مخالفان مسلح و درحال جنگ جلوگیری می
 کرد. شاید گستردگی مخالفت بانجیب الله را در
 داخل حزب بتوان از گزارش یکی از
 ژنرالان مشاور شوروی در افغانستان
 دریافت که به نقل از منابع اطلاعاتی
 نظامی شوروی مینویسد: «با رویکار آمدن
 نجیب الله کشاکشهای درونی در حزب کاهش
 نیافته بلکه برعکس دامنه بیشتر گرفت
 و فراکسیونیسیم در حزب نسبت به هم چشمی
 میان "خلق" و "پرچم" اهمیت بیشتریافت.
 درکنار جناح های سنتی، گروه بندی های
 تازه به میان آمدند که عملاً پیرامون
 هرعضو دفترسیاسی کمیته مرکزی حزب گرد
 آمده و اهداف آزمندانه خود را دنبال
 میکردند. عامل تباری و ملی به بازی
 کردن آغاز نقش روز افزونی نه تنها در
 درون حزب، بلکه در همه جا کرد. این امر
 حزب را بیشتر پاشان و بی سرو سامان
 میکرد. در سازمانهای حزبی، در کمیته
 های ولایتی و ناحیه یی، در کمیته مرکزی
 و اپارات آن حتی در دفتر سیاسی و
 دارالانشای کمیته مرکزی حزب آشکارا آغاز
 به ناخشنودی از دفتر نجیب الله کردند.» (69)

رهبری و حاکمیت نجیب
 الله و جناح پرچم حزب تلقی می کردند.
 کودتای جناح خلق به رهبری شهنوازتنی
 وزیردفاع حکومت نجیب الله عمق مخالفت
 و خصومت جناح خلق یا بخشی از این جناح
 رابا رهبری و حاکمیت نجیب الله به نمایش می
 گذارد. سیدمحمدگلابزوی وزیرداخله که
 عملآرهبری جناح خلق را در سالهای
 حضورقوای شوروی بدست گرفته بود
 در اوایل سال 1989 در مورد مخالفت خود
 با سیاست مصالحه ملی اظهار داشت: «با
 اشرار (جهادین) باید از زبان زور و قوت
 حرف زد، آنها از مصالحه ملی درکی جز عدم
 توانمندی و ضعف ماچیزی دیگری نمیتوانند
 داشته باشند. هر قدر مصالحه و سازش
 بگوییم آنها مارا تمسخر می کنند. ما باید
 به اشرار چنان درسی بدهیم که آنها
 خودشان مصالحه را عنوان کنند نه ما.
 بدون آن هرگونه حرفی در باره سازش به
 دشمن در شرایط حاضر خیانت به اهداف
 انقلاب ثوراست.» (68)
 در داخل جناح پرچم نیز مخالفت با سیاست
 مصالحه ملی که بسوی آن به عنوان ابزار
 استحکام رهبری و اقتدار نجیب الله در حزب و
 حاکمیت نگاه می شد بسیار شدید و عمیق
 بود. در آغاز رهبری نجیب الله بسیاری از
 اعضای جناح پرچم و رهبران آنها از رهبری
 موصوف حمایت کردند، اما سپس به مخالفان
 نجیب الله در داخل جناح پرچم افزوده شد.
 هرچند مخالفان وی در داخل حزب و حاکمیت
 دلایل مختلفی به این مخالفت داشتند. وحتا
 بعضی خود را بیشتر از نجیب الله جانبدار
 مصالحه ملی وانمود می کردند و رهبری حزب

ارائه کمک های نظامی و مالی به مجاهدین با اشتیاق و دلچسپی تعقیب می کردند. به خصوص ایالات متحده امریکا و دو دولت پاکستان و عربستان سعودی از متحدان آن در جهان اسلام مخالف به ثمر نشستن سیاست مصالحه ملی نجیب الله بودند. برغم آنکه نیروهای شوروی از افغانستان بیرون شدند و نجیب الله مشتقانه در جهت برقراری روابط با کشورهای غربی به ویژه با ایالات متحده امریکا تلاش کرد اما موفق نشد. از این رو امریکایی ها به سیاست نجیب الله چندان توجه و علاقه ای نشان ندادند و به نجیب الله نیز اعتماد و اطمینان نداشتند که به حیث رهبریک حزب وابسته و مورد حمایت شوروی که ریشه های این رابطه و وابستگی حزب به نیم قرن بر میگردید یک شبه طرفدار غرب شود. حتی امریکایی ها به سیاست مسکو به رهبری گورباچف که به خروج نیروهای شوروی از افغانستان انجامید، نیز چندان توجه نکردند. اگر گورباچف نیروهای شوروی را از افغانستان بیرون برد تا اعتماد امریکایی ها را جلب کند، این اقدام از نظر امریکایی ها مبین ضعف و شکست روسها بود. دیگر حتی امریکایی ها حاضر نبودند بباروس ها بر سر افغانستان گفتگو کنند. چون این گفتگو می توانست زمینه را برای پذیرش دولت کابل در یک توافق مشترک آماده کند. نمونه این احتراز از گفتگو رومی توان در ملاقات میان گورباچف و جورج بوش رئیس جمهور وقت امریکا (1990) دریافت که بوش افغانستان

م - مخالفت در بیرون حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزبی:

تنظیم های اسلامی و جهادی و بسیاری از قوماندانان مجاهدین در داخل افغانستان با سیاست مصالحه ملی به مخالفت برخاستند. این مخالفت ناشی از خصامت آیدئولوژیکی و دشمنی های دوران جنگ سرد میان دو ابرقدرت اتحاد شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده امریکا بود که در زمان مصالحه ملی نیز این خصومت ادامه داشت. دولت حزب دموکراتیک خلق و مجاهدین در واقع در جنگ و دشمنی خود این رقابت و خصومت را بازتاب می دادند. وقتی دشمنی دوران جنگ سرد میان دو قطب رقیب و متخاصم این دوران به قوت خود باقی بود، صلح در افغانستان و یا در میدان جنگ گرم میان طرف های مورد حمایت دشمنان جنگ سرد غیرقابل عملی می نمود. هر چند که تردید مصالحه ملی از سوی احزاب اسلامی و مجاهدین به ابعاد شرعی و اعتقادی نسبت داده می شد و صلح با حاکمان حزب دموکراتیک خلق خیانت به اسلام و جهاد تلقی می گردید؛ اما این ادعا و تلقی بیشتر فریبکاری و تظاهر در جهت استفاده ابزاری از دین و اعتقادات دینی بود. به همان حدیکه احزاب و تنظیم های مجاهدین سیاست مصالحه ملی را برغم روابط و مذاکرات پیدا و پنهان برخی از سران و فرماندهان آنها با دولت نجیب الله نمی پذیرفتند و از تداوم جهاد تا سرنگونی دولت مذکور سخن می گفتند، به همان حد حامیان بیرونی مجاهدین به این مصالحه نه می گفتند و راه حل نظامی را از طریق

با افسران آی. اس. آی به خاطر آمادگی برای حمله پیش بینی شده بارها ملاقات نمودند. آن ها همچنین با حکمتیار ملاقات رو در رو نمودند و برای او امکانات آماده کردند.. «(70)

ارائه کمک های نظامی برای مجاهدین از سوی ایالات متحده امریکوسایر متحدان آن در جنگ افغانستان، هرگونه تمایل مجاهدین را به سیاست مصالحه ملی تضعیف می کرد. از سوی دیگر سیاست مصالحه ملی برای مجاهدین که کماکان از کمک های نظامی خارجی برخوردار بودند در واقع ضعف و درماندگی حکومت مذکور تلقی می شد و امیدواری آنها را به پیروزی نظامی تقویت می کرد.

ن - شوروی و مصالحه ملی:

سیاست مصالحه ملی نجیب الله در کابل با سیاست گلاسنوست و پروستریکای گورباچف در مسکو رابطه مستقیم و متقابل داشت. پیروزی مصالحه ملی در گرو پیروزی گلاسنوست بود. هدف اصلی سیاست مصالحه ملی تحکیم پایه های اقتدار و بقای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق چه از نظر شوروی ها و چه از نظر نجیب الله بود. همان گونه که گلاسنوست و پروستریکای گورباچف نسخه و راهکاری در جهت عبور حزب کمونیست شوروی از بحران و تقویت پایه های امپراتوری روسی (شوروی) بود؛ مصالحه ملی نجیب الله در کابل به عنوان بازتاب گلاسنوست بر مبنای تقویت حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و تضعیف دشمنان در حال

از آنندای مذاکره بیرون کرد. معهذ امریکایی ها در چنین حالتی در واقع بادت کشیدن از پلان سقوط دولت حزب دموکراتیک خلق در کابل دست روس ها را نیگرفتند. مؤفقیت این سیاست به تداوم حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و بقای نجیب الله در کرسی این حاکمیت می انجامید؛ در حالی که برای ایالات متحده امریکا و هم پیمانانش در جنگ افغانستان در واقع تکمیل پیروزی آنها در جنگ علیه قوای شوروی و دولت مورد حمایت شان بود. از این جهت بود که امریکا با وجود یک توقف کوتاه کمک نظامی چندماهه از دسبر 1988 تا جولای 1989 به مجاهدین، این کمک ها را دوباره آغاز کرد تا حکومت مورد حمایت شوروی در نبود قوای شوروی در اریکه قدرت باقی نماند. حتی شکست مجاهدین در جنگ جلال آباد در بهار 1989 (1368) با طرح و حمایت وسیع استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) که پشتیبانی سازمان استخبارات امریکا (سی.آی.ای) را با خود داشت آنها را متمایل به پذیرش مصالحه ملی و صرف نظر از تعقیب راه حل نظامی نکرد. مؤلف امریکایی کتاب "جنگ اشباح" می نویسد: «مرکز سی.آی.ای در اسلام آباد در زمستان سال 1990 تلاش کرد تا زمینه حملات همآهنگ علیه راه های اکمالاتی رژیم (حکومت نجیب الله) را آماده کند. در قسمتی از برنامه ریزی آی.اس.آی شامل بود؛ اماسی. آی. ای بطور مستقل با قوماندانان ارتباط برقرار نمود. افسران سی. آی. ای در زمستان 1989 -

سیاست مصالحه ملی تلقی کرد؛ هر چند اسنادی در این مورد از منابع رسمی و استخباراتی شوروی انتشار نیافت.

شاید بتوان دوگانگی سیاست شوروی را در دورنگی حاکمیت و مراجع قدرت در شوروی مطالعه کرد. از یکسو گورباچف و همفکرانش که در شوروی مجری سیاست گلاسنوست و پروستریکا بودند، سیاست مصالحه ملی را در کابل به عنوان تبعیبت از این سیاست مورد حمایت قرار می دادند. و در طرف دیگر ارتش سرخ و کی. جی. بی قرار داشت که طرفدار نیرومندی و بقای حزب دموکراتیک خلق در حاکمیت بودند. البته نجیب الله با هر دو منبع پیوند نزدیک داشت. باکی. جی. بی از سابقه ی طولانی حشرونشر برخوردار بود و بانظامیان در ارتش شوروی نیز در جنگ علیه مجاهدین روابط نزدیک کاری ایجاد کرده بود. ممکن است نجیب الله روابط نزدیکی با گروه اخیر میداشت که کودتای آنها را در آگست 1991 به عجله تریک گفت. کاری را که صدام حسین و یاسر عرفات نیز انجام دادند. بعداً که مخالفان کودتا در شوروی تقویت شدند چندان نجیب الله را مورد مهر و شفقت قرار ندادند. باری نجیب الله در یک مصاحبه با خبرنگار روسی گفت که "گورباچف شامبه ما خیانت کرد، همچنانکه به شما"

خروج نیروهای شوروی برخلاف این تصور که به تقویت روند مصالحه در افغانستان می انجامد سیاست مصالحه ملی را تضعیف کرد. در حالی که نجیب الله می پنداشت مسکو خروج کامل قوای خود را به پیشرفت پروسه

جنگ یا مجاهدین شمرده می شد. مسلماً بقای حزب دموکراتیک خلق در حاکمیت به معنی بقای نفوذ شوروی در افغانستان بود. از این رومصالحه ملی اگر بر مبنای اهدافش به پیروزی می رسید، تضمینی در جهت بقای نفوذ شوروی در افغانستان محسوب می شد. گورباچف با طرح این امر از یکسو فکر میکرد که حزب دموکراتیک خلق کماکان در قدرت باقی می ماند و از سوی دیگر زمینه برای خروج قوای شوروی مساعد می گردد. اما همانگونه که درمسکو دیدگاه یکسان و هماهنگ در داخل حزب کمونیست شوروی از برنامه و سیاست گلاسنوست و پروستریکا وجود نداشت و حتی در جلوگیری از این برنامه کودتای ناکام 1991 سازمان داده شد، در کابل نیز شوروی ها سیاست یکپارچه در مورد مصالحه ملی نداشتند. صرف نظر از اینکه سیاست شوروی ها تا چه حد در ناکامی مصالحه ملی اثرگذار بود، آنها علی رغم تجویز نسخه مصالحه ملی از دیدگاه و سیاست مبتنی بر صداقت و حمایت بی شایبه از نجیب الله در این مورد بر خوردار نبودند. اگر عناصر روبا فیرا کسیونهای درونی حزب دموکراتیک خلق به مصالحه مخالفت می ورزیدند و به کارشکنی می پرداختند این امر از نظر شوروی ها پنهان نبود. روس هاباسکوت از پهلوی آنها میگذشتند و هیچ فشاری را بر آنها وارد نمی کردند. شوروی ها از کودتای تنی خبر بودند و برخی منابع از نقش آنها در این کودتا سخن گفته اند که این را می توان از جدی ترین گام شوروی ها در تضعیف و تخریب

یافت، اماکارمل درخستین ملاقات با گورباچف نشان داد که بدون تضمین قابل قبول مبنی بر قطع دخالت پاکستان به امضای توافقنامه ای راضی نیست. برای گورباچف که خروج قوا بخشی از تصامیم غیر قابل برگشت او بود این موقف کارمل غیر قابل تحمل می نمود. این نجیب الله بود که به گفته افراسیاب ختک خود را با خواست گورباچف وفق داد و راه رابه امضای توافقات ژنوهموارکرد. معاهده ژنو بهانه آبروندانه برای مسکو بود تا خود را از باتلاق افغانستان نه تنها برهاند بلکه این خروج زمینه را برای موفقیت تغییرات موردنظرگورباچف در همکاری باجهان غرب در داخل شوروی آماده کند؛ هدفی که هرگز برآورده نشد. بسیاری از افراد و رهبران تنظیم های مجاهدین خروج شوروی هاراکه برمبنای توافقات ژنوا انجام یافت یک پیروزی برای خود و نشانیه های از پیروزی جهاد در افغانستان تلقی می کنند. امانگارنده خروج قوای شوروی رابه همان حد ورود این قوا که 9 سال قبل از آن، افغانستان را مورد هجوم نظامی و اشغال قرار داد یک عمل نا درست و غیر مسئولانه می پندارم. شوروی ها باحمله نظامی، افغانستان را به میدان دخالت، تجاوز و تاخت و تاز خود و دخالت سایرکشورهای خارجی مخالف خود تبدیل کردند. اما پس از 9 سال جنگ و گسترش بی ثباتی بدون آنکه به توافقات عملی در جهت بازگرداندن صلح و ثبات در افغانستان با سایرکشورهای مخالف ورقیب خویش دست بیابند، چگونه غیر مسئولانه

مصالحه ملی ارتباط می دهد. او در پاسخ به خبرنگارتلوویزیون امریکا شش ماه پس از آغازسیاست مصالحه ملی گفت: "اگر مصالحه ملی به توافق و موفقیت بیانجامد، یک سرباز اتحادجهادیه شوروی سوسیالیستی درکشورما باقی نخواهند ماند". امامسکوسربازان خودرابدون توجه به موفقیت وعدم موفقیت مصالحه ملی از افغانستان خارج کرد. آینده حاکمیت حزب دموکراتیک خلق پس از خروج قوای شوروی مایه نگرانی بسیاری از اعضای حزب بود. این امر با موجودیت اختلاف و دسته بندی های درونی سبب می شد که اعضای ارشدوباصلاحیت حزبی در بخش ملکی و نظامی با مجاهدین ارتباط برقرار کنند و به بقای حاکمیت حزب بی باور شوند. مذاکرات مستقیم شوروی با رهبران مجاهدین دراسلام آباد، طایف، تهران و مسکو (نوامبر 1991- عقرب 1370) به این نگرانی ها در داخل حزب دموکراتیک خلق یا حزب وطن افزود و در واقع آخرین میخ را بر تابوت مصالحه ملی کوبید.

موافقت نامه ژنو و خروج قوای شوروی:

اگرسیاست مصالحه ملی به عنوان بازتاب سیاست گلاسنوست در جهت خروج قوای شوروی ازافغانستان موردتوجه قراربگیرد، دو سال پس از مصالحه ملی نیروهای شوروی افغانستان را ترک کردند. مبنای خروج قوای شوروی در ظاهر امضای موافقت نامه ژنو بود. درحالی که این مذاکرات در زمان رهبری و حاکمیت ببرک کارمل آغاز

ای گفت اگر اتحاد شوروی به حمایت خود از رژیم کابل ادامه دهد امریکا نیز کمک های خود را به مجاهدین ادامه خواهد داد. این درحالی بود که ادواردشوارز نادزی ضمن اعلان ادامه کمک به دولت نجیب الله تداوم این کمک ها را منطبق با معاهده دوستی میان دولت های افغانستان و شوروی خواند.

از این همه موضع گیریهای طرفین امریکا و شوروی در آستانه امضای توافق نامه ژنو و پس از آن آشکار بود که توافقات ژنو تنها در جهت خروج قوای شوروی به امضاء رسیده بود، نه در جهت اعاده و تحقق صلح و ثبات در افغانستان. آنها هیچگونه تعهد و صداقت اخلاقی خود را در پایان دادن به جنگ و بی ثباتی در افغانستان برغم امضای در پای موافقت نامه ژنو به اثبات نرساندند. توافق نامه ژنو نه تنها به جنگ در افغانستان پایان نداد و موجب قطع دخالت خارجی و اعاده ثبات نشد بلکه بی ثباتی و منازعه را در ابعاد مختلف گسترش داد.

نجیب الله و خروج نیروهای شوروی:

نجیب الله در تجلیل از پنجمین سالگرد اعلان سیاست مصالحه ملی بروز 25 جدی 1370 (15 جنوری 1992) سه ماه قبل از سقوط حکومتش اظهار داشت که قیام ملی مردم افغانستان علیه تجاوز نظامی شوروی در 26 دلو 1367 به پیروزی رسید. اوسپس در فرمانی روز 26 دلو را روز نجات ملی اعلان کرد. در این فرمان گفته شد: «در پرتو مشی مصالحه ملی درحالی که حفظ استقلال، حاکمیت ملی

افغانستان را ترک کردند و در پشت سر خود یک کشوری ثبات و فرورفته در ویرانی و جنگ را گذاشتند که خود نقش اصلی در این جنگ و بی ثباتی داشتند. بی اعتنایی دو ابرقدرت شوروی و امریکا به سرنوشت سیاسی آینده افغانستان در زمان امضای توافق نامه ژنو این پرسش را مطرح می کند که آیا آنها از قبل بر سر تداوم بی ثباتی در افغانستان توافق کرده بودند؟ نکته ای که می توان آنرا از این اظهارات نماینده خاص سر منشی ملل متحد در مذاکرات طولانی ژنو استنباط داشت که می گوید: «یگانه ماموریتی که من داشتم این بود که مذاکرات را در مورد خروج نیروها پیش ببرم. من به هیچ وجه وظیفه ای نداشتم تا در باره آینده افغانستان گفت و گوهایی را به راه اندازم. اما این مسأله مهمی بود به این جهت من به ابتکار خود پیشنهاد هایی را در مورد آینده افغانستان مطرح کردم. در جولای 1978 من پیشنهاد کردم تا لویه جرگه ای برگزار شده و دولتی با پایه های وسیع را بوجود آورده فوراً بعد از خروج نیرو های شوروی قدرت را بدست گیرد اما متأسفانه دو ابرقدرت از این پیشنهاد من حمایت نکردند.» (71)

علی رغم آنکه هر دو ابرقدرت به عنوان تضمین کنندگان توافقات ژنو در پای این توافق نامه امضاء گذاشتند اما وزیران خارجه آنها از تداوم کمک با طرف های مورد حمایت خود سخن گفتند. جورج شولتز وزیر خارجه امریکا با انتشار اعلامیه

خبرنگار امریکا که اگر جنگ ادامه یابد آیا قوای شوروی به کشور شان بازمی گردند، گفت: «تا کنون ده بار به این سوال پاسخ داده ام. فکر می کنم که دوستان امریکایی مابطنی الانتقال هستند. به هر حال یکبار دیگر تکرار می کنم که اگر مداخله و تجاوز از بیرون قطع گردد، اگر موافقات ژنو به امضاء برسد و اگر مصالحه ملی به توافق و مؤفقیت بیانجامد، یک سرباز اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در کشور ما باقی نخواهند ماند و به کشور صلحدوست شان عودت خواهند کرد.» (73)

با توجه به این واقعیت ها که نجیب الله خروج قوای شوروی را به اما واگرهای بسیاری که هرگز برآورده نشد مشروط می ساخت و درمسکو از خروج قوا چه با امضاء و چه بدون امضای توافقنامه ژنو سخن می رفت، آیا خروج قوای شوروی به نجیب الله تحمیل شد؟

آنتونیو جیو ستوزی نویسنده و پژوهشگر انگلیسی می نویسد: «منابع شوروی ادعا می کنند که دولت افغانستان واقعاً باور نمیکرد ارتش سرخ از این کشور خارج شود و اقداماتی که برای مقابله با مجاهدین توصیه شده بود تا آخرین روزها به کار گرفته نشد. در واقع، به نوشته ا. بوروویک، کارگزاران حزب و دولت به هیچ وجه نمی خواستند شورویها خارج شوند. شخص نجیب الله هم به نظر نمی رسید کاملاً به شانس خود باور داشته باشد. پیش از هر چیز اوسعی کرد طرح شورویها را برای

و دفاع از تمامیت ارضی وظیفه بلاتاخیر دولت جمهوری افغانستان میباشد، با در نظر داشت رجحان مصالح و منافع علیای ملی در پیروی از سنن و شعایر پسندیده ملی، اسلامی و افغانی و اتکابه اراده تاریخی افغانها در دفاع از سرزمین آبایی و اجدادی شان افغانستان آزاد و مستقل واحد و تجزیه ناپذیر مراتب آتی منظور میگردد:

روز 26 دلو که مصادف به بیرون رفت آخرین سرباز اتحاد شوروی از جمهوری افغانستان میباشد به حیث روز نجات ملی اعلان می گردد. از این روز تاریخی که رخصتی عمومی میباشد همه ساله بمنابۀ جشن ملی مردم افغانستان تجلیل شایسته بعمل می آید.» (72)

علی رغم آنکه فرمان نجیب الله نه در فردای روز خروج قوای شوروی بلکه سه سال پس از آن در زمانی صادر گردید که کشور و دولتی به نام شوروی دیگر وجود نداشت اما نکته قابل پرسش و بحث، دیدگاه و سیاست او در مورد خروج قوای شوروی در نخستین سالهای رهبری او در حزب و دولت است. آیا نجیب الله دولت شوروی را وادار به خروج نیروهای شان از افغانستان ساخت یا اینکه شوروی ها خروج قوای خود را به او تحمیل کردند؟

فرمان نجیب الله در مورد روز 26 دلو به عنوان روز نجات ملی و ادعاهای هواداران او در حزب دموکراتیک خلق حکایت از نقش و اراده موصوف در خروج قوای شوروی دارد. اما نجیب الله شش ماه پس از اعلان مصالحه ملی (جدی 1365) به این پرسش

الله تحمیل شد آیا این به معنی رویگردانی شوروی ها از این دولت و رهبران بود؟

هرچند شوروی ها پس از خروج نیروهای شان با ارسال کمک های هنگفت نظامی و مالی تا سه سال دیگر موجب بقای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و نجیب الله در رهبری این حاکمیت شدند، اما در واقع آنها نخستین گام را در رویگردانی از نجیب الله و دولت حزب دموکراتیک خلق با امضای توافقنامه ژنو و سپس خروج قوای خود برداشتند. شواردناده وزیر خارجه شوروی که در پای این توافقنامه با همتای امریکایی خود به عنوان تضمین کنندگان امضاء گذاشت، بعداً از خیانت بانجیب الله سخن گفت: «من در وقت امضای این قطع نامه احساس بدی داشتم و این کار برایم به شدت مشکل می نمود. و در راه برگشت در طیاره فهمیدم که ما بانجیب الله خیانت کردیم.» (77)

چرا شوروی ها چنین کردند؟ افزون بر آنکه خروج نیروهای شوروی از افغانستان بخشی از سیاست های گورباچف در مسیر گلاسنوست و پروستریکابود، آیا آنها به این نتیجه رسیده بودند که حاکمیت حزب دموکراتیک خلق یک حاکمیت محتوم به شکست است؟ یکی از افسران شوروی متخصص علوم فلسفی در آگست 1987 در تحلیل مفصلی از اوضاع افغانستان و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق، سیاست مصالحه ملی و مسیر تحولات آینده را به دیمتری یازوف وزیردفاع شوروی نوشت و از شکست محتوم حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت آن سخن گفت: «هرگاه تجزیه و

آغازخروج نیروهای شان در اپریل 1987 (حمل 1366) خنثی کند، اما پس از آن تصمیم به خروج سپاه چهلیم شوروی، در سال بعد بر او تحمیل شد. براساس گزارشها، وی درجنوری 1989 (جدی 1367) از شورویها خواست تا 3000 از 5000 نیروی خود را باز پس به قندهار بفرستند تا در نجات شهر که به محاصره درآمده بود کمک کنند. وی دو ماه بعد خواستار مداخله نیروی هوایی شوروی در جلال آباد شد که جنگ مهمی در آنجا جریان داشت.» (74)

گورباچف نیز این مطلب را بیست سال پس از خروج قوای شوروی تأیید می کند که نجیب الله در آغاز به خروج قوای شوروی از افغانستان باور نداشت: «من (گورباچف) با نجیب در تاشکند ملاقات کردم. او اعتماد به نفس نبود و باورش نمی آمد که ما به طور جدی (برای خارج شدن) تصمیم می گیریم. همه منتظر بودند که گویا ما از افغانستان بیرون نمی شویم. ولی لازم نبود که باقی می ماندیم.» (75)

مؤلفین کتاب خیانت به سوسیالیسم از مخالفت نجیب الله با خروج بدون قید و شرط از افغانستان سخن می گویند: «در پایان، نجیب الله، مخالفان تجدید نظر طلبی در رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی و ارتش و متحدینی چون کوبا و انگولا به مخالفت با عقب نشینی (قوای شوروی از افغانستان بدون شرط برخاستند.» (76)

اگر خروج نیروهای شوروی از افغانستان به دولت حزب دموکراتیک خلق و رهبران نجیب

افسران وماموران کی. جی. بی دولت روسیه رابه عنوان وارث شوروی دردست داشتند. این هابه نجیب الله و حزب دموکراتیک خلق پشت کردند؛ نه آنکه نجیب الله از آنها روی گشتاند. قطع کمک های روسیه نجیب الله و دولت او را بسوی شکست و فروپاشی برد. به قول ژنرال ولانتین ورنیکوف سقوط حکومت نجیب الله نتیجه قطع کمک های مسکو بود: «زمانیکه ما خارج شدیم حتی نجیب الله به این باور نداشت که نیروهای مسلح افغانستان در برابر اپوزیسیون تاب خواهند آورد. ولی باوجود این آنها درطول سه سال مؤفقانه در برابر حملات آنها مقاومت نمودند، تا زمانیکه ما با آنها از نظر تکنیکی و مهمات کمک می کردیم. بعداً یلتسین گفت: کمک ها را قطع کنید! و نجیب الله مجبور گردید مقام خود را تسلیم نماید.» (79)

مؤلفین روسی افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک معتقد اند که دولت نجیب الله پس از قطع کمک های مسکو و به قول آنها پس از خیانت سیاسی از سوی رهبری نو روسیه واژگون گردید: «دراین میان به ابتکار گورباچف و شورناده گفتگوهای ژنو در راستای راهیابی صلح آمیز برای مسئله افغانستان به راه افتاد. کابل را این پیک شوک داد. اپوزیسیون (مجاهدین) دور نمای واقعی گواينکه پیروزی ازدست رفته را احساس کرد. درزیابی و ازهم گسستگی در دستگاه حزبی-دولتی افغانستان که گردانندگان آن آغاز به جستجوی واریانت های شخصی زنده ماندن تا مرز برپایی تماسهای پنهانی با مجاهدان نمودند، به

تحلیل وضع حزب دموکراتیک خلق را بر پایه پدیده های واقعی انجام دهیم، نه بر پایه گزارشهای خبرنگاران صدا و سیمای اتحاد شوروی؛ روشن میگردد که این حزب متشکل از اعضا نبوده، بلکه "حزب کارتهای عضویت" کسانی است که تنها در پی منافع شخصی خوداند. حزب دموکراتیک خلق به گونه عینی در راه نابودی سیاسی خودگام برمیدارد. هیچ عملی که متوجه در راستای آن باشد که به این حزب از نفس افتاده روان دوباره ببخشد؛ رهگشا نخواهد بود. مساعی نجیب دراین راستا میتوانند تنها کشت وکشتار و خون ریزی را درکشورافزایش دهند. مگر در هیچ صورت از مرگ حزب جلوگیری نمی تواند. دراین اوضاع بایست مساعی را نه در دامن زدن به آتش به خاطر نجات حزبی که مرگ آن محتوم است؛ بلکه در ایجاد زمینه برای رسیدن به اهداف استراتژیکی خود متمرکز سازیم.» (78)

نیروهای شوروی در دسامبر 1979 در دفاع از دولت حزب دموکراتیک خلق وارد افغانستان شدند و بیش از 9 سال در جهت بقای این دولت و استحکام ریشه های آن جنگیدند. اما در 1988 بدون دسترسی به این هدف وبدون اخذ هیچ تضمینی در بقای دولت حزب مذکور، افغانستان را ترک کردند. روس ها گام آخر را باقطع تمام کمک های مالی و نظامی درآغازحاکمیت بوریس یلتسین برداشتند. صرفنظر ازاینکه درآن زمان دیگر کشوری به نام شوروی وجودنداشت و حزب کمونیست شوروی حاکم نبود، اما همان اعضای حزب و همان ژنرالان ارتش سرخ و

نظامی با معیارهای کلاسیک شکست در یک جنگ نبود. جنگ در افغانستان برای شوروی ها جنگ با یک دولت و ارتش منظم دولتی نبود که پیروزی و شکست در آن با معیارهای چنین جنگی محاسبه شود. جنگ نیروهای شوروی در افغانستان، جنگ در جهت تحمیل نظام سیاسی آیدئولوژیک بود که از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بمثابه حزب چپ وابسته به آیدئولوژی حاکم در شوروی از طریق کودتای نظامی تشکیل شده بود. نیروهای شوروی در واقع برای نجات این حاکمیت به افغانستان یورش آوردند و در صد آن شدند تا از طریق نظامی ناراضایتی و عصیان مردم را سرکوب کنند و به پیروزی برسند. آیا آنها به این پیروزی رسیدند؟ ژنرال گروموف آخرین قوماندان نیروهای شوروی نیز این پرسش را مطرح می کند و سپس به پاسخ آن می پردازد: «آیا ما میتوانیم در مجموع در جنگ افغانستان پیروز گردیم؟ عقل سلیم پاسخ میدهد که در "جنگ در برابر مردم" پیروزی ممکن نیست.» (82)

هرگاه پیروزی نیروهای شوروی در پایان خروج این نیروها از افغانستان برمبنای اهدافی ارزیابی شود که انگیزه یورش این نیروها و سالهای حضور و درگیری شان را تشکیل میداد، این اهداف هرگز برآورده نشد. شاید هیچکسی بهتر از آخرین قوماندان سپاه چهلیم شوروی سالهای بیهودگی جنگ و اقامت این سپاه را در افغانستان به تصویر نکشد: «من آخرین سپاهی شوروی بودم که سرزمین افغانستان

شدت افزایش یافت. ابعاد بزهکاری، "پول بری" به خارج، افت بازرگانی و پویایی های کاری این است مشخصات کابل آن وقت. (1988 تا 1992) با اینهم چنین بر می آمد که رژیم دارای ذخیره کافی استحکام بود و تنها پس از خیانت سیاسی ازسوی رهبری نو روسیه واژگون گردید.» (80)

خروج قوای شوروی از افغانستان؛ پیروزی یا شکست؟

نیروهای شوروی از می 1988 به خروج آغاز کردند و در 15 فبروری 1989 آخرین سربازان شوروی که در عقب شان ژنرال بوریس گروموف آخرین قوماندان ارتش چهلیم قرار داشت، با عبور از فراز دریای آمو خاک افغانستان را ترک نمودند. ژنرال بوریس گروموف در حالی که معیار شکست و پیروزی را در جنگ مطرح میکند اما جنگ افغانستان را برای شوروی جنگی بدون پیروزی و شکست تلقی می کند: «پایان هر جنگی، تعیین برنده و بازنده را در بستگی از مقاصدی که هر یک از جوانب درگیر می کوشیده اند بدست بیاورند، در قبال دارد... مبنایی برای تأیید این مطلب که سپاه چهلیم شکست خورده، وجود ندارد. به همان میزان تظاهر به پیروزی در جنگ افغانستان نیز بی پایه است.» (81)

اگر پیروزی و شکست نیروهای شوروی در جنگ افغانستان بامعیار مورد نظر ژنرال گروموف ارزیابی شود، مبنای شکست شوروی در این جنگ علی رغم تردید او آشکار می گردد. شکست نیروهای شوروی، یک شکست

کشور ما، با فداکردن جان های خویش، باز هم بجیت یک اردوی دارای دسپلین عالی تبارز نکرد. احصایه ها نشان میدهد که چگونه باگذشت زمان در این اردو عناصر خیانت و جنایت رشد مییافت و چگونه افسران و خوردضابطان و سربازان را جنگ، جانی، دزد و دروغگو بار می آورد. به اساس احصایه گیری سارنوالی عمومی قوای مسلح شوروی (دادستان کل قوای مسلح) در طول 9 سال جنگ 12،6 فیصد پرسونل در اعمال بدمستی و بدماشی، 12،4 فیصد در اختلاس، 11،9 فیصد در دزدی، 11،8 فیصد در عمل تجاوز، 8،4 فیصد در اتهام قتل، 7،3 فیصد در تخلف از مقررات ترافیکی و 8،4 فیصد پرسونل اردو در اتهام اختلاس اموال دولتی محاکمه گردیده اند. اگر تعداد اردو را یکصدوبیست هزار نفر قبول کنیم بناً هرفیصدی فوق ارقام درشتی را نشان میدهد. این اردو بعد از بازگشت خویش برای اولین بار، حدود صلاحیت ونیرومندی قوت های شانرا در کشور بیگانه درک نموده و دانستند که هنوز نمیتوان قوای نظامی روسی را شکست ناپذیر خواند و همپراز با تخنیک و تکتیک غرب دانست.» (85)

در طول بیش از 9 سال اشغال افغانستان از سوی نیروهای نظامی شوروی یک میلیون نظامیان شوروی بگونه متناوب وارد افغانستان شدند اما شمار دایمی این نیروها تا یکصد و بیست هزار نفر می رسید. وقتی آخرین سربازان شوروی در 15 فبروری 1989 افغانستان راترک کردند، نیمی از این قوای یکصد و بیست هزار نفری

را ترک میگفتم . دراین لحظات واپسین در درونم خلاء بزرگی را احساس میکردم، زیرا در پیش رویم آینده گنگ و تاریک و در پشت سرم گذشته تھی و برباد رفته را دیدم.» (83)

بدون تردید گذشته نیروهای شوروی و جنگ این نیروها در افغانستان در دهه هشتاد، "گذشته تھی و برباد رفته" بود. "بربادی" این گذشته، نابودی فردای اتحادشوروی سوسیالستی را تسریع کرد، هرچند که بسیاری از زمینه های این نابودی در درون شوروی از قبل آماده شده بود.

روس ها خودشان نیز به این حقیقت معترف اند: «هزینه جنگ افغانستان برای اقتصاد درمانده شوروی خرد کننده از کار برآمد. طی سالهای دهه هشتاد سده بیستم کرملن هفتادمیلیارد دالر روی کوهستانهای افغانستان پاشید. اقتصاد متمرکز شوروی نتوانست این هزینه را یکجا با هزینه های سرسام آور نظامی-کیهانی تحمل نماید. جنگ افغانستان به مرگ ابر قدرت شوروی مساعدت نمود. شکست شوروی در افغانستان گامی بود در راستای فروپاشی نظام شوروی.» (84)

یکی از ژنرالان ارشد دولت حزب دموکراتیک که در تمام سالهای اشغال شاهد جنگ نیروهای شوروی بود ضمن آنکه از قهرمانی نیروهای شوروی در کوی وبرزن کشورخود سخن می گوید به ضعف وشکست آنها در این جنگ انگشت میگذارد: «اردوی شوروی با وصف قهرمانی ها و جانبازیها و آفریدن حماسه ها در هرکوی و برزن

خورشیدی (فبروری 1989) براه انداخت: «آی. اس. آی پنج تاهفت هزار تن را در اطراف جلال آباد آماده کرده و خواهان راه اندازی حملات وسیع برای تصرف آن شهر بود. آن هابرای یک جنگ رو در رو آمادگی گرفته بودند که با جنگ های سابق مجاهدین که غالباً در آنها از تکتیک بزن و بگریز استفاده می شد، به کلی متفاوت بود. حمیدگل (رئیس آی. اس. آی) به بوتو (بینظیر بوتو نخست وزیر پاکستان) وعده داد که جلال آباد در ظرف یک هفته سقوط خواهد کرد. بوتومی گوید که حمیدگل چنان پرشور و با اعتماد صحبت میکرد که او فکر میکرد که ممکن جلال آباد در ظرف 24 ساعت سقوط کند. حمیدگل می گفت آتش بس در جهاد علیه پیروان مارکسیست وجود ندارد. اومی گفت: جنگ تا آن وقت باید ادامه یابد که دارالحرب به دارالاسلام تبدیل شود. سی. آی. ای در عملی کردن این برنامه وارد عمل شد. ماموران سی. آی. ای و آی. اس. آی برای عملی کردن برنامه ملاقات های زیادی ترتیب دادند.» (86)

هنوز یازده روز به خروج آخرین سربازان شوروی از افغانستان مانده بود که دیپلمات های اروپایی و امریکایی بیرق کشورهای خود را از فرانسفارت خانه هایشان در کابل پایین آوردند و از افغانستان خارج شدند. "چارلز ویلسن" عضو کانگریس امریکا پیشگویی کرد که با تکمیل خروج قوای شوروی، کابل در طول سه هفته سقوط خواهد کرد و ژنرال حمیدگل

کشته و مجروح شده بودند. کشته ها به 14453 نفر، مجروحین به 49983 تن و ناپدید شدگان به 330 نفر بالغ می گردیدند. نظامیان مقتول شوروی به همه جمهوریت های شوروی، ملت ها و اقوام مختلف در اتحاد شوروی سابق تعلق داشتند. بیشترین کشته ها از جمهوریت فدراتیف روسیه و متعلق به ملت روس بود که شمار شان به 6888 نفر می رسید. خروج نیمی از شمار یک قوای مهاجم پس از 9 سال جنگ و اشغال بدون دسترسی به اهداف آغاز این هجوم و اشغال چه چیزی می تواند تلقی شود؟ پیروزی یا شکست؟

نجیب الله پس از خروج نیروهای شوروی

1- پایداری و پیروزی در جنگ جلال آباد:

نخستین سال پس از خروج آخرین نیروهای شوروی از افغانستان بهترین زمان زعامت نجیب الله در حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب بود. او در این نخستین سال رهبری حزب و دولت پس از خروج قوای شوروی اولین حمله مجاهدین را در تصرف شهر جلال آباد در هم شکست.

جنگ جلال آباد را استخبارات نظامی پاکستان (ISI) در مشورت و همکاری سازمان استخبارات ایالات متحده امریکا (CIA) با سوق و اعزام هزاران تن از نیروهای مجاهدین عمدتاً مربوط به تنظیم های هفتگانه مستقر در پشاور با شرکت شمار کثیری از جنگجویان عربی، کشمیری و پاکستانی در آخرین روزهای حوت 1367

انواع حمل و نقل نظامی شامل نیروهای هوایی میگردید. تعداد تانک در قوت های مسلح دولت به بیش از دو هزار چین می رسید. علاوه بر این همه امکانات نظامی، ارتش چهل شوروی کلیه مهمات و مواد لوژستکی و غذایی خود را حین ترک افغانستان به نیروهای مسلح دولت گذاشتند. هم چنان در شروع ماه عقرب 1367 شوروی ها با برقراری پل هوایی میان فرودگاه های شوروی و کابل - قندهار روزانه با انجام ده ها پرواز، به دولت کابل سلاح و تجهیزات انتقال میدادند. کاروانهای زمینی نیز بلاوقفه از شاهراه سالنگ وارد کابل می شدند که همه حامل کمک های تسلیحاتی و لوژستکی از شوروی بودند. این سیل امکانات نظامی و لوژستکی تا فروپاشی شوروی در اسد 1369 ادامه یافت. محمدحسن شرق که تا قبل از وقوع جنگ جلال آباد در دولت نجیب الله کرسی صدارت را بدوش داشت بعداً در مورد ارسال کمک های نظامی شوروی به دولت مذکور نوشت: «طیارات سنگین وزن شوروی بعد از خروج عساکر شان روزانه با 15 تا 80 پرواز، جدیدترین اسلحه امروز را که تا آن وقت در هیچ گوشه های جهان استعمال نشده بودند مانند راکت های بزرگ اسکاد، اوراگان و لونا از شوروی به میدانهای هوایی کابل، بگرام و شیندند حمل میکردند. همچنان طیارات بلند پرواز بم افکن و بیش از دو هزار تانک جدید رابه خدمت اردوی جمهوری برای از بین بردن پایگاه های مجاهدین قرار داده بودند و به

رئیس آی. اس. آی که تا 24 ساعت منتظر این سقوط بود. اما نجیب الله تا سه سال دیگر در کرسی حاکمیت باقی ماند. هر چند نجیب الله و دولت او پیروزی در جنگ جلال آباد را دفاع مستقلانه در نبود قوای شوروی خواندند، اما دولت مذکور با ارسال کمک های هنگفت نظامی و مالی شوروی به این پیروزی دست یافت. افزون بر آنکه مشاوران نظامی شوروی در این جنگ سهم عمده داشتند و موشک های پیشرفته لونا و اسکاد از سوی این مشاوران شلیک می گردید. نجیب الله در روزهای قبل از جنگ جلال آباد هزاران نفر اعضای حزب دموکراتیک خلق را در حالی که همه مسلح شده بودند با شعار "کفن یا وطن" در چهار راهی آریانا متصل قصر ریاست جمهوری فراخواند و در یک سخنرانی هیجان انگیز روحیه مقاومت را میان آنان ایجاد کرد. شاخه های متعدد و متفرق حزب مذکور مؤقلاً اختلاف را کنار گذاشته برای دفاع از حاکمیت خود انگیزه گرفتند و دست بدست هم دادند. ارتش دولت نجیب الله متشکل از سیصد و پنجاه تا چهارصد هزار نیروی مسلح بود که در آن قطعات ملیشیا و واحدهای پولیس و دستگاه خاد شامل می شد؛ هر چند نجیب الله تعداد نیروهای مسلح را پنجمصد هزار تن وانمود میکرد. قوای هوایی دولت نجیب الله متشکل از 300 هواپیمای نظامی بود که نود فروند آنرا بم افکن های سوخو تشکیل میداد. هفتاد فروند طیاره شکاری میک 17 و میک 21، نود فروند چرخبالیهای ترانسپورتی و توپدار و پنجاه فروند

این صورت قدرت آتش اردوی رژیم را بارهنمایی مشاورین متخصص به استعمال سلاح های متذکره چندین مرتبه بیشتر از زمان موجودیت اردوی شوروی تقویه وتوسعه داده بودند» (87)

شکست در جلال آباد برای حکومت مؤقت مجاهدین به خصوص برای آی اس آی یک شرمندگی آشکار محسوب می شد. رئیس دفتر افغانستان در آی اس آی جنگ جلال آباد را بعداً فاجعه خواند و برکناری همیدگل را از ریاست آی اس آی به ناکامی این جنگ ارتباط داد. اما این پیروزی برای دولت نجیب الله، پیروزی پایدار و سرنوشت ساز نبود.

2- اشتعال آتش تفرقه و خصومت در داخل حزب دموکراتیک خلق:

هرچند دفاع از جلال آباد روحیه ارتش دولت نجیب الله را تقویت کرد و موجب اعتماد به نفس برای رهبری دولت و دولتمداران گردید، اما به همان حد پیروزی در جنگ جلال آباد انگیزه حفظ وحدت میان شاخه ها و فراکسیون های حزب حاکم را که در آغاز جنگ ایجاد شده بود تضعیف کرد. آتش تفرقه و خصومت در درون جناح ها و فراکسیون های حزب دموکراتیک خلق پس از این جنگ زبانه کشید و تا پایان اولین سال خروج قوای شوروی این خصومت بگونه خونینی در کودتای شهنواز تنی وزیر دفاع دولت نمایان گردید. هرچند نجیب الله از کودتا پیروز بدر شد اما پس از آن نیز اختلاف و دشمنی در درون حزب دموکراتیک خلق ادامه یافت.

الف- کودتای شهنواز تنی:

یکی از انگیزه های انتخاب نجیب الله در رهبری حزب و حاکمیت با تأیید و حمایت شوروی ها که در مباحث پیشین اشاره شد، جلب خشنودی و حمایت جناح خلق و ایجاد توازن و اعتماد میان هر دو جناح خلق و پرچم بود. ولیکن نجیب الله موفق به تأمین این تعادل و اعتماد نگردید. نخستین شورش و اقدام مسلحانه در داخل حزب و حاکمیت علیه زعامت نجیب الله از سوی جناح خلق به رهبری شهنواز تنی انجام یافت؛ هرچند که در این کودتای ناکام تمام افراد و نیروهای جناح خلق علیه نجیب الله قرار نگرفتند. اما چرا خلقی هادست به کودتا زدند؟

شهنواز تنی وزیر دفاع حکومت نجیب الله از انگیزه خود در مورد کودتا می گوید: «رژیم نجیب و حکومت نجیب به خود متکی نبود و به بیگانه متکی بود. به همین دلیل بود که برای حزب دموکراتیک خلق افغانستان و مردم افغانستان قابل قبول نبود. راه سیاسی راکه در پیش گرفته بود، مورد پسند حزب، ارتش و مردم افغانستان نبود. همچنان ساختار اردوی افغانستان را از بین برد و آن را به ساختار خادستی، قومی و ملیشیایی و هم چنان گارد شخصی تبدیل کرد و همه امتیازات مادی و معنوی ارتش را به این ساختارها و تشکیلات شخصی، قومی و ملیشیایی داد. در نتیجه ما مجبور شدیم در مقابل نجیب قیام کنیم.» (88)

این قواریا روزنجات ملی خواند، برجسته شود. اگر دست مسکو در عقب این کودتا قرار داشت چرا هواداران ببرک کارمل در جناح پرچم که از سوی طرفدارن نجیب الله نزدیک به روس ها خوانده می شوند در کودتا سهم نگرفتند؟ علی رغم آنکه ژنرال محمدنبی عظیمی از هواداران کارمل در مورد کودتا علیه نجیب الله باسیدمحمدگلابزوی در مسکو (اویل سال 1989) صحبت کرد و سپس به قول خودش این صحبت مبنای روابط صمیمانه میان او و شهناوزنی گردید، اما در زمان وقوع کودتا در کنار نجیب الله ایستاد. (90)

برخلاف آنچه که از دست روس ها در عقب کودتای شهناوزنی سخن گفته می شود، نجیب الله و مخالفان کودتا در داخل حزب و حاکمیت راه های مقابله با کودتا را پیوسته با کی. جی. بی در میان می گذاشتند. این نکته به خوبی از اظهارات سرمشاور نظامی نجیب الله پیدا است که می گوید: «هنگام شورش مارس (1990) (کودتای حوت 1368) طوری که من بعدها دانستم، نماینده کی. جی. بی ما درباره بسیاری از آمادگی های جانب رئیس جمهور از پیش آگاه بود؛ مگر چنین برمی آید که آمران مسکو نشین او اجازه نداده بودند ما را در روشنی این باریکی ها قرار دهد. حتی وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش در مسکو رانیز در روشنی قرار نداده بودند.» (91)

بی خبری سرمشاور نظامی شوروی در کابل از آگاهی های کی. جی. بی در مورد کودتای تنی و بی اطلاعی وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش شوروی در مسکو از این امر باز هم

گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که به حمایت کودتای تنی برخاست تصویر و تحلیل مشابه باشهنوازنی در مورد عوامل کودتا ارائه می کند: «این حقیقت به همه روشن بود که قدرت جنگی اصلی رژیم در دست خلقی ها بود، اعضای حزب خلق اکثراً از خانواده های بی بضاعت و غریب پشتون و اعضای حزب پرچم غالباً از خانواده های ثروتمند تاجک ترکیب یافته بود. در میدان جنگ، بیشتر خلقی ها حضور داشتند، مگر سهم آنها در قدرت به اندازه مشارکت شان در نبرد نبود. جنرال آصف شور توانست از این نزاکت جدا عظمی بهره برداری کند...» (89)

در این شکی نیست که اختلاف و حتا خصومت مزمن و طولانی میان دوجناح خلق و پرچم و تمایل به تصاحب رهبری حزب و دولت از سوی خلقی ها که خود را بیشتر از جناح پرچم مستحق می پنداشتند، بخشی از انگیزه های کودتای تنی بود؛ اما بخشی از ریشه های وقوع کودتا راباید در بیرون از کشور جستجو کرد. هر چند برخی از نویسندگان به شمول شماری از طرفداران نجیب الله پس از فروپاشی حکومت او از دست روسها در عقب کودتای تنی سخن می گویند. در حالی که هیچگونه شواهدی در مشارکت وتبانی مسکو و اسلام آباد در این کودتا وجود ندارد؛ ادعای دخالت روسها در کودتا از سوی طرفدارن نجیب الله در جهت اثبات مخالفت روس ها با رهبری و حاکمیت نجیب الله مطرح می گردد تا تصویر وی به عنوان گویا شخصیتی که در دوره رهبری و حکومت خود قوای شوروی را بیرون کرد و روز خروج

یکی از مذاکره کنندگان حزب اسلامی حکمتیار با گلابزوی در مورد کودتا می گوید: «مطابق توصیه گلابزوی من با شهنواز تنی ارتباط گرفتم. او پیهم پیام و نظریات حکمتیار رهبر حزب اسلامی افغانستان را دریافت میکرد. کار بسیار طولانی شد. برنامه قیام نظامی برای برداشتن حکومت نجیب الله را ژنرال تنی بروی خریطه ترسیم کرد و به حکمتیار فرستاد. پلان این بود که حکمتیار در لوگر بیاید و قوت های حزب اسلامی را در کمر بند کابل دراستقامت جنوب و جنوب شرق قرار بدهد و آنگاه بایک قیام هم‌آهنگ از داخل و خارج کابل راتصرف کنند. اما پلان کودتا افشاء شد. نجیب و طرفدارانش آمادگی همه جانبه برای ناکام ساختن کودتا گرفتند. دستگیری ژنرالان اردو توسط وزارت امنیت آغاز شد و ژنرال تنی بصورت ناگهانی و باعجله قیام را آغاز کرد اما در اثر کشته شدن سه تن از ژنرالان عضو حزب اسلامی در مقر فرماندهی در دارالامان، قیام به ناکامی انجامید.» (92)

افزون بر عوامل خارجی دخیل در کودتا و انگیزه های که کودتاچیان جناح خلق داشتند، برخی از تحلیلگران عملکرد نجیب الله را در مسند رهبری حزب و حاکمیت موجب بی اعتمادی خلقی ها و محرک آنها در انجام کودتای تنی می کنند. سرمشاور نظامی نجیب الله ژنرال محمود قاریف ضمن آنکه رفتار شهنواز تنی را در کرسی وزارت دفاع پس از خروج نیروهای شوروی مبهم و مشکوک می خواند، و از تمایل فزاینده او به تقویت پایه های قدرتش در کابل و

از سیاست دوگانه شوروی ها در مناسبات با جناح ها و رهبران حزب دموکراتیک خلق حکایت می کند. آیا می توان گفت که مسئولان ارتش شوروی و سازمان استخبارات نظامی ارتش در عقب کودتای شهنواز تنی یا خلقی ها قرار داشتند اما کی. جی. بی در کنار نجیب الله و پرچی ها ایستاده بود؟

اگر ادعای دخالت روسها در کودتا تنها به روابط مسکو با جناح خلق محدود ساخته شود و کودتاچیان به فرماندهی شهنواز تنی وزیر دفاع دولت نجیب الله باتشویق و حمایت ارتش سرخ و سازمان استخبارات نظامی آن به کودتا متوسل شده باشند، کودتا چرا از همان آغاز مورد حمایت حکمتیار و آی. اس. آی قرار گرفت و تعدادی از رهبران سیاسی و نظامی کودتا چون شهنواز تنی و نیاز محمد مهنند که مؤفق به فرار گردیدند از پاکستان در کنار آی. اس. آی و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار سر بر آوردند؟

نکته قابل توجه این است که رهبران و افسران جناح خلق حتی قبل از خروج قوای شوروی بر سرانجام کودتا با حزب اسلامی به رهبری حکمتیار وارد گفتگو و برنامه ریزی شده بودند. در حالی که شماری از افسران جناح خلق در وزارت دفاع بر سر کودتا علیه حکومت نجیب الله با گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی در تماس مداوم بودند، سید محمد گلابزوی در کرسی وزارت داخله بر سر کودتای مشترک با حزب اسلامی حکمتیار توافق کرد. او پس از آنکه به سفارت درمسکو گماشته شد، گفتگو با حزب اسلامی را در مورد کودتا به شهنواز تنی محول کرد.

راز محمدپکتین وزیر داخله از اعضای جناح خلق تلاش کرد تا از گستردگی و تداوم مخالفت و خصومت تمام اعضای این جناح با خود بکاهد اما او در مسند رهبری حزب و حاکمیت به موقعیت پیشین برنگشت. به شمار مخالفین نجیب الله در داخل حزب و دولت افزوده شد. بی باوری را در میان حلقه ها و عناصری غیرحزبی در داخل دولت مبتنی بر فروپاشی مکتوم دولت و حتا در میان گروه های انگشت شمار چپ دموکراتیک که متحد نجیب الله بودند، گسترش داد. کودتای تنی ارتش دولت را ضعیف کرد و صد هانفر از افسران خلقی قطعات مختلف ارتش که اکثرشان افراد مسلکی بودند دستگیر و زندانی شدند. شماری از این افسران به شمول تنی وزیر دفاع فرار کردند و تعدادی هم کشته و مجروح شدند. حتا بخشی از جناح خلق که جانب نجیب الله را گرفته بودند پس از شکست کودتا با بدبینی و سوء ظن جناح پرچم مواجه بودند؛ هرچند در ناکام ساختن کودتا کلیه شاخه های جناح پرچم و دسته های طرفدار حفیظ الله امین و طرفداران اسلم وطنجار و راز محمدپکتین در جناح خلق نقش داشتند.

تلفات مادی و تخنیکی ارتش نیز بسیار گسترده بود. ده ها فروند هواپیمای بم افکن و شکاری در فرودگاه بگرام تخریب شدند.

شکست کودتا، جناح خلق را در ارتش که نیرومندتر از جناح پرچم بود تضعیف کرد و موجب افزایش قدرت و صلاحیت پرچمی ها در

پرهیز از جنگ با مجاهدین سخن می گوید، نجیب الله را در برافروختن آتش کینه و انتقام وی مقصر میدانند: «در تیرگی مناسبات میان خلقی ها و پرچمی ها در دسامبر 1989 - فروری 1990 نقش منفی را موقوف انعطاف ناپذیر شخص رئیس جمهور و به ویژه حواریون او که به گونه مصنوعی و نه همیشه حق به جانب اقدامات وزیر دفاع و درگام نخست در زمینه تقرر کادرها (گاهی هم حتی در کرسی های بی اهمیت) را محدود گردانیده بودند، بازی می کردند. این امر که فرماندهان سپاه های (فرقه ها) ارتش عملاً به او بی اعتنایی میکردند، عصبانیت و برافروختگی تنی را دامن میزد. ما بارها پیرامون اینگونه مسایل با رئیس جمهور نجیب الله گفتگو میکردیم. در اصول او با مادر لزوم بر آوردن خواسته های خلقی ها که نیروی چشمگیری را در اختیار داشتند و یا اینکه در بسیاری از مسایل می توان از گذشت کار گرفت و شماری از پیشنهادهای آنان را پذیرفت، موافق بود. مگر حواریون او در شنیدن این گفته ها گوش کری داشتند و پنهانی به دشمنی با خلقی ها ادامه میدادند.» (93)

صرف نظر از هر انگیزه و عاملی که در شانزدهم حوت 1368 موجب کودتای تنی شد، این کودتا نه تنها خلقی ها را به قدرت نرساند، بلکه بسیاری از رهبران و افسران جناح خلق را در معرض تصفیه و سرکوبی نجیب الله و جناح پرچم قرار داد. هر چند نجیب الله با توظیف اسلم وطنجار به عوض شهنواز تنی در کرسی وزارت دفاع و

پس از شکست کودتای تنی جناح پرچم دچار تفرقه و دسته بندی جدید شد و پایه های اقتدار و اعتماد نجیب الله در درون جناح مذکور سست و ضعیف گردید. چرا چنین شد؟

محمدنبی عظیمی معاون وزارت دفاع و قوماندان گارنیزیون کابل از ژنرالان ارشد جناح پرچم در دولت نجیب الله که در شکست کودتا نقش مهمی ایفا کرد پاسخ چنین پرسشی را اینگونه ارائه می کند: «کودتا خبر از انزوا و تجرید دوکتور نجیب الله میداد که از یکطرف گلابزوی، تنی و نصف اعضای بیرونی سیاسی آنرا برآه انداخته بودند و بصورت مستقیم یا غیر مستقیم در آن سهم داشتند و از طرف دیگر طرفداران ببرک کارمل با وصف آنکه نقش قاطعی در سرکوب کودتا داشتند، نمی توانستند عقده های شک و نفرت خویش را نسبت به وی ازدل بزدايند.» (94)

اگر طرفداران ببرک کارمل علی رغم سرکوبی کودتای شهنواز تنی و دفاع از حکومت نجیب الله نمی توانستند "شک و نفرت خویش" را در برابر رهبر حاکم حزب از دل بزدايند، دسترسی آنها به موقعیت جدید اقتدار پس از شکست کودتا و تضعیف جناح خلق به نفرت آنها می افزود و وسوسه انتقام را از نجیب الله در دل شان بیشتر می ساخت. اما در داخل جناح پرچم این تنها طرفداران ببرک کارمل نبودند که به نفرت و خصومت با نجیب الله ادامه دادند. چهره ها و حلقه های بسیاری از پرچی ها در درون حزب و دولت سرخالفت و مخالفت با نجیب الله برداشتند. میرصاحب کاروال عضو بیرونی

ارتش، حزب و حکومت گردید. بسیاری از اعضای جناح پرچم به جای افسران جناح خلق به کرسی های فرماندهی در قطعات ارتش توظیف گردیدند. اما نکته قابل توجه این بود که این افسران اکثراً از هواداران ببرک کارمل در جناح پرچم بودند. آنها با اقتدار فزاینده که پس از شکست کودتای تنی کسب کردند سپس به سرنگونی حکومت نجیب الله پرداختند و او را از مسند رهبری حزب و فرماندهی عمومی قوای مسلح دولت بداخل دفتر سازمان ملل متحد منجیث پناهنده فراری و شکست خورده راندند. نیروهای ملیشیا به قوماندانی عبدالرشید دوستم که در جناح پرچم قرار داشت و اتکای فزاینده نجیب الله به قوت های مذکور آنها را تدریجاً به یک وزنه مهم قدرت در تحولات آتیه کشور تبدیل کرد.

شکست کودتا اثر بسیار ناگواری به موقعیت گلبدین حکمتیار گذاشت. حکمتیار در حالی که از طرف تمام گروه های مجاهدین متهم به خیانت در برابر جهاد و خون شهدا گردید، شانس مجدد او در رسیدن به کرسی قدرت از طریق کودتای جناح خلق به حداقل تنزیل یافت. اما برعکس، موقعیت احمدشاه مسعود که بخشی از افراد مربوط به جناح پرچم با او ارتباط داشتند در داخل ارتش نجیب الله تقویت شد و زمینه برای او در جهت سرنگونی دولت حزب دموکراتیک خلق مساعد گردید.

ب- جناح پرچم و دسته بندی های جدید:

کمیته مرکزی حزب بپذیرد. ولی بعد از یک مدت اختلافات و کشمکش‌ها در میان رهبری پرچمی‌ها آغاز شد. سلطانعلی کشتمند را به بهانه اینکه گویا یکی از رهبران تنظیم‌ها به حیث صدراعظم تعیین خواهد شد از پست صدارت سبکدوش کرد. برعکس خالقیار مریض و زخمی به حیث صدراعظم تعیین گردید و یک کابینه با طول و عرض بیشتر تشکیل شد که عملاً معلوم نمی‌شد که کی مسئولیت چه را دارد؟ سلطانعلی کشتمند از ریزرف‌های قبلی خود استفاده نمود و دید و بازدید به سید کیان وعده از سازمانهای اهل تشیع تأمین نمود.....

گروپ دیگری تحت رهبری نجم الدین کاویانی، مزدک، پیگیر و... در ارتباط نزدیک به سازمان (سازا)، برخی از کادرهای گروه کار بخاطر دفاع از احیای حقوق ملیت‌های غیر پشتون تأمین نموده و رابطه استواری را با احمدشاه مسعود برقرار کردند...

گروپ‌های کوچک دیگری تحت رهبری عبدالوکیل وزیرخارجه و ژنرال رفیع نیز از نجیب‌الله به علل مختلف ناراضی بودند و وکیل عملاً به گروپ بربک کارمل پیوست.» (95)

شکل‌گیری دسته بندیهای جدید در داخل جناح پرچم و گسترش مخالفت با رهبری نجیب‌الله از سوی بسیاری از رهبران و فعالان این دسته‌ها و حلقه‌ها یکی از نکات مهم مورد پرسش و بحث در ناتوانی و ضعف این رهبری است. در حالی که شکست کودتای شهنوازتنی به اقتدار بیشتر جناح پرچم در داخل نیروهای مسلح دولت انجامید و

سیاسی حزب و از رهبران جناح خلق که پس از کودتا با گلابزوی به مسکو پناهنده شد افزون برآنکه از خصومت غیر قابل برگشت طرفداران کارمل علیه نجیب‌الله سخن می‌گوید از افراد ودسته‌های دیگری در درون جناح پرچم نام می‌برد که با نجیب‌الله وارد کینه و دشمنی شدند: «گروپ کارمل باوجود اینکه در سرکوب جناح "خلق" سهم گرفته بود ولی در عین زمان آنها نامردی و بی‌احترامی و حتی توطئه نجیب‌الله در برابر بربک کارمل را از یاد نبرده و منتظر موقع مساعد بوده تا چه وقت او را ضربه بزنند.» وی شرکت تمام شاخه‌های جناح پرچم را در سرکوبی کودتا بر مبنای مصالح و اهداف معین خود شان وانمود می‌کند که پس از شکست کودتا نجیب‌الله را در دسترسی به آن اهداف زیر فشار قرار دادند. وی می‌نویسد:

«در سرکوب جناح "خلق" همه گروپ‌های مربوط به پرچم متحدانه و یکپارچه با شمول طرفداران بربک کارمل بخاطر حفظ مکتب پرچم سهم جدی گرفتند. ولی هر یک آنها روی مصلحت‌ها و اهداف معین سهم گرفته بودند و بعد از پیروزی نجیب‌الله را زیر فشار قرار دادند که باید طبق خواست آنها رفتار نماید. نجیب‌الله در مرحله اول محمود بریالی، پیگیر و غوربندی را به عضویت بیروی سیاسی حزب ارتقا داده و محمود بریالی را به حیث معاون اول کابینه خالقیار تعیین نمود و بعداً نجیب‌الله را بریالی مجبور ساخت تا بربک کارمل را به افغانستان دعوت نماید و او را به عضویت

ارتش، پرچم را فراگرفته بود. به گونه مثال اکثریت چشمگیر اعضای اصلی و اعضای وابسته دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب، گردانندگان شورای وزیران، افسران ارشد و ژنرالها پشتون بودند. این کار پرخاش و واکنش نمایندگان اقلیتهای تباری را برانگیخت که "اکثریت" را در رده های پایینی و میانی نیروهای مسلح تشکیل می دادند. نبرد بر سر رهبری و میان گروه های قومی در حزب همگام با مبارزه فراکسیونی تشدید می یافت. در آن هنگام مدارکی مبنی بر موجودیت این چنین گروه ها که پیرامون نجیب الله، کشتمند، نور، رفیع، وکیل، زیری، لایق، گلابزوی، تنی، کاویانی، علمی و کاروال حلقه زده بودند، به دست ما می رسید. در فعالیت خود آنها بر گروه ها و لایه های مختلف اهالی بشمول اپوزیسیون تکیه می زدند. این مبارزه کار را به فروپاشی تمام عیار حزب و نیروهای مسلح می کشانید.» (97)

روند فروپاشی در درون حزب و حاکمیت به خصوص در داخل جناح پرچم پس از ناکامی کودتای تنی و تضعیف جناح خلق توأم با دخالت و درگیری نجیب الله در بازی های قومی و گروهی آغاز و تشدید یافت. در حالی که نجیب الله پس از کودتای تنی افراد زیادی از پرچمی های غیرپشتون را در رأس قطعات ارتش و نیروهای مسلح تعیین کرد اما تا آخر آنها مورد اعتمادش قرار نگرفتند. هر چند که در دو سالی پس از کودتای تنی او از طریق این نیروها

محوریت این جناح را در رهبری حزب و دولت تثبیت کرد، اما چرا جناح مذکور از درون بسوی فروپاشی رفت؟ ژنرال نورالحق علمی عضو ارشد جناح پرچم و از هواداران بیرک کارمل و رئیس فعلی حزب متحد ملی افغانستان (2008) از اشتباهات و نادرستی سیاست های نجیب الله سخن می گوید که موجب بی اعتمادی و کاهش اقتداروی در درون حزب گردید. علمی در حالی که تدویر پلینوم هژدهم حزب دموکراتیک خلق را که به برکناری بیرک کارمل از رهبری حزب انجامید نخستین نارسایی تلقی می کند، در موارد دیگر نارسایی هانجیب الله می گوید: «سیاست کادری نادرست در تشکیلات حزبی که از معاونین شروع می شد و تارده های پایین تر ادامه می یافت.

کار خود را بر دیگران رجحان دادن و عدم اعتماد بر دیگران و دامن زدن مسایل حزبی، سازمانی، قومی، لسانی، محلی و غیره از طرف وی (نجیب الله) و اکثر هیئات رهبری و عدم رسیدگی و توجه به آن.» (96) الکساندر لیخافسکی از ژنرالان مشاور شوروی در افغانستان هژمونیکم پشتونی را به رهبری نجیب الله عامل تشدید اختلاف در درون حزب تلقی می کند: «علت اصلی این مناقشه هژمونیکم (عظمت طلبی) پشتونی بود که سراپای حزب را فراگرفته بود. هرگاه در دوره نورمحمدتره کی وبه ویژه در دوره امین مشی پشتونیزاسیون را فراکسیون "خلق" پیش گرفته بود، حالا دیگر با به قدرت رسیدن نجیب الله گرایش به سوی پشتونیزاسیون رهبری دولت و

فراکسیونی تمایلات قومی و زبانی و غیره رهبری و مدیریت کند. او نه تنها که خود درگیر بازیهای فراکسیونی و قومی در رهبری حزب گردید، بلکه با سیاست های نوسانی و متغیر در مقاطع مختلف و قهر و آشتی های موسومی در درون جناح های حزبی، بحران اختلاف و اعتماد را عمیق و گسترده ساخت. او با این سیاست به مخالفان درونی خویش در هر دو جناح خلق و پرچم حزب مجال بیشتر داد و موجب اشتعال آتش انتقام به جای تقویت احساس اعتماد در مناسبات خود با آنها گردید.

ج- بازگشت ببرک کارمل و تشدید خصومت در داخل جناح پرچم:

سیاست و عملکرد نجیب الله پس از راندن ببرک کارمل از رهبری حزب و دولت در مخالفت و خصامت بارهبر پیشین خود و هواداران او در داخل جناح پرچم سیاست متوازن و ثابت نبود. او گاهی هواداران کارمل را به بند وزندان می کشاند و گاهی به آنها وزارت و ریاست می بخشید. نجیب الله در سایه چنین سیاست به بازگشت ببرک کارمل از مسکوبه کابل موافقه کرد.

فقیر محمدودان از طرفداران نجیب الله در جناح پرچم بازگشت ببرک کارمل را در 20 جولای 1991 (29 سرطان 1370) نتیجه فشار کمونیستهای شوروی ها میدانند که او را به خاطر براندازی نجیب الله از قدرت به کابل فرستادند. به ادعای وی آنها می خواستند تا با انجام کودتا در مسکو قدرت را بدست بگیرند و در کابل ببرک کارمل

به خصوص نیروهای قومی و ملیشه چون قوت های ملیشه به قوماندانی عبدالرشید دوستم به مؤفقیت های نظامی دست یافت و از حاکمیت خویش دفاع کرد.

نجیب الله پس از کودتای نافرجام شهنواز تنی تدریجاً در صدد آن برآمد تا تضعیف و کاهش نفوذ و حضور جناح خلق و هواداران خود را در ارتش و حاکمیت با تقویت نیرو و تفویض پست و صلاحیت بیشتر به عناصر و حلقه های پشتون هر دو جناح خلق و پرچم جبران کند. او نخست منوکی منگل را با رتبه دگر ژنرالی (سپهبد) به ریاست امور سیاسی ارتش تعیین کرد و سپس به انتصاب افسران پشتون و مورد اعتماد خود در بخش های نظامی و امنیتی ولایات شمال دست زد.

برخی از تحلیلگران به این باور هستند که نجیب الله بگونه فزاینده در محاصره حلقه ها و فراکسیونهای مخالف خود در داخل حزب دموکراتیک خلق به خصوص در درون جناح پرچم قرار گرفت که رهبری او پیوسته با توطئه و کارشکنی آنها به چالش کشانده می شد. از سوی دیگر اقتدار این نیروها در نهادهای نظامی و امنیتی و نقش فزاینده قوت های ملیشه به قوماندانی عبدالرشید دوستم در عملیات های محاربه به خصوص در مناطق جنوب و در میان جامعه پشتون نجیب الله را زیر فشار شدید پشتونها در داخل و بیرون حزب قرار داد تا از اقتدار این نیروها بکاهد. صرف نظر از این برداشتها و تحلیل ها، نکته روشن این بود که نجیب الله نتوانست حزب و حاکمیت را بدور از جهت گیریهای

هواداران کارمل به رهبری برادرش محمود بریالی کوشیدند تا از بازگشت ببرک کارمل بصورت گسترده استقبال کنند. رفت و آمد وملاقات باببرک کارمل بصورت منظم ادامه یافت و در درون حزب حاکم که رهبری اش را نجیب الله بدوش داشت در واقع یک محور جدید زعامت ایجاد شد. شماری از پرچمی های ناراضی تحت نام هواداران وحدت اعلامیه ای را نشر کردند وخوهران آن شدند تا کمیته مرکزی سال 1369 حزب وطن جلسه کندورهر را از نوانتخاب نمایند.

الکساندر لیاخفسکی از ژنرالان مشاور شوروی از توافق میان طرفداران کارمل در جناح پرچم بر سر تشکیل حکومت مشترک با ناراضیان و مخالفان خلقی نجیب الله سخن می گوید: «مدارکی بدست آمد مبنی بر آن که محمود بریالی به آنان (خلقی های مخالف نجیب الله) آزادسازی کلیه خلقی های در بند از جمله اعضای پیشین دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب صالح محمدزیری ودستگیر پنجشیری ودیگران وهمچنان باز گردانیدن گلابزوی به کشور را در صورت کنار رفتن نجیب ازکار زارسیاسی وعده داده بود.» (99)

ببرک کارمل وقتی درسرتان 1370 خورشیدی به کابل برگشت که اوضاع در داخل حاکمیت از لحاظ نظامی وامنیتی متزلزل و ناپایدار گردیده بود. سقوط خوست در سنبله 1369 پایه های حکومت نجیب الله را به شدت لرزانده بود. یکسال بعد گردیز و جلال آباد مجدداً در معرض حملات گسترده مجاهدین قرار گرفت وجنگ در ولایات شمال شرقی گسترش یافت. در چنین اوضاع و

را که با آن حلقات ارتباط داشت به رهبری حزب ودولت بگمارند. اومی نویسد: «قرارگفته نجیب الله به نگارنده، مقامات شوروی برایش گفته بودند: "ببرک کارمل یک تبعه افغانستان است و حق دارد در افغانستان زندگی کند. بناً هیچ کس او را از این حق محروم نموده نمی تواند و نه باید محروم کند.» (98)

درحالی که هواداران نجیب الله ازیکسو آنگونه که عبدالقدوس غوربندی "از وراستگی شجاعانه نجیب الله از شوروی ها" سخن می گویند واز سیاست های مستقل وی درمناسبات باشوروی ها صحبت می کنند که بصورت فزاینده متبارز می شد، این پرسش مطرح می گردد که چرا نجیب الله تحت فشار شوروی ها بازگشت کارمل را پذیرفت؟ آیا نجیب الله توان استقلال عمل در برابر فشار شوروی ها رانداشت و یا درمورد بازگشت ببرک کارمل با آنها وهواداران کارمل در داخل حزب وحاکمیت حزبی به توافقاتی رسیده بود؟

صرف نظر از هر دلیل وانگیزه ای که نجیب الله رابه بازگشت ببرک کارمل راضی و قانع ساخت، نتیجه آن تشدید خصومت ها در داخل جناح پرچم وتضعیف بیشتر موقعیت وی در رهبری حزب وحاکمیت بود. توافق به بازگشت ببرک کارمل موجب خشنودی هواداران او را ازنجیب الله فراهم نمی ساخت. برای طرفداران کارمل که کینه نجیب الله را بدل داشتند وشماری هم تحقیر و زندان حکومت او راتجربه کرده بودند، حضور کارمل درکابل فرصت جدید درمقابله بانجیب الله شمرده می شد. از این رو

شد که به خاطر کار وپیکار فراکسیونی در هرلظه ممکن بود از نیروهای مسلح برکنارگردند. آنهم درحالی که اطلاعات درباره این موضوع راعمداً هوا داران رئیس جمهورپخش می کردند. نجیب الله ترفند ترسانیدن حریفان خود رادستاویز بس کارایی می پنداشت. این روندها که نیروهای مسلح و حزب وطن را فراگرفته بود، درآینده برپایداری رژیم تأثیر بسیارمنفی بر جا گذاشت.» (100)

با بازگشت ببرک کارمل به کابل نجیب الله یکبار دیگر در درون جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در تقابل با کارمل و هواداران او قرارگرفت. اما این بار او از موقعیت چهار سال قبل که رهبری را با حمایت بسیاری از رهبران و اعضای ارشد هردو جناح خلق و پرچم در بیروی سیاسی وکمیته مرکزی حزب ازببرک کارمل بدست گرفت برخوردارنبود. بسیاری از رهبران جناح خلق به زندان افکنده شده بودند و رهبران پرچی چون سلطانعلی کشتمند، فریداحمدمزدک، نجم الدین کاویانی وغیره که در آن زمان از رهبری وی حمایت کرده بودند درصاف مخالفان و دشمنان او قرارداشتند.

تلاش های میانجگیری میان کارمل و نجیب که از سوی برخی اعضای پرچی حزب صورت گرفت نتیجه ای در برنداشت. ظهوررزجو ازجناح پرچم وعضو سابق دفترسیاسی حزب دموکراتیک خلق یکی از میانجیگران میان کارمل و نجیب الله بود. او ادعای کند که ببرک کارمل در یاداشتی به من صلاحیت داد

شرایطی که نجیب الله از بیرون به تهدید جدی نیروهای مجاهدین روبرو بود، از داخل درگیررقابت وخصومت شدید مخالفان خود گردید که برگشت ببرک کارمل به این مخالفت ها میدان بیشتر داد.

واکنش نجیب الله در برابر هواداران ببرک کارمل خشونت مجدد بود. محمودبریالی برادر کارمل را که قبلاً از زندان آزاد کرده و به عنوان معین صدارت گماشته بود با شماری از طرفداران ببرک کارمل از مناصب دولتی برکنار نمود. ژنرال لیاخفسکی به این باور است که ضعف و ناکامی های نجیب الله در میدان امنیتی ونظامی نابرده باری او را در برابر طرفداران کارمل و مخالفان داخلی حزب بیشتر ساخت: «رئیس جمهوربه عنوان تدبیرهای بازدارنده به گونه منظم مشی برکناری کارملی هایی را که در میان نظامیان تکیه گاه های بالقوه به شمار میرفتند، پیش گرفت. به ویژه در پی اعزام ژنرال نورالحق علومی به اتحادشوروی برای رهایش و آسایش، ژنرال لودین (رهبر کارملیها در جلال آباد) رانیز به آن دیار فرستاد. همچنان فرمانده سپاهیان وزارت کشور در ولایت قندهار ژنرال حلیم و رئیس ستاد گارنیزیون کابل حمیدی که هر دو از هواداران ببرک کارمل بودند، از وظایف خود سبکدوش گردیدند. نیروهای امنیتی بسیاری از کارملی ها، خلقی ها و احزاب چپ دموکراتیک را زیر کنترل گرفتند. فهرستی از ژنرالها و افسرانی ترتیب داده

اول کی. جی. بی را بدوش داشت، نقش مهمی ایفا کرده بود. رویهمرفته شکست کودتا برای نجیب الله و کارمل پیامد یکسان و مشابه داشت. شکست کودتای افراطیان کمونیست شوروی هم ببرک کارمل را از بازگشت به مسند رهبری در حزب و حاکمیت حزبی محروم ساخت و هم نجیب الله را از استحکام ریشه ها و پایه های زعامت و اقتدار باز داشت. زیرا شکست کودتا هم افراطیان کمونیست را از میدان قدرت و سیاست در اتحاد شوروی بیرون کرد و هم گورباچف را با گلاسنوست و پروستریکایش از مسند رهبری و حاکمیت برانداخت. یک ماه پس از کودتا در سپتامبر 1991 بوریس یانکوف وزیر خارجه شوروی و جیمز بیکر همتای امریکایی اش در پای توافق نامه قطع ارسال اسلحه به دولت نجیب الله و مجاهدین امضاء کردند.

در حالی که نجیب الله از حمایت نظامی و مالی بی دریغ و گسترده دولت شوروی به ریاست گورباچف برخوردار بود؛ سقوط حاکمیت گورباچف و فروپاشی دولت شوروی او را از این حمایت محروم ساخت. یلتسین که پس از شکست کودتا به اقتدار فزاینده در مسکو دست یافت حمله نظامی شوروی را بر افغانستان تقبیح کرد. پارلمان روسیه نیز این حمله را محکوم نمود و برخی از طرفداران یلتسین نجیب الله را "برای" (رئیس کی. جی. بی در دوره حاکمیت استالین) افغانستان خواندند.

هرچند قطع کامل کمک های نظامی و مالی شوروی به دولت نجیب الله در اول جنوری 1992 صورت گرفت، اماتا آن وقت تغیر و

تا هر گونه فیصله را در مورد همسویی با نجیب الله و در داخل حزب می پذیرد. اما سپس هواداران او چون محمود بریالی، شفیق الله توده ای، انجنیر نعمت و دیگران تصمیم ببرک کارمل را نپذیرفتند و یاداشت او راپاره کردند. (101)

علی رغم آن نجیب الله به تداوم رهبری خود در حزب و حاکمیت مصمم بود و با برکناری و طرد مخالفان خویش در داخل نیروهای نظامی و امنیتی و انتصاب افراد مورد اعتماد به تحکیم ریشه ها و پایه های اقتدار خویش می پرداخت. اما کودتای نافرجام آگست 1991 در شوروی و پیامدهای کودتا به استحکام آن ریشه ها و پایه ها نقطه ی پایان گذاشت.

3- شکست کودتا در مسکو و موقعیت رو به زوال نجیب الله:

اگر بازگشت ببرک کارمل در پیوند به کودتای نافرجام مسکو (19 آگست 1991) بررسی گردد و شکست کودتا خبر تلخ و ناگواری برای کارمل و هوادارانش تلقی شود، شکست این کودتا برای نجیب الله خبر تلختر و هولناکتر از آن بود؛ هرچند که تا کنون شواهد و اسنادی در مورد رابطه کارمل با کودتای مسکو منتشر نگردیده است. بر خلاف، کودتای مسکو را ولادیمیر کریچکف Vladimir Kryuchkov رئیس کی. جی. بی رهبری می کرد که نجیب الله با او رابطه تنگتا تنگ داشت. او در برکناری ببرک کارمل از رهبری حزب و انتصاب نجیب الله و سپس انتقال و تبعید کارمل به مسکو که ریاست اداره

با افغانستان تا حد نهایی روی آیدنولوژی زدایی متمرکز ساخته و آنرا روی حقوق بین الدول و حسن همجواری اساسگذاری نماییم. . اعضای جلسه نظر دارند که زمان آن فرا رسیده است تا در برخورد با مخالفین مسلح آشتی ناپذیر "شورای پشاور" (تنظیم های هفتگانه مجاهدین افغانستان در پشاور ویا حکومت مؤقت آنها) تجدید نظر نموده و آنرا به حیث نیروهای موجود سیاسی به رسمیت بشناسیم. «(102)

شاید در اثر توصیه مذکور بود که نخستین مذاکره مستقیم از سوی اندری کوزیروف معاون وزیر خارجه شوروی با هیئاتی از تنظیم های مجاهدین به ریاست مولوی محمد نبی محمدی در 12 آگست 1991 در اسلام آباد صورت گرفت. علی رغم آن نه در این مذاکرات و نه در آن توصیه کمسیون بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به رهبران حزب مذکور، حذف حزب دموکراتیک خلق از حاکمیت و به جای آن پذیرش انتقال قدرت به حکومت مجاهدین مطمح نظر قرار نگرفته بود.

دومین مذاکرات مستقیم مجاهدین با روس ها پس از کودتای نافرجام آگست در نومبر 1991 در مسکو صورت گرفت. هیئات احزاب مجاهدین تشیع در ایران و چهارتنظیم جهادی پشاور بریاست برهان الدین ربانی به استثنای تنظیم های حکمتیار، سیاف و خالص به دعوت حکومت فدراتیف روسیه در دهم نومبر 1991 (29 عقرب 1370) به مسکو رفتند. آنها در مسکوبا الکساندر روتسکوی معاون بوریس یلتسین رئیس جمهور و

چرخش در سیاست و عملکرد روس ها، دولت نجیب الله را گام به گام بسوی اضمحلال و فروپاشی کشاند. برغم آنکه هیأتی از دولت شوروی پس از خروج قوای شان به ریاست یولی ورانتسوف معین وزارت خارجه شوروی و سفیر آنکشوردر کابل وارد مذاکرات با تنظیم های مجاهدین در طایف، اسلام آباد تهران (دسمبر 1988 قوس 1367) شدند، اما مذاکرات مستقیم آنها در هیئات جداگانه شوروی و جمهوری فدراتیف روسیه پس از کودتای نافرجام تابستان 1991 با مجاهدین موقعیت نجیب الله و دولت او رابه شدت تضعیف کرد و حزب دموکراتیک خلق را در بحران عمیق داخلی فروبرد. مذاکرات نمایندگان شوروی با مجاهدین از زمان خروج قوای شوروی تا بهار و به خصوص تا تابستان سال 1991 مقارن کودتای نوزدهم آگست این سال هیچگاه به توقف وحتا کاهش کمک نظامی و مالی شوروی به دولت نجیب الله نیانجامید. در این گفتگوها هیچ نشانی از تغییر مواضع شوروی مبتنی بر پذیرش دولت مجاهدین به جای دولت حزب دموکراتیک خلق به مشاهده نرسید. اما گفتگوهای که پس از کودتای ناکام در مسکومیان طرفین صورت گرفت حکایت از کاهش و پایان حمایت ها و کمک های مسکو برای دولت نجیب الله داشت. هرچند که گزارش اختصاصی و محرمانه بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ماه جون 1991 و یک ماه قبل از کودتا از لزوم تغییر سیاست مسکودر مورد افغانستان سخن گفته بود: «... لازم است تا سیاست خود را در ارتباط

کازیروف وزیر خارجه فدراسیون روسیه و همچنان باپانکین وزیرخارجه شوروی مذاکره کردند. هرچند پانکین وزیر خارجه شوروی در مذاکرات از برقراری آتش بس در افغانستان و دیالوگ بین الافغانی سخن گفت اما وزیرخارجه روسیه به قطع کمک های نظامی به دولت نجیب الله تأکید کرد. دو دستگی و دیدگاه متفاوت میان نمایندگان شوروی و نمایندگان جمهوری روسیه در تمام روند مذاکرات مشهود بود. نمایندگان دولت شوروی به رهبری گورباچف که بسوی فروپاشی می رفت نفوذ و تأثیر چندانی بر مذاکرات نداشتند. آنها در پایان مذاکرات تن به پذیرش اعلامیه مشترک دادند که در آن انتقال قدرت به حکومت اسلامی انتقالی تأیید شده بود. همچنان در اعلامیه حمله نظامی شوروی برافغانستان غیرقانونی خوانده شد و صلاحیت پذیرش و یاتردید قراردادها میان شوروی و افغانستان پس از سال 1978 از وظایف حکومت انتقالی اسلامی وانمود گردید. (103)

کودتای ناکام مسکو و پیامدهای پس از کودتاه شکل گیری ذهنیت قطع حمایت کامل از دولت نجیب الله در میان مخالفان کودتاچیان و مخالفان گورباچف به رهبری یلتسین انجامید. زمانیکه دراول جنوری 1991 شوروی فروپاشید و بوریس یلتسین به عنوان رئیس جمهور فدراتیف روسیه فرمان توقف تمام کمک های نظامی و غیرنظامی را به دولت نجیب الله صادر کرد، سقوط دولت مذکور اجتناب ناپذیر گردید.

چرا روس ها به نجیب الله و دولت او پشت کردند؟

به این پرسش که چرا روس ها به خصوص حاکمان جدید فدراتیف روسیه به رهبری یلتسین از حمایت نجیب الله و دولت حزب دموکراتیک خلق دست کشیدند پاسخ متفاوت ارائه می شود. هواداران نجیب الله رویگردانی مسکورا از حمایت وی که با قطع کامل کمک های نظامی درجنوری 1992 عملی شد، سیاست جدید روسیه مبتنی برتشکیل دولت جدید متشکل از مخالفان نجیب الله در حزب وطن و برخی از تنظیم های جهادی چون جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود تلقی می کنند. گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی نیز دیدگاه مشابه در این مورد ارائه می کند. فقیرمحمدودان عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق و هوادار نجیب الله در جناح پرچم از همسویی دولت های فرانسه و ایران با دولت روسیه در سیاست جدید روسها سخن می گوید: «فدراتیف روسیه با آنکه به اهمیت استراتژییک افغانستان برای حفظ منافع منطقی خویش واقف بود ولی درحالتی قرار نداشت که بتواند مصارف اهداف خویش در افغانستان را به تنهایی به عهده بگیرد زیرا بحران عمیق اقتصادی موجود در این کشور انجام چنین مصارفی را روز تاروز ناممکن تر میساخت. برای حل این معضله تیم سیاست سازان ایلتسن در فکر آن شدند تا باعده از کشورهای ذیدخل در قضیه افغانستان که وجوه متعدد میتوانست آنها را نزدیک سازد، تشریک

دولت نجیب الله پایان داد که دیگر نه از توانایی تداوم این کمک ها برخوردار بود و نه انگیزه ای برای دوام این کمک ها داشت. اتحاد شوروی در درون بحران عمیق اقتصادی فروپاشیده بود. روسیه در گرداب بی ثباتی اقتصادی و اجتماعی دست و پا میزد. دیگر امپراتوری شوروی وجود نداشت تا برای حفظ امنیت مرزهای جنوبی اش از نفوذ امریکا و امپریالیزم غرب دولت مورد حمایت خود را در کابل با کمک نظامی بر سر قدرت نگهدارد. انگیزه آیدئولوژیکی مرده بود که حمایت از دولت حزب دموکراتیک خلق به عنوان وظیفه انتر ناسیونالیستی حزب حاکم کمونیست شوروی توجیه شود. یلتسین با شعار دشمنی با این آیدئولوژی وارد میدان شده بود.

او در ششم نوامبر 1991 قبل از فروپاشی اتحاد شوروی فعالیت حزب کمونیست را در خاک فدراتیف روسیه ممنوع اعلان داشت و فرمان انحلال حزب مذکور را صادر کرد.

رقابت و مخاصمت با دشمن امپریالیستی هم تداوم این حمایت را توجیه نمی کرد. زیرا یلتسین و تیم او در کرسی قدرت به جای دشمنی دست و دامن امپریالیزم را گرفته بودند. حاکمان جدید در روسیه که در واقع همان کمونیستان پیشین بودند با درماندگی خود را به دامن امپریالیزم انداخته بودند. آنها درمانده و گرسنه بودند. حتی سه سال پیش که قوای خود را از افغانستان خارج کردند ژنرال گروموف قوماندان عمومی این قوا به عنوان آخرین سرباز شوروی وقتی از ذخیره های

مساعی نماید. شریک اول میتوانست جمهوری فرانسه باشد. زیرا این کشور قبلاً در زمینه امضای پروتوکولهای متعدد میان قومندان پرآوازه "جهادی" کشور احمدشاه مسعود با ارگانهای امنیت نظامی شوروی همکاری نموده بود. در عین حال ایران با داشتن عواید بزرگ نفتی میتوانست برای جمهوری فدراتیف روسیه چون عربستان سعودی برای ایالات متحده امریکادر قضایای افغانستان باشد.» (104)

انگیزه و عوامل رویگردانی روس ها از نجیب الله و دولت حزب دموکراتیک خلق در درون و بیرون جناح ها و شاخه های حزب مذکور و در میان عناصر و گروه های رقیب و متخاصم سیاسی و قومی افغانستان عمده و عمده بگونه احساسی و عاطفی با تأثیر از رقابت ها و خصومت های ذات البینی آنها تحلیل و بررسی می شود. ممکن است پس از شکست کودتای آگست 1991 عناصر و حلقه هایی در روسیه که وابستگی به مراکز مختلف قدرت پیشین شوروی چون کی. جی. بی، جی. آر. یو و نهادهای حزب کمونیست داشتند دیدگاه و تمایل متفاوت در مورد جناح ها و فراكسیونهای مختلف حزب دموکراتیک خلق ارائه کرده باشند و هر یک از فراكسیونهای مختلف حزب مذکور را در مخالفت یا موافقت با نجیب الله توصیه و تشویق کرده باشند، اما در میان حاکمیت جدید روسیه به رهبری یلتسین سیاست حمایت نظامی و مالی از یک دولت جدید در کابل هیچگاه مدنظر قرار نداشت.

دولت روسیه به رهبری یلتسین زمانی به ارسال کمک های نظامی و غیرنظامی به

دولت شوروی به قطع کامل سلاح برای کابل یک ماه پس از کودتا (سپتامبر 1991) که در توافق با ایالات متحده امریکا صورت گرفت، برای نجیب الله بسیار شگفت آور و ناراحت کننده بود. هرچند شواردناده وزیر خارجه شوروی سالها پس از فروپاشی شوروی امضای موافقت نامه ژنو را خیانت در برابر نجیب الله خواند، اما به نظرمی رسید که تصویر واقعی خیانت پس از توافق سپتامبر 1991 در برابر چشمان نجیب الله مجسم شده باشد. رئیس اکادمی دیپلوماسی وزارت خارجه روسیه نیز از چنین خیانتی در برابر نجیب الله و حزب دموکراتیک خلق سخن می گوید: «ما و امریکایی ها از رساندن اسلحه به طرف های در گیر خود داری کردیم. اما از آن سو پاکستان و ایران به دادن و رساندن اسلحه به مجاهدین ادامه دادند و نجیب الله که عملاً تنها یک منبع تأمین اسلحه داشت و آن شوروی بود، تنها ماند و به بن بست رسید. وبعد از سه ماه کابل سقوط کرد. اما جنگ خاتمه نیافت. ما با دست های خود قایق افغانستان را به دست موج ها سپردیم. مابه هزاران انسان خیانت کردیم. به آنهایی که زندگی شان به خاطر رابطه با مابه خطر جدی روبرو می شد. در این مورد در آن زمان هیچ کس نمی اندیشید.» (106)

یکی از ژنرالان مشاور شوروی در مورد اثرات توافق قطع اسلحه بروی افکار و ذهنیت نجیب الله و دولت اومی نویسد: «این اعلامیه واکنش بس منفی رژیم کابل را برانگیخت که این گام رابه عنوان خیانت و آغاز

حیرتان باز دید نمود تأسف و تعجب خود را پنهان نکرد که شوروی خودش در نیامندی و درماندگی چگونه این همه امکانات رابه دولت افغانستان داده است: «انبار های به این بزرگی رامن پیش از این هرگز ندیده بودم. در آخرین لحظات می خواستم ببینم، چه چیزهایی در این انبارها انباشته شده اند. شهر (حیرتان) دو بخش تقسیم شده است. نظامی و غیرنظامی. هر چه دلتان می خواهد، در این جامی توانید ببینید. از تراکتورها، ماشین و آلات و سیمان گرفته تا شکر و آرد که به صدها هزار تن انبار شده بودند و این در حالی بود که کشور ما خودبه کمبود این مواد روبرو بود.» (105)

برای حاکمان جدید روسیه به رهبری یلتسین مهم این بود که بار سنگین حمایت از دولت نجیب الله را در کابل از شانه های خود دور سازند. آیا آنها این بار را با پذیرش حاکمیت دیگری همچنان حمل می کردند؟ در حالی که پس از سقوط حکومت نجیب الله تا قدرت یابی تحریک اسلامی طالبان هیچ شواهدی از حمل این بار توسط مسکو حتا در مشارکت با پاریس و تهران در دفاع از حکومت مجاهدین به رهبری برهان الدین ربانی به ظهور نرسید.

حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و نجیب الله در مسیر فروپاشی:

وقوع تحولات سریع سیاسی در شوروی پس از کودتای نافرجام آگست 1991 نجیب الله و رهبران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق (حزب وطن) را در کابل غافلگیر کرد. تصمیم

آنزمان از سوزن تا کفن از طرف اتحاد شوروی تمویل می گردید، و کار اساسی حکومت و صدراعظم تقسیم همان کفن و سوزن بود، زیرا در کشور جنگ جریان داشت نه صنعتی به مفهوم واقعی وجود داشت و نه زراعتی، در این صورت موجودیت صدراعظم نیرومند مانند کشتمند و یا مرحوم خالقیار معیوب برای تقسیم کردن آن خیرات یکی بود، توقف خیرات میتواندست عامل فروپاشی گردد ولی نه تقسیم کننده آن» (108)

به هر حدی که روزهای بیشتری از کودتای نافرجام آگست 1991 سپری می شد، صدای شوروی ستیزی نجیب الله هم بلندتر می گردید. بدون تردید اومی خواست تا پایه های اجتماعی خود را در داخل و در میان مردم افغانستان تقویت نماید وتوجه کشور های غربی وجامعه بین المللی را در حمایت ازدولت خود کسب کند؛ خواستی که هرگز برآورده نشد.

رویهمرفته دولت حزب دموکراتیک خلق یا حزب وطن به رهبری نجیب الله پس از ناکامی کودتای آگست 1991 در مسکو وارد بحران فروپاشی گردید. اگر تا قبل از کودتای مذکور جناح ها و فیراکسیونهای حزب دموکراتیک خلق درگیر منازعه قدرت بر سر رهبری حزب و حاکمیت بودند، پس از آن این درگیری جایش را به ناامیدی وشکست داد. دیگر، جناح ها و فیراکسیونها در فکر رسیدن به قدرت و دوام قدرت نبودند که انقلاب ثور ودست آوردهایش حفظ شود. چون آیدئولوژی وارزش های حزبی که انگیزه حضور و رقابت آنها را در عرصه مبارزات

سرنگونی خود ارزیابی میکرد. در این رابطه در رسانه های گروهی افغانستان مدارکی با "آنالیز" رخدادها در افغانستان در دوره انقلاب "اپریل" (1978) تا بازگشت سپاهیان شوروی از افغانستان پدیدار گردید. در این آنالیز تکیه ویژه بر نقش آزمندانه اتحادشوری ورهبران آن در دامن زدن به جنگ برادرکشی و "تراژیدی افغانستان" می گردید. اتحاد شوروی به نام "تجاوزگر" خوانده شد که کلیه موازین حقوق بین الدول را برای دستیابی اهداف ژئوپولتیک خود زیرپا گذاشته بود. "هدف اینگونه اظهارات هنگامه سازی بود که رشد شوروی ستیزی را (در رهبری کشورگسترش یافته بود)، در میان احزاب مختلف سیاسی، سازمانها و مردم دامن میزد." (107)

عصبانیت و واکنش منفی نجیب الله در برابر اعلامیه توقف سلاح ناشی از وضعیت متغیر سیاسی در داخل شوروی بود. او خطر را به خوبی تشخیص میداد که شوروی به سرعت بسوی فروپاشی میرود و در فردای سقوط شوروی وزوال حاکمیت حزب کمونیست شوروی او و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق از اولین و آخرین تکیه گاه خارجی محروم می شوند. نتیجه این محرومیت که بدون تردید شامل توقف کامل تمام کمک های نظامی و غیرنظامی می شد، روشن بود. نتیجه ای که بیان آنرا می توان در مقاله ای یکی از هواداران نجیب الله که هر چند در پاسخ به مخالفان درون حزبی خویش نگاشته است، چنین خواند: «واقعیت این است که دولت

بسیاری پشتون، خلقی های حفیظ الله امین و بخشی از خلقی های که پس از کودتای تنی در درون حکومت نجیب الله باقی مانده بودند از هواداران نجیب الله شمرده می شدند. جانبداران ببرک کارمل، اطرافیان و همراهان نجم الدین کایوانی و فرید احمد مزدک، پرچمی های هوادار سلطان علی کاشتمند، شمار معدودی از اطرافیان ظهور رزجو و دسته های خورد و کوچک دیگر فراکسیونهای مختلف جناح پرچم رامی ساختند که هر کدام در بازی های سیاسی دارای علایق و سلیق جداگانه بودند. طرفداران ببرک کارمل در داخل جناح پرچم که از سوی برادرش محمود بریالی رهبری می شد هنوز در هوای دسترسی به قدرت با اعاده رهبری ببرک کارمل در حزب و حاکمیت حزبی بودند. حتی بریالی تا دو سال دیگر که کابل در جنگ گروه های مختلف مجاهدین و بقایای حزب دموکراتیک خلق فرو رفت، در توهم احیای حضور و اقتدار از دست رفته حزب دموکراتیک خلق به رهبری ببرک کارمل در پناه نیروهای عبدالرشید دوستم و ژنرالان حزبی در داخل دولت مجاهدین باقی ماند. این در حالی بود که بخشی از جناح پرچم به رهبری فرید احمد مزدک و نجم الدین کایوانی که از کارمل چندان خوشش شان نمی آمد و در اوایل منازعه میان نجیب الله و کارمل بر سر رهبری جانب نجیب الله را گرفته بودند اکنون در صدد تسلیمی قدرت و امکانات درونی حزب و دولت به احمد شاه مسعود و نیروهای مجاهدین جمعیت اسلامی بودند.

سیاسی و اجتماعی منجمله در مسیر حفظ قدرت و کسب قدرت تشکیل میداد رنگ باخته و بی ارزش شده بود. اتحاد شوروی یگانه منبع خارجی حمایت از اقتدار و حاکمیت حزب بسوی نابودی می رفت. این در حالی بود که اعضای حزب دموکراتیک خلق از همان آغاز شکل گیری حزب تا زمان دسترسی به قدرت و لحظات زوال قدرت به حاکمیت اجباری و محتوم نظام آیدئولوژیک حاکم بر اتحاد شوروی (مارکسیزم-لنینیسم) بر همه جوامع و کشورهای جهان اعتقاد داشتند؛ اما اکنون شاهد شکست این آیدئولوژی و فروپاشی حاکمیت آن در شوروی بودند. فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق یا حزب وطن به عنوان تبعات فروپاشی شوروی برای هریک از رهبران حزبی و فراکسیونهای حزب مذکور قطعی شده بود. نجیب الله رهبر حزب و حاکمیت حزبی و سایر رهبران و فراکسیونهای مختلف حزب که از مدت ها قبل به خصوص پس از کودتای ناکام شهنواز تنی از مواضع حزبی و آیدئولوژیک بسوی وابستگی و تمایلات قومی و زبانی لغزیده بودند، پس از کودتای نا فرجام مسکواز سیاست حزبی و آیدئولوژیک خود بریدند و به شدت وارد بازی با کارت قومی و زبانی شدند. این وضعییت بی اعتمادی و خصومت را در درون جناح ها و شاخه های حزب بسیار عمیق و گسترده ساخت. در حالی که ظاهرأ منازعه اصلی در درون جناح پرچم میان نجیب الله و ببرک کارمل و هواداران آنها بود، اما پرچمی ها به دسته ها و گروه های مختلفی تقسیم شده بودند.

از نیات و عملکرد یکدیگر فضای سیاسی را مشتعل ساخت و هرگونه زمینه تفاهم و اعتماد را در میان آنها از بین برد. نخستین جرقه های این اشتعال از حیرتان با سرپیچی ژنرال مؤمن قوماندان لوای (تیپ) هفتاد حیرتان از فرمان نجیب الله آغاز شد. ژنرال مذکور در 25 جدی 1370 (15 جنوری 1992) با سه تن دیگر از ژنرالان پرچمی غیر پشتون شمال (ژنرال جمعه نظیمی قوماندان فرقه همدادی، ژنرال هلال قوماندان مفرزه هوای و ژنرال احمدیار قوماندان پولیس ولایت بلخ) فرمان برکناری و احضار خود را به کابل دریافت داشتند. به جای آنها ژنرالان و افسران پشتون تعیین گردیدند. مؤمن از رفتن به پایتخت خود داری کرد و بیرق مخالفت و مقاومت را در برابر نجیب الله برافراشت. او در این مخالفت از سوی رهبران مخالف نجیب الله در درون حزب دموکراتیک خلق به خصوص در درون جناح پرچم حزب مورد تشویق و حمایت قرار گرفت. سپس دامنه شورش و مخالفت در میان نیروهای عبدالرشید دوستم و سید منصور نادری کشانده شد و با حمایت احمدشاه مسعود و سایر فرماندهان تنظیم های مجاهدین از نیروهای شورشی دولت، زوال و فروپاشی حاکمیت نجیب الله و حزب دموکراتیک خلق از مزارشریف آغاز گردید.

آمادگی به استعفا:

نجیب الله که در طول پنج سال پرش هر خبرنگاری را در مورد کنار رفتن خود از رهبری دولت با این گفته که "نه وقت کنار

درچنین وضعیتی حاکم برحزب و دولت، نجیب الله با تمام هواداران در هر دو جناح پرچم و خلق در صدد آن بود تا از نیرومندی نیروهای غیرپشتون در داخل حزب و حاکمیت که پس از کودتای شهنوازتنی گستردگی بیشتر یافته بود بکاهد. رقیبان و مخالفان او در دسته ها و فراکسیونهای دیگر حزب در صدد آن بودند تا از تضعیف این نیروها جلوگیری کنند. عمده ترین نیروی قومی و ملیشه غیر پشتون در داخل دولت عبدالرشید دوستم بود. افزون بر این، افسران بسیاری از پرچمی های تاجک در فرماندهی قطعات نظامی و امنیتی قرار داشت. اما برای نجیب الله که بقای حاکمیت او پس از خروج قوای شوروی و به ویژه پس از کودتای شهنواز تنی به این نیروها وابسته شده بود راندن نیروهای مذکور از عرصه قدرت آسان به نظر نمی رسید. اقدامات او در ولایات شمال و شمال شرق در جایجایی افسران پشتون و هوادار به او چندان مؤفقیت آمیز نبود. این امر به همان حد رقیبان و مخالفان غیرپشتون او را در داخل حزب و نیروهای مسلح دولت نگران و آماده ساخت. اگر دیدگاه ها و فعالیت های مخالفان و رقیبان حزبی نجیب الله در درون حزب و دولت در مخالفت با او توطئه علیه رهبری حزب و حاکمیت پنداشته می شد، تصامیم و اقدامات وی در برکناری و تعویض رقبای و مخالفان وی از پست های نظامی و غیرنظامی توطئه رهبر حزب و دولت در جهت ایجاد حاکمیت انحصاری و خودکامه تلقی می گردید. تلقیات طرف های مختلف رقیب

میداد. افزون بر این ها میکانیزم طرح ملل متحد در جهت ایجاد یک اداره بیطرف و متضمن صلح در افغانستان عملی به نظر نمی رسد. بین سیوان فرستاده سرمنشی سازمان ملل بر مبنای این طرح در صدد ایجاد یک اداره انتقالی و بیطرف بود. اما ملل متحد هیچ نیروی امنیتی پاسدار صلح و حامی این اداره بیطرف را در نظر نگرفته بود. علی رغم آنکه نجیب الله خود از بین سیوان تقاضا کرد تا یک نیروی هزار نفری پاسدار صلح ملل متحد برای انتقال قدرت به کابل اعزام شود، اما بین سیوان این را مشکل و غیر عملی خواند.

یکی از نکات قابل پرسش در نبود نیروی صلح ملل متحد این بود که آیا اعضای شورای انتقالی بدون چنین نیروی بیطرف حاضر می شدند تا با تقاضای سیوان به کابل بیایند و در حفاظت نیروهای نظامی و امنیتی دولت حزب دموکراتیک خلق اداره کشور را بدست بگیرند؟

علی رغم این همه موانع و مشکلات این پرسش مطرح می شود که نجیب الله چرا حاضر به استعفا شد؟ پاسخ این پرسش در اظهارات فلیپ کاروین Phillip Corwin یکی از ماموران ارشد ملل متحد در افغانستان که عضو هیئت سازمان ملل غرض انتقال قدرت از نجیب الله به اداره انتقالی بود به روشنی بیان می شود: «تصمیم سرمنشی در مورد وارد ساختن فشار بالای نجیب الله به استعفا، ناشی از خواست تمام بازیگران عمده در نبرد افغانستان بود. و به خاطر متقاعد

رفتن هابلکه زمان کنار آمدن نیروها است"، پاسخ میداد، با پذیرش طرح ملل متحد در هژدهم مارچ 1992 (28 حوت 1370) تن به استعفاء داد. این طرح از سوی سرمنشی ملل متحد در 27 جنوری 1992 اعلان شده بود.

مسلماً انگیزه های آمادگی نجیب الله به کناره گیری از ریاست دولت بادیدگاه های متفاوت بررسی می شود. هواداران او از قربانی وی در جهت تأمین صلح و منافع کشور سخن می گویند که حاضر شد تا کرسی اقتدار را به نفع صلح در کشور ترک کند. در حالی که آمادگی نجیب الله به استعفانه تنها به بازگشت صلح و ثبات نیانجامید، بلکه انگیزه های استعفای او ریشه در ناگزیری های بسیاری داشت.

استعفای نجیب الله ناشی از پیروزی سیاست مصالحه ملی نبود که وی به نفع این سیاست به ترک کرسی اقتدار پرداخته باشد. استعفای وی از موضع قدرت نیز صورت نگرفت. زیرا او زمانی به استعفا حاضر شد که شوروی به عنوان یگانه حامی بیرونی دولت وی فروپاشید و از هرگونه کمک نظامی و غیر نظامی مسکو محروم گردید. اقتدار او در داخل حزب و حاکمیت حزبی نیز پاشیده بود. مزار شریف و بسیاری از ولایات شمال از کنترل دولت خارج شده بود. بسیاری از اعضای شورای اجرایی حزب علیه او قرار داشتند. دستور و فرمان او بر نیروها و قطعات مسلح دولت حتی در کابل و در میان نزدیک ترین قطعات نظامی مورد اعتمادش بصورت فزاینده تأثیر و نفوذ خود را از دست

و حاکمیت حزب بسوی او دراز می نمایند ادعا می کند که نجیب الله علی رغم اطمینانی که بروز 25 حمل 1371 (13 اپریل 1992) به او با حضور ژنرال آصف دلاور رئیس ستاد مشترک ارتش و شماری از ژنرالان دیگر در عدم خروج خود از کشور داده بود، نیمه شب به بهانه استقبال از بین سیوان نماینده ملل متحد تلاش کرد تا مخفیانه از کشور خارج شود. وی می نویسد: «باور نمی کردیم که در بیداری به چنین حقیقت تلخی مواجه شویم. یک رئیس جمهور، یک رهبر حزب، یک قوماندان اعلی اردو (ارتش)، صاف و ساده حقیقت را نمی گفت و در پی فریب مابود. پذیرایی از سیوان در نصف شب با موتر مبدل، بدون محافظ و تشریفات معمول توسط یک رئیس جمهور، آیا ممکن بود؟ آیا این فرار بود یا خیانت؟ چه نامی میتوانستیم به آن بدهیم؟ گریز مخفیانه، مفتضحانه توأم با خدعه و نیرنگ به قیمت گول زدن و فریب دادن بهترین رفقای خویش. بدون سرنوشت‌رها کردن یک حزب، یک دولت و یک ملت. این همان شخصی نبود که می گفت وطن یا کفن؟» (110)

اما فقیر محمد ودان عضو شورای مرکزی حزب وطن و از پرچمی های هوادار نجیب الله عزیمت وی را در رفتن بسوی فرودگاه تکذیب می کند و از رفتن وی در آن شب به وزارت امنیت دولتی سخن می گوید. به ادعای ودان وقتی نجیب الله در مسیر راه به ممانعت نیروهای گارد ملی روبرو می شود تصمیم می گیرد تا به دفتر ملل متحد برود و انکشاف اوضاع را از آنجا تعقیب

ساختن نجیب به استعفا، سرمنشی باید صیانت او را تضمین میکرد. در غیر آن راهی نداشت جز اینکه به نجیب میگفت لطفاً "سرت رابه این ریسمان دار بگذار تا ما با پروسه صلح به پیش برویم. و تضمین مصئونیت نجیب ایجاب می نمود تا ملل متحد خروج محفوظ او را از افغانستان تأمین میکرد تا یک طعمه و غنیمت جنگی بدست جانشین خود نشود.» (109)

در حالی که نجیب الله از سوی سرمنشی ملل متحد در ازای تضمین صیانت و خروج محفوظ از افغانستان متقاعد به استعفا گردید، اما او چرا مؤفق به خروج از کشور نشد؟ چرا سرمنشی سازمان ملل متحد در تضمین مصئونیت نجیب الله و این سازمان در تطبیق پلان صلح خود در افغانستان ناکام ماند؟ چه طرفی در داخل دولت و حزب حاکم وطن مسئول ناکامی پروسه صلح ملل متحد بود؟ نجیب الله و هوادارانش یا رقیبان و مخالفانش؟

تلاش نافرجام نجیب الله در خروج از کشور:

هواداران نجیب الله از کودتای درونی رقیبان و مخالفان حزبی علیه وی و در جهت ناکامی پروسه صلح ملل متحد سخن می گویند، اما مخالفان نجیب الله او را متهم به خیانت و فرار از میدان رهبری حزب و حاکمیت قبل از تشکیل اداره انتقالی و انتقال قدرت در کشوری کنند. ژنرال محمد نبی عظیمی از طرفدارن ببرک کارمل در جناح پرچم که جانبداران نجیب الله انگشت اتهام را به عنوان گرداننده اصلی کودتا علیه آخرین رهبر حزب دموکراتیک خلق

متحد با نجیب الله، برادرش، توخی که همه 9 نفر می شدند بسوی فرودگاه کابل رفتیم. وی می نویسد «بینن باطیاره ملل متحد در میدان هوایی نشسته و در داخل طیاره انتظار ما را می کشید. من فکر می کنم (میکردم) که باخود 15 نفر اعضای شورای بیطرف را آورده است. پلان اولی این بود که او آنها را در همین طیاره ای که نجیب پرواز میکند باخود کابل بیاورد. با این کار انتقال قدرت دست به دست صورت می گیرد. هنگامیکه به پوسته (محل بازرسی) آخری رسیدیم توقف داده شدیم. سربازان محافظ ما را اجازه عبور ندادند. نام شب راکه با آن از چندین پوسته گذشتیم دفعته باطل شد...» (112)

در این تردیدی نبود که نجیب الله در آن شب (26 حمل 1371 برابر با 16 اپریل 1992) تصمیم به خروج از کابل گرفته بود تا هواپیمای ملل متحد از فرودگاه خواجه رواش پرواز کند. امانکته مورد پرسش این است که آیا نجیب الله توافق خود با ملل متحد را که در ازای استعفا، خروج محفوظ او از افغانستان تضمین شده بود با سایر رهبران حزب و حکومت وحتا با نزدیکترین افراد خود در میان گذاشته بود؟ و آیا او زمان این خروج را از قبل با رهبران حزبی و دولتی فیصله کرده بود؟ سازمان ملل چه زمانی رابرای خروج نجیب الله از کابل مشخص کرده بود؟ قبل از انتقال قدرت یاپس از آن؟ پاسخ پرسش های بالا را هواداران و مخالفان حزبی نجیب الله وحتا مامورین ملل متحد بگونه متفاوت و متناقض ارائه کرده

نماید. ودان می نویسد: «محمد اسحاق توخی دستیار رئیس جمهور بعد از آن بنا بر هدایت تیلفونی رئیس جمهور از منزل خویش به دفتر سازمان ملل متحد آمده با او ملحق می شود. نجیب الله بعد از ورود به دفتر ملل متحد ذریعه تیلفون دفتر مذکور با نماینده خاص سرمنشی سازمان ملل در امور افغانستان آقای بینن سیوان که در آن وقت در اسلام آباد بود تماس می گیرد. انکشاف جدید و مسئله پناهنده شدن خویش به دفتر نمایندگی سازمان ملل را برایش اطلاع میدهد. بینن سیوان به دوکتور نجیب الله اطمینان میدهد که ساعت یک بجه شب به میدان هوایی کابل خواهد رسید، مگر قوت های دوستم و شورای نظار که کنترل میدان هوایی رابدست داشتند طیاره بینن سیوان رابعد از نشست محاصره نموده به او اجازه پایین شدن از طیاره را نمی دهند.» (111)

ولی فلیپ کاروین Phillip Corwin مامور ارشد ملل متحد که در آن شب (26 حمل 1371) با نجیب الله بود برخلاف ادعای فقیر محمد ودان از رفتن نجیب الله بسوی فرودگاه غرض خروج از افغانستان صحبت می کند. کاروین می گوید که در آن شب من را "عونی بوتسالی" Avni Botsali معاون بینن سیوان باخود به اقامتگاه نجیب الله (قصر نبر یک در محوطه ارگ کابل) برد و در آنجا با ژنرال توخی رئیس دفتری بر سر بیانیه استعفای رئیس جمهور کار کردند. سپس باعونی، دان کویرکی Dan Quirke کارمند اداری ملل متحد، "پیتربایر" Peter Beier افسر دنگارکی ملل متحد در سه موتر مربوط به دفتر ملل

نجیب الله قبل از انتقال قدرت سخنی نبود. ازسوی دیگر تمام اعضای رهبری جناح های مختلف حزب حاکم پس از پناهندگی نجیب الله به دفتر سازمان ملل نجیب الله رامتهم کردند که او برنامه خروج خود را از آنها مخفی داشته بود. حنا سلیمان لایق از هواداران نجیب الله در شورای مرکزی حزب وطن یا همان دفتر سیاسی حزب دموکراتیک خلق که در آخرین اجلاس رهبران حزب پس از پناهندگی نجیب الله به دفتر نمایندگی سازمان ملل رهبری مؤقت حزب را در اجلاس بدوش گرفت، نجیب الله را متهم به ترک وطن بدون اطلاع حزب و رهبران دولت کرد. او در این اجلاس به بینن سیوان گفت: «چیزیکه شب گذشته حینیکه می خواستید او (نجیب الله) را ازکشور به خارج انتقال دهید، اتفاق افتید تأسف آوربود. مخصوصاً که اوتوانست ملل متحد را شامل سازد. عملی راکه نجیب الله انجام داد تامانندیک دزد کشور را در نیمه شب ترک گوید، تأسف آوراست. زیرا او نه با حزب و نه با دولت مشوره کرد.» (114)

پناهندگی به دفتر سازمان ملل:

نجیب الله باهمراهانش وماموران ملل متحد به دفتر نمایندگی این سازمان در کابل برگشت. او هنوز امیدوار بود تا زمینه خروجش از کابل توسط نماینده سرمنشی ملل متحد مساعدشود. نجیب الله که پس از خروج قوای شوروی تلاش بی حاصل کردتا غربی ها به خصوص ایالات متحده امریکا گوش خود رابه شنیدن فریادهای او در موردخطر افراطگرایان اسلامی بازنگهدارند

اند. بینن سیوان یک روز پس از پناهندگی نجیب الله به دفتر نمایندگی سازمان ملل (17 اپریل 1992) که در سفارت ترکیه در کابل صحبت میکرد گفت که در بین تمام گروپ ها توافق نظرووجود داشت تا نجیب الله استعفا داده و از کشور خارج شود، اما فلیپ کاروین اظهار میدارد که "جیان پیکو" Gianni Picco مسئول بخش افغانستان در دفتر ملل متحد در نیویارک مخالفت خود رابه چنین طرحی ابراز داشته بود: «او (جیان پیکو) در برابر تصمیم ملل متحد در بیرون کشیدن نجیب از کشور تا آن زمانیکه یک حکومت با اعتبار به عوض وی بوجود نیاید، مخالف بود. اومی نویسد دراثنای یک کنوانسیون از بینن پرسیدم اگر نجیب از کابل خارج شود چه کسی به عوض او قدرت را در دست خواهد گرفت؟ پیکو ادعای کند اگر بینن نجیب را از کشور بجای دیگر اعزام کرده نتواند "راه گریز ندارد". بینن خودش از این صحبت انکاری کند که گاهی اتفاق افتیده باشد.» (113)

دراعلامیه آمادگی رئیس جمهور به انتقال قدرت که در هژدهم مارچ از سوی نجیب الله در حضور بینن سیوان بیان شد از خروج وی قبل از تشکیل اداره انتقالی وتحویل دهی قدرت صحبت نشده بود. در مصوبات واعلامیه های هیئات اجرایی شورای مرکزی حزب وطن، وزیران و ژنرالان ارشد قوای مسلح، ستره محکمه یا دادگاه عالی، سارنوالی ویا دادستان کل و رهبران احزاب سیاسی که در حمایت از اعلامیه رئیس جمهور انتشار یافت نیز از خروج

و مؤقت نظامی در عرض خروج
مصئون نجیب الله قانع ساخته شوند و سپس
شورای بیطرف قدرت را از شورای نظامی
تحویل بگیرد. وقتی این طرح غیر عملی به
نظر رسید، بین سیوان از سفارت هند
خواست تابه نجیب الله پناه سیاسی اعطا
کند. این تقاضا مورد قبول دهلی نوقرار
نگرفت. سپس بین سیوان دروازه های
سفارت دیگر را درکابل تک تک کرد تا از
آنها بخواهد به نجیب الله پناهندگی بدهند.
بین سیوان اغلباً این تلاش ها را بدون
آنکه نجیب الله را در جریان بگذارد انجام
میداد. زیرا او دفتر ملل متحدرا برای
اقامت نجیب الله امن تلقی نمیکرد و حضور
موصوف را انگیزه حمله بر دفتر ملل متحد
می پنداشت. او این نگرانی رابه "جیانی
پیکو" مسئول بخش افغانستان در نیویارک
انتقال داد و حضور نجیب الله را در دفتر جم
ساعتی نامید و مخالفان مسلح او را قصاب
که هر زمانی امکان هجوم شان متصور
است. از میان سفارت های ایران
وپاکستان که بین سیوان به آنها تماس
گرفت سفارت پاکستان حاضر شد تا به نجیب
الله پناه بدهد اما وقتی سیوان این
موضوع را بانجیب الله در حضور دیپلومات
های پاکستانی وایرانی که به دفتر او
آمده بودند مطرح کرد، نجیب الله آنرا
نپذیرفت. فلیپ کاروین از مامورین ملل
متحد میگوید که نجیب الله در این نشست با
احساسات صحبت کرد وگفت: «من به
پاکستان نمیروم! این راه حل نیست. من
ترجیح میدهم درهمین محوطه ملل متحد باقی
بمانم. جوابگو، پلان صلح ملل متحد و

و از این زاویه به او
توجه نمایند، در آن آخرین شب زوال
حاکمیت خویش نیز نا امیدانه در این
توهم به سرمیبرد. او به فلیپ کاروین
کارمند امریکایی سازمان ملل بار دیگر
به این خطرانگشت گذاشت. کاروین می
نویسد: «ما بانجیب وژنرال توخی (نیمه شب
27 حمل 1371) در دفترکار بین نشسته ایم.
نجیب رو به من کرده می گوید: شما ملاحظه
می کنید؟ اینان همان عناصر افراطی اند
که در موردشان بشما گفته بودم. و این
هنوز آغاز کاراست. [نجیب خود را به حیث
یک فرد معتدل بین رژیم کهنه فیودالی
وفوندامنتلیستهای مدرن میشمارد.]» (115)
اما شاید کارون نمی فهمید که "اینان"
نه آن عناصر افراطی مورد اشاره نجیب
الله، (بنیادگرای اسلامی) بلکه ملیشه
های دولت و حزب تحت رهبری او اند که
برای جنگدن در مقابل آنان از سوی
موصوف و دولت شوروی ایجاد وتقویت شده
بودند.

بین سیوان از سوی ژنرال محمد نبی
عظیمی وژنرالان مخالف نجیب الله که در
فرودگاه کابل توسط نیروهای دوستم در
داخل هواپیما محصور شده بود به دفترش
انتقال یافت. او بلافاصله به تلاش های
خود آغاز کرد تازمیننه را برای خروج
نجیب الله از دفتر ملل متحد به خارج از
افغانستان و یا به یکی از سفارت خانه
های خارجی در کابل مساعد کند. او نخست
به کارمند ارشد سفارت پاکستان در کابل
تماس گرفت و از اوخواست تا رهبران
مجاهدین در پشاور به تشکیل شورای عاجل

جمله مذاکره با احمدشاه مسعود در شهر چاریکار و با عبدالرشید دوستم در شهرمزار شریف توفیقی در بیرون بردن نجیب الله از کابل نیافت.

سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق:

با پناه بردن نجیب الله رهبر حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت این حزب به دفتر نمایندگی ملل متحد در کابل حاکمیت این حزب فروپاشید. امانت‌نمایش فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق یا حزب وطن و پناهندگی نجیب الله رهبر این حزب و حاکمیت به دفتر سازمان ملل بصورت آنی و یک شبه به وقوع نپیوست. بخش اصلی عوامل و زمینه های درون حزبی این نمایش از همان آغاز حاکمیت حزب با کشمکش ها و توطئه های رهبران حزب و فراکسیونهای مختلف آن آغاز یافته بود که آخرین پرده آن در پناهندگی آخرین رهبر حزب به دفتر سازمان ملل و سپس با جسد خلق آویز شده او در چهار راهی آریانا تبلور یافت. اعلامیه نجیب الله از آمادگی به استعفا و انتقال قدرت مبتنی بر پلان سازمان ملل و سایر اعلامیه ها از سوی نهاد های مختلف حزبی و دولتی در حمایت از آن در حالی انتشار یافت که تمام این نهادها و مراکز قدرت نه در توافق و همسویی بلکه در مخالفت و خصومت به سر می بردند و مشغول توطئه در برابر هم بودند.

وجود فضای خصومت و منازعه فزاینده در درون حزب حاکم وطن از یک طرف راه را برای تطبیق پروسه صلح ملل متحد و تشکیل

شورای بیطرف است که بزودی ممکن بجای ارگان انتقالی، قدرت را تسلیم خواهد شد. نجیب هنگامیکه صحبت میکرد، انگشتان خود را بسوی بینن و نمایندگان ایران و پاکستان نشانه میگرفت. آنها را در نقض وعده هایشان و دامن زدن به مناقشات اتنیکی در داخل افغانستان متهم می ساخت.» (116)

حتا تلاش بینن سیوان برای قانع ساختن شورای مرکزی حزب وطن یا حزب دموکراتیک خلق برای بیرون کشیدن نجیب الله از کابل در هفدهم اپریل 1992 (28 حمل 1371) بی ثمر بود. سلیمان لایق که حزب را سر پرستی میکرد تقاضای سیوان را در اجلاس شورای مرکزی حزب مبنی بر خروج مصئون نجیب الله از کابل نپذیرفت. هرچند که او نمی توانست نقشی در این مورد ایفا کند. مراجعه بینن سیوان به عبدالوکیل وزیر خارجه در حکومت نجیب الله در همراهی با دیپلوماتهای روسیه و هند نیز دروازه خروج نجیب الله را از کابل نگشود. وکیل به سیوان گفت: «آیا ملل متحد علاقمند آسایش صرف یکنفر است؟ آیا نباید توجه رابه تمام اعضای حکومت و برای همه کشور معطوف کرد؟ هرکس باید از کوشش های ملل متحد منع ببرد. هیچکس در سایر افغانستان انتظار این عمل را نداشت. هیچگاهی در گذشته در تاریخ افغانستان چنین اتفاقی نیافتیده یک رئیس جمهور بدون اندکترین مشوره می گریزد. چرا با حکومت و قوای مسلح مشوره نکرد؟» (117)

بینن سیوان تا 23 اپریل 1992 در افغانستان باقی ماند و علی رغم تلاش های بسیار از

حاکمیتش
نزدیک ترین نیرو های وفادار به او راه
رابروی نجاتش بست.

عوامل سقوط:

برخی اعضای حزب دموکراتیک خلق هنوز حسرت آنرا بدل می پروراندند که چرا افغانستان پس از فروپاشی شوروی به کیوبای فیدل کاسترو تبدیل نشد؟ به باور آنها اگر حزب دچار اختلاف نمی شد و اگر مقاومت در برابر مجاهدین ادامه می یافت، حزب مذکور همچنان در مسند اقتدار باقی می ماند. آیا چنین چیزی ممکن بود؟ آیا افغانستان می توانست به یک کیوبای آسیایی پس از فروپاشی شوروی در حاکمیت حزب دموکراتیک خلق مبدل شود؟ مؤلفه های اصلی این فروپاشی به کجا برمی گشت؟ ضعف ها و محدودیت های نجیب الله که حزب دموکراتیک خلق و حاکمیت حزب در دوران رهبری او در هم شکست چه بود؟ و...

حسرت کیوبا شدن افغانستان پس از فروپاشی شوروی که حزب دموکراتیک خلق کماکان در مسند اقتدار حضور میداشت، حسرت بیجا و توهمی مضحک است. حتی اگر حزب دموکراتیک خلق از درون دچار تفرقه و اختلاف نمی شد، فروپاشی حاکمیت حزب مذکور یک امر محتوم بود.

یکی از نکات قابل پرسش و بررسی در سقوط حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به عامل نظامی بر میگردد. آیا حکومت نجیب الله از لحاظ نظامی سقوط کرد؟ این یک پرسش پیچیده و دشواری است که نمی توان پاسخ آنرا تنها با آری یا نه ارائه کرد.

اداره انتقالی که هیچ میکانیزم روشن و تضمین شده ای در آن به نظر نمی رسد، می بست و از سوی دیگر عدم صداقت رهبران حزب حاکم را در تعهد به این پروسه منعکس می ساخت.

اگر مخالفان نجیب الله در درون حزب حاکم علیه وی دست به کودتا زدند و پروسه صلح ملل متحد را ناکام ساختند، نقش نجیب الله در این کودتا و ناکامی چه بود؟ اگر نجیب الله به انتقال قدرت و تطبیق پروسه صلح ملل متحد می اندیشید و به این پلان پابندی و صداقت داشت، اقدامات او در تعویض و تصفیه مسئولین نهادها و قطعات نظامی و امنیتی دولت بر مبنای وابستگی های قومی و زبانی که تنش و بی اعتمادی را در درون حزب و حاکمیت عمیق و گسترده ساخت چه نیات و اهدافی را منعکس می کرد؟ نجیب الله در حالی حاضر به پذیرش طرح ملل متحد در ازای خروج محفوظ خود از افغانستان شد که تمام پل های عقبی او در داخل حزب و حاکمیت متزلزل و ویران شده بود. صرف نظر از اینکه مسئول این ویرانی چه کسی و کدام جناح و فراقسیون در داخل حزب حاکم بود و کدام نیروی خارجی در آن دست داشت، او در اوج و گسترده گی این ویرانیهای درون حزب و حاکمیت، در مسند رهبری قرار داشت. نجیب الله در چنین فضایی درصدد آن شد تا از پروسه صلح ملل متحد و پیش از تطبیق پروسه در جهت بیرون کشیدن سالم خود از معرکه استفاده کند. اما او چنان در دام بازی های خود و بازیهای رقیبان و مخالفان درون حزبی خود گرفتار آمد که حتی در آخرین لحظات رهبری و

جناح ها و فراکسیونهای متعدد حزب بر میگشت. اما یکی از عوامل تشدید اختلاف و خصومت در درون حزب که به فروپاشی انجامید رهبری نامؤفق نجیب الله بود. صرف نظر از هردلیل و عاملی که اسباب این ناکامی را در رهبری موصوف فراهم کرد، نجیب الله نتوانست وحدت و یکپارچگی حزب را تأمین کند. درحالی که خلقی هاعلیه او به عنوان اینکه او از رهبران پرچی است سر به شورش برداشتند و به فرماندهی تنی دست به کودتازدند، اما او به عنوان یکی از رهبران پرچی ها اعتماد جناح پرچم را نیز بدست نیاورد. نجیب الله در واقع هر دو جناح حزب را از دست داد و در داخل حزب خودش درگیر مخالفت های ژرف و گسترده شد. حتا نیروهای را که به نام گارد ملی و از طریق سازمان جاسوسی دولت یا واد ایجاد کرد به او وفادار نماندند. خلقی های باقی مانده پس از کودتای شهنواز تنی چنان درمانده و ضعیف گردیده بودند که در آخرین جلسه شورای مرکزی حزب وطن یا همان بیروی سیاسی حزب دموکراتیک خلق (17 اپریل 1992) راز محمد پکتین وزیر داخله و محمد اسلم طنجا روزیردفاع از جناح خلق، اظهار داشتند که در دفاع از نجیب الله کاری انجام داده نمی توانند. پکتین گفت: «متأسفانه دگر جنرال عبدالعظیم زرمتمی معاون وزیر داخله و قوماندان عمومی دفاع از انقلاب در موضع دفاع از کودتا قرار گرفته و موصوف در عین حال به قوماندانهای قطعات خود دستور داده تا با حزب وحدت و شورای نظار نیز همکاری

دولت حزب دموکراتیک خلق به رهبری نجیب الله در سال 1990 دارای چهار صد هزار نیروی مسلح بود. از این تعداد 220 هزار آن مربوط به ارتش، 93 هزار آن مربوط به پولیس و 90 هزار مربوط به سازمان امنیتی دولت (خادیاواد) می شد که گارد ویژه ریاست جمهوری نیز شامل آن بود. اسلحه و تجهیزات این نیروها عبارت بود از: 1568 چین تانک، 828 چین ماشین محاربوی، 4880 عراده توپ، 126 فروند هواپیمای جنگی شامل میک های شکاری و بم افکن های سو 22 و ده ها فروند چرخبال جنگی و همچنان هواپیماهای ترانسپورتی حمل و نقل نظامی. این نیروها در روزهای سقوط دولتی که مسئول نگهداری آن بودند کماکان وجود داشتند. اما این نیروها در سالها و ماه های که حزب و دولت مورد حمایت آنها بسوی زوال می رفت به دو مشکل لاینحل برخوردند که آنها را از انجام وظایف شان در دفاع از حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بازماند و مانع آن حزب و حاکمیت متلاشی گردیدند. از یکطرف آنها در تفرقه و خصومت درون حزبی فرو رفتند و از سوی دیگر از کمک های متداوم ولاینقطع اتحاد شوروی محروم شدند. افزون بر این، بحران و زوال آیدئولوژی حزب دموکراتیک خلق انگیزه جنگ را از ارتش حزبی و آیدئولوژیک در دفاع از دولت حزبی و آیدئولوژیک گرفت.

تفرقه و خصومت در درون حزب حاکم دموکراتیک خلق بدون تردید یکی از عوامل فروپاشی بود. البته این تفرقه به عوامل مختلف و عناصر مختلف در درون

بسیار مسایل را در پشت پرده و بدون مشارکت کسانی در داخل حزب پیش می برد که رهبری و اقتدار او مرهون حمایت آنها بود. او در دوران رهبری خود در حزب سیاست یکه تازی و شانناژ داشت. او سیاست ترساندن رادر پیش گرفته بود و تبلیغ می کرد که اگر او نباشد همه به گونه ای ضرر به می خورند. خلقی را از پرچی می ترساند و پرچی را از خلقی و هردو را ازجمله دین. بخش نجات را به خود اختصاص میداد و زدن و کشتن را به دیگران می سپرد. از این گذشته او پس از خروج قوای شوروی تدریجاً سیاست حزبی خود را رها کرد. از یکسو به سیاست قومی روی آورد و از سوی دیگر در صدد آن شد تا به سیاست پیروزمند غرب راه پیدا کند. این اندیشه و عملکرد او را به یک رهبر غیر قابل اعتماد در درون حزب بدل ساخت.

"آنتونیو جیوستوزی" نویسنده و پژوهشگر انگلیسی نیز به تغیر شیوه زعامت و مدیریت در اندیشه و عملکرد نجیب الله اشاره می کند که در صدد آن شد تا خود در این سیاست نقش شاه و جنگ سالاران ملیشه نقش رعایارا بازی کند. این نویسنده تلاش نجیب الله را برای ایجاد یک دولت نیرومند بدور رئیس جمهور در وضعیت متفرق و متناقض درونی حزب حاکم ناموفق می خواند که به گسترش بحران فرپاشی منتهی شد: «حرکت نجیب الله به سوی ایجاد رژیم که قطعاً بیشتر از همه مبتنی بر شخصیتش باشد، جدا از انگیزه های واقعی اش، همچنین واضحاً تلاشی بود برای رویارویی با چنین وضعیت متناقض. آیا اومی

داشته باشند. من اگر توان نظامی میداشتم رفیق محترم نجیب الله را از دفتر ملل متحد خارج میکردم. نوبت به وطنجار رسید موصوف در ارتباط به داکتر نجیب الله سخنان پکتین را تکرار کرد از خیانت لوی درستیز (رئیس ستاد مشترک ارتش) دلاور و فتاح قوماندان عمومی قوای هوایی یاد نموده و در پایان از خود و همچنان ازدکتور نجیب الله که شکار شیدان شده و قربانی اعتماد بی جای خودگردیدند بصورت ملایم انتقاد کرد و علاوه نمود که کدام امکانات نظامی چشم گیری که توان مقابله را با کودتاچیان و تنظیم های هفت گانه داشته باشد در دست ندارد...» (118)

نجیب الله در آخرین دقایق زندگی خود نیز قربانی کینه و خصومت درون حزبی گردید. هرچند که او ظاهراً پس از چهار سال پناهندگی در دفتر سازمان ملل در کابل از سوی طالبان به دار آویخته شد، اما برخی از تحلیل گران قتل او را به جناح خلق حزب ارتباط میدهند که توسط خلقی های نزدیک به شهنازتنی که در صفوف طالبان بودند به قتل رسید. (119)

اگر ریشه های اصلی ناکامی رهبری نجیب الله تنها در پیوند به ویژگیهای فردی او بررسی شود چه نکات منفی در وجود وی مانع موفقیت های این زعامت گردید؟ وقتی چنین پرسشی را با یکی از اعضای ارشد جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق در میان گذاشتم، اوبی صداقتی، چندگانگی و ابهام در سیاست نجیب الله را عامل ناکامی وی در رهبری حزب و حاکمیت تلقی کرد. او گفت که نجیب الله سیاست روشن نداشت و

از کودتای نافرجام آگست 1991 مسکو خود را نمایان ساخت. در این سال دولت نجیب الله تنها ده درصد مواد سوختی وعده داده شده از شوروی را دریافت کرد. مسلماً این ده درصد مواد سوختی آن ماشین عظیم نظامی دولت رابا چهار صدهزار نیروی مسلح به حرکت آورده نمی توانست. این درحالی بود که قبل از کودتای آگست که نیروهای شوروی از افغانستان بیرون رفتند دیگر کیسه سخاوت مسکو بروی حاکمان حزب دموکراتیک خلق در کابل باز نبود. پس از کودتا به ویژه پس از فروپاشی شوروی بوریس یلتسین این کیسه را بطور کامل بست. پس حزب دموکراتیک خلق که در مسند حاکمیت تنهاباکمک های بیدریغ و سخاوت مندانه شوروی با نیروهای مجاهدین و دشمنان خود که از سوی ده هاکشور جهان حمایت می شدند می جنگید، آیامی توانست بدون شوروی و در نبود این کمک ها در این جنگ به پیروزی برسد و همچنان در حاکمیت باقی بماند؟

پایان:

آری! فروپاشی شوروی و قطع کمک های نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نقطه پایان گذاشت. اما در آغاز این پایان، پیامد و دست آورد سالهای حاکمیت مذکور برای جامعه افغانستان به عنوان یک پرسش مطرح می شود. کودتای ثور و سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق چه ارمغان و پیامدی داشت؟ فرآیند کودتا و عملکرد دولت و

توانست در نهایت به موفقیت دست یابد؟ البته شیوه کسب مشروعیت از سوی یک رهبر و گسترش آن موضوعی قابل بحث است. با ارزیابی واقعیت های تاریخی می توان چنین استدلال کرد که اگر وی می توانست پایه های دولت را تقویت کند و برای مدت بیشتری دوام می آورد، به درجه ای از مشروعیت دست می یافت. قدرت در اغلب موارد اگر دوام و پایداری پیدا کند، خود سبب مشروعیت می شود. نجیب الله به خوبی دریافته بود که سیاست در افغانستان نه با حمایت توده های کارگری به سبک حکومت بلشویک ها تحقق می یابد و نه با توسل به شهروندان به سبک غربی، بلکه باید به سراغ بزرگان وریش سفیدان رفت و افغانستان هم نوعی کشور فئودالی است که در آن می تواند نقش شاه را بازی کند و جنگ سالاران ملیشه ای نقش رعایا را.» (120)

درحالی که تفرقه و خصومت درونی و فشار دشمنان بیرونی پایه های حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را به شدت لرزان و آسیب پذیر ساخته بود، قطع کمک های اتحاد شوروی به فروریزی این پایه های لرزان انجامید. بقای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق به دوام کمک های شوروی در تمام عرصه های حیات این حاکمیت وابسته بود. تصور بقای این حزب در کرسی اقتدار پس از فروپاشی شوروی بدون دریافت کمک های پیشین در عرصه نظامی و اقتصادی، یک تصور نا درست و غیرواقعی است. نشانه های فروپاشی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق پس

دموکراتیک درکری
اقتدار این چنین مورد حمایت یک ابرقدرت
زمان خود قرار بگیرد تا زمینه های بقا
واستحکام حاکمیت خویش را در جامعه
تقویت کند و اهداف دموکراتیک خود
را تحقق بخشد. اما حاکمیت حزب دموکراتیک
خلق علی رغم این همه کمک های بزرگ
خارجی دوام نیارود و باقیمت گزافی
فروپاشید. وقتی بهای این فروپاشی تنها
از زاویه تلفات انسانی برسرپقای
حاکمیت مورد توجه قرار گیرد، سنگینی
این بها آشکارتر می شود: «بین سالهای
1979 تا 1988 (1358 تا 1367) جمعاً هفتاد
هزار نیروی دولتی کشته شدند. این
میزان تلفات هفت هزار نفر را در سال
نشان میداد. تلفات اعضای حزب
دموکراتیک خلق در سالهای حاکمیت نیز
بسیار بالابود و به هزاران نفر می رسید.
تلفات در خارج از حزب و نیروهای دولتی و
درمیان مردم بیشتر از آن بود. نتیجه
بدست آمده از تحقیقی که در اواخر 1987
تکمیل گردید نشان میدهد که 9 فیصد نفوس
افغانستان کشته، 31 درصد معیوب و تقریباً
33 فیصد مجموع نفوس از کودتای 1978 به این
طرف در پاکستان و ایران آواره گردیده
اند. بمباران قراء و قصابات اهالی ملکی
و کاروان های مهاجرین در حال فرار از
کشور 46 درصد نخستین و عمده ترین عامل
تلفات محسوب می شود. پس از آن ولی
بیشترین تلفات جانی را آتش سلاح های
خفیه 33 فیصد، گلوله باران سلاح های
ثقیله و توپ 12 درصد و ماین 3 فیصد
ببارمی آورد. وسعت جنگ که در دوران

دولتمداران حزب در تحولات
عرصه های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی
مردم افغانستان چه بود؟ کودتای ثور و
حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان
بروی حزب مذکور به عنوان جریان چپ
دموکراتیک چه تأثیراتی بجا گذاشت؟ درس
ها و تجارب کودتا و حاکمیت حزب دموکراتیک
خلق در پروسه سیاسی آتیه و عملکرد گروه
ها و فعالان عرصه سیاست افغانستان چگونه
ارزیابی می شود؟
حزب دموکراتیک خلق افغانستان بزرگترین
و متشکل ترین جریان روشنفکری چپ
دموکراتیک در نیمه دوم سده بیستم محسوب
می شود. این حزب با شعار عدالت خواهی و
پیشرفت و دفاع از حقوق زحمتکشان جامعه
پا به میدان مبارزه گذاشت و با این
شعار قدرت سیاسی را بدست گرفت. شمار
اعضای اصلی و نامزد حزب (اعضای
آزمایشی) در سال 1991 (1370)، آخرین سال
حاکمیت بر اساس منابع رسمی به 155000 نفر
می رسید. صرف نظر از اینکه این آمار
تا چه حد بصورت مبالغه آمیز ارائه شده
باشد، اعضای حزب مذکور در سالهای
حاکمیت حزب به ده ها هزار تن بالغ می
گردید. حزب دموکراتیک خلق در سالهای
حاکمیت خویش از کمک های هنگفت شوروی
در تمام عرصه های نظامی و غیر نظامی
برخوردار بود. میزان این کمک ها از سوی
شوروی برای یک حزب چپ دموکراتیک
درکری اقتدار به حدی غیرقابل تصور
گسترده و بزرگ بود. شاید در تاریخ جنبش
های چپ در افغانستان دیگر چنین فرصتی
پیش نیاید که یک حزب سیاسی چپ

داشت. وقتی از زاویه مثبت بسوی حاکمیت حزب دموکراتیک خلق نگاه شود، اقتدار حزب و برنامه های آن در واقع تلاش انقلابی و قهرآمیز در جهت متحول سازی افغانستان و گذار از حالت سنتی به مدرنیته و مدرنیزم بود. این در واقع دومین تلاش در جهت مدرن سازی جامعه قبیلوی و سنتی افغانستان در قرن بیستم میلادی بود. مساعی نخست را امان الله خان در تخت سلطنت در سالهای دهه سوم این سده انجام داد. علی رغم آنکه هردو جریان همسانی هایی در خود نهفته داشتند اما با تفاوت های فراوانی نیز همراه بودند. هرچند تلاش حزب دموکراتیک خلق در عبور از جامعه بدوی و محافظ کار قبیلوی و ایجاد نظام مدرن اجتماعی و اقتصادی، تلاش نافرجام و ناموفق بود، اما طرح و اندیشه مدرن سازی جامعه از نیازهای ثبات و پیشرفت و از الزامات هر نظام سیاسی متعهد به توسعه و عدالت در افغانستان است.

برخی از صاحب نظران کودتای ثور و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق را یک تجربه منفی تاریخ سده بیستم تلقی می کنند، اما برخی با دید مثبت به آن می نگیرند. مردمی شدن قدرت سیاسی در افغانستان، پی ریزی اساسات تساوی حقوق زن و مرد در قوانین و حتی در عرصه عملی، بینان گذاری خطوط اساسی برابری و عدالت اجتماعی و اقتصادی چون اقدام به اصلاحات ارضی و لغو قروض و گروی دهقانان و زارعین کم زمین، تعمیم تعلیم و تربیه و همگانی ساختن آن برای همه اقشار مردم و همچو مسایل

زمامداری برژنف نسبتاً محدود بود، 7 نفری هزار، در دوران حکمروایی آندری پف و چرنینکو بصورت چشمگیر افزایش یافت. چنانکه از سال 1984 در هر هزار 16 نفر تلف گردید. از سال 1987 بدینسو ثلث نفوس روستایی از 85 به 33 فیصد کاهش یافته است. در مناطق شهری نفوس از 15 به 24 فیصد افزایش یافته، چنانکه نفوس پایتخت 3 برابر افزایش یافته است.» (121)

ناتوانی و شکست حزب دموکراتیک خلق تنها به سقوط حاکمیت حزب پس از یک و نیم دهه مقاومت و جنگ و با مرگ هزاران عضو حزب بر سر این حاکمیت خلاصه نمی شود. فروپاشی سازمان و تشکیلات حزب و انقسام حزب به نخله ها و شاخه های متعدد و متخاصم و شکست آیدئولوژیکی حزب بخش مهم این شکست را منعکس میسازد. حزبی که تصاحب حاکمیت را بر مبنای آیدئولوژی خویش توجیه و تفسیر میکرد و بر همین مبنایه تشکیل دولت آیدئولوژیک پرداخت، فروپاشی حاکمیتش با شکست آیدئولوژیکی حزب تحقق یافت. و این بدترین پیامد ناگوار برای حزب دموکراتیک خلق و برای جریان چپ دموکراتیک بود. بدیهی ترین فرایند این شکست آن خواهد بود که جنبش چپ دموکراتیک به مشکل قادر خواهد شد تا به تشکل مشابه حزب دموکراتیک خلق دست یابد و در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش اساسی و مهم ایفا کند.

علی رغم ناکامی حزب دموکراتیک خلق در کرسی حاکمیت، کودتای ثور و سالهای حاکمیت حزب پیامدهای متضاد و متفاوت

دموکراتیک تفنگ سالاری و تضعیف استحکام و گسترش طبیعی قانون و قانونمداری گردید. حتا اگر این پدیده در میان مخالفان این حاکمیت و خارج از حوزه و قلمرو نفوذ و سلطه حزب بیشتر گسترش یافت، زمینه های آن در سایه این حاکمیت مهیا گردید.

پیامد دیگر سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق بیگانگی از جامعه و اتکاء به منابع خارجی در رسیدن به قدرت و منزلت اجتماعی چون اقتدار دولتی و حتا دسترسی به پول و ثروت بود. این پدیده در سالهای حاکمیت حزب دموکراتیک خلق هم در داخل حوزه حاکمیت حزب و هم در بیرون از آن میان احزاب و گروه های اسلامی و مجاهدین گسترش فزاینده یافت. اکنون نیز که بی ثباتی سیاسی و اجتماعی پس از اقتدار حزب دموکراتیک خلق و زوال حاکمیت وارد چهارمین دهه می شود، فرهنگ بیگانه پرستی و داشتن روابط با نیروها و حلقه های خارجی در افغانستان منبع حاکمیت و راه رسیدن به قدرت و ثروت شمرده می شود. این یک میراث دوران گذشته است که با حاکمیت حزب دموکراتیک خلق و ایجاد نظام مشاورین و سپس تجاوز نظامی شوروی آغاز شد و گسترش یافت و اکنون در نظام و دولت مورد حمایت امریکا و دنیای غرب جلوه ی بیشتر دارد.

بخش مهمی از عوامل و ظهور بنیادگرایی و افراطیت دینی در دهه هشتاد در افغانستان که در میان برخی از حلقه ها و گروه های مختلف اسلامی به تفکر و عمل تروریستی و جریان تروریسم منتهی شد،

مهم اجتماعی از نکات مثبت دوران حکومت حزب دموکراتیک خلق بود. در سالهای حاکمیت حزب بیشترین تعداد زنان در ادارات دولتی بکار گماشته شدند. در سال 1978 زنان شاغل به کار رسمی به 5000 تن بالغ میگردید در حالی که این رقم در سال 1986 به 270000 رسید. هرچند که این تعداد بیشتر در شهرها بود و زنان روستاها در عقب ماندگی بیشتر فرو رفتند.

اما علی رغم تمامی پیشرفت های که در سالهای حاکمیت حزب در عرصه های مختلف حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان رخ داد، کودتای ثور و حاکمیت حزب پیامدهای بسیار منفی در جامعه افغانستان بجا گذاشت. افغانستان پس از کودتای ثور و حاکمیت حزب در بحران عمیق سیاسی و اجتماعی فرورفت. تفرقه و گسست سیاسی و اجتماعی در جامعه تشدید یافت. نظام و دولتی راکه حزب دموکراتیک خلق ایجاد کرد منبعث از شرایط اجتماعی نبود. حزب در دوران حاکمیت خود کشمکش ها و تعارضات شدیدی را در جامعه بوجود آورد. صرف نظرا از اینکه در ایجاد این ناگواریها دست خارجی و نیروهای مداخله گر تاجه حد بود اما عملکرد حزب زمینه های این دخالت را بیشتر و مساعدتر ساخت. حاکمیت حزب نابردباری را در جامعه قبیله یی افغانستان که از قبل هم بخشی از فرهنگ بسته و کینه توزانه قبیله یی بود تشدید کرد و خصومت های جدیدی را با سیاست های نا درست خود در برخورد با فرهنگ و معتقدات مردم ایجاد نمود. حاکمیت حزب

ریشه در عملکرد حزب دموکراتیک خلق و حاکمان آن در کرسی اقتدار داشت. اگر ایالات متحده و کشورهای غربی و اسلامی مخالف دولت حزب دموکراتیک خلق و شوروی به جنبش و نهضت اسلامی درجنگ علیه دولت مذکور و قوای شوروی کمک کردند و مایه اشاعه و تقویت جنبش بنیادگرایی و افراطیت اسلامی شدند، این زمینه ها را حزب دموکراتیک خلق در دوران حاکمیت خویش بیشتر مساعد ساخت؛ حاکمیتی که با کودتا شکل گرفت و با اختناق، کشتار، انحصارمستبدانه قدرت و درسایه تجاوز نظامی شوروی ادامه یافت. مهم ترین درسی که می توان از کودتا و حاکمیت حزب دموکراتیک خلق گرفت این است که جنبش های چپ دموکراتیک و هر جنبش سیاسی و اجتماعی تحول طلب به جای شورشگری و انقلاب، متناسب با شرایط عینی و ذهنی جامعه و کشور خود بسوی دگرگونی های اجتماعی گام بردارد و تحول رانه با انقلاب و احساسات بل با عقلانیت و اصلاح به انجام برساند.

رویکردها:

- 1- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 709.
- 2- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 144.
- 3- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 30.4.
- 4- افغانستان درمنگنه ژئوپولیتیک، ص 44
- 5- پشت پرده افغانستان، ص 253.
- 6- افغانستان درمنگنه ژئوپولیتیک، ص 59

- 7- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 710.
- 8- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 146.
- 9- پشت پرده افغانستان، ص 209.
- 10- همان مأخذ، ص 208.
- 11- افغانستان درمنگنه ژئوپولیتیک، ص 59
- 12- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 147.
- 13- افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ص 199.
- 14- روزنامه حقیقت انقلاب ثور، 15 ثور 1365.
- 15- همان مأخذ.
- 16- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 328.
- 17- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 980.
- 18- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 152.
- 19- ارتش سرخ در افغانستان، ص 156.
- 20- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص 984.
- 21- ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق بخش دوم، ص 126.
- 22- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص 397.
- 23- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 151.
- 24- توفان در افغانستان، ص 58.

- 43- توفان در افغانستان، ص57.
- 44- نگاهی بتاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص116.
- 45- افغانستان، جنگ، سیاست وجامع، ص206.
- 46- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های رفیق نجیب الله منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به سوالات ژورنالیستان خارجی، چاپ کابل، 28 جدی 1365، ص2.
- 47- همان مآخذ، ص14.
- 48- اردو و سیاست درسه دهه اخیر افغانستان، ص456.
- 49- همان مآخذ، ص464.
- 50- اسنادتاریخی در باره مصالحه ملی، چاپ کابل، جدی 1365، ص.
- 51- کنفرانس مطبوعاتی، ص43.
- 52- توفان در افغانستان، ص10.
- 53- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص205.
- 54- ودان، فقیرمحمد، مصالحه ملی؛ دیروز و امروز، سایت پیام وطن.
- 55- همان مآخذ.
- 56- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های رفیق نجیب الله منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به سوالات ژورنالیستان خارجی، ص20.
- 57- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص172.
- 58- همان مآخذ، ص155.

- 25- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص153.
- 26- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص178.
- 27- توفان در افغانستان، ص57.
- 28- افغانستان، جنگ، جامعه و سیاست، ص239.
- 29- همان مآخذ، ص238.
- 30- همان مآخذ، ص249.
- 31- ودان، فقیرمحمد، دشنه های سرخ، چاپ جنوری 1999، ص201.
- 32- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های رفیق نجیب منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به سوالات ژورنالیستان خارجی، چاپ کابل، 28 جدی 1365، ص40.
- 33- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص174.
- 34- مصالحه ملی، دیروز و امروز، فقیر محمد ودان، سایت پیام وطن.
- 35- دشنه های سرخ، ص18.
- 36- ارتش سرخ در افغانستان، ص192.
- 37- افغانستان درمنگنه ژئوپولتیک، ص30.
- 38- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص152.
- 39- یادداشتهای سیاس و رویدادهای تاریخی، ص989.
- 40- دشنه های سرخ، ص204.
- 41- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص65.
- 42- یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، ص991.

- 75- مصاحبه میخائیل گورباچف با الکسی ویندیکتف از رادیو ایکو مسکو، سایت دیدگاه.
- 76- خیانت به سوسیالیزم، ص 258.
- 77- گروگانهای تاریخ، بخش دوم، مزوروف، فارسی رو. www.farsi.rl
- 78- طوفان در افغانستان، ص 20.
- 79- گروگانهای تاریخ، بخش اول، مروزوف، سایت فارسی رو، www.farsi.rl.
- 80- افغانستان درمنگنه ژئوپولتیک، ص 92.
- 81- ارتش سرخ در افغانستان، ص 222.
- 82- همان مآخذ، 121.
- 83- همان مآخذ، ص 230.
- 84- افغانستان در منگنه ژئوپولتیک، ص 132.
- 85- اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 371.
- 86- جنگ اشباح، ص 181.
- 87- کربوس پوشهای برهنه پا، ص 263.
- 88- افغانستان در قرن بیستم، ص 342.
- 89- حکمتیار، گلبدین، دسایس پنهان چهره های عریان، چاپ ایران، سال 1379 خورشیدی، ص 52.
- 90- برای کسب معلومات بیشتر در مورد مذاکره میان ژنرال محمدنبی عظیمی وسید محمد گلابزوی وسپس تأمین روابط نزدیک میان ژنرال مذکوروشهنوازتنی به کتاب اردو وسیاست در سه دهه اخیر تألیف ژنرال محمدنبی عظیمی به صفحات 389، 388 و 390 مراجعه شود.

- 59- آرشیف تلویزیون دولتی افغانستان، بیانیه دکتورنجیب الله در اجلاس عمومی شورای ملی افغانستان مؤرخ 3 میزان 1370.
- 60- توفان در افغانستان، ص 54.
- 61- دشنه های سرخ، ص 153.
- 62- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 154.
- 63- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 154.
- 64- افغانستان، جنگ، جامعه و سیاست، ص 182.
- 65- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 308.
- 66- توفان در افغانستان، ص 164.
- 67- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 187.
- 68- اردو وسیاست در سه دهه اخیر افغانستان، 389.
- 69- توفان در افغانستان، ص 33.
- 70- ستیوکول، جنگ اشباح، مترجم: مهندس محمد اسحاق، چاپ کابل، بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ 1386 (2008)، ص 201.
- 71- افغانستان در پنچ قرن اخیر، ص 335.
- 72- جریده رسمی وزارت عدلیه، 15 دلو 1370، نمر مسلسل 761، ص 37.
- 73- کنفرانس مطبوعاتی، پاسخ های رفیق نجیب منشی عمومی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به سوالات ژورنالیستان خارجی، چاپ کابل، 28 جدی 1365، ص 39.
- 74- افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ص 196.

- 2- طرفین لزوم انتقال تمام صلاحیت های دولتی را در افغانستان به حکومت اسلامی انتقالی تأیید کرده اند
- 3- هیئات مجاهدین بیان کرده اند که در ظرف دو سال پس از انتقال قدرت از رژیم کابل به حکومت انتقالی، به انتخابات سرتاسری در افغانستان به همکاری سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان ملل متحد براه انداخته شود.
- 4- رد و قبول تمام قرار داد هایی که در میان شوروی و حکومت متکی به حمایت آن از تاریخ 1978 تانقلاب صلاحیت های دولتی به حکومت اسلامی انتقالی، عقد گردیده است مربوط به فیصله حکومت انتقالی است.
- 5- در مورد آزادی اسرا، طرفین اتفاق نمودند تا از هیچ گونه کوشش دریغ نوزند. مجاهدین جهت آرزومندی به صلح، اقدام به رهایی اولین گروه اسیران شوروی در اول جنوری 1992 خواهند نمود، کمسیون مشترک در مورد آزادی اسرای طرفین ترتیبات متقابل و عملی را اتخاذ خواهند نمود.
- 6- جانب شوری موافقت می کند که قبل از جنوری 1992 تمام اکمالات نظامی وسایل حربی و مواد سوخت وسایط جنگی خود را به رژیم کابل قطع نماید و جهت کاهش جذری پرسونل نظامی و متعاقباً احضار همه آنها از افغانستان اقدام نماید.
- 7- اتحاد شوروی در مساعی مشترک، جهت اعمار مجدد دویرانی های ناشی از جنگ حتماً شرکت می کند.

- 91- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 179.
- 92- سالهای تجاوز و مقاومت، ص 342.
- 93- افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، ص 84.
- 94- اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، ص 425.
- 95- درسهای تلخ و عبرت انگیز افغانستان، ص 217.
- 96- افغانستان در قرن بیستم، ص 358.
- 97- توفان در افغانستان، ص 57.
- 98- دشنه های سرخ، ص 66.
- 99- توفان در افغانستان، ص 157.
- 100- همان مآخذ، ص 158.
- 101- فروپاشی از کجا آغاز شد، مصاحبه ظهور رزجوبا جریده آزادی، شماره 71، سال نهم، حمل 1385 خورشیدی.
- 102- حقیقت تجاوز شوروی بر افغانستان، ص 397.
- 103- اعلامیه (15 نومبر 1991) در عنوان اعلامیه مشترک صادره از سوی مجاهدین افغانستان و هیئات شوروی و جمهوری فدراتیف روسیه در هشت بنده شرح ذیل صادر گردید:
- 1- تقبیح دستور غیرقانونی اعزام سپاه شوروی به افغانستان و شرکت اتحاد شوروی در جنگی که رنج ها و دردهای بیشماری به ملت مسلمان افغانستان تحمیل نموده و هنوز هم بر آن می افزاید، تأیید شده است.

که در کودتای شهنوازتانی علیه نجیب الله نقش مهم داشت و در کودتا کشته شد، اظهار داشت که غرضی خواجوی از افسران خلقی صبحگاه ششم میزان 1376 برای من گفت که نجیب قاتل پدرت را امروز کشتم. این افسر با طالبان بود ومدتی به حیث معاون اپراتیفی سازمان استخبارات طالبان کار میکرد. وی د حکومت حامد کرزی تا سال 2008 در کرسی معاونیت شهر داری کابل نیز ایفای وظیفه می نمود.

120- افغانستان، جنگ، سیاست، وجامعه، ص 263

121- ماریک سیلونسکی، جنگ و ساختمان جمعیت در افغانستان 1978 تا 1987، ترجمه پوهاند سید محمد یوسف علمی چاپ پشاور، صفحات 26 و 28.

8- جهت پیگیری مندرجات این اعلامیه و مذاکرات بعدی، هیئات مشترکی در خلال یکماه تشکیل میگردد.

104- دشنه های سرخ، ص 71.

105- ارتش سرخ در افغانستان، ص 229.

106- مروزوف، گروگانهای تاریخ، سایت فارسی رو، www.farsi.ru.

107- توفان در افغانستان، ص 164.

108- ک- کمال، فروپاشی از دورن آغاز شد، سایت پیام وطن.

109- فلیپ کاروین، سر نوشت غم انگیز در افغانستان، ترجمه حکیم سروری، سال چاپ 2005، ناشر، ص 33.

110- اردو و سیاست در سه دهه اخیر، ص 556.

111- دشنه های سرخ، ص 96.

112- سر نوشت غم انگیز در افغانستان، ص 137.

113- همان مآخذ، ص 35.

114- همان مآخذ، ص 163.

115- همان مآخذ، ص 148.

116- همان مآخذ، ص 154.

117- همان مآخذ، ص 179.

118- نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ص 132.

119- برای تفصیل بیشتر در این مورد به کتاب "راز خوابیده، اسرار مرگ دکتور نجیب الله" نوشته رزاق مأمون مراجعه شود. وی در این کتاب از قول داکتر محمد حیدر صفا ننگر هاری سابق عضو جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق نقل می کند که برای وی قدیر پسر ژنرال آصف شور از ژنرالان خلقی